

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ مقدمه ج ۳؛ ص ۵

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۵

جلد سوم

مقدمه مترجم

خواننده دانش دوست

خوشوقتیم که برای سومین بار، بر صفحات کتاب قانون در طب- اثر شیخ الرئیس ابن سینا- با هم ملاقاتی داریم. اینک می‌خواهم در این برهه همدمی، شما عزیزان را با نبذه‌ای از داستان ترجمه قانون سرگرم کنم.

سال پنجاه و هفت جلد اول منتشر شد؛ حاسه بینایی و شنوایی را گوش به زنگ قرار دادم که واکنش هم‌میهنان دانش‌پژوه را ببینم یا بشنوم ...

استاد محیط طباطبائی تنها کسی بودند که در لابلای گفتاری راجع به شیخ الرئیس در رادیو فرمودند: یکی از کرده‌های عراق! کتاب اول قانون را ترجمه کرده‌اند و می‌پسندم ... که اگر می‌فرمودند کردی از ایران صحیح‌تر بود. دیگر از هیچ سوئی نه از آفرین بوئی بود و نه دست کم نفرینی شنیدم؛ که این بی‌توجهی را حمل بر بی‌ارزشی کار خود کردم و تا حدی شبیح‌نومیدی را در پیش چشم روان احساس می‌کردم. اما خوشبختانه بعد از انتشار ترجمه جلد دوم توسط انتشارات سروش، ورق برگشت و رمقی در کالبد امید دمید. نامه‌هایی از هم‌میهنان مستقیماً به من و غیر مستقیم به انتشارات سروش رسید و گفت‌وشنودهایی درباره ارزیابی و تقویم ترجمه ردوبدل شد؛ اکثراً آفرین و اظهار لطف و مهربانی بود و در لابلای نامه‌ها و گفت‌وشنودها انتقاداتی مثبت یا منفی خودنمائی می‌کرد.

اداره انتشارات دانشگاه تلفنی با من تماس گرفت که کتاب اول نایاب شده و تجدید چاپ لازم است، و من به قول کردها که «شیر گرم خورده و زیانم سوخته بود» امتیاز تجدید چاپ را به انتشارات سروش واگذار کردم.

کیهان فرهنگی چند سطری را در این باره انتشار داد و کار را پسندیده توصیف کرد.

هرکس از یابندگان و خوانندگان ذی‌علاقه کتاب را بر میزان درک خود سنجیده و بر محک ذوق خویش آزموده بودند و شادم از اینکه خوانده‌اند و به ما هم خبر داده‌اند.

کسانی مرا دکتر خطاب کرده، برخی پرسیده‌اند که در چه دانشگاهی فارغ‌التحصیل شده‌ام؟!

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۶

- می‌خواهیم خود را معرفی کنی. که هستی؟ از کجائی؟ حتی بعضی درجات سن و سال را خواسته‌اند.

- عربی را کجا یاد گرفتی؟ چرا نام داروها را به ترتیب حروف ابجد نوشته‌ای؟ چرا کلمه «استعمال کنند» را که برای ما مجهول است نوشته‌ای و توضیح نداده‌ای که دارو خوردنی یا بر پوست گذاردنی یا پاشیدنی و مالیدنی است؟

- چرا بعد از هزار سال تو به فکر ترجمه این اثر ارزشمند شیخ الرئیس افتادی؟ چرا گذشتگان فاضل و آنهایی که هنوز در راه زندگی قدم می‌زنند این کار را انجام نداده‌اند؟

بسیار و بسیار از چون و چراهای دیگر زنجیروار دنبال هم را گرفته و به قول عرب و هلمّ جزّا.

در شرع اسلام سلام سنت است و پاسخ واجب. بایستی خوانندگان محترم را پاسخ گویم. اگر پاسخ را طول و تفصیل کافی می‌دادم علاوه بر اینکه مایه ملال پرسشگران می‌شد، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌خواست. و از آنجا که گذار تنگ و به اصطلاح قافیه لنگ است، ناگزیر مختصری از مطول را به حضور عرضه می‌دارم و از به درد آوردن سرتان پوزش می‌خواهم. کرد گوید: اگر قفیزی نیست مویزی هست. یا بنا بر مثل فارسی مثنی نمونه خرواری است.

می‌زندى کافران در جنت المأوى قدم

آنچه بر من می‌رود گر بر شتر رفتی ز غم

در اواخر بهار سال یکهزار و سیصد شمسی برای اولین بار قدم بر این دنیای ماتمکده گذاشتم.

هنوز کودکی بیش نبودم که پدر از ترس کلاه‌گذاری پهلوی پیشین از مهاباد به دهکده دورافتاده‌ای در اطراف بوکان کوچ کرد.

در منطقه اولین دبستانی که زیر اشراف دولت باشد از ده ما فرسنگها دور بود که بجز ارباب بیچگان متمکن، دیگران یارای رفتن به مدرسه را نداشتند. برای آنها سواد و خواندن چیزی ثانوی و تفتنی بود، و تازه در صورتی که نزدیک هم می‌بود پدر آن را کفر کرده می‌دانست و پسر را نمی‌فرستاد.

طبقه ما روستائیان که تا بیخ دندان مستضعف و بی‌بضاعت بودند، کلمه کتاب را افسانه‌ای تلقی می‌کردند، و خواندن و سواد را اسم بی‌مسمی همچون طیر عنقا و شهر جابلقا و به قول شاعر کرد (شیخ رضا تالبانی) پلو خانقاه به حساب می‌آوردند. اما خوشبختانه خانواده ما حالتی استثنائی داشت؛ پدر روحانی بود و در علوم عربی مهارت به‌سزا داشت. از دسترنج خود می‌زیست و کشاورزی را پیشه کرده بود.

به مفاد مثل عرب: جوجه غاز باید شنا یاد بگیرد، پدر پسرانش را درس می‌داد که ما هم روحانی شویم. شمه‌ای از مبادی عربی را پیش پدر آموختم، سپس مرا روانه مدارس دینی - که در مساجد بود - کرد.

آن زمان معمولا در فاصله یک‌روزه یا چندروزه راه، در مسجد یکی از دهات نسبتا پرجمعیت گاهی چند نفر طلبه سرگرم تحصیل می‌شدند. طلبه را در زبان کردی «فقی» می‌گویند؛ من هم فقی شدم.

زینهار نپنداری که مدارس مساجد کردستان تحت اشراف دولت و با بودجه معین اداره

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۷

می‌شده است! نه. از قرنها پیش تا انقراض نظام شاهنشاهی کردستان و کرد مالیات پرداز و باج سبیل ده به مأموران بوده و هرگز بازده را دریافت نمی‌کرده‌اند. کرد است، سنی است، از پایتخت دور و منزوی، زبان سوخته و چشم بروخته است.

مقامات مربوطه دولت وقت وقتی به یاد کرد افتاده‌اند که آنها را به جبهه‌های جنگ سوق داده و به کشتن داده‌اند. این همه عوامل سیه‌روزی که تبعیض نژادی و تبعیض مذهبی و تبعیض زبانی و بی‌فرهنگی است دست به دست هم داده بودند و گریبان کرد را گرفته و نجات هیئات بود.

در طول قرون ستم‌شاهی در هر منطقه‌ای از کردستان تا بخواهی اداره مالیات بگیرد و پلیس قاسی القلب خدانشناس که به نام امنیه و ضبطیه و نظمی و پاسبان و غیره به ارباب و ارباب سرگرم بوده‌اند، زیاد اما از آموزش و پرورش و بهداشت و درمان خبری نبوده است.

ملائی مسجد که پیشنماز و امام جمعه و مدرس بود، از زکات غله روستائیان مؤمن امرار معاش می‌کرد، و ما - فقی‌های طفیلی‌مآب - بایستی هر روز بعد از نماز عصر در خانه‌های مسلمانان روستائی را بکوبیم و صدای بلند سر دهیم: «نانی فقی ره همه‌تی خو او لی بی» یعنی نان طلبه رحمت خدا بر شما باد.

باور کن! اگر در میان نااهای گردآمده ما، انتخابات آزاد و بدون دخالت سلطه‌گران اجرا می‌شد، نان ارزن اکثریت قاطع را احراز می‌کرد و نسبت آراء به صدی نود و هشت و هفت دهم می‌رسید. در درجه دوم نوبت با نان جو بود. نان گندم با اقلیتی ناچیز بایستی در گوشه‌ای از مجلس حجره فقی منزوی باشد. گاه‌به‌گاهی برحسب تصادف خیرخواهی نسبتا خوشبخت، نان خورشی بر آتش گرم شده را تبرع می‌کرد، وگرنه نان ارزن و دوغ ترش کاملا آبکی و به قول آن شاعر عرب «دوغی آوردند آیا گرگ را دیده‌ای؟» یار و یاور همیشگی و دوست صمیمی و دست بوس سر سفره بود.

ما که تحصیل شریعت می‌کردیم، آیت «كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا» را به گوش جان شنوده و کاملاً رعایت می‌کردیم و این‌گدائی کدائی را که به قول سعدی با نان رباط و لقمه درپوزه بود، به راتبه و دقنه نامگذاری کرده که ذل سؤال را اندکی کاهش دهیم.

روند درس ما همان نظام صدها ساله و دست‌نخورده بود. زید عمرو را زد. کتک‌خورده عمرو بود. او می‌زند، من می‌زیم، تو می‌زنی مردها می‌زنند. زنها مردها را می‌زنند کتک‌خورده شوهرها هستند. شوهرها بچه‌ها را می‌زنند! عجب بزن بزنی!! یادگیری علم صرف و نحو عربی، دست‌کم ده سال وقت می‌خواست.

هنوز از بهار جوانی بری نخورده و از تحصیل علم بهره‌چندانی نبرده بودم که سایه پدر بر سر نماند. میراثی که از او ماند نام نیک بسیار و خواسته بسیار ناچیز و مادری پیر و سه بچه قدونیم‌قد که بایستی با فقر مدقع دست به‌گریبان مبارزه کنم و نان‌آور خانه باشم.

حاصل تحصیل یا تحصیل‌تنها این بود که از مطالعه برخی کتابهای آسان درصدی را بفهمم.

در ایام گرما در صحرا بیل و افشون برکتف و در هنگام سرما، چوب‌چوبداری در دست روز را به

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۸

شب می‌بردم. شبانگهان خسته و کوفته چند دقیقه‌ای را از خواب می‌دزدیدم و به مطالعه کتب پدر سرگرم و بر ضیاع عمر جوانی - که تلف می‌شد - اسف می‌خوردم.

بدبختانه یا خوشبختانه طبع شعر داشتم و یکهو شاعر شدم! گاه‌گاهی ابیاتی را به زبان مادری - که کردی است - می‌سرودم. تخلص «هه‌زار» برگزیدم، که به معنی بیچاره و ندار است. زندگی فلاکت‌بار خودم را که همانا زندگی ملیونها کرد مستضعف زیر ستم تبعیض نژادی و مذهبی و اربابی بود در اشعارم مجسم می‌کردم. به قول بابا طاهر:

که قدر سوته دل دلسوته زونو

بوره سوته دلان گرد هم آییم

کردان خود را در آینه اشعار من می‌دیدند، رنج می‌بردند و گاهی به اندازه بدبختی خویش می‌خندیدند. عرب گوید: «شَرَّ البلیة ما یضحک». تشویقم می‌کردند، آفرین می‌گفتند. ابیات مرا - که به زبان خودشان بود - ازبر کرده و در محافل و مجالس خود زمزمه می‌کردند. یکی از دانشمندان عرب گوید: «انسانها دو بخشند، بخشی در روز روشن غرق خواب و گروهی در ظلمت شب بیدارند». گروه همدردان زجر کشیده و آگاهی بر حال خود یافته در ظلمت شبهای

تار- چنانکه در ایوارهای سرآغاز رمضان و قربان چشم به هلال می‌دوختیم- همچنان در این ظلمات شب چهارچشمی در لابلای ابرهای تیره‌وتار آسمان فلک‌زدگان سرزمین، پی ستاره‌ای می‌گشتیم؛ اما دریغ و اسف! در هفت آسمان، ستاره‌ای حتی سها مانندی کم‌سو نداشتیم. تشنه لب به امید آبی به هر سو می‌دویدیم و بجز سرابی نمی‌دیدیم. اما همین زمزمه‌های زیر لبی زیر و بی‌پیر در قانون تبعیض نژادی رژیم شاهی گناهی نابخشودنی بود.

برکت اشعارم مرا به زندان کشانید و تلخی شکنجه و آزارم چشانید. از زندان محدود بیرون آمدم و به زندان اجتماعی به اصطلاح آزادگان برگشتم؛ همان جا که تا بخواهی فرسایش هست و از آسایش خبری نیست.

برای چندمین بار گیر زبانیه رژیم سلطنتی افتادم. گفتند: خروسی که ناهنگام بخواند محکوم به مرگ است. به یاری همدردان از تله جستم و به یاد فرموده سعدی افتادم. که گوید:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح نتوان مرد به ذلت که من اینجا زادم

از روی ناچاری به خارج از میهن متواری شدم و به خیل هزاران از آوارگان دست ستم‌شاهی پیوستم.

در شهر بغداد بی‌نان و بی‌زبان ویلان شدم. گاهی بوده که دو شبانه‌روز دستم به دامان نان تھی- که قوت لایموت باشد- نرسیده است! زندگی مرفه برایم وقتی بود که در گرمای پنجاه درجه از بام تا شام کارگری می‌کردم و قرص نانی یا کف خرماپی به دست می‌آوردم.

کم‌کم نیروی جوانی و جسمانی می‌گداخت؛ سرانجام با بیماری سل هم‌آغوش شدم. از آشنایان اشعارم چند کسی وسیله انتقام را به یکی از آسایشگاه‌های جبل لبنان فراهم کردند.

آسایشگاه که بیمارستان مسلولین بود، تابع کلیسای کاتولیک بوده و تحت اشراف راهبان اداره می‌شد. با همدردان هم‌فقر و فاقه در طبقه پست بیمارستان بستری شدم. آبگوشت شتر بخور و بخواب و مسیح را دعا کن!

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۹

مدت دو سال و اندی در بیمارستان ماندم. خدای تعالی فرماید: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» بیمارستان مزبور کتابخانه‌ای داشت که حاوی هزاران جلد از کتب پرمایه و ارزشمند بود و مطالعه آزاد و رایگان، اگر حالا تلافی مافات نکنی کی می‌کنی؟

با ادبیات عرب قدیم و حدیثش، با تاریخ گذشتگان و سیر، با کتابهای دینی از هر قبیل به خوبی آشنا شدم. و در حقیقت از بیخ عرب شده بودم.

همین که به بغداد مراجعت کردم، بزودی توانستم خود را در سلك عربی‌دانان جای دهم و دیری نگذشت که در آکادمی (المجمع العلمی) پذیرفته شدم.

کودتا شد. رژیم فیصلی نماند. عبد‌الکریم قاسم بر اریکه حکم تکیه داد. بعثیها به جایش نشستند و کشتند و گرفتند و بستند و کاری کردند که شمر جلودارشان باشد. جور و ستم دیکتاتوری بعثیان بر ملت عراق عموماً و بر مردم کرد خصوصاً به حدی رسید که تصویرش از عهده قلم و بیان عاجز است. عرب گوید:

المستغیث بعمر و عند کرته

کالمستغیث من الرمضاء بالنار

دیدم که این بیت شعر برحسب حال من است. از گرمای شدید فرار کرده و به آتش پناهنده شده‌ام.

مجاهدین خداخواه بزرگوار و قهرمان قوم کرد بر ضد ظلم و کفر و تبعیض نژادی قیام کردند؛ بیدرنگ به آنها پیوستم. سالها در کوهستانهای سر به فلک کشیده کردستان روزانه تفنگ بر دوش و شبانه قلم در دست با نیروی کفر و الحاد و ظلم و بیداد بعثی‌گران همراه هم‌سنگران ستم‌دیده و آزار کشیده‌ام به مبارزه پرداختم. صدامیان خانه و سامانی را که در بغداد داشتم - که اندوخته رنج سی‌ساله بود - مصادره کردند و زن و بچه‌ها را با پای برهنه و پیاده در صحرا ویلان و سرگردان ساختند. و به قول سعدی «از بستر نرم بر خاکستر گرمان نشانند».

تقدیر ربانی چنین بود که مأساة کربلا باز خودنمایی کند و باطل ظاهراً بر حق چیره شود. ما موقتاً بازنده شدیم و بقیه را خودت می‌دانی!

پس معلوم شد که نه دانشگاهی دیده‌ام و نه به پایگاهی رسیده‌ام که مرا دکتر خطاب کنند، و اگر ترتیب حروف ابجدی است و اگر تنها به کلمه «استعمال کنند» اکتفا کرده‌ام، امانت در ترجمه بوده است. هرچه در قانون نوشته شده است بدون آرایش و پیرایش ترجمه کرده‌ام و اگر طبیب گیاهی بودمی شاید از خود تعلیقاتی بر آن می‌افزودمی!

یکی از هم‌میهنان کرمانی می‌نویسند: نمی‌دانم خودت را خوش‌شانس یا بدشانس می‌دانی.

اما از خدمتی که به هم‌میهنان کرده‌ای من ترا خوشبخت می‌دانم. تو خودت چی؟

دوست عزیز راجع به سعادت و خوشبختی بحثهای بسیار در لابلای کتابها گنجانیده شده است. اما من شخصا سعادت را در ارضای وجدان می‌دانم. وجدان بازرسی از طرف خداوند است.

ثروتمندی که وجدانش راضی نیست بدبخت است و فقری که وجدانش را راضی کرده خوشبخت. امیدوارم که وجدانم را راضی کرده باشم.

یکی از دانشمندان طیب یا طیبی دانشمند فروتنی فرموده و من هزار را مورد خطاب قرار

قانون (ترجمه شرفکنندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۱۰

داده‌اند و سؤال فرموده‌اند:

- هزار بگو ببینم چه عاملی تو را بر آن داشت که قانون را ترجمه کنی؟

- قربان قبلا نوشتم که بی کار می‌گشتم و این ترجمه نصیص شد. اما چه زود عواملی دیگر در تشجیع تأثیر بخشیدند. اجازه بفرما داستانکی را بازگو کنم:

عربی صحرانشین در خیمه مهمانسرای شیخ سوگند یاد کرد که از حلاوه لذیذتر در دنیا نیست - حلاوه نوعی شیرینی است که از خرما می‌سازند - گفتند خورده‌ای؟ گفت نه. لیکن پسر عمویم حمد کاغذی را لیسیده بود که گویا حلاوه در آن پیچیده بوده‌اند!

هزار سال و خرده‌ای است، ما ایرانیان به وجود شیخ رئیس می‌بالیم و او را مایه افتخار می‌دانیم. اگر از ما پرسند که آثار ابن سینا را دیده‌ای یا چشیده‌ای پاسخ همان پاسخ پسرعموی حمد است. می‌گوییم: آقا اروپائیان به شیخ رئیس افتخار می‌کنند و او را ارج می‌نهند. اروپا، آقا اروپا! فهمیدی؟

خواستم ایرانیان هم میهنم و پارسی‌زبانان در خارج ایران از حلاوه‌های گوناگون ممتاز - که از کارگاه قنادی ابو علی سینا بیرون آمده‌اند - دست کم یکی را بچشند و از لیسیدن کاغذپاره‌های اروپائیان بیاسایند.

- خوب اگر چشیدند یا نچشیدند به تو چه مربوط؟

- دکتر جان! خدای داند و من دادم و تو هم دانی که پزشکان ماهر ما با اکثریت ساحق در پایتخت زندگی می‌کنند. و - خدا برکت دهد - بیا و بروی دارند که مپرس!

مليونها مرد و زن و بچه مستضعف زاغه‌نشین و روستائی در مملکت ما، قبل از آنکه دستشان به دامان طیبی برسد. جانشان به لب می‌رسد. و اگر احیانا دستشان به طیب رسید، باید هرچه دارند گرو گذارند و از بیماری نمردی از

ناداری بمیر! دلم خواست روستانشینان سیه‌روز را بر خاصیت گیاهان ساده داروئی که در برزن و بر بام خانه‌هاشان می‌روید باخبر سازم. که عسی و لعل بیماریهای ساده خود را خود تداوی کنند. که اگر نفعی نرسانند زیانی هم ندارند. دیگر از رنج سفر و خطر مطب پرطمطراق برخی از پزشکان سودجوی مال‌اندوز خاتمان‌سوز در امان باشند.

شیخ الرئیس در باب معالجه گوش می‌فرماید: «برخی از پزشکان، گوش چرك کرده دردمند را بالته می‌آکنند و به بیمار سفارش می‌دهند که بر گوش سالم بخوابد. بعد از مدتی چرك گوش به دمل و ورم تبدیل می‌شود، آنگاه می‌فرمایند علاج تنها جراحی است. که این چنین پزشکانی حیال هستند و می‌خواهند جیب بیمار بیچاره را خالی کنند.» من ترجمه قانون را خدمت به بیچارگان می‌دانم و با سعدی هم عقیده‌ام که می‌فرماید: «عبادت بجز خدمت خلق نیست.»

- هه‌زار نپنداری که این تنها تو هستی که از عهده ترجمه قانون برمی‌آیی! در هر دور و زمانی هزاران عربی‌دان از تو داناتر در ایران بوده‌اند و هستند. من خودم بهتر از تو عربی می‌دانم و طبیب هم هستم و به آسانی می‌توانستم این کار را انجام دهم.

- قربان! کریستف کلمب از سفر معروف و پرماجریش برگشت؛ ملکه اسپانیا به افتخارش سوری ترتیب داد. درباریان که سر میز ناهار حاضر بودند با تمسخر گفتند: کاری که تو کرده‌ای

قانون (ترجمه شرفکنندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۱۱

هیچ کار مهمی نیست؛ ما هم می‌دانستیم که زمین گرد است و از هر سوئی بروی و به رفتن ادامه دهی، از آن سوی برمی‌گردی. ملکه اسپانیا پاسخ را از کریستف خواست، کریستف تخم‌مرغی را از خوان برداشت و به شخص پهلویی خود گفت: این را بر قاعده بنشان! او نتوانست. تخم‌مرغ دست‌به‌دست مجلس را دور زد و از راست ایستادن و بر قاعده نشستن ابا کرد. گفتند: تو خودت اگر می‌توانی این کار را بکن! کریستف ته تخم را بر سطح میز کوبید، ته شکست و تخم به حالت ایستاده ایستاد. همگی زدند زیر خنده که ما هم این را می‌دانستیم. گفت: آری می‌دانستید اما نکردید؛ من می‌دانستم و عمل کردم. علم بی‌عمل چه ارزشی دارد؟ و السلام.

خواننده عزیز! از اینکه خواندن ترجمه مرا بر خود هموار کرده‌ای تشکر می‌کنم. تشجیع و تشویق شما دوستان عزیز فرهنگ‌دوست حافزی است که اگر خدا خواهد و در اجل درنگی باشد، هر پنج کتاب قانون را ترجمه و به حضور شما تقدیم خواهم کرد، تا اراده و مشیت خدا چه باشد.

بر خود لازم می‌دانم از کسانی که در این کار مقدس مشوق و مددکارم بوده‌اند بسیار تشکر کنم.

کتاب سوم قانون از حیث حجم و صفحات از مجموع دو کتاب اول و دوم بیشتر است؛ بنا به مشاورت دوستان آگاه آن را به سه جزء [مجلدات ۳ و ۴ و ۵] تقسیم کردیم. به امید خدا جزء دوم [جلد ۴] را که زیر تیتر فن سیزدهم، مری و معده آغاز می شود متعاقبا منتشر می کنیم؛ و شما با من دعا کنید که خدایا انتشارات سروش را نیرومندتر گردان که کار را سریعتر انجام دهد.

آمین.

عبد الرحمن شرفکندی (هه ژار)

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۱۳

فهرست مطالب

فن اول. بیماریهای سر و مغز گفتار اول. شناسایی بیماریهای سر و مغز: فصل اول ۴

فصل دوم. تشریح مغز ۵

شکمچه قسمت عقبی ۸

شکمچه وسطی ۸

فصل سوم. بیماریهای سر، که برای مغز حادثه آفرین می باشد ۱۱

فصل چهارم. علامتهایی که باز نمای حالات مغزند ۱۲

فصل پنجم. نشانیهای مغز ۱۳

فصل ششم. نتیجه گیری از کنشهای مغز ۱۳

فصل هفتم. نتیجه گیری از کنشهای نفسانی و حسی و سیاسی و جنبشی ... ۱۴

حس بینایی ۱۴

حس شنوایی - حس بویائی - حس چشایی و بسایی ۱۵

از کار افتادن حس - کنشهای سیاسی ۱۶

اگر قوه خیال و تصور آسیبی ببیند ۱۶

فصل هشتم. شناختن حال مغز از راه کنشهای حرکتی و همانند آنها در حالات خواب و بیداری ۱۹

فصل نهم. جستن حالت مغز از کنشهای طبیعت ۲۰

موی سر ۲۰

روی آورده‌های پوست سر و نتیجه‌گیری از آنها ۲۲

فصل دهم. مزاج سازگار و ناسازگار و زود تأثیرپذیر و دیر تأثیرپذیر بازنمای حالت مغزند ۲۲

فصل یازدهم. بی بردن به حالت مغز از اندازه‌های سر ۲۴

قانون (ترجمه شرفکنندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۱۴

فصل دوازدهم. نتیجه‌گیری از شکل سر ۲۵

فصل سیزدهم. از راه لمس کردن سر می‌توان حالت مغز را دریافت ۲۵

فصل چهاردهم. جويا شدن حالات مغز از اندامانی که پیروان مغز بشمار می‌آیند ۲۷

چشم ۲۷

زیان - رخساره - گردن ۲۸

پیها ۲۹

فصل پانزدهم. جويا شدن حال مغز از اندامانی که با مغز شراکتی دارند و به مغز نزدیکند ۲۹

فصل شانزدهم. جويا شدن حال مغز از اندامانی که مغز به سبب مشارکت با آنها به درد آید ۳۰

فصل هفدهم. نشان مزاج معتدل مغز ۳۱

فصل هجدهم. علامت مزاج طبیعی مغز ۳۱

علامتهای سوء مزاج مغز ۳۲

فصل نوزدهم. جستن حال مغز از بیماریهای مختلف ۳۳

علامت مغزی که سوء مزاج دارد ۳۴

فصل بیستم. دستورهای معالجه ۳۵

استفراغ و تخلیه ۳۹

ورزش ۳۹

مسئله‌های رقیق برای تنقیه سر ۴۰

تنقیه‌های ویژه سر ۴۱

عطسه‌آورها ۴۲

علاج بندآمدها ۴۲

علاج ورمهای گرم ۴۳

ورمهای سرد ۴۴

معالجه سوء مزاج گرم ۴۴

علاج سوء مزاج سرد ۴۵

گفتار دوم. انواع سردردها فصل اول. گفتار کلی درباره سردرد ۴۷

سردرد موسمی ۴۹

فصل دوم. انواع سردرد که از سوء مزاج به وجود می‌آیند ۵۰

فصل سوم. سردردهایی که از جدایی افتادن پیوسته‌ها روی دهند ۵۱

فصل چهارم. سردردهایی که از ورم سرچشمه گرفته‌اند ۵۱

فصل پنجم. چگونگی سردردها که به سبب مواد پیدا می‌شوند ۵۲

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۱۵

فصل ششم. انواع سردرد اشتراکی ۵۳

سردرد ناشی از اشتراك مغز با کلیه بدن ۵۴

اندامان مشترك با مغز، به ترتیب اولویت ۵۴

فصل هفتم. گفتار کلی راجع به علامت هر يك از اقسام و انواع سردرد ۵۵

فصل هشتم. آژیروهای سردرد در بیماریها ۵۸

فصل نهم. علاج سردرد به طور کلی ۵۸

فصل دهم. علاج سردرد گرم بدون ماده و همراه ماده ۶۰

فصل یازدهم. علاج سردرد با ماده بلغمی یا سودایی و بی ماده ۶۳

ضمادها ۶۴

علاج سردرد سرد همراه ماده بلغمی ۶۴

سردرد سرد همراه ماده سودایی ۶۴

داروهای مالیدنی در علاج سردرد سرد ۶۵

به بینی کشیدنیها که در علاج سردرد سرد نافع هستند ۶۵

مرهمهایی که در علاج سردرد سرد به سر می مالند ۶۶

دمیدنیهایی که در علاج سردرد مزمن مفیدند ۶۶

در علاج سردرد خشک ۶۶

علاج سردرد ورمی ۶۷

علاج سردرد از بند آمدنی ۶۷

فصل دوازدهم. علاج سردردی که از گرد آمدن باد و بخار داخل سر است ۶۸

فصل سیزدهم. سردرد که ناشی از بادی باشد که از خارج به درون سر نفوذ کرده است ۶۹

فصل چهاردهم. علاج سردردی که از بخار تباه است و از خارج به سر وارد شده است ۶۹

فصل پانزدهم. علاج سردردی که از بوی خوش آید ۷۰

فصل شانزدهم. سردردی که از بوی گند برخیزد ۷۰

فصل هفدهم. سردردی که از خمار آید ۷۰

داروی خوبی برای خمار ۷۲

فصل هیجدهم. سردرد که از جماع خیزد ۷۲

فصل نوزدهم. علاج سردردی که از ضربت خوردن، افتادن و جابه‌جا شدن مغز و شکست سر به وجود می‌آید ۷۲

فصل بیستم. علاج سردردی که از ناتوانی سر، سرچشمه گرفته است ۷۳

فصل بیست و یکم. علاج سردردی که از افزونی نیروی احساس مغز ناشی است ۷۴

فصل بیست و دوّم. علاج سردردی که دنباله‌رو تب و بیماریهای تند است ۷۴

فصل بیست و سوّم. علاج سردرد بحرانی (تغییر حالت و آشفتگی بیمار) ۷۵

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۱۶

فصل بیست و چهارم. علاج سردردی که پندارند از کرم است ۷۶

فصل بیست و پنجم. سردردی که بعد از خواب و چرت زدن به هیجان آید ۷۶

فصل بیست و ششم. علاج انواع سردرد ناشی از مشارکت ۷۶

فصل بیست و هفتم. علاج سرگرانی ۷۹

فصل بیست و هشتم. علاج سردردی که آن را بیضه یا کلاهخودی گویند ۷۹

فصل بیست و نهم. سردرد نیمه‌ای (شقیقه) ۸۱

گفتار سوم. ورمها و گستگی‌ها در سر فصل اول. «قرانیطس» که همان سرسام گرم است ۸۴

فصل دوم. نشانیهای مشترک سرسام گرم (قرانیطس) ۸۶

نبض بیماران سرسام ۸۷

علامتهای پیش درآمد سرسام ۸۷

فصل سوم. علامت انواع سرسام حقیقی ۸۹

فصل چهارم. علاج انواع سرسام ۹۰

فصل پنجم. فلغمونی، التهاب در نسیجهای مخاطی، که بر گوهر مغز روی آورد ۹۳

فصل ششم. باد سرخ و قوه بقاء در مغز ۹۴

فصل هفتم. صباری ۹۴

فصل هشتم. لیثرغس یا سرسام سرد (فراموشی) ۹۵

علامتهای لیثرغس ۹۶

لیثرغس سودایی ۹۷

علاج لیثرغس ۹۷

فصل نهم. آب در کاسه سر ۹۸

فصل دهم. ورم بیرون کاسه سر، آب خارج از کاسه سر، عطسه کردن کودکان ۹۸

ورمها ۹۹

عطسه کودک ۹۹

فصل یازدهم. خواب در بیداری (السبات السهری) ۱۰۰

علاج ۱۰۱

فصل دوازدهم. شکست سر، دریدگی پوست سر، و همانند آن ۱۰۲

علاج ۱۰۳

گفتار چهارم. بیماریهای سر و آسیب‌رسانی آنها به کنشهای حسی و سیاسی

فصل یکم. سبات و خواب ۱۰۴

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۱۷

خواب چیست؟ ۱۰۴

خواب طبیعی ۱۰۴

خواب غیر طبیعی ۱۰۵

منبع خواب یا سبات در مغز ۱۰۶

علامتهای انواع سبات ۱۰۷

تفاوت میان سبات و سکنه ۱۰۸

سبات و اختناق زهدان ۱۰۹

علاج سبات و خواب سنگین که از اثر تبها آیند ۱۰۹

فصل دوم. بیداری و بی‌خوابی ۱۱۰

علامت انواع بیماری بی‌خوابی ۱۱۱

علاج ۱۱۱

فصل سوم. آسیبهای ذهنی ۱۱۳

فصل چهارم. درهم شدن یاد و پریشان‌گویی (هدیان) ۱۱۴

علامتها ۱۱۴

نشانیهای درهم شدن عقل (روی هم رفته) ۱۱۵

علاج ۱۱۵

فصل پنجم. رعونت و حماقت (سست مغزی و ابلهی) ۱۱۶

انگیزه رعونت و حماقت ۱۱۷

معالجه این بیماری ۱۱۷

فصل ششم. فساد ذکر (فراموشکاری) ۱۱۸

فصل هفتم. فساد تخیل (تباهی خیال و پندار) ۱۲۰

فصل هشتم. مانیا و داء الکل (دیوانگی ددمنشی و بیماری سگانه) ۱۲۱

فصل نهم. مالیخولیا ۱۲۴

علامتها ۱۲۷

معالجه ۱۲۹

بگذار این معالجه را بیشتر تفصیل دهیم ۱۳۰

فصل دهم. قطرب ۱۳۴

معالجه ۱۳۵

فصل یازدهم. عشق ۱۳۵

علامت بیماری عشق ۱۳۶

معالجه ۱۳۷

گفتار پنجم. آن نوع از بیماریهای مغز که به جنبشهای ناشی از اراده انسان زیان رسانند

فصل اول. دوار (سرگیجه) ۱۳۸

نشانه انواع سرگیجه ۱۴۰

معالجات ۱۴۲

فصل دوم. لوی (پیچش) ۱۴۳

فصل سوم. کابوس (بختک) ۱۴۳

معالجات ۱۴۴

فصل چهارم. صرع ۱۴۴

حالات و چگونگی صرع ۱۴۶

ماده صرع خارج از مغز ۱۴۷

انگیزه تحریک کننده صرع از خارج ۱۴۹

کسانی که برای بیماری صرع آمادگی دارند ۱۵۰

علامات صرع ۱۵۰

صرع سبک و صرع شدید ۱۵۱

دلایل چگونگی ماده و شناسایی ۱۵۱

تحریک کننده‌های صرع ۱۵۴

داروهای صرع آور ۱۵۵

معالجات ۱۵۵

علاج صرع برای عموم ۱۵۵

انتقال مکان ۱۵۸

در بیان سکته - سکته چیست؟ ۱۶۰

آمادگی برای سکته نوبتی ۱۶۲

علامات ۱۶۲

معالجه سکته ۱۶۳

فصل دوم. بیماریهای عصب

فصل اول. بیماریهای عصب ۱۶۸

فصل دوم. چگونه باید مزاج اعصاب را اصلاح کرد؟ ۱۶۹

چیزهایی که برای اعصاب بدند ۱۶۹

فصل سوم. فلج و فروهشتگی (سستی) ۱۷۰

علامات ۱۷۳

معالجات ۱۷۳

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۱۹

غذای بیمار فلج ۱۷۴

فصل چهارم. تشنج ۱۷۷

علامات تشنج ۱۸۰

معالجات ۱۸۲

فصل پنجم. کزاز و تمدد ۱۸۶

علامتها ۱۸۹

علاج ۱۸۹

فصل ششم. دهن کجی (لقوه) ۱۹۰

نشانه‌ها ۱۹۱

نشانه لقوه تشنجی ۱۹۲

معالجه ۱۹۲

فصل هفتم. رعشه (لوزه غیر ارادی) ۱۹۴

علاج ۱۹۵

فصل هشتم. تخدیر و کرخی ۱۹۶

علامتها ۱۹۷

علاج ۱۹۷

فصل نهم. اختلاج (پریدن و جستن غیر ارادی در جسم) ۱۹۸

فن سوم. در تشریح و بیماریهای چشم گفتار اول. حالت چشم و رمدها

فصل اول، در تشریح چشم ۲۰۰

فصل دوم. در شناسایی حالت و مزاج چشم و بیماریهای چشم به‌طور عموم ۲۰۲

فصل سوم. علامتهای احوال چشم ۲۰۳

فصل چهارم. دستورهای عمومی در معالجه چشم ۲۰۴

فصل پنجم. بهداشت چشم و زیان‌رسانها به آن ۲۰۵

بهره‌رسانها به چشم ۲۰۶

فصل ششم. رمدها و تیرگی چشم ۲۰۷

علامتها ۲۰۸

مداوای تکدّر ۲۱۰

فصل هفتم. علاج انواع رمد و ریزش مواد به چشم ۲۱۰

علاج رمد صفرایی و خونی و سرخی چشم ۲۱۴

علاج سرخی چشم ۲۱۵

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۰

علاج رمد سرد ۲۱۵

علاج چشم‌درد و ردینج (وردنه) ۲۱۶

علاج رمد بادی ۲۱۶

فصل هشتم. گفتاری مختصر درباره داروهای رمد ۲۱۶

گفتار دوّم. بیماریهای کره چشم

فصل اوّل. بادکنک (گنبد آب، حباب) ۲۱۸

علاج آب در چشم ۲۱۸

فصل دوّم. قرحه چشم و ترك قرنيه ۲۱۹

علاج ۲۲۰

فصل سوّم. دریدگی در قرنيه ۲۲۱

علاج ۲۲۲

فصل چهارم. جوشهای چشم ۲۲۳

فصل پنجم. ریم زیر پرده چشم ۲۲۳

فصل ششم. سرطان چشم ۲۲۴

فصل هفتم. غرب (آماس کوچک در چشم) و آماس ریزشگاه اشك ۲۲۴

معالجه ۲۲۵

دستور پاکسازی جوش غرب ۲۲۶

فصل هشتم. زیاد و کمی گوشت ریزشگاه اشك ۲۲۷

فصل نهم. سپیدی در چشم ۲۲۸

فصل دهم. سبل ۲۲۹

علامتها ۲۳۰

علاج ۲۳۰

فصل یازدهم. ناخنه ۲۳۱

فصل دوازدهم. طرفه (لکه خون بر چشم) ۲۳۲

فصل سیزدهم. دمعه (اشك بدون اراده) ۲۳۴

فصل چهاردهم. لوچی ۲۳۵

داروهای مفید در بیماری لوچی ۲۳۵

فصل پانزدهم. چشم برآمدگی (جحوظ) ۲۳۶

فصل شانزدهم. گود شدن و کوچک شدن چشم ۲۳۷

فصل هفدهم. کبودی چشم ۲۳۷

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۱

گفتار سوم. پلك و اطراف پلك

فصل اول. شیشه در پلك چشم ۲۴۰

فصل دوم. سلاق- که نام یونانی آن اینوسیما است ۲۴۰

فصل سوم. سخت شدن پلك ۲۴۱

فصل چهارم. غلظت پلك چشم ۲۴۲

فصل پنجم. برانگیختگی پلك (هیجان) ۲۴۲

فصل ششم. سنگینی پلك ۲۴۲

فصل هفتم. برهم چسبیدن پلك در ریزشگاه و غیره ۲۴۳

فصل هشتم. مسدود شدن (سدیه) ۲۴۳

فصل نهم. برگشتن پلك- که شتره نام دارد ۲۴۳

فصل دهم. تگرگی (برده) ۲۴۴

فصل یازدهم. شعیره (جودانه) ۲۴۴

فصل دوازدهم. شرناق (بیله) ۲۴۵

فصل سیزدهم. توته ۲۴۶

فصل چهاردهم. فضله انداختن (التجعر- چلغوزی) (لتحجر- نسخه) ۲۴۶

فصل پانزدهم. قرحه و دریدگی پلك ۲۴۶

فصل شانزدهم. گری و خارش پلك ۲۴۶

فصل هفدهم. بادکردگی (نتفاخ) ۲۴۷

فصل هیجدهم. پلك برهم زدن بی اراده ۲۴۸

فصل نوزدهم. ریختن مژه ۲۴۸

فصل بیستم. موی برگشته ۲۴۹

فصل بیست و یکم. موی زائد ۲۵۰

فصل بیست و دوم. به هم چسبیدگی کناره‌های پلك ۲۵۱

گفتار چهارم. نیروی دید و حالات آن

فصل اول. ناتوانی نیروی دید، که چندین سبب احتمالی دارد ۲۵۲

نشانیها ۲۵۵

علاج ۲۵۶

فصل دوم. آنچه برای چشم زیان‌آور است. ۲۵۸

فصل سوم. شبکوری ۲۵۸

فصل چهارم. روزکوری ۲۵۹

فصل پنجم. سیاهیها، خیالات ۲۵۹

قانون (ترجمه شرفکنندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۲

علامات و معالجات ۲۶۱

فصل ششم. انتشار (گشادگی) ۲۶۲

معالجه ۲۶۳

فصل هفتم. تنگی چشم ۲۶۴

فصل هشتم. آب آوردن چشم ۲۶۵

نشانیهای آب آمدن در چشم ۲۶۷

فصل نهم. نایبنا شدن ۲۷۰

فصل دهم. بیزاری از روشنایی ۲۷۲

فصل یازدهم. قمر ۲۷۲

فن چهارم. گوش

فصل اول. تشریح گوش ۲۷۴

فصل دوم. بهداشت گوش ۲۷۵

فصل سوم. آسیبهای شنوایی ۲۷۵

علامات ۲۷۶

معالجه ۲۷۷

فصل چهارم. درد گوش ۲۸۰

معالجات ۲۸۰

فصل پنجم. صدا، وزوز، سوت در گوش ۲۸۳

علامات ۲۸۴

علاج ۲۸۵

فصل ششم. چرك و قرحه گوش ۲۸۶

فصل هفتم. نزیف (خونریزی گوش) ۲۸۷

فصل هشتم. کتافت در گوش که گوش مسدود می شود ۲۸۸

فصل نهم. بند آمدن گوش، که چندین حالت دارد ۲۸۹

فصل دهم. بیماری روی آورد خارجی و ضربت خوردن گوش ۲۹۰

فصل یازدهم. خارش گوش ۲۹۰

فصل دوازدهم. آب در گوش ۲۹۰

فصل سیزدهم. فرو شدن جانور در گوش و تولید کرم ۲۹۱

فصل چهاردهم. ورم بیخ گوش ۲۹۲

فصل پانزدهم. آزار دیدن گوش از صداهای بلند ۲۹۴

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۳

فن پنجم. بینی گفتار اول. حاسه بویایی، آسیبهای وارده بر بینی، سیلان مواد از بینی

فصل اول. تشریح بینی ۲۹۶

فصل دوم. روند لازم برای استعمال دارو در بینی ۲۹۷

فصل سوم. آسیب حس بویایی ۲۹۸

نشانیهای حالات بیماری بینی ۲۹۹

علاج ۳۰۰

فصل چهارم. خونریزی بینی ۳۰۱

علاج ۳۰۲

بوکردنیها که برای بند آوردن خونریزی بینی خاصیت دارند ۳۰۵

خون دماغ مصلحتی ۳۰۶

فصل پنجم. زکام و نزله ۳۰۶

علامت ۳۰۸

علامت نزله سرد ۳۰۸

علاجها ۳۰۸

علاج نزله سرد ۳۰۹

گفتار دوم. سایر حالات بینی

فصل اول. عفونت ۳۱۲

فصل دوم. قرحه در بینی ۳۱۳

فصل سوم. داروی قرحه که آن را قرحه شیرین نامند ۳۱۴

فصل چهارم. بند آمدن بن بینی ۳۱۵

فصل پنجم. خرناسه ۳۱۵

فصل ششم. کوفتگی و شکست در بینی ۳۱۶

فصل هفتم. بواسیر و پلیپ (غده‌های ریز در بینی) ۳۱۶

فصل هشتم. عطسه ۳۱۸

فصل نهم. بازدارنده‌های عطسه ۳۱۹

فصل دهم. ۳۲۰

فصل یازدهم. خشکی بینی ۳۲۰

فصل دوازدهم. خارش بینی ۳۲۰

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۴

فن ششم. دهان و زبان

فصل اول. تشریح دهان و زبان ۳۲۲

فصل دوم. بیماریهای زبان ۳۲۳

فصل سوم. معالجات ۳۲۴

فصل چهارم. چشایی از دست دادن ۳۲۴

فصل پنجم. سستی - فروهستگی زبان ۳۲۵

فصل پنجم. تشنج زبان (که چند حالت دارد) ۳۲۶

فصل ششم. کلفتی زبان ۳۲۷

فصل هفتم. کوتاهی زبان ۳۲۷

فصل هشتم. ورمهای زبان ۳۲۸

فصل نهم. نارسایی در حرف زدن ۳۲۹

فصل دهم. قورباغه ۳۳۰

فصل یازدهم. سوزش زبان ۳۳۰

فصل دوازدهم. ترکهای زبان ۳۳۱

فصل سیزدهم. زبان بیرون آمدن ۳۳۱

فصل چهاردهم. جوش دهان ۳۳۱

فصل پانزدهم. زخم و قرچه‌های بدخیم ۳۳۲

فصل شانزدهم. آب دهن و لعاب که در خواب سیلان می‌کند ۳۳۳

فصل هفدهم. علاج بوی بد دهان که از خوراک باشد ۳۳۴

فصل هیجدهم. خونریزی دهان ۳۳۴

فصل نوزدهم. گند دهان ۳۳۵

فصل بیستم. گشاد ماندن دهان ۳۳۶

فن هفتم. دندان

فصل اول. گفتاری درباره دندانها ۳۳۸

فصل دوم. بهداشت دندان ۳۳۳

فصل سوم. گفتاری کلی درباره علاج و داروهای دندان ۳۴۰

فصل چهارم. درد دندان ۳۴۱

علامتها ۳۴۲

علاج ۳۴۲

فصل پنجم. داروی تحلیل برنده ماده درد در دندان ۳۴۴

فصل ششم. داروهای مخدر ۳۴۵

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۵

فصل هفتم. لق شدن دندان ۳۴۶

فصل هشتم. سوراخ شدن و تاکل ۳۴۷

فصل نهم. شکستن و از هم پاشیدن دندان ۳۴۸

فصل دهم. تغییر رنگ دندان ۳۴۸

فصل یازدهم. تسریع در رویش دندانها ۳۴۹

فصل دوازدهم. کشیدن دندان ۳۵۰

فصل سیزدهم. از هم پاشیدن دندان خوره زده که دندان از بین می رود و درد ندارد ۳۵۰

فصل چهاردهم. کرم دندان ۳۵۱

فصل پانزدهم. به هم سایش دندان ۳۵۱

فصل شانزدهم. دندانی که از سایر دندانها درازتر می شود ۳۵۱

فصل هفدهم. کندی دندان ۳۵۱

فصل هیجدهم. رفتن مینای دندان ۳۵۲

فصل نوزدهم. ناتوانی دندان ۳۵۲

فن هشتم. لثه و لب

فصل اول. بیماریهای لثه ۳۵۴

فصل دوم. خونریزی لثه ۳۵۵

فصل سوم. ترکهای لثه ۳۵۵

فصل چهارم. قرچه و ناسور و خوره در لثه ۳۵۵

فصل پنجم. کاهش گوشت لثه ۳۵۶

علاج آن ۳۵۶

فصل ششم. سستی لثه ۳۵۶

فصل هفتم. گوشت زائد ۳۵۷

فصل هشتم. تشریح لب ۳۵۷

فصل نهم. ترکهای لب ۳۵۷

فصل دهم. علاج ورم و قرچه لب ۳۵۸

فصل یازدهم. بواسیر لب ۳۵۸

فصل دوازدهم. پریدن لب ۳۵۸

فن نهم. گلو

فصل اول. تشریح گلو ۳۶۰

فصل دّوم. بیماریهای گلو ۳۶۰

قانون (ترجمه شرفکنندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۶

فصل سوّم. زالو ۳۶۱

فصل چهارم. خفگیها و ذبحه ۳۶۳

علامت ۳۶۵

علامت بهبود ۳۶۶

انتقال خناق ۳۶۶

جمع شدن ماده ۳۶۷

علامت ورم صفراپی ۳۶۷

علامت ورم بلغمی ۳۶۷

علامت خناق سوداپی ۳۶۷

فصل پنجم. در معالجه کلی ورمهای اطراف گلو، حنجره و غدههای پیرامون حنجره و گلو، زبان کوچك، شرع الحنك و لوزتین ۳۶۸

فصل ششم. علاج خناق و ذبحه ۳۶۹

داروهای معالج ۳۷۱

طرز معالجه ۳۷۴

فصل هفتم. زبان کوچك و لوزتین ۳۷۵

فصل هشتم. افتادن زبان کوچكه ۳۷۶

فصل نهم. بریدن زبان کوچك و لوزتین ۳۷۷

فصل دهم. آسیب ناشی از بریدن زبان کوچک و لوزتین ۳۷۸

علاج خونریزی از عمل لهاء و لوزتین ۳۷۸

فن دهم. ریه و سینه

گفتار اول. صدا و نفس

فصل یکم، تشریح حنجره و قصبه و ریه ۳۸۰

قصبه ۳۸۰

حنجره ۳۸۲

ریه ۳۸۲

سینه ۳۸۴

حجاب ۳۸۴

فصل دوم. چگونگی مزاج ریه و چاره‌جویی ۳۸۴

فصل سوم. بیماریهای ریه ۳۸۶

موسم بیماری ریه ۳۸۶

جابه‌جا شدن بیماری ریه ۳۸۷

قانون (ترجمه شرفکنندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۷

فصل چهارم. معالجه بیماریهای ریه ۳۸۷

فصل پنجم. موادی که به ریه چنگ زده‌اند و چاره آنها ۳۸۷

فصل ششم. داروهای ساده و ترکیبی سینه و دستور به کار بردن آنها ۳۸۸

فصل هفتم. گفتاری کلی درباره نفس ۳۹۰

آسیب دیدگی نفس و انگیزه آن ۳۹۱

چگونگی آسیب نفس ۳۹۱

فصل هشتم. نفس بزرگ و نفس کوچک، انگیزه چگونگی نفس و بر چه حالی دلالت دارد ۳۹۲

نشانه‌هایی که از حرکات سینه به دست خواهد آمد ۳۹۴

فصل نهم. نفس تند (شدید) ۳۹۵

فصل دهم. نفس بلندبلند ۳۹۵

فصل یازدهم. نفس کوچک ۳۹۶

فصل دوازدهم. نفس دراز (عمیق) ۳۹۶^۱

قانون (ترجمه شرف‌کندی)؛ مقدمه ج ۳؛ ص ۲۷

ل سیزدهم. نفس کوتاه ۳۹۷

فصل چهاردهم. نفس سریع ۳۹۷

فصل پانزدهم. نفس کند ۳۹۷

فصل شانزدهم. نفس پیایی ۳۹۷

فصل هفدهم. نفس سرد ۳۹۸

فصل هجدهم. نفس بدبو ۳۹۸

فصل نوزدهم. جابه‌جا شدن نفس بزرگ و نفس سریع و نفس پیایی ... ۳۹۸

فصل بیستم. نفس در حرکت (منظور نفسی است که ریه را به حرکت درمی‌آورد) ۳۹۹

^۱ ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرف‌کندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

فصل بیست و یکم. بدی نفس کشیدن، به طور کلی (سوء التنفس) ۳۹۹

فصل بیست و دوم. تنگ نفسی (ضیق النفس) ۳۹۹

انگیزه نفس تنگی ۴۰۰

چگونه به نوعیت انگیزه‌ها پی ببریم؟ ۴۰۰

فصل بیست و سوم. نفس مختلف (گونه‌گونه شدن حالت نفس) ۴۰۱

فصل بیست و چهارم. نفس دومرحله‌ای (متضاعف) ۴۰۱

فصل بیست و پنجم. نفس نیمه به نیمه ۴۰۲

فصل بیست و ششم. نفس دشوار (عسر) ۴۰۲

فصل بیست و هفتم. نفس درست ایستادن (انتصاب) راستا ۴۰۳

فصل بیست و هشتم. نفس طبیعی نسبت به سن و سال و حالات گوناگون انسان ۴۰۳

فصل بیست و نهم. نفس فشاری ۴۰۴

فصل سی‌ام. نفس حمامیان ۴۰۴

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۸

فصل سی و یکم. نفس در خواب ۴۰۴

فصل سی و دوم. نفس در سینه‌درد ۴۰۵

فصل سی و سیم. نفسی که از هر انگیزه‌ای تنگ می‌شود و نفس بیماران آسم ۴۰۵

فصل سی و چهارم. نفس دارندگان ریم ۴۰۵

فصل سی و پنجم. نفس بیماران ذبحه و خفگی ۴۰۵

فصل سی و ششم. گفتاری به طور خلاصه درباره ربو (آسم) ۴۰۶

معالجه ربو، تنگ نفسی و سایر اقسام آن ۴۰۸

فصل سی و هفتم. انواع سوء نفس، نفس تباه ۴۱۵

فصل سی و هشتم. علاج دشواری نفس کشیدن که آن هم از رده نفس تباه است ۴۱۶

گفتار دّوم. صدا

فصل اوّل. پیدایش صدا و آسیبهای آن ۴۱۸

علاج منقطع شدن صدا ۴۲۱

فصل دّوم. زمختی و زبری صدا ۴۲۲

گفتاری درباره صاف نگه داشتن و خوش نمودن صدا ۴۲۴

فصل سوّم. صدای زیر و علاج آن ۴۲۴

فصل چهارم. صدای کوتاه ۴۲۵

فصل پنجم. صدای زمخت دورگه ۴۲۶

فصل ششم. صدای باریک (نازك) ۴۲۶

فصل هفتم. صدای تیره و ناصاف ۴۲۶

فصل هشتم. صدای لرزان ۴۲۷

گفتار سوّم. سرفه و خون برآوردن

فصل اوّل. سرفه ۴۲۸

حالات سرفه ۴۲۸

انگیزه‌های سرفه سابقه‌دار ۴۲۹

علامات سرفه‌های گوناگون ۴۳۰

علاج ۴۳۳

غذای بیمار سرفه سرد ۴۳۳

داروها و روغنهای متفرقه ۴۳۴

علاج سرفه گرم ۴۳۴

غذای بیمار ۴۳۵

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۲۹

نسخه شربت خشخاش سردمزاج ۴۳۵

علاج تر مزاجی ریه و رطوبت در خود ریه ۴۳۵

علاج مزاج خشک ریه ۴۳۵

حبها در علاج انواع سرفه ۴۳۷

حبهای ویژه علاج سرفه سرد ۴۳۸

بخور ۴۳۸

فصل دوم. خون تف کردن ۴۳۹

نشانیها ۴۴۱

علاج ۴۴۳

خلاصه و روی هم رفته علاج این گونه از بیماران ۴۴۸

علاج سرفه دیرینه و کهنه شده ۴۵۱

آبی که بیمار می نوشد ۴۵۳

گفتار چهارم. قرحه و ورمهای اندامان اطراف سینه که قلب از آنها مستثنی است

فصل اول. احساس درد در اطراف سینه و پهلوی به طور عموم ۴۵۴

ذات الجنب ۴۵۴

تأثیر فصل و هوا در پیدایش ذات الجنب ۴۵۹

نشانیهای ذات الجنب ۴۶۰

اولاً- فرق میان ذات الجنب و ذات الکبد ۴۶۱

ثانیا. فرق میان ذات الجنب و ذات الریه ۴۶۲

نشانیهای ذات الجنب ناخالص و فرق آنها با خالص ۴۶۳

نشانیهای بدی و خوبی ذات الجنب:

الف- نشانیهای نویدبخش سلامت ۴۶۴

ب- نشانیهای بد و ناپسندیده ۴۶۴

مراحل بیماری ذات الجنب و نشانه‌هایش ۴۶۶

انواع انگیزه‌های بیماری در انواع بیماری ذات الجنب ۴۶۶

علامات جابه‌جا شدن بیماری ذات الجنب ۴۶۷

فصل دوم. بحثی درباره خیو، که از مرحله دوم و سوم شروع می‌شود ۴۷۰

تف کرده‌های ناپسندیده و بد ۴۷۰

فصل سوم. حالات بحرانی در بیماری ذات الجنب ۴۷۲

فصل چهارم. ذات الریه ۴۷۳

چگونه بیماری ذات الریه را بشناسیم؟ ۴۷۴

فصل پنجم. ورم سخت در ریه ۴۷۶

فصل ششم. ورم سست ریه ۴۷۷

فصل هفتم. جوش در ریه ۴۷۷

فصل هشتم. آب داخل ریه ۴۷۷

فصل نهم. ورم یا زخمی که بر قصبه آید ۴۷۷

فصل دهم. درباره چرک ورم و جمع شدن ریم. ۴۷۸

دلایل سر وقت ترکیدن ورم ۴۷۹

نشانیهای پر شدن فضای سینه از چرک ۴۷۹

نشانی ترکیدن ورم ۴۸۰

فرق میان ریم و بلغم ۴۸۰

نشانیهای ورم چرک کرده منجر به سل ۴۸۱

فصل یازدهم. قرچه‌های سینه و ریه که سل را نیز شامل است ۴۸۱

قرچه حجاب ۴۸۲

قرچه ریه ۴۸۲

تأثیر دارو در جوش دادن ترك قرچه ۴۸۳

سل نسبت به عمر انسان ۴۸۳

حال قرچه ریه ۴۸۳

سبب قرچه ریه ۴۸۴

فصل دوازدهم. کسانی که آمادگی مسلول شدن دارند ۴۸۴

سیما، مزاج و عمر آماده مسلول شدن ۴۸۵

محیط زیست ۴۸۵

نشانیهای سل ۴۸۵

گفتار پنجم. چاره‌جویی سل

فصل اول. معالجه ورم اطراف سینه و ورم ریه ۴۸۸

غذای مسلول ۴۸۸

فصل دوم. در علاج ذات‌الجنب ۴۹۰

فصل سوم. علاج ذات‌الریه ۴۹۸

فصل چهارم. علاج قرحه اطراف سینه و علاج سل ۵۰۲

علاج مدارایی ۵۰۴

معجونهای خشکاننده قرحه ۵۰۴

بخور ۵۰۵

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۳۱

غذای بیمار ۵۰۵

فن یازدهم. درباره قلب گفتار اول. شناسایی قلب

فصل اول. تشریح قلب ۵۱۲

فصل دوم. بیماریهای قلب ۵۱۵

فصل سوم. نشانیهای شناسایی حالت قلب ۵۱۷

الف- نبض ۵۱۷

ب- نفس ۵۱۷

ج- سینه ۵۱۸

د- پوست در لمس ۵۱۸

ه- روی آورها و اثر آنها بر قلب ۵۱۸

و- اخلاق و رفتار ۵۱۹

ز- نیروی بدنی ۵۱۹

ح- پندار و گمان ۵۱۹

بیماریهای اشتراکی قلب ۵۲۰

نشانیهای مزاج گرم طبیعی قلب ۵۲۰

نشانیهای مزاج سرد طبیعی قلب ۵۲۱

نشانیهای مزاج تر طبیعی برای قلب ۵۲۱

نشانیهای مزاج خشک طبیعی قلب ۵۲۲

نشانیهای مزاج گرم و خشک طبیعی قلب ۵۲۲

نشانیهای مزاج گرم و تر طبیعی قلب ۵۲۲

نشانیهای مزاج سرد و تر طبیعی قلب ۵۲۳

نشانیهای مزاج سرد خشک طبیعی قلب ۵۲۳

فصل چهارم. نشانی گرفتن از بیماریهای قلب ۵۲۳

نشانیهای سوء مزاج گرم قلب ۵۲۴

نشانیهای سوء مزاج سرد قلب ۵۲۴

نشانیهای سوء مزاج تر قلب ۵۲۵

نشانیهای سوء مزاج خشك قلب ۵۲۵

فصل پنجم. نشان از ورمهای قلب ۵۵۲

قرحه در قلب ۵۲۵

فصل ششم. سببهای تأثیرگذار بر قلب ۵۲۶

قانون (ترجمه شرفکندی)، مقدمه ج ۳، ص: ۳۲

سببهای ویژه قلب ۵۲۶

فصل هفتم. دستورات همگانی در معالجه قلب ۵۲۶

تبدیل مزاج ناسازگار قلب ۵۲۸

علاج سوء مزاج سرد و خشك و تر قلب ۵۳۰

گفتاری درباره داروهای معالجه قلب ۵۳۱

گفتار دوم. شرح جزئیات بیماریهای قلب به تفصیل

فصل اول. خفقان ۵۳۲

ورم سرد قلب ۵۳۳

نشانیهای خفقان ۵۳۴

علاج انواع خفقان قلب ۵۳۷

دستورات دارویی و علاجی در حالت خفقان قلب ۵۳۸

دستور علاج خفقان همراه تهوع ۵۳۹

فصل هشتم. علاج خفقان گرم ۵۳۹

فصل نهم. علاج خفقان سرد ۵۴۲

فصل دهم. غش کردن و انگیزه‌های مرگ ناگهانی ۵۴۳

غش چیست؟ ۵۴۳

نشانیهای غش و خفقان ۵۴۹

علاج غش ۵۵۰

داروها و معالجاتی که برای بیمار غش مفیدند ۵۵۵

فصل یازدهم. نیرو از دست دادن به‌طور ناگهانی ۵۶۰

علاج ۵۶۱

فصل دوازدهم. ورم گرم در قلب ۵۶۲

فن دوازدهم. پستان و احوال آن

فصل اول. تشریح پستان ۵۶۴

فصل دوم. افزایش شیر پستان ۵۶۵

فصل سوم. جلوگیری از ریزش زیاد از حدّ شیر ۵۶۹

فصل چهارم. پنی‌ر شدن شیر پستان و علاجش ۵۷۰

فصل پنجم. علاج یخ بستن شیر در پستان و بیماریهای عفونی و غیره ۵۷۲

فصل ششم. ورم گرم و احساس درد در بیخ پستان ۵۷۳

فصل هفتم. ورم سرد بلغمی در پستان ۵۷۴

فصل هشتم. سخت و سفت شدن پستان، ترك در پستان، پیدا شدن غده‌ها در پستان، و زیاد برآمدن پستان در حال بلوغ ۵۷۴

فصل نهم. دمل در درون پستان ۵۷۴

فصل دهم. قرحه و خوره در پستان ۵۷۵

فصل یازدهم. حفظ تناسب پستان ۵۷۶

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱

سپاس یزدان را و سلام بر بندگان یزدان‌پرست و درود بر فرستادگان خدا باد. چنان‌که می‌دانی! ما در کتاب اول و کتاب دوم، قسمت اعظم علم نظری طب و داروهای ساده را بیان کردیم. اینک رواست که کتاب سوم را شروع کنیم و قسمت‌های عملی در بهداشت و بهره‌رسان به صحّت آدمی را در آن شرح دهیم.

کتاب سوم را به بیست و دو فن بخش کرده‌ایم و هر فنی دربرگیرنده چندین گفتار است و هر گفتاری چندین فصل دارد.

بیماریهایی را شرح می‌دهیم که در رویه تن و اندرون، به صورت آشکار و نهان پدید آیند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳

فن اول بیماریهای سر و مغز- که در پنج گفتار آید

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴

گفتار اول شناسایی بیماریهای سر و مغز- که در ۲۰ فصل آید

فصل اول سر

جالینوس می‌فرماید: سر برای مغز و حسّ شنوائی و حسّ بویایی و حسّ چشایی و حسّ بسایی نیست؛ هدف از خلقت سر آن است که چشم بتواند وظایفی را که بر عهده دارد به خوبی انجام دهد.

کار چشم نسبت به سایر اندامان بدن کار دیدبان پادگان است. دیدبان باید در بالاترین جای پادگان مستقر شود و از آن بالا پادگان و اطراف آن را بیاید.

اینکه گفتیم درباره چشم انسان بود، نه غیر انسان بطور عموم. چشم انسان و چشم حیواناتی که سر دارند و چشم در سر قرار داده شده است، نرم است؛ نیاز به جای محکم و ایمن دارد که از گزند دور باشد. جانورانی هستند که سری ندارند تا چشم در آن باشد، بلکه دو چیز برآمده دارند که بالای تن قرار گرفته‌اند و بر هر یک از این برآمده‌ها چشمی قرار داده شده است که از آن بالاییها سایر بدن را زیر پوشش دید قرار می‌دهند. کره چشم چنین جانوران سخت است و نیازی به آشیانه سخت ندارد.

چشم جانوران نرم چشم، که باید در سر- که آشیانه محفوظ است- جای گیرند، نیاز به پیهایی دارد که جنبنده کره چشم و بالا برو پایین آور پلکهای چشم باشند؛ که این تماس و ارتباط با حرکت چشمها به کره و پلک، برای اندامی دور و تك افتاده و ناتوان ممکن نمی‌شود.

ما در باب راجع به چشم، تفصیل بیشتری داریم؛ و همچنین درباره اجزای مهم سر و اجزای تابع سر، که عبارت از موی و پوست و گوشت و غشای سر و استخوان کاسه سر و آبشامه سخت و سفت و آبشامه نازک- که مشیمه است- سخن گوئیم و سپس به مغز و گوهر مغز و بطنهای مغز و آنچه در مغز موجود است می‌پردازیم. و بعد از بحث اینها، با بحث دو آبشامه زیرین مغز و شبکه و استخوانی که پایگاه مغز است بحث را خاتمه می‌دهیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵

فصل دوم تشریح مغز

اگر گفتیم مغز، منظورمان سه گوهر اصلی مغز است که عبارتند از: گوهر حجابی، گوهر مخی، کاوکی که روان زندگی آن را پر کرده است و آن کاوک آوند روان، جزئی از گوهر مغز است.

اعصابی که در مغز آیند و از مغز راهی بدن هستند، جزء گوهر اصلی مغز به شمار نمی‌آیند. پیهایی مربوط به مغز، فرعهایی هستند که از مغز سر برآورده‌اند.

سراسر مغز روی هم، چه حجاب مغز و چه مخ و چه بطنهای مغز- به درازا- دونیمه واقع شده‌اند که این دو بخش بودن فایده‌پی دارد و می‌دانی. دو قسمت بودن بطن جلوی، از سایر دو بخش شده‌ها بیشتر احساس می‌شود.

گوهر مغز سرد و تر آفریده شده است:

چرا سرد است؟ در سرد آفریده شدن گوهر مغز دو حکمت هست:

۱- آمادگی برای تحمل کار زیاد، که از این قرارند: الف) پیه‌های نیرومند در مغز آمدوشد دارند؛ ب) واکنش‌های حواس پنجگانه، که از مغز الهام و امر می‌گیرند؛ ج) جنبش‌های گوناگون روان زندگی، که در به‌وجود آوردن خیال و فکر و به یاد سپردن و به یاد آوردن، ارتباط مستقیم با مغز دارد.

نباید مغز گرم باشد و به سستی گراید.

۲- روان- که از قلب به مغز آید و راه را از دو رگ بالارو از قلب به مغز می‌پیماید- بسیار گرم است و نیاز به کاهش دادن گرمی روان هست که معتدل شود. که این تعدیل بخشیدن سردی می‌خواهد.

چرا تر است؟ الف) تا از این همه حرکات و کار دشواری که در پیش دارد خشک نشود. ب) تر خوب‌تر شکل به خود می‌گیرد.

مغز با اینکه سرد و تر است، چرب و نرم هم هست. چرا؟ الف) چرب است تا آنچه از پیه‌ها که از آن رویند کشتار باشند. ب) نرم است که بنا به فرموده جالینوس، تا خوب شکل گیرد و با نیروی فکر و پندار هم‌آهنگ باشد که در تغییر است.

او فرماید: چیز نرم برای تغییر یافتن آماده‌تر از سفت و سخت است.

اما من می‌گویم: نرم آفریده شده تا چرب باشد، و تا به‌طور احسن و به تدریج تغذیه عصبهای سفت و سخت را تأمین نماید.

زیرا مغز و نخاع- که آنهم از مغز سرچشمه می‌گیرد- تغذیه پیه‌ها را بر عهده دارند. گوهر مغز اگر سخت بود نمی‌توانست کاری را که در نرمی انجام می‌دهد و خواربار لازم به پیه‌ها می‌رساند، انجام دهد. و برای این نرم آفریده شده که رویشگاه پیه‌های کشتار و نرمش‌پذیر باشد. اگر می‌بینی که برخی از رستنیهای مغز به سختی گرایش دارند و در اطراف مغز واقع شده‌اند، برای مصلحتی است که بایستی باشد، و در بحث از فواید پیه‌ها آن را ذکر خواهیم کرد.

پیهایی که گفتیم در اطراف مغز به سختی گرایش دارند، آنها هم از نرمی به تدریج سخت شده‌اند و اگر سفتند، سفتی کشتار و نشکنند که منشأ چنین نرم به تدریج سفت شده، گوهری

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۶

است نرمش‌پذیر و هر چربی لزج است و هر چرب و لزجی حتما نرم است.

و نرم است تا روان که در آن قرار دارد و به سرعت و حرکت نیازمند است و نمناکی می‌خواهد، از نرمی و تری مغز استمداد کند و مغز بتواند روان را در حرکت کردن کمک نماید.

نرم است که در حالت تخلخلی که دارد سبک باشد. اگر متخلخل سخت بود سنگین‌تر از اینکه هست می‌شد.

اما اگر گفتیم گوهر مغز نرم است، نه بدین معنی است که همه گوهر مغز یکنواخت نرم است. در گوهر مغز قسمتی از قسمتی دیگر نرم‌تر است. آری، قسمت جلوی مغز از قسمت عقبی نرم‌تر است. یا باید گفت که مغز در قسمت عقبی از قسمت جلوی نسبتاً سفت‌تر است. حجاب سفت - که بعداً شرح خواهیم داد - به تدریج از نرمی به سفتی گراییده و تا حدی در مرز میان نرمی و سفتی نسبی قرار گرفته است.

چرا مغز قسمت جلو، نرم‌تر از قسمت عقبی است؟

زیرا قسمت جلو مغز، رویشگاه اکثر پیه‌های حساس است. حس را از مغز تحویل می‌گیرند و به کار می‌برند؛ و به‌ویژه حاسه بینایی و حاسه بویایی از قسمت جلو مغز سرچشمه می‌گیرند و پیه‌های پیک حس، از آنجا رسته‌اند.

حس نسبت به سایر اندامان بدن پیش‌آهنگ است و پیش‌آهنگ همیشه باید در جلو همراهان قرار داده شود. اما اکثر پیه‌ها - غیر پیه‌های حسی - از قسمت عقب مغز رویده‌اند.

نخاع - که نماینده و فرستاده مغز است و نیاز به گدار سخت دارد - از قسمت عقبی مغز رویده است. جایی که رستنگاه پیه‌های سفت و نیرومند و پیه‌های حرکت‌بخش باشد، باید تا اندازه‌ای سفت‌تر از آن باشد که رویشگاه پیه‌های حس‌بخش است که به نرمش رویشگاه بیشتر از سفتی نیاز دارند، پس رویشگاه پیه‌های نیرومند و حرکت‌دهنده و نخاع در قسمت عقبی تعیین شده است؛ و برای فاصله‌انداختن میان این دو قسمت از مغز، پرده‌ای هست که به تدریج از نرمی بسیار نرم به نرمی نسبتاً سفت‌تر گراییده است تا قسمت نرم‌تر را از قسمت نسبتاً سفت جدا سازد زیرا قسمت بسیار نرم - چنان‌که ذکر شد - رویشگاه پیه‌های نرم و نازک است و نازک‌کاریها را منشأ است و قسمتی که نسبتاً سفت‌تر آفریده شده است رویشگاه سفت و سختها است تا برای مقاومت با سفتی رستنیها آمادگی کامل داشته باشد؛ و برخی گفته‌اند پرده فاصل برای این است که نرم‌تر، از نرم نسبتاً سفت، تا حدی دور باشد و آسیبی نبیند.

پرده دو لایه است؛ هرآنچه به‌طرف نرم‌تر است، نرم‌تر؛ و آنچه به‌طرف نرم نسبتاً سفت است، سفت‌تر است. این پرده فاصله‌انداز، علاوه بر میانجی بودن میان نرم‌تر و نرم نسبتاً سفت، بهره‌های دیگری دارد که از این قرارند:

۱ - وریده‌هایی که به مغز درمی‌آیند و در مغز می‌پراکنند، نیاز به تکیه‌گاه دارند و نیاز دارند که چیزی آنها را محکم نگه دارد. پرده فاصل میان نرم و سفت، این هر دو کار را برعهده گرفته است.

هم تکیه‌گاه است و هم نگهدارنده وریده‌های داخل شده به مغز به‌طور محکم.

۲- زردپه‌های حجایی را- که در برابر درزهای کاسه سر به مغز چسبیده است- ثابت نگاه می‌دارد. (رویشگاه این زردپه‌ها است. نسخه).

۳- در آخرین قسمت زیرین این پرده میانجی و به سوی قسمت عقبی آن، افشردگاه (معصره) موجود است که ریزش گاه خون است و خون به فضایی حوض مانند می‌ریزد. جویرگهای ساکن مغز که از حوضچه پر از خون جدا می‌شوند خون برمی‌دارند و خون از حوضچه جدا می‌شود و در این جویرگها به جریان می‌افتد، در اثنای این جریان خون هم‌رنگ مغز می‌شود.

رگهای دیگری خون را از دهانه جویرگها تحویل می‌گیرند و آن را در دو رگ جمع می‌کنند که این را بعدا شرح خواهیم داد.

دو چیزك برآمده که شبیه دو پستانك هستند، از قسمت جلوی مغز روئیده‌اند و سرچشمه حس بویایی می‌باشند. این دو پستانك مانند، در نرمی و سفتی میانه هستند. از نرمی گوهر مغز در گذشته‌اند و به سفتی پیها نرسیده‌اند.

پوشش سراسر مغز دو پرده‌اند (دو آبشامه) یکی نازك و تنك و آن دیگر، نسبتا سفت و ستر.

پرده اولی که با مغز در تماس است نازك است. پرده بالاتر که با استخوان در تماس است سفت و سترتر است.

تا این پرده نازك و نسبتا ستر در میانه مغز- که نرم است- و استخوان سر- که سخت است- میانجی باشند و نگذارند درحالی که مغز و استخوان کاسه سر باهم تماس پیدا می‌کنند مغز از استخوان آسیب بیند. زیرا در حالات معینی آن دو باهم تماس پیدا می‌کنند. مثلا:

۱- هرگاه حجم مغز فزونی یابد.

۲- گاهی که بعد از بسته شدن باز می‌شود و می‌گسترند.

۳- گاهی که دارنده مغز، جیغ و فریاد بیش از اندازه را سر می‌دهد که مغز به سوی بالا تکان می‌خورد و با کاسه سر برخورد می‌نماید.

دو آبشامه نامبرده حاجزی میان مغز و کاسه سر شده‌اند که این سخت و آن نرم را از هم جدا نگه دارند و از آن جهت دو تا هستند تا یکی از آنها رأسا با استخوان کاسه سری- که سخت است- و دیگری رأسا با مغز- که نرم است- مستقل باشند و هر يك از آنها کاری انجام دهد که يك نتیجه مثبت می‌دهد و آن نتیجه همان فاصله بودن میان سخت و نرم است.

از این دو آبشامه، آنچه رأساً با مغز در تماس است، نازک و هم‌مزاج مغز است؛ و آنچه کارش با استخوان کاسه سر است سست‌تر است و آماده مقاومت با سخت است. آن آبشامه نازک علاوه بر آنکه نگهدار مغز است، کارهای دیگری هم دارد که از این قرارند:

۱- وسیله بند کردن رگهای جهنده و ناجهنده‌ای است که در مغز جای دارند.

۲- آن هم مانند مشیمه، رگها در آن می‌تنند و حالت خود را حفظ می‌نمایند.

۳- همین آبشامه نازک، در بسیاری از مواضع بزرگ و درهم پیچیده مغز وارد شده و به بطنهای مغز رسیده است؛ که در آخرین قسمت مغز- در جایی که مغز به سفقی گرائیده و به نگهبانی او نیازی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۸

ندارد- انقطاع می‌یابد.

آبشامه سست‌تر: این آبشامه که با مغز در تماس مباشر نیست، با آبشامه نازک هم به آن اندازه نزدیکی ندارد که هیچ فاصله‌ای در میان نباشد؛ ولی ارتباط این دو به وسیله رگهایی است که از آبشامه سست‌تر به آبشامه نازک رسیده است، آبشامه سست‌تر به وسیله زردپهای آبشامه‌ای- که از خود آن روئیده‌اند- به کاسه سر چنگ زده و به درزهای کاسه سر بند شده است و از گرانی کردن و فشار بر مغز وارد آوردن کناره گرفته است. زردپهای نامبرده که آبشامه و کاسه سر را بهم ربط داده‌اند، از جای به هم رسیدن استخوانهای کاسه سر، سر برآورده و به رویه آمده‌اند و جایگیر شده‌اند و آبشامه سرپوش کاسه سر را تنیده‌اند و ارتباط آبشامه سست‌تر را با کاسه سر هرچه محکم‌تر کرده‌اند.

در مغز- به درازا- سه شکمچه موجود است و هر یک از این سه شکمچه- در پهنای دو نیمه است.

بطنی که در قسمت جلو مغز جای دارد دو نیمه بودنش محسوس و آشکار است و می‌بینیم که نیمی در طرف راست و نیمی در طرف چپ است. در بطن جلو، چندین کار انجام می‌شود:

۱- حس بویایی از آن کمک می‌گیرد.

۲- به وسیله عطسه کردن زائده‌ها را دور می‌ریزد.

۳- قسمت اعظم روان حسی را توزیع می‌نماید.

۴- در کنش نیروهای تصویری- که منظوم نیروهای حسهای سرپوشیده درونی است- دست‌اندرکار است.

شکمچه قسمت عقبی: هرچند به بزرگی دو شکمچه دیگر نیست باز تا حدی بزرگ است، زیرا باید کاوکی بزرگ را پر کند؛ رستنگاه نخاع است و نخاع به جای بزرگ نیازمند است؛ اکثریت روان جنبنده از آنجا سرچشمه می گیرد؛ قوت حافظه را در بر دارد. این شکمچه عقبی به تدریج از بزرگی به کوچکی می گراید و در این تدریج روی، رو به سوی نخاع می رود و غلظت می یابد و سرانجام به سفتی می گراید.

شکمچه وسطی: این شکمچه که در میانه شکمچه جلوی و عقبی قرار دارد، دالان ماندی است که دو شکمچه جلوی و عقبی را به هم متصل می سازد. این شکمچه به درازا دالان ماندی است بزرگ و شایسته به هم پیوند دادن دو شکمچه بزرگ است. از این راه دالانی روان موجود در قسمت جلوی مغز با روان موجود در قسمت عقبی همواره در تماس است و شبهای یادآورنده از راه این دالان عبور می کنند. سقف این دالان درازنای طاق مانده ای است که آن را «سقف ازجی» نامند. این طاق ماندگی و مدوری از آن است که علاوه بر معبر بودن از آسیب پذیری دور باشد و در برداشتن و نگهداری پرده پلکانی (حجاب مدرج که از نرمی به تدریج سفت شده است) دارای نیروی کافی باشد.

در آن سقف طاق مانند هر دو نیمه از شکمچه قسمت جلو مغز گرد هم آمده اند که آنجا را «مجمع البطنین» گویند و این دهلیز در حکم دید قسمت عقبی قرار گرفته است، همین معبر خود به

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۹

خود شکمچه ای است در مغز، و از آنجا که این معبر تصوّر و حفظ را بهم ربط می دهد بهترین جای تفکر و پندار را تشکیل داده است چنانکه یاد گرفتی!

از این حالت بی می بریم که این شکمچه ها پناهگاه و مقرر کنشهای نامبرده هستند و حسّ و حرکت از آنها صادر می شود. در حالتی که یکی از آنها یا جزئی از یکی از آنها آسیبی می بیند و بر این کنشها که ویژه به آسیب دیده هستند خلل وارد می آید آن را تلاقی می نماید. آبشامه نازک برای قسمتی از مغز آستر شده است و شکمچه های مغز را در خود گرفته تا مغز به روزه ای می رسد که در سقف طاق مانده است؛ از آنجا به بعد مغز به حالتی از سفتی درآمده است که از نگهداری آن بی نیاز باشد و پوشش حجاب برای مغز کافی است.

بافته های درهم- که در شکمچه های مغز دیده می شوند- حکمت هایی در بر دارد:

راهی است برای ورود روان به گوهر مغز که علاوه بر اینکه روان به شکمچه ها وارد می شود بتواند در گوهر مغز نیز وارد آید زیرا همیشه شکمچه گشادناهی و باد کرده نیستند که روان به آسانی در آنها قرار گیرد یا شاید روان بیشتر از این باشد که همه اش در شکمچه ها بگنجد.

علت دیگر این است روانی که از قلب به مغز می‌آید باید مزاج قلبی را که با خود آورده است به مزاج مغزی تبدیل نماید و با مزاج مغز دمساز گردد. برای این تحویل و تبدیل باید در مغز چندان پختگی یابد که مزاج مغز را دریابد و در راه این پختگی و آمادگی یافتن، ناچار است وقتی که از قلب به سوی مغز روان است اولین منزلش کاوک نخستین مغز باشد و اولین مرحله پختگی را ببیند و آنگاه به شکمچه وسطی درآید و بر پختگی که در بطن اول دیده بیفزاید و آنگاه مرحله سوم را طی نماید و به بطن عقبی وارد شود و به آخرین مرحله پختگی برسد. پختگی تمام‌عیار و بدون کم و کاستی آن است که روان و گوهر مغز یا به عبارت دیگر پزنده و پزیده درهم آمیزند و اختلاط کلی یابند. اجزاء پزیدنی در اجزاء پزنده نفوذ کند و به حال غذایی درآید که در کبد است و آن را بعداً شرح خواهیم داد.

اگر در بافتهای داخل شکمچه‌ها دقت کنیم می‌بینیم که تعداد بافتهای شکمچه قسمت جلوی مغز از بافتهای عقبی بیشترند و این بیش و کمی توزیع متناسب را می‌رساند. از آنجا که شکمچه جلوی بزرگتر از شکمچه عقبی است بایستی سهم بزرگتر - در بافته‌ها - بیشتر و سهم کوچک کمتر باشد.

دو رگ بزرگ که به سوی مغز بالا می‌روند و سابقاً ذکر شده‌اند گاهی به مغز اندر آیند، در جایی که در طرف زیرین میان بطن وسطی و بطن عقبی است شاخه‌شاخه و منشعب می‌شوند و از این شاخه‌ها مشیمه زیر مغز تنیده می‌شود. در میان تاروپوهای این شاخه‌رگها، جرمی از جنس غده‌ای است که میانه‌ها را پر کرده است و این پر کردن سبب استحکام تاروپود مشیمه شده است.

چنانکه در سایر توزیع شده‌های رگی نیز همین حالت موجود است و شاید آگنه میان تشعبات رگی گوشت غده‌ای هم باشد و این غده که در میان شعبه‌های نامبرده آگنه می‌شود و فراخ را پر می‌کند هم شکل و هم مزاج شعب نامبرده می‌شود و همان راه توزیع شده‌های مذکور را می‌پیماید.

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۳، ص: ۱۰

واضح‌تر گوئیم: چنان که شاخه‌های متشعب و توزیع شده از تنگه‌ای شروع می‌کنند و به فراخنای می‌رسند و در آنجا می‌گسترند، هم چنان غده آگنه میانه رگهای تشعبی که شکل صنوبری دارد از طرف بالا از منشأ توزیع شعبه‌ها شروع می‌کند و همراه رگهای تشعبی راه‌پیمایی می‌نماید تا به جایی رسد که شعبه‌ها به شکل آویزه درمی‌آیند و در آنجا که تنیده‌ای همانند تاروپود به هم آمده مشیمه موجود است جایگیر می‌شوند.

آن جزء از مغز که بطن وسطی را دربرگرفته است، به‌ویژه جزئیاتی که در بالا قرار دارند شکل کرم را دارند، حلقه حلقه و درهم آمده در درازا دیده می‌شوند و با یکدیگر پیوستگی دارند و چون لولیدن کرم کشیدگی و ترنجیدن دارند آستر قسمت بالایی آن حلقه‌های کرم‌آسا، آبشامه‌ای است که تا سر مرز قسمت عقبی مغز را آستر شده و پوشانیده است.

و همین آبشامه بر دو برآمده لوله‌ای- که از مغز برآمده‌اند- سوار است و در استداره طولی به ران آدمی می‌مانند. این دو برآمده به هم نزدیک می‌شوند تا به هم می‌رسند و از هم جدا می‌شوند و فاصله می‌گیرند و به وسیله زردپهایی که آنها را «وترات» نامند بند شده‌اند تا از کرم مانده نلغزند و جابه‌جا نشوند.

هرگاه اجزاء کرم مانند کشیدگی می‌یابد و پهنای میانه تنگ می‌شود، این دو برآمده زیر فشار واقع شده و گرد هم می‌آیند و در گذار، راه‌بندان واقع می‌شود و هرگاه اجزاء کرم مانند ترنجیدگی پیدا کرد و به کوتاهی گرایید و پهنای وسعت یافت این دو زائده از هم فاصله می‌گیرند و مجرا باز می‌شود.

این دو زائده برآمده را «عنبن» (دو دانه انگور) می‌نامند. حلقه و برجستگی در رویه ندارند، تماما صاف هستند و این صافی بودن برای آن است که باز و بسته شدن بخوبی صورت گیرد و بیشتر جنبش‌پذیر باشند و هرگاه به حرکت درآمدند چنان باشند که گویی يك شیء به حرکت درآمده است.

قسمتی از این آبشامه که با قسمت عقبی مغز پیوستگی دارد و مایل به کوژی و باریکتر از سایر قسمتها است، در قسمت عقبی مغز فرو رفته است و به رشته در سوراخ فرورفته می‌ماند. قسمت جلوی این آبشامه، گشادتر از قسمت عقبی است و به شکلی است که مغز وجود آن را تحمل می‌کند.

مغز برای راندن ریختنی‌ها دو مجرا دارد: یکی از آنها در بطن جلو و در مرز مشترك با بطن دیوار به دیوار قرار دارد. دومی در بطن وسط است. بطن عقبی دارای گذاری برای بیرون راندن فضولات نیست زیرا اولاً جایش کنار است و ثانیاً کوچکتر از آن است که تحمل مجرای ویژه به خود داشته باشد.

علاوه بر این خود این بطن عقبی مخرج نخاع است و نخاع قسمتی از زائده‌های آن را تحلیل می‌برد و از راه نخاع بیرون می‌روند.

پس برای بطن عقبی و بطن وسط تنها گذاری کافی است که زائده‌های هر دو را بیرون ببرد.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۱۱

این دو مجرا که در مغزند از بطن جلو و بطن وسطی شروع و در خود مغز نفوذ می‌کنند. وقتی که در مغز داخل می‌شوند راه را به سوی یکدیگر کج می‌کنند و در منفذی گود که آن منفذ سری در حجاب رقیق و سر دیگرش- که قسمت پایینی آن است- به حجاب سخت پیوسته است، به هم می‌رسند. این منفذ تنگه‌ای است که به قیف شبیه است از فراخی شروع می‌شود و به تدریج و به حالت تدویر (لوله‌ای) تنگ می‌شود و از این رو بعضی آن را قیفی نامیده‌اند و برخی آن را مرداب (مستنقع) گویند.

هرگاه این منفذ قیفی داخل حجاب سفت می‌شود به مجرای برمی‌خورد که گویی تویی است هر دو سر بالا و پائینی آن را با انگشت فشار داده‌اند که آن توپ مانده در میان آبشامه سفت و مجرای کام قرار دارد و در همان جای که توپ مانده قرار دارد منافذی موجود است که در قسمت بالای کام در نرمیهای مشاشی پالونه قرار گرفته‌اند.

فصل سوم بیماریهای سر که برای مغز حادثه‌آفرین می‌باشند

ناگفته نماند که بیماریهای متعددی روی به سر می‌آورند لیکن ما در اینجا که نام سر می‌بریم منظورمان مغز و پرده‌های مغز است و هیچ کاری به بیماریهای موی سر نداریم.

گوییم: مغز ممکن است که هشت حالت سوء مزاج بر او چیره آید. سوء مزاج ساده و تکی یا همراه ماده، و آن ماده یا بخاری است یا دارای هیأت مشخص است. مغز بسا ممکن است به بیماریهای ناشی از رطوبت گرفتار آید. زیرا هر مغزی در تکوین اولیه اش رطوبتی زائد از حال اعتدال دارد که باید در زهدان تصفیه شود. یا بعد از خروج از زهدان تنقیه یابد و اگر این تصفیه و تنقیه صورت نگیرد آژیر خطری بزرگ است. بیماریهای ناشی از رطوبت در جرم مغز، در رگهای داخل مغز، در پرده‌های مغز پدید آیند.

گاهی مغز با بیماریهای ترکیبی روبه‌رو می‌شود. سبب چنین بیماریها یا اندازه است، مانند این که: سر کوچکتر از حد معمول باشد یا بزرگتر از حالت عادی شود. یا شکلش غیر طبیعی باشد؛ که کنشهای سری که شکلش طبیعی نیست کم و کاستی دارند.

یا اینکه مجراها و آوندها بند آیند. بند آمدن یا در بطن جلوی یا در بطن عقبی یا در يك آن، در هر دو بطن روی می‌دهد. بند آمدن گاهی کامل روی می‌دهد و گاهی ناقص. امکان دارد که راه‌بندان در شریان یا ورید یا در رستنگاه پیها روی دهد.

در برخی از حالات دیگر نیز مغز با بیماریهایی دست به گریبان است که از این قرارند:

۱- اگر زردپیهای بند پرده‌های مغز، برکنده شوند.

۲- اگر میانه دو جزء از اجزاء مغز، جدایی افتد؛ که این دو حالت را می‌توان حالات گسستگی خواند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲

در برخی از حالات، مغز به بیماریهای اتصال (پیوستگی) گرفتار آید. مثلاً:

۱- چیزی از خارج به خود مغز درآید.

۲- چیزی نامرغوب به شریان یا ورید یا پرده‌های مغز وارد شود. یا در کاسه سر جای گیرد.

گاهی مغز دچار بیماریهای ورمی می‌شود که بدین قرارند:

۱- ورم در گوهر مغز روی دهد.

۲- ورم در آبشامه تنک یا آبشامه ستر روی دهد.

۳- شبکه یا آبشامه بیرونی آماس کند.

ورمی که سبب بیماری مغز می‌شود، حتما از ماده‌ای است که آن ماده زاده یکی از اخلاط است و آن خلط یا گرم است، یا سرد. اگر آن ماده از خلط سرد عفونی باشد و سبب ورم شود. آن را ورم گرم نامیم. و اگر خلط سرد ساکن و غیر عفونی باشد ورم ناشی از آن را باید ورم سرد به حساب آوریم.

بیماریهای مغز همگی منحصر در این حالت هستند و از آن خارج نیست یعنی اگر سبب آن نبود این است و این نبود آن.

بیماریهای مغز گاهی ویژگی دارند و گاهی اتفاق افتد که بیماری شراکتی باشد. بسیار امکان دارد که بیماریهای مشارکتی سرانجام خطری در بر داشته باشند و خاصیت کشندگی را به خود گیرند. بسیار رخ داده که در بیماریهای خفگی و ذات الجنب مواد خفه کننده و کشنده به مغز رسیده‌اند و سبب مرگ بیمار شده‌اند و بسیار اتفاق افتاده که به علت آزار و دردی که بر عضوی مشارک مغز روی آورده سکنه مغزی روی داده و بیمار را از بین برده است.

فصل چهارم علامتهایی که بازنگای حالات مغزند

می‌گوئیم: مدرکهایی که چگونگی حالت مغز را نشان می‌دهند عبارتند از:

۱- کنشهای حسّی.

۲- کنشهای سیاسی. منظورم از کنش سیاسی، یادآوری، تفکر، تصور، وهم و پندار است.

۳- کنشهای جنبشی: که عبارت از کنش نیروی حرکت دهنده به وسیله ماهیچه‌ها است.

۴- چگونگی زائده‌هایی که مغز آنها را تخلیه می‌کند. هیأت آنها، رنگ آنها، مزه آنها (تندی، شوری، تلخ‌مزگی، بی‌مزگی). چندی فضول: زیاد است یا کم، یا اصلا بند آمده و بیرون نمی‌آید؟

۵- سازش و ناسازگاری مغز با نوع هوا، نوع خوراک، آیا از هوایی معین یا خوراکی معین سود بیند یا زیان؟

۶- بزرگی و کوچکی سر، شکل مناسب و طبیعی سر چنان که در باب استخوانها ذکر شده است، بدترکیبی، گرانوزی و سبکی سر.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۳

۷- سر در حال لمس کردن، رنگ سر، رنگ رگهای آن، نوع قرچه و آماسهایی که در پوست سر پیدا می‌شوند.

۸- رنگ چشم، رگهای چشم، بهبود و بیماری چشم، حالت چشم در لمس کردن و به‌ویژه از حالات خواب و بیداری.

۹- چندی و چونی موی سر: کم است یا زیاد؟ ستر است یا نازک و باریک؟ پرشکن است یا صاف؟ سیاه است یا زعفرانی، یا سرخ روشن؟ زود سفید می‌شود یا دیر؟ در حال بهبودی پایدار است یا سر را تخلیه کرده است؟ ترك برداشته و ریزش کرده و تنک شده است؟ و غیره و غیره.

۱۰- گردن کلفت است یا باریک؟ سالم است یا زیاد به دمل یا خنازیر گرفتار آید؟ یا اینکه دمل و خنازیرش کم است؟

۱۱- چگونگی حال زبان کوچک و لوزتین و دنداها.

۱۲- کنش و نیروی اندامان پی آلود که با مغز شراکت دارند مانند زهدان و معده و آبدان.

نتیجه‌گیری از معاینه اندامان شریک با مغز دو راه دارد: آیا بیماری در مغز بوده و به آن اندام مشترك سرایت کرده؟ یا اینکه بیماری از اندام مشارک است و مغز آن را دریافته است؟ باید دانست که کدام اندام بیمار است و بیماری‌اش چیست و چگونه بیماری را به مغز رسانیده است؟

فقراتی که تا به حال ذکر شد، دیدنی و حس کردنی هستند و در حین معاینه حالت مغز را آشکار نشان می‌دهند. حالت‌هایی دیگر نیز هست که هنوز آشکار نشده‌اند و زیر پرده دست‌اندرکارند که بعداً کنش آنها در مغز پدیدار می‌شود، مثلاً غم و اندوه و دوری‌گزینی زیاد از مردم، از مالیخولیا یا صرع خیر می‌دهد که در شرف تکوین است یا به این زودیها پیدا می‌شود. بر خشم آمدن بدون سبب، صرع یا مالیخولیای گرم یا بیماری «مانیا» به دنبال دارد. خنده‌های بدون سبب آژیر تباه شدن عقل و سستی مغز است.

فصل پنجم نشانی‌های مغز

طرز نتیجه گرفتن از نشانی‌های نامبرده و به تفصیل شرح هر یک از آنهايي که ذکر شدند و دانستن حالت تندرستی و بیماری مغز از راه این علامتها چنان که در این بیانات آمده است.

فصل ششم نتیجه‌گیری از کنشهای مغز

اگر دیدیم که مغز کنشهای خود را به‌طور صحیح و منظم به کار می‌برد و از راه طبیعی خارج نیست، بدیهی است که چنین مغزی را باید سالم و بدون کم و کاستی دانست.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۱۴

اما اگر کنشها بطور طبیعی صورت نگیرند و بی‌نظمی در انجام وظایف ویژه مغز روی دهد، می‌دانیم که خللی در مغز پیدا شده است و باید به جستجوی آن پرداخت و به چاره اندیشید.

کنشهای مغز که آسیب بیند، از سه حالت خارج نیست: یا مغز در ادای کار ناتوان است؛ یا کارها نامرتب و مشوّش می‌شود و از حالت طبیعی تغییر یافته؛ یا کنش به کلی از دست رفته است. اگر کنش مغز نیروی خود را تا اندازه‌ای از دست دهد و مغز در ادای کار خود ناتوان باشد، و اگر مغز در ادای کنش به کلی عاجز آید و نتواند کار خود را کم و زیاد انجام دهد! باید دانست که از حالات زیر خارج نیست:

۱- مغز از سردی آسیب دیده.

۲- به سبب رطوبت و بندآمدگی روان مغز پرمایه (غلیظ) شده است. که اکثرا از این دو حالات خارج نیست.

۳- ولی در صورتی که گرما به حدی زیاد باشد و بر مغز فشار آرد که نیروی مغز را از بین ببرد می‌توان گرما را هم یکی از سببهای ناتوانی یا از کار افتادن مغز شمرد.

اما اگر بلای کنشهای مغز از ناتوانی و از کارافتادگی نباشد و کنشها نامنظم باشند یا به‌طور غیر طبیعی اما با حرکت انسان تناسب داشته باشند باید دانست که انگیزه آسیب یا گرمی است یا خشکی.

فصل هفتم نتیجه‌گیری از کنشهای نفسانی و حسی و سیاسی و جنبشی که خواب دیدن نیز از جمله کنشهای

سیاسی به شمار می‌آید

می‌گوییم: این‌گونه کنشها گاهی آسیب می‌بینند یا از کار می‌افتند یا به سستی انجام می‌گیرند تا درهم و نامنظم و غیره می‌شوند. اکنون بگذار حواس را شرح دهیم و از حس بینایی شروع کنیم.

۱- حس بینایی: ممکن است از کار بیفتد و ممکن است ناتوان شود، ممکن است کارش نامنظم شود و از مجرای طبیعی خارج گردد؛ چنان که چیزهایی را که می‌پندارد دیده است که وجود خارجی ندارند. مثلا نقطه‌های سیاه، پشه‌ماندها، شعله و دود و غیره پیش چشم آید و در واقع وجود ندارند.

چنین رویدادها را باید بررسی کرد ببینیم آیا بیماری از خود چشم است یا نه؟ اگر از چشم نبود و چشم از هر حیث سالم به نظر رسید، پس باید ریشه بیماری را در مغز جستجو کرد، و برای روشن شدن این مسئله باید از رنگ خیالات ناطبوعی نتیجه گیری کرد. شاید در اینجا سؤالی پیش آید که چگونه نقطه‌های سفید دیدن، دلیل بر آن است که بلغم چیرگی دارد در صورتی که آن سرد است و درحالی که شما می‌گویید درهم و برهم دیدن نشانه گرمی است؟ در پاسخ چنین پرسشی گوئیم: چنین نتیجه‌گیری‌ها بستگی به چگونگی تغیر مزاج دارد، نه بر حسب روی آوردن مواد بر نیروی باشد که حرارت غریزی در آن کامل و بی‌کم‌وکاستی است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵

۲- حس شنوایی: امکان دارد که حس شنوایی ناتوان گردد و به جز صدای بلند و از نزدیک را نشنود.

گاهی حس شنوایی آشفته گردد، پندارد چیزهایی می‌شنود ولی آن چیزها وجود خارجی ندارند. صدای شرشر آب، کوبش پتک، صدای دهل، خش خش برگهای درخت، آوای وزش باد، یا غیر اینها را حس می‌کند و در واقع وجود ندارند. در این حالتها نتیجه می‌گیریم که وسطهای مغز، به خشک مزاجی گرفتار است؛ یا اینکه باد و بخار در مغز بند آمده‌اند، یا باد و بخار و غیره، به سوی مغز بالا رفته‌اند و از هرگونه حالتی نتیجه ویژه‌ای باید گرفت.

گاهی حس شنوایی به کلی از کار می‌افتد. در هر حال از کار افتادن و ناتوان شدن حس شنوایی شاید از سردی زیاد باشد. کسی که می‌شنود اما مثل اینکه صدا از راه دور می‌آید علامت رطوبت زیاد در مغز است.

۳- حس بویایی: اگر از کار افتد یا ناتوان شود یا نامنظم گردد بوهای بدو رسد که وجود خارجی ندارند. بوی خوش یا ناخوش باشند، که این حالت اخیر را تشویش می‌نامیم. اکثرا دلیل آن است که یکی از خلطها در قسمت جلو مغز گیر کرده ولی به شرطی که در خودبینی آسیبی ویژه به بینی را نبینی.

۴- حس چشایی و بسایی: حکم این دو نیز مانند سایرین است، ولی این قدر هست که هرگاه چشایی و بسایی از مجرای طبیعی خارج گردند اکثرا علامت آن است که در آن نزدیکیهای مغز تباهی ویژه به مغز موجود است. و گاهی آن هم کمتر دلیل بر مشارکت مغز با اندام حس است و به ویژه در حالاتی که آسیب عمومی باشد مانند بی‌حس شدن کلیه تن.

بعضی اوقات نوعی از ناتوانی و نیرومندی حواس را می‌توان بازنمای حالتی ماندگار و دائمی در مغز دانست، که این حالت تیرگی یا صافی و روشنی مغز است.

اما همیشه ناتوانی حس دلیل تیرگی در مغز نیست. شاید حس ناتوان باشد ولی مغز بدون هیچ تیرگی باشد. مثلا کسی از نزدیک چیز کم‌پرتو را به خوبی و روشنی می‌بیند و جزئیات آن را درک می‌کند اما اگر آن چیز را از او دور کنیم و

پرتو را افزایش دهیم آن را نمی بیند. پس این دوربینی و نزدیک بینی ارتباطی به روشنی و تیرگی مغز ندارد و درمی یابیم که شاید ناتوانی در حس باشد و در عین حال مغز تیره یا صاف باشد.

لیکن همواره نیرومندی حس علامت صفای مغز است و هرگز این دو لازم و ملزوم از هم جدا نمی شوند. باید دانست که تیرگی مغز همیشه سببش ماده ای است. صافی دلیل بر وجود خشکی است. شاید تیرگی در مغز فجأتا شدت یابد و در نتیجه شخص به بیماری سدر (تَحْيَرِ چشم) گرفتار آید. در این حالت باید فهمید که یکی از مواد بخاری در رگهای مغز و شبکه پیدا شده است.

در معاینه چنین حالات، باید هرآنچه شبیه به حالت درهم شدن مذکور است اکثراً سببش را مزاج گرم و خشک دانست و آن حالتی که از تیره کاهش و ناتوانیهاست اکثراً سببش سردی است به شرطی که تباهی بسیار در کار نباشد و نیرو از کار نیفتد، زیرا در چنین حالتی باید آن را به

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶

گرمی نسبت داد. سزاوار یادآوری است که گرما با نیروها بسیار از سرما سازگارتر است. پس گرما تا به این حد نرسد که مزاج را زیان رساند و تباهی بر مزاج روی آورد نیروها کاهش از گرما نمی یابند. اگر این چنین نبود نشاید گرمی را سبب دانست و نتیجه گیری را در این زمینه معتبر شمرد. باید از حالات دیگری که ذکر شده اند نتیجه گیری کرد که آیا از مزاج گرم است یا از مزاج سرد.

از کار افتادن حس: اگر در معاینه دیدیم که ابزار حس تباه نشده است، نگسسته است، بند نیامده است، خلاصه انگیزه در خود اندام حساس پیدا نباشد و اندام حسی نتواند کار خود را انجام دهد گناه این کوتاه آمدن را باید انگیزه مغزی دانست و بیماری را به گردن مغز انداخت.

بعضی از اندامان حسی که بسیار به مغز نزدیکند به ندرت رخ می دهد که بیماری آنها با مغز اشتراکی نباشد. مثلاً اندامان شنوایی و بویایی که به نوعی آسیب گرفتار آیند و از تنقیه (پاکسازی) شفا نمی یابند و از تعدیل مزاج بهره ای نمی بینند باید بدانیم که بیماری از مغز آمده است.

و هم از این روست که شنوایی و بعد از آن بویایی و سایر حواس، هرگاه در حس کردنیها کوتاه آمدند و علامت نشان می داد که از گرمی یا خشکی است و به کلی نیرو را از دست نداده اند باید دانست که چنین مزاجی در مغز مختل شده است.

کنشهای سیاسی: نیروی پندار و حدس آینه ای هستند که باز نمای نیروی سراسر مغزند.

ناتوانی آنها دلیل است که خللی در مغز به وجود آمده است و باید منتظر بود که معلوم گردد کدامین از کنشهای دیگر گزندی دیده است. منظور از کنشهای دیگر مثلا نیروی تخیل و تصور است که چه آسیبی می بینند. اگر نیروی تخیل و تصور بدون کم و کاستی باشد، دلیل آن است که قسمت جلوی مغز سالم و صحیح است. و چگونه بدانیم که نیروی خیال و تصور سالم است؟ انسانی که این نیرو در آن توانا و سالم است شکل محسوسات را به خوبی به ذهن می سپارد شکل و نقشها و مزهها و صداها و زمزمهها و غیره را به زودی به مغز می سپارد و در مغز نگه می دارد. کسانی را می یابی که در این زمینه بسیار توانایی دارند.

ذکاوت بعضی از مهندسين سرآمد به حدی است که از يك نگاه نقشه‌ای را با تمام تصاویر و حروف به ذهن می سپارند و در حل آن در نمی مانند و نیازی به نگاه و مطالعه دومی ندارند. یا کسانی هستند که در یادگیری آهنگ و کسانی در نتیجه گیری از چشیدن و غیره همین صفای ذهنی را دارند. نبض گیری و نتیجه گیری از نبض را نیز باید از این بابت شمرد. نبض شناسی نیز خیال نیرومند می خواهد که قوت لمس شده را به خوبی درک کند و به دل بسپارد.

اگر قوه خیال و تصور آسیبی ببیند: که از چند حالت خارج نیست؛ از کار افتادن، ناتوانی، کاهش، از مجرای طبیعی خارج شدن.

از کار افتادگی بدین منظور است که هرگاه آنچه را حس می کند از میان برود پرده‌ای از فراموشی حائل میان ذهن و حس شده، می شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷

ناتوانی و کاهش و از مجرای طبیعی خارج شدن این است که چیزی را در ذهن تصور می کند که وجود خارجی ندارد که این حالت دلیل بر ناتوانی نیروی حس و روبرو شدن با دشواری است.

از کار افتادن نیروی حسی اکثرا علامت سردی بیش از حد لازم یا خشکی یا رطوبت در قسمت جلو مغز است اما اصل کار سردی است و خشکی یا رطوبت سبب عرضی هستند و سردی را می آورند.

دگرگونه شدن و درهم برهم شدن کنشهای نیروی حس کننده در اکثر حالات دلیل بر زیادی گرمی است. این بیماری گاهی برای کسانی که عقل سالم دارند نیز روی می دهد. مثلا خوب و بد را کاملا می شناسند، با مردم به طور صحیح گفتگو می کنند. اما گاهی حس می کنند که با گروهی روبرو هستند در صورتی که کسی با آنها نیست، یا تصور می کنند که صدای دهل می آید و نمی آید و غیره و غیره. خود جالینوس حکایت از طیبی بنام «رولس» می کند که خود طیب، به چنین مرضی گرفتار بوده است.

یکی دیگر از بیماریهای مغزی تباهی در نیروی تفکر و تخیل است. اگر نیروی تفکر و تخیل به کلی از کار افتاد آن را عقل از دست داده گویند. اگر این نیرو ناتوان گردد و به کلی از بین نرود آن را «احمقی» خوانند، که سبب این هر دو حالت وجود سردمزاجی قسمت جلو مغز است یا چنانکه گویند رطوبت یا خشکی هم هست.

اگر تشویش و تغییر در نیروی تفکر و تخیل پدید آید چنانکه فکر را به چیزی مشغول دارد که وجود ندارد یا ناپسندیده را پسند پندارد، این حالت را اختلاط عقل گویند. این اختلاط عقل علامت حالات زیر را در بر دارد:

۱- دلیل بر وجود ورم در مغز است.

۲- یا دلیل ماده‌ای صفراوی گرم و خشک است که اگر این ماده به مغز راه یابد، «جنون سبعی» (دیوانگی ددی) رخ می‌دهد که اختلال عقل با شرارت و بدخوبی همراه است.

۳- یا علامت وجود ماده سودایی است که مایخولیا به دنبال دارد و در این حالت اختلاط عقل با بدبینی و اندیشیدن بی حاصل همراه است.

۴- هرگاه بیمار با این روشها که ذکر کردیم ترسو هم باشد دلیل بر وجود سردمزاجی مغز است و اگر متهوّر و خشمناک باشد، دلیل گرم مزاجی مغز است و فرق میانه این حالات را باید در نظر گرفت که ما، بعداً آنها را شرح خواهیم داد.

شاید اختلال عقل با شراکت اندام دیگری صورت گیرد و می‌توان این حالت را از دلایل جزئی به دست آورد که بعداً ذکر می‌شوند.

در هر حال به‌طور عموم باید دانست که هرگاه افکار، حرکات زیاد از معمول انجام داد و آشفته شد و پراکنده گشت انگیزه‌اش گرم مزاجی مغز است.

اما گاهی می‌شود که از اثر بیماریهایی که ماده سرد دارند و از گرمی نیز تهی نیستند تشویش فکری پدید آید. چنانکه در بیماری مشهور به بیماری «لیثرغس»: (مرگ دروغین) مشاهده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸

می‌شود.

یکی دیگر از بیماریهای مغزی فراموشکاری است و این بیماری یا از ناتوانی ذهن است یا ذهن به کلی از کار می‌افتد. جالینوس در این زمینه حکایت می‌کند که وقتی از اثر جنگ و کشتاری که در سرزمین حبشه روی داد و

لاشه‌ها گندیده بودند مردم از بوی گند لاشه‌ها به بیماری فراموشی گرفتار آمدند. بسیاری از این بیماران نام خود یا نام پدر خود را فراموش می‌کردند.

ناتوانی ذهنی اکثراً علامت آن است که از سردی یا رطوبت یا خشکی، آسیبی به قسمت عقبی مغز وارد آمده است. گاهی ذهن مشوش می‌شود، مثلاً انسانی چیزهایی را بیاد می‌آورد که اصولاً ندیده و نشنیده است. این حالت دلیل بر گرمی مزاج مغز است و این گرمی یا همراه ماده است یا بدون ماده و اگر ماده باشد اکثراً باید ماده سرد باشد. بشرطی که مزاج بیش از حد به تباهی نیانجامیده و نیرو از کار نیفتاده باشد، در این حالت چنان‌که ذکر شد سبب به جز گرمی زیاد نیست.

حالا به موضوع باز می‌گردیم و به‌طور اختصار برای درك حالات مغز دستوراتی ذکر می‌نماییم و می‌گوییم:

موجب از کار افتادن کنشهای حسی از یکی از سببهای زیر است:

۱- سردی بر مزاج مغز، چیره است و آن سردی یا در جرم مغز جای گرفته یا قسمت جلو را در بر دارد یا اینکه در کاوکهای مغز است.

۲- سردی و رطوبت بر مغز غالبند.

۳- خشکی سبب است که ناتوان شدن کنشهای حس را بدین سببها باید برگردانید.

تغییر یافتن و از مجرای طبیعی خارج شدن کنشهای حسی از یکی از انگیزه‌های زیر است:

۱- ورمی در مغز است.

۲- مزاج صفراوی، یا مزاج سودایی بر مغز غالب آمده است.

۳- جرمی بیگانه وارد مغز شده است.

نامناسب نیست که طرز خواب دیدن را از جمله علامات بازنمای احوال مغز به شمار آوریم.

۱- کسی که زیاد در خواب چیزهای زردرنگ و گرم می‌بیند دلیل آن است که صفرا بر مزاج مغز غالب است.

۲- و همچنین در خواب دیدن چیزهایی که با مزاجهای گوناگون تناسب دارند که نیاز به برشمردن همه آنها نیست هر يك از حالت مغز گزارش ویژه دارند.

۳- خوابهای پریشان دیدن علامت گرمی و خشکی زیاد در مغزند. اکثراً خوابهای پریشان بیماریهای گرم مغزی را به دنبال دارند.

۴- خوابهای هولناک و خوابهایی که بعد از بیدار شدن فراموش می‌شوند اکثراً دلیل بر وجود سردی و رطوبت در مغز است.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۱۹

۵- در خواب دیدن اشیاء به‌طور طبیعی و بدون تشویش باز دلیل وجود سردی و رطوبت مغز است.

فصل هشتم شناختن حال مغز از راه کنشهای حرکتی و همانند آنها در حالات خواب و بیداری

در هر نوع از کنشهای حرکتی ناتوانی یا از کار افتادگی رخ نماید علت آن است که در ابزارهای نازک و بسیار این اندام حرکتی، رطوبت زائد هست. ناتوانی و از کار افتادگی در هر اندامی از اندامان حرکت باشد، علامت آسیب‌دیدگی مغز است؛ لیکن کاهش حرکت یا از بین رفتن آن در کلیه بدن روی دهد، همانند سکنه یا خلل که در نیمی از بدن باشد، مانند فلج و کج‌دهنی، دلیل قاطع بر آسیب‌دیدگی مغز است.

شاید ناتوانی و از کار افتادن اندام حرکتی ناشی از خشکی در خود اندام یا ناشی از گرمی مغز یا اینکه خشکی در پیهایی باشد که از مغز روییده‌اند، لیکن چنین حالتی بعد از بیماریهای زیادروی می‌آورد و کم‌کم و به تدریج طی مدتها پا می‌گیرد و ظاهر می‌شود.

اگر ناتوانی در يك اندام از اندامان حرکتی باشد، مثلاً یکی سست گردد یا نقصی دیگر داشته باشد، امکان دارد که از بیماریهای ویژه به آن اندام باشد و امکان دارد که از اثر ریزش فضله‌های مغز بر آن اندام باشد.

اگر کنشهای اندام حرکتی، فجأتاً دگرگونه شوند دلیل وجود رطوبت است. اگر به تدریج و اندک‌اندک تغییر یابند دلیل خشکی است. مقصودم این است که رطوبت و خشکی در ابزارها است.

دگرگونه شدن حرکات اندام حرکتی که ویژه به مغز باشد مانند جنبشهای بیمار صرعی در حالت غش کردن که ترنجیدگی همه تن را فرامی‌گیرد. حتماً از رطوبت است و به یکباره آمدنش دلیل بر این است.

دگرگونی کنشهای اندام حرکتی شاید از شرکت مغز با اندامی دیگر در بیماری سرچشمه گیرد، چنانکه بیان شده است.

گاهی تغییر کنشهای اندام حرکتی علامت آن می‌شود که بندآمدنی غیر کامل روی داده است.

مثلا لرزش سر را می‌توان دلیل بر وجود ماده‌ای غلیظ در طرف مقابل درد در مغز، یا ناتوانی یا خشکی به شمار آورد؛ به شرطی که این حالت بعد از بیماری و به تدریج روی داده باشد.

راجع به خلل وارد آمدن در حرکت اندامانی که از مغز بسیار فاصله دارند، بسیار صحبت شده و بارها آن را شرح داده‌ایم.

همچنین حالاتی که ذکر شدند، عبارت از جنبشهای غیر طبیعی می‌باشند.

اکنون بگذار حال مغز را از حرکات انسان بجوییم:

انسانی که چابک حرکات و سرحال است، دلیل آن است که مزاج مغزش در اصل گرم یا خشک

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۲۰

است. انسانی که سست و تنبل است، مغزش سرد مزاج یا تر مزاج است.

انسانی که بیمار است و حرکاتش ناثابت (قلق) است و کمتر آرامش دارد، علامت گرمی است و مزاج گرم بر مغزش چیره است.

انسانی که حرکاتش مایل به آرامی است و نیروی حرکتی را زیاد از دست نداده است باید دانست که از سرد مغزی است.

نتیجه‌گیری از حالات خواب و بیداری نیز در این زمینه شایستگی دارد.

این را بدان که خواب همیشه پیرو یکی از این حالات است:

۱- سوء مزاج تر و سستی آور.

۲- سوء مزاج از سردی، که حرکت نیروی حسی را بند آورد.

۳- روان نفسانی بسیار حرکت می‌کند و نیرویش تحلیل می‌رود.

۴- نیروهای هاضمه به سوی درون هجوم می‌آورند که خوراک را به هضم برسانند و روان نفسانی آنها را دنبال می‌کند چنانکه می‌بینیم که بعد از غذا خوردن خواب بر ما چیره می‌شود.

اگر خواب بجرای طبیعی خود را از دست بدهد و پیرو خستگی و جنبش نباشد، سببش یا رطوبت یا از سردی و یخ بستن است.

اگر انگیزه یخ بستگی در میان نباشد و نشانی از سردی زیاده از حد به دست نیآوریم- چنانکه این نشانه‌ها را شرح خواهیم داد- سبب خواب، رطوبت است و بس.

اما نباید هر نوع از رطوبت را سبب خواب دانست. سالخوردگان با اینکه تر مزاج هستند کمتر می‌خوابند به عقیده جالینوس بیخوابی سالخوردگان از آن است که رطوبت مزاج آنها بورکی است و مغز را آزار می‌دهد و مانع خواب می‌شود.

و باید دانست که خشکی مزاج مغز، همیشه و بدون استثناء مایه بیخوابی است.

فصل نهم جستن حالت مغز از کنشهای طبیعت، مانند: فضله‌ها، رویدن و ریزش موی و آماس و قرحه‌ها

دلیل جستن از ریختنی‌ها، چندی ریزش، چونی ریزش، بند آمدن و سر باز زدن از ریزش را می‌توان محك حالت مغز قرار داد.

اگر ریزش زوائد از راه کام باشد یا از راه بینی و گوش باشد هر يك علامتی را نشان می‌دهد.

قرحه و جوش و دملهای سر خودبه‌خود بازنمای حالات مغزند.

موی سر: موی از ریختنی‌های مغز سیراب می‌شود و از آنها است که می‌روید، موی اگر به سرعت بروید و نمو کند، اگر نمو و رویش مو درنگ کند، یا سایر حالاتی که برای مو ذکر شده است، همه نشانه‌هایی از مغز با خود دارند.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۲۱

برگردیم به نتیجه‌گیری از ریزش ریختنی‌های مغز، که از مجراهای ذکر شده عبور می‌کنند.

اگر فضولات زیاد باشد علامت آن است که مواد زیاد است، علامت آن است که انگیزه‌ای در کار است که این فضولات در اندام فرونی یافته است. علامت آن است که دفع‌کننده فضولات نیرومند است که سابقاً اینها را دانسته‌ای!

اگر فضولات کمتر از حال عادی باشند یا اصلاً نباشند و در عین حال سنگینی یا سوزش یا گزش یا کشیدگی یا تپش یا گیجی یا صداهایی در سر حس شود، دلیل آن است که راه‌بندانی هست و پرشدنی هست و نیروی دفع‌کننده ناتوان است.

اگر فضولات گزنده و سوزنده و نیشگون‌زننده باشند و سنگینی کمتر حس شود و رنگ رخساره و چشم زرد گردد، دلیل وجود ماده صفراوی است.

اگر سرگران و با تپش باشد و رنگ روی و چشم قرمز شود و رگها باد کنند، دلیل آن است که فضول ماده خونی است.

اگر بیمار احساس تبلی و سستی کند و رنگش به رنگ سرب بگراید و چرت بزند و مایل به خوابیدن باشد، دلیل آن است که ماده فضول بلغمی است.

اگر در چنین حالتی بیمار رنگ را باخت و به فراموشکاری دچار آمد و سرش کمتر گرانی کرد و خواب بسیار بر او مستولی نشد و سایر علامات ذکر شده در او نبود، دلیل آن است که ماده فضول سودایی است.

هرگاه یکی از این علامتها همراه صداهای سر و سرگیجه و انتقال باشد، دلیل برآن است که ماده فضولی، باد کردگی و بخار تولید کرده است و گرمایی در آن دست‌اندرکار است.

اگر ریختنی‌ها از ریزش بازماند و سر سبک باشد حتما دلیل وجود خشکی است.

تاکنون ما راجع به چندی فضول و سر باز زدن فضول از ریزش صحبت کرده‌ایم اینک به چگونگی آن می‌پردازیم:

اگر ریختنی رنگش به زردی بزند و رقیق باشد و گرم و تلخ و گزنده باشد، باید دانست که ماده صفراوی است.

و اگر سرخ رنگ و شیرین مزه است و چشم و روی بیمار قرمز شده و عرق می‌ریزد و حرارت دارد ماده فضولش خونی است.

فضول شورمزه، شیرین مزه و بدون سایر علامتها، فضول بورکی در لمس کردن سرد یا گرم دلیل وجود بلغم است که گرما در آن اثر بخشیده است.

فضول بی‌مزه و در لمس سرد، دلیل بلغم ناپخته است.

تا اینجا دلیلهایی را ذکر کردیم که متعلق به مزه و رنگ و هیأت و لمس کردن باشد که نشاید بوی زائده‌ها را نادیده گرفت.

اگر فضول بد بوی باشد دلیل وجود گرمی است.

اگر بی‌بوی باشد دلیل وجود سردی است ولی نه به اندازه بد بوی که دلیل گرمی است.

روی آورده‌های پوست سر و نتیجه‌گیری از آنها:

قرحه و جوش و ورمهایی که بر پوست سر ظاهر می‌شوند اکثراً دلیل بر ماده‌ای هستند که وجود داشته و پراکنده شده است؛ اما هیچ‌یک از آنها نمی‌تواند دلیل روشنی بر وضعیت و حال مغز باشد، مگر اینکه زیاد از حد معمولی باشند. و از آنجا که تو خود انگیزه ورمهای سرد و گرم و سخت و سرطانی و قرچه‌های مسری و آرام و غیره را خوب یاد گرفته‌ای از راه آنها به آسانی می‌توانی به حال سر، پی ببری. و همچنین در کتاب اول یاد گرفتی که انگیزه پیدایش مو چیست و پیچش و صاف بودن و باریکی و ستبری و زیادی و کمی و زود سفید شدن و دیر پیر شدن و علت ترك برداشتن و ریختن و تنك شدن را در باب مو فراگرفته‌ای و می‌توانی از مو علامتها به دست آوری و ما تو را به کتاب اول برمی‌گردانیم و از درازی موضوع در اینجا گریز می‌دهیم.

فصل دهم مزاج سازگار و ناسازگار و زود تأثیرپذیر و دیر تأثیرپذیر بازنمای حالت مغزند

منظور از سازگاری این است: شخصی که خود را کاملاً صحیح و سالم و دارای مزاج معتدل می‌داند حالت او را سازگار می‌نامیم. کسی که حس می‌کند تندرستی را از دست داده و مزاجش طبیعی نیست در این بحث ناسازگار نامیده می‌شود. پس احساس تندرستی کردن دلیل بر بهبود مزاج است و احساس عکس آن کردن عکس آن است.

یادت باشد که ما قبلاً در گفتار کلی راجع به سلامت گفتیم که تندرستی نسبی است و قیاسی استاندارد ندارد. هر مزاجی در هر شخص اعتدال ویژه‌ای دارد، شاید کسی بر مزاجی تندرست است و کسی دیگر دارای همان مزاج بیمار است. ولی باید دقت کرد هرآنچه در مزاج کسی مایه سازگاری است و در شخص دیگری عکس آن، و هرآنچه در آن دیگری وسیله تندرستی و در این شخص علامت بیماری مزاج است، هر دو را باهم مقایسه کرد و سنجد چه افراط در هر یک از ویژگیها حتماً زبانی به دنبال دارد. مزاج خارج از اعتدال ممکن است برای بعضی از اشخاص وسیله تندرستی باشد اما نباید این خروج از اعتدال بسیار زیاد از حد لازم باشد، که افراط در عدم اعتدال هیچ‌وقت و برای هیچ مزاجی مایه تندرستی نیست. مغزی که سوء مزاج گرم دارد، از باد خنك، مالیدنهای سرد، بویهای سرد چه خوشبوی مانند کافور صندل، نیلوفر و غیره یا بد بوی مانند سیاه گل (گل و لای سیاه) و جل وزغی استراحت می‌کند و سود بیند و قرار و آرامش برایش خوب و سازگار است.

مغزی که سوء مزاج سرد دارد. با اضداد نامبرده‌های بالا دوست است، هوای گرم، بوئیدنهای گرم خوش یا بد، چیزهای تحلیل‌برنده و گرمی‌بخش، ورزش و جنبش زیاد، به نفع اوست.

مغزی که سوء مزاجش از اثر خشکی است مصلحتش در این است که هیچ ماده‌ای را استفراغ

نکند (بیرون ندهد) و چیزی از او کم نشود.

مغزی که از تر مزاجی تباه است مصلحتش در استفراغ زیاد و بیرون راندن مواد است.

علامت به دست آوردن واکنشهای مغز مثلا زود گرم شدن، زود سرد گردیدن، دستورش چنین است:

مغزی که زود گرمی پذیر است نشان از گرم مزاجی دارد چنان که این بحث را همراه شروطش در کتاب کلی آورده‌ام.

مغزی که زود به سردی گراید یا اینکه به سرعت مایل به خشکی گردد علامت کم رطوبتی یا علامت گرم مزاجی است.

اما چگونه فرق بگذاریم که از کم رطوبتی است یا از گرم مزاجی؟

اولی که عبارت از کم رطوبتی است، سایر علامتهای خشکی مغز را همراه دارد، مانند:

بی خوابی و غیره که همه علامتها را در باب علامات مزاج مغز ذکر خواهیم کرد.

دومی که حرارت مزاج باشد، تنها در بعضی اوقات که جنبش زیاد و شدید یا گرمای شدید یا همانند گرمای شدید-

خلاصه انگیزه‌های خشکی روی دهد- خشکی را می‌رساند، ولی در بعضی اوقات با دلایل خشکی همراه نیست.

مغزی که خشک مزاجی اش از گرمی باشد سایر علامتهای گرم مزاجی را به همراه دارد.

مغزی که به زودی تر گردد چند احتمال دارد: یا از اثر گرمی گوهر یا از سردی گوهر اوست، یا اینکه مزاج گوهر

اصلی آن تر بوده یا گوهر مزاج اصلی اش خشک است.

۱- اگر از گرمی گوهر باشد، باید علامتهای حرارت همراه داشته باشد و باید دانست که چنین تر مزاجی- که از

گرمی باشد- همیشگی نیست، تنها بعد از حرارتی زیاد از اندازه که در مغز پدید آمده رطوبت را به سوی خود

کشیده است و رطوبت مغز را پر کرده است پیدا شده است. و در این حالت اگر گرمی در چیرگی خویش ماندگار

باشد رطوبت را می‌راند و خشکی روی دهد. اما اگر رطوبت بر مغز چیرگی یابد مغز از گرمی دست برمی‌دارد و سرد

و تر مزاج می‌شود و اگر گرمی و رطوبت در يك مستوا باشند و هیچ کدام بر دیگری غالب نیاید، اکثرا عفونت و

بیماریهای عفونی و ورم به دنبال دارد. زیرا چنین رطوبتی غریزی نیست که حرارت غریزی به‌طور طبیعی در آن دست به

کار شود؛ حرارت غریزی تأثیر غیر طبیعی بر این رطوبت بیگانه می‌گذارد که عفونت به بار آرد.

۲- اگر از سردی گوهر باشد، رطوبت یکباره نیامده است بلکه روزها طول کشیده است تا رطوبت تکوین یافته و

اگر به سرعت آمده باشد، باید علامت سرد مزاجی مغز موجود باشد، حتی اگر سبب رطوبت خود مغز هم باشد.

پس سرعت در رطوبت دو احتمال دارد: احتمال اول اینکه رطوبت از سردی آمده و سردی نیروی هاضمه‌ای را که غذاهای رسیده به مغز را تغییر می‌دهد تباہ گردانیده و رطوبت پیدا شده است. پس هرگاه چنین سردی یکباره روی آورد، رطوبت به سرعت به دنبالش می‌آید و یکباره می‌آید و اگر همراه این حالت راه‌بندان در مجاری روی دهد فضول (زوائد) بند آیند و از ریزش باز می‌مانند. و باید دانست که این حالت همیشگی و لازم و ملزومی است و از آن حالتها نیست که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴

به‌ندرت رخ دهد و يك اندر میان آید.

مغزی که سوء مزاجش از خشکی باشد، سببش برچیده شدن رطوبت یکدفعه‌ای است که در حال وقوع خشکی روی آورده است و باید علامتهای خشک مزاجی را همراه داشته باشد چنان که سابقا ذکر کرده‌ایم و علامتها شبیه به علامتهایی باشد که از حرارت خبر می‌دهند مگر علامتهایی که در خبر دادن از گرمی و سردی باهم اختلاف دارند.

تا اینجا ما راجع به نتیجه‌گیری از سرعت واکنش مغز صحبت کردیم. اما باید دانست که لازم نیست سرعت واکنش را برحسب ناتوانی نیروهای طبیعت به اعتبار آورد- به‌ویژه در حال نمناک بودن مغز- زیرا ناتوانی نیروهای طبیعی پیرو یکی از این انگیزه‌ها می‌باشد. و نباید فکر کرد که سازگار و ناسازگارها را همگی باید از چگونگیها به دست آورد ممکن است از هیأت و حرکت نیز نتیجه‌گیری کرد. مثلا بیماری که سردرد کلاهی خودی دارد، بر پشت دراز کشیدن را بر سایر حالات درازکشیدگی ترجیح می‌دهد.

فصل یازدهم پی بردن به حالت مغز از اندازه‌های سر

اولا باید بدانیم که سبب بزرگی و کوچکی سر، بیش و کمی ماده است. منظورم ماده آب پشت است که در توزیع، به‌طور طبیعی قسمت سر شده است. سری که سهمش کم است، کوچک و سری که زیاد نصیب برده، بزرگ بار آمده است.

سری را می‌بینیم کوچک است اما زیبا و خوش‌تیپ. سری را می‌بینیم کوچک است و بدترکیب! چرا؟ اگر نیروی تصویرکننده اصلی، همراه سهم کم از نطفه آمده باشد، سر هرچند کوچک باشد اما خوش ترکیب می‌شود.

سری که کوچک است و بدترکیب، علت آن است که قوت تصویرکننده نامبرده در آن ناتوان بوده. سر کوچک و بدترکیب، بدترکیبی را به مغز می‌دهد و نیروی مغز را ناتوان می‌کند و گذارهای نیروی سیاسی و طبیعی در مغز، تنگ می‌شوند.

روی همین نظریه دانشمندان گویند انسانی که سرش کوچک و بدترکیب است، لجباز، بزدل و زودرنج و در کار خود سرگردان است.

به عقیده جالینوس سر کوچک نشانی از بدترکیبی مغز دارد و اما سر بزرگ همیشه علامت خوبی حالت مغز نیست مگر شرایط زیر را به همراه داشته باشد:

۱- همراه بزرگی باید خوش ترکیب هم باشد.

۲- گردن کلفت یکی از شرایط است.

۳- گشادی سینه، که این بسته به استخوان پشت و دنده‌ها است و استخوان پشت و دنده پیر و نخاعند و نخاع یکی از پیروان پروپاقرص مغز است.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۲۵

سری که واجد چنین شرایطی است معلوم است که با زیاد سهم برداشتن از ماده، نیروی تصویرکننده را کاملاً در اختیار داشته است، و تأکید بر این نظریه، که باید تناسب بین سر و سایر اندامان موجود باشد.

اگر سایر اندامان تن ناتوان باشند، سر بدترکیب می‌نماید. مثلاً گردن سست و ناتوان، پشت کوچک یا هرآنچه در پیرامون سر است و هرآنچه از سر روید بی‌خلل نباشد از بدترکیبی سر خبر می‌دهند.

ممکن است افزایشی به حجم سر روی آورد و این افزایش طبیعی نباشد؛ مثلاً بعضی از کودکان از بادکردگی، سرشان بزرگتر دیده می‌شود باید دانست که این بزرگ نمودن ناطبعی انگیزه‌اش نوعی از بیماری است، یا سبب افزایش ماده دردی در سر است. علاوه بر خردسالان، اتفاق می‌افتد که بزرگسالان نیز از اثر سردرد دشوار و شدید، سرشان آماس کند و بزرگتر از حال طبیعی مشاهده شود.

در بعضی از حالات، مثلاً گاهی که باد سرخ بر مغز چیرگی یابد، جان‌دانه کوچکتر از حال طبیعی می‌گردد و گیجگاه به سوی درون سر گود می‌شود.

اکنون تو دلایل کوچکی و بزرگی سر و علامات خوبی و سلامت مغز را دانستی! و باید این را نیز بدانی که یکی از علامات بهبود مغز آن است که از بخارهای باده و چیزهایی که با آن است و بعداً شرح خواهیم داد تأثیرپذیر نگردد و از لطافت و گرمی شراب ذهن صافتر شود.

فصل دوازدهم نتیجه‌گیری از شکل سر

در بحث از کاسه سر، شکل طبیعی سر را به تو شناساندم و فهمیدی که سر خوش تیپ و بدترکیب یعنی چه. و حالا باید بدانی که بدترکیبی در هر جزئی از اجزاء سر باشد، حتما کنشهای مغز که در آن جزء سر واقع شده‌اند زیان دیده‌اند و طبیعی نیستند و در این زمینه جالینوس می‌فرماید:

سر کدویی (مسفط) و سر چهارگوشه حتما نامناسب است. سری که از هر دو سوی برآمدگی دارد بد است، مگر اینکه سبب برآمدگی‌ها زیاد از حد بودن نیروی تصویردهنده باشد و کنش زیاد آن نیرو، این کار را کرده باشد. وجود چنین نیرویی از هیأت و شکل اندازه‌گردن و سینه معلوم است.

فصل سیزدهم از راه لمس کردن سر می‌توان حالت مغز را دریافت

سر سنگین دلیل آن است که ماده‌ای از مواد به دماغ راه یافته که این گرانی را به بار آورده است.

اگر آن ماده صفرایی باشد سرگرانی کم است اما سوزش زیاد است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۶

اگر ماده سودایی باشد سرگرانی بیش است و وسوسه‌ها و اوهام زیاد.

اگر ماده خونی بود، از هر دو حالات مذکور سرگراتر است و تپش موجود است و ته و بیخ چشم به درد می‌افتد. زیرا ماده کیموس گرم نفوذ می‌کند. چشم سرخ رنگ می‌شود، رگها باد می‌کنند.

اگر ماده بلغمی باشد، سرگرانی از حالات قبلی بیشتر است. آزارش کمتر از خونی و صفرایی است، خواب بیمار بیشتر از آن باشد که در بودن ماده سودایی دارد و کندفهمی و تبلی روی می‌آورد.

اگر سر خودبه‌خود یا از راه لمس کردن گرمی داشت یا گرمی نشان داد، دلیل بر گرم مزاجی مغز است. اگر گرمی دوام یافت، باید دانست که مزاج اصلی به گرمی گراییده و اگر پیدا شد و آزار همراه داشت، معلوم می‌شود که گرما به مزاج مغز روی آورده است و بر همین قیاس می‌توانی از سرد ملمسی سر چه خودبه‌خود به سردی حس کند یا از راه لمس کردن سردی نشان دهد نتیجه‌گیری کنی که مزاج مغز سرد است یا سردی روی آورده است.

اگر سر در لمس کردن زبر و خشك باشد و بدانی که سردی از خارج این زبری و خشکی را به بار نیاورده است باز می‌توانی حکم گرمی و سردی را بر آن برانی و هم‌چنین اگر سر در لمس کردن تری نشان داد و دانستی که از گرمایی نیست که از اندرون عرق آورده باشد می‌توانی همان قیاس گرمی و سردی را بکار ببری.

اگر بیماری که سردرد دارد و در عین حال چنین می‌پندارد که حشره‌ای در سرش به خوردن و جنبش مشغول است علامت وجود ماده گرم در مغز است.

سردردی که بیمار با آن گزش و سوزش زیاد در سر حس می کند نشانه وجود ماده گرم در مغز است.

سردرد همراه با تپش دلیل وجود ورم گرم در مغز است و از پیدایش تب خبر می دهد.

سردردی که سر را می فشرد دلیل بر وجود ماده سنگین وزن و سرد است.

دردی که در سر است و کشیدگی دارد خبر از وجود ماده بادکن می دهد و انتقال یافتن و جابه جا شدن درد گواه صادق بر چنین ماده ای است.

سردردی که بیمار حس می کند مثل این است با پتکی در سرش می کوبند علامت سردردهای مانند سردرد کلاهخودی و سردرد نیمه ای مزمن است.

سردرد خودبه خود سبب اصلی خود را آشکار می سازد. مثلاً سردردی که از مشارکت معده آمده است از آن خبر می دهد. سردردی که از مشارکت کبد باشد هیئتی مغایر و ویژه به خود دارد که اینها را بعداً ذکر خواهیم کرد.

گاهی سردرد از دوام و پایداری کردن، ما را به سرمنزل علت می رساند. مثلاً اگر سردرد قسمت جلو سر و قسمت عقبی سر بسیار دوام یافت خبر به ما می دهد که بیماری «قرانیطس» در راه است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷

فصل چهاردهم جويا شدن حالات مغز از اندامانی که پیروان مغز بشمار می آیند و عبارتند از:

چشم، زبان، چهره، مجاری زبان کوچک و لوزتین، گردن و پیها.

۱- چشم: از عموم اندامان چشم، می توان خبر از حالت مغز به دست آورد. رگهای چشم، گرانی و سبکی چشم، رنگ چشم؛ زرد است یا زرد مات مایل به سیاهی است؟ یا توسی رنگ است یا سرخ می نماید؟ با دست بر چشم ساییدن، همه اینها حکایتهای نزدیک به راست از حالت مغز دارند و می توان از راه معاینه آنها بر وضعیت مغز آگاهی یافت. علاوه بر این، از اشك و ژفك، از چشم برهم آمدن، زل نگریستن، طرز نگاه کردن، گود رفتن چشم، بزرگی و کوچکی، درد و آزار چشم نیز نشانهایی از چگونگی مغزند.

چشمی که به خشکی می گراید، علامت خشك مغزی است.

اشك و ژفك ریزی- به شرطی که علتش در خود چشم نباشد- نشان از تر شدن قسمت جلو مغز دارد.

گندگی رگهای چشم به ما می گوید که گرمی در گوهر مغز پیداست.

اشك ریزی بدون سبب در حالت بیماریهای گرم، نشان التهاب و ورم مغز است و به‌ویژه اگر اشك از يك چشم آید. اگر پرده نازکی چون تار تنك از ژفك، كاسه چشم را فراگیرد و بعدا گرد هم آید، آثیری است که بیمار به زودی بمیرد.

چشمی که به حالت باز می‌ماند و پلكها از حرکت بازمانده‌اند، چنان‌که در بیماری قرانیتس و گاهی در بیماری لیثرغس رخ دهد. و چشمی که برهم آید و به زحمت باز شود که در بیماری لیثرغس و باز در قرانیتس - که بیمار نیروی خود را از دست داده است - رخ می‌دهد، علامتی است که مغز با بلاپی بزرگ روبه‌رو است.

چشمی که پلكها را زیاد از حد به هم می‌زند خبر از التهاب و گرمی مغز دارد و از دیوانگی نشانی با اوست.

بیماری که تنها به جایی دیده می‌دوزد و دیدگاه را عوض نمی‌کند که در اصطلاح «چشم مبرسم» گویند دلیل بیماری وسواس و مالیخولیا است.

همچنین می‌توان از حرکات چشم پندارها و اوهام مغز را از قبیل خشم، اندوه، ترس، عشق، دست نشان کرد.

برآمدن كاسه چشم (جحوظ) یا دلیل بر ورم مغز یا پر شدن آوندهای مغز است.

كوچك شدن كاسه چشم و فرورفتن آن علامت است که قسم زیاد از گوهر مغز تحلیل رفته است که این حالت را از بیداری کشیدن زیاد، از گرفتاری به بیماری صرع (قطرب)، از درد عشق چشیدن می‌بینیم و برای هر يك از این حالت‌های بیماری، نشانه‌ها جداگانه‌اند. چنان‌که بعدا تفصیل

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۳، ص: ۲۸

خواهیم داد.

بعضی از اوقات ممکن است برآمدگی كاسه چشم، از باد سرخ و قوباء در مغز خبر دهد.

۲- زبان: از معاینه زبان نیز می‌توان بر حالات مغز آگاهی یافت چنانچه:

رنگ زبان سفید باشد علامت بیماری لیثرغس است.

اگر اولاً زردرنگ باشد و در مرحله دوم به سیاهی گراید؛ دلیل بر وجود بیماری قرانیتس است.

اگر رنگ زردی بر زبان چیره باشد و رگهای زیر زبان به رنگ سبز درآیند، نشان بیماری صرع است.

نتیجه‌گیری از رنگ زبان، به نتیجه‌گیری از رنگ چشم نمی‌رسد. زیرا رنگ چشم در همه احوال، پیام‌آور چگونگی مغز است اما زبان در بعضی حالات از بیماری معده خبر می‌دهد و در بعضی اوقات نمایانگر بیماریهای مغز است.

پس هرگاه در حالت معاینه زبان معلوم شد که کار ناهمواری به معده روی نیاورده و درد معده سبب تغییر رنگ زبان نشده، می‌توان از رنگ زبان احوال مغز را جستجو کرد.

۳- رخساره: از رنگ رخساره خودت می‌دانی چگونه نوعیت مزاجها را برآورد کنی و احتیاجی به شرح ندارد.

رخساره‌ای که چاق و پرگوشت و سرخ رنگ است دلیل چیرگی خون است.

چهره که لاغر و زردرنگ باشد، از غالب بودن صفرا پیام دارد.

رخساره لاغر و پژمرده- به رنگ زرد مایل به سیاهی- خبر از چیره شدن خشک مزاجی سودایی دارد.

برافروختگی (هیجان) چهره، علامت غلبه خون و مواد آبکی بر مغز است.

اما باید وقتی از رنگ رخساره برای فهمیدن حالت مغز استفاده کرد که ندانی رنگ و لاغری و پرگوشتی و غیره که ذکر شدند، ره‌آورد بیماری هستند و در اصل نبوده‌اند و باید تأکید کنی که علتی در درون بیمار نیست که سیما را تغییر داده است.

۴- گردن: گردن کلفت و زورمند، حکایت از این دارد که نیرویی از نیروهای مغز برتری پیدا کرده و زورمند است.

گردن کوتاه و باریک را برعکس گردن کلفت و زورمند به حساب آور!

گردنی که برای پذیرش خنازیر و دملها آمادگی دارد، نباید پنداشت که سبب پیدایش حالتی از ناتوانی در خود گردن است و اگر گردنی خنازیر و دملها را نمی‌پذیرد، باز نباید آن را راجع به قوتی دانست که در خود گردن موجود است. بلکه سبب پیدایش خنازیر و ورم در گردن، ناتوان شدن نیروی هاضمه‌ای است که در مغز است و ناتوانیش از گونه مزاجی است که بر مغز آمده است که بعداً ذکر خواهیم کرد. یا سبب زورمندی قوتی از نیروهای دفع‌کننده زائده‌های مغز است.

زیرا هرآنچه به وسیله گوشت سست و غده‌ای- که در مغز است- بیرون رانده می‌شود، بر اطراف گردن می‌ریزد.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۲۹

بهمین قیاس می‌توانی از معاینه زبان کوچکه و لوزتین و دندانها علامتهایی از حالت مغز به دست آوری.

۵- پیهها: اندامان پی‌آلود درون نیز می‌توانند بازنمای حالت مغز باشند زیرا با مغز و نخاع شراکتی دارند. اگر پیهها به مصیبتی گرفتار آیند و بلاذوام یابد حتما چیزی از بیماری آنها به مغز - که شریک ایشان است - سرایت می‌کند و ممکن است مغز به بیماری گرفتار آید و از بیماری او چیزی نصیب پیهها و اندامان پی‌آلود گردد.

پس اگر دیدی که پیهها ستر و زورمندند و مجرا و مسیر آنها سالم و بی‌گزند است، بدان که مغز نیرومند و سرحال است و از عکس آن عکس آن را به شمار بیاور!

فصل پانزدهم جويا شدن حال مغز از اندامانی که با مغز شراکتی دارند و به مغز نزدیکند

هرگاه اندامان مشترك با مغز را نیرومند و سالم یافتی! بدان که مغز سرحال است و اگر چنین اندامهای مشترك با مغز بدحال بودند، خود اندام آسیب‌دیده را معاینه کن! اگر سبب بدحالی و آسیب‌دیدگی بیماری ویژه به خود اندام پیدا نشد، بدان که مغز یا ناتوان شده یا آزاری دیده است.

ممکن است اندام مشارک با مغز به آسیبی گرفتار آید و سببش علتی باشد که بر مغز وارد آمده است. چنان که می‌بینید که گاهی بیماری برای شاشیدن و قضای حاجت با اینکه باید برخیزد یارای برخاستن ندارد و حس این نیازمندی را از دست داده است که این حالت در بیماری لیثرغس و سبات سهری (خواب در بیداری) و غیره روی می‌دهد. یا اینکه حرکت کردن بر بیمار دشوار است؛ چنان که در همان بیماری لیثرغس و سبات سهری و قرانیطس روی می‌دهد. از قورت دادن عاجز ماندن، گلوگیر شدن، آب دهان را به دشواری بلعیدن که از این سه بیماری نامبرده روی می‌آورد. و یکی دیگر از این حالتها را که باید به گردن مغز انداخت، چگونگی نفس است. شاید آسیبی در مغز پیدا شده و به حجاب مغز و اندامان نفس سرایت کرده است. گاهی بلندی و بزرگی نفس خبر از بیماری صبار (جنون سودایی) می‌دهد. کوتاهی و تنگی نفس علامت بیماری سبات سهری و لیثرغس است.^۲

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۳؛ ص ۲۹

به ترتیبی که قبلا ذکر کردیم می‌توان از درد اندامانی که با مغز شراکت دارند حال مغز را دانست.

همین‌طور می‌توان از درد اندام مشارک با مغز، نتیجه‌های دیگری گرفت. مثلا در حالت سردرد اگر ته و بیخ چشمها به درد آید علامت آن است که انگیزه خارج از کاسه سر است و ممکن است از پر شدن رگها، تھی شدن رگها، رنگ پوست سر و غیره هم‌چنان که در بحثهای سابق یادی از آنها کرده‌ایم، بتوان بر وضع و حال مغز آگاهی یافت.

^۲ ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

فصل شانزدهم جويا شدن حال مغز از اندامانی که مغز به سبب مشارکت با آنها به درد آید

اندامی که بیشتر از هر اندام مشترك با مغز، مغز را دچار درد و بلا می کند معده است. حالاتی که بر معده روی آورند از قبیل: اشتها، هضم، آروغ، قرقر، سکسکه، دل به هم آمدن، تپش و خفقان، هريك حکایتی دارند و باید برای تفتیش از حالت مغز اولاً از این حالات وضع معده را جويا شد چنان که در بحث معده بیان می کنیم، و می توان از پر بودن و تهی بودن معده، نوع درد مغز را که از معده بدو سرایت کرده فهمید. اگر معده پر بود یا باد کرد و به درد آمد و مغز نیز به درد آمد، باید درد مغز را سبب امتلاء و بادکردگی معده دانست. اگر شکم خالی بود و معده در حال تهی بودن دردی داشت که آن درد سبب گرمی یا مراره صفرا باشد و مغز در همان حالت به درد آید می توان درد را نتیجه مشارکت معده با مغز دانست و بلا را به معده نسبت داد؛ هم چنین اگر معده تهی است و در آن حالت حساسیت زیاد به مغز روی آورده باز می توان آن را از معده دانست؛ و بسیار اتفاق می افتد که پر بودن معده، انگیزه تعدیل مزاج می شود و در میان بخار و مغز سدای ایجاد می کند.

مکان شروع کردن و جای استقرار یافتن درد در مغز، برای اینکه بدانیم سببش همدردی با معده است، بهترین دلیل را ارائه می دهد. بیماریهایی که بر مغز آیند و معده در آن اشتراك دارد شاید از این علامت فهمید که: درد از جان دانه شروع می شود و بعداً به میان هر دو شانه می آید و در هنگام هضم درد شدت می یابد.

بعضی اوقات دردسر از شريك بودن با کبد است و گاهی دردش از همکاری با سپرز (طحال) است. اگر آزار مغزی گرایش به طرف راست تن داشته باشد باید کبد را توانکار دانست و اگر درد به سوی چپ مایل باشد گناه از سپرز است.

بسیار اتفاق می افتد که از مشارکت مراق (لایه خارجی پرده صفاق) و شراسیف^۳ (سردنده های نزدیک شکم) دچار آزار آید که در این حالت درد تماماً به سوی جلو می گراید.

گاهی می شود که مغز از مشارکت زهدان به درد افتد. زهدان به درد آید که برای مغز دردسر ایجاد می شود. و تو علامات بیماری های زهدان را در بحث از زهدان یاد گرفته ای! که ما آن را ذکر کرده ایم و در حالتی که آزار مغز از شراکت زهدان بیمار باشد آزار در پیرامون جان دانه حس می شود.

شريك بودن مغز در بلا و مصیبتها با اندامان اکثراً از راه بخارهایی صورت می گیرد که به سوی مغز بالا می روند و راهی که در این بالا رفتن طی می نمایند.

^۳ (۱) - شراسیف: سردنده های رو به شکم. شاید این کلمه همان سرایشیب باشد که در عربی به سوء مزاج گرفتار شده است.

هرگاه دردی که از شراکت اندامان نزدیک به قسمت جلو شراسیف‌ها به مغز می‌رسد از راه احساس باشد، نخست به سوی بالا کشیدگی دارند و پرش و تپش در رگهای همسایه روی دهد و

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۳۱

علامتش این است که درد مغز از قسمت جلو شروع می‌کند. اما اگر از اندامان عقبی باشد، درد مغز از عقب شروع می‌کند و رگ و شراینه‌های عقبی متوتر می‌گردند و تپشی احساس می‌شود.

در هنگام معاینه که روی آورده‌های اندام مشارک با مغز را می‌جویی! باید دقت کنی که روی آورد از خود اندام مورد معاینه نباشد، بلکه باید روی آورد را بشناسی که از شرکت آن اندام با مغز پدید آمده است و نباید مشارکت مغز با آن اندام را در نظر آری.

مثلا دل به هم آمدنی هست و آزاری در مغز هست. حکم می‌کنی که این بلای مغز از شراکت معده روی آورده است که ممکن است در این حکم اشتباه کرده باشی! شاید مغز اول علتی داشته و آن علت مستور بوده است. به هم آمدن معده سبب مشارکت مغز است و از دردی که در مغز بوده حالش به هم خورده است که آن حالت بیماری مغز ناپیدا بوده.

پس در این مواقع بر تو لازم است که به کتاب اول ما مراجعه کنی و دستوراتی را به کار ببری که ما به تو یاد دادیم. از راه به کار بردن دستورات ما می‌توانی بیماریهای اصلی را از بیماریهای مشارکه بازشناسی

فصل هفدهم نشان مزاج معتدل مغز

مغز معتدل نشانهایی دارد که از این قرارند:

- ۱- در کنشهای حسی و سیاسی و جنبشی نیرومند و کردارش در این زمینه مرتب و معتدل است.
- ۲- ریختنی و زائده‌ها را چندان که لازم است ریخته شوند بیرون دهد و این کار به اعتدال رخ می‌دهد.
- ۳- چنان نیرویی در خود نگه می‌دارد که با روی آورده‌های خارجی مقاومت کند.

برای مثال از اعتدال مزاج، حالت موی سر را در مراحل مختلف نشو و نما می‌آوریم:

موی سری که حکایت از مغز معتدل المزاج دارد، در دوران نوزادی زعفرانی آتشی و در نوجوانی سرخ‌رنگ و در اوان تکمیل نشو و نما، به سیاهی می‌گراید. در پیچش و صافی حد وسط است رویش موی و جوان ماندن موی و سفید شدن موی نه زودتر از اوان و نه دیرتر از زمان معمولی و طبیعی صورت می‌گیرد و بزودی طاسی به سراغش نمی‌آید.

فصل هجدهم علامت مزاج طبیعی مغز

به عقیده جالینوس: گرم مزاجی مغز در هم شدن عقل و پراکنده گویی (هذیان) را به بار آورد که این حالت سبک سری و شتاب در تدبیر و ناپایداری در تصمیم را به دنبال دارد.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۳۲

سرد مزاجی مغز، کند فهمی و کم جنبی را بوجود می آورد و این حالت دیر فهمی و بی فکری و تنبلی را به بار آورد.

خشک مزاجی مغز سبب بی خوابی می شود و مردمان بی خواب را باید خشک مزاج شناخت لیکن بی خوابی در شرایطی علامت خشک مغزی است که معلوم کنی علتش رطوبت بورکی نیست، و باید وقتی این حکم را بدهی که بیمار بی خوابی سرگرانی ندارد و تخلیه زائده های مغز بر دوامند و غیر اینها که دلیل بر رطوبت مزاج مغز باشند، زیرا به گواهی خود جالینوس رطوبت نمکین و بورکی خود به خود سبب بی خوابی می شوند چنان که این حالت را در پیران مشاهده می کنیم.

جالینوس گوید: اگر علامت سوء مزاج مغز روی نموده ولی جریان فضولات وجود نداشت، دلیل آن است که یکی از عناصر مزاج - بدون همکاری ماده ای - بر سایر ارکان مزاج غالب آمده است. و اگر دلیل سوء مزاج مغز بوده و جریان فضولات - سیلان - هم بود، دلیل بر این است که چیزی عنصر سبب سوء مزاج، با ماده ای همراه است؛ و ما می گوئیم نظریه جالینوس به شرطی صحیح است که بند آمدنی روی نداده باشد یا نیروی دفع کننده در مغز توانایی خود را حفظ کرده باشد و به ناتوانی نرسیده باشد که ما علامت ناتوان شدن نیروی دفع کننده در مغز را ذکر کردیم و از آن فراغت یافتیم.

علامتهای سوء مزاج مغز

۱ - علامت گرم مزاجی مغز: سرعت رویش موی بچه در زهدان - که جنین است - یا در نخستین مرحله ولادت، موی از اول سیاه باشد یا بعد از زعفرانی بودن زود سیاه گردد، پیچش مو، زود طاس شدن، پیر شدن سر به سرعت، گرانی سر از سببهایی مانند بوی و همانند آن، آزار دیدن از بوی تند، کم خوابی و سبک خوابی، پیدایش رگهای چشم، تا اندازه ای زرنگی، زود تغییر دادن تدبیر و تصمیم چنان که حال بچگان است. و می توان از راه لمس کردن، سرخی رنگ، پختگی فضولات که ریزش می کنند یا رانده می شوند، اعتدال قوام شخص نسبت به غیر خودش، دلایل گرمی مزاج مغز را به دست آورد.

۲ - کسی که مغزش سرد مزاج است: فضولات زیاد بیرون می دهد، لیکن برای دلیل گیری از فضولات باید شرطی را که ما ذکر کرده ایم در نظر گرفت: صافی مو، کم سیاهی مو، زود سپید شدن مو، از بلاها بسیار آسیب پذیری، جریان

مواد آبکی از دماغ- نوازل- به حد زیاد، از کمترین سببی به زکام مبتلا شدن، ناپیدایی رگهای چشم، خواب زیاد، صورتش به خواب آلوده می ماند، پلکهایش به کندی می جنبند، بر تصمیمات خود همانند پیران ثابت است.

۳- کسی که مزاج مغزش به خشکی روی آورده است: گذار فضولاتش پاکیزه، حواسش صاف، تاب بیداری زیاد دارد، مویش نیرومند، در مرحله اولیه عمر- که دودی مزاج است- مویش به سرعت روید، زود طاس می شود، موی پیچیده دارد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳

۴- کسی که مغزش ترمزاج است: مویش صاف، به سرعت روید و دیر طاس می شود، حواسش تیره است، زائدههایش زیاد، نزلههایش زیاد، خوابش گران است.

۵- کسی که مغزش مزاج گرم و خشک دارد: فضول ندارد، حواسش صاف است، در بیدار ماندن خوددار است، کم خواب است در اوایل عمرش، مویش به سرعت روید و موی قوی دارد و رنگ مویش سیاه و پرچین و شکن است و بسیار زود طاس می شود. اگر سرش را لمس کنی گرم است و خشک و رنگ پوست سرش به سرخی می زند، رنگ چشمش نیز به سرخی مایل است. در تصمیم گیری دودل است و در شروع کار شتابان است، زودفهم است و حافظه ای خوب دارد، کنشهای روانی اش به سرعت انجام می گیرد.

۶- کسی که مغزش مزاج گرم و تر دارد: به شرطی که گرم و تری مزاج مغز بسیار بسیار از اعتدال دور نشده باشد، رنگ رخساره زیبا، رگها نمایان، در بسایگی گرم، فضولش زیاد و پخته، موی صاف و مایل به شقر (زعفرانی) و دیر طاس می شود. گرمی و تری بر او زود روی آرند. و اگر گرم و تری مزاج مغزش بسیار از اعتدال دور شده باشد، مورد بورش بیماریهای متعدد قرار می گیرد.

بیماریهایی که گوهر گندیده دارند، زود بر او روی آرند. از گرما و سرما زود بیمار می شود، حواسش گران و تیره است، دیدش ناتوان است، همواره می خوابد، خوابهای پریشان می بیند.

۷- کسی که مزاج مغزش سرد و خشک است: در لمس کردن سر سرد است. رنگش متغیّر و رگهای سر و چشمانش ناپیداست. مویش به کندی روید، رنگ مویش سرخ مایل به سپیدی (صهب) و نازک است، دیر طاس می شود و به ویژه اگر خشکی بر سردی چیره نباشد، از سردی آورها زیان بیند. بنا به شروطی که ذکر شد، تا جوان است حواسش صاف است و اگر پیر شد به زودی حواسش ناتوان می شود. حرف می شود. در پیرامونهای سرش ترنجیدگی و خشک شدگی و گندیدگی روی می دهد. زود پیری به سراغش می آید، صحتش درهم برهم است گاهی سرش سبک و مجراهای سر، بازند و گاهی سرگران و مجراها بند آمده اند.

۸- کسی که مزاج مغزش سرد و تر است: بسیار می خوابد و خوابش گران است. حواسش پرت است، تنبل و گران خیز است. زوائد زیاد از سرش سرازیر است. دیر طاس می شود. زود به نزله مبتلا می گردد.

تا اینجا راجع به سوء مزاج مغز صحبت کردیم و در آینده راجع به ورمها و غیره که در مغز باشند و از نشانیها، آنها را بشناسیم شرح مفصل خواهیم داد.

فصل نوزدهم جستن حال مغز از بیماریهای مختلف

این فصل و فصلی که قبل از این فصل آمد، دستوراتی را در بر دارند که از راه به کار بردن آنها بتوانی علائم بیماریهای مغز را دریابی! و تو حتما باید رهنمونیهای مرا در این زمینه از بر کنی و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۴

نیازی نباشد که در بحث هر بیماری از بیماریهای متعدد مغزی، دستورات علامت یابی را تکرار کنیم، و اگر احیانا در سیاق بحثهای آینده گاهی یادی از این نتیجه گیریها بنماییم، این را بدان! که تنها بدین منظور می باشد که ترا یادآوری کنیم که به دستورات کلی ما که سابقا آورده ایم مراجعت کنی و از آنها بهره بگیری. ما شاید چیزهایی را بازگو کنیم که در بحثهای گذشته به سرعت بر آن گذر کرده ایم و تفصیل وافی نداده ایم. تو حتما باید آمادگی کامل داشته باشی که در معالجه بیماریها جزئی که بر مغز روی می آورند از قوانین کلی ما- که شرح داده ایم- استفاده کافی بنمایی و بتوانی که معالجات را از دستورهای کلی ما بیرون بکشی. و اگر به بیماری برخوردیم و در دستور کلی ذکرش از قلم افتاده بود رواست که آن را نیز شرح دهیم و ذکر آن را در سطور آتیه بگنجانیم.

مغزی که سوء مزاج دارد

۱- اگر سوء مزاج از گرمی بدون ماده باشد، علامتش: التهاب در سر بدون سرگرانی، محرومی از خواب، نامرتبی در حرکات (قلق)، خیالات درهم و برهم، زودرنجی، سرخی در چشم، افزایش درد از گرمی بخشها، آسودن و سود دیدن از سردی آورها.

۲- علامت سوء مزاج مغز که از سردی باشد و ماده همراه نباشد: احساس سردی بدون سرگرانی، تنبلی و سستی، سپیدی رنگ رخساره و چشم، کوتاه آمدن نیروی تخیلی، گرایش به ترسویی، از گرمیها سود دیدن و آرمیدن، از سردیها زیان دیدن و رنجیدن.

۳- علامت سوء مزاج مغز که از خشکی باشد و ماده همراه نباشد: سبک سری، تخلیه های پی درپی، خشکی سوراخهای بینی، تنفر از خواب و بیداری زیاد.

۴- علامت سوء مزاج تر بدون ماده: تبلی و سستی، کمی سرگرانی، ریزش مواد آبکی اندک یا در حال اعتدال، فراموشکاری زیاد، چیرگی خواب.

۵- اگر سوء مزاج مغز ترکیبی و بدون ماده باشد: باید علامت هر دو مزاج را در نظر گرفت:

الف- اگر سوء مزاج از گرمی و خشکی باشد: در صورتی که گرمی چیرگی داشته باشد، علامتش بی‌خوابی و درهم شدن عقل است.

ب- اگر از سردی و خشکی باشد و سردی غالب گردد: حالتی رخ دهد که به بیماری مشهور به جمود (یخ‌بستگی) شبیه است و شاید بیماری جمود را به بار آرد.

ج- اگر از گرمی و تری است و تری بر گرمی چیره است: خواب زیاد است اما خواب‌آلودگی (خواب بدون اراده) زیاد نیست.

د- اگر از سردی و رطوبت است و سردی برتری غالب است: خواب بیهوشی آور (نوم سباتی) زیاد است. و بایسته است که در علامت جستن از سوء مزاجهای ترکیبی علامتهای سوء مزاجهای ساده و تکی را نیز رعایت کنی و آن را با این به کار ببری.

۶- اگر سوء مزاج مغز همراه ماده باشد و ماده غلبه کند: علامتاش به قرار زیر است:

الف- اگر ماده موجود و چیره صفرایی است، سرگران است ولی نه به افراط، گزش و التهاب و

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۳۵

سوزش شدید و خشکی در سوراخهای بینی و تشنگی و بی‌خوابی و زردی رخساره و چشم است.

ب- اگر غلبه با ماده خوبی است، سرگرانی و شاید همراه با تپش باشد. چهره باد می‌کند، چشم می‌آماسد، رنگ رخساره سرخ است، تراوش از رگها، خواب بدون اراده، مشهود است.

ج- اگر سوء مزاج با ماده است و آن ماده سرد بلغمی است، علامتش: احساس سرما، آزار طولانی و زجر کشیدن از آن، رنگ رخساره و چشم اندکی سرخ و اندکی زرد است. سرگرانی احساس می‌شود و بیشتر سرگرانی به سبب ماده بلغمی است، تبلی، کندفهمی، خواب‌آلودگی، فراموشی، رنگ سربی در روی و چشم و زبان.

د- اگر سوء مزاج همراه ماده سودایی است علامتش: سرگرانی کمتر، بی‌خوابی بیشتر، وسوسه‌ها، اندیشه‌های بی‌معنی، رنگ زرد مات پزمرده در رخساره و چشم و همه اندامان.

۷- اگر سوء مزاج مغز سببش ورمهای گرم است. علامتش: تب همیشگی، (لازمه)، سرگرانی، تپش در سر، سردردی که به ته چشم سرایت می کند، شاید برآمدگی چشم رخ دهد، درهم شدن عقل، سرعت در نبض و حرارت، اگر ورم گرم در خود مغز باشد، نبض تمایل به موجی دارد و اگر ورم در حجاب مغز باشد نبض گرایش به ارهای (منشاری) دارد و درد شدیدتر است.

۸- اگر سوء مزاج مغز از ورم بلغمی باشد. علامتش: فراموشکاری، خواب آلودگی، سرگرانی زیاد، نبض موجی، فروهشتگی و هیجان در جسم.

۹- اگر سوء مزاج مغز از ورم سودایی باشد، علامتش: بی خوابی، وسوسه همراه سرگرانی ویژه، سختی نبض.

ما در بحث از سردرد، علامتهای نیرومندی و ناتوانی مغز و نشان خلطهایی که بر مغز غالب آیند و علامات بیماریهای ویژه به مغز و بیماریهای شراکتی مغز با اندامان را آورده ایم. از این رو در این بحث یادی از آنها نکردیم. باشد که برای معلومات به بحث سردرد مراجعه شود و از آن استفاده گردد و به سایر بحثها منتقل شویم.

فصل بیستم دستوره‌های معالجه

اگر بر آن شلیم که ماده‌ای را تخلیه کنیم چه باید کرد؟

اگر علائم نشان داد که آن ماده خون همراه دارد و آن خون بسیار است و همه موادش کامل و بی کاستی است باید رگ زنی را از قیغال شروع کرد و رگهایی را زد که علاقه با سر دارند و در بحث رگ زنی یاد شده اند مانند رگهای پیشانی، بینی، رگهای اطراف گوش، و باید رگ زنی در طرفی صورت گیرد که برخلاف طرف دردمند باشد.

اگر وضع را بغرنج دیدیم و دانستیم که خون غلبه کرده است «وداج» را می زنیم و اگر خلطهای دیگر هم غلبه کرده باشد باز بهتر است که رگ زدن را از وداج شروع کنیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶

رگ زنی برای چه؟ در رگ زنی همه خلطها بیرون می ریزند. حال اگر ماده ریختنی تنها خون باشد رگ زنی کامل کافی است. و اگر خلط دیگری باشد، نگاه می کنیم: اگر این غلبه خلط همه بدن را فراگرفته است همه بدن را تخلیه می کنیم و بعدا تنها رگ زدن را در سر به کار می بریم و وسیله ویژه تخلیه سر را استعمال می نمائیم. اما باید در نظر داشت که اگر در بدن خلط باشد حتما اول باید بدن را تخلیه کرد و بعدا سر را رگ زد، و باید وقتی رگ زد که بدانیم ماده تخلیه ای پخته و رسیده است. پختگی را از چیزهایی می شناسیم که به سوی آن نزدیک می گردند، بشرطی که نه بسیار رقیق و نه بسیار پرمایه و غلیظ باشد.

اگر بیماری مرحله نهایی را می‌پیماید و به وسیله مالیدنی و پاشیدنی و بر نهادنیهای رساننده، ماده را پخته گردانیده‌ایم استفراغ ماده را از سر به‌ویژه به وسیله غرغره کردن صورت می‌دهیم و این عمل در صورتی صحیح است که ریه بیمار سالم باشد و نزهه‌هایی که به وسیله غرغره پایین می‌آیند از نوع خلط تند و سوزناک نباشند و بیمار برای بیماریهای شش آمادگی نداشته باشد، و تاب آن را داشته باشد که اگر چیزی ناپسند به ریه وی داخل شود خود را حفظ نماید. و در عین حال مداوای سرش از حفاظت ریه مهم‌تر باشد.

علاوه بر غرغره، باید بوئیدنیهای عطسه‌آور و بازکننده و به بینی کشیدنیها و دواهایی را استعمال کنیم که مواد را از سر جذب می‌کنند. گاهی می‌شود که اول سر را می‌تراشیم و بعدا داروهای بر آن می‌گذاریم که خلط بند آمده را از سر بیرون کشد، ولی باید وقتی این کار را انجام دهیم که نترسیم داروهای بر سر گذارده مزاج را تباه کنند، و باید مطمئن باشیم که ماده در سر گیر کرده پختگی دارد و به آسانی تخلیه می‌شود.

با همه این احتیاط‌کاریها، باید در تخلیه خلط سرد دقت کنیم که نکند تنها رقیق بیرون آید و غلیظ در جای خود بماند؛ و برای اینکه اشتباهی رخ ندهد و به هدف صحیح برسیم، باید اول موضع را به وسیله نرم‌کننده‌های رساننده نرم کنیم و آنگاه مسئله تخلیه را پیش کشیم. باید بعد از هر بار تخلیه از نو به نرم گردانیدن پردازیم. در حالتی که خلط تند و تیز را بیرون می‌رانیم، چنین خلطها ناگیرمان می‌کند که گاهی داروهای گرم به کار ببریم، مانند: ایارج، سقمونیا، ترد و اسطوخودوس؛ نگذاریم که بعد از استعمال دارو، سوء مزاج گرم باقی بماند. باید به کلی سوء مزاج گرم بعد از استعمال داروها از بین برود، که در این صورت باید با اسهال‌هایی که صورت می‌گیرد و تخلیه‌ای که به وسیله غرغره انجام می‌شود، ضمادهای سردی بخش را آماده کنیم که از خطر باقی ماندن سوء مزاج گرم از اثر داروهای گرم جلوگیری کند.

در به کار بردن داروها باید قبل از هر چیز اطمینان پیدا کرد که آیا جسم بیمار قابلیت پذیرش آنها را دارد یا نه؟ آیا داروهایی که به خوردش می‌دهیم اسهالش می‌دهد یا او را تخلیه می‌کند؟ نکند از دارویی که به وی خوراندیم بمیرد یا به تباهی رسد. اگر خلط ناپخته بود قبلا آن را به وسایلی مناسب به پختگی می‌رسانیم چنانکه ذکر خواهیم کرد. اگر خلط در یک طرف بدن یا در تمامی بدن باشد، باید خلط را به جانب مخالف بکشیم. مثلا اگر خلط در طرفهای پائین یا از کلیه بدن باشد،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷

برای تخلیه اماله و شیاف و غیره را از پائین به کار می‌بریم و دست و پا و به‌ویژه پاها را باند می‌بندیم.

یا مثلا معده را بجواییم از خلط تخلیه کنیم از ایارج فیکرا استفاده می‌کنیم و اگر مورد تخلیه سپرز باشد، دارویی که با سپرز مناسب است به کار می‌بریم، هر اندامی از اندامان را با دارویی که با آن سروکار دارد تخلیه می‌نمائیم و این را چون دستوری عمومی درباره مواد باید یاد بگیری!

هر ماده‌ای که تخلیه شد و تخلیه‌اش سبب سوء مزاج گردید. معالجه با داروی ضد اوست.

کسانی که برای علاج مواد مختلف رطوبی در سر، داغ کردن را می‌پسندند بر این رأیند که انگشت کوچک را بر انتهای بینی بگذارند و دست را باز کنند، جایی که انگشت شهادت بدان می‌رسد آن را داغ بگذارند. یا اینکه نخ را از گوش تا گوش ببرند و جای وسط نخ را داغ کنند. اما باید قبل از داغ‌گذاری موی سر را بتراشند.

بگذار ما به تفصیل موضوع برگردیم! اگر خون در سراسر بدن هست و ماده زیاد در سر جمع شده است، باید رگ قیفال را زد. و اگر هنوز ماده زیاد در سر جمع نشده ولی در راه جمع شدن است، باید اکحل را زد. و اگر بیم آن داشتی که هرچند مواد در سر پیدا نشده ولی شاید پیدا شود، مثلاً سببی را می‌بایی مانند گرمای خارجی یا ضربت خوردن و غیره که خلطها را در پیرامون سر گرد می‌آورند، باید رگ باسلیق را زد. و اگر خواستی که مواد را بیشتر بیرون کشی باید رگ صافن را بزنی و یک وجب بالاتر از قوزک ساق پا را حجامت گیری و رگهای پا را بزنی و اگر خونی را که باید به وسیله رگ‌زنی بیرون ریزی، در دو اندام گمان می‌بری، باید هر دو رگ را بزنی. این در صورتی است که تشخیص می‌دهی خون در هر دو اندام گرد آمده و خونی است که آرام گرفته و نمی‌جنبند.

اگر خواستی که ماده خون ریختنی را در حال تخلیه آن به سوی دیگر بکشانی با اینکه اندامی را که اول به علت گرفتار آمده، رگ می‌زنی، رگی را هم که با او شریک است بزن! در این حالت باید رگی را بزنی که برعکس جهت سر واقع شده است.

اگر دیدی که ماده مورد نظر تنها در سر منزل کرده و آن ماده تنها عبارت از خون است، باید چه کار کرد؟

۱- اگر آن ماده و گرد آمدنش در حجاجهای بیرونی کاسه سر است، چنان کن در بحث بیماریهای جزئی ذکر می‌شود.

۲- یا درد در نزدیکی جای به هم رسیدن استخوانهای سر احساس می‌شود، و می‌خواهی با معالجه سبک آن را چاره کنی؛ باید مغاک پس‌گردن را حجامت بگذاری.

۳- و اگر دیدی که ماده بسیار فرورفته و نمی‌توانی آن را به بیرون کاسه سر بکشی، رگ پیشانی را می‌زنی و به‌ویژه اگر درد در پشت سر احساس شود، این رگ‌زنی بایسته است.

بعد از خون‌گیری لازم، داروهای تخلیه‌کننده، از قبیل داروهایی که از هلیله و افشره میوه‌ها تهیه می‌شود به بیمار می‌خورانی و اماله نیز استعمال می‌کنی.

۴- اگر علت دشوارتر باشد، مثلاً در حالت سکنه خونی، وداج را می‌زنی. اگر ماده معوق مانده بلغمی باشد، قبل از شروع به تخلیه آن باید آن را به پختگی رسانید و داروهایی که برای رسانیدن

ماده بلغمی بیشتر مؤثرند عبارتند از داروهایی که نرم کننده و تحلیل برنده و قطع کننده هستند، مانند: مرزنگوش، برگ غار، درمنه، مشک چوپان، گورگیاه (اذخر)، بابونه، شاه افسر (اسپرک)، شبت، بسفایج (بسپایه)، افیمون - بسپایه و افیمون برای رسانیدن ماده سودایی خاصیت ویژه‌ای دارند - آویشم، حسل، پونه، فیجن، برنجاسپ و هرآنچه از رده داروهای گرم دیگر که در جدولهای تحلیل بردن و پخته گردانیدن ذکر کرده‌ام.

باید دانست که چاره‌اندیشی برای ماده بلغمی و ماده سودایی تا اندازه‌ای باهم تفاوت دارند و این را بعداً ذکر خواهیم نمود.

این داروهای رساننده باید به تناسب با اندازه ماده، بیشی و کمی یابند. اگر ماده زیاد باشد و بسیار شدت داشته باشد، ما هم درجه داروهای گرم را تا چهار درجه تقویت می‌کنیم. مثلاً داروهایی چون عاقر قرحا و فریبون و همانند آنها را به کار می‌بریم، مگر اینکه بیم آن برود که از اثر استعمال چنین گرم‌ترها ماده مورد نظر به جوش آید، و این احتیاط را باید وقتی داشته باشیم که ماده بسیار زیاد باشد و بیم آن برود که از اثر دارو، حشمش بیشتر شود و کشیدگی پیدا کند و آزار بسیار برساند، یا ورمی به بار آرد. اگر حس کردیم که ماده بسیار زیاد است و بیم آن می‌رود که از استعمال داروی گرم به جوش می‌آید و زیادت‌تر شود و کشیدگی پیدا کند، قبل از استعمال دارو کمی از آن را بیرون می‌کشیم و آن وقت به پختن آن اقدام می‌کنیم.

برای پخته گردانیدن خلطهای نرم و ناپخته، بهتر آن است که درمان و ضمادها در گرمی بخشی معقول باشند، و در عین حال بستن و باز کردن را به کار می‌بریم تا به آسانی و نرمی کار انجام گیرد.

اگر ماده اندک یا ناتوان باشد، برای ماده‌ای که بسیار گرم نیست، در درجه اول تنها داروهای لطیف استعمال می‌کنیم، و اگر در چندی و چونی، حالت وسط داشته باشد، ما هم داروهای متوسط میانه گرم و لطیف را استعمال می‌کنیم.

اگر ماده گردآمده سودایی باشد، نباید فقط این داروها را استعمال کرد که مبدا تخفیف را بیشتر کند. به‌ویژه اگر سودای غیر طبیعی باشد و سو زندگی داشته باشد. پس باید برای رسانیدن ماده سودایی حتماً نرم کننده و ترکننده را به کار برد و بعد از آن پخته گرداننده‌های تحلیل بر لطیف - که در درجه دوم و سوم تحلیل برندگی قرار دارند - به کار ببریم. بهتر آن است که نرم کننده و تری بخش را همراه داروهای گرم قطعه کننده و تحلیل برنده به کار ببریم.

اگر ماده گرم است، پخته گردانیدن، قوام آن را گرد هم آرد و باز می‌کند و قطع می‌نماید.

سردی بخشهایی که هم تری می آورند و هم می زدايند و می شويند عبارتند از: آب جو، شیر بز و همانند آنها. کسی که سردرد دارد و تا اندازه‌ای توان را از دست داده است باید از شیر خوردن پرهیز کند، و رساننده‌هایی که شرط آنها را بیان کردیم برای چنین بیماری خوب نیست.

علاوه بر سردی بخشهای نامبرده، سردی بخشهای دیگر نیز هست، از قبیل: آب پز برگ بید و بنفشه و نیلوفر و هفت بند و گیاهان سردمزاج که در جدولهای کتاب داروهای ساده (کتاب دوم) آورده‌ایم.

قانون (ترجمه شرفکندي)، ج ۳، ص: ۳۹

هريك از اين داروهای سرد را باید با چیزی که از سرکه مخلوط کرد تا دارو را به ژرفا برساند و نیرویش را نفوذ دهد، و اگر احیاناً در آن کمترین غلظتی باشد، باید بابونه و خطمی را بر آن افزود، و اگر بیمار خوابش نمی برد و می خواهد بخوابد، باید پوست خشخاش را با دارو آمیخت.

باز می گوئیم، سرکه باید در کلیه مواد سردی بخش باشد. سردی بخشی سرکه به وسیله کمترین چیزی از بین می رود ولی بدرقه کردنش برای داروها به سوی ژرفا و قطع کردنش باقی می ماند. این در حالتی خوب است که در مواد سرد به کار برده شود. لیکن در رسانیدن مواد گرم واجب نیست که سرکه حتما باشد.

مرهمهای گرم که از گیاهان خوشبوی و گل و سایر گیاهان گرفته می شود و در رسانیدن ماده سرد استعمال می شود، همگی در کتاب «اقرابادین» ذکر شده‌اند.

اگر ماده گردآمده در سر بسیار سرد باشد، یا مقدارش زیاد باشد، یا به سختی تحلیل برود؛ چاره‌اش مرهمهای ساخته از شیر و انگمهای گرم و داروهای دیگ انزاری قوی و روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و ارغوان و بابونه چشم گاو و برگ غار و مرزنگوش و سنبل رومی یا:

روغن زیتونی که در آن فیحن سبز، یا پونه سبز، یا شبت سبز، یا بابونه سبز و همانند آنها جوشیده باشد و همانند آنها که را نیز در اقرابادین می آوریم.

نفظ نیز از جمله این داروها به حساب می آید؛ لیکن روغن بلسان (بلشم) از آنجا که لطیف است و به سرعت تحلیل می رود، با اینکه قوی است اما در این گونه معالجات که همراه مالیدنیها و مرهمها باشد، بسیار بهره‌رسان نیست.

بعد از رسانیدن ماده و به کار بردن دستورات در حالات ذکر شده، از راههای زیر به جنگ ماده گردآمده در سر و مایه سردرد می شتابیم:

۱- استفراغ و تخلیه. کشیدن ماده به سوی مخالف، یا به وسیله تخلیه و کشیدن ماده به سوی مخالف هر دو. کشیدن به سوی مخالف مقصودمان جذب ماده به سوی دست و پاست، و بدین منظور جای گردآمدن ماده را با نمک و روغن بنفشه یا نمک و روغن بابونه، یعنی برحسب مزاج بیمار ماساژ می‌دهیم و ماده به سوی دست و پا می‌خزد.

۲- ورزش. ورزش آن‌چنان که سر را باید ثابت نگهداشت و همراه بدن به حرکت درنیاید و تنها پاینها بجنبند. مثلا بیمار به وسیله رسی خود را بیاویزد، یا بالاییهای بدن را بر دیواری ثابت کند و پاها را پیاپی بجنباند تا خسته بشود. اما ورزش نامبرده باید بعد از تخلیه ماده و ماساژ دست و پا صورت گیرد. کشیدن دست و پاها از بالا به سوی پایین نیز در این ورزش وارد است و به‌ویژه در هنگام تغذیه.

گفتیم سر نباید حرکت کند، اما سر هم از نوعی ورزش سبک استفاده می‌برد. مثلا ماساژ دادن، با انگشت فشار دادن، و حتی شانه زدن مو؛ در این حالت ورزش به سود سر است. نشستن بیمار در تاب از تنقیه‌کننده‌های مخصوص به شمار می‌آید چنان که در حالت‌های نهای بیماری لیترگس تجویز می‌شود و تو آن را می‌دانی.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰

در هر دو حالت تخلیه کردن و کشیدن ماده به سوی مخالف، اماله و برداشتنی‌ها و اداری‌ها و عرق‌آورها را نباید اهمال کرد، و باید نوع ماده و نیروی آن را در نظر داشت و مناسب همان ماده را به کار انداخت که اینها را همه در «اقرابادین» خواهی یافت.

اگر سر و بدن در داشتن ماده بیماری مشترکند و باید ماده را مشترکا از سر و بدن بیرون آورد، چاره‌اش حبّ ایارج و حبّ «قوقایا» و حبّ «اسطوخودوس» است، که این داروها برای بیرون آوردن خلط‌های سوخته‌ای که مراره بر آنها غالب آمده و غلظتی هم دارند، بسیار مفیدند و در واقع هم ضد مراره و هم ضد مواد بلغمی هستند. و از این حبها مؤثرتر، خیسیده الو با آب کاسنی است و از این قویتر هم هست که در کتاب «اقرابادین» ذکر خواهد شد. همچنین در بیرون دادن ماده‌ای که سر و بدن در آن مشترکند، می‌توانی خیسیده ایارج را به بیمار بدهی و به وسیله اسکنجبین و تخم سرمق (سلمک) قی کند.

و می‌توانی آب‌پز هلیله و آلبخارا و شاهتره و شربت میوه و شربت بنفشه و آب‌پز خیار شنبر دارویی و همانند اینها را به کار ببری و حالت بدن را در نظر بگیری که آیا تب دارد یا ندارد و عمر بیمار را و نیرو و غیره را مورد نظر قرار دهی و آن‌گاه اگر مناسب دیدی سقمونیا را همراه دارو بده که دارو تقویت یابد وگرنه از سقمونیا صرف نظر کن؛ زیرا این داروها برای بیرون آوردن خلط‌های رقیق بهره رسانند.

برای بیرون راندن خلط‌های غلیظ و سودایی داروهای آتی را باید تجویز کرد: «ایارج ارکاغانیس»، «ایارج روفس»، «ایارج لوغادیا»، «ایارج جالینوس». حتی که از سنگ لاجورد تمیه می‌شود، خریق و هرچه «اسطوخودوس» در آن

باشد. همچنین قی کردن به وسیله اسکنجین و تخم ترب و پیه حنظل و سایر داروهای بیرون آورنده خلطهای غلیظ و لزج که وصف کرده‌ایم و برشمرده‌ایم، و دیگر داروهای ترکیبی که در «اقرابادین» شرح کرده‌ایم در این حالت مفید و سازگار است. ولی نباید فراموش کرد که باید داروها را برحسب حالت بیماری و چون و چندی ماده درجه‌بندی کرد.

در درجه اول: ایارج و ترید و افتمون و غاریقون و گندبیدستر و همانند آنها را باید به کار بست.

بعد از آن نوبت به حبوب بزرگ و بعد از حبوب به کار بردن ایارجات می‌رسد، و از آن پس خریق سیاه را برای چاره سودا و خریق سفید را در علاج بلغم تجویز می‌کنی، اما باید در تجویز آنها احتیاط و حذر نمایی. و در تجویز لاجورد و سنگ ارمنی برای علاج سودا نیازی به حذر و احتیاط نیست. و باید از داروی ناتوانتر شروع کرد و به تدریج قویتر را داد تا معلوم می‌شود که علت برطرف شده است.

مسهل‌های رقیق برای تنقیه سر

از شبیارات، حبوب بزرگ می‌سازند. بیمار که می‌خورد، حب مذکور که کم وزن است چون منتشر می‌شود کنش کافی دارد، و از آنجا که کم‌مایه است اگر تناولش چندین بار تکرار شود زیبایی

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۴۱

نمی‌بخشد. باید بیمار بعد از تناول حب بخوابد تا حرکت و بیداری کنش دارو را از بین نبرد. شبیاری مورد اعتماد و مطابق دستور طب آن است که از صبر و ایارج است و مصطکی را با وی می‌آمیزند که معده را تقویت بخشد و اگر بخوانند بخار تندی را که از سر به معده می‌آید از معده منع کنند باید هلیله را هم در آن بگنجانند.

اگر بخوانند که مسهل نامبرده خلط مراری را بیرون آورد سقمونیا و همانند آن را به کمک می‌طلبند. جایز است که سقمونیا را با مشتقات صبر برای تنقیه سر یا تنقیه معده استعمال کرده و اگر مغز از مشارکت معده بیمار شده باشد، دارو از زیاد ماندن و گرمی زیاد بخشیدن به معده- در پاکسازی- کوتاهی ورزد؛ باید داروهای کمکی پاک‌ساز باشد.

اگر در بیرون راندن خلطهای بلغمی نیاز به کمک داشته باشیم باید به پیه حنظل همراه زنجفیل و ترید و اسطوخودوس پناه ببریم.

برای بیرون راندن خلطهای سودایی، کمی خریق، یا افتمون و بسپایه و همانند آن را استعمال کنیم که از این حبوب بسیار و به نسخه‌های گوناگون موجود است و در «اقرابادین» ذکر شده‌اند و هرگاه آنها را از آنجا برخوانی گزیدن نوع و سود هر یک از آنها را می‌دانی.

انواع غرغره‌ها، که باید آب کامه همراه هر غرغره باشد.

اگر خلطی که در سر است و باید تنقیه شود خالص مراری است، نباید غرغره را استعمال کرد زیرا بیم آن می‌رود که خلط به سینه فرود آید، که به سبب داروهای تنقیه‌کننده تند بر تندیش افزوده شده است و زیان به سینه می‌رساند.

اگر خلط صفرا بود، می‌توان داروهای را برای غرغره کردن تجویز کرد که به نرمی و مدارا و لطف و با اعتدال مزاج خلط را تنقیه می‌نماید. مثلاً اسکنجبین بزوری (با بزرها) با کاسنی، یا اسکنجبین عنصلی (پیاز دشتی) با سقمونیا، آب لبلاب و آب آلو بخارا، شربت بنفشه، تمر هندی با اندکی سقمونیا و آنچه کار سقمونیا را می‌کند. اگر با آنها غرغره کنند هیچ زیانی مترتب نخواهد بود.

اگر خلط مراری و غلیظ باشد؛ باید یا آبکامه و صبر، یا ایارج، یا اسکنجبین بزوری و پیاز دشتی با ایارج را غرغره کنند. و می‌توان این داروی غرغره را به وسیله سقمونیا و کمی تربد تقویت نمایی و ما بیشتر از این را تجویز نمی‌کنیم.

اگر خلط بلغمی و غلیظ باشد، می‌توانی بر داروهای خلط مراری و غلیظ پیه حنظل و زنجفیل و اسطوخودوس و تربد و ایارج (ارکاغانیس) و «یوسطوس» را اضافه کنی و شاید نیاز باشد که با داروهای نامبرده، خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطکی را به کار ببری که کنش دارو مؤثرتر و قوی‌تر باشد. این در شرایطی جایز است که خلط بسیار زورمند و شدید القوه باشد. هم‌چنین بیمار می‌تواند عاقرقرحا و فلفل و زنجفیل و سوسن زرد و مویزج و همانند آنها را در دهان نگهدارد و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲

بمکد و گاهی نرم‌کننده‌هایی از قبیل حسل و دارچین و دارچین خطابی و مرزه و پوست ریشه کبر و پونه و شبیه آنها را با دارو مخلوط می‌کنند.

عطسه‌آورها

در علاج خلط مراری، کمی سقمونیا را در سرکه حل کنند و بخار سرکه را بو کنند یا فوگان ترش تند را بو کنند.

در علاج خلط بلغمی، کندس و فلفل و پیاز و سیر و تیره تره‌تیزکها (حرف) و خردل و تخمهای تند و شبیه آنها را به بینی کشند و اگر از این داروها، ضماد سازند یا بر گیجگاه مالند، باز مفید خواهد بود.

به بینی کشیدن آنها انواع دارد: بعضی به منظور سردی بخشیدن و تر گردانیدن و قسمتی به هدف تحلیل بردن و نوعی برای تقویت استعمال می‌شوند.

اگر به بینی کشیدنیهای تحلیل برنده قوی را تجویز کردی، باید به تدریج تجویز کنی. قبلاً باید برای اولین دفعه با روغن گل یا با شیر یا با همانند آنها استعمال شود. دفعه دوم با افشره سلق و همانند آن. در دفعه سوم با آب مرزنگوش و همانندش.

ماده‌ای را که می‌خواهی تنقیه کنی اگر منشأ ماده و منشأ بخارهای ماده از معده است، گوهر خلطی را که در معده پیدا شده با دقت معاینه کن و با آنچه در باب بیماریهای معده یاد گرفته‌ای برای کن و بعد از شناسایی تمام، درصدد تخلیه آن باش. اما اگر دیدی که ماده در سرگردآمده، بخار و بادهای جمع شده‌اند، باید کاری کنی که تحلیل برود. برای این کار، آب‌پز در منه و افیتمون و آویشم و داروهای را که در بحثهای ویژه بدانها اشاره شده استعمال کن و در عین حال روغن یاسمن و مرزنگوش و غار را در گوش بیمار بچکان.

اگر خواهی که جرم مغز نیرو یابد و نگذاری که خلط مراری از معده به مغز برسد، باید میوه‌های ترش و به‌ویژه انار ترش و سیب و امرود و غوره را به بیمار بدهی که بخورد و به‌ویژه بعد از غذا خوردن بخورد، بهتر است.

علاج بندآمدها

هرگاه تشخیص دادی که راه‌بندایی در سر به وجود آمده است حتماً باید داروهای پاشیدنی (نظول) را در معالجه به کار ببری. به کار بردن داروهای پاشیدنی خواه آن دارو برای باز کردن بند آمده باشد یا برای حالتی دیگر، حتماً باید از بالا فرود آید تا بیشتر در ژرفا اثر کند. وقتی که دارو را بر سر می‌پاشی باید سر راست ایستاده باشد تا دارو بر جان‌دانه افتد و جایی را دربرگیرد که بالای پشت سر و استخوان سخت است.

و اگر پاشیدنیها را به کار نبری، می‌توانی داروهای خاییدنی و حبوب (شبیبار) و روغنهای تحلیل برنده استعمال کنی. و اگر تشخیص دادی که سردرد ناشی از بادی است که در معده گرد

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳

آمده، تنقیه را تجویز کن! و بعد از تنقیه روغن بادام شیرین یا بادام تلخ، با آب‌پز ریشه‌ها و شنبلیله و زیره سیاه (شاه‌زیره) و همانند آنها را به بیمار بخوران و روغن کرچک و خیسیده آلو را نیز به وی بده.

علاج ورمهای گرم

اگر علت بیماری ورم گرم است در صورتی که درد بسیار شدید نباشد؛ قبل از هر چیز سردی بخشهای نامبرده را- که گرمی را دفع می‌کنند- با سرکه و گلاب قاطی کن و استعمال نمای! اما اگر درد بسیار زیاد بود، از سرکه دوری کن و روغن گل را به اندازه مناسب مقام که سردی بایسته را بدهد، به کار بر و بدان که نباید در استعمال آن افراط کنی.

روغن گل را با سرکه زیاد به هم بزن و اگر سرکه کم هم باشد زبانی ندارد آنگاه قاطی شده سرکه و روغن گل را بر پیشانی و سر بمال!

آب تاجریزی، میخک، زعفران، صندل، فتیله‌های خشخاش شاخدار (مامیثا)، گل ارمنی، عدس پوست‌کنده و همانند آن، آبی که قبوضیت‌آورهای سرد در آن پخته باشد. چیزهای گرم‌گیرنده نیرومند که در ترکیب مزاجی آنها سردی هست - مانند: درخت‌گزن - برای معالجه چنین حالاتی مفیدند.

از داروهای بسیار سرد مانند دارویی که از خشخاش و افیون و همانند آنها گرفته می‌شود استفاده مکن مگر اینکه درد بسیار شدید باشد و از استعمال آنها ناگزیر باشی.

بابونه از آن داروها است که اگر در پاشیدنیها یا در داروهای قی‌آور باشد، قوت مخدر را از بین می‌برد. از این رو بابونه در معالجه بیماریهای سر بهره‌ای نمی‌رساند. اما اگر بابونه همراه ماده قی‌آور باشد، شاید در دفع کردن قی کمک بنماید.

جالینوس فرماید: در علاج قولنج، زیاد به مخدرات نیازمندم اما در معالجه سر به این اندازه نیاز به مخدر نداریم. قولنج علتی است که گاهی بیمار را می‌کشد، اما سردرد اکثر این خطر را در بر ندارد.

پس اگر مواد سرد بسیار تند و آزاردهنده بود، آب میوه‌های نامبرده را اول به کار ببرند و بعدا داروهایی که مواد تند را می‌گدازند و ذکر شدند تجویز کنند و در مرحله سوم داروهایی را به کار اندازند که حد اقل تحلیل‌برندگی را دارند مانند آب‌پز کشک^۴ و آب‌پز ریشه آس و روغن بابونه سبز یا تنها یا مخلوط با روغن گل - یعنی باید شدت و ملائمت و هیأت ماده و شروع بیماری و مدت بیماری را برانداز کرد و آنگاه اگر نیاز به تقویت روغن بابونه بود، آن را با روغن گل مخلوط کن! بعد از این، آب‌پز بیخ کرفس و رازیانه و تخم کرفس و رازیانه و آب سپوس و شنبلیله و خطمی و شاه اسپرم و بابونه گاو چشم سفید تجویز کنند و از روغن‌ها، روغن شبت و همانند آن را به کار ببرند تا درد برطرف می‌شود و ماده بیماری تحلیل می‌رود.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۴۴

از داروهای نامبرده اگر ضماد درست کنند و برجای درد گذارند، باز معالجه است؛ و اگر نیاز به تخلیه بود وسیله‌هایی را باید به کار برد که در علاج همان ماده - هرچه هست - مناسب باشد. در معالجه ورمهای صفرائی باید غذای بیمار سبک و تر باشد.

ورمهای سرد

^۴ (۱) - کشک خوراکی که از برغل و دوغ سازند و در زبان کردی آن را (دوبنه) نامند.

در مداوای ورمهای سرد نیز- همچون مداوای دیگر ورمها- باید قبل از هر چیز به تخلیه پرداخت، و برای تخلیه در این حالت باید چیزهایی را به کار برد که روغن کرچک و روغن بادام تلخ و «فیکرا» و همانند آنها در آن باشد. از قبیل: شربت‌های مشهور که از آب ریشه‌ها گرفته می‌شود.

در ابتدای احساس درد- که باید بازدارنده استعمال شود- تنها باید روغن گل را با نرم‌کننده‌های مانند آویشم، پونه و به‌ویژه گندبیدستر (خایه سگ آبی) بر جای درد مالید و بعدا ضماد پیاز دشتی و سرکه را گذاشت یا اینکه اگر ممکن باشد، بیمار پیاز دشتی و سرکه را غرغره کند. برای چنین حالتی و به‌ویژه در بیماری لیثرگس اگر دو سوم مثقال از گندبیدستر تناول شود خوب است. بعد از آن رساننده‌هایی را استعمال کن که سستی رسانند و کمی تحلیل‌برنده هستند و سابقا ذکر شده‌اند.

بعد از این معالجات و نزدیک به نهایت بیماری، در همه حالات چه سرد و چه گرم باید سستی‌آورها را استعمال کرد. در علاج سردی باید سستی‌بخش کامل باشد و تحلیل‌برنده از آنها و ضمادات و روغن‌های زورمند باشند.

و این را بدان! که هرکس از وجود ماده‌ای در سرش می‌نالد، آن شخص از می‌خوری و زیاد ماندن در حمام زیان بیند؛ و هرکس که ماده بیماری در پرده‌های مغز اوست، از آب بسیار سرد باید بپرهیزد.

معالجه سوء مزاج گرم

اگر علت، تنهای تنها سوء مزاج گرم مغز باشد، علاجش داروهایی است که خنک‌گرداننده‌اند؛ از قبیل سبزیها و روغنهای سرد و سردی‌بخش مانند: روغن گل و روغن بید و روغن نیلوفر و روغن بنفشه؛ که در این میان روغن گل از همه بهتر است. هم‌چنین روغن تخم کدو، روغن تخم کاهو، روغن تخم خشخاش. و اگر درد بسیار شدت یابد، به کار بردن روغن تخم بنگ هم رواست.

از این همه روغن‌ها و مرهمها بهترینش مرهمی است که با روغن زیتونی درست شده باشد که زیتون تقریباً نارسیده باشد و نمک سود نباشد و برگهایی که در آن پرورده می‌شوند سبز باشند. از سبزیهای سرد و همانند‌های آنها تو خودت می‌دانی! که عبارتند از: کاهو، خرفه، تراشه کدو و همانند آن و هم‌چنین: برگ بید، برگ نیلوفر، تاجریزی، هفت‌بند، همیشه بهار- یا آب خیار و کدو، قاوت جو همراه سرکه و گلاب، کافور، صندل، اقاویا؛ تن اندودن به روغن گل و سرکه.

نشاید از این حد تجاوز کرد و کار بجایی برسد که تخدیر روی دهد و روان یخ بندد؛ مگر اینکه

بسیار ناگزیر باشند و گویند سرکه‌ای که در این حالت وسیله‌ی معالجه است نباید بسیار تند و شرابی باشد زیرا زیان می‌رساند و از جمله معالجات در این حالت می‌توان از لعاب اسفرزه مخلوط با سرکه و آب گشنیز و برگ گشنیز استفاده کرد. اگر از داروهای نامبرده پاشیدنی یا ضماد به کار می‌بری! باید دقت کنی که قسمت عقبی مغز را در بر نگیرد، زیرا آنجا منشأ عصب است. پاشیدنی و ضمادات از جای به هم رسیدن استخوانها- در جان‌دانه- و جای به هم رسیدن استخوانهای تاجی (اکلیلی) به مغز بهره می‌رسانند نه از راه پسین. اگر این داروها در قسمت عقبی قرار گیرند گذشته از آنکه به درون مغز راه نمی‌یابند رستنگاه پوها را نیز تباہ کنند.

یکی دیگر از طرق معالجه چنین حالاتی، بو کردن بوییدنیهای سرد و به بینی کشیدن روغنها و افشردهای نامبرده است. باید غذای بیمار در این حالت عدس، ماش، کشک، اسفناج، سمک، تفشله^۱، و همانند آنها باشد. این سبزیها و برگها را در مسکن بیمار بگسترند و خانه‌اش از وجود شاخه‌های خنک‌کننده، خنک باشد. شاهسفرم (ریحان)، پهلوی بیمار بگذارند و آب بر آن پاشند.

هم‌چنین میوه‌های سرد و یخ و آب زیاد به نفع او است.

اگر بیمار با حرارتی که دارد خشکی نداشت و رطوبت بدون ماده در آن موجود بود- که این حالت در بیماریهای مغز بسیار نادر است- پاشیدنیها را از آب میوه‌هایی درست کن که قبوضیت دارند و ذکر شده‌اند. به‌ویژه در اول شروع بیماری گرم، این کار را انجام بده.

کلیه بیمارانی که به چنین بیماریهایی گرفتارند نباید گذاشت که جنبشهای روانی درونی را داشته باشند؛ نباید برای تماشای تصاویر مختلف زیاد چشم بگردانند، نباید به چیزهای بسیار زیبا و درخشنده چشم دوزند، باید گوششان تنها صداهای آهسته بپذیرد و نباید گرانی بر گوش وارد آید.

علاج سوء مزاج سرد

برای مداوای سوء مزاج سرد، مغز، ضماد و آبهای گرفته شده از داروهای گرم ذکر شده استعمال کن! و مرهمهای نامبرده و به‌ویژه روغن سداب گرمی بخش را مورد استفاده قرار ده و اگر نیاز به بیشتر گرمی داری، فریون (گیاه شیر سگ) را با روغن سداب قاطی کن یا اینکه روغن غار و مرزنگوش و این قبیل را به کار ببر!

اگر سوء مزاج سرد، سودایی هم بود، و آن ماده سودایی طبیعی یا بلغمی بود، همراه داروهای گرمی بخش داروهای تری بخش تجویز کن! اما اگر سودایی سوختنی باشد، از هر دارویی که خشکی آرد یا گرمی بخشد دوری کن و تنها

^۱ (۱) - تفشله، طفشیل- نوعی از شوربا (منتهی الارب). تفشیل، تفشله- قلیه‌ای که از گوشت و تخم‌مرغ و زردک و عسل کنند (معین). طفشیل- سوپ عدس پوست‌کنده و سرکه، که این معنی اخیر صحیح است.

هرآنچه از مشتقات شیر، لبنیات و روغن و پاشیدنیهایی که تری می‌رسانند و غذاها و ضمادهای تری‌بخش است به کار ببر!

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۴۶

اگر سوء مزاج سرد با خشکی همراه باشد، داروهای تری‌بخش و گرمی‌رسان را باهم استعمال کن!

اگر سوء مزاج سرد مغز همراه سردی و رطوبت است، تخلیه‌کننده‌های ذکر شده را به کار انداز و داروهای را تجویز کن که هم گرمی دارند و هم می‌خشکانند و در جدولها برای تو گفته‌ام.

و بر تو است بدانی که داروهای سیال (آبکی) را چنان که گفتیم چکه‌چکه بر سر می‌ریزی و در خمیر حبس می‌کنی یا پشم را در آن می‌خیسانی و بر تارک سر می‌گذاری و چنان باشد که بر قسمت جلوی جان‌دانه ریزش کند و اگر دارو سیال نیست و نرم است، نباید کاری کنی که لکه آن بر سر پیدا شود، باید آن را بشویی. نباید دارو را که ضماد می‌کنی و بر تارک می‌گذاری بسیار بماند، زیرا می‌گندد. باید آن را تجدید کنی و از نو بگذاری! بهتر آن است که بعد از تراشیدن موی، ضماد را بر سر بگذارند و سایر داروهای پاشیدنی و چکیدنی هم همین‌طور.

اگر خواستی بیماری را که ماده در سر دارد غذا بخورانی! قبل از هر چیز دست و پاهایش را ماساژ ده، پیرامونهای سرش را خشک کن. بازدارنده‌ها را به تقویت وی برسان و آن‌گاه برحسب ماده‌ای که علت بیماری شده و وضعیت و چگونگی حالت بیمار غذای او را معین کن و سایر حالات را بر این مقایسه کن.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۴۷

گفتار دوم انواع سردرها- که شامل ۲۹ فصل است

فصل اول گفتار کلی درباره سردرد

سری که درد می‌کند، انگیزه دردش یا یکباره تغییر یافتن مزاج، یا جدایی افتادن در پیوسته‌ها (تفرق الاتصال) است یا هر دو انگیزه باهم گرد آمده‌اند و سبب درد سر شده‌اند.

اگر سبب تغییر مزاج است یکی از انواع شانزده‌گانه تغییر مزاج را باید سبب دانست که همه آنها را می‌شناسی. لیکن اگر سوء مزاج از تری باشد و ماده‌ای همراه نداشته باشد سردردی به دنبال ندارد. اما اگر همراه ماده باشد و ماده بجنبند تفرق الاتصال روی می‌دهد که هم تفرق الاتصال را می‌شناسی و هم هر یک از انواع آن را برحسب انگیزه تشخیص می‌دهی.

گرد آمدن هر دو سبب باهم در حالتی است که ورمی باشد و چنان که قبلا دانسته‌ای ورمها چهار نوعند. همه این مایه دردسرها، یا در گوهر خود مغز، یا در پرده دربرگیرنده مغز، یا در هر دو طرف دور مغز، یا در رگها، یا در آبشامه‌های خارج شده از کاسه سر- زیرا چنان که شرح داده شد این آبشامه‌ها با مغز ارتباط دارند- می‌باشد.

و شاید سببی که هریک از اندامان نامبرده را به درد آورده، در خود همان اندام جایگیر باشد؛ یا اینکه در آسیب دیدن با اندامی دیگر مشترك باشد و آن اندام مشترك از آنها باشد که به وسیله پيها با اندامان سر همبستگی داشته باشد. مانند معده و زهدان و حجاب حاجز و غیره. یا اندامانی باشند که به وسیله رگهای چون ورید و شریان با مغز همبستگی دارند مانند قلب و کبد و طحال. یا خود نوعی همسایگی ویژه با سر داشته باشد مانند شش که درست زیر سر قرار گرفته و زبانی که این بیند بر آن نشیند. یا اندامی است که از سوئی با اندامی و از سوئی دیگر با مغز مشترك است، مانند شرکت کردن سر در آزاری که به کلیه می‌رسد. یا سردرد از مشارکت درد همه تن است چنان که در حالت تب رخ دهد.

سردردی که از شراکت با عضوی دیگر به وجود آید، برحسب نوبت و دور معین به درد آمدن آن اندام به درد می‌آید و همیشگی نیست. مانند درد معده که نوبتی است و هنگامی به درد می‌آید که مواد

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۴۸

مراری و غیره که مایه دردند و در معده ریزند. یا مانند دردهای نوبتی که در انواع تبها روی می‌دهد و سر برحسب چندی و چونی و نوبت تب به درد می‌آید.

علاوه بر این سببها بعضی از حالات سردرد انگیزه‌های ویژه‌ای دارد که از این قرارند:

۱- انگیزه نوظهور و بی سابقه، مانند سردرد از خمار بودن. تا خمار هست سردرد هست و هرگاه خماری شکست و برطرف شد سردرد از بین می‌رود و پایداری ندارد. یا سردردی که از خوردن چیزهای گرم مانند سیر و غیره بوجود می‌آید.

۲- انگیزه سابقه‌دار، یعنی انگیزه پیشتر بوده و گاهی ظهور کرده و ماندگار است و سردرد همراه او پایدار است.

۳- شاید سردردی روی آورده بوده و بعدا بیماری شده است. چنان که اگر بعد از شفا یافتن از تبهای دشوار و گرم سردرد باقی ماند خبر از پیدایش بیماریهایی در مغز می‌دهد و علامت آن است که طبیعت عاجزتر از آن است که ماده بیگانه را به وسیله خون دماغ و غیره کاملا بیرون ریزد؛ که آثری است از بیماریهای خواب‌آلودگی (سبات)، سکت، دیوانگی، یا سستی و فروهستگی جسم یا کر شدن گوش که هریک از این حالات را برحسب گوهر ماده و حرکات آن می‌توان حدس زد.

سردرد برحسب جایگاه دردمند سر تقسیماتی دارد: گاهی نیمی از سر به درد آید. اگر سردرد نیمه‌ای دست‌بردار نباشد و عادت بیمار گردد، آن را شقیقه گویند. گاهی جلو سر به درد آید و گاهی پشت سر درد می‌کند. نوعی سردرد هست که همه سر را دربرگیرد. اگر همه سر درد کند و درد دست بردار نباشد و عادت بیمار گردد آن را سردرد بیضه و سردرد کلاه‌خودی نامند که بیضه هم به معنی خودی است که جنگاوران بر سر نهند و تمام سر را می‌پوشاند.

سردرد در کیفیت نیز گوناگون است: سردرد شدید، متوسط، کم و سبک. سردرد گاهی به حدی از شدت و تندی می‌رسد که اگر جان‌دانه کودکی استخوان نرم را فراگیرد، جان‌دانه را می‌درد و درز استخوان ترک برمی‌دارد. سردرد در بعضی از حالات ضعیف و کم‌تأثیر - چنان که اکثراً در بیماری لیژنس مشاهده می‌شود - سردرد ضعیف و کم‌شدت نیز دو حالت دارد: یکی زودگذر است و دیگری پاینده و دیرپا. شاید سبب کم‌شدتی سردرد بستگی به نیرومندی و ناتوانی مغز داشته باشد.

کسی که مغز نیرومند و حساس دارد، سردردش کمتر است و کسی که احساس مغزش ناتوان است سرش درد بیشتر می‌پذیرد. به‌طور عموم باید گفت که مغز برای سردردآورها آماده پذیرایی است و به سرعت دردآورها را می‌پذیرد. این آمادگی سببش یا ناتوانی مغز است که این بحث را در کلیات شرح دادیم و گفتیم ناتوانی مغز پیر و سوء مزاج می‌باشد. یا از نیرومندی بیش از حد لازم حس مغز است و به اندازه‌ای حساس است که از کمترین آسیبی آزار ببیند.

حالاتی از دردسر هست که روی‌آوردی به همراه ندارد و حالاتی هست که روی‌آوردهایی با خود می‌آورد و در اطراف سر پنهان می‌شوند، چنان‌که در بعضی حالات از شدت یافتن سردرد ورمهایی در اطراف بروز می‌کنند. و در بعضی از حالات سردرد، روی‌آوردهایی به وجود آیند که

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۴۹

اندامان دیگری را در بر می‌گیرند چنان‌که رخ می‌دهد که دردمند زیاد و پایدار و لجوج، سبب آزار ریشه‌های پی می‌شود و ترجیحی رخ می‌دهد. گاهی سردرد از حدود خود تجاوز می‌کند و زیانش به معده می‌رسد چنان‌که از اثر سردرد شدید ممکن است اشتها از بین برود، یا سکسکه و دل به هم آمدن و ضعف هاضمه و غیره پیدا شود.

این را نیز بدان! که انگیزه سردرد مزمن، یا بلغم، یا سودا یا ناتوانی سر است یا اینکه ورمی سفت و سخت در حال به وجود آمدن است یا ورمی گرم در راه سفت شدن است که اکثراً سفت شدن ورم گرم، در سردرد مزمن دست دارد.

سردرد و سایر بیماری‌های مختلف دارند؛ بعضی را مسلّم می‌دانیم و مقصود از مسلّم حالتی است که روی‌آورد در خود اوست و تشخیص آسان و چاره‌اش آسان است، حالاتی هست نامسلّم، یعنی با بیماری دیگری روی آورده و تنها چاره را در خود آن حالت نمی‌توان یافت مثل اینکه سردرد و نزله هر دو باهم آمده‌اند. نزله از چاره‌جویی سردرد پیشگیری می‌کند.

سردرد از دیگر سوی تقسیماتی دارد: گاهی انسانی صحیح الجسم و سالم به سردرد مبتلا می‌شود و سابقه‌ای برای سبب سردرد ندارد. یا اینکه کسی به سردرد گرفتار آید که دملها و بیماری و ضعف دارد و برخی از بدنهایی که سر ناتوان، یا اندام هضم‌دهنده ناتوان دارند به درد سر دچار می‌شوند. اگر اندام هاضمه ناتوان باشد بخارها در آنها گرد آید و خلطهای مراری در معده می‌ریزد و سردرد پدید آید.

علاوه بر این سببها گاهی از خوردن موادی چنان که در جدولها ذکر شده است سر به درد می‌آید و باید بدان که ادویه دیک ابزاری و به‌ویژه: دارچین ختایی (سلیخه)، کوشنه (قسط)، زعفران، دارچین، هل (حامامه)؛ و هم‌چنین کلیه داروهای تبخیری (که سر بر دود آنها می‌گذارند) چه سرد باشند یا گرم همگی مایه سردرد می‌شوند، لیکن اگر دود کرده‌ها يك اندر میان آیند منظوم این است اگر تبخیری به سبب گرمی آزاری به سر می‌رساند به دنبال آن سردی بخشی تبخیر شود یا برعکس سردرد از بین می‌رود لیکن باید دقت کرد که اگر سردرد تنها از حیث کیفیت نباشد و بلکه کمیت باشد، يك اندر میانی تبخیرهای نامبرده، شاید به جای نفع‌رسانی زیان‌رسان باشند.

سردرد موسمی

در فصل زمستان که احتقان (بند آمدن ماده) زیاد است سردرد سرد نیز زیاد است. و اگر تابستان شمالی و کم باران باشد و پاییز جنوبی و پربارش باشد در زمستان سردرد زیاد است. اکثرا سردرد از اثر بخارهای پلید است که شریانها به مغز می‌رسانند.

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۳، ص: ۵۰

فصل دوم انواع سردرد که از سوء مزاج به وجود می‌آیند

مایه درد سر عبارت از انگیزه‌هایی است که ما می‌خواهیم در این گفتار به شرح آن پردازیم. و شرح دادن اولی از این قرار است و گوئیم: سوء مزاج از چهار حالت گرم و سرد و خشک و تر که عدم اعتدال را سبب شوند خارج نیست و چنانچه در دستور کلی یادگرفتی گاهی این سوء مزاجها دردهایی با خود می‌آورند.

به یاد داری که گفتیم مزاج خشک در به وجود آوردن درد کم تأثیر است و مزاج تر تنها از تر بودن دردی به دنبال ندارد مگر اینکه همراه ماده‌ای تر باشد که از بخار شدن، مایه درد گردد یا بادی به وجود آورد که جدایی‌اندازی (تفرق الاتصال) روی دهد؛ و گفتیم که مزاج خشک و سرد، و خشک و گرم، هم به وسیله چگونگی، درد ایجاد می‌کنند و هم از جدایی‌اندازی.

مزاج گرم و تر، و مزاج تر و سرد، اگر دردی به بار آرند از گرمی و سردی است زیرا تری- چنان که ذکر شد- دردی نمی‌آورد مگر اینکه با ماده‌ای دردآور باشد.

انگیزه به وجود آمدن گرمی مزاجی - که مایه سردرد است - یا ماده گرم خونی یا صفراوی یا ترکیبی است تند و التهابی و تأثیرش از چگونگی آن است یا سبب گرم مزاجی باد و بخار گرم است یا اینکه جنبشی تنی و روانی گرمی آور است چنان که یاد گرفته‌ای و انواع آن را در دستور کلی شرح داده‌ایم یا خود سبب گرمی مزاج نزدیکی از آتش، آفتاب سوختگی، خوردن غذا یا داروی گرمی بخش یا همسایگی با اندامان گرمی دار، و از شراکت آن گرم شده است. عکس همه این سبب‌ها را به وجود آمدن مزاج سرد، سردرد آور به شمار آور!

انگیزه خشک مزاجی سردرد آور: خشکاننده‌هایی از خارج دست به کار شده و موادی را تحلیل برده یا سوزاننده‌اند. مانند سمی‌ها و ضمادهای گرم. یا ناخودآگاه یا به تدریج طبیعت به یخ‌بندانی دچار شده که راه ورود خوراک را به سوی سر بند آورده است و اندامان سر از بی‌غذایی و مواد تری آور محروم گشته و رطوبت اصلی تحلیل رفته است. یا خود در داخل سر خشکاننده‌های دست‌اندرکارند و تحلیل می‌برند یا به تخلیه اندامان سر می‌پردازند. یا اینکه نیروی اندامان سر خشکاننده‌اند و غذا در آنها خشک است یا رطوبتش اندک است. یا سر همسایه اندامانی است که خشک شده‌اند و از مشارکت آنها به خشکی انجامیده، یا اینکه جنبش روانی و جسمانی زیاد از حد معقول روی داده و از راه تخلیه و تحلیل با خشکی روبرو شده است.

جماع کردن، آب‌ریزی زیاد، خون‌ریزی، ورزش سخت، تخلیه، سبب خشک مزاجی سردرد آور می‌شوند. اگر گفتیم تخلیه منظور چند نوع از آن است: شاید تخلیه در اندامی روی دهد که در سر نیست اما سر در آن شرکت دارد مانند تخلیه‌ای که در تمامی بدن روی دهد یا تخلیه از اندامی است و آن اندام با سر مشارک است که آن را تخلیه جزئی می‌نامیم. تخلیه‌ای هست که ویژه اندامان سر است مانند زکام، نزله، خون‌دماغ، ریزشهایی که از به بینی کشیدنیها و عطسه کردن و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱

غرغره پدید آیند.

یکی دیگر از اسباب خشکی مزاج سردرد آور بند آمدن مواد رطوبتی است هرچند قطع شدن مواد رطوبتی از تخلیه کردن نباشد، مثلاً از روزه گرفتن یا از ترك خوراك کردن یا خوراك گیر نیاوردن ممکن است این حالت روی دهد.

فصل سوم سردردهایی که از جدایی افتادن پیوسته‌ها روی دهند

جدایی در چندین جای رخ می‌دهد: در پرده مغز، در گوهر مغز، در رگهای مغز که ترك برمی‌دارند و شاید - چنان که خودت می‌دانی! - از اثر جنبش بخار و بادها که در نخستین مرحله پیدا می‌شوند یا از بند آمدن‌ها سرچشمه گیرد.

گاهی از اثر بودن خلطی خورنده و گاهی از اثر افتادن یا ضربت خوردن یا برنده‌ای از خارج جدایی در میان افتد. اگر جدایی در داخل روی دهد، شاید جوش نخورد و قرح‌های گردد که سر را آزار دهد و سردرد همیشگی باشد.

ضریت خوردن و افتادن شاید جدایی اندازی شان چندان دشوار نباشد و معالجه شود، اما اگر از اثر ضریت خوردن یا افتادن، مغز از جای تکان خورد، ممکن است مرگ به دنبال آرد.

گروهی از طبیبان هندی گویند: شاید مایه سردرد گرمی باشد که در اطراف سر پیدا شود و از حرکت و دریدن و خوردن آن در دسر به وجود آید. اما گروهی از اطباء این نظریه را رد کرده اند به عقیده من لازم نیست این نظریه را بکلی رد کنیم زیرا بسیار اتفاق می افتد که در وسطهای جلو سر و بالایهای سوراخ بینی گرم پیدا می شود. پس جایز است گاهی هرچند به ندرت باشد گرم در نزدیکیهای حجاب هم به وجود آید.

فصل چهارم سردردهایی که از ورم سرچشمه گرفته اند

ورمی که سردرد به بار آرد، جایش در پرده های مغز است. یا ورم گرم است و سردردی که از آن ناشی است سرسام گرم نامیده می شود. اگر ورم، سردرد سرد در پی دارد، بیماری را لیثرغس که به معنی فراموشکاری است می نامند. گاهی ورم ترکیبی است و بیماری را سبات سهری (خواب آلود مانند بی خواب) گویند. شاید ورم سخت باشد و شاید این ورم سفت در خود مغز و گوهر مغز باشد آن گاه ورم نامبرده یا گرم التهابی (فلغمونی) یا باد سرخ به بار آرد یا اینکه ورم سرد است و در آینده نزدیک همه اینها را شرح می دهیم. بسیار اتفاق افتد که ماده سردرد آور می گدازد و آب می شود و از راه گوش و غیره به صورت چرک و ریم یا ماده آبکی بیرون می ریزد.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۵۲

فصل پنجم چگونگی سردردها که به سبب مواد پیدا می شوند

می گوئیم: مواد یا خودبه خود و ذاتا سبب سردرد می گردند، یا از روی آوردی که با خود آرند سردرد پدید آید. منظور از سبب ذاتی آن است که مزاج خودبه خود تغییر یابد یا جدایی در میان پیوستگی ها خودبه خود روی دهد. تغییر مزاج خودبه خود، از دو راه صورت می گیرد یا از همجواری، یا از راه همکاری الزامی.

منظور از همجواری آن است: خلطی که آمیزش پیدا کرده اگر گرم است گرمی با خود آورده و اگر سرد است سردی ایجاد کرده و تأثیر تغییر مزاج از خلط است و هرگاه خلط از آمیزش دست بردار شد، درد خودبه خود از بین می رود و پراکنده می شود و چندان از آن باقی نمی ماند که به حساب آورد؛ و منظورمان از همکاری اجباری آن است که خلط آمیزه اثری گذاشته است ثابت و محوناشدنی. اگر خلط را بیرون رانیم اثر آن در جای خود پایدار است و مایه درد سر می شود.

مراد از پیدایش سردرد ناشی از ماده ای که جدایی انداز است آن است که ماده در سر به حرکت درمی آید و نفوذ می کند یا سوزش ایجاد می کند یا می خورد. اگر از حرکت است اکثرا از آنجا که بادها را برانگیزد، دردسر پدید آید.

در بیشتر حالات ماده‌ای به حرکت می‌افتد و از اثر حرکت باد را برانگیزد و سبب سردی می‌شود که آن ماده سرد باشد و حرارتی روی آور یا غذای بادآور و آمیخته با گرمی بر آن وارد آمده است.

ماده‌ای که سوزش آور و خورنده باشد، عبارت از خلط گرم است.

ماده‌ای که ذاتا مایه سردرد نیست اما از راه روی آورده‌ها سردرد می‌آورد تفصیلش این است:

ماده سبب بند آمدن می‌شود و این بند آمدن چه ورمی به وجود بیارد یا نیارد- چنان‌که می‌دانی- تغییر مزاج می‌دهد، و حتما بند آمدن جدایی انداز است. زیرا هر موادی را که طبیعت عهده‌دار تحریک آن در بدن است یا در راه بیرون راندن یا در راه برگزیدن و جدا کردن و تقسیم شدن غذایی‌ها است که باید از گذارهای طبیعی بگذرد. اگر از راه‌بندان روی داد، باز نمی‌مانند و اگر بازماندند برای بیرون رفتن تلاش و مقاومت می‌نمایند و این تلاش و مقاومت کشیدگی به بار آورد و کشیده شدن سبب جداسازی پیوسته‌ها می‌شود.

راه‌بندان گاهی در گوهر مغز و گاهی در وریده‌های داخل مغز روی می‌دهد؛ یا ممکن است که راه‌بندان در شریانهای مغزی یا در ورید و شریانهای مغزی در پرده‌ها پدید آید.

خلطهایی که سبب بند آمدن می‌شوند، یا خلط لزج است- به شرطی که لزجی در ماده بلغمی باشد- یا خلط غلیظ است یا خلط زیاد جمع شده است. اگر خلط در ماده بلغمی یا سودایی باشد سبب بند آمدن می‌شود.

ماده بلغمی از لزج بودن و غلیظی و بیشی، مایه بند آمدن می‌گردد. ماده سودایی چه غلیظ باشد و چه زیاد باشد، راه‌بندان را به وجود می‌آورد ماده خلط که صفراوی یا خونی باشد در حالت زیاد بودن

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۵۳

سبب راه‌بندان می‌شود.

سردرد بحرانی (بحران: تهیج از شدت بیماری): از تیره سردردهایی به شمار آور که از حرکت دادن مواد از جانب طبیعت به سوی خارج روی می‌دهد!

سردردی را که بعد از هضم خوراک پیدا می‌شود از تیره سردردهایی بشمار که سبب حرکت کردن ماده برای از هم جدا کردن است!

اما پیدایش ماده سردردآور که در اندام باشد، باید تفصیلش را از دستور کلی گرفت و یاد گرفتی که چنین ماده‌ای یا از اول پیدا شده و حبس است یا زاده غذاست. یعنی همراه غذایی آمده که کیموس بدگوهر آفریده و این کیموس بدجنس یا از تباهی غذا یا از ترتیب و اندازه، یا از چگونگی هضم غذا و سایر سببها پیدا شده است که در تباه گردانیدن

غذا دست دارند و همه را ذکر کرده‌ام. و تو باید سردردی که ناشی از خوردن سیر و پیاز و خردل و سردرد خماری و سردردی که ناشی از خوردن چیزهای سرد است، از این قبیل سردرد که در بالا ذکر شد حساب کنی!

جنبش ماده در اندامان را باید از دستور کلی - که بیان کرده‌ام - به دست آورد.

باد نیز یکی از سببهای سردرد است. هرگاه گذار طبیعی باد تنگ‌تر از لازم آفرینش یافته باشد، یا باد بخواهد از گذاری غیر طبیعی بگذرد و برای خود منفذی دیگر بیابد، آنگاه باد کشیده می‌شود و درد سر ایجاد می‌کند.

یکی دیگر از سببهای سردرد بخار است. سر به درد آوردن بخار یا از چگونگی بخار است، یا اینکه بخار خلطها را هول می‌دهد به حرکت می‌اندازد و از حرکت آنها سردرد به وجود می‌آید. باد و بخار گاهی در تن و گاهی در خود مغز تولید می‌شوند و شاید از خارج به وسیله برکشیدن از راه نفس یا از راه سوراخهای ریز پوست (مسام) وارد آیند و در مغز گرد آیند و سردرد به بار آرند که سردرد بدبوی و سردرد خوشبوی هم از این تیره سردردها است.

و بدان! که: بادهای بلغمی و بخارهای بلغمی، گران وزن و کند حرکت و حبس شده‌اند؛ بادهای وحشت‌آور و پایدارند و در چندی کمتر، و در چگونگی بدترند.

خلطهای تندباد را برمی‌انگیزند بلکه بخار برمی‌انگیزند. بخار خلط خوبی ملایم است و از سایر بخارها کم‌زیان‌تر و تا بسیار زیاد نباشد مایه دردسر نمی‌شود. بخار خلط صفرایی، همواره تند و التهابی است. هرچه گفتیم باید یاد بگیری!

فصل ششم انواع سردرد اشتراکی

سردرد که از مشارکت آید دو قسم است: یکی مشارکت مطلق و دیگری مشارکت نامطلق.

مقصود از مشارکت مطلق آن است که از اندام انباز مغز، هیچ جرمی به مغز وارد نیاید و تنها آزار اندام به مغز برسد؛ و منظور از مشارکت غیر مطلق آن است که ماده‌ای خلطی یا ماده‌ای بخاری از

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۵۴

اندام به مغز اندر آید و سبب دردسر شود.

سردردهایی که از مشارکت مطلق پدید آیند انواع سردردهایی هستند که در حالت ترنجیدگی و بیماری کزاز و کشیدگی و بادهایی که سبب قرحه گردن می‌شوند و درد مفاصل و سردرد ناشی از نقرس و عرق النساء، که وقتی شدت می‌یابند روی می‌دهند؛ و شاید سردردی که از مشارکت آید، از حالتی طبیعی سرزند یا از حالتی بیگانه و تباه و دور از گرمی و سردی مانند حالت سمیت. مثلاً ممکن است در اندامی که با مغز شراکتی دارد خلطی بدگوهر و سمی پیدا شود و از چونی آن سمیت سردرد به وجود آید.

ممکن است ماده سردرد کاملاً مزاج طبیعی داشته باشد، لیکن از شدت یافتن و زیاد شدن کمیتش، مایه سردرد گردد.

ممکن است ماده بیگانه در یکی از اندامان به همان حالت بیگانگی و تباهی موجود باشد و مایه سردرد گردد. مانند کسی که مدتی زیاد از جماع دور باشد. یا مانند جمع آمدن مواد در حالت احتقان زهدان یا در مراق (لایه خارجی صفاق) یا در اطراف آن خلط ناپسندیده‌ای پیدا گردد.

ممکن است کیفیت آزاردهنده سبب پیدایش ماده آزاردهنده‌ای دیگر گردد، و این حالت دو وجه دارد یکی آنکه آن کیفیت، مواد پسندیده اطراف مغز را به تباهی کشاند، یا غذایی را تباه کند که به مغز می‌رسد. دوم اینکه: مغز را برای پذیرش مواد ناپسند آماده سازد و این پذیرش مواد دو وجه دارد:

اول: مغز از آن ماده، گرم گردد و گرمی مغز، مواد مایه سردرد را به سوی خویش بکشد.

دوم: مغز به حدی ناتوان گردد که نتواند ماده درد سر را در خود نپذیرد و مقاومت از دست بدهد؛ و تو! در دستورات قبلی یاد گرفتی که هرگاه اندام ناتوان شد ناچار است مواد را در خود راه دهد.

سردرد ناشی از اشتراك مغز با کلیه بدن

اگر سردرد از مشارکت مغز با تمام بدن است یکی از این حالات را دارد:

۱- ماده در سراسر بدن منتشر شده است که سردرد «بحرانی» از این قبیل است.

۲- یا حالتی- کیفیتی- سراسر تن را فراگرفته است مانند حالت تب.

اگر در تبهای سخت سردرد شدت یابد، حالت بیمار خوب نیست و ممکن است به هلاک سرکشد به شرطی که سایر علامات نو میدکننده همراه باشد. اگر سردرد بدون تب شدت یابد دلیل بحران است که با خون دماغ آید و شاید دلیل بحران همراه قی باشد.

اندامان مشترك با مغز، به ترتیب اولویت

معهده از هر اندامی بیشتر با مغز شراکت دارد و پیشی گرفته است. در معده خلطها جمع می‌شوند یا خلط در معده بوجود می‌آید یا اینکه گاه‌به‌گاهی و برحسب نوبت یا بدون مراعات نوبت به معده می‌ریزد. مرار که از آوند و جایگاهش گذر می‌کند، ماده رقیق را در خود نگه می‌دارد و مواد غلیظ را

به معده می‌ریزد؛ چنان‌که در بحث ویژه به معده شرح داده‌ایم. گاهی باد در معده بند آید. یا از معده بخار برخیزد و سبب سردرد می‌گردد. خمار نیز سردردآور است، از حالت خمار اطراف سر متخلخل می‌شود و سرما زود بدان راه می‌یابد.

زه‌دان نیز از شریکان پروپاقرص مغز است. مراق، و کبد، سپرز و حجاب حاجز، دست و پاها و پشت نیز جزو شرکای مغزند.

نزدیک‌ترین شریک مغز در میان اندامان آبشامه‌ای است که کاسه سر را پوشانیده و در پیرامون مغز قرار دارد. بسیار اتفاق افتد که سردرد شراکتی، از انتقال ماده‌ای بوجود می‌آید که از ورم اندام درونی شریک مغز تراوش کرده و بالا آمده است.

فصل هفتم گفتار کلی راجع به علامت هریک از اقسام و انواع سردرد

سردرد ممکن است انگیزه‌اش از خارج باشد. از قبیل ضربت خوردن، افتادن، برخورد کردن با گرم و سرد، برخورد سر با سمی‌های خشکاننده، بوی تند خوش و ناخوش، حبس شدن باد در بینی، حبس شدن باد در گوش. علامت را از وجود هریک از آنها دریاب و اگر از این راه تشخیص ندادی اثرات آنها را در نظر گیر و چنان‌که ما معلوم می‌کنیم دلیل از آنها بگیر! و اگر سردرد ناشی از ناتوانی مغز است، علامتش این است که مغز از کمترین سببی به هیجان آید، حواس تیره است کنشهای مغزی آسیب دیده‌اند. سردردی که از زورمندی حس مغز است، دلیلش هم‌چون حالت قبلی از کمترین سبب که مغز آن را حس کند تأثیر پذیرد. مثلاً از صداها، از بویها و غیره به سرعت بازتاب نشان می‌دهد. لیکن با این حالت احساس هشیار دارد و گذارها پاکیزه‌اند و کنشهای مغز دور از کم و کاستی می‌باشند.

هر نوع سردردی که ناشی از وجود مواد باشد، سرگرانی و رطوبت بینی به دنبال دارد. اگر ماده تندمزاج (حاد) باشد، همراه سرگرانی، سرخی و گرمی تپش سر نیز احساس شود.

و هرگاه ماده غلیظ موجود باشد، رطوبت بینی موجود است و سرگرانی نیز هست. اما نباید پنداشت که خشکی بینی در چنین سردردی علامت نبودن مواد است. اگر با سردرد سرگرانی بود دلیل وجود ماده است.

اگر ماده‌ای که مایه سردرد است، صفراوی باشد گزش و سوزش شدید و نشگون گرفتن از سر (نخس) از ویژگیهای اوست و در این باره از هر ماده دیگری بیشتر مایه درد سر است. اگر ماده صفراوی است بینی خشک است و تشنگی و بی‌خوابی و رنگ زردی در پی دارد و سرگرانی از سایر حالات کمتر است.

اگر ماده سرد است، از راه شاش و اوقات آن و رنگ آن می‌توان دلیل بدست آورد.

اگر سبب دردسر امتلاء از پرخوری باشد، از بی‌اشتهایی و تنبلی شناخته می‌شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶

مواد سردرد اگر تر و سرد یا تر و گرم باشد، خواب‌آلودگی نشان اوست.

مواد بلغمی و سودایی، سر را زیاد به درد نمی‌آرند. مواد خشک سرگرانی کم دارد و بی‌خوابی زیاد.

مواد سر، دور از التهاب است اما فکر را تباه کند و رنگ را بدرنگ می‌کند.

هر خلطی را می‌توان از معاینه رنگ رخسار و چشم شناخت. کمتر اتفاق می‌افتد که نتیجه صحیح نباشد هنگامی نمی‌توانی از معاینه رخسار و چشم به چگونگی خلط برسی که یکی از حالات زیر باشد:

۱- خلط التهابی است و به ژرفا فرو رفته است، یا خلط در ژرفا بند آمده.

۲- موادی گرم غیر از مواد سرد سردرآور- به سبب دردی که موجود است- به سوی چشم و چهره کشیده شده است. زیرا هرگاه عضوی به درد آید اکثراً خون از اندامی دیگر و شاید غیر خون، ماده دیگر به سوی دردمند کشیده شود.

سردردی که سببش باد باشد، سرگرانی کم دارد و کشیدگی زیاد و شاید نشگون (نخس) احساس شود و شاید چیزی مثل خوره احساس گردد. همراه ماده بادآور سرگرانی نیست. دلیل بر سردرد ناشی از باد و بخار، شاید وزوز و صداهای باشد و شاید تراوش از اوداج بسیار باشد. سردرد بادی نقل و انتقالات دارد، منظورم درد است که از جایی به جایی نقل مکان می‌کند. اگر ماده بخار زیاد باشد شریان به شدت می‌تپند و بیمار به خیال‌بافیهای بی‌معنی می‌گراید و سرگردان و سرگیج می‌شود.

سردردی که ناشی از مزاج ساده (بدون ماده) است دلیلش را باید از خود همان مزاج به دست آورد و در این حالت سرگرانی پیدا نیست و بینی خشک است. خشکی سوراخ بینی دلیل مناسبی برای وجود مزاج ساده است.

اگر سردرد از مزاج گرمی است، هم بیمار و هم کسی که سرش را لمس می‌کند حس می‌کنند که گرمی و التهاب هست. چشم قرمز می‌شود، از سرما و سردی بخش‌ها سود می‌بیند.

اگر سردرد از سرد مزاجی است، تماماً با گرم مزاج عکس است و عکس آن را قیاس کن؛ نه در رخسار بیمار لاغری دیده می‌شود، نه سرخی رنگ رخسار، درد هم به حد افراط نیست هرچند درد مزمن باشد.

اگر از خشک مزاجی است: دلیلش را از تخلیه‌های زیاد، ورزشهای زیاد، بی‌خوابی زیاد، جماع زیاد، اندوه زیاد پیداکن و شاید اگر این عادات تکرار شود درد سر بیشتر گردد.

سردردی که از شرکت مغز و اندام ناشی است و از اندام مشترك به مغز سرایت کرده، ماندن و رفتن و شدت یافتن و کم شدنش بسته به حالت آن اندام است تا اندام درد دارد سردرد هست. هرگاه درد اندام نماند سردرد نیز رخت بریندد.

سردردی که از شراکت اندام با مغز نیست، دلیلش را باید در کنشهای مغز، مانند تیرگی چشم، خواب‌آلودگی، سرگرانی همیشگی بجوی! و در عین حال سایر اندامان، سرحال و سالمند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۷

اگر پرده‌های مغز آسیب قوی دیده‌اند و سردرد از آن ناشی است، دلیلش آن است که درد به ته چشم سرایت می‌کند.

اگر سردرد از آسیب دیدگی آبشامه خارجی مغز یا از جای دیگری باشد، درد از سر تجاوز نمی‌کند که به ته چشمها برسد، تنها وقتی پوست سر را لمس می‌کنی درد احساس می‌شود.

اگر سردرد از مشارکت معده است، دلیلش: پکری، دل به هم آمدن، کم‌اشتهایی یا بی‌اشتهایی یا بدهضمی یا کم‌هضمی یا به کلی هضم از دست دادن است و باید دلیلهای سابق را نیز مراعات کنی!

اگر سردرد به سبب ریزش مزار به معده باشد، درد در حالت تهی بودن معده شدت یابد و هم چنین اگر در حالت گرسنگی بیمار به خواب رود باز سردردش شدیدتر می‌شود. ممکن است انگیزه سردرد، در مغز باشد و از شراکتی که با معده دارد، درد به معده برسد، یعنی برعکس اینکه درد از معده به شریکش که مغز است سرایت کند.

پس هرگاه که درد سری هست و تشخیص می‌دهی که در این درد مغز و معده شرکت دارند برای اینکه بدانی که درد از کجا به کجا سرایت کرده باید حال هر دو اندام شریک را به دقت بررسی کنی تا معلوم شود کدام اول آسیب دیده و از آن به شریکش رسیده است. معده را مورد بررسی قرار بده! اگر در هضم و غیر هضم حالش دگرگون می‌شود؛ در پری و تهی بودن تغییراتی بر آن وارد است گناه را به گردن معده انداز! بگذار اختلاف حالات معده را توضیح دهیم: اگر معده از وجود صفر در آزار است گاهی که تهی است به هیجان می‌آید. و اگر دردش از خلط سرد است، در حالت تهی بودن درد کمتر است و گرسنگی درد را تسکین دهد. و شاید گرسنگی بخاری در معده برانگیزد و از آن بخار به درد آید در چنین حالتی به ندرت اتفاق می‌افتد که غذا خوردن درد را کاملاً تسکین دهد.

گذشته از این التهاب معده و آروغ و احساس سوزش در معده تو را رهنمونی می کنند که درد از معده است یا از مغز و تو دلیل آروغ را در جای خود یاد می گیری! هم چنین علامات دیگری هست که از آنها می توانی پی ببری که آیا سبب اول در سردرد معده یا مغز است و این علامات را در بحث آینده ما که راجع به معده است ذکر خواهیم کرد. و شاید دلایلی را از آنچه همراه تخلیه و پاکسازی بیرون آید، بیرون بکشی!

گاهی می توان دگرگونی حالات درد سر را برحسب موادی که به معده می آید حدس زد. بسیار از مردمان هستند که مراره به نوبت (مرتّب) به معده شان وارد می شود و سر به درد می آید و شدّت می یابد. هرگاه غذا خوردند درد سر آرامش یابد، در این حالت می دانیم که درد سر از شراکت معده با مغز است. کسانی هستند که تا مرار در معده دارند سر درد دارند، گاهی که مرار از معده خارج شد سردرد تسکین یابد این هم دلیل سبب بودن شراکت معده با مغز در ایجاد سردرد است.

یکی دیگر از دلایل دخالت معده در ایجاد سردرد، جهت درد سر است. اگر معده در این باره تاوانبار باشد، اکثرا درد در قسمت جلوی جان دانه پدید آید و شاید درد تا وسط جان دانه برسد و شاید بعد از آن پایین تر بیاید. اما اگر دخالتی از کبد در آن باشد نخست طرف راست سر به درد آید. و اگر

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۵۸

از سپرز است از طرف چپ شروع می شود و اگر از مراق (لایه خارجی صفاق) است، درد تماما در قسمت پیشین سر است، و اگر از رحم است درد پیرامون جان دانه را فراگیرد، و چنین حالتی را اکثرا در زنان تازه زاییده یا بچه انداخته یا در وقت بند آمدن حیض یا کم حیض می توان یافت.

سردردی را که می پندارند از کرم است، طبیب هندی گوید. علامتش درد خوره ای شدید و بوی گند و شدّت درد در حالت حرکت و آرامش درد در حال آرام گرفتن است.

سردردی که کلیه در آن دخالت دارد، یا سردردی که اندامان پشت در آن سهیمند، بسیار گرایش به سوی عقب دارد.

سردردی که از مشارکت درد اندامان دیگر باشد، تا درد اندام سخت است، درد سر سخت است و با هیجان اندام دردمند، سردرد هیجان می کند.

سردردی که ناشی از تب و حالت بحرانی باشد دوشادوش تب آید، تا تب شدید است درد سر شدید و چون تب بشکند سردرد آرام گیرد. در حالت شدّت تب، سفیدی رنگ شاش دلیل ایجاد سردرد است زیرا خلطهای مراری رو ببالا می روند و مایه سردرد می شوند.

بعضی وقتها چیزهای لطافت بخش - هرچند گرم هم نباشند - سبب سردرد و سردرد نیمه‌ای می‌شوند؛ مانند: سکنجبین. علت در این کار آن است که چیزهای لطیف سکنجبین وار راه بخارها را به سوی مغز باز می‌کنند.

کسی که سردردش ناشی از خلط مراری است در علاجش باید داروی غلیظ و پرمایه به کار ببری! نه داروی لطیف. که زیان‌آور است و شاید سردرد خودبه‌خود از شدت درد افزونی یابد. باید این دستورات را خوب به ذهن بسپاری!

فصل هشتم آذیرهای سردرد در بیماریها

بولی که به شاش الاغ شبیه است علامتی است که سردرد بوده و از بین رفته یا سردرد هست و پایدار است یا اینکه سردرد دارد می‌آید. سفیدی رنگ بول و رقیق بودن بول، در تبها و هنگام بحران، دلیل است که مواد به سوی سر راهی است و حتما سردرد پدید آید.

فصل نهم علاج سردرد به‌طور کلی

تو می‌دانی! سردرد نیز هم‌چون سایر بیماریها، باید انگیزه‌اش قطع شود و ضد آن را در برانداختنش به کار برد. علاوه بر این چیزهایی هست که در سردردزدایی کمک می‌کنند. از قبیل، کم خوردن، کم نوشیدن، خواب زیاد و به‌ویژه باید از زیاد شراب نوشیدن پرهیز رعایت کرد. اما

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۵۹

افراط در کم خوری، در حالت سردرد گرم و سردرد مزمن درد را زیاد کند و زیان‌آور است. آرامش و دوری از هر چیزی که برانگیزنده سردرد است از قبیل جماع و فکر کردن و غیره، در تخفیف دادن سردرد بهترین راه است.

اگر دانستی که سردرد از وجود ماده است باید کوشش کنی که ماده را به سوی پایین بکشی حتی اگر برای این کار اماله گرم به کار ببری و باید اماله آن اندازه قوی باشد که بتواند ماده را از اطراف کبد و معده بیرون آرد.

دیگر از چیزهایی که می‌توانند ماده سردرد را پایین بکشند و سردرد از بین برود، ماساژ هر دو پا است. اکثرا کسی که سردرد دارد و پاهایش را ماساژ می‌دهند به خواب می‌رود. باید در ماساژ دادن پا آنقدر پافشاری و پایداری کنی تا درد سر از بین برود. اگر سردرد شدید و مزمن و گرم یا سرد است و می‌خواهی پاشیدنی و ضماد در علاج آن به کار ببری، باید سر بیمار را بتراشی تا دارو بیشتر نفوذ کند و در این حالت بهتر آن است که جان‌دانه را با خمیر یا پارچه پشمی پوشانی تا اگر دارو رقیق و آبکی است فرو نریزد و مغز بتواند از آن بهره‌ور شود و به زودی از اثر هوا تحلیل نرود.

فیلگریوس فرماید: در علاج سردرد رگ پیشانی زدن، حمامت بر سر نهادن تا سوی پایین، ماساژ دادن دست و پاها، نهادن دست و پاها در آب گرم، کمی پیاده‌روی، پرهیز از غذاهای بادزا و بخارآور و دیرهضم بهترین چاره است و سردرد که رفت باز نمی‌گردد.

و ما می‌گوییم: شاید اگر آب گرم بر دست و پاها بییمار بریزیم و در این کار دوام کنیم بیمار حس کند که درد از سر به سوی دست و پا پایین می‌آید و از بین می‌رود.

و بدان! که خوراکیهای ترش مزه برای کسانی که سردرد دارند هیچ ملایم نیست، مگر سردردی که از مشارکت معده با مغز است و آن خوراک ترش مزه از آن خوراکیها باشد که دهانه معده را دباغ می‌دهد و تقویت می‌کند و ریزش مزاره را از معده بازمی‌دارد.

اگر همراه سردرد مزمن، آزار زیاد پدید آمد، در چاره‌اش بکوش و به علاج آزاری که روی آورده پرداز! چه شاید این روی آورد سبب زیاد شدن اصل ریشه‌داری باشد که این روی آورد از آن سرچشمه گرفته است. مانند بی‌خوابی. اگر بی‌خوابی از اثر سردرد روی آورد و بی‌خوابی بیشتر شدت گرفت، سبب افزایش سردرد می‌شود؛ در این حالت یا باید علاجهای ذکر شده از قبیل:

روغن کدو، روغن بید، روغن نیلوفر و شیره گیاهان معطر شده با کافور و غیره، یا داروهایی کمی تخدیرآور، خواب‌آور باشند، توصیه شود.

سردردی که همراه نزه است، نکند به وسیله مرهمها سر را خنک و تر گردانی! بلکه باید فوراً دستور پاکسازی دهی و دست و پا را ببندی و ماساژ دهی و در آب گرم بگذاری. اگر می‌خواهی دارویی بر سر دردمند گذاری که تأثیرش به قسمت درونی سر برسد، قبلاً هم دانسته‌ای که باید بر قسمت جلو مغز، در جایی که درز تاجی هست و بر جان‌دانه بگذاری که از این دو راه آنچه از دارو باید وارد مغز شود نفوذ می‌کند.

قسمت عقبی مغز به درد داروگذاری نمی‌خورد. زیرا استخوانی که در قسمت عقبی، مغز را

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۶۰

دیوار شده است به حدی سخت است که دارو از آن نمی‌گذرد و به مغز نمی‌رسد. حتی اگر از دارو بسیار زیاد کنی و فشار بر قسمت عقبی بیاوری باز به اندازه اندکی که بر جان‌دانه یا قسمت جلو سر می‌گذاری بهره نمی‌دهد. علاوه بر این دارویی که بر قسمت عقبی سر می‌گذاری اگر سرد باشد به منشأ پیهها و بیخ نخاع زیان می‌رساند.

سردردی که تپش به همراه دارد و تو گویی نبضش می‌زند، دلیل بر وجود ورم گرم یا سرد است.

اگر ورم گرم است، خنک‌کننده‌هایی را به کار ببر که نرمش دهند و حجامت بر مگاکچه پشت گردن گذار و زالو بر هر دو گیجگاه رها کن، و دست‌وپای بیمار را ببند!

اگر ورم سرد است، داروهایی به کار ببر که ورم را پراکنده کنند و چیزی با آنها بیامیز که تا اندازه‌ای سردی و تقویت در آن باشد. مثلاً روغن گل و فیجن یا روغن گل و نعنای را با آن مخلوط کن!

زمانی که سردرد تپشی به حدی شدت یافت که اگر کودک بدان گرفتار آید ممکن است درز کاسه سر ترك بردارد. چاره مفید آن است که «عروق»^۶ را بکوبند و بسایند و با روغن گل و سرکه مخلوط کنند و اول سر را با آب و نمک بشویند و داروها را بر سر مالند. و اگر نیاز بدان داشتی که به بینی، کشیدنیهای قوی استعمال کنی - چنان که قبلاً دستور داده‌ایم - باید به تدریج از کم به زیاد برسی، و تا ممکن باشد فکر مخدرات نکن! ولی ما قسمی از مخدرات را برای تسکین سردرد بعداً ذکر می‌کنیم و بدان! که قی جزء علاجهای سردرد به شمار نمی‌آید و قی کردن برای کسی که سردرد دارد بسیار زیان‌بخش است. مگر اینکه سردرد از معده و از مشارکت معده با مغز باشد که در این حالت از قی نفع می‌برد.

اگر درد در قسمت عقبی سر است و از اثر تب نیست، باید به وسیله داروی پخته (مطبوخ)^۷ به اندازه قوت بیمار تخلیه به عمل آورد و بعداً رگ زد.

کسی که حس می‌کند سردردش در سر جابه‌جا می‌شود و در حال انتقال است و از سردی آرامش می‌یابد، شاید از رگ زدن ناگزیر باشیم یا باید حجامت شود تا ادامه درد فضول را به سوی سر جذب نکند.

فصل دهم علاج سردرد گرم بدون ماده و همراه ماده

منظور از سردرد گرم بدون ماده، سردردی است که مثلاً از آفتاب سوختگی ناشی است؛ و مراد از همراه ماده، سردردی است که از ماده صفراوی و خونی سرچشمه گرفته است. سردرد گرم هرچه

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۶۱

باشد نیاز به خنک‌گردانیدن دارد. اگر این سردرد تازه روی آورده است بهترین علاجش آن است که روغن خالص گل را خنک کنند و بر سر بریزند. و بهتر آن است که دیواری از خمیر یا پشم پیرامون جان‌دانه بکشند - چنان که ذکر کردیم - و چنان که دانستی! لازم نیست تنها قسمت عقبی مغز را دربرگیرد.

^۶ (۱) - ریشه زردچوبه.

^۷ (۲) - داروی پاکسازی که نیاز به شستن و بر آتش پختن باشد. تحفه.

اگر روغن گل تنها بهره‌ای نداد باید افشره سبزیهای سرد و سردی بخش را بر آن افزود. و اگر بیمار شیر و روغن بنفشه یا شیر و روغن گل یخ کرده را به بینی کشد و عطسه کند خوب است، و بد نیست که روغن گل را با سرکه بیامیزند زیرا سرکه چنان که در دستور ذکر شد در نفوذ کردن دارو کمک می‌کند.

اگر در حالت سردرد گرم سرکه را با آب زیاد مخلوط کنند و بنوشند بسیار مفید است. اگر سردرد گرم، از آفتاب سوختگی است همین علاجه را می‌خواهد و علاوه بر این باید هوای معتدل و سرد گردانیدن هوا و زندگی کردن در مسکن خنک را مراعات نمود و ضماد و پاشیدنیها و مالیدنیها همه از روغن‌ها و چیزهایی باشند که سردمزاجند و به وسیله برف سرد شده‌اند و هم‌چنین بو کشیدنیها و به بینی کشیدنیهای خشک و تر نیز باید از سردمزاج و سرد شده‌ها باشند و سابقا هم این‌ها را دانسته‌ای!

باید در همه حالات سردرد گرم، بیمار از هر چیزی که به شدت برانگیزنده است از قبیل فریاد و زیاد فکر کردن و جماع کردن و گرسنگی کشیدن دوری گزیند.

سردردی که از اثر آفتاب سوختگی است اگر در مرحله اول به وجود آمدنش معالجه شود علاجه آسان است اما اگر اهمال شود شاید علاجه به این آسانی نباشد و ممکن است صعب‌العلاج گردد. در هر حال سردردی می‌شود که باید حسابش را کرد.

بسیار از بارها اتفاق می‌افتد که سردردی از اثر آفتاب است اما نه تنها گرم شدن سر است بلکه تأثیر آفتاب علاوه بر گرمی سر بخارها را در سر برانگیزد و خلطهای آرام را به حرکت وامی‌دارد، که در چنین حالتی حتما باید تخلیه برحسب دستورات ذکر شده صورت گیرد. و حتی اگر بخار برانگیخته نشده باشد و خلط از جای بنجیبیده باشد، باز در علاج سردرد گرم ناشی از آفتاب‌زدگی شاید نیاز به استعمال چنین داروها باشد. زیرا اگر سر چنان پر شود که بیم آن برود ماده‌ای را به سوی جایی که درد دارد بکشاند- چنان که در ضمن دستورات یاد گرفته‌ای- علاجه همان تخلیه است. اگر خلط چیره شده را بیرون نیاوریم، شاید آسیب زودرس باشد و از شر آن ایمن نخواهیم بود.

اگر سردرد گرم را بسیار زیاد از حد گرم کرد و التهاب در سر شدت یافت علاجه آن است که:

قاوت جو و اسفرزه را با آب هفت‌بند خمیر کرد و سرد گردانید و ضمادش بر سر گذاشت.

سردردی که ناشی از وجود ماده گرم خونی است باید فوراً به رگ‌زنی پناه برد و به اندازه نیاز و برحسب نیروی بیمار- که تا چه حد تحمل خون‌ریزی دارد- خون از او گرفت. اگر خون‌گیری از رگهای ساعد کفایت نکرد و درد به حالت خود باقی ماند و تراوش عرق موجود بود و در سر و

روی و چشم علامت امتلاء دیدی! باید رگهایی را بزنی که از راه آنها تخلیه در مغز واقع می‌شود مانند:

رگهایی که همه اطراف بینی را فراگرفته‌اند و رگهایی که در پیشانی هستند. خون‌گیری از رگ پیشانی در زدایش سردرد بسیار مؤثر است.

و باید در رگ‌زنی جای درد را در نظر بگیری. اگر درد در قسمت عقبی است رگهایی را بزنی که در قسمت جلو واقعند. و اگر درد مثلا در طرف راست است تو رگ طرف چپ را بزنی. اما اگر در جهت برابر جای درد رگی را نیافتی باید به جای رگ زدن حجامت استعمال کنی.

ارکیغانس حکیم می‌فرماید: اگر این رگ زدن بمره نداد حتما باید حجامت بر وسط دو شانه گذاشت و خون بسیار از آن کشید و جای حجامت را با نمک ساییده مالید و بعدا دهانه زخم را با پشمی که در روغن زیتون خیس شده بست و فردای آن روز داروی خراج بر آن نهاد. به گفته این حکیم این علاج نه تنها برای حالت نامبرده بلکه در همه حالات سردرد مزمن که ناشی از ماده پلید باشد مفید و شفابخش است.

شاید در چنین حالتی از سردرد مذکور و سردردی که به آن شباهت داشته باشد، اگر رگ صافن زده شود و حجامت بر ساق نهند نتیجه مثبت بخشد. این بود نظریه اطباء درباره رگ‌زنی در علاج سردرد.

هرگاه حدس زدی که آمیزه‌ای از ماده صفراوی در سردرد دخالت دارد، بهتر آن است که آن را به وسیله دارویی که ملین است و ماده را می‌لغزاند- چنان‌که در بحث از سردرد صفراوی ذکر خواهد شد- تخلیه کرد، و باید عموما لیونت همیشگی باشد و برای این نرم شکمی باید غذای بیمار سوپ آلو طبری و آلو بخارا و سوپ عدس و ماش باشد و مقصودم از سوپ عدس و ماش آب‌پز است و مصلحت این است که جرم را نخورد. هم‌چنین بیمار سردرد صفراوی، باید غذاهای خنک‌کننده‌ای چنان بخورد، که خون سرد مایل به خشکی و غلظت تولید می‌کند و قبوضیتی کم می‌آورد، مانند:

خوراکهایی که سماق و انار در آنها به کار برده می‌شود، سوپ عدس همراه سرکه، تفشله، اما باید مراعات کند که شکمش قبض نگردد.

تو در معالجه بیماریهای سرهمیشه باید در نظر داشته باشی که بیمار قبض نباشد! و شکمش نرم باشد. در چنین حالتها که می‌دانی خوراک بیمار را قبض می‌کند، باید خوراکیهای قبض را به وسیله ترنجبین و شیر خشک و هرچه شیرین و نرمی بخش است به اعتدال برگردانی و در نظر داشته باش! که خوراک بیمار خوب کیموس باشد و زیاد هم نخورد زیرا پر شدن شکم خوب نیست.

هرگاه پاشیدنی و مالیدنیها را به کار می‌بری، دقت کن! که سردی بخش باشند، اما زیاد رطوبت‌آور نباشند. بلکه تا اندازه‌ای بازدارندگی و قبوضیت در آنها باشد. مانند آب انار، افشره سرد میوه‌های قبوضیت‌بخش، و برگ و ریشه و لعاب اسفرزه همراه سرکه و آب هفت‌بند.

اگر سردرد صرفاً از ماده صفراوی است و بعد از معاینه حتی کمترین خونی را در حال حرکت دیدی، باید کمی از خون تخلیه شود، یا اینکه شروع کن به تخلیه به وسیله «هلبله‌ای». اما اگر بیمار تب داشت، «هلبله‌ای» را به کار نبر! دارویی ده که ماده را بلغزاند و زیر نباشد و فشار نیاورد؛ مانند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۶۳

شیر خشک و آب میوه و شربت میوه و آب لبلاب. شاهتره هم برای تخلیه دادن مناسب است، اماله نرمی بخش هم بد نیست.

اگر ماده صفراوی غلیظ است، یا چنان در طبقه‌های معده چنگ در زده است که به وسیله قی کردن بیرون نمی‌آید و از داروهای لغزنده مسهل نمی‌لغزد، باید تخلیه را به وسیله ایارج فیکرا با سقمونیا انجام دهی و مقدار دارو را از روی نسخه ذکر شده بردار و اگر نیاز بود، بر مقدار دارو بیفزا تا ماده صفراوی به وسیله داروی نامبرده و سایر لغزنده‌ها از بین برود. یا اینکه آب‌پز هلبله را وسیله تخلیه گردان و دستور به کار بردن آن را در اقرابادین بجوی.

بعد از تخلیه، باید مزاج را به وسیله سردی‌بخشها و رطوبتها تعدیل کرد. مزاج تن را به وسیله خوراک و نوشیدنیها تعدیل کن! اگر سردرد از سوء مزاج تن است؛ اما اگر سردرد علتش تنها در سر قرار دارد، با علاجهایی که در دستور ما ذکر شده و به وسیله داروهایی که سوء مزاج گرم و خشک را سرحال می‌آورند و برحسب سببهای عمومی گرمی و سببهای سردی، معالجات را تجویز کن!

یکی دیگر از داروها که در علاج سردرد گرم بسیار خوب است، قرص زعفران است؛ که هم داروی سردرد است و هم برای بی‌خوابی مفید است. نسخه قرص زعفران به قرار زیر است:

نسخه: زعفران هفت مثقال، آب‌غوره يك مثقال و نیم، زاج سفید يك مثقال و نیم. صمغ عربی يك مثقال و نیم، شب یمانی (زاج بلوری) هشت مثقال، زاج زرد پنج مثقال، همه این داروها را نرم می‌کوبی و با شرابی گس‌مزه خمیر می‌کنی و از آن قرص می‌سازی. هرگاه خواستی سردرد گرم را معالجه کنی یکی از این قرصها را در سرکه مخلوط با گلاب، آب می‌کنی و برگیجگاه بیمار می‌مالی.

در حالت تب داشتن نشاید سردرد را به وسیله داروهای نحادنی و مالیدنی معالجه کرد که مبادا سبب تجمع بخار گردند. بخت آن است که بیمار زیاد سرکه و آب گل به بینی کشد.

فصل یازدهم علاج سردرد سرد با ماده بلغمی یا سودایی و بی ماده

اگر سردرد سرد است پارچه گرم شده را بر آن بند! یا گاورس گرم و نمک گرم بر آن نه و گاورس از نمک لطیف تر و مناسب تر است.

بیمارانی که سر درد سرد دارند و به ویژه آنهایی که از سرمازدگی به درد سر افتاده اند- اگر بیم آن نباشد که از تابش آفتاب خلطها در بدنشان به حرکت درمی آید و جسم پاک از آرایش دارند- بد نیست که سر برهنه رو به آفتاب، تا در طرف مشرق است بنشینند تا سردرد شفا می یابد.

کسی که از سرمازدگی به سردرد گرفتار است بهتر آن است که از خوراکش کم کند و شکمش برود حتی اگر به وسیله اماله باشد. خود را از جنبشهای بدنی و روانی و فکری دور دارد، مشروب سرد نخورد و ابدا نگذارد که سردش بشود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۶۴

عموم بیمارانی که از سرما سردرد دارند، بهتر آن است که بعد از تنقیه- اگر تنقیه لازم بود- مالیدنیها و به بینی کشیدنیها و بویدنیها و پاشیدنیها و ضمادهای گرمی بخش ذکرشده را استعمال نمایند. هم چنین اگر شراب ریحانی کم مایه (رقیق) و پرتائیر را با تخمها- منظوم تخم کرفس تخم رازیانه، تخم هویج، رازیانه شامی (انیسون)، زیره، تخم زردک بیابانی، بذر کرفس کوهی و همانند آنهاست- بخورند نفع بینند. لیکن استعمال اینها در دو حالت مفید است یکی آنکه متأكد باشد که خلطهای داخل معده را برمی انگیزند و دومی اینکه بیمار تب نداشته باشد که بیم شدت یافتن تب برود.

ضمادها

در علاج سردرد ناشی از سرما، ضماد خردل و یا هر ضمادی که خون به سوی رویه برمی کشد و خردل و شیره سذاب کوهی در آن باشد خوب است. خاکستر و سرکه را مخلوط کنند و بر سر مالند مفید است و مجرب، سر را با عروق مخلوط با روغن بادام تلخ بیندایند نافع است لیکن حتما باید قبل از ضماد نهادن یا دارو مالیدن سر را بتراشند. خوردن سیر هم از آن علاجهها است که سردرد سرد را از بین می برد.

علاج سردرد سرد همراه ماده بلغمی

اگر خلط بلغمی مشترکا در بدن و سر است باید بدن را تخلیه نمود. اندازه خوراک را کمتر یا لطیف تر کنند. دیگ ابزارها- ادویه پی را به کار ببرند که سردرد نمی آرند. رسانندههای ذکر شده را استعمال کنند. تخلیههای وصف شده

صورت گیرد و از کم به کمتر برسد و بعد از آن سایر معالجات مذکور در قانون را مراعات نمایند. در حالت معالجه سردرد سرد، بلغمی مسکنات به کار برده شود. همچنین هرچه در معالجه سرد و تر خوب است، در این حالت مفید است.

معجونهای تریاقی را اگر در هفته يك مرتبه به کار ببرند خارج از فایده نیست.

سردرد سرد همراه ماده سودایی

علاج این نوع از سردرد همان است که در قانون آمده. یعنی اگر خون غالب آید یا خون تباه شده باشد باید رگ زد. و هم چنان که شرح داده شده پاک‌سازیه‌ها- تخلیه- همه نوعش بعد از رسانیدن خلط- چنان که شرح داده شده- صورت گیرد. تعدیل مزاج- چنان که ذکر شده به عمل آید- به کار بردن چیزهایی که خون لطیف و خوب و تر و رقیق تولید کند؛ و راجع به این شرح کافی داده‌ام.

داروی بسیار خوب برای این حالت، دانه میخک است. فرموده ارکاغانیس را نیز که راجع به خون‌گیری از وسط شانه‌ها بود یادآور می‌شویم که قبلاً بحث کردیم.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۶۵

داروهای مالیدنی در علاج سردرد سرد

باید قبل از هر کاری سر را تراشید و بعدا دارو را بر سر مالید. اینک نه نسخه از داروهای لازم و مفید را شرح می‌دهیم:

(۱) گیاه شیر سگ (فریبون) دو مثقال، بورق يك مثقال، سداب کوهی دو مثقال، تخم سپند يك مثقال، خردل دو مثقال. کوبیده اینها را با آب مرزنگوش خمیر کنند و بر سر مالند.

(۲) فلفل يك مثقال، تهنشین روغن زعفران يك مثقال و يك سوم مثقال. گیاه شیر سگ که سبز باشد، يك مثقال، چلغوز کبوتر دو مثقال، همه اینها را بسیار می‌سایند و با سرکه تند می‌آمیزند و بر جایی که می‌خواهند سرخ شود- خون به بالایها بیاید- می‌مالند.

(۳) مر، فریبون (شیر سگ)، نمک، بورق.

(۴) فریبون (شیره گیاه شیر سگ)، مر، الوا، صمغ عربی، گندبیدستر (خایه سگ آبی)، زعفران، افیون، انزروت، کوشنه، کندر با آب سداب مخلوط می‌کنند و بر سر مالند.

(۵) برای علاج سردرد کلاه‌خودی و سردرد نیمه‌ای که سرد باشد، مالیدن سنگ مصری بسیار مفید است.

(۶) فلفل سفید دو درهم، زعفران دو درهم، فریبون (شیر سنگ) یک درهم، چلغوز کبوتر وحشی یک درهم و نیم این‌ها را با سرکه معجون می‌کنند و بر سر می‌مالند.

(۷) الواء، مر، فریبون، گندبیدستر، افیون، کوشنه، عاقرقرحا، فلفل، همه اینها را با شراب کهنه مخلوط کنند و بر سر مالند.

(۸) چلغوز کبوتر خوب دوایی است.

(۹) فلفل دو مثقال، قرص زعفران که سابقاً ذکر شد دو مثقال، فریبون (شیر سنگ) نیم مثقال، چلغوز کبوتر یک مثقال و نیم، مرکب یک مثقال و نیم. با اندازه کافی سرکه مخلوط کنند و بر سر مالند.

داروهایی که در این نسخه یاد شدند گاهی می‌شود که برای پایین آوردن تأثیر زیاد، آرد یا شیر یا سفیده تخم مرغ بدانها می‌افزایند و گاهی که لازم باشد بدون هیچ آمیزه‌ای استعمال می‌شوند و تأثیر داروها نیز درجات متفاوت دارد.

به بینی کشیدنیها که در علاج سردرد سرد نافع هستند

(۱) بو کردن و به بینی کشیدن سیاه دانه بو داده چنان که در بحث از داروهای ساده ذکر شد.

(۲) مومیا همراه گندبیدستر و مشک.

(۳) بعضی عقیده دارند اگر بیماران سردرد سرد، دارویی را که از: هفت‌برگ (مرزه کوهی)، هفت دانه خردل ساییده و آمیخته با روغن بنفشه درست شده به بینی کشند فایده بینند.

(۴) مشک و استرک و عنبر را به هم آمیزند و در هر یک از اوقات به اندازه یک دانه عدس را به بینی کشند خوب و آزموده شده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۶۶

(۵) روغن پیه هندوانه ابو جهل، یا روغنی دیگر که افشره سیماهنگ در آن حل شده به بینی کشند هم گرمی‌رسان است و هم تخلیه می‌کند.

(۶) برخی گویند برای دفع سردرد سرد، سه قطره از افشره برگ شترخار آب نگرفته را ناشتا در بینی چکانند و بعد از یک ساعت، روغن بنفشه را به سوراخ بینی مالند و شوربای ساده بسیار چرب بخورند، بسیار مفید است.

(۷) زهره گاو زرد رنگ مایل به سرخی، به وزن سه درهم، مومیا دو درهم، مشک یک درهم، کافور نیم درهم، باهم مخلوط باشند و از آن به بینی کشند، می گویند بسیار خوب است.

(۸) صمغ سداب کوهی یک مثقال و نیم، بیخ سوسن یک مثقال، گیاه شیر سگ یک مثقال و نیم، عسل پالاییده یک مثقال و نیم، همه اینها را با افشره بیخ سلق - نوعی از چغندر - مخلوط کنند و به اندازه یک دانه گاورس را بوسیله قطره چکانی در بینی چکانند.

(۹) مقداری فریون، صمغ فیلزهره به اندازه دو سوم، فریون - گیاه شیر سگ - مخلوط با افشره سلق در بینی چکانند.

(۱۰) بخور مریم خشکیده هشت مثقال، بوق چهار مثقال، سماق چهار مثقال خوب بسایند و آن گرد را به وسیله لوله ای در بینی دمنند و بیمار سر را بالا کند و تند آن را بو کند.

(۱۱) سیاه دانه چهار مثقال، افشره سیماهنگ دو مثقال، نوشادر دو مثقال، در روغن حنا و روغن سیماهنگ معجون شود و درون سوراخ بینی بیمار را بدان مالند و بیمار به قوت آن را برکشد اگر فوراً مواد بسیار از سرش پایین آمد آن گاه بینی را با آب گرم بشوید.

مرمهایی که در علاج سردرد سرد به سر می مالند

در این زمینه کلیه روغنهای گرم و کلیه روغنهایی که گیاهان از قبیل، شبت، پونه، مرزنگوش، درمنه، سوسنبر، سداب، برگ بو و آنهایی که در قانون ذکر شده اند در آنها پخته باشند خوب و مفید است. روغن بلسان را نیز در قانون شناخته ای! این روغنها علاوه بر اینکه مالیدنی باشند برای به بینی کشیدن و چکاندن در گوش هم مفید هستند.

دمیدنیهایی که در علاج سردرد مزمن مفیدند

(۱) افشره سیماهنگ، سیاه دانه، کمکی صمغ سداب کوهی را بسایند و در بینی دمنند.

(۲) بخور مریم، بوره قرمز، افشره سیماهنگ را در بینی دمنند.

در علاج سردرد خشک

ما قبلاً درباره سردرد خشک که همراه با ماده صفراوی یا خوبی باشد بیاناتی داشتیم. اینک راجع به سردرد خشک بدون ماده و علاج آن صحبت می کنیم.

(۱) در مداوای بیماری که سردرد خشک دارد باید قبلاً غذاهای تری‌بخش و خوب کیموس و دارای مواد غذایی بسیار مانند: زرده تخم‌مرغ، سوپ جوجه فربه، کبک، تیهو، سوپهای چرب که با روغنهای تری‌بخش می‌پزند به بیمار بدهند و بعد از آن درد را از جهات گرم و سرد به سوی گرایش داد که مناسب‌تر است.

(۲) در بینی کشیدن داروی تری‌بخش که همراه با روغنهای خوب و پسندیده مانند: روغن بادام و روغن کدو و غیره باشد و اگر نیاز بدان بود که مزاج سرد یا گرم را به حالت تعدیل برگردانی، روغنهایی را بر آن اضافه کن که مزاج را به اعتدال می‌آورند.

(۳) شاید از سردرد خشک، گوهر مغز به حالتی از کاستی درآید، که درد را پذیرا گردد. در این حالت باید به بینی کشیدنیها، با مخ ساق گوسفند و گوساله، پیه مرغ، دراج، تیهو، تذرو، کره از ماست گاو و بز آمیخته باشد.

(۴) پالوده آبکی، که از آرد دوبار بیخته گندم یا جو با شکر سفید و همراه روغن بادام یا کدو ساخته شده، را ضماض کنند و بر سر گذارند. یا دوره جان‌دانه را با خمیر دیوار کنند و پالوده رقیق را بر جان‌دانه ریزند مفید است.

علاج سردرد ورمی

برای معالجه سردرد ورمی بسیار چیزها هست، که آن را در بابی ویژه جای داده‌ایم و بعداً می‌آید.

علاج سردرد از بند آمدنی

اگر سردرد انگیزه‌اش بند آمدن مواد است، به پخته گردانیدن ماده با وسایلی که می‌دانی باید پردازی و بعداً مواد را تخلیه کنی، از آن پس «شبیبار» ها را به کار ببری و به وسیله پاشیدنیها و ضمادها و بوییدنیها و غرغره کردنیها ماده تحلیل برود بار دیگر رسانیدن و پاکسازی و گدازیدن تحلیل انجام شود تا درد به کلی از بین می‌رود. و در جای خود علاج این نوع از سردرد را دانسته‌ای! که اگر مزاج تند در سر موجود و بند آمده خلط غلیظ است و علاج کردنش دشوار است، باید داروی باز کردن استعمال کنی؛ و اگر بعد از آن سردرد همچنان پیدا کرد یا از نتیجه داروی گرم زبانی به سر روی آورد باید داروهای سردی‌بخش که سستی بخشد و قبوضیت ندارند تجویز کنی. اگر بعد از آرام شدن درد دوباره بازگشت تو همین کار را از سر می‌گیری تا بند آمده باز می‌شود و اینها را به تفصیل گفته‌ایم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۶۸

فصل دوازدهم علاج سردردی که از گرد آمدن باد و بخار داخل سر است و از خارج نیست

اگر سردرد انگیزه‌اش باد پرمایه (غلیظ) است، قبل از هر چیز بیمار باید از هرچه باد کن و بخارزاست مانند: گردو، خرما، خردل و خلاصه از گرم و سرد بادزا و بخارآور پرهیز کند. آن‌گاه پاشیدنی و ضمادهای ذکرشده و بوییدنی و به

بینی کشیدنیهایی که در قانون وصف شده‌اند به کار ببرد. و به‌ویژه از گندبیدستر و مشک استفاده کند. ناشتا به گرمابه رفتن هم مفید است.

اگر منشأ ماده سردرد از معده است، باید تخلیه‌هایی را که ذکر شده به کار اندازی و به‌ویژه از نسخه داروهایی که روغن کرچک یا روغن زیتون کهنه در آنهاست استفاده کن و داروهایی زیره‌ای و همانند آنها را که بعداً درباره معالجات بیماریهای معده ذکر خواهیم کرد استعمال کن! بعد از معالجه با روغن آس و لادن و روغن سوسن و افشره سرو و چوب‌گز و مشک زمین و هرچه گرمی و گیرندگی دارد، سر را تقویت کن و از این داروها بر سر بمال و همچنین دست و پا را به این داروها مالش ده تا ماده را به جهت مخالف بکشند.

اگر سردرد از بخاری است که در خود سر پیدا شده و معده بیمار باد نکرده و قرقر ندارد و امتلاء و فراغی نیست که برحسب آن بخار زیاد و کم شود و از غذاهای بخارزا و بی‌بخار درد بیش‌و کم نمی‌شود، باید پاشیدنیهای بخارزدای مشهور به کار برد و ضماد تحلیل‌برنده بر سر گذاشت که کمی قبضیت داشته باشند، و چیزهای لطیف بو کنند، که همین‌قدر کافی است.

اگر از معده است، علاجش داروهایی است که معده را نیرو بخشند مانند: مصطکی، گلنگبین و بعداً «زیره‌ای» ها و همانند آنها.

اگر بیمار غذا می‌خورد و بخار در معده‌اش پیدا می‌شود و بالا می‌رود، بهتر آن است که بعد از غذا، لعاب اسفرزه و گشنیز خشک همراه شکر بخورد؛ و اگر بیم آن می‌رود که از لعاب اسفرزه سردی به معده می‌رسد، لعاب تخم کتان همراه گشنیز خشک بخورد و تقویت سر را با مالیدن داروهایی که دانستی، بکند و در تسکین درد، پاشیدنیها و بوییدنیهایی ذکر شده و به‌ویژه مرزنگوش را استعمال کنند که شاید مرزنگوش تنه‌ای تنها سردرد را از بین ببرد و ماده را به سوی جهت مخالف بکشد.

اگر تشخیص دادی که ماده بخار در سر زیاد گرم است و علامات گرمی را دریافتی، از تحلیل‌برنده‌های بسیار گرم دوری کن و مانند گیاه شیر سگ و همانند آن را به هیچ وجه به کار نبر! در چنین حالتی قبلاً کوشش کن که ماده را به جهت مخالف برانی و آن‌گاه داروهای غرغره کردن بده و سرانجام پاشیدنیهای معتدل را- که در گرمابه به کار ببرند- تجویز کن.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۶۹

فصل سیزدهم سردرد که ناشی از بادی باشد که از خارج به درون سر نفوذ کرده است

علاجش: دقت کن! که آیا باد گرم تابستانی است یا باد سرد زمستانی و از چه منفذی به داخل سر راه یافته است؟

اگر باد گرم تابستانی است و از راه گوش وارد شده، روغن نیم گرم بابونه یا روغن خیری یا روغن شبت که با کمی روغن گل قاطی باشد در گوش چکان و اگر از راه بینی بود در بینی چکان.

پاشیدنیهای ملامم را از آنهایی که ذکر کردیم و تحلیل برنده هستند استعمال کن! اگر بعد از استعمال این داروها، سوء مزاج گرم روی داد باید داروها را ملامم تر کرد و هرچه کمتر سردی دارد به کار ببر و اگر بهره نداد سردی را بیشتر کن.

اگر باد سرد زمستانی و از راه گوش یا بینی وارد شده است، روغنهای را که در گوش یا بینی می چکانی باید گرم باشند و باید گندبیدستر یا مشک همراه باشد که به اندازه لازم کم و زیاد می شوند. همان پاشیدنی و ضمادهای نامبرده را به کار می بری و تحلیل برندگی و گرمی را برحسب حال برانداز می کنی. باید بیمار از هرچه بادزا و ملین است دوری گزیند.

فصل چهاردهم علاج سردردی که از بخار تباه است و از خارج به سر وارد شده است

بخارهای ناپسندیده که از خارج به سر وارد می شوند یا سردند یا گرم و اکثرا گرمند و در بعضی حالات سرد هست اما کم.

اگر مایه درد سر بخار گرم است و زیاد در سر گرد آمده است و بیمار خیالات پریشان و سرگیجه دارد، پاشیدنیهای معتدل و بویدنیهای معتدل و خوش بو مانند گلاب، روغن گل، نیلوفر، بنفشه را تجویز کن، و اگر حرارت شدید بود کافور و صندل به کار ببر! باید بیمار سر را در حمام با آب گرم و خطمی بشوید.

اگر بخار گرد آمده در سر سرد است- که چنین بخاری از جاهای کفک کرده (متکرج) حمام مانند می آید- علاجش تنها بو کردن مشک و گندبیدستر است.

اگر بخار دودی باشد، باید به وسیله روغنهای نامبرده و تری بخشهای ذکر شده تری زیاد به سر بخشید؛ و این روغنهای تری بخش را به بینی بمالد و یکدفعه و به تندی بوی آنها را برکشد که بالا برود و کوشش کند که همانند بعدا نفس بکشد که بیرون رود و باز بوی برکشد و دست بردار نباشد. و همچنین گلاب و آب بید و آب کدو مفیدند و باید زیاد بر بخار آنها سر نهد و بو کند.

اگر از اثر بخار سوء مزاج پدید آمد- چنان که در بخار کبریت و دود زرنیخ و همانند آن روی می دهد- کافور و روغن کدو را باهم مخلوط کن که یکی از آنها تری دهد و آن دیگری سردی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۷۰

بخشد. کافور را در روغن کاهو و روغن بنفشه ریزی مفید است. باید جای بیمار را با برگ بید و گیاهان خوش بوی تری بخش فرش کنی.

فصل پانزدهم علاج سردردی که از بوی خوش آید

اگر خوشبوی سردردآور، گرم است و تنها از گرمی مایه سردرد شده و خشکی در آن دخالت ندارد، علاجش خوشبوهای سرد است. مثلاً اگر سردرد از بوی مشک و زعفران است، علاجش با کافور و صندل است. اگر از کافور است، علاجش با مشک و زعفران است.

اگر سردرد از خوشبوی گرم مزاج است و همراه گرمی خشکی هم رسانیده است، علاجش تنها با ضد نیست. مثل اینکه زیان مشک را به کافور دفع کنیم. بلکه اگر ممکن باشد باید بیمار روغنهای سردی بخش به بینی کشد. اگر کفایت نکرد بگذار کافور نیز باشد که کافور را در روغن مورد استعمال باید گذاخت؛ و همچنین برعکس.

فصل شانزدهم سردردی که از بوی گند برخیزد

علاج سردردی که از بوی بد سرچشمه گرفته است، خوشبوی ضد آن است. یعنی: خوشبوی که در مزاج مخالف آن باشد. اگر بوی سردردآور خشکاننده است. باید داروی مقابل تری بخش باشد، مانند: بوی تند و خوش نیلوفر و بنفشه. روغن بیدمشک خوشبوی برای علاج دردی که از بدبوی و خوشبوی گرم مزاج برمی خیزد بهترین علاج است. باید این را بدانی!

فصل هفدهم سردردی که از خمار آید

در علاج سردردی که از خمار ناشی است، قبل از هر چیز باید معده را تنقیه نمود و این تنقیه یا به وسیله اسکنجبین و تخم ترب، یا به وسیله اسکنجبین و افشره ترب، یا با اسکنجبین که با آب نیم گرم باشد انجام می گیرد. و قی آورهای نرم و متوسط به کار بپردازند که در اقربادین می خوانی!

اگر قی را لازم ندیدی یا خواستی آن را به تأخیر اندازی، به وسیله ایارج که توسط سقمونیا تقویت شود بیمار را اسهال ده تا ماده سردرد بسیار زیاد در جای خود نماند.

اگر دیدی که بیماری گرم است و استعمال داروی گرم مناسب نیست، به وسیله آب پز هلیله کابلی یا شربت میوه‌های ملین بیمار را اسهال ده! اگر بیمار از خوردن این داروها متنفر بود، آب

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۷۱

انار شیرین یا ترش را با پیه و کمی سقمونیا به وی بخوران- که این نسخه دارو را در اقربادین می آوریم- و هیچ اهمیت به حرارت بیمار مده. اگر سردرد از هیچ‌یک از این تخلیه‌های مذکور اثر فوری ندید، باید بیمار اجباراً بخوابد تا هر شرابی که در معده دارد هضم شود. و دلیل هضم شدن شراب تغییر یافتن رنگ بول است. بعد از تخلیه پای بیمار را

با نمک و روغن بنفشه ماساژ ده و آب بابونه را بر دست و پایش پاش! بعدا به گرمابه رود و سرش را بارها با روغن گل سردشده، اما نه بسیار سرد بمالد و غذایش عدس و غوره و همانند آن باشد. کلم و پیژگیهائی دارد که بخار را از ورود به سر بازمی‌دارد.

جالینوس فرماید: مانعی نیست که گوشت جوجه کبوتر بخورد. شاید علت این فرمایش آن باشد که خون رقیق از گوشت آن تولید می‌شود و بخار را تحلیل می‌برد. باید بیمار میوه‌های قبض بخورد و مشروبش تنها آب باشد؛ و اگر معده‌اش ناتوان است و بیم آن می‌رود که به سستی بینجامد، نباید زیاد آب سرد بخورد. آب انار ترش و ریواس و رب ریواس و آب ترنج و رب ترنج و به و سیب و همانند آنها مناسب است. مقداری کشنیز خشک را در همان مقدار شکر بریزد، و درسته بخورد مفید است. بعد از آن باید بخوابد و آرام یابد که آرامش اساس علاج است. اگر از اول دفعه درد آرام نشد در همان روز و روز بعد تکرار کن و غذایش باید سرد و تر، یا لطیف باشد. مثلا زرده تخم مرغ بخورد و آب گرم بر او بریزد و بسیار بریزد تا سردرد را تحلیل برد و تا می‌توانی بیمار را بخوابان!

اگر بیمار هم سردرد دارد و هم دلش به هم می‌خورد و از نتیجه معالجات دل به هم خوردن رفت و سردرد ماند، روغن گل را قطع کن که برای بیمار دیگر زیان دارد. چون روغن گل برای آن بود که قبلا تقویت سر کند و بخار را بازدارد وقتی دل به هم خوردن نماند نشانه آن است که سر تقویت شده و بخار دفع گردیده؛ پس باید این دفعه روغن بابونه استعمال کنی و بسیار به سرش مالی تا سردرد را تحلیل ببرد. و اگر روغن بابونه علاج نکرد روغن سوسن به کار ببر که بسیار خوب و تجربه شده است. و بعد از آن هرگاه دیدی که حالت خماری سبک شده و سردرد از تأثیر خود کم کم می‌کاهد، یا به مجرد اینکه حس کردی که رو به خوب شدن است، بگذار بیمار کوفته ماهی (رضراض) و خایه خروس و گوشت جوجه را با سبزیهای سرد بخورد و بعد از غذا خوردن تا سه ساعت پیاده‌روی نکند منظورم این است که بخوابد یا آرام نشیند تا هضم اولی انجام می‌گیرد و معده کمی از تری‌اش کم می‌شود؛ بعد از آن اگر تب دارد اسکنجبین با شکر و اگر رطوبت دارد اسکنجبین با غسل را پاشویه کند و بعدا کمی پیاده برود یا حرکتی دیگر کند اما خسته نشود. و باید از سرکه و آبکامه پرهیزد و اگر از استعمال آنها ناگزیر بود، سرکه سبک (ناتند) را بر پیشانی بمالد. بعد از آنکه کمی قدم زد او را در تشت و حمام شستشو ده و بعد از اینها هم پاشیدنیهائی که با ملائمت تحلیل می‌برند استعمال کن و گوشت سبک به وی بده.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۷۲

داروی خوبی برای خمار:

کاسنی، تخم کلم، زرشک بدون دانه، سماق، عدس پوست‌کنده، گل محمدی، طباشیر، که همه در یک وزن و اندازه باشند مخلوط کنند و وزن سه درهم از آن را با یک قیراط کافور و یک اوقیه آب انار یا آب ریواس یا آب ترنج یا رب ترنج بخورند.

فصل هجدهم سردردی که از جماع خیزد

سبب سردرد از اثر جماع دو وجه دارد:

۱- جماع سبب خشکی مزاج می شود و سردرد از خشکی روی می آورد که علاجش همان علاج سردرد خشک است که بعد از استعمال تری بخشها به کار می رود و سابقا ذکر کرده ام.

۲- یا اینکه بدن امتلاء دارد (پر است) حرکات روانی و بدنی که در وقت جماع پدید آید بخارهای ناپسند را برانگیخته است. کسی که امتلاء دارد و کمی بعد از جماع به سردرد گرفتار آید اولاً آن را رگ زد و بعداً اسهال نمود. یا تنها یکی از رگ زنی و اسهال را استعمال کرد. که بستگی به حالت بیماری و حال بیمار دارد. و سپس مغز را به وسیله روغنهایی مانند روغن گل و روغن آس و آبهای نیروبخش مانند آبهایی که گل و آس در آن پخته باشد تقویت کند و غذای زود هضم و خوب کیموس بخورد و ترک جماع بکند و اگر ترک کردن را نتوانست اقلاً با شکم گرسنه جماع نکند.

فصل نوزدهم علاج سردردی که از ضربت خوردن، افتادن و جابه جا شدن مغز و شکست سر به وجود می آید.

اگر می خواهی سردردی را که ناشی از ضربت خوردن یا افتادن است معالجه کنی! باید به هر وسیله که ممکن باشد اول درد را تسکین دهی و ماده را از جای دردناک دور کنی. زدودن ماده درد را یا به وسیله تخلیه یا منحرف کردن ماده به جهت مخالف انجام ده تا جای درد ورم نکند. اگر احیاناً زخمی هست باید زخم خوب شود. اگر زخم هست تا سوء مزاج باقی است خوب نمی شود؛ حتماً باید مزاج طرف زخم را به حالت معتدل برگردانی.

و بدان! که هرگاه چنین بیماری به تب گرفتار شد و عقلش درهم گشت، معلوم است که جای ضربت خوردن دارد ورم می کند. پس باید در این حالت قبل از هر چیز رگ قیفال یا رگ اکحل را زد، تا ورم نکند.

اگر امتلاء (پری) موجود است و بیمار تب ندارد باید اماله گرم شود حتی اگر با پیه هندوانه

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۷۳

ابو جهل باشد و اگر تب دارد باید داروی اماله وسطی میان گرم مزاج و سرد مزاج (ولرم) باشد. اما اگر دیدی که ناگزیر از اماله نیستی و بیمار تب نداشت تخلیه را به وسیله حب قوفایا (صمغ صنوبر) و همانند آن انجام ده و اگر حرارت زیر درجه تب داشت باز چیزی از این حب به وی بده. چه حتماً باید تخلیه صورت گیرد تا آماس رخ ندهد. بعد از آن منتظر باش اگر زخمی هست معالجه اش کن.

و از یاد مبر که باید مزاج جای درد را معتدل کنی تا علاج‌پذیر باشد. و اگر زخمی نیست جای درد را ضمادهای تقویت‌کننده مانند: ضماد آب آس و بید و روغن آنها بگذار و یا روغن آس و روغن سوسن و گل محمدی و انواع آنها و هرچه قبضیت لطیف و تحلیل بردن کم دارد از قبیل گل و شاه اسپرم و نی نھاوندی و بابونه و گل ارمی و شب بمانی با شراب ریحانی بر سر بمال!

شاید تنها مالیدن روغن‌های مناسب حال کافی باشد و باید روغن مالیدنی ولرم (میانگرم و سرد) باشد. و شاید درد سر و بیم از آماسیدن تقاضا کند که به زودی سرد گردد، آن‌گاه مرهم سرد باشد مانعی نیست.

باید بیمار از گرمابه رفتن و شراب خوردن و خشم گرفتن و بخارآور و گرمی بخشهای غذایی پرهیز نماید.

اگر جای درد شروع به آماسیدن کرد، ناگزیر باید چیزهای بسیار گیرنده و سردی بخش مانند پوست انار، گل انار، عدس، گل محمدی را استعمال کرد و با آب این داروهای گیرنده سر را تر کرد و از تفاله آنها ضماد بر سر نهاد.

بعد از آن در مرحله دوم قبض‌دهنده‌هایی که تا اندازه‌ای ملایم‌تر و لطیفند مانند روغن سرو، روغن گز، روغن به، روغن کندر استعمال کن!

اگر ضربت خوردن مغز را تکان داده باشد، باید فوراً اسطوقدوس با آب یا شربت عسل به بیمار داد که خوب دارویی است.

و بدان که: اگر درد به پرده‌های مغز برسد خطر است و اگر از اثر ضربت خون از مغز آید باید مغز مرغ را چندان که ممکن است به بیمار بدهی بخورد و بعد از آن آب انار ترش بخورد.

اگر آماس سر حل شد باز تا سه روز می‌گذرد مغز مرغ بخورد و آن‌گاه وقت رگ زدن سر می‌رسد.

فصل بیستم علاج سردردی که از ناتوانی سر، سرچشمه گرفته است

اولا باید سوء مزاج را علاج کنی و به حالت اعتدال درآوری. سپس سر را با داروهای مقوی تقویت کنی و برای تقویت سر، داروهای خوشبو که گیرندگی و نرمی بخشی در آنها باشد استعمال کن! که این نوع از داروها سببهای تحریک‌کننده را گرد هم آرند.

بسیار اتفاق می‌افتد باوجودی که پیدایش سردرد از ناتوانی مغز است، عواملی دیگر چون خلط

بد که در معده گرد آیند در درد سر دخیل هستند چنین خلطهایی گرم باشند یا گرم نباشند باید با داروی مناسب تخلیه شوند و معده به حالتی درآید تا غذای خوب را که هم نیروی تحلیل برنده داشته باشد و هم زود هضم باشد در خود بپذیرد. اگر چنین غذایی یافت نشود که هم دارای نیروی تحلیل برنده و هم زود هضم باشد بهتر آن است که تحلیل برنده باشد. برای چنین بیماری بهترین وقت غذا خوردن بعد از ورود بیمار به گرمابه است، و باید شامش اندک باشد و دسر غذایش چیزهایی مانند نیشکر (قصب) زیتون، و نان باشد تا دهانه معده را نیرو دهد.

جالینوس اجازه می دهد که چنین بیماری، شراب خالص بخورد. اما به عقیده جالینوس مصلحت آن است که شراب چنین بیمارانی، یا با آب مخلوط باشد یا رقیق و ریحانی. یا شراب رقیق و ریحانی مخلوط به آب باشد و با نان بخورند.

فصل بیست و یکم علاج سردردی که از افزونی نیروی احساس مغز ناشی است

باید به هر ترتیبی باشد نیروی حسی را کمی کندتر کرد و پایین آورد و برای این کار:

اگر بیمار خوب هضم است غذاهایی مانند هرپسه گندمی یا جوی، گوشت گاو بخورد تا غذای مغزش غلیظ شود.

در غیر این صورت غذاهایی از قبیل: کاهویی، بارهنگ آبی، گوشت ماهی بخورد. گاهی اگر لازم باشد مخدراتی مانند شربت خشخاش یا تخم کاهو بخورد، یا مخدرات را بر سر مالد.

فصل بیست و دوم علاج سردردی که دنباله رو تب و بیماریهای تند است

این نوع از سردرد دو حالت دارد:

۱- هرگاه تب شدت یافت، یا شروع کرده است سردرد همراه آن هست و بعدا که تب فروکش کرد، سردرد دست برمی دارد.

۲- سردرد از تب است اما بعد از تب و بعد از سرآمدن نوبت، تب باقی می ماند.

سردردی که در حالت تب روی می دهد به اندازه ای دهره به بیمار می دهد که سببش را- که تب است- بر آن ترجیح می دهد. یکی از دلایل پدید آمدن سردرد تبی، به یکباره سفید شدن رنگ بول است و آن قدر تغییر می یابد تا شبیه بول خر گردد.

اما گاهی که شبیه بول خر شد، شاید علامت آن باشد که سردرد پیدا شده است نه در راه پیدایش است. و ممکن است پیدا شدن سردرد، نشان آغاز فروکش کردن تب باشد پس باید به سایر دلایلها مراجعه کرد.

علاجش: روغن زیتون نارسیده مخلوط با روغن گل خالص، یا روغن گل و سرکه بر سراسر

سر بمالند و این مالیدنی اگر در زمستان باشد و تب خفیف باشد، باید نیم گرم مالید و اگر در تابستان و در شدت تب باشد باید سرد کرد و مالید.

آب پز جو، خشخاش، بنفشه، و گل را درحالی که بخار از تندی درد را شدید کرده‌اند بر سر پاشند مفید است. اما اگر بخار نه از تندی بلکه از زیاد بودنش سر را آزار دهد این مالیدنیها را استعمال مکن به جای آن تخلیه به کار ببر و چیزهایی استعمال کن که با ملایمت تحلیل می‌برند مانند روغن زیتونی که سوسنبر و هفت‌بند یا مرزنگوش و هفت‌بند در آن جوشیده باشند، که تحلیل می‌برند.

برخی از پیشینیان عقیده دارند که بابونه را بر سر بمالند و اگر درد بسیار شدت گرفت و ناگزیر از استعمال مخدر و خواب‌آور شدی، مانعی ندارد؛ اما باید حذر داشته باشی و احتیاط کنی! در نخستین مرحله پیدایش سردرد اگر قاوت و اسفرزه را بر سر مالند و بخورند، بالا رفتن مواد را منع می‌کند. گشنیز و روغن گل هم همین تأثیر را دارند.

گاهی باید حجامت گرفت، بستن دست و پا و ماساژ دادن دست و پا و علاجهای خمار بسیار مفیدند.

بعد از آنکه دست و پا را می‌بندی آنها را در آب گرم که سرکه در آن باشد فرو کن! اگر از این همه علاجه آرام نشد سر بیمار را بتراش و بابونه و خطمی و بنفشه و سه کوهه (خسک) را به هم مخلوط کن و از آن ضمادی بساز و بر سرش نه! و شاید باز نیاز به حجامت و زالو داشته باشیم.

شاید بعد از تب و بعد از بیماریهای تند، سردرد باقی بماند که علاجه سرد و تر بودن غذاها است و باید با روغن گل همراه روغن بابونه سر را اندود و روزی دوبار صبح و شب هر دو دست و هر دو پای بیمار را با آب گرم شست و تن بیمار را با روغن بنفشه مالید و اگر معلوم شد که سردرد بیمار رو به کاهش است از نرم‌کننده‌ها کمک بگیر، چنان‌که تو از علامات می‌دانی!

فصل بیست و سوم علاج سردرد بحرانی (تغییر حالت و آشفتگی بیمار)

در سردرد بحرانی باید دقت کنی! اگر بیمار دلش به هم می‌خورد، تهوع دارد، لبهایش می‌پزند، سر گیج است، خلاصه اگر پی‌بردی که ماده بیماری رو به بالا می‌رود، به وسیله اسکنجبین گرم شده یا قی آورهای سرد استفراغش بده.

اگر در معاینه مشاهده کردی که قرقر و باد در پهلوها موجود است خلاصه علامت نشان می‌داد که ماده رو به پایین گرایش دارد، لغزنده‌های خفیف مانند شربت آلو، آلوی خیس شده در گلاب و قند را بعد از غرغره بخورد. از شربت بنفشه و شربت تمر هند و شیر خشت و همانند آنها مقدار پنج درهم - نه زیادتر - به بیمار بده، که مواد را می‌لغزاند.

اگر از معاینه معلوم شد که طرفهای گرده و زیر دنده‌های پشت - رو به عقب - سنگین هست،

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۷۶

خلاصه علامت به دست آمد که ماده گرایش به سوی آبدان دارد، يك درهم تخم خریزه، يك درهم تخم خیار در اسکنجین ریز بخورد که ادرار کند. به بخورد که هم ادراری است و هم بازدارنده بخار.

اگر پرتوها و رنگ سرخ و شبحهای زرد پیش چشم بیمار می‌آیند و شب‌ها در مسابقه هستند و بیمار خون دماغ ندارد. به وسیله بخار سرکه او را به عطسه کردن وادار کن و سرکه را در بینی‌اش بدم و چیزهای زیر در بینی او فروبر و سوراخ بینی‌اش را قدق‌دک بده. یا اگر ممکن است کاری کن که فجأة روبه‌روی خورشید چشم بدوزد و بعدا چشم از آن برگرداند. که شاید عطسه کند و بیاساید.

اگر نبض بیمار سست است و در پوستش نرمی حس می‌شود. او را با عرق‌آورها ماساژ ده و عرق‌آورها را بخورد و بر سر پاشد و باید این داروها معتدل - نه سرد نه گرم باشند.

اگر سوزش مانند و دردی را در بیخ گوش یا در زیر بغل یا در پره بینی احساس می‌کند، ضمادهای گرم جذب‌کننده از قبیل نعناع، کرفس همراه روغن کهنه استعمال کن! و شاید نیاز بدان باشد که حمامت به کار رود - بدون نشتر زدن - تا ماده از مغز بیرون آید و روی به سوی کند که از آن راه خارج شود و سردرد از بین برود.

فصل بیست و چهارم علاج سردردی که پندارند از کرم است

باید قبل از هر چیز به تنقیه تن و مغز پرداخت، بعدا با کمی ایارج فیکرا عطسه کند و این علاج را در هفته چندین بار تکرار کند و کلیه داروهای گندیدن بوی بینی که ذکر شده و کلیه داروهای ضد کرم شکم از قبیل افشره برگ شفتالو، افشره بیخ توت و الو مناسب این حالت است. باید عطسه‌آورها و به بینی کشیدنیهای تنقیه‌نمای مغز را - چنان که همه را می‌دانی - به کار بگیری!

فصل بیست و پنجم سردردی که بعد از خواب و چرت زدن به هیجان آید

علاجش: باید با وسایلی - که خودت می‌دانی! - بدن و سر را بپالایی. ضماد خاکستر و سرکه را بر هر دو گیجگاه نخی و بهترین خاکستر برای ضماد خاکستر چوب انجیر است.

فصل بیست و ششم علاج انواع سردرد ناشی از مشارکت

بگذار قبلا گفتاری فراگیرنده و جامع داشته باشیم!

می‌گوییم: هر نوع سردرد که از مشارکت مغز و اندام سرچشمه گرفته است، برای علاجش باید اندام مشارک را از ماده‌ای که ویژه اوست تخلیه کرد و مزاجش را سرحال آورد و در عین حال سر را به وسیله نیروبخشها نیرو داد تا بتواند از قبول ماده سرپیچی کند.

اگر سردرد در اولین مرحله پیدایش است، باید سر را به وسیله سردهای مانند روغن گل و سرکه تقویت کرد.

اگر از مرحله اول پا فراتر نهاده است، باز اگر ماده گرم است یا در کیفیت گرم است همین کار را انجام می‌دهی! اما اگر ماده سرد است باید روغن بابونه همراه روغن آس یا روغنی که در آن صمغ سرو گداخته شده، یا مرهمی که از برگ سرو، آب سرو یا آب گز درست شده به کار ببری!

اگر کار اندام را انجام دادی دقت کن! که آیا روی آورد خودبه‌خود بیماری شده است؟ آیا انگیزه سردرد در سر ثابت گشته است؟ آنگاه ماده را بشناس و چگونگی آن را بررسی کن و چنان که یاد گرفته‌ای عمل کن!

کسی که سردرد دارد و حس می‌کند که چیزی از ساقهای او دارد بالا می‌رود، معاینه کن اگر امتلاء موجود است رگ صافن را بزن یا ساقها را حجامت گذار و بدنش را به وسیله «اسطمخیقون» تنقیه کن.

اگر امتلاء نبود هر دو ساق را تا بیخ رانها ببند، هر دو پای بیمار را با نمک و روغن خیری ماساژ ده و اگر دقیقا جایی را که ماده در آن است شناختی، آن را داغ کن و دارویی زخم‌آور بر آن بگذار تا زخمی شود و چرك کند.

سردردی که انگیزه‌اش بخارهای بالا رفته از اندامان بدن باشد، باید قبل از نوبت رسیدن سردرد، به بیمار میوه خوراند. اگر میوه نبود آب سرد حتی اگر ناشتا هم باشد بخورد. بهترین میوه مناسب این علاج، به و گشنیز است که بازدارنده بخارند و بیمار را نفع رسانند.

همچنین است علاج سردردی که از مشارکت کبد است و آب‌ریزی در سردردی که به مشارکت کبد باشد خوب است و باید برحسب ماده، ضماد بر کبد نهاد.

اگر سردرد از مشارکت معده با مغز است، از سه حالت خارج نیست: ناتوانی معده، خلط در معده و بخار از معده، که هر یک از حالت سه‌گانه را ذیلا تفصیل می‌دهیم.

۱- معده و به‌ویژه دهانه‌اش توانایی خود را از دست داده و از پذیرش موادی که کیموسها را تباہ می‌گرداند ناچار است. وقتی کیموسهای داخل معده تباہ شدند سردرد به هیجان می‌آید و اکثرا این حالت سردرد در تھی بودن معده پیدا می‌شود. باید برای علاج سردرد بیمار لقمه‌هایی در آب غوره و آب ریواس و همانند آنها خیس کند و بخورد. یا

لقمه‌ها را در رب میوه‌های قبضی بخش و خوشبوی فرو کند و فرو برد، سوپی را بخورد که از نان یا آرد گندم سازند و به دانه انار ترش و همانند آن ترش کنند. اگر این کار را بسیار بکند دهانه معده قوی گردد. و تا این کار را انجام می‌دهد اگر دلش به هم خورد، باید قی کند تا صفرایی که به معده‌اش راه یافته بیرون آید و بیمار بیاساید.

اگر بعد از این باز معده سرد بود، خوراکیهای نامبرده را با ادویه‌جات گرم و خوشبوی قاطی کن! یا

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۷۸

بر گلاب قند ادویه بریز و بیمار لقمه نان را در آن فرو کند و بخورد. اگر ترشی و تندی با معده‌اش سازگار نبود و از آنها آزار دید لقمه‌هایی را در گلاب قند ساده یا گلاب قند با ادویه به اندازه مناسب حال معده فرو کند.

چنین بیماری اگر قبل از سردرد چند لقمه‌ای بخورد یا سوپی سرکشد، بسیار فایده بیند و هرگاه حس کرد که غذایش پایین آمد و هضم شد چیزی که قبضی در آن باشد بخورد، مانند: لقمه نانهای خیس شده در رب میوه یا در میوه یا نان و خرما یا نان و زیتون.

۲- اگر سردرد از مشارکت معده و مغز است و تاوان معده بر گردن خلطی است که در آن جای خوش کرده است؛ قبل از هر چیز باید به تنقیه معده‌اش پرداخت. و در همان حال و بعد از تنقیه بیمار غذاهای لطیف و زودهضم و خوب کیموس چنان بخورد که بعد از چگونگی به ادای لازم پردازد یعنی خوراکی باشد که تحلیل برنده و هاضم و ملین باشد. اما اگر خوراک تولیدکننده خون خوب بود ولی سایر صفت‌های دیگر را نداشت، مثلاً تحلیل برنده و ملین، یا زودهضم و لطیف نبود، باید خوراک تولیدکننده خون را برگزیند. و برای غذا خوردن، بهترین وقت بعد از رفتن به گرمابه است؛ و باید بخار تن چنین بیمارانی خشک گردد.

اگر خلط داخل معده مراری است. به وسیله علاجه‌هایی که در قانون به تو یاد داده‌ام معاله‌اش کن! علاوه بر این به وسیله روغن گل، یا روغن آس مغزش را تقویت نمای. اگر خلط بلغمی سرد است و بادهای شدید از آن برانگیزد، باید نیرومندترین قی آور و نرم کننده‌ها را استعمال کنی، اگر سردرد از بین نرفت ایارج‌های بزرگ با آب‌پز سس صغیر (افتیمون) تجویز کن!

در این حالت بد نیست که دو شریان گیجگاه را برید. یا دو داغ سبک بر هر دو گیجگاه گذاشت چنان که سر را نسوزاند و تنها شریانها را به تنگ آرد. بسیار اتفاق می‌افتد که در این حالت شریان را بر می‌کشند یا قطع می‌کنند یا داغ می‌گذارند. اگر داغ‌گذاری باشد بهتر آن است که شریان تماماً پیدا باشد و در برآمدگی داغ شود و داغ به پوست نخورد و اثر بر پوست نگذارد. باید ابزار داغ نوك باریک و سرخ‌شده در آتش باشد.

و باید پاکسازی بعمل آید. به‌ویژه این کار در وقت تابستان حتما باید انجام شود. و باید غذایش سوپ باشد و تا ده روز چیزی نخورد که با دندان خرد کند. در تابستان باید وقت خنک شدن هوا بخورد. نباید زیاد پرگویی کند. چسب‌ها را بر شریان گذارد که آنها را با انزروت و زعفران بینداید و در اقرابادین این نوع از چسب را توضیح می‌دهیم. گاهی سرب برجای زخم شریان می‌گذارند و با پارچه‌ای می‌بندند تا نبضش نزند و درد نکند و گاهی چوب می‌گذارند.

داغ بسیار قوی که برای این حالت در نظر گرفته شده چنین است: سه داغ بر تارك سر، دو داغ بر هر دو گیجگاه، يك داغ بالای مغاکچه پشت گردن در عقب سر، و به هیچ وجه بیمار نباید می‌بخورد.

۳- اگر انگیزه سردرد بخار است و از معده بالا رفته است علاجش همان است که درباره

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۷۹

بخارهای بالا رفته به سوی مغز از اندامان دیگر گفته‌ایم. علاج سردردی که از خوردن آب به هیجان می‌آید، هم از این قبیل است؛ زیرا این حالت ناشی از ناتوانی معده است. بهترین علاجش آن است که بیمار شراب ریحانی را با آب نوشیدنی مخلوط کند تا زبانی به معده نرساند.

سردردی که از مشارکت گرده و لایه‌های خارجی صفاق و زهدان و غیره است، علاجش همان است که در اول این باب گفته‌ایم. چنان که درباره سردرد ناشی از تبها نیز سابقا سخن رانده‌ایم.

فصل بیست و هفتم علاج سرگرانی

تخلیه و استعمال «شبیاری» خوب است. اگر خونی باشد چاره‌اش رگ زدن است، اگر گرانی رو به پشت سر باشد، رگ پیشانی را بزَن. اگر گرانی در قسمت جلو سر باشد «خشتاء»^۱ و شریان پشت گوش را بزَن.

فصل بیست و هشتم علاج سردردی که آن را بیضه یا کلاهخودی گویند

نام کلاهخودی را از آن به این نوع از سردرد داده‌اند که همچون کلاه خود سراسر سر را در بر می‌گیرد. سردردی است فراگیر و پایدار و ماندگار و دست برنदार. هر ساعتی و از کمترین حرکتی یا باده نوشیدنی یا خوردن بخارافزایی به هیجان می‌آید. از شنیدن صدای بلند و حتی صدای متوسط درد افزایش می‌یابد.

بیماری که به چنین دردی گرفتار است از شنیدن و روشنایی و آمیزش با مردم بیزار است.

تنهایی و تاریکی و آسودن و بر پشت دراز کشیدن را دوست دارد.

^۱ (۱) - خشتاء: استخوان بارز پشت گوش.

بیماران سردرد کلاهخودی در برخی حالات اختلافهایی دارند. بعضی از قسمتی از انگیزه‌های نامبرده در رنجند و قسمتی از بعضی دیگر.

بیمار هر ساعتی احساس می‌کند که گویی با پتک بر سرش می‌کوبند یا مغزش را می‌کشند یا سرش پاره می‌شود و درد به ته چشم سرایت می‌کند.

جالینوس این بیماری را با ناتوانی مغز یا حساسیت شدید مغز ربط می‌دهد و عقیده دارد که از خلطی ناپسند یا ورم گرم یا سرد است و اکثراً از ورم سودایی یا ورم سخت این علت پدید آید.

این بیماری اکثراً در وسط پرده مغز، سر برمی‌زند. حال بینیم که اگر از وسط حجاب خارجی است چه علامتی دارد و اگر از وسط حجاب داخلی است آن را چگونه تشخیص دهیم؟

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۸۰

دانسته‌ای که اگر سبب سردرد ورم یا غیر ورم باشد و در حجاب داخلی کاسه سر به وجود آمده باشد، درد به چشم سرایت می‌کند. زیرا عصب توخالی در این آبشامه داخلی است و جزئی از آن به سوی کاسه چشم راهی است. اما اگر سبب درد در وسط حجاب خارجی باشد بیمار از لمس سر احساس درد زیاد می‌کند و نمی‌گذارد که با دست فشار دهند. همین سردرد اکثراً از بیماریهایی است که سابقاً بوده‌اند و گوهر مغز را ناتوان کرده‌اند و به پیروی از گوهر مغز پرده‌های داخل و خارج نیز ناتوان شده‌اند و حالتی روی آورده که از هر جنبش بدنی، غذایی، بخاری و حرکات خارجی، آزار بیند و زائده‌های مغز آزار را در خود می‌پذیرد.

بعضی از طبیبان این شرایط را در تشخیص سردرد کلاهخودی مراعات نمی‌کنند و هر سردردی که همه سر را دربرگیرد، از خارج کاسه سر یا داخل باشد، علتش بخار معده یا بخار سر یا ماده خلطی یا التهابی (فلغمونی) در خود مغز یا در پرده‌های مغز باشد، سرگرائی و تپش یا باد سرخ، التهاب و سوزش با کمی سرگرائی، یا درد از باد سرخ نباشد و از اخلاط دیگر باشد و سرگران شود، و علامات خلط سرد باشد، همه را کلاهخودی گویند و هر حالتی را برحسب تشخیص علاج می‌نمایند.

لیکن طبیبان ماهر، فقط سردردی را کلاهخودی نامند که با شرایط نامبرده وفق دهد.

علاج: اگر اثر معاینه پی بردی که خون زیاد موجود است و دانستی که سبب رئیسی یا محرك سردرد خون است، رگ بز!

اگر علامت خلط سرد یافتی و سردرد بسیار دوام کرده و تو بازدارنده‌ها را به کار برده‌ای، پاشیدنیهایی را استعمال کن که کمی تحلیل‌برنده و گرمی‌بخش با کمی نیروی گیرنده و برکننده باشند مانند: شکوفه گورگیا، بابونه، نعناع و سایر

چیزهایی که در قانون یاد گرفته‌ای. به تدریج به داروهای نیرومندتر برس! به وسیله گیاهانی که مناسب می‌دانی تخلیه به عمل آور. دانه صنوبر با مصطکی بسیار مفید است. هر سه شب يك دفعه به دیدارش برو، معاینه کن، اگر نیاز بود در تخلیه حب «صمغ صنوبر» به کار ببر!^۹

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۳؛ ص ۸۰

بدان! که بعد از تخلیه باید مغز را تنقیه کنی و پرده‌های مغز را پیلایی و در این زمینه داروهای را استعمال کن که مغز را نیرو بخشد و خودت آنها را می‌دانی که بوییدن مشک و عنبر آمیزه با کافور از جمله این داروهاست و اگر الوا را نیز با اینها بیامیزی خوب است تا نیرو بخشیدن و تحلیل باهم باشند. ضمادهای گرم و تجویزکننده را- که می‌شناسی- به کار ببر! اگر حالش خوب‌تر شد و درد تخفیف یافت، گرمابه و ضماد قوی استعمال کن!

اگر سردرد در نخستین مرحله است و تشخیص دادی که سبب، مواد گرم است، علاجی به کار ببر که در معالجه مغز یاد گرفته‌ای و آب‌پز خیارچنبر دارویی^{۱۰} با روغن بادام، چندین روز پیایی به بیمار بخوران!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۸۱

و اگر به وسیله مومیا و روغن بنفشه به عطسه آید، فایده بیند.

و بدان! که دردسر کلاهمودی اگر انگیزه‌اش گرمی هم باشد، هرگاه بسیار پایید به مزاج سردی تبدیل شود.

و نیز بدان! اگر سردرد کلاهمودی مزمن باشد، حتما باید داروی بسیار گرمی بخش و تحلیل‌برنده استعمال کنی؛ و اگر به وسیله قرصهای «کوکب» و «شلیثا» و «داروی مشک» و همانند آنها عطسه کند خوب است.

باید این داروهای به بینی کشیدنی را در شیر زنی شیرده حل کنند- و به ویژه اگر در حالت شدت درد و بی‌خوابی زیاد- به بینی بیمار کشند تا عطسه کند، بسیار مفید است. داغ‌گذاری، قطع شریان، رگ‌زنی شریان، زدن رگ پیشانی همان است که در سردرد کهنه تجویز می‌شود.

غذای بیمار باید بخارآور نباشد و نباید اگر گرمی دارد حتی عدس با روغن بادام و سوپ سبزی بخورد. اما اگر سرمازده است زبانی ندارد که سوپ سبزیها را بخورد. زیرا بیمار کمتر بخار دارد.

^۹ ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

^{۱۰} (۱) - آب‌پز خیارچنبر - نسخه.

در داروهای پاشیدنی، باید کمی تخدیر هم باشد و باید دقت کنی که داروها تحلیل برنده باشند.

پاشیدنیهایی از قبیل: افیون، خون سیاوشان، زعفران را استعمال کن و اگر نیاز به تخدیر کردن بود از این گیجگاه تا آن گیجگاه بیمار را با صمغ بیندای! و اگر پیشانی بیمار را با زعفران و مازو و قرصهای کوکب بمالی مفید است. علاوه بر این به اقرابادین و جدول داروهای ساده مراجعت کن!

فصل بیست و نهم سردرد نیمه‌ای (شقیقه)

می‌گوییم: شقیقه دردی است که یکی از اطراف دوگانه سر به درد آید و سر را به هیجان می‌آورد.

جالینوس عقیده دارد که این درد از پرده وسطی است.

شاید سببش از داخل کاسه سر باشد. و شاید از آبشامه پوشش کاسه سر باشد و اکثرا این درد در ماهیچه‌های گیجگاه پدید آید.

اگر از خارج کاسه سر است درد به حدی می‌رسد که بیمار تحمل دست زدن را بدان ندارد که در این حالت مواد به وسیله ورید یا شریان خارجی به جای درد رسیده‌اند.

اگر علت از خود مغز و پرده‌هایش باشد، اکثر مواد دردآور از راه درزها بالا رفته‌اند، و ممکن است سبب بخارهایی باشد که از کلیه تن یا از اندامی که در طرف نیمه دردمند است آمده باشد.

سردرد نیمه‌ای اکثرا نوبتی است و اکثرا سبب خلط است.

در سردرد نیمه‌ای تنها طرف دردمند سوء مزاج ویژه به خود ندارد.

اگر سردرد نیمه‌ای از خلط است باید بدانیم که خلط گرم است یا سرد، و اگر از باد و بخار است باید معلوم شود که تو علامت اینها را یاد گرفته‌ای!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۸۲

اگر سردرد، سرد است، در گرم کردن آرامش یابد و تقریباً کشیده می‌شود. اگر گرم است، در لمس کردن گرمی حس می‌شود. تپش در گیجگاه‌ها پیداست و از سردی بخشها آسوده می‌شود.

این را هم می‌دانی که اگر سرد است بیمار حس به سرما می‌کند و اگر گرم است به گرما. ولی این علامت تنها در حالت شدت یافتن درد معلوم است.

علاج: چنان که در علاج سردرد کلاهی خودی و غیره یاد گرفت! باید رگ بزنی و به ویژه رگ پیشانی و گیجگاه را. اسهال و اماله لازم است، برکشیدن مواد هست، هر حالتی علاجی دارد که در قانون ذکر شده است.

اگر سردرد نیمه‌ای گرم است، الو را در آب کاسنی خیس می‌کنی - چنان که در اقربادین گفته‌ام - و از دو تا شش اوقیه به خورد بیمار بدهی خوب است.

خون‌گیری از پیشانی و رگ بینی بسیار مفید است.

اگر سردرد نوبتی است، باید قبل از نوبت سردرد، تنقیه بدن شود و بعد از تنقیه، مزاج تغییر یابد.

پس اگر ماده گرم است هر دو گیجگاه را با مخدرات بمال! مخدرات از قبیل افیون، پوست بیخ مهرگیا، شب (زاج بلوری)، بنگ و کافور. و جای درد را به وسیله داروهایی که در قانون ذکر شده - و تو می‌دانی - سرد گردان.

مرکب برطرف دردناک بمالی، شاید خارج از فایده نباشد. زعفران هم که بر پیشانی بیمار مالند خوب است.

فیجن و نعناع و نان و روغن گل را ضماد کنی و بر پیشانی گذاری مفید است.

اگر «قرص پولس» را که در اقربادین آمده است بر پیشانی بمالی بد نیست.

یک مقدار ثمر غار، یک مقدار برگ فیجن، نیم مقدار خردل در آب مخلوط کن و ضماد بگذار! مفید است.

مرهم «قیروطی» که از آلاکلنگ (ذرایح) یا مرهمی که از صمغ فیجن کوهی گیرند بر پیشانی نهند که از هر ضمادی بهتر است زیرا جای درد تاول می‌زند و زخم‌آوری است که کار داغ را انجام می‌دهد.

اگر ماده بسیار سرد است، باید پیشانی را با ضماد گیاه شیر سگ و خردل و عاقرقرا و همانند آنها ببندی.

اگر سردرد نیمه‌ای مزمّن است و زیاد پایداری کرده، حتما سرد است و نیاز به تحلیل و به چیزی دارد که گرمش کند.

در این زمینه پاشیدن‌ها و مالیدن‌هایی برای سردردها و به ویژه برای علاج شقیقه در اقربادین آورده‌ام، آنها را استعمال کن!

هرگاه تخلیه و تنقیه بدن را انجام دادی و خواستی داروی مایع به کار ببری، قبلا به وسیله انگشت و دستمالی زبر در وقتی که نوبت درد آمده است ماهیچه‌های طرف دردناک را ماساژ بده و آنگاه دارو را به کار ببر!

اگر درد همراه تپش بسیار، شدت یافت و نیاز به مخدر داشتی، شریانی را که نزدیک جای درد است با افیون و انزروت و گیرنده‌ها بمال و چوبی یا قطعه سری را بر پیشانی بگذار و ببند تا تپش تند را که مایه افزایش درد می‌شود بازدارد. همین علاج را سابقا در بحث از داغ‌گذاری ذکر کرده‌ایم.

یکی از طبیبان پیشین دارویی را برای علاج شقیقه از زنی یاد گرفته است که گوید آزمایش شده و بسیار خوب است و آن این است: بیخ سیماهنگ و خاراگوش را در آب و روغن زیتون بجوشانی تا از هم می‌پاشند. آن‌گاه طرف درد را با آب و روغن زیتون- تا گرمند- بمال. و ته‌نشین را بر پیشانی بگذار! همو گوید: تا این دارو را استعمال کرده‌ام سردرد نیمه‌ای گرم یا سرد از بین رفته و بیمار شفا یافته است.

بهترین ضماد، ضماد خردل است. اگر درد بسیار دوام یافت، صمغ فیجن کوهی و پوست بیخ کبر و پیاز دشتی و فریبون خرد کن و بسای و ببیز و در شراب ریجانی بریز تا معجون شود و بر پیشانی گذار، بهترین علاج است.

بی‌فایده نیست که بیمار در نخستین مراحل درد به گرمابه برود و سر بر بخار آب گرم گذارد و بعدا به وسیله روغن پسته، عطسه کند که فوراً درد به سوی شانه‌ها پایین می‌آید.

نسخه‌های در اقرابادین و جدول داروهای ساده را مطالعه کن! که در آنجا نیز علاجه‌ها می‌یابی.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۸۴

گفتار سوم ورمها و گسستگی‌ها در سر (که شامل دوازده فصل است)

فصل اول «قرانیطس» که همان سرسام گرم است

ورمی گرم که در پرده نازک یا پرده ستبر مغز پیدا شود آن را قرانیطس می‌گویند. اگر ورم در جرم مغز باشد قرانیطس نیست. اگرچه برخی از طبیب نمایان پندارند که مغز به ورم دچار نمی‌شود و دلیل این پندار، گویند: هرچه چون مغز نرم است و هرچه چون استخوان سخت است کش ندارد و هرچه آماده کشیدگی نباشد نمی‌آماسد. که واقعا اشتباه فرموده‌اند و راه خطا پیموده‌اند. زیرا هرچه نرم و لزج باشد که مغز چنین است کش می‌رود. استخوان نیز ورم می‌کند و خود جالینوس این را دانسته است و در بحث از عمر راجع به این موضوع بحث خواهیم کرد.

ما می‌گوییم: هرچه غذا دریافت کند کش یابد و از غذا افزون شود، و ممکن است که کشیدگی یابد و از دریافت زواید حجمش زیاد شود. که این خودبه‌خود ورم است.

آری گاهی مغز هم ورم می‌کند، لیکن نام ویژه‌ای غیر قرانیطس و سرسام دارد که این دو نام، مخصوص ورم گرم پرده مغزند. بعضی اوقات در بعضی از مبحث‌ها، ورم گوهر مغز را نیز سرسام گفته‌اند؛ اما مجاز است و نام روی آورد را

شامل اصل کرده‌اند. چه از ورم حجاب، که سرسام است روی آورده‌هایی از قبیل پریشان‌گویی، درهم شدن عقل، حرارت سوزناک در بیمار پدید آید این حالت روی‌آورد را عوام الناس سرسام گویند و در اصطلاحات پزشکی به تبعیت از مردم آن را سرسام گفته‌اند، که این مجاز به جای اصل استعمال کردن در بیماری فراموشکاری هم هست که بیماری به دنبال دارد و آن را سرسام سرد گویند. پس وقتی که عامه مردم سرسام گفته‌اند سرسام مغزی نیز که اکنون مورد بحث ماست بر سر زبانها افتاده است.

بعضی از مردم که معلومات لغوی ندارند، پندارند که این بیماری برسام است و سرسام از آن سبک‌تر است، که این ادعا نیز غلط است. برسام و سرسام دو کلمه فارسی هستند. سام یعنی آماس و بیماری، «بر»: سینه، و سر: سر است.

سرسامی که در تبها پیدا می‌شود و سرسامی که از وجود خلط در دهانه معده به وجود آید،

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۸۵

سوزنده است و شاید آنچه به سبب ورمهایی که در اطراف بیرونی سر یا در آبشامه خارجی پیدا می‌شود، پدید آید آن را تنها سرسام گویند.

اما همین حالت بیماری اگر از مشارکت حجاب و ورم حجاب و سایر ماهیچه‌های سینه باشد، سرسام همراه برسام است.

اگر سبب بیماری از ورم آبدان و رحم و معده و مشارکت آنها با مغز باشد، نامهای مختلف دارد و مصنفین نامهای جداگانه بر آنها نهاده‌اند. هم‌چنان که در بیماری «لیثرغس» هم این اختلاف در نامگذاری روی داده است.

لیثرغس سرسام سرد است و آن را فراموشکاری گویند.

باید بدانی! که سرسام راستین در اصطلاح طی همان است که ما گفتیم.

اگر با ورم کردن پرده مغز، ورم به مغز سرایت کند بسیار خطر است. شاید در روز چهارم بیمار را بکشد و اگر از چهارم روز تجاوز کرد، از مرگ نجات یافته است.

اکثریت کسانی که از سرسام می‌میرند مرگ از آسیبی است که در نفس است

ورم سرسام برحسب حوزه‌های مختلف مغز در جاهای مختلف بروز می‌کند. شاید دو جزء از اجزاء و شاید همه را دربرگیرد. اما اکثراً ثقل آن جایی است که در میان تجویف قسمت جلوی و قسمت وسطی مغز قرار دارد.

منشأ ورم سرسام گرم یا خوبی است: تماما سرخ رنگ، یا صفراوی است: کاملاً زرد رنگ، یا سوخته و مایل به سیاهی است. اگر منشأ ورم مایل به سیاهی باشد بسیار بد است و اکثراً از خون مراری به وجود آمده. نه از خون صاف و پاک. یا از صفراوی است که تنها از راه رگ یا خون دماغ می‌توان آن را از میان برداشت.

بسیار اتفاق افتد که پرده مغز یا رگهایی که از مغز به خارج آیند چنان می‌آماسند که نزدیک است جای به هم رسیدن استخوانهای قبایل سر از اثر فشار باز شود.

اگر بیمار سرسام در حالت عقل درهم شدن، به گریه و خنده یک‌اندرمیان گرفتار آید حالش بد است.

اگر سرسام از بیماری ذات الریه سرچشمه گیرد که معلوم است از خلط بسیار گرم به وجود آمده، نشانه بدحالی است.

اگر سرسام از حقیقتی که دارد به دیگر حالت ناحقیقی منتقل شود، بد است.

اگر در بیماری سرسام اطراف سر و ریه گرانی کردند و این گرانی دوام یافت و سرانجام ترنجیدگی به بیمار دست داد و ماده زنگاری را برآورد، علامت آن است که بیمار یا همین حالا می‌میرد یا اکثراً یک روز و دو روز به مرگش مانده است؛ یعنی به شرطی که بیمار بسیار نیرو داشته باشد به این مهلت دو روزه می‌رسد.

اگر بیمار در حالت تب پریشان گوید و بعد از زوال تب پریشان‌گوییهای خود را به یاد بیاورد، علامت آن است که بیماریش سبک است و خطری در بر ندارد.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۸۶

اگر بر بیمار سرسام «هموریدوس» (بواسیر. نسخه.) روی آورد، نشانه خوب شدن بیمار است.

اگر بیمار برسامی، در حالت ناتوان شدن مرار سرخ رنگ قی کند یک‌روزه، یا اگر نیروی بیشتر داشته باشد دو روزه می‌میرد.

هرکسی که ورم در اطراف مغز داشته باشد و بولش به رنگ آب باشد، حالش خطر است و کسی ندیده است که چنین بیماری از مرگ برهد.

ممکن است از جریان یافتن بواسیر سرسام از بین برود.

گاهی سرسام گرم به سرسام سرد لیثرغس تبدیل می‌شود.

شاید بیمار از سرسام رهایی یابد اما به بیماری دق و دیوانگی گرفتار آید.

گاهی سرسام غیر حقیقی به سرسام حقیقی تبدیل می‌شود.

سالخورده‌گان از سرسام کمتر شانس شفا یافتن دارند.

یکی از دست‌اندرکاران طب گوید: شاید بیماری دیگری که شباهت به سرسام گرم دارد، روی آورد اما تب همراه ندارد و این خود دلیل بر آن است که ورمی در کار نیست. همو گوید: که بیمار در این حالت بسیار نگران و بسیار متحرك است و هیچ آرام و قراری ندارد و می‌خواهد از در و دیوار بالا برود و پکری و اندوه و تشنگی و تنگ‌نفسی شدت می‌یابد و هرگاه آب بخورد آن را برآورد و دور اندازد، و گویا این بیماری از يك روز تا منتهای چهار روز سبب مرگ می‌شود و هیچ‌کس از آن جان سالم به‌در نمی‌برد. رنگ چهره و زبان بیمار سیاه گردد و چشم از گردش می‌افتد و رفتار دیوانه‌وار می‌کند و به تدریج سست حرکت می‌شود و نبض می‌ایستد و می‌میرد. و اکثراً از خفگی جان می‌سپارد. یا می‌بینی که بیمار می‌دود و فجأة می‌افتد و می‌میرد.

من می‌گویم: سبب این بیماری شاید از مشارکت مغز با اندامی ارزنده مانند ماهیچه‌های نفس کش باشد. که ماهیچه به ترجیح‌دگی زیاد یا به تباهی دیگر انجامد که تباهی به سوی گذار نفس راه یابد و به مغز سرایت کند و مغز را مشوش نماید و مغز به تباهی گراید و عقل درهم شود و از خشک شدن اطراف گلوی و سینه، تشنگی هجوم آورد.

فصل دوم نشانیهای مشترك سرسام گرم (قرانیطس)

علامتهایی که می‌توان از آنها به انواع سرسام حقیقی پی برد از این قرار است:

۱- تب همیشگی و خشک که اکثراً در وسطهای روز شدت می‌یابد.

۲- زیاد از حد (به افراط) پریشان گوید و یکباره از پریشان‌گویی کسل و تنبل می‌شود و دست برمی‌دارد.

۳- عقل درهم می‌شود و این حالت اکثراً در روز سوم و چهارم پیدا می‌شد.

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۳، ص: ۸۷

۴- بیهوده دست و پا را می‌جنباند، نفسش درهم برهم و نامنظم و بلند است.

۵- سردنده‌های نزدیک شکم به سوی بالا زیاد کشیده می‌شوند.

۶- پریدگی (اختلاج) اندامان همراه بیماری آید. اگر قبل از بیماری اندامانی به اختلاج گرفتار آیند، شاید دلیل بر آمدن بیماری باشد.

۷- خواب پریشان، از خواب می‌پرند، فریاد می‌زنند، کمی در خوابند و کمی بیدار. در خواب چیزهای هولناک می‌بینند و با شب‌جهای ناهنجار روبه‌رو می‌شوند، با تشویش از خواب می‌پرند و فریاد می‌زنند.

۸- بعضی از این بیماران بداخلاق می‌شوند، جسارت و خشم غیر عادی پیدا می‌کنند، از نور و روشنایی متنفرند، التهاب و زبری در زبان پدید آید و زبان خود را گاز می‌گیرند و شاید زبان بماسد (ورم‌کند).

۹- اکثراً چنین بیمارانی صداشان می‌گیرد آب می‌خواهند و کمی می‌نوشند و اشتهای غذا کمتر دارند.

۱۰- شاید دست و پاها بدون سبب خارجی سرد شود.

۱۱- بول بیمار سرسام چیزی در میانه رقیقی و چسبندگی است.

نبض بیماران سرسام

اگر ورم در اندامی پی‌آلود باشد که پیه‌ها از رگی سخت باشند، نبض سخت است. زیرا سختی رگ و ناتوانی نیرو، خودبه‌خود فشارآوری بر نبض می‌شوند و قوتی به نبض می‌دهند. اما اگر بیمار به خطر نزدیک شود، چون خشکی گرد آید و شدت می‌یابد نبض در مرحله آخر بسته شدن و در اولین مرحله باز شدن سریع‌تر گردد. و در عین حال نبض اره‌ای با نوعی از نبض موجی همراه است. زیرا مغز گوهری نمناک است.

شاید نبض بیمار افزایش یابد، یا برحسب نیاز بزرگ و درشت شود و شاید نامرتب آید و در اجزاء حالت طبیعی نبض اختلاف افتد. شاید نبض بلرزد که از لرزش نبض ممکن است غش کردن پیدا شود. مگر اینکه اختلاف و لرزش و تکان خوردن سبب سختی رگ و نیروی زیاد باشد که در این حالت آژیر غش کردن نیست.

گاهی روی می‌دهد که نبض «تشنجی» شود که علامت پیدا شدن تشنج در بیمار است. اگر علامت بیماری تند و شدید و تبهای سخت دیدی و بیمار شکمش قبض است، این آژیر آمدن سرسام است و از جمله علامتهای صحیح به شمار می‌آید.

علامتهای پیش‌درآمد سرسام

قبل از گرفتار آمدن به بیماری، فراموشکاری روی می‌دهد هر چیز را زود فراموش می‌کنند.

بدون سبب غمگین می‌شوند، خواب پریشان می‌بینند، سردرد و سرگرانی زیاد است، امتلاء در سر رخ می‌دهد.

اکثرا قبل از بیماری رخسار زرد می‌شود، بی‌خوابی به درازا می‌کشد، خواب پریشان و مضطرب است.

تا مواد در راه به مغز رسیدن است و در رگهای مغز می‌جنبند و می‌گردند، این روی آوردها به تدریج شدت یابند. هرگاه مواد بیماری به مغز رسید و مغز ماده را در خود نپذیرفت، سردرد از عقب سر و در نزدیک پشت گردن احساس می‌شود و به‌ویژه اگر ماده صفراوی باشد درد بیشتر حس می‌شود.

اگر بیمار به سرسام دچار شد و مغز ورم کرد، چشم بیمار در مرحله اول بسیار خشک می‌شود و بعدا چشمهایش ژفک گیرند و اشک و به‌ویژه از یک چشم سراریر می‌شود. بسیار اتفاق افتد که رگهای چشم بسیار سرخ رنگ شود و شاید چکه‌های خون از بینی تراوش کند. اکثرا بیمار دست بر چشم می‌مالد و می‌خواهد که همه اندامانش در آرامش باشند.

دست‌ها را بیهوده به کار می‌برد و گاه و پزه‌ها را برمی‌چیند. و در این حالت اکثرا چشمها را برهم آورده یا اینکه چشم به زمین دوخته و حالت پکری دارد و گاهی از گفتن کلمات صحیح تنبلی می‌کند و تنها زبان را به حرکت می‌آورد.

شاید آگاه یا ناخودآگاه به چکمی‌گرفتار شوند. اگر چکمی‌گرفتار در تبها روی دهد دلیل قوی بر بودن سرسام است.

بیمار سرسام اگر اندامی از اندامانش به درد افتد حس نمی‌کند حتی اگر اندام دردمند را زیاد با انگشت فشار دهی خبر ندارد.

ما بر این علامتها چیزی می‌افزاییم و می‌گوییم:

۱- اگر ورم در قسمت جلو مغز باشد، حس تخیل تباه شود، بیمار پزه‌های قماش و گاه و غیره را از در و دیوار برمی‌چیند و شبهایی می‌بیند که وجود ندارند.

۲- اگر ورم در وسطهای مغز باشد، فکر تباه است، دانستنیها به هم مخلوط می‌شوند، سخنها پریشان زیاد گوید.

۳- اگر ورم در قسمت عقبی باشد، هرچه بیند فراموش می‌کند، هرچه می‌کند فوراً فراموشش می‌شود که کرده است. چیزی را می‌خواهد وقتی که برایش می‌آورند فراموش می‌کند که خواسته است. شاید لگن را بخواهد که در آن شاشد وقتی لگن می‌آورند فراموش کرده که لگن را خواسته است.

۴- اگر ورم در همه طرفهای سر باشد همه این علامات دیده می شوند و اگر مغز هم ورم کند رخساره و چشم سرخ می شوند و چشمها از کاسه بسیار بروز می کنند. اگر ماده ورم آور خوبی باشد چشمها سرخ و اگر صفراوی خالص باشد، زردرنگ می شوند.

اگر بیماری از مشارکت مغز با اندامی دیگر باشد، علامتش این است که یکباره روی آورد.

آنگاه درد حالت آن اندام مشترك است. هرگاه درد آن شدت یافت بیماری شدید می شود و اگر درد اندام کاهش یافت درد بیمار رو به کاهش است و دوشادوش حالت اندام است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۸۹

اگر بیماری از مغز است، به تدریج و کم کم می آید و همیشگی می شود.

در بیماری سرسام حقیقی، علامت پیشرو است و بیماری بعد از آن آید. اما در سرسام غیر حقیقی، اندامانی دیگر بیمار می شوند و بعدا علامت سرسام بروز می کند.

اگر سرسام از جهت حجاب حاجز و ماهیچه های سینه سرچشمه گیرد، علامت سرسام قبلا می آید و بیمار در حال تنفس دردی سوزن کوبی مانند (ناخس) در پهلو حس می کند و روی آورد ذات الجنب پدید آید و نفس تنگی و نبض اره ای و سرفه خشک ایجاد می شوند و سرفه بعدا به سرفه تر تبدیل می شود. و خون با خدو می آید. تب همیشگی - که اکثر گرمی آن در اطراف سینه است - بروز می کند. و اگر سرسام حقیقی است گرمی بیشتر به اطراف سر می آید. سردنده های نزدیک شکم (شرسوف) به سوی بالا کشیده می شوند. در بالایهای جمجمه احساس درد پیدا است که همه جای را در بر نگرفته است، این علامتهای نامبرده دلیل قاطع و قوی نیستند.

نفس بیمار حالات مختلف دارد. گاهی ناتوان و نامرتب است و گاهی بلند است و بیشتر به کوچکی و ناتوانی می رسد و گاهی نفس کشیدن به آه کشیدن شبیه است. اما اگر سرسام حقیقی باشد نفس بلندتر و بسیار بلند است.

در به هم زدن عقل، هر دو نوع از سرسام (حقیقی و غیر حقیقی) دخالت دارند و تفاوت ره در این است که در سرسام حقیقی اختلاط عقل پیرو شدت و سبکی تب است.

اگر سبب بیماری سرسام خلطی باشد که در دهانه معده گیر کرده، بیمار سوزشی در دهانه معده حس می کند و دلش به هم می آید و تشنه می شود و دهانش تلخ است.

اگر سرسام از ورمی که در اندامان دیگر است به وجود آمده از حالت ظاهری آنها پیداست و اگر دیده نشود اختلاط عقل و سرسام آشکار روی نمی‌آورد. باید این را بدانی!

فصل سوم علامت انواع سرسام حقیقی

می‌گوییم: اگر سرسام از ماده خونی به هم آمده، روی آورده‌های ذکر شده همراه خنده بدون سبب سر برمی‌زنند، خون از بینی می‌چکد، نفس بلند است، چشم پر از اشک و زفک می‌شود، بی‌خوابی رخ می‌دهد - اما نه به حد افراط - زبان زبر و سرخ رنگ مایل به سیاهی و بعداً کاملاً سیاه می‌شود.

زبان سنگین می‌شود و از سنگینی زبان بیمار از حرف زدن تنبلی می‌کند. در حالت تشنج به چیزهای سرخ خیال می‌کند، رگهای پیشانی سرخ و چشم پر است. بدون هدف می‌نشیند و برمی‌خیزد.

۲- اگر سرسام از صفرای خالص ایجاد شده، بیداری کشیدن زیاد، چشمهای بسیار خشک، زبری شدید زبان، زبان، اول زرد و بعداً سیاه شود. تب شدت یابد. زیاد می‌خواهد با دست چشمها را بمالد. چیزهای زرد در خیال می‌آرد. کردار وحشیانه می‌کند، می‌خواهد بجنگد و بشوراند. مثل

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۹۰

کسی است که می‌خواهد در جنگ شرکت کند و دماغ دشمن را بکوبد و دستهایش برای تهدید حرکت می‌کنند. پیشانی زیاد به سوی بالا کشیده می‌شود.

۳- اگر سبب سرسام صفرای سوخته که از همه بدتر و کشنده است باشد، روی آورده‌های بیماری با حالت دیوانگی و پکری همراه است. نفس بلند، دست جنابندن بی‌هدف، چشم تیره، تو گویی جنون سودایی است.

۴- علامت انتقال سرسام گرم به حالت‌های دیگر:

(الف) اگر به سرسام سرد (لیثرغس) تبدیل شود - که نوید شفاست - چشم بیمار گود می‌شود، پلك برهم آوردن زیاد رخ می‌دهد. آب دهن از لب و لوچه می‌آید، نبض سست و نرم است.

(ب) اگر به «سفاقلوس»^{۱۱} و ورم مغزی تبدیل شود، علامت «سفاقلوس» پدید آید. گاه گاهی سیاهی چشم ناپیدا و سفیدی پیداست. بیمار هر وقت می‌خواهد بر پشت خوابد، شکم باد می‌کند، دنده‌های نزدیک شکم (شروسوفها) کشیده می‌شوند، پرش به اندامان روی آورد.

^{۱۱} (۱) سفاقلوس - شفاقلوس - سفاقلوس: به معنی ورم مغز.

(ج) اگر سرسام به بیماری دق مبدل شود، فرورفتگی چشم، آرامی و سبکی تب، خشکی بدن، کوتاهی و سختی نبض پیدا است.

(د) اگر سرسام تبدیل به ترنجیدگی شود نشانیهای ترنجیدن را در باب تشنج آورده‌ایم.

فصل چهارم علاج انواع سرسام

علاجی که همه انواع سرسام در آن مشترك است و برای هر حالت از حالات سرسام حقیقی مناسب است زدن رگ قیفال است که باید خون نیک و زیاد از آن گرفت.

همین که خلطها شروع به فعالیت کردند و مانعی مهم در راه نبود باید رگ قیفال را زد.

باید دقت کرد که آیا بیمار از اثر رگ زدن غش کرده یا به غش کردن نزدیک است و همین که دانستی که نزدیک است غش کند خونریزی را بند آور!

اما باید بدانی که غش کرده یا در حال غش کردن است زیرا حالت بیمار کمتر این را آشکار می‌کند. تنها از راه نبض می‌توان پی برد. اگر نبض لرزید یا پایین آمد و بدون انتظام اختلاف پیدا کرد مثلا نبضی درشت و یکی ریز است بدان که غش کردن نزدیک است.

باید بیمار را خوب و محکم باندپیچی کنی که مبدا از حرکات و تشویشی که بدون فهم باشد باند را باز کند و کار را تباه گرداند.

بعد از آن اگر بیمار نیروی کافی دارد و نیاز به رگ‌زنی داشت و بیماری هنوز نیرومند است رگ پیشانی را بز!

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۹۱

اما اگر دیدی که نیروی بیمار و حالت و بیماری با خون‌گیری تمام از دست بیمار مناسب نیست یا اینکه بیمار دست خود را تسلیم نمی‌کند یا اینکه از رگ زدن دست بسیار می‌ترسد و پریشان حال می‌شود، تنها به رگ زدن پیشانی بس کن! و قبل از رگ زدن پیشانی، روغن گل و سرکه سردشده و سایر افشره‌های سردی بخش را- که برای تو برشمرده‌ایم- بر سر بیمار بگذار.

اگر بیمار سرسام صفرایی دارد بهتر آن است که سرش را با برگ تمشک پیچی، که بسیار مفید است و در خانه‌ای سکونت ده که هوایش معتدل و در و دیوارش ساده باشد. نه رنگ‌آمیزی و نه عکس و رسمهایی. زیرا بیمار به نقاشی‌ها خیره می‌شود و فکر می‌کند و این فکر و خیره شدن به مغزش زیان می‌رساند و برای پرده‌های مغز نیز

زیان آور است. باید در خانه مسکونی و در نزدیکی بیمار بوییدنیهای سرد از قبیل نیلوفر، بنفشه، گل محمدی، کافور و سایر چیزهایی که در قانون ذکر کرده‌ایم، باشند.

دوستان بیمار باید خوش‌گفتار و دوستدار و مهربان باشند. کسی که بیمار از او شرم دارد اگر با بیمار باشد خوب است چون از شرم او، از درهم شدن و پریشان‌حاطری و تشویش که به زیان او است دست می‌کشد. کوشش کن که بخوابد. اگر خوابش نمی‌برد و چنان نیرویی در او است که تحمل افیون دارد کمی افیون به بینی و پیشانی‌ش بمال. و اگر او را تمام نیرومند نیابی نکند که افیون به کار ببری! زیرا ممکن است بیمار را بمیراند. تنها به شربت خشخاش او را در خواب کن و سرش را با ضماد کاهو پیچ و تخم خشخاش را در آب جو بریز و به خوردش بده.

اما بهتر از همه آن است که اگر وقت مناسب است و در تأخیر کردن هم خطری نیست در ابتدای بیماری مدت دو روز یا سه روز رگزی به عمل آوری.

وقتی خون از او کشیدی اگر ممکن باشد چیزی در بدن باقی بگذار تا بتواند با حالت بحرانی مبارزه کند و تعویض غذایی بکند که در آن وقت باید به وی برسد.

بعد از رگزی مصلحت آن است که بیمار را به وسیله بسیار نرم اماله کنی، مثلاً با روغن گل و آب جو، یا آب و روغن زیتون. و اگر دیدی که به ملین قوی‌تر نیاز دارد بعد از آنکه شکم نرمش یافت ملین قوی‌تر استعمال کن. و کوشش کن که مواد را از هرجای بدن به سوی پایین آری. دست و پای بیمار را ماساژ ده، با انگشت فشار بر دست‌وپای آور، آب گرم بر دست و پاهایش ریز چنان که ذکر شد باندپیچی کن!

و حتی حمام بر دست و پاها بگذار، و به‌ویژه قبل از شدت یافتن تب و در وقت پایین آمدن درجه حرارت - اگر حرارت شدت گیرد - این کارها را حتماً انجام ده! و شاید در نخستین مرحله شروع بیماری نیاز بدان باشد که حمام بر میانه شانه‌ها نمی. اما قبل از حمام‌گیری باید غذای بیمار را کاملاً لطیف سازی تا اندازه‌ای که فقط اسکنجبین شکری می‌شود. بعد از آن مدت یک روز یا دو روز غذایش آب جو رقیق با اسکنجبین باشد و بعداً آب جو غلیظ با اسکنجبین بخورد. در هر حال باید همواره نیروی بیمار و حالت بیماری را در نظر داشته باشی.

تا روی‌آورد بیماری بیشتر شدت یابد، تو غذایش را لطیف‌تر گردان. مگر اینکه از برافتادن

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۹۲

نیروی بیمار بیم داشته باشی.

نباید آب بسیار سرد بخورد و به‌ویژه اگر ورم در حجاب حاجز یا در درون (احشاء) باشد باید به کلی از آب سرد پرهیزد. تا دیدی بیماری کاهش می‌یابد، به تدریج غذا را غلیظتر و بیشتر کن، غذایش کدو حلواپی، سبزیهای سرد،

ماش، پخته غله‌های سرد یا میوه‌های ترش سردمزاج در آن ریز. در وقت پایین آمدن علت نان گندم سیوس گرفته را در آب بسیار سرد یا گلاب قند با یخ که بسیار سرد می‌گردد خیس کند و بخورد مفید است.

اگر بیماری سرسام از آن نوع بسیار بغرنج نباشد که سببش ورم رگهائی باشد که همراه حجاب از سر خارج شوند، باید قبل از هر چیز و در نخستین مرحله بیماری بازدارنده‌های خالص به کار برد. اما اگر از جنس نامبرده بود باید داروهائی به کار برد که کمی سستی بخش باشند و مسکن درد گردند بعد از آن قبضی بخش استعمال کن! و در اماله کردن بسیار کوشا باش. بعد از آن اکثرا سردی بخشهایی که قبض نباشند و کمی خشخاش و کمی بابونه در آن ریز تا خشخاش خواب آورد و بابونه با خشخاش مقاومت کند و کمی تحلیل ببرد.

اگر از این علاجهای بیماری کاهش یافت، اما پریشان‌گویی باقی ماند، اگر نیرو بسیار است، شیر بز را از پستان بر سرش دوشند و اگر ناتوان است از پستان زن شیر بر سرش بدوشند. هر دفعه که شیر بر سرش دوشیدند بعد از يك ساعت با سرشویه‌های معتدل از قبیل آبکی‌هایی که از بنفشه و بیخ سوسن و بابونه با سایر سردی بخشها سازند، بشویند که این دستور بقراط است و در کتاب داروها (اقرابادین) آمده است.

اگر بیماری پایداری کرد و از این معالجات سودی به دست نیامد، یا سرسام سرگرانی و خواب‌آلودگی (سبات) آورد، و از مرحله نخستین تجاوز کرد و آرامش بیش از جنبش بود. او را از سردی‌های بسیار سردکننده و به‌ویژه از خشخاش پرهیز ده! و بعد از روز هفتم سرشویه‌هایی که عبارتند از: سوسنبر، پونه، فیجن و افشره نعناع و شاه افسر استعمال کن و لعاب تخم کتان با روغن زیتون و آب بر سرش بگذار و به وسیله روغن گرمی بخش کاری کن که همیشه بدنش عرق کند.

اگر بیماری از هفت روز بیشتر طول کشید، برای نگهداری قوتش می‌توانی کمی شراب آمیخته با آب به او بدهی اکثرا اگر قی کنند نفع بینند. شاید اگر روغنی سرد و تر مخلوط با آب بخورند، اسهال شوند و بیرون انداختن ماده بیماری آسان گردد و خشکی به تری مبدل شود.

اگر از گم کردن عقل و ناتوانی حس نتوانستند بشاشند، باید آبدان را با روغنی نیم گرم که روغن زیتون بهترین است، مالید یا آب‌پز بابونه یا آب گرم بر آن پاشید و بعدا آبدان را در آن فرو کرد تا می‌شاشد. و دقت کن که هر وقت می‌دانی نوبت شاشیدن رسیده باید مثانه را در این آبکی‌ها فرو کرد.

اگر بیمار این کار را نپذیرفت اقلا چنان که گفتیم این آبکی‌ها را بر مثانه‌اش پاش.

اگر دیدی که بیمار سرسام، زیاد پهلوی به پهلوی می‌شود و قرار ندارد، باید او را محکم ببندی که حرکت نکند. زیرا بی‌قراری و حرکت بسیار زیان می‌رساند و به‌ویژه اگر رگ زده باشی و هنوز زخم جوش نخورده باشد، تحرك زیاد بسیار زیان بخش است.

اگر دیدی که بیماری بسیار پایین آمده و از مرز سرسامی بیرون رفته است، علاج نفاhti (نو شفا یافتگی) استعمال کن! در ننو بنشیند و از هواها و بادهای بدجنس و گرم و سام و گرمای آفتاب دوری جوید تا بیماری بازنگردد. و اگر خواهی بیمار را شست و شو دهی با آب صاف و بی آرایش و اندک گرم شست و شوی سبک بده تا خوابش ببرد، خوابیدن بسیار مفید است. از گوشت سبک بسیار بخورند.

تا اینجا راجع به معالجه سرسام بطور کلی سخن راندم. اما علاجهایی که ویژه سرسام صفرائی و علاج سرسام خونی است، به قرار زیر است:

۱- بیماری که سرسام صفرائی دارد، به اسهال زیادتر و رگ زدن کمتر نیاز دارد. بیمار برای اسهال دادن صفرا باید لغزنده‌های لطیف- که ذکر شده‌اند- بخورد. و چیزهایی بخورد که خون را تنقیه می‌کنند و اگر مزاج بیمار بپذیرد باید در هر حال شاهتزه با داروی خوردنیش باشد و اگر بیمار آمادگی داشته باشد سقمونیا را هم مخلوط کند خوب است. بیمار سرسام صفرائی، در وقت رگ زدنی نباید به غش کردن نزدیک باشد. باید بعد از تأکید از آنکه غش نمی‌کند، اندازه‌ای مناسب خون از او گرفت و بعدا مسهل بدو داد تا تخلیه شود. هم‌چنین باید داروهای سرد و تر باشند. اما اگر سرسام خونی است باید غذاهای سرد بخورد و اگر اماله و اسهالش پایان یافت، ممکن است که خوراکش قبض باشد از قبیل خوراکیهای: غوره‌ای، اناری بھی و سیبی.

در صورتی که این خوراکیها با سرسام صفرائی ناسازگارند و باید خوراک بیمار سرسام صفرائی از نوع کدویی، کشکی (منظورم از کشکی خوراکی است که از جو پوست‌کنده با دوغ درست کنند) سفیدبایی، سلمکی، ماشی و همانند آنها باشد و به وسیله سرکه و شکر یا آلوی طبری یا آلو بخارا و همانند آنها ترش مزه گردد.

و بدان! که صفرائی، به خاموش کردن گرمی زیاد نیاز دارد و خونی، به تحلیل زیاد. در معالجه سرسام صفرائی، از خنک‌کننده‌ها آن اندازه حذر مکن که در علاج سرسام خونی باید حذر کنی.

صفرائی را از آب سرد بسیار منع مکن! و باید کوشش کنی که زیاد بخوابد خواب‌آورش مایعات تری‌بخش و روغن کاهو و روغن کدو و همانند آنها باشد و بوییدنیها هم از تری‌بخشها باشند.

بیمارانی که ماده صفرائی آنها صفرای سوخته است باید در علاج آنها بیشتر به تری‌بخشها پردازی، و تا ممکن است اماله‌های سردی‌بخش و تر گردان را در علاج آنها به کار ببر!

فصل پنجم فلغمونی، التهاب در نسیجهای مخاطی، که بر گوهر مغز روی آورد

اکثراً این بیماری ناشی از خون‌گندیده است که ورم بر مغز وارد آورد. شاید جای به هم رسیدن استخوانهای سر را از هم جدا سازد و شبکه را متخلخل کند و در این بیماری تو گوپی نزدیک است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۹۴

که سر پاره شود و از هم بپاشد.

سردرد بسیار شدید است، چشمها از حدقه بیرون آیند و سرخ می‌شوند، گونه‌ها بسیار سرخ رنگ می‌گردند.

شاید معده در آن شرکت داشته باشد و بیمار به قی کردن و دل به هم آمدن دچار آید. بیمار بیشتر از آنکه عادت داشت می‌خواهد بر پشت بخوابد و بدون نظم و ترتیب دراز می‌کشد. اگر حال چنین باشد حد اکثر در روز سوم بیمار می‌میرد. اگر از سه روز تجاوز کرد و نمرد، امید خوب شدن هست.

و بدان که این بیماری بسیار سخت نیست وگرنه اندامی بدین هیأت و به این ارزندگی نمی‌توانست آن را تحمل کند.

علاج این بیماری علاج سرسام و از علاج سرسام باید قوی‌تر باشد.

اگر رگ زیر زبان را بزنند بسیار فایده دارد اما باید بعد از آنکه رگ مشترك و رگهای بایسته دیگر را می‌زنند آن‌گاه رگ زیر زبان را بزنند.

فصل ششم باد سرخ و قوباء در مغز

هرگاه باد سرخ و قوباء در مغز پیدا شود، سردرد شدید، التهاب شدید، رخساره زرد و سرد و به‌ویژه چشم زرد می‌شود و بعداً یکهو رخساره گرم و سرخ می‌شود. لیکن اکثراً زرد و سرد است. دهان بسیار خشک است. خواب‌آلودگی دارد. اما نه به اندازه فلغمونی. روی آورده‌ها و تب از فلغمونی بیشتر است.

علاج این بیماری علاج «صباری» است. این بیماری اکثراً در روز سوم بیمار را می‌کشد و اگر در سه روز نمرد رها شود. کودکان نیز باد سرخ مغز می‌گیرند جان‌دانه‌گود می‌رود، چشم‌گود و زرد می‌گردد و همه بدن خشک شود. علاج، زرده تخم مرغ با روغن گل سرد شده است، که هر ساعت باید تبدیل شود. افشیره‌ها و سبزیهای تر و سرد و به‌ویژه کدو، پوست خربزه و خیار و امثال آنها را- چنان‌که می‌دانی- بر سر بیمار می‌نهی.

فصل هفتم صباری

صباری نام نوعی از سرسام گرم صفرایی است که بیمار به کلی دیوانه می‌شود و پریشان می‌گوید و در تشویش و نگرانی زیاد به سر می‌برد.

لیکن در بیماری که آن را قرانیطس ساده می‌گویند، بیمار پریشان‌گویی و درهم شدن عقل دارد اما دیوانه نمی‌شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۹۵

اگر با سرسام پریشان‌گویی و تشویش و نگرانی بود و بیمار دیوانه شد، قرانیطس نیست، صباری است.

این بیماری صباری مانند آن است که بیماری «مانیا» (مالیخولیا) و بیماری قرانیطس هر دو به هم آمیخته باشد.

هم‌چنان که قرانیطس به مالیخولیایی می‌ماند که با ورم و تب ترکیب یافته باشد. اکثراً بیمار اول دیوانه می‌شود و بعداً به ورم مغزی و تب گرفتار آید.

وقتی بیماری را صباری گویند که سرسام گرم از نتیجه خون خالص سوخته باشد. ماده خون خالص سوخته که به مغز می‌رسد، دیوانگی را همراه می‌برد و در عین حال همان وقت یا کمی بعد ورمی که سبب صباری شده پیدا می‌شود. در سرسام گرم (قرانیطس) دیوانگی از ورم است اما در صباری دیوانگی و ورم هر دو از ماده، باهم ایجاد شده و هیچ کدام سبب دیگری نیست و یکی از دیگری نزاده است. شاید هر یک از درد دیوانگی و ورم در افزایش درد همدیگر دست داشته باشند.

همین که درد صباری شروع کند، بی‌خوابی طول می‌کشد؛ خواب درهم برهم است، با حالت ترسناک از خواب می‌پرند، حرکات ناخودآگاه پدید آید، نفس کشیدن بسیار و نامرتب، فراموشکاری، پاسخ نامربوط به سؤال، سرخی و اضطراب چشم و گرانی چشم، تو گویی خاشاک در چشم فرو شده. شاید چنان که گفتیم زرد رنگی هم در چشم پیدا شود. کشیدگی در پشت گردن حس می‌شود، از بخارهای بالارو درد پیدا می‌شود. اشک بدون اراده از یک چشم می‌ریزد. و هرگاه بیماری استوار شد تب سخت است و زبان زیر و خشک. و در آخر بیماری جنبش پلکهای چشم از ناتوانی بیمار آرامش یابد و بیمار به زحمت حرکت می‌کند و حتی حرکت دادن پلکها را دشوار می‌داند. با حالت دیوانگی، پریشان‌گویی بریده‌بریده که در میانه از سخن گفتن عاجز می‌ماند و نمی‌خواهد زیاد حرف بزند، پیداست. بیمار اکثراً به برچیدن پرز و کاه مشغول است. نبض ناتوان و کوچک و سخت است و سختی نبض از خشکی است.

ممکن است که صباری از اثر سرسام گرم صفرایی خالص نباشد، که در این حالت وضع بیمار و گرفتار و یادآوری و جنبشهایش تفاوت می‌کند، گاهی مرتب و گاهی نامرتب می‌شود. علاجه همان علاج سرسام صفرایی است. به علاوه باید بیشتر تری به او رساند و باندپیچی دست و پاها دوام یابد.

فصل هشتم لیثرغس یا سرسام سرد (فراموشی)

ورم بلغمی که در داخل کاسه سر باشد، سرسام بلغمی به وجود آید و آن را لیثرغس گویند. اکثرا این بیماری در گذارهای گوهر مغز است و کاری به پرده و شکمچه‌های مغز و جرم مغز ندارد. زیرا بلغم کمتر اتفاق افتد که در اینجاها جمع شود و از آبشامه‌ها- که سفتند- بگذرد. گوهر مغز نیز که

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۹۶

لزج است بلغم را کمتر می‌پذیرد.

یادآور می‌شوم که بیماری ذات‌الجنب هم کمتر اتفاق افتد که بلغمی باشد و اکثرا صفرایی است، زیرا بلغم کمتر می‌تواند در گوهر صفاق پی‌آلود سفت نفوذ کند. اما اگر گفتیم کمتر اتفاق می‌افتد شاید این کمتر، اتفاق بیفتد و ورم در گوهر مغز، در پرده‌های مغز پیدا شود. این بیماری به نام روی‌آوردش نام‌گذاری شده و آن را «لیثرغس» گویند که لیثرغس به معنی فراموشی است، و این بیماری با فراموشکاری همراه است و از این اسم‌گذاری بسیاری از طبیبان دچار اشتباهاتی شده‌اند. آنها نفهمیده‌اند هدف و منظور نوعی بیماری است که از ورم سرد ایجاد شده.

پنداشته‌اند که بیماری تنها فراموشکاری است، یعنی عرض را با مرض عوضی گرفته‌اند.

گروهی از اطباء هر ورم سرد مغزی را، بلغمی باشد یا سودایی، لیثرغس گویند. اما اکثریت پیشینیان تنها ورم سرد بلغمی را لیثرغس می‌گفته‌اند، و تو می‌توانی هر دو حالت را لیثرغس گویی!

ماده این بیماری به ماده بیماری حیرت‌زدگی (سدر) نزدیک است اما از بیماری «سدر» دیرپاتر است. این بیماری از چیزهایی پدید آید که خلط بلغمی و بخار تولید می‌کنند. اکثرا از خوردن پیاز، از زیاد خوردن، از زیاد نوشیدن، زیاد میوه خوردن به وجود آید.

علامتهای لیثرغس:

سردرد سبک، تب نرم، چون ماده بیماری بلغمی است تب نرم است و بدیهی است که با هر ورمی که از خلط عفونی آید تبی هست. اما تب بلغمی هرچند آنقدر سبک است که ممکن است بیمار حس نکند که تب دارد. با دیگر تبها تفاوتش در این است که خواب‌آلودگی (سبات) همراه دارد. بیمار همین که چشم باز کرد می‌خواهد بسته شود.

فراموشی، نفس متخلخل و بسیار سست و ناتوان با اندکی نفس تنگی و خدو، بسیار خمیازه می‌کشد، دهان باز می‌کند و می‌بندد، گاهی که دهان را برای خمیازه کشیدن باز می‌کند اتفاق می‌افتد که فراموش می‌کند برهم نهد و دهان به حالت باز می‌ماند. یا از تنبلی نمی‌تواند دهان را ببندد. و از مشارکت معده سکسکه هم دارد، زبان سفید رنگ است، از پاسخ تنبلی می‌کند، حرکات پلکها به سستی و کندی انجام می‌گیرد. عقل درهم می‌شود. اکثرا

مدفوعش تر است و اگر خشك باشد به اعتدال خشك است. بولش چون بول الاغ است. شاید لرز کند و دست و پاها عرق کنند.

بیماران لیثرغس برخلاف بیماران سرسام گرم (قرانیطس) سردرد گیرند و نبض درشت و متفاوت (نامرتب) و کند و لرزشی و موجی دارند و بیشتر به نبض بیمار ذات الریه شباهت دارد لیکن طول و عرضش کمتر است و سست تر است و تفاوتش بیشتر و اختلافش کمتر است. زیرا آسیب دیدن قلب از بیماری لیثرغس کمتر از آن است که از ذات الریه بیند. در بیماری لیثرغس نبضی که در وسط آید بیشتر از آن است که در ذات الریه است، زیرا نیروی حیاتی در آن سالم تر است. و چون از قلب دور است تب بیماری لیثرغس از تب ذات الریه کمتر است و چون ماده در

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۹۷

خود مغز است خواب آلودگی بیمار بیشتر از بیمار ذات الریه است چه در ذات الریه ماده از ورم شش رو به بالا می رود.

لیثرغس سودایی

ما راجع به لیثرغس که ورم بلغمی باشد صحبت کرده ایم و گفتیم که بعضی از اطباء ورم سرد مغزی را - که سودایی باشد - نیز لیثرغس گویند. بگذار آن را شرح دهیم و علامتش را ذکر کنیم:

در لیثرغس سودایی درد شدیدتر است، بیمار پکر و نگران است و پریشان گوید، چشمانش باز و بهت زده است.

اگر لیثرغس در گوهر مغز باشد، خواب آلودگی (سبات) بیشتر، گران جنبی بیشتر، زبان سفید، چشم برآمده، حرکت چشم دشوار، درد گرایش به سستی دارد. اگر لیثرغس در پرده مغز باشد، درد شدیدتر، حرکات سبکتر، حبس بول زیاد روی می دهد؛ زیرا یا فراموش می کند بشاشد یا از سستی ماهیچه ادراری است.

علامتهایی که می توان از راه آنها پیدا شدن لیثرغس را پیش بینی کرد؛ پرش زیاد در سر، تبلی و گران جنبی است.

اگر روی آوردهای لیثرغس بسیار زور آوردند و بیمار بسیار عرق کرد، چون از عرق نیرو از بین می رود، بیمار می میرد. اگر نفس وسعت یافت و خوب شد و روی آوردها کاهش یافتند نوید بهبود است و به ویژه اگر ورم از پشت گوش درآیند چه بهتر، زیرا اکثر حالت بحران از او است.

علاج لیثرغس: اگر مانعی در پیش نباشد، اولاً رگ بزن! بعداً اماله گرم به کار ببر و مواد را به سوی پایین بکشان! و به وسیله پر مرغی که با خردل و عسل می آلاپی بیمار را به قی آور. او را در خانه روشن جای ده، مگذار به خواب

گران رود. اگر خوابید او را بیدار کن! در اوایل به وسیله روغن گل و سرکه پیشگیری از ماده نمای و بعد از دو روز گندبیدستر بیفزای و سرکه عنصل (پیاز دشتی) به کار بر. مگذار زیاد آب سرد بخورد. در اوایل کمی آب سرد می تواند بخورد، اما در آخرهای بیماری به هیچ وجه نباید آب سرد بخورد. روغن زیتون و بوره قرمز و بزر گزنه و بزر خامالاون و فلفل و عاقرقرا و همانند آن را بر بدنش بمال. داروهای مایع پاشیدنی که بسیار تحلیل برنده باشند استعمال کن! بوییدنی و به بینی کشیدنیها و داروهای غرغره که نرم کننده اند و داروهای مانند: آویشم، حسل، پونه، مرزه کوهی تجویز کن! با عسل و پیاز دشتی و سایر داروهای که در قانون یاد گرفته ای غرغره کند.

اگر پیاز دشتی و به ویژه پیاز دشتی سبز بر سر بیمار گذاری، بسیار خوب است. هر دارویی که خون به سوی پوست سر بکشاند، بر سر مالی، خوب است. مالیدن خردل مفید است. بر دوام دست و پایش را ماساژ ده، با انگشت فشار بیاور تا سرخ شود و درد کند که بسیار فایده دارد.

اگر دیدی در خواب گران غرق شده موی سرش را بکش یا برکش تا نخوابد. بر پشت گردن و در گودی پشت گردن حمامت بسیار که به وسیله آتش باشد بگذار. اما بیشتر مزه، مگر اینکه نیاز به تخلیه خون باشد. غذایش از قبیل آب لویاگرگی، نخود آب، آب جو پوست کنده جوشیده

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۹۸

باشد. همین که غذا خورد دست و پاها را چندین ساعت دستمالی کن، تا بخار بالا نرود.

اگر از زیاد ماندن بیماری نیاز به مسهل باشد و به ویژه اگر لرزه در او پیدا شد، دو سوم مثقال گند بیدستر و کمتر از يك دانگ سقمونیا را تجویز کن! اما اگر ترس آن بود که تب بسیار شدت می یابد سقمونیا لازم نیست، تنها گندبیدستر کافی است. یا اینکه کوشش کن مزاج را بدون تخلیه به اعتدال درآوری.

بهترین تخلیه در این بیماری آن است که به وسیله اماله باشد. اگر ناگزیر از استعمال غیر اماله باشی داروی زیر را تجویز کن:

وزن يك درهم ایارج فیکرا، يك چهارم درهم پیه هندوانه ابو جهل، يك سوم درهم هلیله، يك دانگ مصطکی. به شرطی باید این دوا را به بیمار بخورانی که تب و گرمی شدید نباشد و متأكد باشی که اسهال می شود. وگرنه کاری کن که شیاف و برداشتی بردارد و به وی بفهمان که زور بر خود آرد تا مدفوع گذارد.

اگر بیمار در حالی بود که مدفوع انداختن و شاشیدن را از یاد می برد، آب پز بابونه و شاه افسر و بنفشه و بیخ سوسن بر میزه نای (حالبین) و شکمش پاش - بمال - و با انگشت فشار بر آبدان آور تا بشاشد.

وقتی که بیماری پایان یافت، بیمار را در ننو و کجاوه بگردان و بعدا کمی ورزش کند، و تو می‌دانی که با تازه شفایافتگان چه کار باید کرد.

فصل نهم آب در کاسه سر

شاید رطوبتهای آبکی در داخل کاسه سر یا در خارج آن گرد آید. اگر در خارج کاسه سر باشد علامت آن را قریبا ذکر می‌کنیم. اگر در داخل کاسه سر باشد و جایش بالای آبشامه سفت باشد، بیمار حس به سرگرانی از داخل می‌کند، به زحمت می‌تواند پلکها را برهم نهد چشمش همیشه باز است و بسیار غمناک و پیوسته اشک می‌ریزد و زل نگاه می‌کند؛ که برای این حالت چاره‌ای نیست.

فصل دهم ورم بیرون کاسه سر، آب خارج از کاسه سر، عطسه کردن کودکان

ممکن است در پرده‌های بیرونی سر ورم گرم یا سرد باشد و ممکن است آب در سر جمع شود. آب در سر جمع شدن عبارت از رطوبتهایی است که در وسط کاسه سر و پوست یا در میانه هر دو پرده بیرونی سر گیر می‌کند. جایی که آب جمع شده است به پستی می‌گراید و سبب گریه و بی‌خوابی می‌شود.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۳، ص: ۹۹

این بیماری، هرچند اتفاق افتد که گریبان گیر بزرگسالان شود، اما اکثرا بیماری کودکان و نوسالان است.

ماما اشتباه می‌کند که با دست بر سر نوزاد فشار می‌آورد. در جای انگشت جدایی افتد، دهانه رگها باز می‌شود؛ خونی آبکی به زیر پوست می‌خزد، و امکان دارد که به جای رطوبت آبکی خلطهای دیگر بند آیند.

اگر رنگ پوست سر طبیعی باشد اما بلندی داشته باشد که از انگشت زدن تکان بخورد، بدان که آب در سر گیر کرده است.

اگر رنگ پوست تغییر کرده، در لمس کردن مخالف حالت سابق است و ماده از تکان خوردن سر باز می‌زند یا از دست زدن احساس سوزش و درد می‌شود، معلوم می‌شود که ورم از خارج کاسه سر است.

کسی که آب در سر دارد که اکثرا خردسالان چنین می‌شوند، در معاینه دقت کن! که آیا ماده جمع شده زیاد است؟ آیا با دست بر آن فشار بیاوری از خارج به سوی داخل می‌رود؟ اگر چنین بود، معالجه لازم نیست.

اگر آب جمع شده کم است و در میان پوست و کاسه سر گیر کرده است علاجه این است:

اگر ماده کم است در پنهان يك شكاف، اگر زیاد است دو شكاف متقاطع، اگر بسیار زیاد است سه شكاف متقاطع به عمل آور و ماده را تخلیه کن و بعدا شكاف را ببند و تا سه روز شراب و روغن زیتون بر آن بگذار و آن گاه باند را باز کن و اگر نیاز بود با مرهم و فتیله علاجش کن! اگر می دانی که به مرهم نیازی نیست با نخ و سوزن شكاف را بخیه بزن و بردوز.

و اگر بعد از این علاج، باز رویدن گوشت به تعویق افتاد، گفته اند باید کم کم و آهسته استخوان را تراشید تا گوشت بازروید.

اگر دانستی که آب گرد آمده بسیار کم و ناچیز است همین بس است که به وسیله ضمادهای تحلیل برنده خلط را از بین ببری.

ورمها

تو خودت از لمس کردن و رنگ و سازگاری ماده ای که به ورم می رسد، می توانی ورم سرد و گرم را از هم جدا کنی. هر ورمی باشد بیمار حس به دردی می کند که فشار بر کاسه سرش آورده، در لمس کردن به جای درد می رسی. و می توانی با داروهای خفیف تر از داروهای علاج سرسام آن را معالجه کنی. و اگر قوی تر را به کار ببری چه بهتر. حمامت در این بیماری بسیار مفید است و از رگ زدن بهتر است.

عطسه کودک

اگر بچه شیرخوار است و عطسه می کند، باید زن شیرده آب جو بخورد. و اگر بچه اسهال دارد

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۰۰

باید شیرده آب قاوت جو و کمی طباشیر در روغن جوشیده و تخم خرفه در روغن جوشیده را بخورد. از شست و شوی دادن بچه با آب گرم خودداری کند و بنفشه سرد بر جان دانه اش بگذارد؛ زیرا اسهال در این بیماری بسیار بد است.

فصل یازدهم خواب در بیداری (السبات السهری)

این بیماری را برخی از اطباء «شخص» (زلنگری) می نامند. اما صحیح نیست زیرا زلنگری در این بیماری نیست. زلنگری نوعی از جمود است.

ما می گوئیم: سبات سهری (خواب در بیداری) نوعی از بیماری است که از سرسام سرد و گرم ترکیب یافته. یعنی سببش ورمی است که از خلط بلغمی و صفراوی است.

شره‌مندی در خوراك و پرخوری و زیاد نوشیدن و مست شدن که ممکن است سبب امتلاء شود و سبب این بیماری گردد. ممکن است مواد بلغمی و صفراوی به اندازه همدیگر باشند. و ممکن است یکی بر دیگری غالب آید.

اگر بلغمی از صفراوی بیشتر بود، بیماری را سبات سهری (خواب در بیداری) گویند. و اگر صفراوی چیرگی داشت آن را بیداری خواب‌آلود (سهر سباتی) نامند؛ و ممکن است که هر یک از خلط‌های ترکیبی به نوبت بر دیگری هجوم آورد و به نوبت چیرگی یابند.

اگر نوبت چیرگی بلغم شد، خواب‌آلودگی، سرگرانی، تنبلی، چشم برهم نهادن، به دشواری جواب سؤال دادن روی می‌دهد. در پاسخ دادن درنگ می‌کند، توگویی شخصی متفکر و آرام جواب می‌دهد.

هرگاه صفرا غالب آمد، بی‌خوابی، پریشان‌گویی و همیشه چشم به جایی دوختن روی آور است و بیمار در خواب نوشین مستغرق نمی‌شود. خوابش سبک است و همین که صدایش کنی، بیدار می‌شود.

در حال چیرگی بلغم، خواب‌گران است و چون می‌خواهد پلکها را بگشاید، باز برهم می‌آیند.

اگر صفرا غالب است خوابش سبک و اگر صدایش کنند زود از خواب بیدار می‌شود. پریشان‌گوید و از جنبش خودداری می‌کند و چشمانش باز ولی نه پلک برهم می‌آرد و نه پلک می‌جنبند.

نگاهش به سوی بالا دوخته و چون سرسامیان نگاه می‌کند. می‌خواهد بر پشت دراز بکشد و دراز کشیدنش طبیعی نیست. رخساره برافروخته و به رنگ سبز و سرخ درمی‌آید.

لیکن اکثراً بیمار سبات سهری- یا سهر سباتی- پلکش به سوی بالا برمی‌گردد، در خواب غرق می‌شود، وقتی چشم باز می‌کند هم‌چون بیماران «زل‌نگری- شخوص» و «جمود- بسته» چشم نمی‌گرداند و پلک برهم نمی‌زند. حرفهای نامرتب می‌زند. سوپ و آب که می‌خورد برآورد و شاید آب از راه بینی پس داده شود، که این علامت امیدبخش نیست. بسیار اتفاق افتد که بیمار بول

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۱۰۱

و مدفوعش بند آید یا کم شوند. نفس تنگی روی دهد، و ممکن است که در بسیاری از حالات همانند خفه‌شدگی زهدان باشد. تفاوت این است که در خفگی زهدان رنگ روی تغییر نمی‌کند. اما سایر علامت خفگی زهدان- که در آینده بحث خواهد شد- در او پیدا است. اگر بیمار در این حالت باشد، می‌توان آن را به حرف زدن وادار کرد و اصرار کنی که بفهمد. اما بیماری را که خفگی زهدان دارد نمی‌توان تا بیماری هست به سخن و فهمیدن وادار نمود.

بیماری سبات سهری با لیثرغس (سرسام سرد) هم شباهتی دارد تفاوت در میانه این است که در سرسام سرد رنگ رخساره طبیعی است و در این بیماری تغییر می‌کند. بی‌خوابی و چشم باز کردن بدون چشم گرداندن نیز از ویژگیهای این بیماری است که در لیثرغس نیست. تب لیثرغس شدیدتر است.

سبات سهری به سرسام گرم هم شباهتی دارد و فرق در میانه این است که در سرسام گرم خواب بیشتر و پریشان‌گویی کمتر است و نبض در این بیماری از سبب ورم و آمیزه ماده تب‌آور سریع و نامرتب است و به نبض بیمار سرسام سرد نمی‌ماند. نبض در این بیماری پهن و کوتاه است که سبب بلغم و ورم بلغمی است که با کوتاهی و پهنی سرسام گرم اختلاف دارد. نبض بیمار سبات سهری از نبض بیمار سرسام سرد تواناتر و از نبض سرسام گرم ناتوان‌تر است.

اگر در خفگی زهدان نبض کشیدگی ندارد و می‌ترنجد و نامرتب است، در این بیماری چنین نیست و متفاوت است.

اگر در خفگی زهدان نیرو باقی است و از تنظیم بسیار پا فراتر نهاده، در این بیماری چنین نیست نیرو از بین رفته و نبض بی‌درپی می‌آید.

علاج:

علاجی که مشترك است و برای همه احوالات بیماری مناسب است، رگ زدن است و چنان که می‌دانی! بعدا اماله است. از علامتهای ذکر شده درمی‌یابی که ماده چگونه است و تا چه اندازه زیاد و کم و تند و سبک است. اماله را به مناسبت حال ماده شدید و سبک گردان!

ببین آیا ماده بلغمی غالب است یا صفراوی؟ از این قیاس اماله را تجویز کن! و همانند حالت سرسام گرم غذا را از بیمار منع می‌کنی و به‌ویژه اگر بیماری از پرخوری باشد، باید بیمار قی کند و معده‌اش تنقیه شود.

اگر سببش مست شدن است، تا مستی را قطع نکنی نباید معالجات دیگر به کار ببری، بعد از آن تری‌بخشها را بر سر می‌گذاری و سرانجام مرحله آخر بیماری خمار را چگونه معالجه می‌کنی، همین معالجه را به کار ببری.

برای هر حالتی از حالات این بیماری، پاشیدنیها و گذاردنیها و عطسه‌آورها و مشروبات نرمش‌بخش تخلیه‌آور و مواد اماله‌ای را در این بیماری چنان که ذکر شده‌اند - استعمال کن! اما داروهای نامبرده نباید بدان سردی باشند که در سرسام گرم گفتیم و نه بدان گرمی که در سرسام سرد دستور دادیم. داروها ترکیبی از سرد و گرم باشند و برحسب معاینه که کدام خلط غالب است

از گرمی یا از سردی بیفزای یا کاهش ده. ما در قانون همه دستورات را در این باره به تو یاد داده‌ام.

اگر دانستی که مراره غالب است، باید در پاشیدنیها (مایعات مالیدنی) برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و جو همراه بابونه، و شاه افسر و شبت باشند. و اگر از غالب شدن ماده بلغمی بیم نداشتی شربت خشخاش به وی بخوران که به خواب رود. اگر هر دو ماده بلغمی و صفراوی مساوی باشند.

درمنه و مرزنگوش را بر علاجش اضافه کن. اگر بلغم غالب است برگ غار و فیجن و پونه و حسل و گندبیدستر و مرزه کوهی را اضافه کن!

در اماله و ضمادها هم به همین قیاس رفتار کن! می‌توانی داروهای معالج را از اقربادین برچینی.

وقتی که بیماری پایان می‌یابد و درد پایین آمده است، از پاشیدنیهای سرد دوری کن و تنها نرم‌کننده‌هایی استعمال کن که یاد گرفته‌ای و بعد از آن بیمار را شست‌وشوی ده و چون سایر تازه شفایافتگان با وی رفتار کن!

فصل دوازدهم شکست سر، دریدگی پوست سر، و همانند آن

ممکن است جدایی در سر واقع شود، شاید در استخوان روی دهد و شاید در گوشت.

جدایی در استخوان سر چهار وجه دارد: شکستن استخوان، خرد شدن استخوان، شکستی که به پوست نازک سر «غشاء خارجی» (سمحاق) رسد. شکستی که ناهمواری را در سر ایجاد می‌کند (آمت: کج‌کننده) یا ناهموارکننده است. گاهی ناهموارکننده قارچی می‌شود که «فطر: قارچ» نامیده می‌شود.

فطره آن است که پرده سر (حجاب) به خارج بروز می‌کند، می‌آماسد و فریه می‌شود، تو گویی قارچی برآمده است و ممکن است از شکست سر به‌گندیده شدن کشد که این حالت خطر در بر دارد.

از شکست و زخم سر، ممکن است چرک به آبشامه مغز برسد. در این حالت مغزی که در طرف چرک است به سستی گرفتار آید و قسمت مقابل آن می‌ترنجد.

اگر بریدگی فقط تا مرز پرده نازک آید و به شکمچه‌های مغز نرسد، سلامت‌تر است و امید شفا زیاد.

اما اگر بریدگی تا مغز برسد، تب و قی کردن ماده مراره دست دهد. و کمتر کسی از آن نجات یابد، و این هم درجاتی دارد. از همه سلامت‌تر آن است که قطع درد و شکمچه قسمت جلو مغز روی دهد. اگر زود به‌دادش برسند و به هم بچسبانند امیدی هست. اگر قطع در دو شکمچه قسمت عقبی است، علاجش دشوارتر است. و اگر در شکمچه وسطی است از همه بدتر و بسیار زحمت است که بیمار به حال طبیعی برگردد. مگر اینکه شکست - بریدگی - بسیار کم و ناچیز باشد. که زود به

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۰۳

تداوی بشتابند و به هم آرند و در علاج درنگ نکنند

علاج:

قبل از هر چیز باید به وسیله داروهایی که با حالت بیمار مناسب است آماسیدن (ورم) را منع کرد. و برای بقیه علاج به تفصیل ما علاج شکست و زخم ناشی از شکست را که در پوست و گوشت پیدا می شود در کتاب چهارم در بحث از قرحه ها شرح داده ایم و در باب شکسته بندی (کسر و جبر)، علاج شکست سر را گفته ایم.

آراء اطباء در معالجه شکست جمجمه- که جزئی برکنده شود و همین است که مایه سرایت درد می شود- مختلف است. گروهی بر اینند که باید داروهای آرام و بسیار تسکین دهنده درد را به کار برد. گروه دیگر عقیده دارند که باید داروهایی استعمال شود که بسیار خشکی بخشند، و بعد از بریدن شکسته و برکندن برکنده شده و برکشیدن تکه های ریز شکسته به وسیله مرهمها و داروهای برکشنده- که از بالا بر سر مالند- در علاج، سرکه و عسل استعمال می کنند. راست خواهی، صاحبان عقیده دومی بیشتر به هدف رسیده اند و علاج ایشان در بهبود یافتن بیمار از علاج گروه اول مفیدتر است، و شگفتی در این نیست. جالینوس فرماید: مزاج آبشامه و استخوان خشک است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۰۴

گفتار چهارم بیماریهای سر و آسیب رسانی آنها به کنشهای حسی و سیاسی (که شامل یازده فصل می باشد)

فصل یکم سبات و خواب

خوابی را سبات نامند، که از حد به در و سنگین باشد؛ و هر خوابی که زیاد از حد- به افراط- و سنگین باشد سبات نیست. خوابی افراطی را باید سبات گفت که سنگینی آن در هیأت و مدت، برابر باشد. تا مدت بیشتر به درازا بکشد هیأتش قوی تر ماند و بیدار شدن از آن سخت و دشوار باشد. و اگر از آن بیدار شدند این خواب بر سه وجه است: یا از حیث اندازه و چگونگی طبیعی است، یا گران است، یا «سبات مستغرق» (غرق در خواب شدن) است.

خواب چیست؟

روان نفسانی که گرداننده حس و حرکت است، به جایی برمی گردد که از آنجا شروع کرده است و ابزار حسی و جنبشی را رها می کند، این ابزار بدون وجود روان نفسانی، از کار دست برمی دارند. روان نفسانی در راه بازگشت به

سوی مبدأ تنها از ابزاری کاملاً دست بر نمی‌دارند که برای ادامه زندگی نباید بیکار بمانند و کار مداوم آنها ضروری و باید همیشگی و بدون تعطیل باشد؛ مانند ابزارهای تنفسی.

پس این حالت بازگشت روان به منشأ و این از کار افتادن ابزار حرکت و حس را خواب می‌نامیم.

خواب طبیعی

خواب کاملاً طبیعی حالتی است که هرگاه روان حیوانی به درون روی می‌آورد که غذا را پخته گرداند، روان نفسانی در پی آن آید. این پیرو آمدن روان نفسانی همان قاعده را دارد که جرمهای لطیف آمیزه در حالت پدید آمدن فراغ-فضای خالی- به حرکت درمی‌آیند.

یا روان نفسانی به مبدأ برمی‌گردد تا استراحتی کند و در این استراحت غذای خود را دریافت

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۰۵

نماید و نمو کند و بر گوهرش بیفزاید و تحلیل رفته زمان بیداری را تعویض نماید.

خواب کسی که تازه از بیماری شفا می‌یابد، هرچند در خوابی گران فرو رود خوابش به خواب طبیعی نزدیک است و دلیل بر آرام شدن بیماری است. چه اگر همین حالت از خواب برای تندرستی روی دهد، خوب نیست.

همچنین کسی که به وسیله دارو بسیار پاکسازی شده است اگر به خواب گران فرورود از آن نفع بیند و نیروی خود را بازیابد که خواب او را نیز باید به خواب طبیعی نزدیک دانست.

خواب غیر طبیعی

اگر بازگشت روان نفسانی به سوی منشأ از این سبب باشد که بسیار از آن تحلیل رفته و این تحلیل زیاد، از حرکات زیاد رخ داده و زیاد تخلیه شده است و به حالتی درآمده است که دیگر گوهرش تاب گسترش را آنقدر در خود نمی‌بیند که بتواند وظیفه خود را کاملاً انجام دهد و ناچار هم‌چون شخصی خسته از کار و ورزش بسیار، ناچار به استراحت است. که در این حالت طبیعت به دادش می‌رسد و به منشأش برمی‌گرداند تا به وسیله تغذیه کافی نیروی از دست رفته‌اش را بدو بازگرداند. این حالت از خواب را نمی‌توان کاملاً طبیعی خواند. فرق میان حالت دومی با حالت پیشین عیناً تفاوت میان تن تندرستی است که برای تعویض تحلیل‌رفته طبیعی به غذا نیازمند است و بدن کسی که از اثر اسهال و خون‌ریزی ناتوان شده و باید غذا به کمکش برسد تا نیرو از سر گیرد.

خواب طبیعی که قبلاً ذکر شد می‌خواهد تحلیل‌رفته زمان بیداری را تعویض کند؛ اما خوابی که گفتیم ناطبیعی است، می‌خواهد تحلیل‌رفته خستگی را تعویض نماید.

علاوه بر حالتی که برای خواب غیر طبیعی ذکر شد، خواب غیر طبیعی چندین وجه دیگر نیز دارد که از این قرارند:

۱- سردی از خارج یا به وسیله داروهای سردی بخش، بر ابزارهای حسی و جنبشی به حدی روی آورد که نفوذ روان نفسانی - چنان که باید و شاید - نمی تواند در آنها صورت پذیرد و ناچار از یآوری آنها دست برمی دارد.

۲- سردی که بر ابزارهای حسی و جنبشی وارد آمده قسمتی از روان نفسانی آن حالت مزاجی را از دست داده است که بتواند نیروی کمکی را به حد لازم از مبدأ دریافت نماید، و همین که کمک از مبدأ بدو نرسید، روان باقی مانده بدون کمک ناچار از پیشرفت بازمی ماند و مجرای خود را به سوی مبدأ تغییر می دهد و برمی گردد و در همان حالت از سردی روی آور از گسترش بازمانده است. این حالت را «کریخت» (تخدير) می نامند.

۳- سبب رطوبت فزا ابزارهای حس و حرکت را فراگیرد، گوهر روان را تیرگی دهد، گذارهای روان بند آیند، گوهر پی و ماهیچه ها سست شوند، راه بندان و برهم آمدنیها پدید آیند، و بالاخره راه بر آمدوشد روان بسته می شود. زیرا هم چنان که ابزارها از اثر رطوبت به تباهی می گرایند، در عین حال گوهر روان نیز از رطوبت وارده خودبه خود غلیظ و تیره می شود. چنین خوابی را در مستان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۰۶

می توان جست و این خواب غیر طبیعی را خواب مستانه می نامند.

۴- خوابی که از پر شدن معده از خوراك (امتلاء) و مدت زیاد در معده ماندگار شدن غذا پدید آید، شبیه و نزدیک به خواب غیر طبیعی است و چنین حالتی اکثراً از افراط در خوراك و زیاد از حد ماندگاری خوراك در معده روی می آورد. چنین کسانی اگر قی کنند خواب از سرشان می پرد.

۵- ممکن است سردی و رطوبت هر دو باهم سبب خواب شوند. اما باید دانست که در این حالت سبب اصلی، سردی است و رطوبت سردی را کمک کرده است. و اگر برعکس بی خوابی سببش گرما و خشکی باشد، باید گرما را سبب رئیس دانست و خشکی معاون آن است.

۶- شدت یافتن تب و تأثیر علت بر مزاج و فشار آوردن ماده بیماری بر طبیعت که به قول اطباء روان نفسانی دنباله رو طبیعت است، و به ویژه اگر ماده تب بلغمی و سرد بوده باشد و از عفونت گرم شده باشد.

۷- خلط و بخار از اندامانی چون معده و ریه و غیره که بیمار باشند برمی خیزد و به مغز می رسد و در قسمت جلو متمرکز می شود و خواب روی می آورد.

۸- شاید سبب کرم و بالاخص کرم کدو در معده باشد.

۹- ضربت بر سر وارد آمده، پوست سر یا استخوان جمجمه یا ناحیه‌ای از آن آسیب دیده و از این ضربت، فشار بر مغز وارد آمده است و سبب خواب گشته است. که در این حالت هر بطنی از بطنهای شکم که از اثر قطع واقع در سر، بیشتر سبب خواب باشد در حالت فشار بدون قطع نیز تأثیرپذیرتر و خواب‌آورتر است.

۱۰- ضربت بر ماهیچه‌های گیجگاه وارد آید و از اثر درد زیاد خواب بر مغز چیرگی یابد.

۱۱- دهانه معده یا دهانه زهدان آسیب دیده و مغز از شراکتی که با عضو آسیب‌دیده دارد به تشنج گرفتار آمده و مجراهای روان احساس‌کننده (حساس) به حالتی از بندآمدگی درآمده که حرکت روان را به سوی بالا به تعویق انداخته است.

۱۲- روان تحلیل رفته و ناتوان شده و به دشواری گسترش می‌یابد.

منبع خواب یا سبات در مغز

وقتی انسانی می‌خوابد یا به سبات مبتلا می‌شود، قبل از هر چیز چشم و گوش از کار باز می‌مانند. پس باید منبع خواب یا سبات قسمت جلو مغز باشد.

اگر قسمت جلو مغز سالم بود و تباهی به قسمت عقبی آن می‌رسید، چشم و گوش از کار باز نمی‌مانند، و خوابی وجود نداشت؛ فقط حرکت یا حس از کار می‌افتاد و سایر حواس به حال خود می‌مانند. این حالت را در بیماری «جمود» و شخوص (زل‌نگری) می‌بینیم.

اگر بیماری سبات از آسیب‌دیدگی قسمت عقبی مغز سرچشمه گرفته بود، حس کمتر از حرکت زیان نمی‌دید. در سبات، حس به کلی از بین می‌رود، اما حرکت به کلی از بین نمی‌رود و در نفس کشیدن، حرکت به درستی در کار است. پس باید راه‌بندانی که در سبات به وجود می‌آید کامل

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۳، ص: ۱۰۷

و متراکم نباشد وگرنه به نفس کشیدن زیان می‌رسانید. هر یک نوع از حالات سبات، مربوط به نوعی از مزاج است. اولاً راجع به سردی و در حالت دوم راجع به تری است.

گاهی بیماری ذات‌الجنب، ذات‌الریه و همانند آن به سبات تبدیل می‌شود.

کسانی هستند که تا نشسته‌اند خلطشان کمتر فعالیت دارد (منکسر است)، و آزاری نمی‌رساند و خواب بر آنها چیره می‌شود. اما همین که دراز کشیدند حرارت غریزی ژرفا رو شود و برانگیزد و بخارها را به سوی مغز به هیجان درمی‌آورد و خوابشان نمی‌برد و این حالت را اکثراً در خشک مزاجها می‌توان یافت.

اگر خواب زیاد بر شخص مستولی گردد شاید خبر از بیماری دهد.

گویند آب انار در معده درنگ می‌کند و بخارها را بند آورد و از بی‌خوابی رهایی می‌بخشد.

ما سابقاً گفتیم که باید در وقت غذا خوردن حالت دراز کشیده چگونه باشد و اینک می‌گوییم:

بر پشت خوابیدن و در این حالت غذا خوردن اکثراً سبب سستی و فروهستگی پشت می‌شود و علاجش برخاستن (راست ایستادن) زیاد است.

خوابیدن در آفتاب برای سر زیان دارد و خفتن در ماهتاب بیم آن دارد که از حرکت خلطها خون از راه سینه و دهان برآید.

سبب خرناسه، برهم آمدن دهانه قصبه است که نفس بیرون نمی‌آید مگر رطوبت دخالت کند.

علامتهای انواع سبات

۱- اگر سبب سبات سرمای ساده‌ای است که از خارج وارد شده است، بعد از آنکه سرمای شدید از خارج سر را دربرگیرد سبات به وجود آید.

۲- گاهی سبات از سرمای که نفوذ به درون بدن و مغز کند پیدا شده است. در این دو حالت نه رخسار برانگیخته است و نه پلکها التهاب دارند. رنگ روی بیمار به سبزی می‌زند، نبض کشدار و مایل به سفتی است و بسیار تفاوت در میان نبض موجود است.

۳- اگر از خوردن داروهای سرد و مخدر، مانند افیون، بنگ، بیخ مهرگیاه (بیروح) و تخم مهر گیاه (بزر لفاح) و جوزمائل، قارچ سمی، شیر در معده پنیر شده، کشنیز سبز، اسپرزه زیاد باشد علامت هریک از آنها را در بحث سمها ذکر می‌کنیم. و اگر سبات همراه عرضهای دیگری مانند خفگی (اختناق)، سبز شدن دست و پاها، سردی دست و پا، آماس زبان، تغییر یافتن بوی باشد.

همراه سبات نبض افتاده و مورچگی و ناتوان باشد، متفاوت نباشد، بلکه پی‌درپی آید مانند تواتری نبض گرمی و مورچگی. و اگر متفاوت باشد، مرتبی وجود ندارد از تفاوت به تواتر به تفاوت می‌رسد. باید دانست که بیمار یکی از داروهای سمی نامبرده خورده است و هریک علاجش در بحث سمها ذکر شده است.

برخی گویند: سباتی که از سرمای ساده خیزد سبک‌تر از سباتی است که سببش ماده مرطوب است. که این نظریه را نباید کاملاً معتبر دانست اما باید آن را ارج نهاد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۰۸

هر نوع از حالات سبات خواه سببش از سردی در گوهر مغز باشد یا از خوردن دارو باشد حتما مایه تباهی ذکر و فکر است.

اگر سبات سببش رطوبت ساده است، در آن نشانی از خون و گرانی بلغم نمی بینی.

اگر از بلغم باشد، از امتلاء و پرخوری و زیاده نوشیدن پیش از بیماری معلوم است و نبض بیمار نرم و موجی و پهن است، بیمار زیاد در خواب غرقه می شود و خوابش گران است و رنگ چشم و زبان سفید است و سر گران و پلکها ملتهب و در لمس سرد است. علاجش را در علاجهای سابق جوی و عمر و محیط زیست و غیره را در نظر داشته باش!

اگر از خون باشد از بادکردگی رگهای ودج و سرخی چشم و گونه و زبان و گرمی سر و سایر علامات - که یاد گرفته ای - معلوم است.

اگر از خون یا بلغم باشد. با اینکه سبب سبات شده چندان گرد آید که ورم به بار آرد از علامات بیماری: سرسام گرم یا سرسام سرد یا خواب در بیداری را می توان شناخت.

شاید سبب سبات، بخاری باشد که در حالت تب از بدن بالا می رود، و به ویژه در حالتی که ریه به درد آید و ورم دارد که آن را ذات الریه می نامند. یا بخار از معده بالا می رود. و سبب سبات می شود، تو علامت همه آنها را یاد گرفته ای!

اگر از بخار معده باشد، قبل از سبات (خواب زدگی) سرگیجه، صداها و وزوز و خیالات پیدا می شوند. در گرسنگی سبک و در پر شدن زیاد گردد.

اگر از طرفهای ریه و سینه باشد. قبلا درد گران (سنگین) یا درد در اطراف سینه و نفس تنگی و سرفه و عرضهای ذات الجنب و ذات الریه روی می دهد.

اگر از سوی کبد باشد دلیل بیماریهای کبد را با خود دارد.

اگر از زهدان است قبلا علامت درد زهدان و امتلاء زهدان پدید آیند.

اگر از ضربت وارد آمدن بر سر یا گیجگاه است هر يك را از دلیل ویژه به خود می شناسی.

تفاوت میان سبات و سکتة

بیمار سبات ممکن است بفهمد و از خواب بیدار گردد. حرکتش از حسش نرمش پذیرتر است.

بیمار سکتته، نه حس دارد و نه حرکت. هر دو از کار افتاده‌اند.

سبات و غش کردن

تفاوت میان کسی که سبات دارد با کسی که از ناتوانی دل غش کرده آن است: نبض سباتی نیرومند و بیشتر شبیه نبض تندرستان است. اما نبض غش کرده ناتوان‌تر و سفت‌تر است. غش کردن کم کم روی می‌آورد و رنگ بیمار زرد و شبیه رنگ مردگان شود و دست و پایش سرد گردد. در سبات رنگ زیباتر می‌شود. پهنای رخسار و هیأت بینی لاغر نمی‌نماید. هیأتش از هیأت خوابیده‌ای عادی چندان فرقی ندارد، تنها کمی برانگیختگی و بادکردگی دارد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۰۹

سبات و اختناق زهدان

بیمار سبات و بیماری که اختناق زهدان دارد فرقی در این است که: سباتی ممکن است بفهمد و به دشواری حرف بزند. اما بیماری که اختناق زهدان دارد به دشواری می‌فهمد و هیچ قدرت تکلم ندارد. سباتی آسان‌تر گردن و سر و پا را حرکت می‌دهد. اما بیمار اختناق زهدان حس بیشتر دارد و پلکها را آسانتر باز می‌کند.

اختناق زهدان یکباره آید و حکم خود را می‌کند و از بین می‌رود یا بیمار را می‌کشد اما سبات ممکن است بسیار به درازا کشد و غرقه شدن در سبات به تدریج روی می‌دهد و از خوابی سنگین شروع می‌شود. مگر اینکه سبب سبات سردی ناخودآگاه یا خوردن دارو باشد که در این حالت سبات يك دفعه آید و این را حتما می‌دانی.

علاج سبات و خواب سنگین که از اثر تبها آیند

اگر تشخیص دادی که سبات از روی آورد بیماری بر یکی از اندامان است، باید- اگر صلاح دیدی- آن اندام را رگ بزنی و تنقیه کنی و سبب بیماری را از آن بزدايي. و کاری کنی که مغز آن اندام را نیرو بخشد تا ماده بیماری را نپذیرد. و این کمک مغز را می‌توان به وسیله روغن گل و سرکه بسیار انجام داد تا اگر بیمار تنها ماند به خواب نرود. و افشره میوه‌های تقویت کننده به بیمار بده. بعد از آن داروهای آبکی و سپس اگر دیدی چیزی در مغز گیر کرده داروهای تحلیل برنده استعمال کن و تو همه این علاجها را در قانون و در بحث تبها یاد گرفته‌ای.

در اولین مرحله نوبه‌ها، باید فوراً به بستن دست و پا پردازی و از وسایل عطسه‌آور غفلت نوری و باید سرکه و بخار سرکه را بو کند و سر بیمار را به وسیله روغن گل و سرکه زیاد به عرق کردن واداری.

اگر سبات از خوردن مخدرات باشد آب غوره و انار و قبوضیت بخشهایی را استعمال کن که در علاج مخدر می‌نوشند و پادزهر مخدر را به کار ببر و اینها را همه در کتاب پنجم می‌آوریم.

اگر سبات از سرمای خارجی است علاجش آن است که «تریاق» بخورد و مشرودیطوس و دوی مشک استعمال شود. آب پز فیجن و گندیدستر، و عاقرقرحا را سرشویه کند. و سر را با روغن بان و روغن سنبل رومی همراه گندیدستر و روغن مشک و روغن کوشنه با گندیدستر بمالد. این ضماد را بر سر گذارد:

نسخه: گندیدستر دو واحد، پیاز دشتی یک واحد، به اندازه بسیار کم مشک. و باید همواره مشک را بو کند. داروهایی را استعمال کند که برای گرم کردن مزاج مغز ذکر شده‌اند و باید این داروها را با شدت استعمال کرد و از ملایمت دور باشد.

اگر سبات از غلبه خون است باید قیغال را بزنی و حجامت بر ساق نھی، یا رگ صافن را بزنی و اماله معتدل به کار بری! غذای بیمار لطیف باشد. آب نخود آب خوب است.

اگر سبات از چیره آمدن رطوبت ساده بدون ماده است آن را به وسیله ضمادهای درست شده از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۰

گندیدستر و شکوفه گورگیاه و کوشنه و ثمر سرو و ثمر سرو کوهی و گیاه شیر سگ و عاقرقرحا معالجه کن! غذا خفیف باشد، در روغن‌ها و داروهای آبکی احتیاط کن، زیرا ممکن است رطوبت روغن‌ها بر نیروی داروها غالب آید مگر اینکه قوت داروها بسیار باشد. و باید سر را ماساژ داد و پوشانید و مشک را ببوید.

اگر رطوبت انگیزه سبات همراه ماده و ماده بلغم باشد. باید اولاً به وسیله اماله قوی تخلیه نمایی، و کاری کنی که قی کند.

و اگر از بلغمی است که در معده به هم آمده است باید تنقیه را با دارویی که در این مورد مفید است و در جای خود ذکر خواهیم کرد انجام دهی. و داروهای آبکی مالیدنی پخته گرداننده و نیرومند و به بینی کشیدنیها و عطسه‌آورها و داروهای غرغره و سایر علاجهایی را که در قانون قبلاً یاد گرفته‌ای استعمال نمایی.

و از جمله معالجات سبات یکی آن است که بیمار چیزهایی را ببیند یا بشنود که از آن غمگین گردد.

در چنین حالت بیماری غم بر تفکر چیره می‌شود و بیمار را از فکر کردن بازمی‌دارد و در نتیجه نفس تحریک می‌شود و بیمار را به حالت تندرستی سابق برمی‌گرداند.

و یکی از داروهای مشهور برای بیماری سبات «قلقند: زاج سبز» بر سوراخ بینی مالیدن و مسح کردن روی با سرکه و بستن اندامان پایینی و به کار بردن عطسه‌آورها است.

فصل دوم بیداری و بی‌خوابی

بیداری حالتی را گویند که روان نفسانی جانداران مشغول به کار انداختن ابزارهای حسی و جنبشی است. بی‌خوابی حالتی را می‌نامیم که بیداری به حد افراط برسد و از حالت عادی و طبیعی پا فراتر گذارد. بی‌خوابی می‌تواند انگیزه‌های مختلف داشته باشد:

۱- انگیزه‌اش گرمی و خشکی مزاج ناشی از گرمی آتشین روان است و روان آتشین در این حالت همواره به سوی بیرون در حرکت است. گرمی بیشتر در این حالت سبب است و گرمی پیشتاز سببهای بی‌خوابی است.

۲- شاید رطوبت بورکی در مغز جای گیرد و سبب بی‌خوابی شود.

۳- درد و فکر که بسیار و عمومی باشد ممکن است سبب بیماری بی‌خوابی شوند.

۴- روشنایی یا روشن کردن جای برای کسانی که آماده ابتلاء به بی‌خوابی هستند سبب بیماری بی‌خوابی می‌شود.

۵- سوء هضم و پر شدن معده از خوراک بیش از اندازه لازم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۱

۶- از خوردن چیزهایی که بادزا هستند و خلطها را درهم و برهم می‌کنند و سبب خوابهای پریشان و ترساننده می‌شوند مانند باقلی و غیره.

۷- در حالت تب بخارهای خشک و سوزناک به سوی مغز بالا می‌روند و سبب بیماری بی‌خوابی می‌شوند.

۸- شاید سبب بی‌خوابی ورم سودایی یا سرطانی در اطراف مغز باشد.

پیران که از بی‌خوابی در رنجند، بورکی بودن و شور بودن خلطهای ایشان و خشکی جوهر مغز آنان است.

گویند کسی که بی‌خوابی‌اش شدت یابد و به سرفه گرفتار آید می‌میرد. و ما در بحث خواب چیزهایی ذکر کرده‌ایم که حتما باید از آنها یاد شود.

علامت انواع بیماری بی‌خوابی

- ۱- اگر با بی‌خوابی، حواس سبک، سر سبک، چشم خشک، زبان خشک، بینی خشک باشد و سر نه گرم شود و نه سرد. علامت این است که بی‌خوابی از خشکی ساده است و نه ماده‌ای با خود دارد و نه با گرمی آمده است.
- ۲- اگر بی‌خوابی از گرمای همراه خشکی باشد، علامتهای نامبرده خشکی هست و علاوه بر آنها التهاب و سوزش هست و شاید تشنگی آور هم باشد، و بیخ چشمها بسوزد.
- ۳- اگر با بیماری بی‌خوابی بینی تر و ژفک در چشم و احساس کمی سنگینی در سر و زود از خواب پریدن و بیدار شدن باشد، علامت آن است که از اخلاط بورکی است و باید عمر بیمار را نیز در نظر گرفت.
- ۴- اگر ابتلا به بی‌خوابی از روشنایی جای یا از خوراك باشد، علامتش خود سبب آن است.
- ۵- اگر از ورم سودایی باشد علامتش همان علامتها است که بارها ذکر شده است.
- ۶- اگر از درد عمومی، یا از فکر زیاد، یا از تب شدید باشد سبب و علامت یکی است.

علاج:

- ۱- اگر سبب بی‌خوابی خشکی مزاج است باید غذای بیمار نم‌بخش باشد و به‌ویژه شست‌وشوی به اعتدال مفید است. اگر حمام رفتن برایش خواب‌آور نبود بدان که تن بیمار مزاج معتدل و رو به راه ندارد و خشکی یا خلطهای ناپسند بر مزاجش کاملاً مسلط شده‌اند و از حمام رفتن، خلطها برانگیخته می‌شوند. پس باید این شخص که به بی‌خوابی گرفتار است از فکر کردن، جماع کردن، خسته شدن دوری‌گزیند، بیاساید و آرام نشیند و سرش را با روغنهای عرق‌آور بر دوام بینداید که ذکر شده‌اند و شیر بر سرش دوشند و داروهای مایع نامبرده را بر سر پاشد و در بینی کشد، که عطسه کند و در گوش چکاند، و به‌ویژه روغن نیلوفر بسیار خوب است و اگر در بینی کشند بسیار خوب‌تر است. علاوه بر این بهتر است کف پا را ماساژ دهد.
- ۲- اگر بی‌خوابی سبب گرمی است، باید داروهای نامبرده را بیشتر از آنچه سبب خشکی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۲

- است استعمال کند و به علاوه داروهای مانند تراشه کدو، خرفه، لعاب اسفرزه، هفت‌بند، همیشه بهار و همانند آنها را به کار برد. برای خوابیدن به آوازهای نازک و لذت‌آور که آدم را پکر نمی‌کند و ایقاعش سنگین و آهنگ موزون و مرتب باشد گوش بدهد. هم از این است که شرشر آب و خش‌خش برگ درخت شنیدن، خواب‌آور است.
- ۳- اگر بی‌خوابی از اثر درد است، علاجش داروهای مسکن درد است و ما علاج هر نوع از دردها را در باب خود گفته‌ایم.

۴- اگر بی‌خوابی از اثر تبها است، اکثراً خواب رمیده را شربت «دیاقود» ساده (شربت کوکنار یا پوست خشخاش) می‌خورانند و خوابش می‌برد. و باید آب بر روی خود باشد و داروهای آبکی استعمال کند و گیجگاه و پیشانی را با روغن خشخاش و کاهو بینداید. و در این روغن مالیدنی تخم خشخاش سفید قاطی باشد و سر بر بخار تخدیرآورهای گذارد که من در اقرابادین نوشته‌ام.

اگر قرص زعفران را- که در بحث از سردرد گرم از آن یاد شد- در افشرد خشخاش یا گلاب که خشخاش را در آن جوشانده‌اند، یا آب کاهو بیامیزند و پیشانی را بدان مالند، مفید است.

یکی دیگر از داروهای بی‌خوابی که در این حالت به تجربه رسیده است این است که: دارچین ختایی، افیون، زعفران را در روغن گل حل کنند و بینی را بدان مالند. همچنین داروی مالیدنی که از پوست خشخاش و بیخ مهرگیاه درست کنند بر گیجگاه مالند و آن را بو کنند. و هرکسی از این داروها به اندازه یک دانه گاودانه ببلعد به خوابی معتدل فرورود.

۵- اگر خلط غلیظ بالا رفته و سبب بی‌خوابی شده است باید شاه افسر، بابونه و می‌پخته را بر پیشانی گذارد.

۶- اگر تب‌دار یا غیر تب‌دار به بی‌خوابی گرفتار است، یکی از معالجات آن است که: دست و پاهای او را چنان بیندید که به درد آید و چراغی پیش او بگذارند و مردم در حضور او به گفتگو و چانه‌زنی پردازند و فجأة بند را باز کنند و چراغ را بردارند و همه سکوت کنند؛ او می‌خوابد.

۷- اگر سبب بی‌خوابی رطوبت بورکی و شور است، باید از خوردن هر تند و شورمزهای پرهیزد. ماهی رضاضی و گوشت نرم و لطیف که آبگوشتش کم‌نمک باشد، بخورد و به وسیله «شبیبار» استفراغ نماید و با روغنهای ملایم و نیمه گرم سر را بمالد. اگر این نوع از بی‌خوابی در عمر پیری روی دهد، علاجش دشوار است و در هر حال باید هر شب آب‌پز مرزه کوهی، بابونه و بابونه چشم‌گاو را بر سر باشد و روغن بابونه چشم‌گاو یا روغن زنبق را یا روغن زعفران را به بینی کشد.

و اگر بی‌خوابی به حد افراط برسد و بیم آن برود که از اثر بی‌خوابی نیرو را از دست می‌دهد شاید ناگزیر باشیم که یک قیراط یا تقریباً به اندازه یک قیراط افیون به وی بخورانیم تا خوابش برود.

اگر بی‌خوابی به چنان حد افراط نبود که گفتیم، شاید تنها خسته شدن و ورزش کردن که بعد از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۳

آن حمام کند و قبل از غذا اندکی از چیزی بنوشد که اندکی اشتهای غذا را کاهش دهد، آن‌گاه غذا بخورد، کافی باشد که به اعتدال می‌خوابد.

فصل سوم آسیبهای ذهنی

آسیبهایی که بر کنشهای مغزی وارد آیند، از دو انگیزه است و از سه راه می‌توان آنها را شناخت:

۱- کسی که حس سلیم دارد، شبخ اشیاء را در بیداری و در خواب به وضوح می‌بیند اما بعدا که می‌خواهد آنها را بازگو کند از یادش رفته است یا چیزهایی را دیده یا شنیده اما زود فراموش کرده است. پس بدان! که این آسیب در یادآوری است و گزند به قسمت عقی مغز وارد آمده است.

۲- اگر در یادآوری خوابها و روی دادهای زمان بیداری نقصی ندارد و به فراموشکاری مبتلا نیست، اما چیزهایی می‌گوید که نبایستی بگوید، چیزهایی را می‌پسندد که نبایستی پسندد، آرزوهایی می‌کند که بی‌جا است و چیزهایی می‌طلبد که طلبدنی نیست، کارهایی می‌کند که نبایستی بکند، از چیزهایی متنفر است که تنفر ندارد. در بازگو کردن آنچه دیده است درمی‌ماند و یاری بازگو کردن ندارد؛ علامت آن است که فکر آسیب دیده و گزند به قسمت وسطی مغز رسیده است.

۳- اگر یادآوری و گفتارش درست است و نادرستی را نمی‌گوید و کارها را درست انجام می‌دهد، و چیزهای حس شدنی را به خیال می‌آورد و پرزه و گاه را برمی‌چیند، و خیال می‌کند که اشخاصی را دیده یا چشمش به آتش و آب و غیره افتاده است که حقیقت ندارند. یا شبخها را در خواب یا بیداری بسیار ضعیف و ناواضح می‌بیند. خیالش آسیب‌دیده و گزند به شکمچه وسطی مغز رسیده است.

اما اگر از علامتهای فوق الذکر، دو یا سه علامت باهم دیده شوند باید دانست که آسیب دو شکمچه یا سه شکمچه را از مغز دربرگرفته است. و در این حالت مشارکت:

چنانچه قبلا یاد آسیب بیند و از آسیب دیدگیش آسیب به فکر رسیده باشد آسانتر از آن است که فکر به بیماری دچار آید و از بیماریش یاد تأثیر پذیرد و گرفتار آید.

و هرچه از این حالتها گرایش به کاهش داشته باشد، علتش از سرماست. اما اگر گرایش به درهم برهم شدن و تشویش بود، بدان که سبب بیماری گرماست.

گروهی عقیده دارند رو به کاهش بودن حس، سبب کاهش یافتن گوهر مغز است؛ که بعید نیست این نظریه هم راست باشد.

همه این حالات که ذکر شده‌اند به‌طور غیر مستقیم از مغز یا مستقیما از خود مغز است. یا از اندامی دیگر سرزده است و گاهی می‌شود که از عوامل خارجی مانند ضربت خوردن یا افتادن باشد.

در معالجه این گونه بیماریها باید اعتماد بر دستورهایی کرد که در قانون ذکر شده و از لوحه‌های بیماری سر داروها را برگزینی و در کتاب دوم قانون، داروهای مفید برای همه این حالات موجود است. بدان مراجعه کن! و داروهای مناسب هر حالتی را در معالجه به کار ببر و نتایج را بررسی کن و در غذاهای مریض دقت کن هرآنچه برایش زیان‌آور است نباید بخورد.

فصل چهارم درهم شدن یاد و پریشان‌گویی (هذیان)

نوعی دیگر از بیماریهای مغزی، که حس از آنها زیان بیند عبارت از درهم برهم شدن هوش و پرت و پلا گویی است. و در این حالت:

الف- اگر سبب از خود مغز است، باید دانست که از حالات زیر خارج نیست:

۱- یا از خلط مراری سوداست.

۲- یا از خون گرم التهابی است.

۳- یا از خلط مراری صفر است.

۴- یا از خلط مراری سرخ است.

۵- یا از گرمای ساده است.

۶- یا از بخار گرم است که تا اینجا تکالیفش سبکتر است.

۷- یا اینکه سببش خشکی است، این خشکی از بی‌خوابی یا تفکر زیاد و همانند آنها مغز را خشکی داده و روان‌گریزی مغز به حالتی درآمده است که نمی‌تواند راه راست عقلیت درست را بییماید.

ب- شاید از خود مغز نباشد و از اندامی دیگر باشد. و آن اندام شاید معده، دهانه معده، مرق، زهدان باشد. و شاید از همه اندامان باشد چنان‌که در حالات تب رخ می‌دهد.

این حالات نیز انواع دارد:

گاهی از کیفیتی ساده سرمی‌زند. مثلاً از انگشت پای بالا می‌آید. از دستی که آماس می‌کند، از اندام به مزاج ورم کرده، یا از بخار گرم، یا از بلغمی که گندیده و شدت یافته است.

سالم‌ترین درهم شدن عقل آن است که با خنده همراه باشد یا بیمار آرام نشیند. بدترین حالتش آن است که با اضطراب و پکری و جنب و جوش باشد.

علامتها

بدان که هرکسی درد زیاد دارد اما درد را حس نمی‌کند و فریادی ندارد عقلش به هم خورده است.

اگر در حالت تب، بول بیمار به رنگ طلائی درآید، دلیل درهم شدن عقل است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۵

اگر سودا سبب درهم شدن عقل باشد، بیمار غمگین و خیالاتی می‌شود و علامت مالیخولیا همراه دارد که آنها را در بحث مالیخولیا می‌آوریم.

اگر سبب درهم شدن عقل سوداء صفراوی باشد، درنده‌خوی و حرکات زیاد در بیمار پدید آید.

اگر سوداء خونی سبب باشد، شادی و خنده و عرق‌ریزی به بیمار روی آورد.

اگر سبب صفرا باشد، بیمار با التهاب و گرمی و بی‌تابی و بدخلقی و اضطراب زیاد روبرو است. به آتش و شرر فکر می‌کند، گوشه‌چشمانش می‌سوزد. رنگش زرد می‌شود. سر گرفتار التهاب و پوست پیشانی کشیده و چشم گود می‌شود، و می‌خواهد به زدوخورد با دیگران پردازد، یورش می‌آورد.

اگر سبب درهم شدن عقل و هوش خلط مراری سرخ باشد، روی آورده‌های صفراوی همه هستند و شدیدتر رخ می‌دهند. درهم شدن عقل که از تبها و اکثرا آنچه از اثر بیماریهای واکیر (وبائیات) روی می‌آورد از این قبیل است.

اگر سبب درهم شدن عقل از گرما و خشکی ساده باشد، نه سرگرانی همراه دارد و نه علامات ماده‌هایی را می‌بینی که در قانون و در فصلهای پیشین ذکر کرده‌ایم.

اگر سبب اختلاط عقل بلغم متعفن و تندمزاج باشد، علامتش این است که بیمار با اینکه عقلش درهم شده است باوقار است و همواره با دست ابروها را بلند می‌کند، سرگران است و به سبب وجود گوهر سرد خواب‌آلوده می‌نماید و از اثر گرما درهم می‌شود. چنین بیماری چیزی را که در دست می‌گیرند رها نمی‌کنند و گاهی اتفاق می‌افتد که بیمار خود را دام یا پرنده بداند.

نشانیهای درهم شدن عقل (روی هم‌رفته)

- ۱- اگر بیمار بی‌خوابی کشد، دلیل آن است که سبب گرمای خشک است.
- ۲- اگر خواب‌آلود است و زیاد از حد می‌خوابد، از گرمای تر است که از خون یا بلغم گندیده سرزده است.
- ۳- اگر سبب درهم شدن عقل بخاری است که از اندامی بالا رفته است، از معاینه اندام دردمند می‌دانی!
- ۴- اگر سبب بخاری است که از کلیه تن بالا رفته است- چنان‌که در تبها روی می‌دهد- از چگونگی تب می‌فهمی!
- ۵- و تو می‌دانی که نشانه‌های بخار بالا رفته از اندامان یا از بدن، از مزاج ساده یا از مزاج همراه ماده بوده همگی را در بحث سردرد گفته‌ام.

علاج:

- ۱- علاج مالیخولیا را به فصل راجع به بیماری مالیخولیا واگذار می‌کنیم.
- ۲- اگر اختلاط عقل از خون باشد، باید رگ بزنی و کاری کنی که مزاج خون را به حالت قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۶
- اعتدال بازگردانی و از گرمای مزاج آن بکاهی و هیأتش سرحال آید.
- ۳- اگر از مراره صفرا و سرخ باشد، باید بی‌درنگ به تخلیه پیردازی و یا مزاج بدن یا مزاج سر را- برحسب لزوم- معتدل سازی و داروها و تری‌بخشهایی را که در قانون از آنها یاد شده استعمال کنی و بعد از تراشیدن موی سر، ضمادهای نامبرده سابق را به کار ببری. اگر باز بیماری شدت یافت و بدتر شد، باید علاج بیماری «مانیا» را تجویز کنی.
- ۴- اگر درهم شدن هوش همراه گرم مزاجی است، علاجش قیروطی است که به وسیله روغن گل و سرکه سرد شود و بر جان‌دانه بیمار بگذاری یا اینکه روغن بنفشه و شیر، بر جان‌دانه‌اش بگذار! به شرطی که تب نداشته باشد. یا روغن گل و خشخاش بر سرش نهند اما باید از بازگشتن بخارها برحذر باشند و منفذ بخارها را بند نیاورند.
- ۵- اگر کسی که عقلش مختلط شده و بی‌خوابی دارد، هیچ‌یک از داروهای آبکی پاشیدنی بهره‌ای نمی‌رساند. اگر حقنه‌های تند استعمال کنی شاید نتیجه منفی دهد و کشش ماده زیاد شود پس باید حقنه‌های نرم به کار ببری.

۶- اگر سبب درهم شدن عقل از شراکت اندامی پدید آمده است، کوشش کن که سر بیمار را تقویت کنی و سرد گردانی و ماده را به سوی مخالف برانی و اینها را همه در قانون کلی و جزئی ذکر کرده‌ایم.

۷- اگر عقل درهم شده است اما نه علامت ناتوانی و نه علامت آماس هست، باید بیمار را به شدت سیلی زد. و شاید نیاز باشد که آن را کتک کاری کنی تا بر سر عقل آید. یا ممکن است نیاز بدان باشد که سرش را صلیب‌وار داغ کنی و این در حالتی بایسته است که هیچ‌یک از عللها سودمند نباشند.

۸- آب کله‌پاچه را بر سر بیمار که عقلش درهم برهم شده است بریزند مفید است.

۹- فاشرا (هزارچشان) تنها یا در شیرینی و میوه پنهان شود و چند روزی به بیماری که عقلش پارسنگ برمی‌دارد بخوراند شفا یابد.

فصل پنجم رعونت و حماقت (سست مغزی و ابله‌ی)

چنان که درهم شدن هوش- که سابقا ذکر شد- آفتی از آفات مغزی است، هم‌چنان رعونت و حماقت نیز از آفات مغزی است و هر دو حالت در شکمچه وسطی مغز به وجود می‌آیند لیکن باهم فرق دارند که بدین قرار است:

حالتی را اختلاط عقل گوئیم که کنشهای تفکری گزند بینند و مجرای طبیعی را رها می‌کنند.

رعونت و حماقت کاهش کنش فکری یا از کار افتادن آن است و حالتی است که به خرف شدن و حالت کودکانه می‌ماند، و تو یاد گرفتی که آسیبهای کنشها سه نوع می‌باشند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۷

انگیزه رعونت و حماقت

علت این بیماری انواع مختلف دارد:

سردی مزاج ساده، سردی مزاج همراه خشکی که شکمچه وسطی مغز را روزها و مدتها در بر گرفته باشد. سردمزاجی همراه ماده بلغمی که در کاوکهای آوند شکمچه وسطی مغز گیر کرده باشند.

در هر حال این بیماری از سردی سرچشمه می‌گیرد و گرمی در آن دخالت ندارد. زیرا چنان که گفتیم در اینجا کاهش و از کار افتادگی هست. اما گرمی کارش این است که فکر را به کار وامی‌دارد و فکر نوعی از جنبشهای روان است و بدین وسیله فکر از این جزء مغز به آن جزء در حرکت است و از قسمت عقبی مغز به قسمت جلوی در حرکت است. معلوم است که حرارت جنباننده است و یخ بستن (جمود)، مانع حرکت است. و از این سبب است

که مزاج این قسمت از مغز چنان آفریده شده که گرایش به سوی گرمی داشته باشد. و از آن رو در وسط قرار داده شده که مرجع خیال باشد و خیال به یادآوری منتقل شود. و تو سابقاً در جای خویش خیال کردن و به یاد داشتن را یاد گرفته‌ای.

معالجه این بیماری

اگر دانستی که سردی همراه با خشکی است باید مغز را گرم و تر گردانی. و اگر بیماری از ماده‌ای بود، باید به وسیله «معجونهای بزرگ» و قی کردن با اسکنجبین، پیاز دشتی و تخم ترب آن را تخلیه کرد و اضافه بر این باید قلب را با داروهای سازگار با قلب که نشاط به قلب دهند مانند مشك و مشرودیطوس و داروهای مفرّح (شادکننده) و همانند آنها را استعمال کنی. نیازی نیست که در اینجا سخن را درازا دهیم زیرا در دستورهای ذکر شده این گونه معالجات را شناخته‌ای!

باید بیمار در خانه پرروشنایی اسکان یابد. روی هم، بیداری، بی‌خوابی، کم کردن اندازه غذا و لطیف گردانیدن غذا، و گرایش دادن مزاج بیمار به خشک مزاجی طریق معالجه است. باید غذاهایی بخورد که خون را بی‌آلایش و لطیف می‌کنند، خون را تعدیل می‌بخشد، خون را اگر زیاد از لازم است کمتر می‌کند، خون را گرمی می‌بخشد اما نه تا آن اندازه گرم شود که از گرمی به جوش آید و بخار کند، بلکه خونی باشد گرم و لطیف و بدون جوشش، که چنین خونی هوش را صاف و نیرومند می‌نماید.

پر شدن از خوراکیهای مرطوب و رطوبت‌آور دشمن سرسخت هوش و عقل است. خشکی گاهی به ذهن آسیب می‌رساند اما نه از آن است که ذهن را کاهش دهد بلکه از آن روست که سرعت حرکت از حد می‌گذرد، یا اینکه روان بسیار اندک است، از کمترین حرکت تحلیل می‌رود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۸

فصل ششم فساد ذکر «فراموشکاری»

فراموشکاری با سست مغزی شباهت دارد. اما منشأ این بیماری در قسمت عقبی مغز است. زیرا فراموشکاری عبارت از کاهش یافتن کنشی از کنشهای مغز یا از کار افتادن همه کنشها است.

به عقیده جالینوس، سبب رئیسی این بیماری سردی است، خواه سردی ساده یا سردی همراه خشکی که انعکاس احساس شده در آن نقش نمی‌بندد. یا سردی همراه رطوبت است که نقش بسته را نگه نمی‌دارد.

نشانه‌ها:

اگر فراموشکاری از سردی همراه خشکی است علامتش این است که بیمار بی‌خوابی کشد، رویدادهای گذشته را به یاد دارد اما نمی‌تواند رویدادهای کنونی را به یاد بسپارد.

اگر سبب سردی همراه رطوبت باشد، بیمار خواب‌آلود است و گذشته‌ها را به کلی از یاد برده و شاید چیزهای آبی را بهتر از گذشته به یاد بسپارد.

اگر سردی ساده باشد تخدیر و حیرت‌زدگی روی می‌دهد. و شاید این حالت از خشکی و گرمی سر برزند که آن‌گاه به هم آمیختن ذهن پدید آید. و این اختلاط ذهن یا در خون آن جزء از مغز یا در یکی از شکمچه‌هایش یا در آوند مغز می‌باشد.

گاهی اتفاق می‌افتد که سبب فراموشکاری از درهم شدن هوش، یا از سوء مزاجی واقع در گیجگاه است که به مغز سرایت می‌کند. که این حالت را بعضی از پیشینیان ذکر کرده‌اند و آزموده‌اند و دیده‌اند.

فراموشی و فراموشکاری اکثراً از سردی و رطوبت سرچشمه می‌گیرد و گاهی ممکن است از ورمهای مغز و به‌ویژه ورمهای سرد مغز روی دهد.

و بدان! که اگر شخص تندرست به فراموشکاری گرفتار آید زنگ خطر بروز بیماریهای شدید مغزی مانند سکته و صرع و سرسام سرد است.

نشانه‌ها و انواع این بیماری:

باید آنها را از قانونهای ذکرشده استفاده کنی و در هر بیماری سبب را تکرار نمی‌کنیم.

معالجات:

اگر انگیزه بیماری گرمی و خشکی باشد، علاجش آسان‌تر است و بارها این علاج ذکر شده است.

اگر از خشکی تنها باشد، باید بیمار غذاهای تری‌بخش معتدل بخورد. اطراف سر را به وسیله ماساژ و مالش دادن با پارچه زیر ورزش داد. دست و پاها را حرکت دهد. خلاصه ورزشهایی کند که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۱۹

بسیار شدید نباشد. همان قدر ورزش کند که گرسنه شود و بتواند که خوراکش زیاد شود و آرام گیرد و بخوابد و خود را شست‌وشو دهد. ضمادهای گرمی‌بخش را که در اینجا دوباره ذکر نمی‌کنیم به کار ببرد. حجومات بدون نشتر زدن بر سر گذارد. سر را با داروهای جذب خون به طرف پوست بمالد. و شاید نیاز بدان باشد که دو داغ بر پشت سر

گذارد. آبهایی را به کار برد که بابونه و شاه افسر و پاچه در آن پخته باشد. از روغن‌ها روغن سوسن و نرگس و خیری را استعمال کند.

اگر سبب بیماری ماده سرد و رطوبتی است، بعد از رسانیدن ماده- چنان که خودت دانی- ماده را تخلیه کن! مسکنش بسیار روشن باشد. به وسیله تخلیه در آغاز داروهای سبک مانند «ایارج» و پیه هندوانه ابو جهل و گندیستر باشد. بعدا به تدریج «ایارجهای بزرگ» به کار ببر! و اگر از این مطمئن بودی که سوء مزاج گرم روی نمی‌آرد، معجون «بلاذر» استعمال کن! که معجون بلاذر در نیرو بخشیدن به ذهن بهترین دارو است و برای به یاد داشتن بسیار مفید است.

علاوه بر این از سایر داروهای گرمی بخش از خون به زیر پوست کشیدنها و غرغره‌ها و بوییدنهایی که همه را می‌دانی استفاده نمای.

در خشک گردانیدن بسیار شتاب موز! به تدریج خشک گردان و بترس از آنکه خشک گردانیدنت به حدی برسد، که رطوبتهای اصلی را از بین ببرد و سردی مزاج روی دهد که در این حالت فراموشکاری بیشتر می‌شود.

بیمار نباید مستی کند، باید از بادها و امتلاء و با آب شستشو کردن پرهیزد؛ زیرا اگر آب گرم باشد، سستی می‌رساند و اگر سرد باشد تخدیرآور است و به روان حساس زیان می‌رساند.

اگر بیمار فراموشکاری به امتلاء گرفتار آمد، باید علاج تلطیف به کار ببری و باید از غذاهای تسکین بخش و سنگینی آور و تخدیرکننده و تبخیرکننده دوری جوید. پر شدن از شراب بسیار بد است. اما خوردن کم از شراب، نفس را سر نشاط آورد و روان را تقویت و صفا بخشد و از زیاد آب نوشیدن بی‌نیاز گرداند. زیرا زیاد نوشیدن آب برای چنین بیمارانی بسیار زیان‌آور است. خواب نیمروز زیاد و عموماً خواب زیاد، بسیار بد است. به‌ویژه اگر زیاد از حد خوراک خورند و خوراک را در معده تلمبار کنند و بخوابند بسیار زیان بینند. و اگر زیاد بی‌خوابی بکشند خوب نیست زیرا روان را ناتوان گرداند و تحلیل می‌برد و بخارها مغز را پر می‌کنند. مریای، وج (سوسن زرد) فلفل دراز و تندمزه پروریده، تجربه شده‌اند که ذاکره را بسیار تقویت می‌کنند.

اینک چند نسخه‌ای برای رفع بیماری فراموشی و زیاد شدن ذاکره می‌نویسیم:

نسخه اول: کندر، مشک زمین، فلفل سفید، زعفران، مر، به اندازه‌های متساوی در عسل معجون شوند و هرروزه به وزن یک درهم بخورند. مجرب است و فایده می‌بخشد.

نسخه دوم: فلفل یک مقدار، زیره یک مقدار، شکر طبرزد سه مقدار.

نسخه سوم: کندر سه چهارم مثقال، فلفل يك چهارم مثقال، که از این دو نسخه دوم و سوم هرکدام باشند، ناشتا يك مثقال بخورند. برای ذاکره خوب است و تجربه شده است.

نسخه چهارم: زیره پنج وحده. فلفل يك وحده، سوسن زرد دو وحده، مشک زمین دو وحده،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۰

هلبله سیاه دو وحده، عسل بلاذر، صمغ بلاذر يك وحده، در مقابل همه اینها عسل.

و باید به کتاب ادویه مفرده لوحه‌های راجع به بیماریهای سر مراجعه شود و از آن استفاده کرد، باید جای بیمار روشن باشد.

اگر فراموشکاری از ورمهای مغزی باشد، علاجش همان علاج سرسام گرم و سرسام سرد و خواب در بیداری است که ذکر شده‌اند.

فصل هفتم فساد تخیل (تباهی خیال و پندار)

سبب و علامتها همانند آنها هستند که در بابهای دیگر ذکر شده‌اند. تنها تفاوت در این است که این تباهی پندار منشأش قسمت جلو مغز است.

بیمار چیزهایی را خیال می‌کند که وجود ندارد، می‌پندارد چیزهایی را دیده که اصلا ندیده است.

انگیزه این بیماری دو چیز است: یا خلط مراری بر قسمت جلو مغز چیره آمده، یا اینکه سوء مزاج گرم بدون ماده غلبه یافته است.

در بعضی حالات بیمار قوه تخیلش ناتوان است و خیالها کامل نیستند و کمتر خواب و رؤیا می‌بیند و اگر خواب دید زود فراموش می‌کند، تصویر محسوسات را زود فراموش می‌کند و در خیالش جای نمی‌گیرند.

در این حالت، سبب همان سبب کاهش یافتن ذاکره است و تفاوت در این است که تباهی ذاکره اکثرا از سردی و رطوبت است و کمتر از خشکی خیزد. ولی در اینجا مسئله برعکس است. دومین تفاوت در میان این است که ابزار خیال نرم آفریده شده تا خیالها زود نقش بندد. اما ابزار ذاکره سخت است تا به زحمت نقش بسته را از دست بدهد. پس رویدادها در این حالت به وسیله ضد، روی می‌دهد.

سومین تفاوت در میانه این است که تباهی ذاکره در معنی احساس شده و به سبب آمیزش آنها روی می‌دهد. لیکن تباهی پندار، در خود محسوسات و شبح محسوسات است. و این مسئله را باید از حرفه دیگر به دست آورد.

از خواب و بیداری و خشکی و تری چشم و بینی و رنگ زبان و خشکی و تری زبان می‌توان پی برد که سبب رطوبت است یا خشکی.

اگر بیماری تباهی خیال است و کاهش پندار نیست، تو می‌توانی به وسیله چیزهایی که گفته شده و شناخته شده‌اند، بدان که این بیماری از سودا یا صفراء یا مزاج گرم ساده است.

معالجات:

معالجات همان است که در بیماریهای سابق الذکر آورده‌ام لیکن باید علاج را منحصر به اطراف منشأ حس کنی، و اگر دانستی که نیاز به ماساژ و حمامت نهادن بر قسمت جلو مغز هست

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۱

- چنان که خودت می‌دانی - دست به کار شو!

فصل هشتم مانیا و داء الکلب (دیوانگی ددمنشی و بیماری سگانه)

مانیا چیست؟ مانیا دیوانگی ددمنشی. داء الکلب نوعی از این بیماری است ولی حالت خشمگین همراه بازی و لهو و کار بیهوده است و آزاررسانی است که با نوعی حق به‌جانگی مختلط است که این حالت را در سگان می‌بینیم.

و بدان که دیوانگی ددی، از ماده‌ای پدید آید که مالیخولیا را به وجود می‌آورد. و هر دو سودایی هستند. تفاوت در میانه این است که به وجود آورنده مانیا ماده سودایی است که سوخته صفرا یا سوخته سوداست و اگر سوخته سودا باشد، بدترین حالت است. اما به وجود آورنده مالیخولیا، سودای طبیعی است که در آوندها پیدا شده، یا اینکه ماده سوخته است، ولی سوخته بلغمی یا سوخته خونی صاف. کمتر روی می‌دهد که بلغم سوخته دیوانگی آورد؛ هرچند شاید از بلغم سوخته مالیخولیا آید.

مالیخولیا اکثراً از پیدا شدن ماده سودایی در آوندها به وجود می‌آید. اما بیماری مانیا اکثراً از پدید آمدن ماده سودایی در قسمت جلو مغز و گوهر مغز پیدا می‌شود. زیرا رسیدن ماده به سوی مغز همانند رسیدن ماده سرسام‌گرم است.

در بیماری مالیخولیا بدبینی، فکر تباه، ترس و آرامش است و اضطراب شدید روی نمی‌دهد.

در بیماری مانیا همه‌اش اضطراب و جست‌وخیز و بداخلاقی و درندگی است. و نگاه بیمار به نگاه درندگان بیشتر شبیه است.

بیماری مانیا، در دیوانگی آوردن به نوعی از سرسام گرم شباهت دارد. تنها تفاوتش این است که بیمار مانیا اکثراً تب همراه ندارد. و سرسام گرم هرگز بی تب نیست.

داء الکلب نوعی از مانیا است. مرموزی و سرسختی بیمار همراه ملامت و آشتی آید. بدبینی در بیماری داء الکلب به اندازه بیمار مانیا نیست. تو گوئی بیماری داء الکلب منشأش تقریباً ماده خونی است. (به ماده خونی نزدیک است).

این بیماری بیشتر در بهار و تابستان دیده می شود. وزیدن باد شمال - که خشکاننده است - در بروز این بیماری زیاد مؤثر است.

بسیار اتفاق افتد که بواسیر و پاغر، سبب شفا از مانیا می شوند. اگر بیمار کمی بعد از ابتلاء به مانیا دچار استسقاء شود، رطوبت استسقاء مانیا را از بین می برد و به ویژه اگر سبب بیماری مانیا گرمی و خشکی کبد باشد.

گاهگاهی این بیماری با اشتراك معده روی می آورد که در این حال تخلیه معده بیماری را دور می اندازد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۲

علامتها:

مانیا به وجه عام علامتهایی دارد و هر يك از انواعش نیز دارای علامتهایی هستند.

به طور عموم دگرگون شدن کنشهای حسی و سیاسی - که ذکر شده اند - علامت مانیا می باشند.

علامتهایی هستند که مانیا را پیش بینی می کنند مانند: بختك همراه حرارت مغز، یا پاهای پر از خون شوند و سرخ رنگ گردند. یا خون در پستان زن منعقد شود. که دلیل بر این است جنبشهای فاسد کننده خون پیدا شده است.

حالت اولی که کابوس همراه حرارت در مغز است، شاید دلیل بر مانیا باشد و شاید دلیل بر آن باشد که خون در یکی از اندامان که حرارت غریزی در آن توانا نیست در راه فاسد شدن است.

باید در این حالت به خوبی خون را معالجه کرد. که مبادا خون تباهی چنان برساند که به مغز آسیب وارد آید.

اگر حالت اولی در آخرهای بیماری مانیا روی دهد، شاید همچنان که پاغر دلیل تحلیل رفتن مانیا است آنهم دلیل از بین رفتن مانیا باشد.

بسیار اتفاق افتد که پیدا شدن بیماری مانیا در اثناء بیماریهای تند و شدید دلیل بحران بیماری باشد. اگر علامتها دلیل بر خوبی بودند معلوم می شود که بحران شروع کرده است.

گاهی می‌شود که شدت یافتن مانیا دلیل بحران خود مانیا باشد.

اگر مانیا از سودای سوخته باشد علامتش آن است که دیوانگی و درنده‌خویی بیمار در سرآغاز فکر کردن و آرامشی دارد و تا مدتی این تفکر و آرامش دوام می‌نماید. بعدا که به حرکت درمی‌آید و شروع به حرف زدن می‌کند، عاقلانه سخن می‌گوید ولی بعد از آنکه حرکت تکرار می‌شود، دیگر او را رها نمی‌کند و آرام گرفتن او دشوار می‌شود و لاغری تنش شدت می‌یابد و رنگش بیشتر به سیاهی می‌زند و خواها پریشان‌تر و بدتر می‌شوند و شاید چیزی ترش را قی کند که بر زمین بچوشد.

اگر ماده مانیا سودایی صفراوی باشد، سریع‌تر به بداخلاقی روی آورد و سریع‌تر آرام می‌شود. شرارت و کینه‌ورزی که در حالت اولی ذکر شد، در این حالت به این اندازه نیست و آرامش او کم است و حرکتش زیاد و پکری و اضطرابش زیاد است.

معالجه: ۱۲

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۳ ؛ ص ۱۲۲

ر دیدی که اخلاط امتلاء به وجود آورده‌اند، رگ بزن!

اگر دیدی خلط مراری در بدن چیره آمده‌اند، که این را از بول و علامتهای دیگر درمی‌یابی، به وسیله آب‌پز سس صغیر یا آب‌پز هلیله تخلیه به عمل بیاور به شرطی که خلط مورد نظر صفراوی سودایی باشد و اگر سودای خالص باشد شاید نیاز داشته باشی که به وسیله سس صغیر ساده تخلیه به عمل آوری چنان که هشت درهم سس صغیر را با اسکنجبین و سنگ لاجورد قاطی کنی و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۳

پاکسازی به عمل آوری.

بعدا به علاج سر پرداز! اگر امتلای خونی یا سودایی هست آن را از راه رگی که زیر زبان قرار دارد بیرون بران و تخلیه را به وسیله حیّی که می‌نویسم دوام بده:

نسخه: ايارج يك وحده، سس صغير يك وحده، اسطوخودوس يك وحده، سقمونيا نيم وحده، هليله يك وحده، از همه اينها قرصهای بزرگ می سازی و بعد از هر تخليه در شبهای جداگانه، هر شب به وزن دو درهم از اين قرصها بخورد.

نسخه ديگری که آن هم حب است و مفيد واقع می شود: سس صغير به وزن پنج درهم، بسپا يك پنج درهم، سنگ ارمني يك درهم، هليله کابلی يك درهم، اسطوخودوس ده درهم، نمک هندی چهار درهم، پيه هندوانه ابو جهل چهار درهم، بليله و آمله و آویشم و خریق سیاه هريك سه درهم، ترید بیست درهم، همه اينها را در اسکنجبین عسلی معجون کن و به کار ببر! و بگذار به وسیله اسکنجبین و سقمونيا غرغره کند و زياد از حد حب «شبیبار» استعمال ننماید؛ بلکه تا می دانی که سبک است به وی بده، اما همین که دیدی که سوء مزاج گرم دارد آن را قطع کن! بعد از تخليه به وسیله داروهای مایع و غيره، رطوبت و سردی را به بیمار برسان، شاید نیاز باشد که روزی پنج بار داروهای پاشیدنی را به کار ببری و بر سرش پاشی سر بیمار را با آب کله پاچه و شیر بشوی و کره بر سرش بگذار و بیشتر از سردی فکر تری بکن.

شاید داروهای را که برای رطوبت بخشیدن زياد لازم داری حتما سردی داشته باشند؛ در اين حالت بابونه را با دارو قاطی کن!

شاید برای خوابیدنش مجبور شوی که دياقودا (شریت کونکار یا پوست خشخاش) به بیمار بدهی پس هرگاه آن را تجویز کردی باید آب انار هم بخورد تا رطوبت برساند یا خواب آور نامبرده را با شریت آلو بده تا نرمی برساند یا با آب جو بخورد. و با آبی که خشخاش در آن پخته باشد او را بیندای تا بخوابد اما بهتر آن است که کمی بابونه با آب پز خشخاش باشد. شیر را بر سرش بدوش.

روغنها نیز در اين زمينه بسیار مفيدند. و هرگاه داروهای آبکی و پاشیدنی و بوییدنیهای تری بخش را به کار بردی نیرنگی ساز کن که بعد از آن به خواب برود. مثلا داروهای آبکی و روغنهاي خواب آور از قبیل روغن کاهو استعمال کن! چیزهایی را بنوشد که تری آورند مانند آب جو و مانند آن. مگذار چیزهایی که مانند اسکنجبین و آنچه کار اسکنجبین می کنند بنوشد، چیزهایی ننوشد که نرمی بخش و خشکاننده و پاره کننده باشند. و همین که دیدی قبوضيت دارد اماله اش کن تا بخارها به سوی سر بالا نروند و آزار به سرش نرسانند.

با آب نوشیدنی بیمار، بهتر آن است که بیخ رازیانه کوهی، تخم رازیانه کوهی، بیخ هزار چشان قاطی باشد که منفعت دارد. روزانه يك مثقال از آن را با آب بخورد. اگر نخورد آن را با غذایش قاطی کن که نداند و کسی پیش بیمار در وقت غذا خوردن بنشیند که بیمار از او شرم دارد و از او می ترسد.

همواره دست و ساق پایهای بیمار را ببند و محکم کن تا بخار به سوی پایین کشیده شود.

اگر بیم آن می‌رفت که بیمار خود را به هلاکت اندازد باید بسیار محکم طناب پیچ شود و در قفس گذارند و در جای بلند آویزان کنند مانند تاب باشد.

باید غذای بیمار در همه احوال تر باشد و باید تری نباشد که بند آمدنی در پی داشته باشد، از قبیل نشاسته و همانند آن، که چنین خوراکی بسیار زیان‌آور است.

نباید چیزهایی را بخورد که زیاد بول کند، که زیان دارد.

بقیه معالجات و پرهیز همان است که برای مالیخولیا در نظر گرفته شده و در بحث مالیخولیا ذکر خواهد شد.

اگر درجه بیماری پایین آمد، زبانی نیست که شراب بخورد اما باید آب زیاد با آن آمیخته شود.

چه همچنین شرابی هم رطوبت بخش است و هم خواب‌آور.

نکند به هیچ وجه چیزهای گرم و گرمی بخش را بخورد.

فصل نهم مالیخولیا

بیماری که فکر و پندار در آن از مجرای طبیعی بیرون می‌رود و سر به تباهی و ترس می‌کشد، آن را مالیخولیا گویند. در مالیخولیا مزاج سودایی به حدی بدحال است که روان دماغ را از داخل به وحشت می‌اندازد و می‌ترساند و بدان می‌ماند که تاریکی از خارج وحشت‌آور و ترساننده است.

زیرا مزاج سرد و خشک با روان مخالف است و دمساز نیست و روان از آن ناتوان می‌شود. لیکن مزاج گرم و رطوبتی چون مزاج شراب با روان سازگار است و روان را تقویت می‌نماید. اگر مالیخولیا معالجه نشود و بیمار در پکری و یورش بردن و شرارت بماند، مالیخولیا سرانجام به مانیا مبدل می‌شود.

مالیخولیا مرضی را گویند که از سودای سوخته منشأ گیرد. انگیزه مالیخولیا یا در خود مغز است یا خارج از مغز.

آنچه در خود مغز است دو حالت دارد:

۱- یا از سوء مزاج سرد و خشک بدون ماده چنان است که گوهر مغز و مزاج نورانی روان را به تیرگی و تاریکی بکشاند.

۲- یا همراه آن ماده کذایی است، و جای وجود ماده مختلف است.

الف- یا ماده در رگها است و از جای دیگری آمده است.

ب- یا ماده در رگها محتویات رگها را سوخته و سیاه‌رنگ گردیده یا به رنگ تیره درآمده است.

که اکثراً به رنگ تیره درآمده است.

ج- یا ماده کاملاً در جرم مغز سرایت کرده و جای‌گزین شده است.

د- یا اینکه ماده در شکمچه‌های مغز ریخته و از حیث چگونگی و از حیث گوهر، مایه آزار مغز

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۵

شده است.

در بعضی حالات مرض صرع سبب مالیخولیا می‌شود.

اگر منشأ بیماری مالیخولیا از خارج مغز است و چیز دیگری در به وجود آوردن بیماری سهیم بوده است و خلطی یا بخاری تیرگی‌آور از آن چیز به مغز رسیده است، که این هم حالات مختلف دارد:

۱- یا آن چیز در کلیه بدن است و مزاج سودایی بر آن غلبه یافته است.

۲- یا آن چیز طحال است و ماده سودایی در آن بند آمده و نتوانسته ماده را تنقیه نماید یا توان آن را نداشته که سودا را از خون جذب کند.

۳- یا به سبب آن چیز ورمی روی آورده. یا اینکه ورم در کار نیست ولی سبب آسیب دیگری شده است.

۴- یا انگیزه شدت حرارت کبد است.

۵- یا آن چیز لایه خارجی صفاق (مراق) است. که زائده‌هایی از غذا و بخار روده‌ها در آن انباشته شده است و خلطها سوخته‌اند و تبدیل به جنسی سودایی شده‌اند و ورم به بار آورده‌اند. یا بدون ورم بخار تاریکی بخش از آنها برخاسته و به مغز رسیده است.

این نوع پنجم را بادکردگی مراق نامند و بیماری را مالیخولیای بادی و مالیخولیای مراقی گویند. و بسیار اتفاق افتد که این بیماری از ورم دروازه‌های کبد پدید آید که خون مراق را می‌سوزاند. و این حالت است که جالینوس آن را سبب مالیخولیای مراقی دانسته است.

اما «روفس» عقیده دارد که این حالت ناشی از شدت حرارت کبد و روده‌هاست.

طیبانی هستند که عقیده دارند سبب این حالت از بیماری، راه‌بندانی است که در رگهای موسوم به ماساریقا واقع شده و ورم همراه دارد. دلیلشان این است: گویند باید راه‌بندان در ماساریقا باشد زیرا غذای آنها به رگها نفوذ نمی‌کند و تباهی روی می‌دهد.

کسی که عقیده دارد این حالت باید از ورم ناشی باشد می‌گوید: خوراک بسیار وقت، در روده‌ها به حالت کال و ناپخته می‌ماند. پس ورم نباید گرم باشد زیرا تب و تشنگی و قی کردن خلط مراری در کار نیست.

و شاید سبب پیدایش بیماری از خارج مغز باشد اما ماده بیماری در خود مغز به وجود آید.

مثلا: در معده ورم گرم باشد. بخار ورم رطوبتهای مغز را بسوزاند. یا اینکه: ورم در زهدان یا در سایر اندامان شریک سر باشد.

مالیخولیایی که منشأ سردی و خشکی بدون ماده است، سبب سوء مزاج سودایی بدون ماده در قلب است، یا همراه ماده‌ای است که مغز در آن شرکت دارد زیرا روان نفسانی با روان حیوانی پیوستگی دارد و از گوهر او می‌باشد. اگر مزاج سودایی بد داشته باشد مزاج مغز را تباه گرداند و به سودایی کشاندش.

شاید سبب از قلب تنها نباشد و سببهای دیگری باشد که سردی‌بخش و خشکاننده باشند، ولی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۶

حتما باید با قلب شراکتی داشته باشند. و شاید در این حالات نیز منشأ بیماری اکثرا از قلب سرچشمه گیرد.

پس لازم است در معالجه این بیماری، همراه معالجه مغز، معالجه قلب نیز در کار باشد.

و بدان که اگر خون قلب بی‌آلایش و رقیق و روشن و شادی‌آور باشد، با تباهی مغز مقاومت می‌کند و مغز را سرحال می‌آورد. پس نه جای شگفتی است که عقیده داشته باشیم اکثرا سبب این بیماری باید از قلب باشد. هرچند ما دلیل‌های قانع‌کننده را در مغز پیدا می‌کنیم. ولی نه دور است که مزاج قلب اولاً تباه شده و مزاج مغز به پیروی از آن به تباهی رسیده باشد.

شاید قبلاً مزاج مغز تباه شده و روان قلب به پیروی از مغز به سوء مزاج رسیده باشد و به وحشیت گراییده و هرچه را که از آن به سوی مغز نفوذ می‌کند تباه کرده و در این حالت در تباه بودن مغز کمک نموده باشد.

و ممکن است در اواخر بیماری‌های ناشی از ماده و به‌ویژه که بسیار شدید باشند مالیخولیا روی دهد، که در این حالت زنگ خطر مرگ را به صدا درمی‌آورد. و در این حالت است که بیمار به فکر مرگ و مرده‌ها می‌افتد.

عموما مالیخولیا از بودن سودای زیاد پیدا می‌شود. سودای زیاد گاهی به وسیله اندامی که دست‌اندرکار غذاست، منظورم کبد است، پدید آید و خون را می‌سوزاند. گاهی در راندن زیاد سودا، آن اندام ناتوان است که این حالت کمتر روی می‌دهد. و گاهی سبب، عضوی است که آشغال‌دان سوداست و منظورم طحال است. هرگاه طحال از گرفتاری به یکی از دو حالت ناتوان شود: یکی آنکه ته‌نشین خون و خاکستر خون را از کبد جذب بنماید. دوم اینکه هر ماده ریختنی از کبد به سوی او می‌آید به جایی درآید که طحال دفعش می‌کند.

ممکن است سوداء در اندامی دیگر غیر کبد و طحال باشد. و آن را چندین حالت است:

۱- غذای خودش را شدیداً بسوزاند.

۲- از دفع کردن زایده‌های غذایی ناتوان باشد؛ لطیف تحلیل برود و متراکمش، سوداء تیره‌رنگ شود.

۳- یا هرچه بدو می‌رسد آن را بسیار سرد و خشک گرداند. و امکان دارد که از نوعیت غذا، سوداء به وجود آید.

برخی از اطباء عقیده دارند که مالیخولیا کار جنیان است و ما که طب را یاد می‌گیریم اهمیت نمی‌دهیم که از جن است یا از جن نیست. ما می‌گوییم: اگر مالیخولیا کار جن باشد یا نباشد مزاج بیمار به سودایی می‌انجامد. پس سبب نزدیکش وجود ماده سودا است. بگذار به وجود آورنده سودا جن باشد یا غیر جن به ما چه مربوط!!

یکی از سببهای بسیار تأثیربخش در مالیخولیا، به وجود آمدن ترس بسیار یا اندوه بسیار است.

و باید بدانی! سودایی که سبب مالیخولیا می‌شود از حالات زیر خارج نیست:

۱- یا سودای طبیعی است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۷

۲- یا بلغم است و از تراکم تبدیل به سوداء شده یا کمی سوخته است. هرچند این حالت اخیر به‌ندرت روی می‌دهد و بسیار کم واقع می‌شود.

۳- یا خون است و از پخته شدن یا از متراکم شدن بدون سوختن زیاد به ماده سوداء تبدیل شده است.

۴- یا خلط صفراوی است. خلط صفراوی اگر به انتها درجه سوختگی برسد نه تنها سبب مالیخولیا بلکه سبب بیماری مانیا هم می‌شود.

هر نوع از انواع سوداء که به جای معینی از مغز راه یابد، حتما سبب مالیخولیا می‌شود. ولی بعضی از این انواع همراه مالیخولیا، مانیا را هم می‌آورد.

آسانترین (سالمترین) مالیخولیا آن است که از خون تیره (تیرگی خون) باشد و بیمار شادی خود را حفظ کند.

بسیار اتفاق افتد که از بیمار شدن شخص به بیماری بواسیر یا پاغر، مالیخولیا از بین می‌رود.

سپیدپوست چاق کمتر مالیخولیا می‌گیرد.

اکثرا مالیخولیا سراغ آدمهای گندم‌گون، پرموی پشم‌آلوی لاغر را می‌گیرد.

اکثرا کسانی که قلب بسیار گرم و مغز تر دارند دچار مالیخولیا می‌شوند. چه حرارت قلب سودا را در قلب پدید آرد و رطوبت مغز از سودای قلب تأثیرپذیر می‌باشد.

کسانی که لثعند (لب به دندان چسبیده) و زبان سبک و سریع‌گوی و به سرعت چشم‌گردانند، کسانی که چهره بسیار قرمز دارند. کسانی که گندم‌گون، سیه‌چرده و لاغراندام هستند. به‌ویژه آنهایی که موهای زیاد و سیاه‌رنگ و ستر بر سینه دارند. کسانی که رگهایشان گشاد است. کسانی که لب ستر دارند برای دچار شدن به مالیخولیا آمادگی دارند زیرا این علامتها بعضی دلیل بر حرارت قلب و برخی دلیل رطوبت مغز می‌باشند، و اکثرا به ظاهر بلغمی می‌نمایند.

علت مالیخولیا بیشتر مردان را در بر می‌گیرد اما اگر زن گرفتار آمد بغرنج‌تر است.

پیران و نوپیران زیاد به این بیماری گرفتار آیند. مالیخولیا در فصل زمستان اندک و در فصلهای تابستان و پاییز زیاد است.

در بهار بیماری مالیخولیا بسیار است و فصل بهار که خلطها را برمی‌انگیزاند و با خون می‌آمیزد؛ مایه پیدایش مالیخولیا می‌شود، و شاید در بعضی از اوقات بهار باشد که سودا را برانگیزد و هیجان می‌کند.

کسانی که برای مالیخولیا آمادگی دارند، هرگاه با ترس یا اندوه یا بی‌خوابی زیاد روبه‌رو شوند، یا اینکه راه‌بندانی در جریان خون عادی، یا قی کردن ماده سودایی یا همانند آنها روی دهد، به ابتلا به مالیخولیا نزدیک می‌شوند.

علامتها:

علامتهای اولیه مالیخولیا از این قرار است:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۸

پندار بد، ترس بدون سبب، زودرنجی، گوشه‌گیری، پرش اندام، سرگیجه، صداها و به‌ویژه در مراق.

هرگاه از درجه اول پا فراتر نهاد و مستحکم‌تر شد، حالت بیمار سرمی‌کشد به: از مردم بریدن، بدبینی زیاد، اندوه، نفرت از مردم، پکری، پریشان‌گویی، آرزوی جماع، که این از موجود بودن باد زیاد است، ترس همه نوع، ترس از چیزهایی که هست و از چیزهایی که نیست. اکثرا بیمش از چیزهایی است که ترس‌آور نیستند. از بیماران مالیخولیا هستند که می‌ترسند آسمان بر سر آنها فرود آید. یا زمین آنها را بلعد، یا از جن می‌ترسند، از فرمانروا می‌ترسند، از دزد می‌ترسند، و هستند که گمان می‌کنند درنده بر آنها هجوم آورده شاید ترس از اینها اثری از گذشته بیمار داشته باشد. گاهی گمان می‌کنند که چیزهایی دیده‌اند که ندیده‌اند، و احيانا در خیال‌بافی خودشان پادشاه می‌شوند یا درنده می‌گردند یا شیاطین شده‌اند یا پرنده هستند یا ابزارهای صنعتی گشته‌اند.

برخی از آنها که مالیخولیای خوبی دارند بیشتر می‌خندند زیرا در خیال خود چیزهای خوش و شادی‌بخش تصور می‌کنند. آنهایی که مالیخولیای سودایی خالص دارند بیشتر گریه می‌کنند.

بعضی دوست دارند بمیرند و بعضی برعکس، از مرگ می‌ترسند.

اگر مالیخولیا ویژه به مغز باشد علامتهایش:

فکر کردن بسیار، وسوسه زیاد و بر دوام، نگاه دوختن به يك چیز مدت زیاد، نگاه دوختن به زمین، از رنگ سر و رخساره و چشم و سیاهی مو و پرمویی می‌توان حدس زد که بیماری ویژه مغز است.

و همچنین اگر قبل از بیماری به بی‌خوابی زیاد و تفکر کردن زیاد و آفتاب‌زدگی و همانند آنها مبتلا بوده، دلیل بر وجود بیماری ویژه به مغز است، یا شاید بیماریهایی مغزی سابق داشته باشد.

یکی دیگر از دلایل ویژگی مالیخولیا به مغز آن است که علامتهای بیماری در سایر اندامانی که با مغز شریکند- ما آنها را ذکر خواهیم کرد- پیدا شود، و به‌ویژه اگر ما آن اندام شریک را معالجه کنیم و فایده‌ای دستگیر نشود، یا روی آورد بیماری بسیار بزرگ و خطرناک باشد.

اما اگر در بیماری مالیخولیا کلیه تن سهیم باشد علامتش: سیاه شدن بدن، لاغر شدن، بند آمدن مواد تخلیه‌شدنی از سپرز، معده مجاری ادرار، مجاری مدفوع، مجاری حیض، انبوهی موی بدن و سیاه‌رنگی زیاد، که شاید قبلا خوراکیهای سودآور ناپسند خورده باشد که این نوع از غذاها را در کتاب دوم یاد گرفته‌ای.

بیماریهایی که به دنبال مالیخولیا آیند عبارتند از: تبهای مزمن، تبهای مختلط.

اگر سبب مالیخولیا از سپرز باشد: از آنجا که ماده سودا به معده می‌ریزد، بیمار اشتهای خوردن زیاد دارد. و از آنجا که مزاجش به سردی می‌گراید کمتر می‌تواند خوراک را هضم کند، قرقر زیاد در طرف چپ شکم شنیده می‌شود. سپرز باد می‌کند و این بادکردگی دست‌بردار نیست.

از این بادکردگی زیاد، بیمار آرزوی جنسی زیاد دارد و شاید به تب ربع (چهار روز در میان) هم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۲۹

گرفتار شود. ممکن است شکمش نرم باشد، و ممکن است از گزش سوداء به درد آید.

علامت مالیخولیایی که از معده باشد: ورم معده است که حالت آن را در باب بیماریهای معده ذکر کرده‌ایم. بیمار هر وقت معده‌اش زیاد از طعام پر شود و زیاد از حد بخورد، در وقت هضم کردن علتش بیشتر نمایان گردد. اکثرا در غذا خوردن و تا هضم کردن غذا، بیماری هجوم آورد و بعدا که طعام به هضم رسید آرام گردد.

اگر مالیخولیا گرم باشد، التهابات در مراق (لایه خارجی صفاق) و قی کردن مرار و تشنگی روی دهد. اکثر کسانی که مالیخولیا دارند سپرزشان سالم نیست.

اگر بخواهیم از مراق علامت مالیخولیا بیابیم، مراق سنگین می‌شود و به سوی بالا جذب می‌گردد. دل بیمار به هم می‌آید، نفسش ناهنجار است، هضمش تباہ است، آروغش ترش و خدوتر و شل قرقر شکم و باد بیرون کردن و التهابات است.

و هم از علامت مالیخولیا است که معده یا میان هر دو کتف درد می‌کند و به‌ویژه بعد از غذا خوردن تا به کلی طعام هضم می‌شود. و ممکن است بلغم مراری داشته باشد یا اینکه ماده ترش که دندان را کند می‌کند از راه دهان بیرون اندازد.

شاید چنین روی آورده‌ها با خوردن غذا و بلکه بعد از خوردن غذا، به چندین ساعت روی آورد. مدفوع بیمار بلغمی و مراری می‌شود. برحسب هضم شخص، زیاد و کم می‌شود. اگر هضمش خوب باشد، علت سبک و اگر هضمش تمام نباشد، علت تندتر است.

ممکن است قبل از ابتلا به مالیخولیا یا همراه ابتلا شدن، ورم در مراق پدید آید و گاهگاهی پرشی در مراق احساس شود. این علت با پر شدن از خوراک و از زودهضمی افزونی یابد.

و می‌گوییم: سودایی که مالیخولیا را به وجود می‌آورد اگر خونی باشد، بیمار شاد و خندان است و زیاد غم نمی‌خورد؛ و اگر همراه بلغم باشد، تنبل و کم‌جنبش و آرام است؛ و اگر از صفرا باشد، مضطرب است و به نخستین حالات دیوانگی می‌رسد و بیماریش به مانیا می‌ماند؛ و اگر سودای تنها و خالص باشد، بسیار فکر می‌کند و کمتر دست‌درازی می‌نماید مگر اینکه به حرکت درآید که در آن حالت بسیار پریشان‌حال می‌شود و چنان کینه‌ای بر او روی می‌آورد که فراموش شدنی نیست.

معالجه:

مالیخولیا تا در مرحله اولی است، علاجش آسان و اگر استوار شد علاجش دشوار می‌شود.

ولی به هر صورت باشد حتما باید بیمار را دلخوش و شاد نگه داشت. در جای معتدل ساکن باشد. و هوای مسکنش را مرطوب ساخت. گیاهان خوشبوی در اطاقش پراکند، که بوی مسکن خوش باشد. همواره باید بوییدنیهای خوش‌بو، بو کند. روغنهای خوش‌بو به مشامش برسد.

خوراکیهای خوب کیموس بخورد که زیاد نم‌بخش باشند. بدن را به وسیله خوراکیهای مناسب و شست‌وشو دادن قبل از خوراک عادت دهد. آب ولرم که زیاد گرم نباشد بر سر ریزد. اگر از حمام

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۳۰

بیرون آمد و کمی حس تشنگی کرد مانعی نیست که کمی آب بخورد. ماساژی که نیروبخش بدن است و در باب بهداشت ذکر شده است، به عمل آورد.

دقت کن! که بیشتر از گرمی بخشها، نم‌بخشها را تا امکان دارد، با او به کار ببری. از جماع پرهیزد. مگذار زیاد عرق کند. از خوردن باقلی و گوشت خشکیده و عدس و کلم و شراب غلیظ تازه و هرچه نمک زده و هرچه شورمزه و تندمزه و هرچه بسیار ترش‌مزه است، پرهیز کند. باید چرب و شیرینی بخورد. اگر خواستی بخوابد سرش را با آب خشخاش و بابونه و بابونه چشم‌گاوی بمال! خواب بهترین علاج است. همیشه با خشخاش داروهایی به کار ببر که زیان خشخاش را از بین ببرند.

اگر مالیخولیا از سوء مزاج بسیار سرد و خشک باشد، باید کوشش کنی که قلبش را گرمی دهی و داروهای شادی‌آور استعمال کنی. داروهای مشک و «مشرودیطوس» و همانند آنها را تجویز نمایی سر بیمار را با داروهایی که در باب رعونت (سست‌مغزی) بیان کرده‌ام علاج کن!

اگر مالیخولیا کمی بعد از بیماری گرم آید، هرچند شدید هم باشد باز علاجش سهل است. و می‌توان تنها با مالیدن داروهای مایع آن را برطرف کرد.

اگر مالیخولیا از ماده سودایی باشد و کار خود را در مغز محکم کرده باشد، تنها سه راه چاره دارد:

یکم: تخلیه کردن ماده، و این تخلیه به وسیله اماله یا قی کردن باشد. اما اگر دیدی که معده‌اش ناتوان است، قی کردن را تجویز مکن و به هیچ وجه مگذار قی کند، حتی اگر بیماری در بالایها هم باشد قی کردن خوب نیست.

دوم: همراه تخلیه، رطوبت بخشی به وسیله داروهای مایع و مالیدنی و روغنهای گرم لازم است و باید بابونه و شبت و شاه افسر و همانندهای آنها را با داروها قاطی کنی. اگر سودا از حرارت دور است، می‌توانی درمنه، برگ غار و پونه را همراه رطوبت بخشها تجویز کنی. باید غذای بیمار از آن انواع باشد که خون خوب به وجود می‌آورند مانند ماهی رضاضی، گوشت سبک، که در جای خود ذکر شده. گاهگاهی شراب سفید و آمیخته با آب بخورد، خوب است. اما نباید شراب کهنه قوی بخورد.

سوم: نیرو به قلب بیمار بخشیدن. اگر مزاج سرد دارد شادی‌آورهای گرم، و اگر مزاجش تمایل به سوی گرم دارد با شادی‌بخشهای معتدل. و اگر مزاج بسیار گرم دارد شادی‌بخشهای سرد استعمال کن اما نباید زیاد از حد سرد باشند و تو چگونگی مزاج را از نبض می‌توانی دریابی.

بگذار این معالجه را بیشتر تفصیل دهیم!

می‌گوییم: تخلیه چگونه باید انجام شود؟ اگر دیدی که رگها پر شده‌اند (هر نوع پرشدنی) و ماده سودای خونی است، رگ اکحل را بزنی! و در هر حالت حتما باید قبل از هر چیز، فصد را شروع کنی. مگر اینکه بیم آن برود که ناتوانی شدید در بیمار پدید آید. یا بدانی که مواد کم است و تنها در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۳۱

مغز جای گیر است و خشکی بر مزاج چیزی شده است. هرگاه رگ زدی و دیدی که خون رقیق آمد خون را بند میاور، زیرا بسیار اتفاق افتد که قبلا خون رقیق آید. پس باید جای بیشتر را فراختر کرد، تا نکند تنها رقیق بیاید و غلیظ بند آید و کار بدتر شود.

دقت کن و بین! کدام سوی از سرش گرانی می‌کند باسلیق آن سوی را بزنی و اگر دیدی که علامت عمومی است می‌توانی از هر دو باسلیق خون‌گیری کنی. گویند خون‌گیری از رگهای پیشانی بیشتر تحریک کننده است.

بعد از رگ‌زنی اگر دیدی که خلط سودایی تمام است و گرایش به سردی ندارد، تخلیه را به وسیله قرصهای ساخته شده از سس صغیر، الوا، خربق انجام ده و باید قبلا به رسانیدن خلط پردازی.

بعد از آنکه خلط پخته گشت، در مرحله اول تخلیه را به وسیله داروهای سبک از قبیل سس صغیر و پیه حنظل و کمی سقمونیا انجام ده. بعدا آب پز سس صغیر و قارچ چمن به کار ببر! و اگر بهره‌ای نداد آنگاه ایارجهای بزرگ استعمال کن. اگر باز نیاز به داروی تخلیه‌ای افتاد، خریق را استعمال کن. اما باید از خطرش برحذر باشی. با خریق سنگ لاجورد و سنگ ارمی باشد و از استعمال این دو سنگ و حجی که از آنها درست شده است هیچ باك مدار! اکثرا استعمال این داروها که نام برده شدند در آب پنیر قاطی کنند و بیمار بر آن دوام کند و کم کم مقدار داروها را کاهش دهند بسیار مفید واقع می شود.

اگر دیدی که بیمار شفا نیافته، باز این داروها را تکرار می کنی. باید هر هفته يك بار به وسیله حبّ مسهل نرمی بخش، که میانه قوی و خفیف باشد، تخلیه انجام شود. و در این میانه یعنی در سایر روزهای هفته معجون هلیله‌ای و معجون سس صغیر تجویز نمایی. خوردن هلیله با سس صغیر آزمایش شده و مفید است و نسخه دارویش چنین است: هلیله به وزن سه درهم، سس صغیر يك درهم، ایارج نیم درهم.

باید در هر ماه يك بار به وسیله ایارج بزرگ و قوی و قرصهای بزرگ تخلیه به عمل آید تا معلوم شود که بیماری از بین رفته است.

اگر دیدی که معده بسیار ناتوان نیست و دیدی که در معده چیزی هست که سبب افزایش بیماری است. بیمار قی کند خوب است. اما وسیله قی باید آبی باشد که در آن پونه و کرکند^{۱۳} و تخم ترب پخته باشند، و از افشره تربی بخورد که خریق در آن فرو کرده و چندین روز مانده است و در ترب اثر کرده است. آن شیره ترب کدایی را با اسکنجبین بخورد. افشره ترب يك استار و اسکنجبین سه استار باشد، و این مقدار را برحسب نیروی بیمار زیاد و کم گردان.

لیکن اگر بیم آن بود که نیروی بیمار کاهش یابد، از استعمال خریق صرف نظر کن! و هرگاه تنقیه ماده انجام شد، به علاج قلب روی آور و دستوراتی را که بارها ذکر کرده‌ام به کار بر! و به یاد

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۳۲

داشته باش که این داروی هلیله‌ای و سس صغیر نامبرده در این زمینه آزمایش شده و بسیار مفید است.

اگر بیماری مزمن شد (دست بردار نبود) قی به وسیله خریق باشد و خاییدنی و غرغره کردنیهای شناخته شده را به کار ببر و بوییدنیهای خوش بوی و مشک و عنبر و ادویه دیگرافزار و عود را تجویز کن.

^{۱۳} (۱) - کرکند: انگمی است سرخ رنگ، المنجد. کرکند: سنگی است سرخ به رنگ یاقوت. معین

اگر ماده بیماری مایل به مرار صفرایی باشد، تخلیه را به وسیله آب پز سس صغیر، حب «اصطمحقون» معتدل، چیزهایی که باعث تخلیه صفرای سوخته هستند، چیزهایی که در بحث ویژه ذکر می‌شوند، انجام می‌دهی. باید نم‌بخشها را زیاد و گرمی‌آورها را کمتر کنی و در هر حال باید بابونه و آنچه هم‌قوت بابونه است به کار ببری، اگر می‌خواهی پاشیدنیها در کار باشد، نباید سردی‌بخشهای خالص را بر سر بیمار گذاری.

برخی از طبیبان پیشین در چنین حالتی روا دارند که هر روزه چیزی کم از الوا، یا هر روز از آبی که خاراگوش در آن جوشیده، سه اوقیه، یا ده قیراط افشره خاراگوش که در آب حل شده باشد تناول شود. و همچنین خوب دانسته‌اند که هر شب سرکه تند و به‌ویژه سرکه پیاز دشتی بخورند.

اما من می‌ترسم که سرکه برای این بیماری زیان‌رسان باشد. مگر اینکه حتما بدانی که ماده از صفرای سوخته به وجود آمده است و گرم است؛ که در این صورت سرکه بهترین علاج است و به‌ویژه اگر سرکه پیاز دشتی باشد. اسکنجین هم که سرکه‌اش سرکه پیاز دشتی باشد خوب است.

سرکه‌ای که گیاه مریم نخودی یا زراوند در آن باشد خوب است.

اگر بیماری از مشارکت سپرز باشد و ماده بیماری در سپرز باشد باز سرکه مفید است.

باید بوییدنیهای بیمار، از داروهای ترکیبی معتدل باشد که کافور و مشک و روغن بنفشه چندان زیاد در آن باشد تا بویش بر خشکی کافور و مشک و سایر خوش‌بوهای سرد غلبه نماید و به‌ویژه نیلوفر.

اگر سبب مالیخولیا ورمی در معده و احشاء باشد، یا اینکه سبب مزاج گرم سوزنده در معده و احشاء باشد، باید قبل از هر چیز سر بیمار را سرد گردانی و نم‌بخشی و تقویت کنی تا یارای آن را داشته باشد، ماده‌ای که از غیر او آید تأثیر نبخشد.

و اگر سبب در مراق است و باد و قرقر حس می‌شد، بیمار را معاینه کن! اگر در مراق ورم هست و آن ورم گرم است، باید ورم را معالجه کنی و تحلیل ببری و علاج آن را در باب معالجه ورمها می‌یابی.

سر را تقویت کن! و به وسیله روغنهای نیروبخش و تری‌بخشهای قوی سرش را خوب بیندای.

حمامت‌ها را با تیغ زدن به کار ببر تا خون تخلیه شود. و در این حالت گرمی را به کبد مرسان، باید کاری کنی که کبد اگر گرم است و خون را می‌سوزاند سردش گردانی، سپرز را تقویت کن، بر مراق حمامت و داروی خردل و همانند آن بگذار. تا سپرز نتواند ماده بیماری را به سوی مغز

بفرستد.

اگر مراق باد کرده و سردمزاج است و ورمی در میان نیست و التهابی حس نمی‌شود، آب‌پز و افشره خاراگوش را به بیمار بخوران که نسخه‌اش ذکر شده است. معده‌اش را با پاشیدن‌های گرم نامبرده تر کن و ضمادهایی را که می‌دانی بر آن بگذار! و در ضمن ضمادهای تخم گیاه پنج انگشت و بزر فیجن و بیخ سوسن و بخور مریم را به کار ببر! باید ضمادها مدت طولانی بمانند. و هرگاه ضمادها را گشودی، جای ضمادها را با پنبه خیس شده در آب گرم یا پشم حلاجی شده یا ابر مرده خیس شده در آب گرم می‌مالی. ضماد خردل و ضماد «ذرورتیس» (دروروتلین- نسخه) نیز که بر میانه دو کتف بگذاری مفید است و این ضماد اخیر در اقرابادین آمده است، که بعد از ضماد حجامت به جای آن بگذاری اما بدون تیغ زدن. مگر اینکه بینی که ورمی یا دردی هست که از حجامت بدتر می‌شود.

بیمارانی که ماده مالیخولیا در مراق دارند، از چیزهای سردی بخش و تری‌آور سود می‌بینند زیرا مخالف خشکی سوداست و بازدارنده باد و بخار هستند که اگر به سوی مغز بالا روند مایه درد و آزار می‌شوند. هرچند سودرسانی سردی به آن اندازه نیست که بیماری را از بین ببرد اما این قدر هست که سرد تری بخش سودا را به وجود نمی‌آورد و ماده سودایی را منقطع می‌کند و از سوئی نمی‌گذارد ماده بیماری بخار شود و آن را به تأخیر می‌اندازد تا مزاج بر آن غلبه می‌کند و روبه‌راهش می‌سازد.

و بدان که: داروهای غلیظ و به وجود آورنده بلغم ممکن است در برابر سوداء مقاومت کنند و داروهای لطیف‌کننده‌ای که به آسانی می‌سوزانند. ممکن است به بیمار کمک نمایند.

اما نکنند فریب بخوری که برخی از بیماران مالیخولیا از بیرون دادن بلغم یا مدفوع فایده می‌بینند. این بدین معنی نیست که بلغم بیرون دادن به نفع اوست. بلغم انداختن از آن است که خلطها زیادند و برهم فشار آورده‌اند و چیزی از آنها بیرون رانده می‌شود. در حقیقت و واقع، آنچه مفید فایده است تخلیه شدن سوداست.

دستور علاج مالیخولیا آن است که تری‌بخشها زیاد به کار رود و در عین حال باید کوشش کرد که سودا تخلیه گردد.

همین که پی بردی که خوراک در شکم بیمار مالیخولیا به تباهی روی آورده است (فاسد شده است) کاری کن که بیمار قی کند، و به‌ویژه در حالاتی که ترش‌مزگی را در دهان حس می‌کنند حتماً باید قی کنند و نباید طعامی دیگر بعد از قی بخورند و باید گوارشیهایی نیرودهنده دهانه معده استعمال شود. نباید طعامی را بر طعام فاسد وارد آورند.

باید بیمار مالیخولیا نوعی سرگرمی - هرچه باشد - داشته باشد. کسانی نزد او باشند که برای آنها احترام قایل است و آنها را دوست دارد. اندکی شراب سفید آمیخته با آب بخورد، به شنیدن ترانه‌های خوش، دل‌خوش دارد.

تنها ماندن و گوشه‌گیری برای آنها از هر بلایی بدتر است.

بیماران مالیخولیا اکثرا از رویدادهایی که برای آنها روی می دهد غم می خورند. یا از چیزی می ترسند و در این ترسیدن از تفکر کردن بازمی مانند. در هر حال دست از تفکر برداشتن علاج اصلی این بیماری است.

اگر سبب بیماری ریختنی هابی است از حیض یا از راه مقعد و غیره بند آمده اند، کاری کن که این ریختنی ها به جریان افتند و دفع شوند.

اگر بیمار مالیخولیا اشتهای خوردن را از دست داد، بیماری اش بدخیم است و معلوم است که خشکی غلبه کرده است.

اگر در بدن بیمار مالیخولیا قرچه پیدا شد، آژیر مرگ زودرس است.

کسی که سوداء در بدنش می جنبد علاجش آسان تر از کسی است که سوداء در بدنش ثابت است و نمی جنبد.

بیماری که سوداء در آن متحرك است، سوداء در قی و مدفوع و بول و رنگ پوست و بھك و كلف و قرچه ها و جرب و دوالی و داء الفیل و جاری شدن آنها از مقعد و غیره ظهور می کند. این علامتها همگی دلیل بر آنند که بیماری کشنده است. اما اگر به جای سوداء خون ظاهر شود علامت خوبی است.

اگر بیماری از بیماران مالیخولیا بعد از تخلیه و اسهال به ترنجیدگی مبتلا شد معلوم می شود که آنها خشکی داشته اند و این ترنجیدگی علامت آن است. پس باید این اشخاص در آب نیم گرم بنشینند و نان خیس شده در گلاب و قند و کمی شراب آمیخته با آب بخورند و بخوابند و بعد از خواب به حمام بروند و همین که از حمام بیرون آمدند غذا بخورند.

فصل دهم قطرب

قطرب نوعی از بیماری مالیخولیا است که اکثرا در ماه دوم زمستان روی آورد. کسی که به این بیماری گرفتار می شود از هر زنده ای متنفر و گریزان است. به سوی گورستان و جای مردگان می رود و به کسی که بخواد او را غافلگیر کند هجوم می آورد. شبها پیدا می شود، روزها خود را از چشم مردم پنهان می سازد و نمی خواهد با کسی روبه رو شود. در يك جای هیچ گاه يك ساعت آرام نمی گیرد. دائما در حرکت است و پیاده روی می کند و خودش نمی داند به کجا می رود و چرا می رود. از مردم حذر می کند. و گاهی می شود که از بیهوشی این حذر را هم از دست می دهد و کمتر حس می کند که چه چیز را می بیند. با این همه بسیار بی آزار است، اخمو است. اندوهگین است، رنگ زرد، زبان خشك، تشنه، بر ساقه هایش قرچه ها بروز می کنند که خوب نمی شوند. سبب قرچه ها تباهی ماده سودایی و زیاد حرکت دادن پا است که مواد به ساقها پایین می آید. و به ویژه که بیمار همواره در لغزش و به سر درآمدن است و پایش به چیزهایی برمی خورد یا سگ او را گاز

می‌گیرد. و این حالات سبب ریزش مواد به ساق می‌شود و قرحه به بار آرد و چون سببها باقی هستند و مواد منقطع نمی‌شود، قرحه‌ها نیز بهبود نمی‌یابند.

بیمار چشمش کم‌سو، خشک، بی‌اشک است. چشم گود رفته و سبب خشک مزاجی چشم است.

قطرب نام حشره‌ای است که بر روی آبها در حرکت دائمی است. و بدون ترتیب و نظام حرکات مختلف می‌کند. در آب غوطه می‌خورد و فوراً بالا می‌آید و فرار می‌کند. بعضی گویند حشره دیگری است که هیچ نمی‌آساید. برخی عقیده دارند که قطرب غول نر است و جمعی گفته‌اند: گرگ مو ریخته را قطرب گویند.

اگر این بیماری را قطرب نامیده‌اند به عقیده من برای شباهت بیمار به آن حشره آب‌پیما یا به حشره دائم‌الحرکت دیگر است. زیرا بیمار در گریز است و گریزش بدون ترتیب صورت می‌گیرد.

به‌طور مختلف راه می‌رود و تو گویی از ترس کسی می‌گریزد. از بس فراموشکار می‌شود نمی‌داند چه کار می‌کند و به کجا رو می‌نماید و به هرکسی برخورد کرد رم می‌کند و مسیر خود را تغییر می‌دهد و می‌گریزد.

به‌طور قطعی سبب این بیماری سودا و صفرا سوخته است.

معالجه:

اگر بیماری قطرب از صفرا یا سودای سوخته باشد، معالجات مالیحولیا مناسب است. و باید در خون‌گیری چندان پافشاری کرد که خون بسیار از او بیرون ریزد و از غش کردن نزدیک گردد.

خوراکهای خوب و حمام رطوبی بخش مفید است. مدت سه روز آب پنیر بخورد بعداً به وسیله ایارج (ارکاگانیس) تخلیه شود. و کاری کنند که بخوابد و بعد از آنکه به وسیله تریاق و همانند آن تخلیه شد، قلبش را تقویت کنند. و باید در تری‌بخشیدنش بسیار کوشید، خواب‌آورها را بر بدنش مالید تا گرمی این داروها- که بسیار مورد نیازند- با حرکت ورزش گرد نیابند.

باید قلبش را به وسیله نیروبخش و تری‌بخشها گرمی داد. باید بخوابد تا مزاجش معتدل گردد.

علاج رئیسی این بیماری خواب زیاد است. گاهگاهی سس صغیر بخورد تا آرامش یابد و از تفکر دست بردارد. اگر معالجه به وسیله داروها فایده نبخشید، باید او را بیازارند و بر سرش بزنند و گونه‌اش را سیلی زنند و جان‌دانه‌اش را داغ کنند حتماً افاقه حاصل می‌شود. هرگاه بیماری بازگشت کتک کاری و داغ‌گذاری نیز بازگردد.

فصل یازدهم عشق

عشق عبارت از مرضی است وسوسه‌ای و به مالیخولیا شباهت دارد. سبب این بیماری آن است که انسان فکر خود را به کلی به شکل و تصویرهایی مبدول می‌دارد و در خیالات خود غرق می‌شود؛ و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۳۶

شاید آرزوی آن نیز در پدید آمدن بیماری کمک کند و ممکن است آرزو کمک نکند، ولی این تمرکز فکر متممادی سبب بیماری می‌شود.

علامت بیماری عشق:

گود رفتن و خشک شدن چشم و نبودن آب چشم مگر در هنگام گریه کردن. پیایی و به سرعت پلکها برهم آیند. بسیار می‌خندد تو گویی به چیزی بسیار لذت بخش نگاه می‌کند یا خبری خوش می‌شنود یا شوخی می‌کند.

نفسش بسیار بریده و سریع است و آه بلند می‌کشد. گاهی در میان شادی و خنده به گریه می‌افتد و اندوهگین می‌شود و به‌ویژه در هنگام شنیدن اشعار عاشقانه به گریه می‌افتد و اگر شعر ترانه از هجران و دوری محبوب باشد، بسیار متأثر می‌شود. سرتاسر اندامانش مرطوبند، مگر چشمانش که خشکند و کاسه‌اش گود رفته و پلکهایش بزرگ و ستبر از بی‌خوابی است و آه کشیدنش تأثیر بر سر گذاشته است. شکل و شمایل مرتب ندارد، نبضش مختلف است و مانند نبض اندوه‌زدگان بدون نظم و ترتیب است و از حالی به حالی تغییر می‌یابد، به‌ویژه اگر به محبوب برسد و اگر فجأة معشوق خود را ببیند.

می‌توان از این تغییر نبض، معشوق را شناخت هرچند او خودش اسم او را فاش نسازد.

دانستن نام معشوق و شناختن آن یکی از معالجات اساسی بیمار است. پس در صورتی که عاشق، راز خود را فاش نسازد، باید نیرنگی به کار برد، نبض بیمار را گرفت و شروع به ذکر نام مردمان بسیار کرد و دقت کرد که کی و در هنگام بردن نام چه کسی نبضش بسیار تفاوت کرد و همانند نبض منقطع شد. باز به نامها برگرد و همه را بازگو کن و در نبض دقت نمای حتما از این راه و از این آزمایش به نام معشوق می‌رسی. آن‌گاه نام راهروها و مسکنها و پیشه و صنعت و زیور و نسبت و شهرها را بر نام معشوق اضافه و بازگو کن و نبض را رها مکن، تا در یکی از آنها نبض تفاوت می‌کند. هر یکی را که نبض در آن به حد نبض آن هنگامی رسید که نام معشوق را برده‌ای، پهلوی نام معشوق بگذار و این نامها را آن‌قدر تکرار کن تا به کلی معشوق را چنان که می‌خواهی بشناسی^{۱۴}.

^{۱۴} (۱) - همین علاج عشق را مولانای رومی در اول مثنوی آورده است و با نوعی کرامات صوفیه مربوط ساخته است، که بدیهی است نامی از شیخ الرئیس در میان نیست.

ما این آزمایش را کرده‌ایم و از این معلومات که گرد آورده‌ایم بهره‌ها برده‌ایم.

بعد از آنکه به معشوق پی‌بردی و دیدی وصال عاشق به معشوق چاره‌ای نیست، کاری کن که مطابق دین و شریعت به هم برسند.

ما عاشق را دیده‌ایم که از لاغری پا فراتر نهد و به حد پئمردگی رسیده و به بسیاری از بیماریهای دشوار و مزمن گرفتار آمده و به تبهای طویل‌المدت دچار شده و همه اینها از ناتوان شدن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۳۷

نیرو بوده که از عشق کشیده است. ولی همین که به معشوق خود رسیده و وصال حاصل آمده است بعد از مدتی کوتاه که به دیدنش رفته‌ام شگفتی‌ها دیده‌ام: فربه گشته و نیروی از دست رفته را بازیافته و معلوم شد که مزاج انسان گوش به فرمان و مطیع پندارهای روانی است.

معالجه:

بیمار را معاینه کن! بین آیا علامت سوخته شدن خلط هست؟- که این علامتها را می‌دانی- در این صورت تخلیه به عمل آور و به نم بخشیدن و خوابانیدن بیمار پرداز. غذای خوب بخورد.

گرمی بده به شرطی که تری لازم، کاهش نیابد. کاری کن که به بر خورد و نزاع و کشاکش با دیگران سرگرم باشد که شاید سبب بیماری را از یاد ببرد.

یا اینکه کاری کن که به دیگری عشق بورزد و از راه شرع به وی برسد و معشوق اولی را از یاد ببرد. این کار وقتی مفید است که بیماری عشق زیاد استوار نشده باشد. اگر عاشق آدمی خردمند باشد، پند و موعظه از سوپی و ریشخند و سرزنش از سوی دیگر و شرح دادن که آنچه او بدان دل بسته است وسوسه و نوعی جنون است، شاید مفید باشد. گفتگو در این زمینه بی‌اثر نیست.

یا اینکه پیرزنان را واداشت که به دورش گرد آیند و از معشوق بدگویی کنند و کارهایی به وی نسبت دهند که مورد تنفر عاشق واقع شود و سنگدلی و مردم‌آزاری معشوق را بحث کنند، که اکثراً این حرفها عشق را آرامش دهد. اما بعضی از عشاق از این حرفها بیشتر دل می‌بازند.

یا پیرزنان همراه بدگویی از معشوق تقلید معشوق را درآرند و چیزهایی نشان دهند که زیبایی‌اش در چشم عاشق از رواج بیفتد و زیاد بر زشتی او تأکید کنند و تکرار کنند. پیرزنها در این مسایل از مردها مقتدرترند. مگر کسانی که نه مرد، نه زن هستند و آنها را محنت گویند که اینها در تبلیغات کذابی دست کمی از پیرزنها ندارند.

ممکن است عاشق را به تدریج به معشوقی دیگر فریفت و هرگاه معشوق اولی را فراموش کرد مسئله عشق را به کلی قطع کنند و نگذارند به عشق دومی گرفتار آید و بیماری به جای خود باشد.

و از سرگرمیهای نافع است که عاشق کنیزهای زیاد بخرد و زیاد با آنها همبستر شود. و جاریه‌های تازه نفس پیدا کند و با کنیزانش به بزم بنشیند. بعضی از عاشقان از طرب و سماع تسلیت یابند و بعضی از آنها عاشق‌تر می‌شوند و می‌توان این را دانست.

شکار رفتن و به بازیهای گوناگون سرگرم شدن و خلعت و احترام از فرمانروایان یافتن از آن سرگرمیهاست که به عاشق دلداری می‌دهد. و حتی گونه‌گونه شدن ابرهای بزرگ نیز برای او نوعی از تسلیت است.

شاید بیمار عاشق، نیاز به داروها و معالجاتی داشته باشد که برای حالات مالیخولیا و مانیا و قطرب بایسته بود. آری هرگاه بیمار عشق شکل و شمایلش و ضعف و ناتوانیش شبیه بیماران مالیخولیا و مانیا و قطرب شود، باید علاج آنها را به کار برد. به وسیله ایارجهای بزرگ، تخلیه شوند و به وسیله نم‌بخشهای نامبرده تر گردند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۳۸

گفتار پنجم آن نوع از بیماریهای مغز که به جنبشهای ناشی از اراده انسان زیان رسانند (که مشتمل بر ۴ فصل می‌باشد)

فصل اول دوار (سرگیجه)

سرگیجه عبارت از حالتی است که انسان خیال می‌کند هر چیزی به دور او می‌چرخد و حتی مغز و تنش دور می‌زنند. نمی‌تواند ثابت و پابرجا بماند و بر زمین می‌افتد. بیمار سرگیجه اکثراً از شنیدن صداها بیزار است. حالتی که بر او دست می‌دهد به حالت کسی می‌ماند که بسیار به دور خود می‌چرخد و سرعت چرخیدنش زیاد است و سرانجام بر زمین می‌افتد و حتی نمی‌تواند به‌طور هموار بنشیند یا چشمها را باز کند.

و این روی‌آور از آن است که وقتی انسان زیاد با سرعت دور خود بچرخد، روانی که در بطنهای مغز و در وریدها و شریانها موجود است متأثر می‌شوند.

فرق میان صرع و سرگیجه که آن را سراسیمگی (سدر) هم می‌نامیم، آن است که سرگیجه مدتی می‌ماند و بعداً به زمین می‌اندازد ولی در صرع فجأةً به زمین می‌افتند و به هوش می‌آیند.

در سرگیجه و سراسیمگی، وقتی انسان از جای خود برمی‌خیزد، دنیا در نظرش تاریک می‌شود و تلو می‌خورد و آماده افتادن می‌باشد. سرگیجه بسیار شدید به صرع شباهت دارد، لیکن ترنجیدگی به همراه ندارد.

در این بیماری انسان به دور خود می چرخد و از چرخش او بخارها و روانهای داخل جسمش - به تبعیت - به چرخش درمی آیند. می توان در این باره فنجان را مثال آورد که آبی در آن هست، فنجان را به گردش درآور (بچرخان) آب و فنجان می چرخد و گاهی که فنجان از چرخش بازمی ایستد باز آب تا مدتی همچنان می چرخد.

هرگاه روان چرخید، خداوند روان پندارد که چیزها همه می چرخند. چرا؟

زیرا چه اجزاء روح نسبت به اجزاء دنیای پیرامونش از جهت روح مختلف گردد، یا اجزاء روح نسبت به اجزاء پیرامون از جهت آن دنیای اطراف اختلاف پیدا کند، هرگاه در حیز حس آمد و در حال دوران بود مقابله موجود می باشد و فرقی نمی کند حس کننده در حرکت باشد یا محسوس،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۳۹

این مقابله مبادله می شود.

گاهی سبب این سرگیجه آن است که انسان در چیزهای چرخنده خیره می شود و چشم بر نمی دارد تا آن هیأت حس شده در نفس رسوخ می یابد. و ازین روی گفته اند: همه کنشهای حسی با ابزارهای بدنی تأثیرپذیر ارتباط دارند که اولین و شایسته ترین آنها روان حساس است.

از هر چیز محسوس هیأتی در روان می ماند که شکل آن چیز است. بعدا آن شکل ثابت می شود.

ثبات و از بین رفتنش بستگی به اندازه پذیرایی ابزار و نیروی حس شونده است، که شرح این مسئله را می توان در علم طبیعی پیدا کرد.

تا تن شخص ناتوان تر باشد، تأثیرپذیری شدیدتر است. بیمارانی هستند که به چنان حالت کم توانی رسیده اند که از کمترین حرکتی به سرگیجه گرفتار می شوند، زیرا از بس که ناتوانند برای ادای حرکت باید زحمت زیاد بر خود هموار سازند. که در این زحمت کشیدن روان آزار می بیند و تأثیر می پذیرد و تکان می خورد و بیمار به سرگیجه می افتد.

انگیزه سرگیجه را می توان به چندین وجه تقسیم کرد:

۱- انگیزه های جسدی، که در گوهر مغز جای دارند و از بخارهایی به وجود آمده اند که در رگهای پیرامون مغز راه بندان ایجاد کرده اند، یا در عصب موجود هستند.

۲- اخلاطی از هر نوع در رگهای مغز جمع شده و از کمترین حرکت یا حرارت تبخیر می نمایند و هرگاه بخارها به حرکت درآیند روان نفسانی که در آن رگها آماده پخته شدن و قوام گرفتن است ناچار به حرکت می افتد بعدا در گوهر مغز مستقر می شود و سرانجام از راه عصب در بدن می پراکند.

۳- از دیگر جاها بخارهای زیاد بالا رفته و به مغز رسیده و این بخارها از بقایای بیماری پیشین و شدید یا از بیماری سرد مزاجی می‌باشند. این بخارها، بادهای سرد و نارسیده‌ای هستند که نیروی رساننده و گدازنده آنها را به حرکت درمی‌آورد.

۴- ممکن است از بخارهای مغز نباشد، از سوء مزاج مختلف که فجأة روی می‌آورد و سبب هیجان و تشویش روان می‌گردد باشد، که در این حالت تحریک‌کننده جرمی نیست که بخار یا غیر بخار همراه داشته باشد؛ چنان که اگر آب و آتش را به هم برسانیم، حرکت مختلف روی می‌دهد.

۵- جنباننده روان از خارج باشد. مانند: ضربت خوردن سر یا شکستن جمجمه که فشار بر مغز وارد آید. روان ساکن مغز از این فشار تأثیرپذیر است و به حرکت درمی‌آید و حرکاتش چرخشی و موجی می‌باشد. هم‌چنان که هرگاه چیز سنگینی بر آب وارد آید یا ضربتی شدید به رویه آب زده شود موجهای مستدیر دیده می‌شوند. در این تموج از سنگینی و ضربت، هوا و جرم هوایی از آب حساس‌ترند اما با چشم دیده نمی‌شوند^{۱۵}.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۴۰

۶- شاید بخارها در مغز باشند، اما نه در گوهر مغز به وجود آمده‌اند و نه از قلم در آن جمع شده باشند، بلکه از جای دیگری به سوی مغز بالا آیند و همین که به مغز رسیدند این حالت را به وجود آورند.

الف- حال اگر این بخارهای محرك روان در مغز در گذارهای پی باشند، بدان که از معده آمده‌اند. چه هرگاه معده و مثانه و رحم و حجاب به مرضهایی گرفتار آیند مراره در معده پیدا می‌شود.

ب- یا اینکه خلطهای داخل معده به حرکت درآمده‌اند و سبب بخار شده‌اند. اکثراً این حالت را باید از معده دانست و در درجه دوم رمی که زائده‌ها را در خود می‌پذیرد مسئول است.

ج- ممکن است بخارهای بالا رفته به سوی مغز در وریدها و شریانهای ناپیدا و پیدا جای گرفته است. ماده بخار نامبرده ممکن است صفراوی باشد و ممکن است بلغمی باشد. سرگیجه‌ای که از بلغم است به صرع شباهت زیاد دارد.

۷- ممکن است سرگیجه و سراسیمگی از ماده‌ای نباشد که به مغز برسد بلکه از آزاری سرزند که مغز را در بر می‌گیرد. مثلاً در شکم تهی بودن و گرسنگی بعضی مردم دچار سرگیجه می‌شوند.

آنها کسانی هستند که هیچ تحمل گرسنگی ندارند که در این صورت دهانه معده آزار بیند و مغز نیز از این آزار سهمی برد.

^{۱۵} (۱) - بعد از هزار سال از مرگ شیخ الرئیس، بشر امواج هوایی را کشف کرد.

۸- شاید از بحران و چرخش زیاد و بی‌درپی، بیماری سرگیجه و سراسیمگی پیدا شود که این حالت برای سالخورده‌گان آژیر سکنه باشد.

۹- شاید بعد از تخدیر شدن اندامی که تخدیرش دست‌بردار نیست، سرگیجه پیدا شود. گاهی روی می‌دهد که سردرد سرگیجه را از بین می‌برد. و گاهی برعکس سرگیجه سردرد را شفا می‌دهد.

نشانه انواع سرگیجه

۱- اگر انگیزه، چرخش انسان به دور خود، یا از نگاه کردن به چیزهای چرخنده یا براق و روشنی‌بخش یا بلند است، خودبه‌خود معلوم است. هم‌چنین اگر ضربت خوردن و افتادن سبب باشد آشکار است.

۲- اگر سبب، جمع شدن بخارهای سابق در مغز است، یا بخارها در خود مغز به وجود آمده‌اند، بیماری سرگیجه همیشگی است. نه پیرو بیماریها است که بر اندامان وارد می‌آیند نه در حالت سیر شدن هیجان دارد و نه در گرسنگی آرامش می‌یابد. ممکن است قبل از سرگیجه به سردرد گرفتار آیند و صداها و وزوز حس کنند و سرشان سنگینی کند و تیرگی دیدشان ثابت باشد و در سایر حواس حتی در چشایی و بویایی کوتاه آیند و به زحمت بو کنند، شریانهای جلو به تپش شدید افتند.

۳- اگر از خلطی باشد که در مغز است یا در غیر مغز، و چنان است که بخارهای بلغمی را برمی‌انگیزد، علامتش: سرگرانی، ترس، خواب زیاد، تبلی در حرکت است علامتهای چنین

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۴۱

بلغمی در قانون ذکر شده است.

۴- اگر آن خلط صفرا باشد، علامتش: بی‌خوابی، التهاب در سر، بدون سرگرانی زیاد، دیدن اشباح زرد طلائی.

۵- اگر خلط خونی باشد، علامتش: رگها باد کرده، رخساره و سر و چشم سرخ و گرم، سرگرانی، خستگی، خواب و تپش است.

۶- اگر خلط سودایی باشد، علامتش: تا اندازه‌ای سرگرانی، بی‌خوابی، دیدن اشباح سیاه مانند موی سیاه و ورقه‌های سیاه‌رنگ و دود، تباهی فکر، و سایر علامتهای نامبرده.

۷- اگر سبب از بخار معده باشد، علامتش: اشتها از بین رفتن، یا اشتها کم شدن است، هضم به تباهی گراید، نفس به خفقان و سستی گرفتار آید، معده به هم می‌خورد، قسمت جلو و وسطی سر به درد آید و بعید نیست که قسمت عقبی سر نیز احساس درد کند. برحسب گرسنگی و شکم‌سیری، درد زیاد و کم می‌شود و ممکن است قبلا

تپی در کار بوده باشد؛ و هم‌چنین معده‌اش درد می‌کند و احیانا باد هم می‌کند و راه مشارکت بیماری از عصب است. قبل از سرگیجه و در حین شدت سرگیجه و در آخرش، قسمت عقبی جان‌دانه در نزدیکی رستنگاه ششمین زوج و در اطراف پشت گردن احساس درد می‌کند.

۸- اگر سبب از رحم باشد، علامتش: قبل از سرگیجه: اختناق زهدان، حبس شدن منی یا خون حیض، یا ورمهایی در زهدان روی می‌دهد. و هم‌چنین است اگر سبب از آبدان (مثانه) باشد.

۹- اگر منشأ بیماری، همه اندامان باشد، یا از چشمه غذا که کبد است یا از سرچشمه روان که قلب است برخاسته باشد، معلوم می‌شود که در رگها و شریانهایی است که از این دو سرچشمه رویده‌اند.

۱۰- اگر سبب سرگیجه در پشت گوش یا در پشت سر است، علامتش: تپش شدید، تشویش و پیچش و سفت شدن رگهای گردن است، هرچند که دردی در گردن و عصبهای گردن حس نشود و سایر پیهها به درد نیایند.

اگر دیدی که شریان بیرونی در پشت سر کشیده شده و هرگاه نبض آن را به وسیله دست یابند (اعجمی) یا به وسیله سرب منع کردی، یا گیرنده‌های نامبرده را بر آن مالیدی و بیماری کم شد، علامت آن است که گذارها در آنجاست، اگر کم نشد، بدان که در آن دیگری است آن را هم آزمایش کن، اگر پیدا نکردی بدان که در رگ ناپیداست.

۱۱- اگر از سوء مزاج مختلف است، از سبکی مغز و نبودن سببهای نامبرده شناخته می‌شود، این نوع از سرگیجه از هجوم سردی یا گرمی خارجی یا از خوردن یکبارگی سردی بخش یا گرمی بخش به وجود آمده که بیمار به سرگیجه گرفتار شده است.

برای بیمار سراسیمگی، آب خوردن از شراب خوردن بهتر است. و بدان که سراسیمگی و سرگیجه اگر زیاد ماند علت نمایان است و علامت بحرانی آشکار است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۴۲

معالجات:

۱- اگر سرگیجه از اثر چرخیدن به دور خود یا از نگاه کردن به چرخیدنیها یا از بالا به پایین نگاه کردن باشد، چاره‌اش آرامش و قرار گرفتن است و اگر فوراً تسکین نیافت باید بخوابد و قبوضیت‌دهنده‌های گرم را بیاورد و تکه نان در آن کند و بخورد.

۲- اگر از خون و خلطهای حبس شده در بدن است، معالجه‌اش: الف- زدن رگ قیفال؛ ب- بعد از قیفال، زدن رگ که در پشت گوش است. رگ زدن پشت گوش بهترین علاج هر نوع از سرگیجه‌ای است که سببش مادی باشد.

۳- گاهی و به ویژه اگر سببش بالا رفتن بخار از بدن- از هر راهی- به مغز باشد، داغ می گذارند.

۴- حمام بر مگاکچه پس گردن و حمام بر سر نیز در این معالجه مفید است.

۵- اگر خلطهای گوناگون با خون هستند یا اینکه سبب خلط بدون خون است، باید با حب «ایارج»، حب مسهل یا خیسیده الوا استفراغ کند، این در صورتی است که خلطها گرم باشند. اما اگر خلطها مختلف باشند، باید به وسیله آب پز هلیله یا آب پز افیمون و حب اصطمحقون استفراغ کند و بعد از استفراغ به وسیله آب قنطوریون و شرنگ (حنظل)، اماله به عمل آورد و حمام بر سر و مگاکچه پس گردن گذارد. بعد از این داروهای را غرغره کند و در بینی کشد و بو کند که در آنها مشك و گندیستر و سیاه دانه و مرزنگوش باشد؛ و اگر نوبت سرگیجه هیجان آور بود طرفهای پایینی را ماساژ دهد.

۶- اگر انگیزه از معده و خلطهای داخل آن بود، به وسیله آبی که شبت و ترب در آن پخته و با عسل و نمك و بقیه قی آورها همراه است قی کند. و اگر بیمار نیرومند است به وسیله «معجون صمغ صنوبر» تخلیه به عمل آورد. و اگر زیاد نیرومند نیست، با حب ایارج و خیسیده الوا پاکسازی به عمل آید.

۷- اگر دانسته شد که خلطها مراری ساده‌اند، علاجش آب پز هلیله با شاهتره می باشد و تو باید سبب سرگیجه را از علامتهایی که در این بحث و در بحث از معده مذکور است پیدا کنی!

۸- اگر سبب در اندامان دیگر باشد، هر اندامی را با داروهای مناسب او معالجه می کنی. باید سر بیمار را در آغاز پیدایش بیماری، با روغن گل و کمی روغن بابونه بیندایی. و بعد از شستشو تنها سر را به روغن بابونه بمال!

۹- اگر دانستی که ماده بیماری فقط در داخل سر است، حمام بر سر و مگاکچه پشت گردن بگذار، رگ پشت گردن را بزنی! «شبیاری» ها و پاشیدنیها و بوییدنیها و به بینی کشیدنیهای نامبرده و شبیه آنها را- برحسب ماده بیماری- استعمال کن چنان که در قانون یاد گرفته‌ای!

۱۰- اگر دیدی که سبب سرگیجه سوء مزاج مختلف است، باید اول علامت و سبب را چنان که گفتیم به دست آری و به وسیله ضد به معالجه پردازی تا مزاج به اعتدال برگردد.

۱۱- اگر سرگیجه از اثر ضربت خوردن و بر زمین افتادن است، باید آن را در آغاز با علاجهایی که در باب خود بیان شده است مداوا کنی، تا بیمار بهبود یابد؛ و اما اگر سرگیجگی ماند، باید

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۴۳

سرگیجه را بدانچه بیان کرده‌ایم از بین ببری.

باید بیمار سرگیجه از نگاه کردن به هرچه با شتاب چرخ می خورد بپرهیزد. نباید از بالای مغاره‌ها، قله کوهها و بلندیها و بامهای بلند به پایین نگاه کند.

۱۲- سراسیمگی و سرگیجه در صورتی که از تهی بودن معده باشد، اگر چند لقمه نانی را در رب میوه‌های قبوضیت بخش و آبهای آنها و به‌ویژه در آب‌غوره خیس کند و بخورد درد آرام می‌شود.

فصل دوم لوی (پیچش)

این بیماری از امتلاء پیاپی و شبیه آن در ماهیچه و رگها، بدن را در بر می‌گیرد. مبتلای پیچش، حالش حال خستگی است. رگها کشیدگی پیدا می‌کنند (تمدد). خمیازه زیاد می‌شود، کش دادن افزایش می‌یابد. زیرا باد و بخار زیاد است. رخسار و چشم بیمار سرخ رنگ می‌شود. این بیماری را پیچش و کشیدگی هم می‌نامند.

اگر بیماری پیچش در انسان زیاد به وجود آمد دلیل بر امتلا است. پس باید خلط خونی و صفراپی را تخلیه نمود و آب سرد استعمال کرد شاید از این علاج فوراً خوب شود زیرا آب سرد جوشش را می‌پراکند.

گیاه سوسن زرد (اگر)، در معالجه این حالت ویژگی دارد. «اگر» را بخایند و آبش را بمکند و قورت دهند بسیار خوب است. شاید این خاصیت از این باشد که «اگر» بادهای جوشان را تحلیل می‌برد. گشنیز و شکر نیز خوب است.

دلاکان حمام، این بیماران را بسیار آزار می‌دهند، با دست بر رگ سباتی فشار می‌آورند و بیمار به حالی می‌رسد که غش می‌کند. شاید روان بالا رو به سوی مغز از این حمله شدید که به وسیله تحلیل بردن بر مواد چیره می‌شود، بسیار ناراحت شود که در این حالت آثر خطر هست. نباید با دست چنان فشاری بر رگ آورد که انسان طاقت نیاورد که خود را نگهدارد.

فصل سوم کابوس (بختک)

این حالت را علاوه بر کابوس، «خائق»، «جائوم»، «نید»، نیز می‌خوانند.

کابوس مرضی است که در حال خواب به انسان دست می‌دهد. و می‌بیند که شخص سنگینی بر او می‌نشیند و او را می‌فشارد و نفسش را تنگ می‌کند، از صدا و حرکت باز می‌ماند و از اینکه سوراخهای ریز بند می‌آیند نزدیک است که خفه شود. هرگاه کابوس دست بردار شد، آدمی یکدفعه از خواب می‌پرد.

کابوس پیشاهنگ سه نوع از بیماری است: صرع یا سکتته یا مانیا. به شرطی که سببش مواد ازدحام کننده باشد و از سبب غیر مادی نباشد.

۱- انگیزه کابوس اکثراً بخار مواد غلیظ خونی یا بلغمی یا سودایی است که در حالت استراحت کامل که تحلیل برنده بخار است یکدفعه به سوی مغز بالا می‌رود. هر خلطی به همان رنگ خودش، به بیمار خود را نشان می‌دهد، که علامت هر خلطی را در قانون سابقاً ذکر کرده‌ایم.

۲- شاید از سرمای سخت باشد که به‌طور ناگهانی در حالت خواب بر سر وارد می‌آید و آن را می‌فشارد و می‌گیرد و جرم مغز را پرمایه می‌کند که همین رؤیاها نمایان می‌شوند.

در هر حال کابوس حتماً وقتی می‌آید که مغز ناتوان است و این ناتوانی مغز یا از گرمی است یا از سوء مزاج مغز پدید آمده است.

معالجات:

علاجش رگ زدن و اسهال است تا هریک از خلطها بیرون آیند. اگر خلطها بسیار زیاد و بسیار غلیظ باشند، چاره‌اش با این مسهل است که نسخه‌اش را در زیر ذکر خواهیم کرد:

خریق یک درهم، گیاه محموده یک سوم درهم، پیه هندوانه ابو جهل یک ربع درهم، رازیانه شامی دودانگ. به شرطی که بیمار نیرومند باشد وگرنه:

حب لاجورد یا حب (اصطم‌حیقون - ایتیمونی) یا ایارجهای بزرگ مانند «ایارج سیماهنگ» و به‌ویژه «ایارج روفس». بعداً سر را تقویت می‌بخشی، بدانچه در قانون یاد گرفته‌ای.

نیز اگر بدون درنگ حب «فاوانیا» (عود الصلیب) بخورند مفید است.

۳- اگر سبب سرمای است که به مغز زده است و این بختک روی داده، باید روغنهای گرمی بخش و گیرنده، ضمادهای سرخ گرداننده پوست و غیره را به کار ببری. بیش از این نشاید گفتار را ادامه دهیم زیرا سابقاً چیزهایی را گفته‌ایم که از زیاده‌روی در گفتار بی‌نیازت می‌کند.

فصل چهارم صرع

صرع گونه‌ای از بیماری است که تا اندازه‌ای اندامان حساس را از حس و حرکت و استقامت بازمی‌دارد، لیکن نه به‌طور کلی. پس می‌توان صرع را سدّ راه موقتی به شمار آورد.

اکثراً صرع از تشنجی سرچشمه می‌گیرد که آفتی بطن جلو مغز را دربرگرفته و به‌طور ناقص سدّی را در راه نفوذ نیروی حس و حرکت بطن جلو مغز به وجود آورده است که بیمار را از برخاستن و راست ایستادن وامی‌دارد.

سبب تشنج را- چنان‌که شرح خواهیم داد- چندین انگیزه هست.

امتلاء، یبوست، درهم آمدن (قبض)، در نتیجه آزاردهنده‌ای.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۴۵

حالت تشنجی که منشأ صرع است هیچ‌گاه از یبوست مغز نیست. زیرا صرع یکباره هجوم آورد. در صورتی که تشنج از یبوست به تدریج اثر می‌گذارد. علاوه بر این هیچ‌گاه مغز از یبوست به حدی نمی‌رسد که مایه تشنج خود مغز یا از کار افتادن اندامان گردد.

پس معلوم می‌شود که صرع از چیزهایی غیر یبوست مغز روی آور است که عبارتند از:

۱- درهم آمدن (ترنجیدن) مغز برای راندن چیزی آزاردهنده، و این آزارسان به مغز چندین نوع می‌باشد: بخار، یا حالتی سوزش‌آور، یا رطوبت بدگوهر، یا خلطی که به‌طور ناقص و نامتکامل راه‌بندانی در بطن مغز و رستنگاه عصبها پدید می‌آورد. اگر سبب صرع از خلط باشد باید دانست که در آن خلط تموجی روی داده یا از گرمی زیاد به جوش آمده و سبب راه‌بندان مذکور شده است. که قسمتی از منفذ حس و حرکت را مسدود نموده که در این حالت اندامان به کلی نیروی حس و حرکت را از دست نمی‌دهند و راه‌بندان ناتمام است.

۲- گاهی اتفاق می‌افتد که باد غلیظ در منافذ روان می‌پیچد که به نظر فیلسوف بزرگوار، ارسطو یکی از انگیزه‌های صرع است.

اگر خلط بر مغز غالب آید، مغز برای دفع آن درهم می‌آید. چنان‌که هر اندامی برای راندن زواید آزاردهنده، متشنج و منقبض می‌شود و فشار به خود می‌دهد. می‌توان سکسکه و تهوع برای معده را مثال آورد.

هرگاه مغز منقبض شد، حرکاتش غیر طبیعی می‌شود و پیرو آن عصبهای رخسار نیز منقبض و غیر طبیعی می‌شوند.

و چنانچه خلط دفع گردد، یا باد ناباب یا وسیله آزار مغز هرچه هست از میان برود، صرع تسکین یابد.

سایر اعضاء بدن که در حالت صرع بیمار، پیروی از مغز می‌کنند و غیر طبیعی می‌گردند، یکی از سه انگیزه را داراست: ۱- پیروی از گوهر مغز ۲- متأثر شدن از ماده آزاردهنده مغز ۳- پر شدن مجاری عضو از خلطی که از منشأ به وی می‌رسد. که در این حالت عصب پهن‌تر و کوتاه‌تر می‌شود.

در حالت صرع، مغز متشنج می‌شود، به سستی و فروهشتگی (استرخاء) نمی‌گراید، انقباض برای راندن ماده مزاحم است. از این رو کاری به سستی و تمدد ندارد.

صرع پیه‌ای مغز را ترنجیدگی دهد که به کوتاهی می‌گرایند. تشنج مغز در حالت صرع، دفع کردن مواد موذی است و باید، فشار آوردن کار را انجام دهد. احتیاجی به فروهشتگی و منبسط شدن ندارد.

هر تشنجی که سببش ماده است، از حالت تب بهره می‌برد. و چون صرع از این قبیل است و تشنج مغز را به وجود آورده است، اگر شخص مصروع به تب مبتلا گردد، صرع فروکش کند. اگر احیاناً ورمی روی دهد ممکن است که تب، ورم را نیز فرونشاند و از بین ببرد.

گاهی رخ می‌دهد که مالیخولیا به صرع تبدیل و گاهی صرع به مالیخولیا تبدیل می‌شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۴۶

کسانی بر این عقیده‌اند که بعضی از حالات صرع از ماده عارضی نیست. چنین کسانی اگر از این رأی قصدشان این است که منشأ صرع نوعی بخار است و مغز را اذیت می‌کند و به هم‌آمدگی به بار می‌آورد، تا حدی می‌توان چنین رأی را معتبر شمرد. اما اگر منظورشان این است که بدون تدخل هیچ ماده‌ای حالتی بر مغز وارد آمده که سبب صرع شده است هیچ اعتباری ندارد.

زیرا اگر بدون تداخل ماده‌ای از خارج مغز مبتلا به صرع شود و با کیفیتی که دارد بسازد، باید صرع دائمی و جدانشدنی باشد.

صرع دو گونه است: یا یکباره و فجأة می‌آید و یکباره و یکهو دست بردار است؛ یا اینکه بر بیمار چیره می‌شود و سبب مرگ می‌گردد. پس این حالت یکباره آمدن و یکباره رفتن یا کشتن بیمار حتماً باید از ماده خارجی باشد که بر مغز وارد شده است. کفی که در صرع بر دهان صرعی پیدا می‌شود از تشویش و اضطراب در حرکت نفس است نه از خفه شدن مغز. چنان که در سکنه و ضیق النفس روی می‌دهد.

صرع تشنجی است که قبل از هر چیز به مغز ارتباط دارد. اصلاً تشنج برای هر عضوی نوعی صرع است. مثلاً عطسه کردن نوعی صرع خفیف است. می‌توان صرع را عطسه بزرگ و قوی شمرد. اکثراً که صرع به طرف جلو رانده می‌شود از نیروی بسیار و ناتوانی ماده است وگرنه راندن ماده صرع به هر طرفی سهل و آسان‌تر از راندن به سوی جلو است. از تفصیلی که گفته شد نتیجه می‌گیریم که:

صرع که از مغز منشأ می‌گیرد؛ حتما باید از ماده‌ای باشد که آن ماده بادی را در مجراهای حسی و حرکتی حبس نماید. یا اینکه به صورتی ناتمام هر دو بطن جلو مغز را پر می‌نماید و آن ماده یکی از این ماده‌ها است که ذکر می‌شود:

۱- خون زیاد و چیره شده، ۲- بلغم، ۳- سوداء، ۴- صفراء، که کمتر اتفاق می‌افتد ماده صفراپی باشد. ۵- خون ساده، که آن هم کمتر از صفراء اتفاق می‌افتد.

اگر ماده خون مایل به مزاج سودایی و بلغمی باشد، در بسیاری از حالات سبب صرع می‌شود لیکن سبب اساسی برای صرع اکثرا رطوبت بی‌آلایش یا رطوبت مایل به سوداست.

در هر حال در اکثر حالات، صرع ناشی از بلغم زیاد و چیره است.

بقراط گوید: در تشریح مغز گوسفندان صرعی، رطوبت بدگوهر و گندیده یافته‌ام.

به‌طور عموم صرع مغزی ناشی از ضعف دستگاه گوارش در مغز است.

حالات و چگونگی صرع

اگر ماده صرعی در گوهر مغز و در مخ جای گیر باشد، بدترین و شدیدترین صرع رخ می‌دهد.

اگر ماده در غشای مغز باشد صرع خفیف به بار آرد.

بدترین حالت صرع آن است که از ماده سودایی باشد، هرچند اکثرا ماده بلغمی سبب صرع می‌شود، لیکن ماده سودایی بیشتر از همه گذارهای روان را می‌بندد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۴۷

و به‌ویژه آن حالت صرع سودایی که «ام الصبیان» (صرع بچگان) نام دارد بسیار کشنده است.

اگر آسیبهای ناشی از صرع پیوسته و پیایی باشد، بیمار می‌میرد.

ماده صرع خارج از مغز:

شاید ماده صرع از اندامی دیگر به مغز آید و بر مغز اثر گذارد؛ و آن را چندین حالت است:

۱- مقداری زیاد بخار و بادهای آسیب‌رسان از عضوی به سوی مغز فرارود و در مغز متراکم گردد. بعداً ماده‌ای از آن قوام گیرد و سبب صرع شود. یا بدون قوام گرفتن بادی از آن تکوین یابد که سبب صرع گردد.

۲- بخار یا بادی که به سوی مغز بالا می‌رود، حالت آسیب‌رسان دارد. مثلاً منجمدکننده یا سوزاننده، یا بدگوهر و سمّی می‌باشد و سبب صرع می‌شود.

۳- مقدار بالارونده ساده و بدون آرایش است.

۴- مقدار بالارونده به سوی مغز هم از حیث جنس بدی که دارد و هم از اندازه- که زیاد است- آسیب‌رسان است.

بخارهای بدگوهر که خارج از مغز به سوی مغز بالا می‌روند و از حیث کمیت زیاد سبب صرع می‌شوند، شاید از کلیه بدن یا از معده یا طحال یا مرق یا سایر اعضا باشد. حتی ممکن است از انگشتان دست و پا منشأ گیرد. زیرا خون یا خلط در مجرای از اندام محبوس می‌شود و مجرا مسدود گردد و حرارت غریزی از جریان می‌افتد. ماده مذکور که خون یا خلط است در مجرا می‌میرد و متعفن می‌شود و گاهی مرتب و گاهی نامرتب بخار بدگوهر و سمّی از آن به بالا می‌جهد و به مغز می‌رسد و سبب صرع می‌شود.

۵- بر اندام مورد ذکر ماده سمّی وارد شده و بر عصب تأثیر گذاشته است. چنان‌که نیش عقرب بر عصب تأثیر می‌گذارد. در این حالت آن ماده سمّی از راه عصب به مغز روی می‌آورد و مغز را آزار دهد، مغز منقبض می‌شود و به تشنج گرفتار آید و روند حرکاتش به هم می‌خورد. که چنین حالتی برای معده نیز دست دهد که چیزی سوزناک را ناشتا تحویل می‌گیرد به سسکه مبتلا می‌شود چرا؟ که فم معده بسیار حساس است و سسکه نوعی از تشنج است.

اگر چنین تشنج و درهم شدن به مغز روی آور باشد، بر کلیه اعصاب جسم تأثیر می‌گذارد و همه باهم به انقباض و تشنج مبتلا می‌شوند.

جالینوس گوید: هرگاه «فلافلی»- که طعامی تندمزه است- می‌خورد و نوشابه بر آن می‌نوشد، به سسکه مبتلا می‌شود. زیرا فم معده از تندی فلافل به درد می‌آید. و ما چیزهای نزدیک به این حالت را دیده‌ایم که برای غیر جالینوس اتفاق افتاده.

جالینوس و غیر جالینوس و ما هم دیده‌ایم، که بیمار صرعی قبل از صرع احساس می‌کند که باد سردمانندی از انگشت شست پا به سوی مغز روان می‌شود و همین که به مغز رسید، دچار صرع می‌گردد.

جالینوس گوید: اگر قبل از نوبه صرع پای مصروع را محکم ببندند صرع یا پیدا نمی‌شود یا سبک می‌باشد و ما خودمان در این باره چیزهای عجیبی دیده‌ایم.

بسا اتفاق افتاده که انگشت شست را یا هر انگشتی که احساس شده بخار از آن می‌تراود داغ گذاشته‌اند و از صرع شفا یافته‌اند.

صرع گاهی سبب کرم عادی یا کرم کدو می‌باشد.

بعضی از حالات صرع با غش کردن همراه است که اطباء آن را خارج از صرع دانسته ولی در حقیقت صرع است. خفه شدن زهدان نیز گاهی سبب صرع می‌شود؛ و این در صورتی است که خون حیض در غیر وقت معین آید و در رحم راکد بماند. یا اینکه زن مدتی مدید بدون جماع مانده و منی در رحم به نوعی سمیت می‌گراید. این احتباس حیض و منی حرکات و بخارهایی دارند، به‌طور مرتب یا نامرتب بخارهایی از آنها برمی‌خیزد و به سوی مغز بالا می‌رود، زن دچار صرع می‌شود.

امکان دارد مردی که آب پشتش متراکم و در آوند راکد مانده و سرد شده است، منی به ماده سمی تغییر یابد و بخارش سبب صرع شود.

گاهی زن حامله دچار صرع می‌شود. هرگاه بچه آورد و ماده ناسازگار حیض را بیرون داد، شفا یابد. شنیده‌ایم که گاهی صرع از ستون فقرات و گاهی از کتف و غیره شروع می‌شود.

اگر منشأ صرع از معده و مراق باشد، سبب این است که امتلاء (پری معده) راه‌بندانهایی را در رگها به وجود آورده. معده غذای سازگار و خوب را نمی‌پذیرد و خلط در آن فاسد می‌شود. یا غذای سازگار در معده می‌ماند و از راه‌بندانی که واقع شده فاسد می‌شود. و اکثراً غذای فاسد شده به معده برمی‌گردد و غذای تازه‌وارد خوب کیموس را نیز به فساد می‌کشاند، بسیار اتفاق افتد که در این حالت غذای هضم نشده را قی می‌کنند.

در هر حال بیماری صرع بدون شراکت اندامان یا با شراکت اندامان باشد، نزدیک‌ترین منشأ آن مغز است یا بطن جلو مغز و یا سایر بطنهای مغز. زیرا نخست آسیب- که مهم است- بر حس بینایی و شنوایی و حرکتهای ماهیچه رخسار و پلك چشم وارد می‌آید. هرچند سایر حواس و اعضای متحرك از این آسیب بی‌نصیب نمی‌مانند.

اگر سایر بطنهای مغز در آسیب دیدن با مغز جلوی شريك نبوندند، بیمار فهم را از دست نمی‌داد و در نفس زبانی نمی‌دید.

در اکثر حالات، تشنج پیش‌درآمد صرع است. صرع واکنش تشنج شدید است. همین‌که ماده بدجنس آزاردهنده که سبب تشنج و صرع شده است، یا باد ناسازگار که منشأ صرع است تحلیل رفت، کنشهای حسی و حرکتی به حال عادی برمی‌گردند. ممکن است در چنین حالتی خلط رانده شده در سوراخ بینی یا در گلو مشاهده شود.

بسیار اتفاق افتد که بدون احساس به تشنج، صرع ظاهر گردد. این در حالتی است که ماده صرع‌آور سبک و کم‌مایه و از امتلاء نه از بدگوهری بسیار سبب صرع شده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۴۹

کودکان بسیار به صرع مبتلا می‌شوند، که رطوبت آنها زیاد است.

شاید از همان لحظات ولادت به صرع دچار آیند، و ممکن است در سن نوجوانی صرعی شوند. اگر زود در چاره آنها بکوشند و کوشش صحیح باشد صرع از بین خواهد رفت، و الاً باقی می‌ماند. باید کوشید که نوجوان را قبل از مو درآوردن از صرع نجات داد.

کودکانی که زخم و ورم‌هایی در اطراف سر دارند از بیماری صرع بیشتر در امانند.

ماده آبکی در سوراخهای بینی و همچنین رطوبت مغز - که با اساس خلقت همراهند - بایستی بیرون جهند. شاید در رحم از جنین تراوش کند و شاید بعد از ولادت ریزش نماید اگر ریزش ننمود حتماً بچه مصروع خواهد شد.

صرعی که کودکان را در بر می‌گیرد علاجش سهل است و در حین بلوغ زایل می‌شود.

به شرطی که خوب نگهداری و معالجه گردد.

جوانانی که دچار صرع می‌شوند اگر بعد از سن بیست و پنج سالگی صرع رو به ازدیاد بود، باید دانست که علت در مغز و به‌ویژه در گوهر مغز است در چنین حالتی صرع باقی است و بیمار را رها نمی‌کند. تنها راه چاره‌اش آن است که نوبه صرع را سبکتر و آزارش را تقلیل داد. بقراط عقیده دارد صرع با چنین جوانانی تا سرحد مرگ می‌ماند و چاره‌پذیر نیست.

سالخورده‌گان کمتر دچار بیماری صرع ناشی از بندآمدنیهای گذارها می‌شوند.

انگیزه‌های تحریک‌کننده صرع از خارج

نوعیت خوراک، مشروبات، امتلاء، زیاد زیر اشعه خورشید ماندن - که مواد را به سوی سر جذب می‌نماید و نمی‌گذارد مواد در هر دو طرف بدن انتشار یابد - در برانگیختن صرع مؤثر می‌باشند.

جماع زیاد، در رفاه و تنبلی زیستن، ورزش نکردن، ورزش را بر سبزی معده و معده پری کردن، که اخلاط را قبل از تحلیل رفتن کامل به حرکت وامی دارد و فراغها را پر می‌نماید از مسببات صرعند. و هر چیزی که مایه ضعف قلب می‌شود، از قبیل ترس، صداهای مهیب و ناخودآگاه، روزه برای صاحب معده ناتوان، نوشیدن شراب خالص که معده را آزار دهد. چیزهایی که ذکر شد سببهای دورند، اما باعث سببهای نزدیک می‌شوند، و ما این سببها را در فصل جداگانه به تفصیل ذکر خواهیم کرد.

گویند بیمار صرعی اگر پوست تازه برکنده بز را گرم‌گرم بپوشد و به آب زند صرع به سراغش خواهد آمد. و هم‌چنین اگر «شاخ بز» و «مَر» و آویشم را دود کند و دود را برکشد صرع به سراغش می‌آید.

اکثراً بیمار صرعی از اثر تب شفا یابد و به‌ویژه اگر درازمدت و به خصوص تب ربع (چهار روز در میان) باشد. که تبی دیرپاست و ماده سودایی را تحلیل می‌برد. تب‌لرز هم در این باره بسیار نافع است، زیرا تب‌لرز ماده زائده را که بر مغز چسبیده به ستوه می‌آورد. عرقی که بعد از تب‌لرز پدید

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۰

آید مواد زائده را از مغز می‌راند.

همچنان که در بعضی حالات، سکنه تبدیل به فلج می‌شود، شاید صرع هم فالج را در پی داشته باشد. بعضی عقیده دارند: صرعی که منشأ آن ماده بلغمی است، بیمار را به لرزه و تشویش می‌کشاند. زیرا ماده بلغمی به حدی از غلظت نمی‌رسد که مجاری را به کلی سد نماید. این ماده سودایی است که به کلی مجراها را می‌بندد و صرعی که از ماده سوداست کمتر بیمار را مشوش می‌کند.

و بعضی برعکس این نظریه رأی می‌دهند و گویند: مصروعی که بسیار پریشان حال است و به تشویش افتاده است از خلط بسیار کم است که کمتر در مجراها نفوذ کرده است. و این هر دو نظریه تخمینی است و قطعی نیست.

روفس گوید: مصروعی که بیماری برص در اطراف سرش پیدا شد، نشانه تحلیل رفتن ماده صرع است و بیمار به زودی شفا یابد.

بسیار اتفاق افتاده که سرانجام صرع به فلج و مالیخولیا کشیده است.

کسانی که برای بیماری صرع آمادگی دارند

آنهايي که در نخستين مراحل زندگي هستند مانند کودکان و نوجوانان.

مرطوبين از حيث چگونگي مزاج. مثلا پرخورها.

ساکنان سرزمینهایی که باد جنوبی در آن بسیار می‌وزد.

زنان و کودکان و کسانی که کم خونند و رگهایشان تنگ است کمتر به صرع دچار می‌شوند.

علامات صرع:

چنان‌که گویند، روی‌هم‌رفته مبتلا شدن به صرع نشانی‌هایی دارد که از این قرارند:

زردرنگی زبان، سبز رنگی رگهای زیر زبان، قبل از ابتلاء به صرع، مزاج جسم تغییر می‌یابد، سرگرانی به وجود آید، به‌ویژه گاهی که خشمناک می‌شود یا شکم باد می‌کند، این سرگرانی آشکارتر است.

کندی و سستی حرکت زبان، دیدن خوابهای پریشان، فراموشکاری، ترسویی، ناگاه یکه خوردن، با خود حرف زدن، افسردگی و دل‌تنگی، خشم و برآشفتن بی‌مورد، از مقدمات بیماری صرع است.

بعضی از حالات صرع چاره‌پذیر و در بعضی حالات علاج‌پذیر نیست.

صرع سخت و آزاردهنده صرعی است که بیمار قبل از نوبه صرع به شدت می‌لرزد. دچار بی‌تابی و تشویش می‌شود، و بعد از نو به مدتی دراز آرامش یابد و روند نفس کشیدنش به هم می‌خورد. و در این حالت معلوم می‌شود که ماده صرع بسیار و نیروی مقاومت زبون است. اگر می‌خواهی بدانی که سبب صرع در سر قرار دارد یا در سایر اندامان دقت کن!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۱

آیا بیمار سرگرانی همیشگی دارد؟ سرگیجه دارد؟ چشمش به سیاهی می‌رود؟ زبان به کندی در حرکت است؟ حواسش کند است؟ حرکاتش درهم برهم است؟ رنگش زرد است؟ عقلش پارسنگ برمی‌دارد؟ فراموشکار است؟ با کودنی و نفهمی همراه است؟ و در حال ناشتا بودن تفاوتی نمی‌کند؟ یا در نتیجه ملینها و پاک‌سازها کمی تغییر می‌یابد؟ بدان! که علت از مغز است.

اگر در اندامان عصبی و طحال و کبد یا در دست و پاها و بند استخوانهای بیمار گزندگی نیافتی و بیمار احساس نمی‌کرد که چیزی به سوی مغز و سر از جسمش بالا می‌رود، یقین دان که آفت در مغز است.

صرع سبک و صرع شدید

از نشانه‌های بیماری کمتر زیان‌رسان: اگر صرعی زود به هوش آمد، و همین‌که به خود آمد خجلت‌زده شد یا از داروهای عطسه‌دهنده و به بینی کشیدن، و از داروهای قی‌آور که به گلو می‌رسد قی کند یا نکند، صرع تسکین یافت، معلوم می‌شود که صرع بیمار، از نوع سبک و سهل است.

علامت صرع سخت: نفس تنگی، تشویش و اضطراب زیاد، و بعد از حالت صرع سکون و افسردگی طویل‌مدته، از بوییدنی و عطسه‌آورها کمتر تأثیرپذیری.

حد میانه‌ای نیز هست که تشویش و اضطراب کم و پژمردگی زیاد یا برعکس اضطراب زیاد و افسردگی کم است.

دلایل چگونگی ماده و شناسایی

اگر سبب صرع باد غلیظ باشد، صرعی احساس سنگینی در مغز و نزدیک‌های مغز نمی‌کند؛ بلکه صداهایی را در سر حس می‌کند و کشیدگی در جسم و نیز تشنجش شدید نیست.

اگر سبب بلغم است، اکثراً آب دهان بیمار کفی غلیظ و گرم است. در بولش چیزی مانند شیشه گذاخته هست، ترسویی، دهشت، تبلی، سنگینی بدن، فراموشی زیاد دارد. و از قی و رنگ کف دهان و رنگ خون و عمر و محیط زیست و چگونگی غذا و روند زندگی، آرامش و بی‌آزاری، رنگ رخساره و چشم و غیره- که در قانون یاد گرفتیم!- می‌توان ماده را شناخت.

اگر ماده بلغمی خام و سرد باشد: فراموشی، کم‌فهمی، سرگرانی، سنگینی تن، خواب‌آلودگی و بیهوش شدن زیاد همراه دارد. و چنین صرعی سستی و ناتوانی زیاد به بار آورد و از نوع بسیار بد است.

اگر از بلغم شورمرزه باشد، خواب‌آلودگی و احساس سردی در مغز سبک‌تر و حرکات بیمار سالم‌تر است.

اگر سبب سوداست، قی بیمار یا شبیه خون سیاه، یا تند مزه سوخته، یا از آن نوع ترشمرزه است که بر خاک به جوشش آید. بیمار ذهنش درهم برهم و مایل به حالت مال‌بخولیا می‌شود و بعد از نو به، دیر به حال عادی بازمی‌گردد.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۱۵۲

از رنگ صورت و چشم، خشکی سوراخ بینی و خشکی زبان و سایر سبب‌های تولیدکننده سودا، می‌توان صرع سودایی را شناخت.

اگر ماده سودایی خون طبیعی و تیره‌رنگ باشد، صرع همراه فروهشتگی جسم، کم‌حرفی و آرامش است. بیمار در حال تفکر می‌باشد و آرام است.

اگر ماده صرع صفرای سوخته و تیزمزه است، رفتار مصروع جنون‌آمیز و بسیار گویی و نعره‌زنی است. صرع مضطرب و زودگذر است و احتمال دارد که تب همراه صرع باشد و این در حالی است که ماده سوداپی اندک و خفیف باشد. خندیدن مصروع علامت این است که ماده خون سوداپی است.

می‌توانی از برآورده همراه قی بیمار، گوهر سودا را بشناسی، اگر شبیه خون غلیظ است سودای طبیعی و عادی است. اگر شبیه شراب غلیظ است (نیبذ) سودای سوخته است. قی بیمار که گس مزه است و گلو را زیر می‌نماید، دلیل بر منتهای سردی و خشکی است یا اینکه قی ترش مزه و خفیف همراه کف است و بر زمین می‌جوشد، یا غلیظ و بدون کف می‌باشد.

اگر ماده صرع‌آور خون باشد، ما می‌گوییم: اگر خون به وسیله جوش آمدن و جنبش منشأ صرع گردد، نه از زیادی مقدار، اثر قابل ملاحظه‌ای را بر رنگ رخسار و رگهای گردن نمی‌گذارد.

بیمار قبل از نوبه صرع به حالتی خفگی مانند دچار نمی‌شود، لیکن سنگینی تن و فروهشتگی، کندفهمی، زیادی آب دهن و خلم، بلغم همراه حرارت، سرخی چشم، بخار خونی در سر، دلیل خونی بودن ماده است.

اگر ناشی از خون زیاد است، همراه علامات ذکر شده، رگهای گردن بیمار پر می‌شود و قبل از نوبه صرع، به حالتی خفگی مانند دچار می‌شود.

اگر ماده صرعی صفرایی باشد- که کمتر اتفاق می‌افتد- مصروع بسیار زجر می‌کشد و افسرده می‌شود. کمتر متشنج گردد، مدت صرع کوتاه است، حرکاتش کمتر مشوش و می‌توان آن را از قی و التهاب و زیاد به هم خوردن عقل، زردی رخساره و چشم شناخت.

اگر منشأ صرع معده است، صرع نتیجه لرزش و تپش دهانه معده است و به‌ویژه که غذا را دیرتر از وقت بیابد. بیمار در حالت صرع پیوسته در لرزش و اهتزاز است و داد می‌زند، و به‌ویژه در ابتدای نوبت، از پیش و پس شکم بر از و بول و منی و مذی بیرون دهد. سردرد و خفقان شدید دارد.

شاید در این حالت، صرع را به وسیله قی دادن بیمار تخفیف داد یا از بین برد.

هم‌چنین حالاتی را باید در نظر گرفت از قبیل دلایل تباهی معده، زیادی و کمی نوبت صرع، که بستگی به پاکی و آلودگی معده دارد.

اگر صرع ناشی از معده، پیاپی و زیاد روی دهد، شاید بیمار را بکشد. و این در حالاتی رخ می‌دهد که خلطهای داخل معده از حیث مقدار و بخار بسیار باشد، که اکثراً خلط بلغمی است و ممکن است با خلط دیگر مخلوط باشد.

صرع ناشی از معده، پیاپی و زیاد روی دهد، شاید بیمار را بکشد. و این در حالاتی رخ می‌دهد که خلطهای داخل معده از حیث مقدار و بخار بسیار باشد، که اکثراً خلط بلغمی است و ممکن است با خلط دیگر مخلوط باشد.

صرع ناشی از معده، در حالت پری معده پدید آید و در تھی بودن معده تخفیف یابد. هم‌چنین

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۳

اگر معده پر- که به حد امتلاء رسد- روان و اسهالی شود، صرع تخفیف یابد.

اگر ماده بلغمی همراه ماده صفراپی باشد، مصروع احساس تشنگی، التهاب، سوزش، سوختگی می‌کند؛ و اگر همراه ماده سوداپی باشد، در اکثر بیماران اشتها زیاد می‌شود، احساس ترش‌مزگی دارند، به تفکر و دودلی افتند. و در هر حال نشانه‌های بلغمی بودن ماده بر سایر علامتها چیرگی دارد. خلطی که جای در معده دارد و سبب صرع می‌شود، از تباهی است نه از کثرت. هرگاه معده خالی باشد و خلط سبب صرع به دهان معده برسد، نوبت صرع نمودار می‌شود. همین‌که غذای خوب کیموس به معده رسید و گرسنگی از بین رفت صرع قطع می‌شود.

خلطی که بسیار تند و از جنس صفراپی باشد، آن را از دلایلی که ذکر کرده‌ایم می‌شناسی!

اگر ماده صرع در «مراق» (لایه خارجی پرده صفاق) باشد، علامات و دلایل زیر را داراست:

آروغ ترش، بادکردگی، قرقر آزاردهنده شکم که دیر آرامش یابد، التهاب در مراق. گاهی می‌شود که میان هر دو شانه به درد آید، که با هضم غذا درد موقتا فروکش کند و باز عودت می‌نماید.

اگر در حال گرسنگی صرع واقع شود، از قبوضیّت شکم ناشی است و به وسیله ملینات دست‌بردار می‌باشد. و به‌ویژه اگر حس کند که مراق کشیدگی به سوی بالا دارد و می‌لرزد. این حالت برای کسانی رخ می‌دهد- چنان‌که گفتیم- طعام را هضم نمی‌کنند و غذا هضم نشده فاسد می‌شود و مجراها را بند می‌آورد.

اگر بخار مراق از نوع صفراپی باشد، علامتش التهاب در مراق، تغییر رنگ، درهم شدن عقل، افسردگی و لجاجت است.

اگر بخار مراق سوداپی باشد، بیمار به نوعی از مالیخولیا مبتلا گردد. علامتش با خود حرف زدن، ترس از تاریکی موهوم که از اثر ماده صرعی پدید آید. ترس زیاد از مرگ، یا تمنای مرگ و بقیه عوارض مالیخولیاست.

صرعی که منشأش کبد یا سایر تن است، از رنگ، مو، خشکی، بادکردگی و سستی گوشت بدن، چاقی، لاغری، زیاد خیس شدن از بخار خونی که می‌توان از راه معاینه بول، نبض، حالت غذایی، و چگونگی‌های بیان شده دریافت. و شاید از موادی که در مقعد و رحم حبس شده و به جریان نمی‌افتند، و از عرق بیمار و غیره نتیجه گرفت.

اگر ماده صرعی خونی مایل به سوختگی بود، می‌بینی که رنگ بیمار سرخ و در حال صرع عرق می‌کند و می‌خندد. اگر ماده صفرایی یا بلغمی سودایی باشد، آن را از علاماتی که ذکر شد می‌شناسی! اگر ماده در رحم باشد، حتما صرع همراه بند آمدن حیض یا آب پشت یا رطوبتهایی است که به رحم می‌ریزد. قبل از نوبت صرع، احساس درد در زهار، بیخ رانها، اطراف پشت، سنگینی در زهدان می‌کنند.

صرعی که منشأش طحال است، باید دانست که ماده سودایی است. طحال به درد آید، باد می‌کند یا سخت می‌شود، قرقر در اطراف طحال پدید آید و اکثرا تمام بدن از طحال متأثر می‌شود.

اگر منشأ صرع از ماده سمی باشد، که از راه عصب به یکی از اعضاء بدن: پا، دست، پشت،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۴

زهار، یا در درون مانند: معده و رحم رسیده دو حالت دارد. یا منشأ سم از خارج است به گونه‌ای که بیمار احساس کند دردی همانند سوزش ناشی از نیش عقرب، رتیلا، زنبور بر عصب دارد، دلیل بر تأثیر سم از خارج است.

یا از داخل: که بیمار احساس می‌کند بخاری از تنش به سوی سر بالا می‌رود، چشمش به سیاهی می‌زند و بر زمین می‌افتد.

اگر منشأ صرع از کرم باشد، دلیلش ریزش آب دهان و دیدن کرم معده و کرم کدو است.

تحريك کننده‌های صرع:

هوای محیط زیست در بیماری اثربخش است، اگر محیط زیست علیه بیمار باشد، باید بیمار را به منطقه‌ای که هوایش به نفع او است انتقال داد.

گرمای زیاد از تابش خورشید یا از آتش، سرما، جماع به افراط، بارانهای متمادی، بادهای شمالی و جنوبی برای صرعی خوب نیستند.

هوای مناطق شمالی و باد شمالی که در تحلیل رفتن و راکد گذاشتن مواد مؤثرند و باد جنوبی و مناطق جنوبی که اخلاط را به حرکت درمی‌آورند و مغز را پر از خلط می‌کنند و خلط را رقیق می‌سازند و برمی‌انگیزانند برای صرعی مناسب نیستند.

بیماری صرع اکثراً در زمستان تحریک می‌شود و همانند شمال و باد شمالی نامساعد هستند.

فصل پاییز هم خوب نیست، زیرا خلط فاسد بسیار است.

صرع در مناطق شمالی کم است اما خطرناک و کشنده. زیرا اگر سبب صرع، بسیار نیرومند نباشد پیدا نمی‌شود. بوی خوش و ناخوش محرك صرع است. همچنین حرکات سریع، نگاه کردن به حرکات سریع و چرخشی و نگاه کردن از بلندی به پایین، زیاد ماندن در حمام، حمام رفتن قبل از هضم طعام، آب گرم بر سر پاشیدن، نوشیدن چیزهایی که خون تیره بخارانگیز تولید می‌کنند مانند: شراب کهنه و تیره‌رنگ، شراب تازه و تصفیه نشده و دردی نگرفته، چیزهایی خسته‌کننده و آزاردهنده مغز و به‌ویژه کرفس، و هم‌چنین عدس که خون را سودایی می‌سازد، مگر اینکه عدس با آب جو پوست‌کنده جوشیده شود. باقلی نیز محرك صرع است، سیر بد است که سر را پر از بخار می‌کند. پیاز هم همین‌طور، پیاز علاوه بر تولید بخار رطوبتی تباه در گوهر دارد.

شیر، شیرینیهای قنادی، طعام پر از چربی، هر خوراکی که غلیظ، بادآور، قبضی‌زا و سرد باشد. هر چیز تندمزه با صرعی سازگار نیست و صرع را تحریک می‌نماید.

قی همراه اسهال که اخلاط‌برانگیز است محرك صرع است. شکم‌پری از خوراک هضم نشده، سوء هاضمه، شب بیداری زیاد از حد، غم زیاد، خشم بسیار، ترس زیاد، واکنشهای نیرومند حسی که از شنیدن صداهای تند و بلند مانند صدای رعد، دهل، نعره شیر، صداهای از قبیل آوای جرس، صدای به هم ساییدن دندانها، تماشای روشنیهای بسیار قوی مانند برق آسمان، نگاه به قرص آفتاب دوختن ضرر دارد. در مجرای باد بسیار تند توفانی قرار گرفتن صرع را تحریک

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۵

می‌نماید.

ورزش در حالت معده پری و در هر حال که منظور از آن تحلیل بردن خوراک باشد، صرع را تحریک کند.

داروهای صرع‌آور

داروهایی را که صرع را آشکار می‌کند و صرع‌آور است در جدولهای «بیماریهای سر» علامت‌گذاری کرده‌ام، مانند تبخیر وسیله قته: نوعی از انجدان) مرّ، «شاخ بز» خوردن کبد بز نر و بوی بز نر «تگه». مرّ در بینی گذاشتن.

معالجات:

اگر صرعی بچه شیرخواره باشد، باید شیردهنده‌اش غذای خوب و مایل به گرم و لطیف و خوب کیموس بخورد. از هر چیزی که تولید شیر آبکی، یا فاسد، یا غلیظ بنماید پرهیز کند، از جماع و باردار شدن دوری جوید.

باید بچه را از یکه خوردن به سبب صداها زیر و ترساننده، مانند صدای طبل و بوق و رعد و زنگ بزرگ و غیره که مایه ترس و خوف بچه می‌شوند دور نگاه داشت.

باید بچه را شب از بی‌خوابی، خشم، ترس، سرما و گرمای زیاد، از سوء هضم حفظ کرد.

باید قبل از خوراك، به نرمی و آهستگی بچه را به ورزش واداشت. و بعد از طعام نگذارند حرکت کند. اگر دیدند که بچه تحمل داروهای راننده بلغم را دارد، مفید است که بخورد. اگر بچه را گاه‌گاهی وسیله عسلاب قی دهند مفید است. خوب است که گل انگبین شکری یا عسلی بنوشد.

فیجن و غیره، از داروهای لطیف‌کننده را بو کند. بو کردن چیزهایی که ذکر می‌نماییم شاید بسنده باشد.

علاج صرع برای عموم

بر همه بیماران صرع است که:

غذای خوب و مناسب که رطوبت خوب دارد، در حد متوسط نه به افراط بخورند. از زیاده‌روی در خوراك و امتلاء پرهیزند. از سوء هضم حذر کنند. به اندازه کفایت بخورند و خود را سیر نگردانند. کسی که عادت به يك وعده غذا ندارد، خوراك کفافش که تماما سیرکننده نباشد قسمت کند، يك سوم را در نهار و دو سوم را شب بعد از ورزشی سبک تناول کند.

زیاد شراب نخورند که شراب مغز را پر می‌کند، و اگر ناگزیر خوردند، باید کمی از شراب کهنه تصفیه شده بنوشند که مزه‌اش به گسی بزند.

بدترین کار برای صرعیان نوشیدن بعد از حمام کردن است، سرمای فجائی خیلی مضر است.

باید بیمار صرع، سر خود را از گرمای سخت و سرمای سخت حفظ کند. زیاد در حمام نماند. از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۶

خوردن گوشت غلیظ (گوشت گاو) و گوسفند و بز و غذای نیرومند و گوشت هر نوع ماهی اجتناب ورزد.

تنها گوشت جوجه، دراج، تیهو، گنجشک خانگی و کوهی، چکاوک، «شفنن» (نوعی کبوتر گردن طلاپی)، بزغاله، آهو، خرگوش را بخورد.

گویند گوشت خوك وحشی برای صرعی بسیار نافع است. چنان که گویند گوشت بز که کم رطوبت و خشکی دهنده است مفید است.

شیرینی و چربی خوب نیست. از همه سبزیها باید دوری جوید و به ویژه از کرفس که خاصیت تحریک صرع دارد. اگر از استعمال سبزیجات ناگزیر باشد شاهتره و کاسنی را برگزیند. گویند کاهو خوب است ولی من آن را بسیار نمی پسندم. گویند گشنیز خوب است که بخار را از سر منع می کند. من با گشنیز نیز مخالفم و به ویژه اگر زیاد تناول نمایند مگر در حالت صرع صفراوی و خونی.

سلق آب پز همراه روغن زیتون و آبکامه و چیزهای همانند آن را اگر قبل از غذا که لیونت بخش است تناول نمایند جایز است.

گیاه فیجن را بو کنند مفید است. شبت و فیجن را در غذا ریزند بی فایده نیست.

باید به طور کلی از میوه های تر پرهیز کنند، مگر بعضی از میوه های گیرنده بعد از غذا بخورند و آنهم بسیار کم، که دهانه معده را ببندد و غذا را پایین براند و لیونتی به معده بدهد و منع بخار کند.

از هر نوع خوراک سنگین از قبیل: شلغم، ترب، کلم، هویج دوری جویند.

از تیزمزه که بخار تولید می کنند دور باشند، خردل صرعی را آزار می دهد که بخارانگیز است و زواید را به سوی اندام بیمار می راند و تند مزگیش کوبنده مغز است.

باید از مستی و جای بادگیر و زیاد سیر شدن پرهیزند. و آب تنی به کلی ممنوع است. زیرا آب گرم فروهشتگی آورد، آب سرد کرخی آور و به زیان روان حساس است.

اگر بیمار صرعی شکم را به افراط سیر نمود، باید آن را پاکسازی کند و مواظب خود باشد. از غذاهای خشک، خشکبار، آجیلی، و از غذاهای خشک تخدیرآور و بخارکننده دوری جوید.

پر شدن از شراب بسیار زیان آور است. اما اندکی از آن روان را نشاطبخش است و نیرو می دهد و فکر را صاف می کند و از زیاد نوشیدن آب جلوگیری می نماید.

خواب زیاد نیمروزی، و عموماً خواب زیاد مضر است و به ویژه خواب بر سیری زیاد.

شب بیداری و بی خوابی زیاد نیز خوب نیست که روان را ضعیف می کند و تحلیل می برد و علاوه بر این مغز را پر از بخار می نماید.

نخستین چاره صرعی پرهیز کردن از تحریک کننده‌های صرع است- که بیان کردیم- آرامش و عدم تحریک برای او خوب است، هرگاه بعد از فارغ نمودن و پاک کردن بدن- که ذکر خواهیم کرد- نیاز به ورزش داشت، نباید در حال سیری ورزش کرد، ورزش نباید او را بسیار خسته کند، و بعد از ورزش باید استراحت کند. باید سعی کند که سرش را بالا نگه دارد و تا ممکن است فرود نیاورد و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۷

سر را زیاد تکان ندهد که مواد را به سوی خود بکشد. باید با جنباندن بالاییها، پایینیها را نیز به جنبش وادارد.

برای اینکه ماده پایین آید ماساژ از بالا به پایین لازم است. از سینه شروع کنند و به تدریج به ساق پا برسند. ماساژ وسیله پارچه زیر باشد و آنقدر بمالند تا جای ماساژ قرمز گردد. و هر دفعه از مالش تندتر از دفعه سابقش باشد، و در این حالت سر راست ایستد. بعد از ماساژ پیاده روی کند.

باید همان جا که ورزش کرده استراحت کند و نفس به حال عادی برگردد و تشویش و خستگی از بین برود، آنگاه از جای ورزش جدا شود.

گاهی که مواد به کلی پایین آمد، می تواند سر را ماساژ دهد و شانه کند تا گرم شود و مزاج سر تغییر یابد. حمام بر سر و داغ گذاشتن به قصد گرم کردن مغز مفید است.

بعد از اسهال و پاک شدن از مواد ناباب و زیان رسان و استراحت چندروزه مانعی نیست که به حمام رود. و اسباب حمامت را زیر نهایت دنده‌های رو به شکم بگذارند که سرشان گرم گردد، چنان که یاد گرفته‌ای!

هنگام نوبه صرع گلوله‌ای را از موی نرم در میان دندانها بگذارند که دهان باز بماند. و باید شروع به بیرون راندن ماده کنند بعد از آن به وسیله ادویه غرغره که جاذب مواد باشند، سر را پاکسازی کنند. اگر صرع نوبتی و مرتب باشد، یا با زیاد شدن اخلاط زیاد گردد، با آمدن فصل بهار باید تنقیه شود و خلط چیره بیرون رود. چنان که ذکر خواهیم کرد.

اگر مانعی در رگ زدن نبود، رگ زده شود. رگ زنی در بهار و به‌ویژه در هر دو پا مفید است، به شرطی که سردی به مغزش نرسد، چنان که تفصیل خواهیم داد.

هرگاه اوان نوبت صرع فرارسید و توانستی به وسیله پر آغشته به روغن سوسن که در دهانش گذاری قی کند و به‌ویژه اگر معده در ماده بیماری تداخل داشته باشد، برای صرعی بسیار مفید است. ولی استفراغ زیاد برای صرع مغزی زیان به بار آورد.

از داروهایی که به‌طور آبکی در دهان صرعی و غیره گردانند: صمغ انگدان، خایه سگ آبی (گندبیدستر) در اسکنجبین عسلی است.

داروهای به بینی دمیدن برای صرعی: پیه هندوانه ابو جهل، سیماهنگ و افشرداش، نشادر، سیاهدانه و امثالش، پلخم، خریق سفید، فلفل، زنجفیل، مرّ، گیاه شیر سگ، گندبیدستر، استوخودوس؛ به تنهایی و مرکب، صمغ انگدان و زفت و قطران نیز از نفوخت (دمیدنیهای) صرعی است.

یکی از بخورات مفید برای صرع عود الصلیب (فاوانیا) است. صرعی اگر در وقت استراحت فیجن را بو کند خوب است.

حنین گوید: صمغ فیجن کوهی را با آرد جو وسیله سرکه شراب عجین کنند و گلوله‌هایی از آن سازند، بیمار صرع همیشه آن را بو کند مفید است.

نوشابه‌های مفید برای صرعی: سکنجبین با پیاز دشتی، که هرروزه از آن بنوشد. شربت

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۸

خاراگوش، آش حسل و مرزه کوهی یا اسکنجبینی که حسل و مرزه کوهی در آن است.

سکنجبین پیاز دشتی در زمستان با آب گرم و در تابستان همراه آب سرد بنوشد.

داروهای مالیدنی خوب چنان که گویند مخ ساق شتر با روغن گل محمدی را بر بناگوش و بالایهای سر و فقرات پشت و سینه بمالند. پیشینیان عود الصلیب را که برای مالیدن پوست به کار می‌بردند، در علاج صرع مفید نمی‌دانند و منع کرده‌اند. شاید عود الصلیب با «رومی سبز»^{۱۶} بهتر باشد.

داروهایی که باید بیمار صرعی همیشه تناول نماید عبارتند از: قارچ چمنی، بیخ مدور زراوند، انگدان، «سفردیون» (سفیدیون)، فاوانیا (عود الصلیب)، هر وقت از اوقات با آب تناول کنند.

خوب است که بامداد و هنگام خواب در شب، به اندازه يك عدد زالک از «سادریطوس» بخورند، این رأی یکی از علما بود. برخی بر این رأیند که روزی دو دفعه کف دریا تناول شود. گل اریه در شوربا بخورند مفید است.

داروی ترکیبی پیاز دشتی که برای صرعی بسیار بهره‌رسان است چنین است:

^{۱۶} (۱) - «رومی» در فرهنگها نیافتم. «روم»: سریشمی که بدان پر تیر چسبانند. منتهی الارب.

نسخه: سرکه در بستوی بریز، پیاز دشتی را در سرکه بریز، سر بستو را محکم با دهان بندی ببند و بالای دهان بند پوست کلفت بگذار. بیست روز قبل از طلوع ستاره شعرا و بیست روز بعد از طلوع شعرا بستو را زیر آفتاب و رو به جنوب بگذار و هرچند گاهی کمی به هم بزن تا گرمای آفتاب به همه اجزایش برسد. بعدا بستو را باز کن! پیاز دشتی مثل اینکه زیاد در آب جوشیده باشد، از هم پاشیده است. باید افشراهش را با عسل مخلوط کرد و هر روز يك فاشق (ملعقه) تناول نماید. اگر عجله در کار بود، پیاز دشتی را در آب و سرکه بجوشان و اسکنجین عسلی از آن بساز که بیمار بخورد.

نسخه خوب دیگر: انگدان سه مثقال، ثمر درخت غار سه مثقال، زراوند غلتان دو مثقال، ریشه فاوانیا دو مثقال، گندیدستر و قرص ساخته شده از پیاز دشتی هریک يك مثقال، با عسل کف گرفته معجون می شود، هر روز با اسکنجین تناول نمایند.

انتقال مکان

صرعی را از مکانی به مکانی دیگر که هوای مساعد و لطیف و خشکی دهنده داشته باشد، همچون انتقال از کودکی به جوانی است و بسیار نافع است.

اگر بیمار صرعی به پیچش و تشنج اندام مبتلا شود، عضو بیمار را با روغن و آب ولرم و چلانیدن قوی باید چاره نمود.

اگر ماده صرع خونی باشد بهتر است که وسیله «خریق» و همانند خریق و پیه حنظل و محموده و معجون مسهل و آب پز قارچ چمنی، جسم را تخلیه کنی، و اسهال بعد از اسهال را در طول مدت

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۵۹

سال باید اجرا نمایی.

اگر رگ زدن بایسته بود که خلط را براند، نباید تأخیر کرد حتی اگر از هر دو «قیفال» (شریان سباتی) باهم باشد، و بعدا رگ زیر زبان را زد. گاهی در هفته يك بار حمام بر پشت سر گذارند که مواد را از مغز جذب کند. به شرطی که مغز در حالی از ناتوانی و بدمزاجی نباشد که حمامت به زیان مغز باشد.

شاید نیاز باشد که رگ زدن تکرار شود. پس باید بیمار را بعد از رگ زدن يك هفته استراحت دهی. بعدا به وسیله نوشیدنیهای اسهالی و به حفته های قوی از لופا و پیه حنظل و محموده و معجون مسهل و روغن گرچک بیمار را تخلیه نمایی و او را استراحت دهی. بعد از آن از طرف شانه و سر و گودی پشت گردن و ساق حمامت می گذاری. بعد از آن او را استراحت می دهی و باز به همان دستور حمامت گذاری می کنی تا به کلی پاک می شود. بعد از آن در

دهن گرداندنیها و عطسه‌آورها و هر دارویی که سر را از خلط و مواد ناباب پاک می‌نماید که یاد گرفته‌ای، به عمل آوری. و اگر به وسیله «شلیتا» و بعدا گیاه شابانک و آب مرزنگوش بیمار را عطسه دهی مفید است.

باید قبل از نوبت صرع معده‌اش پاک باشد، و اگر ممکن است قبل از خوراک قی کند و به‌ویژه اگر خوراک ماهی نمک‌سود و شبیه آن باشد، مناسبتر است.

سپس به وسیله مقویات (نیروبخشها) ی گرم‌کننده از قبیل ضمادهای خردل و امثال آن، مزاج مغز را- چنان که یاد گرفته‌ای- به‌طور بهتر تغییر بده! بگذار فیجن را بو کند. اما نباید داروهای تبدیل مزاج مغز و گرم‌کننده‌ها را یکباره گذاشت بلکه به تدریج باید انجام گیرد، و هرگاه دیدی که ازین کار زیانی وارد است، بیمار را استراحت بده!

برای بیرون راندن ماده بلغمی که سبب صرع می‌شود، بهترین دارو معجون پیه حنظل، معجون «هرمس» است.

اگر از معجون «هرمس» هر روز به وزن یک درهم بامداد و نیم درهم شبانه بخورد بسیار نافع است. اگر همراه بلغم امتلاء کلی باشد، رگ‌زنی چنان که بیان کردیم نافع و همچنین پاک‌سازی.

وسیله ترید، قارچ چمنی، استوخودس و به‌ویژه معجون «روفس» پاک‌شود.

ماده سودایی را می‌توان وسیله: پخته سس صغیر، خریق، سنگ لاجورد، سنگ ارمی، استوخودس، بسپایک، هلبله بیرون راند، و از مالیدنیه‌ها مخ ساق شتر با روغن گل، که بر فقرات و بناگوش و سینه مالند، مفید است.

صرع صفراپی را باید وسیله سردی و رطوبت و به‌ویژه حقنه کردن مواد سردی و رطوبت‌بخش چاره کرد.

اگر ماده سوخته باشد، در حکم ماده سودایی است یا حد وسط میانه صفراپی و سودایی است.

صرعی که آن را «ام الصبیان» گویند، بعضی عقیده دارند که صرع صفراپی است. ازاین‌رو ما امر می‌کنیم که وسیله آبن و به بینی کشیدنیه‌های سرد و رطوبتی، دوشیدن شیر بر سر، وسایل قوی برای رطوبت دادن به جسم، آن را معالجه کرد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶۰

اگر بیمار بچه شیرخوار است، باید شیردهش چیزهایی بخورد که شیرش را سرد گرداند، و در جای سرد زیرزمینی ساکن باشد.

ممکن است این حالت از صرع بچگانه «صرع صباری» یا «مانیا» (دیوانگی ددمنشی) باشد که این اسم در نزد طبیبان پژوهشگر مشهور نیست.

اگر پیچیدگی و تشنج در بعضی اعضای مصروع رخ دهد، ماساژ با روغن و آب ولرم و فشار آوردن با دست بر آن عضو مفید است.

اگر صرع از معده باشد بهتر آن است که وسیله پیه حنظل و استوخودس معده را پاک کند و در سال چندین بار این پاک‌سازی تکرار شود، و بعد از این پاک‌سازی باید معده را تقویت دهد.

خوراکی‌های زودهضم و خوب کیموس بخورد و در خوب هضم کردن طعام کوشش زیاد کند؛ که این بحث را در جای خود تفصیل خواهیم داد.

باید معده را مدتی زیاد تهی نگه داشت و هرآنچه را که در گرسنگی از هیجان دچار شود با معالجه‌ای که برای سردرد و غیره ذکر کردیم جبران نماید.

صرعی که حس می‌شود از عضوی به سوی مغز روان است در وقت نوبت صرع آن عضو را محکم ببندد، شاید نوبه را منع کند. و باید عضو مذکور را از خلط پاک نمایی خواه به وسیله پاک‌سازی‌های مشهور، در صورتی که قوت دارو پاک‌سازی را انجام دهد. خواه به وسیله داروهای قرحه‌برانگیز و چرک و خونابه بیرون آور و سوزنده ماده، مانند: مالیدن صمغ فیجن کوهی، گیاه شیر سگ و غیره. چنین داروهای را می‌توان در لوحهای کتاب دوم پیدا کرد.

و شاید نیاز به استعمال آلاکلنگ و کبیکه (آلاله ایرانی)، بلاذر، حب الفهم، و چلغوز باز شکاری و غیره باشد.

اگر دیدی که نشتر زدن به پوست لازم است انجام ده.

اگر ماده از جمیع بدن به سوی مغز بالا می‌رود، بعضی گفته‌اند: اگر در زدن رگ شریان سباتی خطری نباشد و خون حبس شده باشد مانعی ندارد. اما چون زدن رگ شریانی شاید مغز را سردی دهد و نیروی روانی منقطع شود و سکنه رخ دهد، باید احتیاط نمود. اگر زدن شریان با احتیاط انجام شود بیمار به کلی شفا می‌یابد.

و اگر این احتمالات نبود و خطر مذکور در قطع شریان وجود نداشت از بریدنش حتما فایده زیاد است. کلیه آنچه را گفتیم از یاد مبر!

در بیان سکنه سکنه چیست؟

بجراهای داخل مغز و روان حساس و متحرک، سدّ می‌شوند. اعضای حرکت‌کننده و نفس‌کش یا از کار می‌افتند یا ناتوان می‌شوند و نفس کشیدن به زحمت می‌افتد.

اگر بیماری سکته نوبتی باشد، مانند حالت خفگی، کف و سایر مواد از دهان خارج کند سکته سخت است و دلیل بر ناتوانی نیروی محرکه در اعضای تنفسی است. اما اگر در حین نوبه بیمار نتواند نفس بکشد، کف بر دهان نیاید و خرخر نکند و مواد از دهان بیرون نریزد، حالت بیمار سخت تر است.

اگر در نفس کشیدن بسیار دشواری ندید و دمای آبیکی را که در دهانش گرداند به گلو سرازیر شود و از بینی فرونریزد هرچند از حالات قبلی آسان تر است باز خطر عظیم در بر دارد.

بقراط گوید: سکته قوی شفا ندارد، هرچند سکته سبک و ناتوان هم باشد باز شفا دادنش آسان نیست.

راهبندان مجاری ذکرشده چند حالت دارد: برهم آمدن و پر شدن.

برهم آمدن (انطباق) آن است که مواد آزاردهنده به مغز برسد و مغز درهم آید و منقبض شود، یا اینکه ماده‌ای که به مغز می‌رسد گیرنده و غلیظکننده باشد مانند سرمای شدید.

اما پر شدن، یا ورم در پی دارد یا ندارد.

پر شدن ورمی آن است که ماده بیماری هم مجرا را پر سازد و هم کشیدگی (تمدید) بدهد، که این حالت از حالات سخت سکته می‌باشد. خواه ماده سدکننده گرم یا سرد باشد.

ماده‌ای که ورمی نیست و اکثرا از اثر آن ورم روی نمی‌دهد، یا در خود مغز و نزدیک مغز است که در مجرای روان داخل مغز راهبندان ایجاد می‌کند. یا در مجرای روان روانه به مغز این راهبندان روی دهد.

و آن ماده بندآورنده، یا خلط خونی است که یکباره به بطنهای مغز می‌ریزد؛ یا خلط بلغمی است که اکثرا خلط بلغمی سبب سکته می‌گردد.

خلطی که مجرای روان به سوی مغز را می‌بندد، بعد از آنکه شریانات و رگها را از خون زیاد لبالب می‌کند، منفذی برای حرکت روان نمی‌ماند، بیمار خفه می‌شود.

همان حالت دست دهد که فشار تمام بر هر دو رگ سباتی وارد شود و حس و حرکت از بین برود.

اگر چنین حالتی از سبب جسمی رخ دهد، همان حالت خفگی را به بار آورد، که این از انواع سکته و اسباب سکته است.

شاید فالج فراگیرنده هر دو طرف از جسم را سکته گویند، هرچند اندامان بدن سالم باشند، شاید فروهستگی و سستی يك طرف از جسم را سکته گویند که این از اصطلاحات سقراط است.

اتفاق می افتد که انسان چنان از حرکت باز می ماند که میان وی و مرده فرقی به چشم نخورد، نفس نمی کشد، نبض نمی تپد. با این همه زنده است و ممکن است از مرگ برهد. ما از این نوع زیاد دیده ایم، که از تنفس و ضربان نبض بازمانده اند.

ممکن است سردی در او اثر کرده باشد و بتوان گرمای غریزی چنین کسانی را با کوششی نه بسیار به نشاط برگرداند و بخار دحانی را برطرف نمود و تنفس را از سر گیرند.

از این رو بهتر این است چنین مردگانی را که سخته کرده اند فوراً دفن نمایند و حد کم هفتاد و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶۲

دو ساعت جنازه را نگه دارند.

اکثراً سخته سرانجام سر به فالج می کشد. زیرا اگر طبیعت در بیرون راندن ماده از هر دو طرف بدن عاجز باشد، آن را به نزدیکترین نیمه دردمند دیرینه و ضعیف تر می راند و به داخل مجراها می برد و از مغز و بطنهای مغز دورش می دارد.

چنین می نماید که راه بندها سخته، فراگیر همه بطنهای مغز است؛ چه اگر فقط در بطن عقبی مغز بود نبایستی حس را در قسمت جلو مغز و رخساره از کار بیندازد.

بقراط گوید: اگر شخص سالمی ناگهان احساس درد در سر کند و بعداً سخته نماید قبل از هفت روز می میرد، مگر اینکه به تب گرفتار آید که ممکن است تب زواید را تحلیل ببرد.

و بدان! که در اکثر کسانی که از حیث عمر و بدن و کار و زندگی به رطوبت نزدیکند به سخته دچار می شوند، و به ویژه اگر همراه رطوبت سردی هم باشد.

اگر گرم و خشک مزاج سخته کند خطر است، زیرا بیماری ضد مزاج تا سبب بسیار دشوار نباشد نمی آید، و چون مزاج از مرض دور است بیمار آن را تحمل نخواهد کرد.^{۱۷}

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۳ ؛ ص ۱۶۲

^{۱۷} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

اتفاق افتد که گرم مزاج سکنه کند.

هرگاه ماده بیماری فالج هر دو طرف جسم را دربرگیرد، سکنه رخ می دهد. همچنان که اگر ماده سکنه به طرفی از جسم آید فالج به بار آورد.

اکثرا سبب سکنه در دو بطن عقبی مغز است. اگر همراه سکنه تب آید، اکثرا ورمی تکوین شده است.

کسانی که از سودایی بودن خونشان، نیاز به رگ زدن زیاد دارند و از رگ زنی فایده می بینند، در نتیجه برای سکنه و امثال سکنه، قابلیت پیدا می کنند.

آمادگی برای سکنه نوبتی

خوردن داروهای تندمزه اخلاط کندرو را شتاب بخشد و ما احتیاط نوبتهای سکنه را ذکر کردیم تو آنجا را بخوان.

علامات:

فرق میان سکنه و سبات (بیماری خواب آلودگی و بیهوشی):

سکنه کننده خرخر در گلو دارد و نفسش مرتب نیست، که بیمار سبات چنین نمی باشد. بیمار سباتی از خواب گران به تدریج به خواب سبک می رسد و گاهی ناگهان چنین شود، لیکن در بیماری سکنه در اکثر اوقات قبل از آمدن سردرد و بادکردگی رگهای گردن، سرگیجه، سراسیمگی، تاریک شدن چشم، لرزش جسم، برهم ساییدن دندان در خواب، تنبلی، سنگینی روی آور است. اکثرا بول زنگاری و سیاه و رسوبات خاک اره ای و سپوس در آن است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶۳

اما اگر سکنه از اثر ضریت خوردن و افتادن و اشتراک اندامی باشد، آن را از قواعدی که بارها برایت تکرار کرده ام می شناسی!

اگر سکنه از ورم باشد حتما تب همراه دارد، که در باب علامات اورام شرح داده ایم و می شناسی. و اگر سبب سکنه خون باشد آن را نیز بارها تکرار کرده ایم، که رخساره و هر دو چشم زیاد قرمز می شوند، اوداج و رگهای گردن کشیده می شوند؛ و این در حالی است که بر موعده رگ زنی مدت زیاد گذشته و سابقا تولیدکننده سوداء را تناول نموده اند.

سکنه که از بلغم باشد از رنگ رخسار و چشم و تری سوراخ بینی و غیره - که گفته شده - شناسایی می شود. گفته اند اگر شخص سالخورده به سرگیجه دائمی یا متکرر گرفتار آید احتیاطی است که سکنه می کند.

معالجه سخته:

اگر آسیب از خارج باشد، باید سبب وارد آمده را چاره کرد. اگر از مشارکت اندام است باید آن اندام را بهبود بخشید. چنان که در قانون و فصلهای دیگر ذکر شده.

اگر سخته از خون است چاره‌اش در رگ زدن به‌هنگام و بیرون راندن خون زیاد است. که فوراً بهوش می‌آید. بعداً با حقنه‌هایی - که می‌دانی! - ماده را از سر به پایین می‌آری و به نرمی و لطف به چاره‌جویی می‌پردازی که فقط گلاب و آب جو آبکی، و آب پنیر کافی است. همچنین بوکننده‌هایی را بو کند که نیرو به مغز می‌بخشند و گرمی آور نیستند که این را هم می‌دانی!

اگر سخته از بلغم به هم آمده است، و علامت خون را نیز پیدا کردی، باز رگ زدن لازم است. و بعد از رگ زدن حقنه شدید می‌خواهد. و شیاف نیروبخش که صمغها و زهره‌گاو و شربتهای مسهل باشد که ماده را بیرون دهد. حبوب گیاه شیر سگ در این باره مورد اعتماد است.

و بعد از آن کمادات گرمی بخش بر سر و اعضاء بیمار بگذار، و با آب‌پز گیاههای گرمی بخش از قبیل شبت، درمنه، مرزنگوش، برگ ترنج، پونه، آویشم، حسل، اسپرک، مرزه کوهی، مشک چوپان سر و اعضاء را بشوید. و به روغنهایی که نیروی این گیاهان در آن باشد. روغن فیجن که (عاقرقرحا)، گندبیدستر، جاوشیر و بارزد در آن مخلوط باشد، استعمال نماید. کلیه بدن را با روغن زیتونی که گوگرد در آن باشد بینداید.

اگر کمادها از میخک، هیل، چارگون، جوزویا و سوسن زرد باشند خوب است.

پا را با روغن گرم گرمی بخش و آب گرم و نمک ماساژ دهد، مهره‌ها را با استرک و زیبق (جیوه) بمالد. خردل و سکنینه و گندبیدستر و گیاه شیرسگ را بر مجرای نخاع بمالد.

مالیدنی خوب: روغن سیماهنگ، فیجن، پیاز دشتی با روغن زیتون کهنه، که پیاز دشتی سبز چهل روز در زیت بماند یا باهم بجوشانند، به طوری که دو اوقیه (پانزده مثقال) پیاز دشتی را در یک قسط (هجده اوقیه) روغن زیتون کهنه بجوشانند تا از هم می‌پاشد پیاز دشتی سبز (پیاز موش) را چهل روز در آن خیس کنند، و هم‌چنین روغن عاقرقرحا (اک کرا) را با هر دو اسلوب ذکر شده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶۴

استعمال نمایند.

هر روغنی را که برای مالش به کار برند، بهتر آن است که شمع در آن باشد، تا نلغزد و ماندگار باشد. و باید قبلا به مالیدنیهای کم نیروتر شروع کرد. اگر تأثیر مطلوب نبخشید آن گاه نیرومندتر را به کار برند.

بعد از پاک نمودن بیمار وسیله حقیقه‌ها و غیره باید بوکردنیها و به‌ویژه خریق سیاه بو کند، عطسه‌آور نیرومند به کار برود. روغن قوی به عمل گیرد. آهن سرخ‌شده را نزدیک سر نگهدارد.

ضمادهای تحلیل‌برنده را- که یاد گرفته‌ای- بر سر بیمار بگذار! اگر ممکن است با پر آلوده به روغن سوسن یا روغن زیتون او را به قی واداری؛ و به‌ویژه اگر گمان بردی که امتلاء در معده روی داده و از زیاده خوری به رنج افتاده، از قی کردن بسیار سود بیند. در قی کردن فایده دیگری هم هست: دل به هم آمدن و زورکی قی کردن مزاج سرکسانی که سگته سرد و تر دارند گرمی دهد. و باید بادکردگی را راند که بدن سبک می‌شود.

باید چیزی میان دندانهای بیمار قرار داد چنان که گفته شد، تا نتواند دندان بر دندان بساید و دندان فاسد شود.

و اگر قبوضیت داشتند، روغن گرچک پخته با آب فیجن را دو درهم همراه آب ریشه‌ها (اصول) بخوراند و به تدریج زیاد کنند تا روزانه به پنج درهم می‌رسد. و اگر ممکن باشد اندازه یک درهم تریاق و معجون تریاق (مشرودیطوس) و «شلیثا»، بلاذر، «شجرینا» (سنجرینا) و امثال آنها را به قدر یک فندق در دهان گردانند. اگر سگته از نوع سهل و آسان است، یک مثقال گندییدستر با آب عسل و اسکنجبین عسلی کافی است، هم‌چنین نیم درهم از این دارو را بخورد و آب عسل ساده یا همراه ادویه‌جات دیگرافزار بخورد مفید است.

اگر دیدی که بیماری سبک شد، بیمار را غرغره می‌دهی و به عطسه می‌آوری و حمامت بر پشت گردن و مهره‌های پشت می‌گذاری. اگر احتیاج به نشتر زدن پیدا کند نشتر می‌زنی و آلا نمی‌زنی و بیمار را در نئو می‌گذاری. بعدا، بعد از سه هفته در جای گرم می‌نشانی و روزی که به حمام رود او را با روغنهای گرمی بخش می‌مالی.

ماده غرغره، بعد از پاکسازی فراگیر تمام بدن: آب‌پز: آویشم، پونه، مرزه کوهی، حسل، و امثال آنها در سرکه آمیخته با عسل مفید است. آب سلق، مویزک، آویشم، سماق هم همین کار را می‌کند. داروی قوی‌تر از اینها: فلفل و دار فلفل (فلفل دراز) زنجفیل، مویزک، گل محمدی، بورك، سماق را می‌کوبند و قاطی می‌کنند و با شراب سیکی خمیر نمایند و قرصهایی از آن سازند که بیمار در میان دندانها می‌جود. یا اینکه در آب‌پز حسل همراه مصطکی ریخته و بدان غرغره می‌کنند.

زیرا فلفل و دار فلفل و خردل و پونه و مویزج و مرزنگوش چه تنها یا همراه هم در هر دو نوع غرغره و جویدن مفیدند. گاهی گل هم با آنها قاطی می‌شود ولی سماق حتما باید باشد. وج (سوسن زرد) در این‌باره مفید است و تأثیر بسزا دارد.

اندودن اندام بیمار با روغنهای گرم، به روانی که در عصبها جریان دارد نیرو بخشد و زواید را در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶۵

پهها تحلیل می‌برد و آزاری نمی‌رساند. مانند: روغن سوسن، و در درجه دوم روغن مرزنگوش و روغن بابونه و شیت و روغن گورگیاه نافع است. مخصوصاً روغن گورگیاه بر سر مالیدن، درحالی‌که نیروی از حسل و مرزه کوهی و پونه و آویشم در آن باشد، بسیار مفید است.

تغذیه بیمار سکنه باید لطیف‌تر از نوع غذای صرعی باشد. بهتر آن است که صبحانه‌شان عبارت از نان تھی باشد. نان و انجیر خشک هم برای آنها خوب است. نوشیدن بر خوراك زیان‌آورتر از هر چیزی است.

اگر خواستند شام بخورند بد نیست که قبلاً ورزش سبک انجام دهند و اعضای سست شده را حرکت دهند. و بعد از شام خوردن زود نخوابند، صبر کنند تا طعام فرورود و هضم گردد. شب بیداری زیاد هم زیان‌رسان است. زیرا مغز را خسته می‌کند و از غذا بخارهایی برمی‌خیزد که منع هضم می‌کنند.

برخی بر این رأیند که بیمار سکنه، آش جو با عدس و مویز و بادام و انجیر و چیزهایی همانند آنها که با مزاجشان مناسب باشد بخورند.

شراب نوساخته خوب نیست که زواید در بر دارد. شراب کهنه هم خوب نیست که به سرعت در مغز نفوذ می‌کند. شراب میانه، نه تازه و نه کهنه خوب است.

اگر بیمار سکنه به تب مبتلا شد، منتظر باش تا معلوم شود گرمی بدن از چیست. شاید بحرانی گذرا باشد. هفتاد و دو ساعت مهلت بده، اگر تب عادی نباشد و حرارت از ورم و گندیدگی باشد خطر است و بدان! که مجراهای رو به سوی مغز در فالج و بیماری سکنه تنگ می‌شوند و به زحمت داروهای پاک‌کننده ماده بیماری را از آنان بیرون می‌آورد؛ همه اینها را بدان!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶۷

فن دوّم بیماریهای عصب (که در يك گفتار آمده است)

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶۸

فصل اول بیماریهای عصب

منشأ عصب و تقسیمات و شکل و مزاج و تشریحش را شناخته‌ای! حال به بیماریهای عصب می‌پردازیم.

بیماریهای عصب سه قسمند: مزاجی، ابزاری، از کار افتادن تك عصب در میان عصبها. آسیب بیماری به کنشهای طبیعی و حسی و حرکتی می‌رسد.

حرکات شدید در بیمار شدن عصب دخالت زیاد دارد، که در غیر عصب کمتر پدیدار شود، زیرا عصب ابزار حرکت است.

حرکات شدید مانند طناب کشی، برداشتن چیز سنگین و هرچه به شدت کشیدن یا فشردن و به هم آوردن دارد بر عصب تأثیر می‌گذارد.

حالات و چگونگی عصب را می‌توان از کنشهای حس، حرکت و سختی و نرمی در لمس کردن و از همکاری با مغز و فقرات و از دردها و مواد ویژه به اعصاب به دست آورد.

بیشترین نشانه‌ها که حالات مغز را در حالت آسیب دیدن کنشها و از لمس کردن و از مشکل تشخیص دادن نوع بیماری عصب نشان می‌دهد، این است که آیا بیماری رطوبتی یا خشک است؟

و چگونه روی داده است؟ باید دقت کرد که اگر آسیب یکدفعه پیدا شد، بدون شك رطوبتی است؛ و اگر اندام مورد شك زود روغن را به خود جذب کرد، دلیل بر خشکی بیماری است به شرطی که عضو بیمار از گرمی خارجی متأثر نشده باشد. ورزش بعد از پاکسازی بهترین تبدیل‌کننده مزاج عضو است، و هر عضوی ورزش خود را دارد، و باید از ورزش آهسته شروع کرد و به قوت میانگین و معتدل رسید.

طرز معالجه: پاکسازی و تغییر مزاج اعصاب نیاز به بیرون راندن مواد به‌طور کلی دارد، که از مواد سردی‌آور به کلی تنقیه شود. و برای این منظور داروهای نیرومند مانند: پیه حنظل، خربق و به‌ویژه خربق سفید، برای قی دادن بیمار، گیاه شیر سگ، اندران، کبینه و بقیه صمغهای قوی و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۶۹

معجونهای معتبر و نیرومند باید به کار رود.

ورزش معتدل و حمام خشک (حمام بخار) نیز از ماده بیرون رانهای کم نیروی و نرم هستند.

آنچه مزاج را تبدیل و تعدیل می‌نماید، در بحث از مغز ذکر شده و به‌ویژه داروهای که روغن یا روغنی هستند، و اگر پیه درنده‌ها و روغنهای ته‌نشین و غلیظ گرم، مانند غلیظ شده روغن زیتون و روغن کتان برای عصب سرد مفیدند و سختی آن را برطرف خواهد کرد. روغن کوشنه و روغن شبدر برای اعصاب ویژگی دارد. و بعد از آن داروهای آبکی و

افشرده‌ها هریک برحسب مزاج عضو بیمار مفید است. ولی باید بسیار قوی باشند. و باید در حال معالجه با داروها جدیت زیاد به عمل آورد که دارو نفوذ کند و مواد را تحلیل برد و مسامات را به خوبی باز کند.

فصل دوم چگونه باید مزاج اعصاب را اصلاح کرد؟

اگر نیاز به گرمی بخشیدن داشت ضمادهایی مانند: خردل، صمغ فیجن کوهی، روغن زیتون، روغن زیتونی که روباه در آن بپزند- که در باب درد مفاصل ذکر خواهیم کرد- و همچنین روغن زیتونی که کفتار در آن بپزند. صمغ صنوبر نیز بسیار نافع است.

و بدان! که رگ زدن پشت سر، در علاج عصب سهم زیاد دارد، مگر عصب بیمار در رخساره باشد. و بعد از آن منشأ عصبی که اندام بیمار را به حرکت وامی دارد.

برای عصب چیزهایی خوب هستند و چیزهایی بد، که بسیاری از آنها را در لوحه‌های داروهای ساده ذکر کردیم. باید تشخیص داد که حالت بیماری چگونه و در چه حدی است.

شربتهای تقویت کننده اعصاب عبارتند از: شربت سوسن زرد- پرورده شده- گندبیدستر، دانه داخل ثمر صنوبر، مغز بریان شده خرگوش وحشی، به‌ویژه اسطوخودوس که هر روزه وزن یک درهم به شکل حبوب یا با شربت عسل تناول کنند.

بهترین آب نوشیدنی برای بیمار اعصاب آب باران است. ورزش به اعتدال و مالیدن روغنهای گرم نافع است.

چیزهایی که برای اعصاب بدنند

زیاده‌روی در جماع، خواب بر شکم سیری، نوشیدن آب یخ بسیار سرد، شربت بسیار شیرین از شکر، شراب‌خواری زیاد که سوزش شدید دارد و به خلیه‌ها (یاخته) وارد می‌شود و سرد می‌گرداند. هر چیز ترش مزه و بادزا و دارای نیروی سردی بخش و رگ زدن زیاد به زیان اعصابند.

ما در اینجا می‌خواهیم بیماریهای عصب را از حیث مزاج و بند آمدن شرح دهیم؛ اما راجع به ورم و قرچه‌های عصب در کتاب چهارم- که بعد از این کتاب آید- تفصیل خواهیم داد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷۰

و بدان! که آب سرد برای اعصاب خوب نیست که نمی‌گذارد رطوبتها در عصب هضم شود و خام می‌ماند. قارچ چنی (غاریقون) برای تقویت و گرم کردن و پاکسازی کردن عصب بسیار مؤثر است.

فصل سوم فلج و فروهشتگی (سستی)

کلمه فالج دو مفهوم دارد: عمومی و خصوصی.

فالج به طور مطلق سستی و فروهشتگی در اندامی از اندامان است.

فالج خصوصی سستی فراگیر در طول يك نیمه از بدن است. گاهی این سستی و بی حرکتی از گردن شروع شده، رخساره و سر سالمند. گاهی سراسر نیمه بدن را از سر تا پا دربرگیرد، که در زبان عرب فالج همین قسمت دوم است. فالج در زبان عرب اشاره به نیمه جسم است.

اگر ما فالج را به معنی سستی و از کار افتادگی به کار بردیم، منظور این است که هر دو نیمه بدن به جز سر، فالج شده است، زیرا اگر سر مبتلا شود سکنه روی می دهد.

و شاید فلج فقط يك انگشت را شامل باشد. آشکار است که در حالت فلج شدن حرکت و حس از کار می افتند. زیرا روان حسی یا جنبشی یا از نفوذ در اندامان بازمی ماند یا نفوذ می کنند، ولی عضو بیمار یا اعضاء از آن استفاده نمی کنند زیرا به مزاج فاسد مبتلا شده اند.

مزاج تباه، یا گرم یا سرد یا رطوبتی و یا خشک است.

چنین می نماید که گرمی مزاج مانع اثر گذاشتن حس بر آن نیست مگر اینکه زیاد از حد گرم باشد. چنان که می بینی آدمهای افسرده و گرفتار به بیماری «دق» با اینکه حرارت زیاد دارند، از حرکت و حس نمی افتند. مزاج خشک نیز به مزاج گرم نزدیک است.

مزاجی که حس و حرکت را از کار می اندازد، در اکثر رطوبت و سردی است؛ زیرا سردی ضد روان است، روان را سرد می کند. بعید نیست که رطوبت، اندام را کند حرکتی بخشد. سردی و رطوبت بدون ماده حرکت را منع می کنند. اما می توان به وسیله گرم کردن آن را تلافی کرد.

فالج تنها این نیست که تمام بدن یا نصف یا اکثریت بدن را شامل شود، ممکن است تنها يك عضو از اعضای بدن فالج گردد.

چنین می نماید که اکثراً فالج و سست شدن از حبس شدن روان است. حبس شدن روان از راه بندان یا جدایی افتادن در بین مسامها و نرسیدن روان به اندام است. از بریدگی راه بندان یا از به هم آمدن و ترنجیدن مسامات است. یا خلطی هست که چیره شده و مانع نفوذ روان گشته است. یا از ورم می باشد؛ که هر دو حالت را شامل است و سبب سستی می شود.

فلجی که روان را از اعضاء قطع می کند، از ترنجیدگی مسامات یا پری (امتلاء)، یا ورم یا از هم پاشیدن تك عصب است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷۱

ترنجیدگی مسامات شاید از بستن عضو از خارج باشد، که ممکن است آن را چاره کرد. پس سستی و از کار افتادگی حس و حرکت را می توان امری روی آور (عرضی) دانست که همین که بند را باز کردند، به حالت اولی بازمی گردد. و شاید بیماری اندام، از فشار شدید باشد. مثلاً از اثر ضربت خوردن یا افتادن بر زمین.

همچنین هرگاه فقرات به سوی راست یا چپ کج شود، فشار بر عصب خارج از فقرات به سوی طرفی که فقرات روآورده - جلوی باشد یا عقبی - وارد می آید. در این حالت اکثراً حالت عصب کشیدگی است نه زیر فشار واقع شدن؛ زیرا به هم رسیدن فقرات از دو طرف جلوی و عقبی مخرج عصب نیست، و مخرج عصب - چنان که دانستی - در دو طرف جلو و عقب نیستند، و گاهی به سبب غلظت گوهر اندام مسام بند می آید.

امتلاء چیره از مواد رطوبی سایل که به سوی اندامی در جریان است و از میان سایر اعصاب می گذرد، یا در منشأ اعصاب، یا شعبه های اعصاب می ایستد و راه را بر روان جاری در آنها می بندد.

گاهی در رستنگاه و شعبه های اعصاب ورم رخ دهد و منفذها را می بندد.

بریدگی: اگر بریدگی برای عصب رخ داد؛ و آن بریدگی در طول عصب بود، زبانی برای حس و حرکت ندارد. اگر در عرض عصب باشد، حس و حرکت اندام مقطوع، - که از منفذها و مجراهای سایر اعضاء برخوردار بوده - منقطع می شود.

بدان! که نخاع هم مانند مغز، دو قسمت می شود؛ هرچند انسان آن را حس نمی کند. چگونه چنین نباشد؟ نخاع خود از هر دو قسمت مغز می روید، دور نیست که طبیعت نیمی از آن را حفظ کند و ماده بیماری را به نیمه کم نیروتر گسیل دارد. یا نیمه ای که بیشتر آمادگی پذیرش ماده دارد، یا نیمه ای که ضربت و آسیب بر آن وارد شده، یا زائده های تباہ از قسمت نزدیک دماغ به آن رسیده است.

نباید تعجب کرد که بیماری به نیمه ای می رسد و نیمه ای سالم بماند. طبیعت به اذن پروردگار توانا، فرق میان چیزهایی از این دقیق تر را ملاحظه کرده است. ما اینها را در کتاب اول بیان کرده ایم. بیاد بیاور!

و بدان! که زیاد اتفاق افتد ماده رطوبتی سبب گرمی بدن، یا حرکت ناگهانی از ترس و واهمه یا خشم یا غم و اندوه و افسردگی بیرون جهد.

و بدان! که هرگاه آسیب‌رسان و ماده‌ای که در طرفی از بطنهای مغز است سبب فالج می‌شود، آن طرف از بدن به کلی فلج گردد، که رخسار را نیز شامل است.

اگر آسیب در مجراهای يك نيمه از بطن مغز باشد، مثل آن است که هر دو نیمه بطنهای مغز یا مجراهای مغز را فراگرفته که سکنه روی دهد.

اگر آسیب در رستنگاه نخاع باشد، تمام بدن فلج می‌شود بدون رخسار که سلامت می‌ماند.

شاید در این حالت کرحی پوست سر را درگیرد و حس را از نفوذ در جلو بازدارد، زیرا عصب ویژه حس - که به پوست سر آید - از گردن آمده؛ چنان که بیان کردیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷۲

اگر در يك نيمه رستنگاه نخاع باشد، باز آن طرف از بدن - به جز رخسار - فلج می‌شود.

اگر پایین‌تر از رستنگاه نخاع باشد، یا در طرفی از بدن رخ دهد، هر عصبی که منشأش از آن آسیب دیده است سست و فالج می‌شود. این فالج از نخاع نیست بلکه از عصبی است که تأثیر بر اعصاب تابع خود گذاشته است.

اگر فالج در قسمت اکثر عصب یا در نیمه آن یا در قسمتی از آن پیدا شود، هر عصبی که در حرکت کردن تابع آن است از منشأ آسیب‌دیده متأثر می‌شود، اگرچه آسیب منشأ به سبب ماده یا از بین رفتن تک عصب یا ورم، متأثر و فلج شده باشد.

گاهی فالج نتیجه بحران قولنج است، که در این حالت اکثراً حس از بین نمی‌رود، زیرا ماده سبب قولنج، در اعصاب حرکتی است نه در اعصاب حسی.

پیشینیان حکایت کرده‌اند که سالی بیماری قولنج، بسیاری از مردم را مبتلا کرد. اکثر مبتلایان را کشت؛ کسانی که نجات یافتند فلج شدند. تو گویی طبیعت ماده‌ای را که به روده‌ها می‌آید بیرون راند و در خارجش جا داد. و از این غلیظتر بوده که به وسیله عرق بزداید، خود را در اعصاب جای داده و فالج را به وجود آورده است. در حال تبدیل شدن قولنج به فالج اکثراً حس سالم است.

بحران بعضی از بیماریهای سخت غیر قولنج نیز گاهی سبب فالج می‌شوند که ماده بیماری به اعصاب نفوذ می‌کند و این در صورتی است که از سن زیاد یا زبونی و ضعف، طبیعت نتوانسته ماده را همه بیرون راند. بعد از به نهایت رسیدن بیماری، بقایای از ماده در اطراف مغز مانده سبب سردرد و سنگینی سر شده، آنگاه طبیعت برای دفعش

فشار آورده، نه اینکه به وسیله پاکسازی تمام آن را دفع کند، سر به فالج و غیره کشیده است. اکثراً فلج در زمستان بسیار سرد روی دهد. و گاهی به سبب امتلاء در بهار پیدا شود.

کسانی که در مناطق جنوبی زندگی می کنند، در عمر پنجاه سالگی و قریب به پنجاه سالگی برای بیماری فلج آمادگی دارند. زیرا مزاج مناطق جنوبی سر را می آگند و مواد بیماری از سر تراوش می کند.

نبض بیمار فلج سست و ضعیف و نامرتب است و هرگاه علت قوت را ضعیف کند نبض هم ضعیف و مشوش و گاهی نامرتب می شود. بول بیمار اکثراً سفید و گاهی بسیار قرمز رنگ است، زیرا کبد از ضعفی که دارد یارای جدا کردن آبی از خونی را ندارد. یا از ضعیف شدن رگها که یارای جذب خون را از دست می دهند یا از دردی است که همراه با بیماری است، اگر بیماری دیگری در میان باشد.

گاهی رخ می دهد که نیمی از جسم فالج گر گرفته و تو گوپی در آتش است و نیمی دیگر آن چنان سرد، که گوپی برف است. نبض دو نیم جسم باهم فرق دارند؛ نبض نیمه سرد که سردی سبب است نمی تپد و ممکن است چشم مربوط به نیمه سرد، تنگتر از چشم دیگر شود.

اعضای سست و فلج گرفته، همانند بقیه بدن نه کوچک می شود نه لاغر و خوددارتر از آن است که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷۳

در مقابل مخالف زبون گردد.

ممکن است فالج از نتیجه بحران سکنه و صرع و قولنج و خفه شدن رحم و تبهای مزمن منشأ گیرد.

اکثراً از لغزش فقرات فلج رخ می دهد.

فلجی که از اثر ضربت خوردن آید، اگر عصب شدیداً کوبیده نشده ممکن است معالجه شود.

اما اگر زیاد صدمه دیده باشد علاجش ممکن نیست. در حالی که امید شفا دارد، باید با رگ زدن مداوی کرد.

و ما بیان کردیم که چگونه ماده فلج سر به سکنه می کشد و عکس را نیز گفتیم.

علامات:

اگر فلج از پیچیدگی عصب یا افتادن یا ضربت خوردن یا بریدگی باشد انگیزه‌اش را می‌توان یافت و شاید عصبی که فرورفته و پنهان است سبب قطعش نیز پنهان باشد. در چنین حالتی بیماری فالج یکدفعه و ناگهانی آید و امیدی در معالجه‌اش نیست.

اما آنچه علاج‌پذیر است نه از بریدگی بلکه از ورم و امثال آن است. اگر ورم گرم باشد، کشیدگی (تمدد)، درد و تب نشانه آن است. اگر از ورم سخت باشد، نشانه‌اش گره احساس کردن با لمس عصب و به درد آمدنش قبل از فلج است که اکثراً دلیل بر ضربت خوردگی یا پیچش عصب یا ورم گرم است. اگر از ورم سست باشد و در لمس احساس نشود، به زحمت می‌توان دلیلش را یافت. ولی در هر حال آزار کم و کرخی و تب سبک و بالا و پایین آمدن درد به وسیله حرکات و غذا، آن را نشان می‌دهد.

این نوع فالج یکباره روی‌آور نیست، با همه این علامتها بیمار وقتی می‌خواهد عضو را حرکت دهد، احساس می‌کند که مانعی در راه حرکت دادن عضو بیمار وجود دارد.

در فلجی که منشأش رطوبت پراکنده باشد، بیمار حس می‌کند که علت در سراسر عضو واقع شده است.

اگر در نتیجه کلفتی عصب باشد، به زحمت اندام بیمار شده از ترنجیدگی به انبساط برمی‌گردد، درحالی که بیمار بخواهد به قبض و بسطش درآورد.

در فالج موضعی، اعضاء نرم نیستند؛ چنان‌که در فالج مطلق و فراگیرنده می‌بینی.

اگر ماده فالج همراه خون باشد، از رگهای گردن، اوداج و سایر رگها و چشم و پر شدن نبض و دلایلی که بسیار تکرار کرده‌ایم آن را می‌شناسی.

اگر از رطوبت ساده باشد، آن را از سفیدرنگی و سستی و تخلخل می‌شناسی.

اگر فلج کمی بعد از قولنج یا تبهای شدید پدید آید، دلیل همانا قولنج و تب شدید است، و از آنها پی به بیماری می‌بری.

اگر سبب تباهی مزاج سرد یا رطوبتی تک عصبی باشد، فالج یکدفعه نمی‌آید، علامتهای

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷۴

دیگری هم ندارد؛ می‌توانی از دست زدن و سببهای تأثیرگذار بر اندام بیمار شده حدس بزنی.

گویند: اگر رنگ بول کودک به سبزی زد اختطاری است به بیماری فالج یا تشنج.

معالجات:

باید رگ زدنت در حالات پنج‌گانه بیماری عصب که عبارتند از: کرخی، تشنج، لرزه، فالج، پریدن رگها (اختلاج) چنین باشد که، رگ برابر قسمت عقبی مغز را بزن! و فوراً داروهای تقویت‌کننده را تجویز نکن، بگذار که در روز چهارم یا هفتم داروها استعمال شوند. اگر بیماری قوی و سخت است، تداوی با مقویات را تا چهارده روز به تأخیر انداز. اول با داروهای لطیف که نرم‌کننده و پزنده (رساننده) باشند شروع کن، اگر بیمار را در این مدت اسهال دهی و حقه کفی بد نیست. بعداً وسیله تخلیه‌کننده‌های قوی بیمار را پاکسازی کن.

غذای بیمار فلج

همین که فلج روی آورد باید تا دو روز یا سه روز فقط آب جو و عسلاب به وی بخورانی. اگر توانست خودداری نماید این پرهیز را تا چهارده روز نگهدارد، اگر تحمل نکرد گوشت سبک پزنده‌ها را بخورد، سعی کن تا می‌توانی او را گرسنه نگهداری. غذاهایی را به وی بده که خشکی آور باشند، و بیمار را بسیار در تشنگی نگهدار. اگر مغز ثمر بزرگ صنوبر را در دهان بشکنند و بخورد خوب است که خاصیت خوب دارد.

و بدان! که برای چنین بیمارانی آب از شراب بهتر است، شراب مواد آزاردهنده را به اعصاب می‌رساند، اگر شراب زیاد به بدن وارد شد ممکن است در جسم ترش گردد و سرکه شود، که سرکه زیان‌آورترین چیز برای اعصاب است.

اگر سبب ناشی از پیچش و برآمدگی و بادکردگی عضو باشد، علاجهش را در باب پیچش و برآمدگی و بادکردگی شرح خواهیم داد.

اگر از ضربت خوردن و افتادن باشد، علاجهش دشوار است. به‌هرحال باید دقت کرد که ورم از پیچش عصب پیدا شده، یا ماده‌ای را جذب کرده است. هر یک از این حالتها را باید مناسب حال تداوی کرد. باید علاج را بر عارضه‌ای که از ضربت خوردن وارد شده و بر جایی که عصب از آن به سوی عصب فلج شده روان است، گذاشت.

دارو گذاشتن بر عضو فلج‌شده چندان فایده ندارد. باید جای رویش عصب را پیدا کرد و داروی علت را که گرمی‌بخش یا بازدارنده ورم یا سستی‌بخش است، یا تبدیل و تعدیل مزاج می‌کند بر آن گذاشت.

شاید نیاز باشد که برجای نزدیک به عضو ضربت‌خورده و آماسیده در راه فرونشستن، بادکش حجامت بگذاری که خون اندام بیمار را به طرفی مخالف یا به سوی رویه بدن بکشانی.

اما اگر بیماری فلج راستین است و عصب را کاملاً سست کرده است، باید ضمن معالجات

مذکورہ کوشید کہ مادہ را به وسایلی که برای بیرون راندن مواد غیر غلیظ ذکر کرده‌ایم به کار ببری، نه بیشتر نه کمتر. بهترین دارو برای دفع ماده در این حالت: حبوب (فریون)، شیر سگ، حبوب بیمارستانی، حبوب منتن (بدبو)، حبوب شیطرح، حشیشة الاسنان (گیاه خلال دندان)، معجون هرمس و تنقیه با خریق سفید ساده یا با افشره ترب- که قوت خریق داشته باشد- و سایر قی آورها نافع است.

و شاید که به تدریج دارو را به بیمار داد. از اول دانگ‌دانگ تریاق و کم کم زیاد شود ولی از وزن درهم تجاوز ننماید. می شود تریاق را با کنجد پوست کنده و شکر مخلوط کرد. سکنجبین تنها بخورد. جاوشیر به تنهایی، گندبیدستر بدون دواى دیگر با عسلاب بخورد. مقدار تناولى دارو نیم درهم باشد که بسیار نافع است.

باید به وسیله داروهای حقه قوی، بیمار حقه شود. شیاف قوی بردارند که مواد به سوی پایین آید. فقرات پشت را با روغنهای قوی ماساژ دهد. مالیدنی‌های گرم از انواع روغن گرمی آور و ضماد قرمزکننده پوست (مخمره)- که بارها گفته‌ایم- استفاده کند. به ویژه اگر حس از کار افتاده باشد این معالجات لازم است.

بیخ سوسن ضمن داروهای سرخی آور به پوست است؛ اگر بر پوست بمالند و پوست را بدان بخاراند خوب است. بادکشها بر سر عضلات بدون نشتر زدن مفید است. لیکن این معالجات باید بعد از پاکسازی باشد، زیرا ماهیچه را گرمی دهد و به نفع بیمار است. شاید گاهی احتیاج به نشتر هم باشد. باید بادکشها دهان تنگ باشند و با آتش زیاد بچسبانند که با شدت هرچه تمامتر بمکند و به سرعت برداشته شوند.

اگر سستی را در چند جای از هم جدا یافتی و زیاد بود، بادکشها را به تفریق و دور از هم بگذار.

اگر سست شده‌ها زیاد نبودند بادکشها را دور هم بگذار و بعد از آن زفت و صمغ صنوبر بر جای بادکشها بنه! ضمادهای گرم سرخی آور، مانند: ضماد آرد سلمک، سوسن با عسل، ضماد خردل بگذار- که مفیدند- و تا ضماد قوتش را از دست داد، تبدیل کن و دیگری را بگذار تا رنگ پوست سرخ می شود و تا تاول می زند.

ضماد شیطرح (حشیشة الاسنان) در معالجه فالج بسیار سودآور است. بسیاری از اطباء عقیده دارند که ضماد شیطرح از صمغ فیجن کوهی و خردل فعال تر است.

ضماد زفت هم خوب است و به ویژه اگر با نظرون (بوره قرمز) و گوگرد باشد.

ماساژ وسیله روغن زیتون و بوره قرمز و آبهای گوگردی و آب دریا و آبکی‌های لطیف کننده در بیماری فالج مفید است.

اگر حس بیمار ضعیف باشد ممکن است ضماد نیرومند را برکند و احساس نکند و در نتیجه آسیب و قرچه آزاردهنده به بار آید، باید مواظب بود که ضماد را برنکنند.

چون ضماد گذاشتی، بین اگر جای ضماد سرخ شد و بادکردگی - که از پوست تجاوز نکند- بر او ظاهر شد، با سرانگشت آهسته فشار بده! اگر جایش سفید شد معلوم می شود که اثر ضماد از پوست تجاوز ننموده. اما اگر سرخی پوست ثابت ماند و گرمی آشکارتر بود دست بردار و ضماد مگذار. این را قاعده قرار ده! هرگاه قوت ضماد را زیاد کردی معاینه کن اگر بایستی دست برداری، دست بردار، و اگر لازم بود باز ضماد بگذاری بگذار!

و بدان که پف کردن کندس (پلخم) در سوراخ بینی بیمار فالج بسیار نافع است. یا چیزی همانند پلخم، زیرا مغز را پاک می کند و مواد بیماری را به دور می راند.

کمی شراب کهنه برای همه بیماریهای عصب بسیار خوب و زیادش زیان آورترین چیز است.

به کار بردن (وج) سوسن زرد پرورده شده به نفع بیمار است.

اگر در تناول نمودن معجونهای اسهال دهنده و به اندازه معجون، به خوردن گندبیدستر به تدریج عادت گیرند و از مقدار یک درهم به شش درهم رسانند سود بینند.

همچنین خوردن روغن گرچک با ماء الاصول (آب ریشه ها) بسیار سودمند است.

اتفاق افتاده که بیمار فالج هر روز یک مثقال ایارج (معجون مسهل) با یک مثقال فلفل خورده و شفا یافته است.

و باید هرگاه این دوا را می خورد، شب یک مثقال از معجون ایارج با یک مثقال گندبیدستر تناول کند و داروی دیگری را مانند تریاق و «مثری دیطوس» و «شلیثا» و «بلاذر» خاصه با آن قاطی نکند.

صمغ انگدان نیز مفید است؛ چه بخورند چه بر بدن بمالند و به ویژه اگر در روز دوبار استعمال نمایند «مرته» (رته- نسخه^{۱۸}) هم اثر عجیب دارد.

هرگاه اندام فالج در معالجه پیشرفت کرد و رو به بهبود بود، باید آن را به ورزش واداری. برهم آور و بگستران! تا به تمامی سلامت را بازیابد.

بیماران فالج ممکن است از تب فایده بینند. بلند صدا کردن و بلند خواندن ترانه نیز مفید است.

^{۱۸} (۱) - مرتک: مرده سنگ سفید شده. رته: بندق هندی.

بعد از بیرون راندن زواید و بهرور شدن از آن، مدت زیاد در حمام خشک به سر بردن و یا آب‌تنی کردن با آبهای معدنی گرم خوب است.

بعد از پاکسازی و تحلیل بردن آنچه باید تحلیل برود، که نباید وسیله مسهل ساده تحلیل برود، بلکه باید تا اندازه‌ای قبوضیت کم در داروی تحلیل برنده باشد.

آب رازیانه شامی، استرک، گورگیاه، گندیستر و امثال آنکه گرم و گیرنده باشد در تحلیل مواد مفیدند.

اگر فالج بعد از قولنج آید، دارویی که با «جوزرومی» است و در اقربادین ذکر شده نافع است.

روغنهای مالیدنی نباید بسیار شدید و ترکیب شده باشد. مثلاً روغن سوسن، روغن سنبل رومی، روغن گرچک، روغن نرگس، روغن زنبق خوبند. روغن جوزرومی و روغن نرگس مخلوط

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷۷

با انگم، بلاذر (حب الفهم) را تجربه کرده‌اند بسیار سودمند بوده که خاصیت ویژه دارد. این روغن تقویت کننده و سردی بخش است و بازدارنده ماده است و بسیاری از بیماران را بهره‌مند کرده است؛ و هرگاه معالجه چنین حالتی را با حرارت دادن کرده‌اند بیماری بیشتر شده است، زیرا ماده رقیق (نازک) از حرارت گسترده‌گی پیدا می‌کند و اگر عضو سرد شود تقویت می‌گردد و ماده کوچک و کوچکتر می‌شود و از بین می‌رود.

در صورت استعمال داروی گرمی بخش نباید زیاده‌روی کرد. بیمار بیشتر نیاز به داروهای مقوی دارد؛ مانند: بابونه، شاه افسر، مرزنگوش، نعنه، پونه که مخلوط با داروهایی باشد که سردی اندک دارند. مانند: رب شیرین بیان، تخم کاسنی و غیره که بسیار بهره رسانند.

حالتی که از بریدگی عصب به عضو می‌رسد هیچ‌علاجی ندارد.

اگر بیماری از مزاج سرد است گرمی بخشهای مشهور را به کار ببر!

کسی که سبب مزاج سردیش زیاد نوشیدن آب باشد، حمام خشک (حمام بخار) را به کار برد.

بدان که هرگاه فالج و تب باهم باشند، علاج فالج را به تأخیر انداز و بهترین دارو در چنین وقتی اسکنجبین و گلنگبین است.

فصل چهارم تشنج

تشنج یکی از بیماریهای عصب است، که ماهیچه به سوی منشأ برمی گردد و از گسترش (انبساط) سرباز می زند. گاهی ماهیچه به حال خود می ماند و گسترده نمی شود. گاهی به آسانی به گستردگی (انبساط) برمی گردد؛ چنان که در خمیازه و سسکه رخ می دهد.

انگیزه تشنج چندین قسم است: یا ماده است یا غیر ماده، مانند: گرمی و خشکی.

اکثراً ماده تشنج بلغمی است، و شاید سودایی یا خونی باشد که در ورمهای ماهیچه روی دهد.

هرگاه ماده ورم آور تحلیل رود پوزه‌های (لیف) عصب، زخمی و چرکین می شوند و از طولش می کاهد و بر پهنایش می افزاید.

هر تشنجی که از ماده باشد و ورم در پی نداشته باشد، معلوم می شود که ماده تشنج آور بر تمامی ماهیچه چیره است. اگر ورم روی آورد، معلوم می شود که قسمتی از ماهیچه را دربر گرفته و سایر اجزاء ماهیچه به تبعیت از آن متأثر شده است. چنان که در اثر ضربت خوردن یا بریدگی یا سببی دیگر از سببهای ورم، رخ می دهد.

گاهی از بادکردگی - که باد غلیظ جمع شود - تشنج رخ می دهد، که این حالت بسیار روی دهد و زود از بین می رود.

بسیار اتفاق می افتد که سبب تشنج منتقل شدن ماده از نوعی بیماری است؛ چنان که کمی بعد

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷۸

از بیماری دیفتری، بعد از ذات الجنب و بعد از سرسام روی آور است.

در تشنجی که سببش نه ماده، نه رطوبت است و خشکی غلبه دارد، عصب متشنج از حیث طول و پهنای می کاهد و بر خود می پیچد و خود را جمع می کند، همانند نوار چرمی که به آتش نزدیک کنند. و تو می دانی که وترها در زمستان کوتاه می شوند که رطوبت دریافت کنند و در تابستان نیز کوتاه شوند که خشک گردند؛ حال عصب هم همین طور است.

بعضی از حالات تشنج عصب، نه از ماده بلکه به سبب چیز آزاردهنده خارجی روی آور است، که عصب از آن تنفر دارد و خود را برای دفع آن جمع می کند. چنین سببی یا آزاری است که از خلط سوزناک و گرم ایجاد شده، یا حالتی است سمی که بر مغز و عصب تأثیر می گذارد، مانند نیش زدن کژدم بر عصب. یا حالتی است غیر سمی. مثلاً سرمای سخت که عصب و ماهیچه کتف را جمع می کند و رو به جانب سر می تریخاند.

همچنان که سستی و فروهشتگی در اندامان برحسب منشأ اندام است، تشنج نیز همان حالت را دارد. که تشنج پایین‌تر از گردن و در قسمت جلوی و عقبی بدن باشد یا بالای گردن، قیاس هر دو یکی است.

انگیزه اصلی در تشنج از امتلاء رطوبتی یا رطوبت است که سردی آن را غلیظ و منجمد کرده است.

یا خشکی است و گرمی آن را کمک می‌کند که رطوبت را تحلیل ببرد.

ماده تشنج‌زا از غلظتی که دارد تشنج می‌آورد ولی سستی نمی‌بخشد.

ماده تشنجی در گوهر الیاف دخالت چنانی ندارد که تأثیر بر داخل گذارد، لیکن در فراغها مزاحم است.

تشنج عضو حالت صرع است بر عضو، چنان که صرع تشنج کلیه بدن است، که آن فردی و این همگانی است. دیگر تفاوتی که بین این دو حالت هست آن است که اکثراً صرع به سرعت تحلیل می‌رود و گاهی نوبتی می‌باشد، که خودت می‌دانی!

گاهی زنان شیرده احساس تشنج در اطراف پستان می‌کنند که ماده شیری و ترها را مرطوب سازد و شیر در پستان جامد شود.

گاهی مست شدگان از شراب نیز متشنج می‌شوند.

کودکان که رطوبت زیاد دارند برای تشنج آمادگی دارند و اکثراً در حالت تبهای سخت و تبهای خفیف یا قبوضیت، کم‌خوابی، گریه زیاد متشنج می‌شوند. عموماً کودکان که نیروی مغز و اعصاب و ماهیچه‌هایشان اندک است به تشنج نزدیکند. و چون کبد و قلب نیرومند دارند و اخلاطشان چندان غلیظ نیست که از بیرون آمدن سر باز زنند، به آسانی می‌توان آنها را از تشنج نجات داد، و به ویژه تشنج سرد را به سرعت از آنها زدود. زیرا مزاج مرطوب دارند و غذای مرطوب می‌خورند. ولی گاهی کودکان کمکی بعد از تب شدید به تشنج مبتلا می‌شوند و اگر علاماتی را که ذکر کردیم در آنها باشد به زحمت رها می‌شوند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۷۹

جوانانی را که به حد بلوغ رسیده‌اند نمی‌توان به این آسانی از تشنج نجات داد. که نه اخلاط رقیق دارند و نه مزاجی به رطوبت کودکان.

نوجوانان نابالغ و از هفت سال به بالا، تنها از تب بسیار شدید متشنج می‌شوند. گاهی مایه تشنج ترس است زیرا روان گسترش یافته ناگهان فرو رود، و ماهیچه به تبعیت آن به سوی منشأ حرکت می‌کند و به حالت جمود درمی‌آید.

گاهی تشنج از ترنجیدن و برهم آمدگی اندامی از اندامان به وجود می‌آید، که ماده تشنج به عضو ترنجیده رسیده و در آنجا ماندگار شده و بر نظم و ترتیب و شکل اندام اثر نامطلوب گذاشته است.

شاید این انقباض از اثر ضربت یا برداشتن باری گران، یا خوابیدن بر بستر سخت باشد که چنین حالتی خودبه‌خود از بین می‌رود.

یا اینکه شاید به سبب پر شدن عضو از ماده ریزش‌کننده باشد که سبب کرخی اندام شده که در این حالت ماده تشنج، روان متحرک را از نفوذ بازمی‌دارد و نمی‌گذارد گسترش یابد. هرگاه اندام نیروی خود را بازیافت و ماده را پراکنده نمود، گسترش را از سر می‌گیرد. و شاید تشنج از امتداد (کشیدگی) باشد، که همان حکم منقبض شدن را دارد.

این حالت انقباض - که سبب تشنج می‌شود - اکثراً بعد از خواب و در حال بیدار شدن روی دهد. اندامان منقبض (به هم برآمده) دراز نمی‌کشند، زیرا روان نیز در حال خواب تنبل‌تر از حالت بیداری است، از انبساط خودداری می‌کند و در لایه‌ها می‌ماند.

تشنج خشک گاهی کمی بعد از خوردن داروی مسهل یا هر دوای پاک‌کننده (مستفرغ) آید که بسیار بد است، و شاید تشنج خشک کمی بعد از تبهای سوزنده و به‌ویژه تبهای «سرسام» و کمی بعد از حرکت‌های شدید جسمی و روانی مانند زیاد بیدار ماندن، غم، ترس باشد، که این حالت کمتر معالجه می‌شود.

ممکن است تشنج همراه تب آید و بسیار بدخیم نباشد و این نوع از تبها مواد را در عصب و ماهیچه به جریان درمی‌آورند و به‌ویژه اگر ماه کامل (بدر) باشد. یا شاید سیلان ماده در حالت تب به اشتراك دهانه معده باشد که قی کردن تشنج را می‌زداید.

این نوع از تشنج که از تب سرچشمه گیرد از آن تشنجهای بدخیم و سخت نیست. آنچه بدخیم و سخت است تشنجی است که در تبهای سوزنده (محرقه) و سرسامی که عصب و عضله را خشک‌گرداند و مغز را بریان می‌کند. و هم‌چنین است تشنجی که در تبهای مزمن که عصب و ماهیچه و حتی مغز را خشکی دهد و رطوبت غریزی را از بین می‌برد و تشنج روی می‌دهد.

شاید تشنجی که از این حالت خشکی‌آور است به سرعت از بین برود. زیرا مغز که به خشکی مبتلا شده از ضعف و ناتوانی است و به تبعیت از مغز، اعصاب نیز خشک می‌شوند. و هرگاه کمترین سبب خشکی‌آور بر مغز وارد شود، مغز از اعصاب و نخاع رطوبت لازم را دریافت می‌نماید و آنگاه اعصاب منقبض می‌شوند، و بعد از آن اگر طبیعت، رطوبت کافی به مغز ببخشد، اندامان نیز به

انبساط وادار می شوند.

تشنج از سردی سخت نیز روی می دهد، که در این حالت تشنج زاده سردی مغز و اشتراك ماهیچه با مغز است.

تشنج آزاردهنده تشنجی است که از خشکی رخ دهد. تشنج از اثر خشکی رطوبت را منجمد می کند و از مقدار رطوبت می کاهد و بسیار غلیظ می شود. اندام متشنج می شود، همچنان که تشنج از شدت سردی روی می دهد. و چنان که برای کسی رخ می دهد که داروی مخدر مانند افیون را استعمال کرده است.

تشنجی که از آزار روی می آورد، مثلا تشنجی که از تناول خریق روی دهد، بعد از اسهال، از بیوست تشنج آور است. قبل از اسهال از سمیت و ضدیت تشنج آور است که عصب را بسیار آزار دهد و از اثر آزار منقبض می شود.

هم از این قبیل تشنج است که کسی خلط زنگاری را قی کرده که از دهانه معده اش برکنده شده، یا به سبب نیروی حساس دهانه معده که «خلط مراری» بر او وارد شده.

تشنج ناشی از بیماریهای زهدان و آبدان (مثانه) و غیره که سهمی به مغز رسیده است.

تشنج ناشی از نیش عقرب و رتیل و مار بر عصب یا بریدگی عصب یا تاکل در عصب.

تشنج از اثر نوعی بیماری در معده و رحم و اعضای عصب.

حالت تشنجی که از کرم روی می دهد.

هر حالت تشنجی که در لب، پلك چشم، زبان روی دهد سببش از خود مغز است و از حالات بد تشنجی است. اگر بدن در حالت تشنج به جلو تمایل کرد، بدان که ماهیچه های جلوی بدن و اگر به سوی عقب متمایل بود بدان که ماهیچه های عقبی بدن متشنج شده اند. اگر به هر دو طرف خم شد بدان که تشنج در هر دو جانب است چنان که در حالت فلج مشاهده می شود.

گاهی تشنج به حدی شدید می باشد که گردن را پیچش دهد و دندان ها را برهم می ساید.

هرکسی از تشنج بمیرد، مرده است و هنوز بدنش حرارت دارد. این حالت مرگ از اختناق (خفگی) است. زیرا ماهیچه نفس کش متشنج می شود و از کار می افتد.

هر تشنجی از اثر زخمی شدن به وجود آید کشنده است و چنین تشنجی اکثرا از علامات مرگ است.

علامات تشنج:

نبض بیمار متشنج کشیده و از جای خود جابه‌جا می‌شود، بالا رود و پایین می‌آید مانند تیری که از کمان تیرانداز واژگون می‌آید (منقلب). زدن نبض در سرعت و سستی مختلف می‌باشد. رگ نبض گرمتر از سایر اعضاست. جرم رگ به هم می‌آید چنان‌که رگ در تبلرز بر خود جمع می‌شود نه مانند رگ زیر فشار، و نه مانند سخت شدن رگ (تصلب) از طول بیماری یا همراه درد درونی، لیکن همانند اجزاء روده‌ها (مصران- روده‌های تابع معده) از دو طرف تمدد یابد. بعد از این

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸۱

نشانه‌های درد را در حال تشنج بیان خواهیم کرد.

علامت تشنج از امتلاء این است که تشنج یکباره و ناگهانی رخ می‌دهد و به سرعت روغنی را که برای تشنج زده می‌گذارند برنچینند، مگر اینکه در مدتی نه دور حرارتی بر او وارد شده باشد.

تشنجی که از یبوست (خشکی) است، اندک‌اندک و بعد از بیماریهای استفراغی- از هر نوع باشد- می‌آید، یا بعد از استفراغ وسیله داروها، یا قی و اسهال بدون تدخل دارو، روی آورد.

تشنج که سببش آزار باشد، از انگیزه‌های خارجی و تناول شدنی‌های مانند افیون و خریق و غیره است. و می‌دانی که آزار از معده است و مغز و عصب در آن مشتک است.

شخص متشنج قبل از پیدا شدن تشنج احساس ضعف زیاد و اندوه بسیار دارد و فشار بر معده حس می‌کند، که ممکن است این حالت را در تمام مدت تشنج احساس کند.

ممکن است تشنج آزاردهنده، بعد از قی کردن خلط کراخی (گندناپی) و زنگاری باشد. و هم‌چنین شاید از نیرومندی نیروی حساس دهانه معده روی دهد که تا ماده تشنج به معده وارد شود صاحب معده به تشنج گرفتار آید. و قبل از تشنج آزار و گزش در دهانه معده احساس می‌شود. و شاید چنین حالات تشنجی در بیماریهای دیرپا و قوی که در مثانه و رحم باشند پیدا شود، که قبل از ابتلاء به تشنج درد و آزار و آسیب به اندام می‌رسد.

بقیه حالات تشنجی یا دردی با وی نیست یا دردش ناشی از خود تشنج است نه تشنج از درد ناشی شود.

تشنج از ورم، از آنچه گفته‌ایم معلوم می‌شود.

دلیل و معرّف پیدایش تشنج اولاً کم‌حجمی نبض و متفاوت بودن آن است. بعداً جابه‌جا شدن نبض چنان‌که گفته شد.

اکثراً علامات تشنج به قرار زیر است:

رخساره سرخ می‌شود، کجی و لوچی در چشم، نفس‌بریدگی و تنگ‌نفسی شدید، و شاید بیمار بخندد لیکن این حالت عارضی است و اصلی به شمار نمی‌آید. قبوضیت و خشکی طبیعت، قبضی شکم، گاهی بول بیمار حبس می‌شود و شاید حبس نشود و مانند خونابه باشد و حباب دارد، بی‌خوابی، سکسکه، سردرد، لرزش، احساس درد زیر بند میان‌گردن و هر دو شانه، احساس درد در بند میان‌دنده کمر و دنبالچه و پایین‌تر.

اگر تشنج به سبب تب آید که از حالات وخیم در تبها است این علامات را دارد: کجی در چشم، سرخی در وسط چشم، لوچ شدن، برهم ساییدن دندان، سیاه شدن زبان، کشیدگی پوست سر، سرخ شدن بول اولاً و بعداً سفید بودنش به سبب بالا رفتن ماده به سوی سر، تپش گیجگاه و رگهای سر، و شاید شکم خشک شود یا متشنج گردد. بقراط فرماید: اگر بعد از تشنج تب آید بهتر است از آنکه بعد از تب تشنج رخ دهد. منظورش این است که هرگاه تب بر تشنج مرطوب وارد شود آن را تحلیل می‌برد. اما تشنجی که از تب ناشی باشد از آن نوع تشنج خشک است که به زحمت علاج‌پذیر می‌باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸۲

و دیگر علامات تشنج ناشی از تب: ترسیدن و یکه خوردن در اثنای خواب، تمایل رنگ رخساره به سرخی و سبزی و بدرنگی، قبوضیت شکم، شاشیدن ریم و چرک در حالت تب و لرزش.

اگر شخص متشنج در حالت تب سرش عرق کرد و چشمش به تاریکی زد، معلوم می‌شود تشنج از اثر دمل در احشاء واقع شده.

اگر تشنج همراه تب است و تب آن قوت و طول مدت را ندارد که رطوبتها را بسوزاند یا پراکنده کند، تشنج به کلی از نوع آن خشکی نیست که ذکر شد.

از علامات بد و ناباب در تشنج مرطوب است که باد زیاد در اعضا باشد. به‌ویژه اگر شکم باد کند و به خصوص در اوایل تشنج.

بول گرم در حال تشنج و کشیدگی بد است و دلالت می‌کند که سبب حرارت ساده و خفیف است.

اگر همراه تشنج تپش یا پریدگی در احشاء باشد دلیل بدی است، زیرا تپش دو حالت را نشان می‌دهد: یا ورم در اندرون (احشاء) است و تپش را بزرگ نموده، یا ضعف و لاغری در اعضا روی داده، تپش درشت و زیاد به بار آورده است.

اگر مواد خفگیها (خوانیق) به عصب منتقل شود که مایه تشنج گردد، دلیلش وقوع تشنج در نبض است.

اگر ماده ذات الجنب به عصب برسد، می‌توان دلیل را از نفس‌تنگی شدید جست در حینی که تب بسیار شدید نباشد.

اگر ماده سرسام بر عصب وارد آید از پریدن پلك چشم و برهم ساییدن دنداها شروع می‌شود و بعداً لوچی چشم و کجی گردن روی دهد و آن‌گاه تشنج روی آورده است.

معالجات:

اگر تشنج از ضربت خوردن است: داروهای آبکی ساخته از آب‌جو، بابونه، خطمی، آرد شنبلیله و امثال آنها- که در قانون جای استعمال آنها را بیان کرده‌ایم- مفیدند.

اگر تشنج از آزار است: اگر آزار از اثر خوردن و نوشیدن چیزی است، معالجه‌اش را در باب سمها دانستی!

اگر از تب باشد: باید به وسیله مالیدن‌های رطوبت‌آور مغز و عصب و ماهیچه‌ها را رطوبت بخشید که این داروها شناخته شده‌اند، و باید بیمار در خانه‌ای زندگی کند که هوای خنک داشته باشد.

اگر تشنج از درد است: باید دانست درد از کدام نوع است؟ آن‌گاه به وسایل لازم آن را تسکین می‌دهی!

اگر در نتیجه نیش‌زدگی است: معالجه آن را در باب ویژه به نیش‌زده‌ها بیان خواهیم کرد.

اگر از ورم بود: در بحث علاج اورام عصب ذکر خواهد شد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸۳

اگر از خشکی بود: صعب‌العلاج است. بهترین راه چاره آبرزن و بعداً مالیدن روغن رطوبت‌آور است. باید این عمل چندین بار تکرار شود، و این در حالتی است که تب به‌طوری نباشد که منقطع نمی‌شود. با مفاصل (بند استخوانها) هم همین کار را باید کرد. اگر امکان دارد آبرزن از شیر باشد وگرنه آبی باشد که برگ بید، آب‌جو، بنفشه، نیلوفر، کدوخلوایی، خیار در آن پخته شده، و آبرزن به کلی از افشره کدوخلوایی یا افشره خیار باشد. یا آبرزن هم‌اش از گلابی باشد که چیزی از اینها در آن پخته گردیده. یا به جای گلاب آب هندوانه یا آب بید و شبیه آن باشد. اگر از این افشره‌ها و روغن‌ها و آب‌پزه‌های رطوبت‌آور و چرب، بیمار حفته شود بسیار مفید است.

روغن‌های عرق‌آور بر مفاصل و منشأ ماهیچه‌ها بمالد که پیاپی عرق کند و اعتنای بسیار به مغز لازم است. مغز را با داروهای که به تو یاد داده‌ایم رطوبت بده!

اگر تب نداشت، مقدار مناسب شیر و اگر تب داشت یا نداشت آب جو، آب کدوخلوایی، آب هندوانه، گلاب و قند بنوشد. اگر کمی شراب سپید کم‌توان با اینها قاطی باشد خوب است که دارو را نفوذ می‌دهد. آب نوشیدنی را هم با کمی از شراب قاطی کن! باید بر این معالجه دوام کند بدون حرکت کردن یا ورزش. اگر ممکن بود تمام بدن را در روغن ولرم فرو برد. به وسیله روغن‌ها و افشردهای رطوبت‌آور عطسه کند. سرش را با داروهای رطوبی- که آنها را شناخته‌ای- رطوبت دهد و باید از اسفرزه و روغن گل دست بردار نباشد. ترنجبین، شیرابه برگ و ساقه خارشتر تناول کند و این برای کودکان ویژگی دارد. اگر نشد که به بچه داد زن شیرده به بچه، بخورد.

بیمار از تشنج رطوبی اگر ناتوان است، باید گوشت را از او قطع نکرد. ولی باید از گوشت‌های خشک مانند گوشت گنجشک، کبک، چکاوک، تیهو باشد. اگر ناتوان نیست غذایش نان و عسل، نخود آب با شیبیت و خردل، آبکامه با زیت زیتون خوب است. بگذار در حین غذا فلفل بخورد.

صاحبان تشنج خشک باید همیشه غذای رطوبت‌آور و نرم‌کننده و سوپ چرب و نرم از آب جو، روغن بادام، شکر ناب و سره، آبگوشت بره و بزغاله که سبزیهای رطوبتی در آن باشد و آزار گوشت را تخفیف دهد، اگر بیمار حرارت داشته باشد، و اگر کمی شراب با غذای چنانی باشد خوب است که غذا را نفوذ می‌دهد. باز به شرطی که حرارت خارج از حد معمولی نباشد. همچنین اگر آب نوشیدنی را با شراب قاطی کنند مانعی ندارد.

علاج تشنج مرطوب باید وسیله استفراغات و پاکسازی قوی باشد که در بحث بیرون راندن خلط غلیظ از عصب به وسیله اسهال‌دهنده‌ها و حقنه‌های شدید بیان کردیم.

اگر دیدی که چیرگی خون آشکار است و زیاد، اول رگ بزن و به‌ویژه اگر تشنج از اثر زیاد نوشیدن شراب باشد. خونی را که در نظر داری به سبب تشنج هر عارضه دیگری بیرون آری همه را بیرون مده قسمتی را باقی بگذار تا در برابر تشنج مقاومت کند و از تحلیل رفتن تشنج تحلیل رود.

فرو شدن در آبهای گرم معدنی، نشستن در زیت روباه (زیت الثعالی) نشستن در زیت کفتار- که در باب درد مفاصل بیان خواهیم کرد- به نفع بیمار است. مالش با پیه کفتار، روغن سوسن- اگر تب نباشد- آب پز «سگ بچه» (جاء الکلب)، نشستن در آبهایی که داروهای نرمی بخش مانند:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸۴

مشک چوپان، مشک زمین (سعد) نی نھاوندی، برگ غار، مالیدنهای آبکی از بیوه‌زا (شوکه یهودیه)، بزر بادآورد (شوکه البیضاء)، بزر خرنوب مصری، افشرد لوفای باریک- تنها یا ترکیبی باشد- از علاجهای تشنج رطوبی است.

و بدان! که نشستن بیمار در آبن روغنی یا غیر روغنی به مدت دراز به زیان بیمار است. زیرا نیرو سست می شود و نوبتهای تشنج را به جای درازمدتی زیادتیر می نماید. روزی تنها دوبار بیمار را در آبن بنشان نه بیشتر.

بیماری تشنج عام و همگانی که «طاطالیس» نام دارد و همچنین کشیدگی (تمدد) از ماده بیماری تشنج را با انداختن ناگهانی بیمار در آب سرد معالجه می کنند که نافع است. به قول بقراط: رویه جسم از آب سرد غلظت پیدا می کند، گرمای غریزی در اندرون محصور می شود و نیرو می گیرد و ماده بیماری را تحلیل می برد؛ اما نه هر جسمی شایان این عمل است و سالم می ماند. بلکه این عمل برای جسم نیرومند و محکم جوانانی است که دمل و قرحه بر پوست ندارند، و باید در تابستان باشد. گروهی از بیماران از این به آب انداختن ناگهانی شفا یافته اند.

و باید بادکشها را بر جائی بگذاری که دنباله وتر به آنجا می رسد. اگر حالت خفیف بود نشتر مزن و اگر دیدی که احتیاج هست بزین! زیرا در این حالت اگر نشتر نزدی شاید ماده چنان که باید خوب نشود. بادکشها را بر گردن، فقرات پشت از هر دو طرف، اندامان ماهیچه آلود سینه بگذار! بادکش گذاردن بر قسمت جلوی آبدان (مثانه) و جای کلیه (گرده) در وقتی است که از بیرون زدن خون می ترسیم و نباید بادکشهای زیاد و یکباره باهم بگذاری و باید جای بادکش را مراعات کنی، نکند سرد گردد و سردی به جسم برساند.

نیز یکی از معالجات است که جای تشنج را به آرامی هموار کنی.

از علاجاتی که طبیعت برای تشنج در بر دارد، تب شدید است. و از این رو بقراط فرموده: که تب بعد از تشنج بهتر از تشنج بعد از تب است. تب ربع (تب که چهار روز در میان باشد) نیز نافع است که ماده لرزش دهنده تب، ماده را تکان می دهد و زیاد عرق آور است. کسانی که مبتلا به تب ربع باشند کمتر به تشنج مبتلا می شوند. تب ربع بیمه از تشنج است.

از داروهای بسیار عجیب در تشنج، گذاشتن دنبه بر عضو متشنج است، دنبه می ماند تا می گندد و باز دنبه تازه می گذارند.

تشنج که همه بدن را فراگیرد نیاز به پاکسازی مغز بیمار دارد. پاکسازی مغز به وسیله عطسه آورها بسیار مفید است. آزموده اند که گردن پیچی از پشم زیاد و سست به گردن بیمار پیچند و به طور دائمی روغن گرم بر آن پاشند.

حمام خشك (حمام بخار) بسیار نافع است. که در حمام دمر بر سنگ گرم شده که شراب بر آن پاشیده اند بخوابد، یا بیمار خود را در پوشش پیچاند و عرق کند.

از مرهمهای مفید در این باره مرهمی است از استرك آبکی، فریبون (شیرسگ)، گندبیدستر، شمع زرد، روغن سوسن و مرهمایی را به کار برند که در اقرابادین ذکر شده، انواع پیه و غیره.

مالش دادن با ته نشین روغن کنجد، روغن بزرکتان، لعاب شنبلیله و کمادهای داروهای خوب و گرمی آور که بر جای بیرون آمدن عصب (رستنگاه) بگذارند. کمادمخ گرم هم خوب است. و از نوشابه‌هایی که تب می‌آورد گندبیدستر و صمغ انگدان که با عسل عجین کنند و بیمار به اندازه يك گردو بخورد تب روی می‌دهد و تشنج را تحلیل می‌برد. و همچنین است: روغن کرچک و عسلاب با صمغ انگدان و آب‌پز دانه بلسان (بشام).

تناول تریاق و معجونهای بزرگ بسیار مفیدند. تناول داروهای ادراری نیز نافع است.

و این دارو مجرب است:

بیخ و دنباله قارچ بیست درهم با دو رطل آب بپزد تا يك سوم می‌ماند؛ ولرم آن را چهار اوقیه (سی مثقال) با دو درهم روغن بادام تناول نمایند بسیار نافع است، به‌ویژه اگر تشنج رو به قسمت عقبی جسم باشد. یا به جای قارچ ده درهم از دانه بلسان و به جای چهار اوقیه سه اوقیه تناول شود. پونه کوهی نیز از معالجات است. از داروهای بسیار مفید گاو شیر (جواشیر) است که بیمار نیرومند، يك مثقال و میانه در نیرو، يك درهم و لاغر و بی‌نیرو، يك چهارم درهم و پایین‌تر تناول کند؛ و باید نگهدار معده بود که از این دارو بسیار ضعیف می‌شود.

صمغ انگدان به اندازه يك دانه از گاو دانه در چهار اوقیه و نیم (سی و سه مثقال و نیم) عسل باشد.

اندران نیز خوب است. آب‌پز حسل (زوفا)، آب‌پز انگدان از جمله داروهای تشنج‌اند. گند- بیدستر از هر دارویی بی‌زیان‌تر و نفع‌رسان‌تر است. اندازه دو الی سه قاشق (مثقال) را به دفعات زیاد بخورد. اگر بعد از خوراک باشد از هر وقتی بی‌زیان‌تر است و هیچ خطری در بر ندارد.

مالش دادن متشنج با روغنهای تحلیل‌برنده نیرومند که ذکر شده مانند: روغن سیماهنگ، روغن کرچک، روغن سداب، روغن کوشنه (قسط)، با گندبیدستر و اک‌کرا (عاققرحا) بسیار مفید است. همچنین دانه گداخته و روغن نرگس.

و اینک داروهای ترکیبی برای تشنج: روغن سنبل رومی يك جزء، روغن حضض (صمغ فیلزهره) يك جزء، شمع دو اوقیه (۱۵ مثقال). از گل اریه، هل، استرک، مصطکی، هریک يك اوقیه، فلفل و فریبون (شیر سگ) از هریک چهار مثقال، از سنبل يك اوقیه، از روغن بلسان (بشام) يك اوقیه، باهم گرد آیند بسیار خوب است. ضماد از شیر سگ (گیاه فریبون) بسیار نافع است.

اگر زن شیرده به تشنج مبتلا شود، مفاصل (بند استخوانها) را با ضمادی مرکب از عسلی که زعفران و ریشه سوسن و رازیانه شامی در آن عجین شده ببندند. ولی باید ریشه سوسن بیشتر از بقیه باشد. و در درجه دوم رازیانه شامی، و

از زعفران اندکی، همچنین اعضای متشنج آنها را در آب‌پز بابونه و شاه‌افسر و شنبلیله گذارند، و شاید روغن بابونه تنها مفید باشد.

اندکی شراب برای بیمار متشنج مرطوب خوب است، شراب هم مانند تب ماده را تحلیل می‌برد، اما شراب زیاد بدترین چیز برای تشنج است، باید کمی از شراب کهنه و آن هم بر غذا تناول شود.

و بدان! که هرگاه تشنج همه جسم را به جز اعضای رخسار در بر گرفت، پزشکان ماده تشنج‌زا را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸۶

از مهره‌های گردن به وسیله ضمادات و مالیدنیها برمی‌کشند و اگر اعضای رخساره را نیز دربرگیرد این ضمادات و مالیدنیها را بر مغز نیز می‌گذارند.

اگر معده در تشنج سهیم باشد و علامات ذکر شده را دیدی، بی‌درنگ بیمار را پاکسازی کن! شاید یکدفعه به شدت قی کند، یا خلطی بدبو بیرون دهد و فوراً شفا یابد.

فصل پنجم کزاز و تمدد

تمدد نوعی بیماری ابزاری است. نیروی حرکت‌دهنده را از گرفتن چیزی که می‌توانست بگیرد بازمی‌دارد، زیرا آسیب به ماهیچه و عصب می‌رساند.

اما کلمه کزاز را به چندین معنی تفسیر می‌کنند: گاهی گویند مقصود از کزاز چیزی است که از ماهیچه‌های چنبر شروع و آنها را به سوی جلو و عقب کشیدگی می‌دهد.

گاهی هر نوع کشیدگی را کزاز گویند. گاهی تشنج را کزاز نامند. و گاهی فقط تشنج گردن را کزاز گویند. گاهی هر تمددی (کشیدگی) به سبب گرمی یا تمدد در جلوی و عقبی روی دهد کزاز نامیده شده. کشیدگی به سبب سرمای منجمدکننده را نیز کزاز گویند.

تمدد در حقیقت یعنی ضد تشنج اما کشیدگی از جنس تشنج است که باید گفت دو ضد باهم جمع آمده‌اند. تمدد به هر دو معنی موجبش یکی است و دو ضد در روی هم قرار می‌گیرند.

تشنج عادتاً در يك طرف روی می‌دهد، اگر دو حالت تشنج در دو طرف ضد هم جمع شدند، تمدد روی دهد. مانند کسی که دو طرف جلوی و عقبی‌اش به تشنج مبتلا شود، و از هر دو جانب در اعضای جسمش حرکت‌های ضد هم روی دهد، کش‌دادگی به بار آید. و چون این نوع تشنج دوطرفه است بایستی از تشنج ساده شدیدتر باشد و بحران‌ش

سریع تر آید. چنین دوگانگی از گرم شدن نیست بلکه از تمدد دو طرفی است. هر یک از جنس تشنج اندام تشنج زده را به سوی خود کش می دهد.

کمترا اتفاق افتد که درد شدید همراه تشنج نباشد.

سبب کزاز با سبب تشنج به وجهی مشابه و به وجهی مخالف همدیگرند.

وجه تشابه در این است که کزاز گاهی از پری آید و شاید از بیوست (خشکی) باشد، یا از آسیبی که به اعضای عصبی می رسد. یا از ورم روی آور باشد.

وجه مخالفت کزاز با تشنج این است که کمترا واقع می شود تشنج از باد باشد. اما کزاز اکثرا از باد منشأ گیرد. در وقتی که باد چیرگی بر بدن یابد، که در این حالت بیماری سخت است.

اگر تشنج به حالت انفرادی بر یک عضو از اعضاء به سبب باد باشد، بیماری دشوار نیست و آسان معالجه می شود. زیرا باد بر کلیه بدن چیره نیست. اما اگر تشنج تنها همراه باد چیره و فراگیر باشد، خطر بزرگ و نشانه مرگ است. پس باید تشنج دوگانه را که حالتی مخالف حالتی دیگر باشد چگونه تلقی کرد؟ و آن به طوری است که سبب تشنج از ماده به نوعی بر عصب وارد است که مانع

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸۷

کشیدگی شود. زیرا پرز (لیف) را از پنا تمدد دهد یا به سوی منشأ منقبض می کند و سبب تشنج می شود.

اما ماده سبب کزاز برعکس ماده تشنج است. یا رطوبتی کزاز آور در میان لیف جریان یافته و بعدا منجمد شده و در حالت سختی مانده و با زحمت می توان آن را به انقباض وادار کرد. یا اینکه ماده مذکور یکباره آمده و بدون اینکه مخالف با لیف باشد در امتداد لیف جای گرفته و لیف را پر کرده است. لیف بدون اینکه از درازا بکاهد می ماند و متمایل به انفراج است.

ماده تشنج آور وضعش برخلاف ماده کزاز است که بر عصب آید، مانند کزاز نفوذ در عصب ندارد، یا نفوذ زیاد ندارد.

شاید ماده کزاز- که چنین نفوذ می کند- شبیه ماده فروهلنده جسم، سستی آور جسم باشد.

لیکن ماده سستی آور رقیق و سست کننده و ماده کزاز منجمد و سخت است و مانع از منقبض شدن و انعطاف پذیری عضو می گردد.

یا ماده کزاز در وسط ماهیچه یا وتر، یا عصب نیست در اول و مبدأ آنها قرار دارد. عصب یا وتر را به درازا حفر کرده (کنده) و در نتیجه عصب یا وتر مبتلا یارای انقباض ندارد.

یا ماده ورمی است. یا اینکه ماده به طوری وارد لیف شده است که اگر نیاز به انقباض بود بایستی فشار بر لیف بیاورد و لیف به درد آید.

یا اینکه سبب درد آور و آزاردهنده چیزی است - ماده یا غیر ماده - در سرآغاز منشأ ماهیچه یا اوتار واقع شده. ماهیچه یا وتر از آن ماده می‌گریزد و به درازا می‌زند. چنان که در بعضی از انواع کزاز که کمی بعد از قی و استفراغ زیاد ماهیچه یا وتر را به درد مبتلا سازد. زیرا وتر و عصب در این حالت از سبب معده به درد می‌آید و آزار بیند.

اگر سبب کزاز خشکی (بیوست) باشد. باز همین حالت دست دهد. زیرا ماهیچه از تحلیل رفتن رطوبت، از پنهان کم و از درازا زیاد می‌شود، و منفذه تنگ می‌شوند و در نتیجه نیروی حرکت‌دهنده ناتوان می‌گردد و نمی‌تواند اندام را منقبض کند، و به‌ویژه اگر سخت‌شدگی به سبب خشکی که بر عصب وارد آمده باشد.

ولی در تشنج خشک، از پنهان و درازا به‌طور مساوی کاسته می‌شوند. پس تشنج خشک از کزاز خشک بدتر است.

و چنان که گاهی سستی از بریدگی ناشی می‌شود، تمدد نیز از زخم روی آور منشأ می‌گیرد و ماهیچه در حالت انقباض به درد آید.

گاهی به سبب ماده و عوارض زیاد اثربخش، از کزاز آسیب بزرگ روی دهد، شاید همانند تشنج از کرخ شدن به سبب پری (امتلا) مجراهای روان مسدود شوند؛ به طوری که اندامان کشیده منقبض نشوند و اندامان منقبض از کشیدگی امتناع کنند؛ تا اینکه روان منفذی پیدا می‌کند و به جریان می‌افتد. چنین حالتی اکثراً بعد از خواب است، زیرا در هنگام خواب روان به درون فرورفته است. در تشنج نیز این را گفتیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸۸

امکان دارد از حالت غیر طبیعی که بر عضله آید، کزاز واقع شود؛ که ماهیچه ناتوان گردد یا به درد آید و از حرکت بازماند. مانند حالت کسی در طناب کشیدن یا برداشتن چیزی بسیار سنگین، یا به دوش کشیدن بار گران، یا کسی که بر زمین خوابیده و ماهیچه‌هایش آزار دیده‌اند یا بر زمین افتاده، یا ضربت خورده و ماهیچه کوبیده شده، یا به سبب بریدگی یا سوختگی ماهیچه به درد آمده و منقبض نمی‌شود. شاید همراه این سببها ماده ناسازگار به ماهیچه وارد شده یا باد غلیظ در آن به هم آمده، یا باد غلیظ به ماهیچه وارد شده و ماهیچه را کشیدگی داده است. همچنان که تشنج که در اندامان رخسار روی می‌دهد، کشیدگی هم اگر به پلك چشم یا زبان یا تنها به لب اصابت کند همین حالت را دارد.

نوعی از کزاز هست که از یبوست است و بسیار بد و ناپسند، که قبلا تب لازم (دست برنندار) آید و دلهره و گریه و پرت و پلا گفتن و زردی رنگ و خشکی دهان و لب و سیاهی زبان و قبوضیت شکم و جرب خشک بر پوست و کشیدگی پوست را در پی دارد.

هر نوع از کزاز که از ضربت خوردن باشد و سسکه، درد و پیچش شکم (دل پیچه) و درهم شدن عقل و هوش همراه داشته باشد، کشنده است؛ زیرا ماهیچه را خشک گرداند، رطوبت ماهیچه‌ها به جوش می‌آید و کشیدگی می‌یابند. و این کشیدگی از اثر خشکی دهنده زیاد که برای نگهداری هیأت اندام لازم است پایدار می‌ماند.

کودکان زیاد به کزاز مبتلا می‌شوند و تا کم‌عمرتر باشند علاج آنها آسان‌تر است. چنان‌که در تشنج شرح دادیم، بسیار اتفاق افتد که قبل از کزاز پرش (اختلاج) در بدن و گرانی بدن، زحمت در حرف زدن و سخت شدن ماهیچه‌ها، احساس سفتی طرف پشت کردن تا دنبالچه، زحمت در قورت دادن، خارش می‌خارند تسکین نمی‌یابد، روی می‌دهد.

و اگر چیزهائی مانند: ریم و چرك در بول یا لرزش (قشعیره)، تم پیش چشم، عرق در سر و گردن باشد، نشان این است که کشیدگی در هر دو طرف بدن است. زیرا ماده این حالت از بیماری اکثرا از پایین به کلی پاك نمی‌شود و بقایایی از آن به سوی مغز بالا می‌رود و مغز را آزار دهد و بر جسم تأثیر می‌گذارد.

هرگاه کزاز عمومی بر جسم چیره باشد، دهان بسته و رخسار سرخ و آزار زیاد گردد. بیمار از آنچه می‌خورد لذت نمی‌برد، پریدن پلك چشم زیاد می‌شود. چشم اشك می‌ریزد. و ما خودزنی را دیدیم که کزاز فراگیر و عمومی داشت؛ دهانش برهم آمده، رنگش زرد شده، دندانها را به هم می‌سایید، و بعد از مدتی زیاد رنگ رخسارش سبز شد و یارای دهان باز کردن نداشت. مدتی زیاد بر پشت خوابیده بود و نمی‌توانست برگردد و بر پهلو بخوابد، و سپس که ما هربار و هر دم او را معالجه می‌کردیم، کزاز از بین رفت، پهلو به پهلو شد و تا فردای آن روز خوابید.

فرق میان تشنج و تمدد این است که تشنج همراه حرکت از ماهیچه شروع می‌شود، ولی کشیدگی (تمدد) به آرامی بدون حرکت از ماهیچه شروع می‌کند.

گاهی خفگیها (خوانیق) و ذات الجنب و سرسام سر به تمدد می‌کشند چنان‌که راجع به تشنج

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۸۹

گفتیم.

کشیدگی در سرزمینهای جنوبی بسیار است که امتلاء و جنبش و خلط بسیار است؛ و به‌ویژه برای کسانی که خلط بلغمی دارند.

گاهی در سرزمینهای شمالی هم روی می‌دهد، زیرا زواید (فضول) را کد می‌مانند، و به‌ویژه برای زنان که عصب ناتوان‌تر دارند.

علامتها:

مطلقاً عدم پذیرش عضو برای برهم آمدن، منقبض شدن علامت تمدد است. علامت کزاز اگر در قسمت جلو باشد، بیمار همانند خفه‌شده رنگ رخسار و چشمش تغییر می‌یابد، تیره می‌شود. و گاهی چنین می‌نماید که می‌خندد و در حقیقت چنین نیست زیرا ماهیچه‌های رخسار کشیده می‌شوند، سر به سوی جلو متمایل و گردن پر می‌شود که نمی‌تواند به اطراف حرکت دهد و شاید به سبب تمدد در ماهیچه‌های شکم و ناتوانی دفع‌کننده بول نتواند بشاشد، و شاید بدون اراده بشاشد که ماهیچه مثانه کشیده است و به هم نمی‌آید، و شاید خون بشاشد که از اثر فشار زیاد رگها ترکیده شده باشند. و شاید به سسکه مبتلا شود.

و اگر کزاز به طرف عقبی بود سر و هر دو شانه و ماهیچه به سوی پشت جذب می‌شوند، زیرا ماهیچه‌های شکم کشیده شده‌اند و ماهیچه مقعد نیز کشیده می‌شود. و بیمار نمی‌تواند چیزی را که در روده مستقیم دارد نگاهدارد. و نمی‌تواند آنچه را که در روده باریک هست بیرون دهد. و این دو حالت مشترکاً سبب خفگی از نفس‌تنگی و بی‌خوابی و درد و کم‌مایه شدن بول و بادکردگی زیاد و از تحت خواب به زیر افتادن می‌شود.

علامت کزاز رطوبی یا خشک که از ورم زیاد باشد، و آنچه از آسیب و آزار روی می‌دهد، قیاسش همان است که در باب تشنج گفته شد.

اکثراً در صورتی علت کزاز از سردی باشد قولنج پدید آید.

علاج:

همان علاجهای تشنج، علاج کزاز نیز هست، ولی بادکشهای بیشتر باید گذاشت تا حرارت را برگردانند. نشتر زدن هم لازم است؛ به‌ویژه بر ماهیچه گردن و فقرات و سردنده‌های رو به شکم (شراسیف). هرگاه بیمار کزاز از آزار زیاد یا از اثر مداوم عرق کرد، نباید گذاشت که عرق بر بدنش سرد شود زیرا اذیت می‌کند. باید عرق را به وسیله پشم ترشده، خشک کرد.

یا او را در چنان روغن گرمی بخش نشانند که در تحلیل بردن بسیار قوی است، و به تناسب نیرو، از جواشیر و صمغ انگدان تا یک درهم تناول کند.

کزاز بیشتر از تشنج باید علاج شود، زیرا کزاز مودی و خفگی آور و کشنده است.

گویند از داروهایی که برای مداوای کزاز و تشنج بسیار نافعند یکی این است:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۹۰

نسخه: آب پز شبت را بجوشانند، بچه کفتار یا بچه سگ یا بچه روباه را در آن بجوشانند تا گوشتش از هم می پاشد. روزانه دوبار بر جسم بیمار بپاشند.

همچنین برای مالش دادن جسم بیمار کزاز: پیه کبوتر وحشی، پیه گوزن، پیه شیر و خرس و کفتار تنها یا همراه داروهای دیگر خوب است.

برای حقنه بیمار کزاز روغن فیجن همراه گندبیدستر، لوف و سایر برداشتنی های سوزناک و تند که بورك و پیه حنظل و امثال آن در آن باشد مفید است. اگر برداشتنی بسیار سوزانید، بیمار را با شیر خر یا روغن معمولی یا دنبه گداخته تنها یا با هر نوع پیه- که ذکر شد- حقنه کنند مفید است.

برای علاج تمدد سرد یا رطوبی، گندبیدستر از هر دارویی مفیدتر است.

بیمار کزاز باید در حین غذا لقمه های بسیار کوچک به دهن گذارد و سوپ آبکی بر آن بخورد؛ زیرا قورت دادن بر آنها سخت می شود و سوراخ بینی را پر می کند و پریشان و مضطرب می شوند و بیماری افزایش یابد.

در کتاب اقربادین داروهای تناولی و بر اعضا پاشیدنی و تو نشستنی بیماران کزاز را ذکر کرده ایم.

برای مالش دادن اندام کزاز، روغن خیار و غیره- که گفته شده اند- مفید است. همچنین عطسه آورها و به بینی کشیدنیها. بهترین عطسه آور برای بیماران کزاز مومیای مایع با برخی از روغنها است. برای کزاز رطوبی، تب بهترین علاج است.

فصل ششم دهن کجی (لقوه)

علتی است رخساره را در بر گیرد. نیمی از رخساره به سوی نیمی جذب می شود، که هیأت را تغییر می دهد، دو لب و پلکها به خوبی به هم نمی رسند.

سبب لقوه: یا فروهستگی و سستی، یا تشنج ماهیچه های پلکها و رخسار است که هر دو را شناخته ای و منشأ آنها را دانسته ای!

دهن کجی که از فروهشتگی باشد. هرگاه طرفی میلان کرد، طرف دیگر را به سوی خود جذب می نماید و سستی بخشد و شکل را تغییر دهد. این در حالی است که علت قوی باشد. و اگر ضعیف باشد تنها خود طرف مبتلا فروهد.

بعضی گفته اند و «فولس» یکی از آنها است که: فروهشتگی در طرف سالم روی می دهد و کج شده را جذب می کند که این عقیده جای اعتماد نیست.

حالتی که از فروهشتگی روی می دهد، به همان سببها برمی گردد که از شرحش فراغت یافتیم و نیازی به تکرار ندارد.

دهن کجی (لقوه) که از تشنج باشد- و اکثرا چنین است- طرفی که متشنج شده طرف دیگر را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۹۱

به سوی خود می کشاند، و انگیزه اش همان انگیزه تشنج است که در بحث از تشنج خشک بیان شد و همچون تشنج در تبهای بسیار دشوار و بیرون آمده ها از جاهای مخالف هم و قی کردن و خونریزی دماغ و غیره به وجود می آید و بدخیم و کشنده است.

بعضی گفته اند: آن طرفی که بیمار است همان است که پندارند سالم است. طرف سالم می کوشد که آن را برای راست نمودن به سوی خود بکشد، که این عقیده همیشه درست نیست.

تو از یاد گرفتن تشریح و چگونگی ماهیچه های رخسار می توانی عموماً به تباهی که در این باره روی داده پی ببری! یکی از علامات شناسایی طرف بیمار شده، از کار افتادن حس در طرفی است که به لقوه گرفتار است. هستند کسانی که در ماهیچه های گردن آنان ورم به وجود می آید، اثر خفه کنندگی دارد و از این حالت به لقوه مبتلا می شوند، یا به فالج مبتلا می گردند که از گردن به دستها سرایت می کند. زیرا عصبی که نیروی حرکت را به دستها می رساند منشأش از مهره های گردن است.

هر لقوه ای که شش ماه دوام یابد، شاید شفا نیابد و از بیماریهای صعب العلاج است.

و بدان که: لقوه آژیر خطر برای فالج است، و بسیار روی می دهد که سکنه در پی داشته باشد.

پس دقت کن! اگر مقدمات صرع و سکنه به همراه داشت به شدت آن را پاکسازی کن.

برخی پنداشته اند که بیمار لقوه شاید در مدت چهار روز به مرگ فجائی (نابهنگام) بمیرد و اگر چهار روز گذشت از مرگ رسته است؛ چنین می نماید که سکنه بر بیمار وارد شده و لقوه آژیر خطر آن باشد.

نشانه‌ها:

سیلان آب دهان و تف در طرفی از رخسار جریان می‌کند و نیمه بیمار شده یارای منع باد و منع سیلان آب دهن ندارد.

اکثراً لقوه و به‌ویژه اگر تشنجی باشد سردرد همراه دارد.

برای شناختن نیمه رخسار مبتلا به لقوه هرگاه با دست طرفی را کشیدی و راست کردی طرف دیگری که سالم است خودبه‌خود به هیأت طبیعی بازمی‌گردد.

لقوه اگر فروهلنده (استرخایی) بود علامتش این است: حرکت ضعیف و حواس مکدر می‌شود، پوست و ماهیچه در لمس نرم گشته و کشیدگی حس نمی‌شود، پلك زیرین چشم سرگردد.

می‌بینی که نیمی از پرده نازک بالای کام (حنك) که مقابل این چشم است نیز فروهشته و سست و مرطوب است. و این علامت با فشار بر زبان به وسیله انگشت آشکار گردد و باید دقت کرد، زیرا این پرده نازک از راه زبان که به درازا کام را می‌پیماید، با پرده نازک خارجی متصل است. و همچنین پوست اطراف گردن میلان می‌کند و از جای خود دور می‌شود. و با زحمت می‌توان آن را به حالت خود برگرداند.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۱۹۲

نشانه لقوه تشنجی:

در اکثر حالات لقوه، حواس آسیبی نمی‌بیند. پوست پیشانی چنان کشیده می‌شود که چین در آن نمی‌ماند. ماهیچه‌های رخساره سفت می‌شوند. کشیدگی طرف مبتلا به بیماری به سوی گردن است. آب دهن و تف اندک می‌شود. تمایل پوست به سوی گردن بیشتر است و برگردانیدنش سخت و دشوار.

اگر تشنج رطوبی یا از خشکی باشد که سبب لقوه گردیده است، آن را می‌دانی!

یکی از علامات پیدایش لقوه، احساس درد در استخوانهای رخسار و کرخی در پوست رخسار و پرش و جنبش بی‌اراده در رخسار است.

معالجه:

قبل از هر چیز باید بیمار دهان کج شده تا يك هفته و بعضی گویند چهار روز حرکت نکند. غذای لطیف‌کننده همانند آب نخود آب با روغن زیتون بخورد و غذاهایی که مثل عسل و جوجه، خشک دهنده باشد تناول نکند. اگر

قبوضيت شكّم دارد، در روز دوم حقه ملّين زياد لازم دارد. داروهای در دهان و گلوگردانیدن در اول بيماری زبان آور است، که ممکن است مواد نزيك را جذب کند و مواد خام و نارسیده نزيك را تحليل نبرد.

پاکسازی بيمار دهن کجی - که از تشنج باشد - بهتر است وسیله داروی قوی باشد نه داروی ناتوان و ناکافی تا یکباره ماده را از خامی برهاند و پخته گرداند.

شروع تداوی با داروهای تند از هر چیز زبان آورتر است و اگر ماده را خشکی دهی و غلیظ گردانی بدترین معالجه است که عصب خشک می شود و دارو به دشواری در آن تأثیر می کند.

شکيبایي و صبر در معالجه بهترین راه است. و باید علاج فالج و تشنج را چنان که مناسب حال بيمار است به کار ببری و تو اینها را یاد گرفته ای!

داروی مجرب برای لقوه: هر روز به وزن دو درهم تا يك ماه بدون انقطاع معجون «هرمس» بخورد اثر زياد دارد.

معجون زنجبيل و معجون سوسن زرد (وج) به وزن يك جوز (نه درآخه) هر بامداد و شام بخورد، مجرب است. باید همیشه عسلاب تناول کنند.

برخی از طبيبان هند گویند: بهترین چاره دهن کج شده آن است که سر و عضو دردمند را با گوشت جانوران وحشی بپيچند. بهترین آنها گوشت خرگوش، کفتار، روباه، بز نر کوهی، گوزن و گورخر است. گوشت آهو و امثالش که گرمی بخش نیستند به درد نمی خورد.

اگر لقوه از ماده رطوبی است باید طرف مبتلا را به حالت طبیعی درآورد و بست.

اگر بيماری همراه تشنج است، به نرم کردنش پرداز و بعدا کوشش کن که ماده تحليل برود.

باید قسمت عقبی سر را به وسیله روغنهای نرم و تری بخش به عرق درآوری. از قبیل: روغن بنفشه، روغن بادام، روغن کدو، روغن بابونه هم خوب است. باید در شب و روز به دفعات از این

قانون (ترجمه شرفکندي)، ج ۳، ص: ۱۹۳

روغنها بو کند. شراب قاطی با آب بخورد نه چندان که مست گردد. و اگر نشانه خون دیدی رگ زیر زبان را بزنی. بر فقره نخستین گردن، بادکش بگذار و نشتر مزنی!

بدون شك ماده ای که لقوه را سبب است در سرآغاز منشأ عصب و ماهیچه رخساره نهفته است.

باید داروهای سرخ کننده پوست را بر مهره‌های گردن و بر آرواره گذاری، زیرا الیاف بسیار از آنها به سوی ماهیچه‌های رخساره می‌آید. این در حالی است که بیماری از نوع فروهلنده (استرخایی) باشد. اگر تشنجی خشک باشد، نکند چیزهای گرم از پاشیدنی و کماد و روغنها و خوراکی‌ها را به وی بدهی!

ما خودمان دیدیم که یکی از اطباء دهن کجی تشنجی را با کماد و خوراکیهای گرم مداوا کرده بود، نیمرخ مبتلا بدتر از آن شده بود که بود. در حرف زدن زبانش می‌گرفت. مدتها چنین ماند. من با داروهای مخالف آنها معالجه‌اش کردم، در کمتر از مدت معالجه آن پزیشک شفا یافت.

اما نباید ماهیچه پلك چشم را چون سایر ماهیچه‌های رخسار قیاس کرد، مداوای آن با پاکسازی قسمت جلوی مغز و کماد خشک گذاشتن بر مهره‌های گردن و آرواره است. باید سر بیمار را ماساژ داد به‌ویژه در حالت گرسنگی زیاد.

شستن روی بر دوام با سرکه، مسح کردن اعضای رخساره با سرکه، به‌ویژه اگر با داروهای لطیف کننده آمیخته شود؛ یا سرکه که ساییده خردل در آن باشد برای مداوای حالت فروهشتگی (استرخاء) شگفت‌آور است، که برای تشنجی نه چندان مفید است. بیمار باید سر و روی بر آب‌پز درمنه، مشک چویان، سپند، برگ غار، بابونه و امثال آنکه آتش آن از درخت گز و امثال آن باشد بگذارد و بخار آن به سر و روی برسد.

اگر دارو فایده نبخشید، رگ پشت گردن را داغ‌گذار! اگر حالت فروهشتگی (استرخایی) داشت از حمام دوری جوید و اگر تشنجی بود باید او را هر روزه معاینه کرد و بیشتر از حالات دیگر با داروهایی که می‌دانی غرغره کند، جویدنیها را استعمال کند. و به‌ویژه: سوسن زرد، جوزبویا، عاقرقرا، هلیله سیاه خوب است. جویدنی را در طرف مبتلا گذارد و در خانه تاریک باشد. گویند اگر برای کار ضروری خویش بیرون رود، مانعی ندارد. زهره کلنگ، زهره باشه، زهره گرگ، زهره ماهی شبوط، افشره شاهدانه یا مرزنگوش، یا سلق، یا سکبینه یا گیاه شیر سگ (فریون) مخلوط با شیر زن را مقدار يك عدسه به بینی کشد. و سر را باید تنقیه (پاکسازی) کرد و از عطسه‌آورهای آزموده: رته (بندق هندی) و به‌ویژه قشر بالای آن، گیاه گوش موش، افشره سیماهنگ، آذربویه، که با داروهای گرمی‌آور مانند گندیدستر و سیاهدانه و غیره قاطی باشد.

آب گیاه گوش موش را که به آن «اباغلس» گویند اگر دو درهم با يك دانگ سکبینه و نیم درهم زیت به بینی کشند، بهترین به بینی کشیدنی است و در مدت پنج روز شفا دهد.

بیمار را وادار می‌کنند که همیشه به آینه نگاه کند و کجی را راست نماید و اگر آینه کوچک باشد بهتر است. اگر کودک در اواخر بهار به دهن کجی مبتلا شد، تا هفت روز معجون هلیله زرد (اطریفل - اصفر) تناول کنند و غذا نخود آب باشد، شفا یابند.

فصل هفتم رعشه (لرزه غیر ارادی)

نوعی بیماری است که از ناتوان شدن نیروی حرکت بخش به ماهیچه روی آور است. این حالت ناتوانی، نیروی حرکت دهنده حرکت و انتقال طبیعی را خلل می‌رساند و حرکت ارادی را با حرکات غیر ارادی می‌آمیزد؛ یا سکون و ثبات ارادی را با حرکت غیر ارادی قاطی می‌کند، که می‌توان آن را آسیب نیروی حرکت دهنده گفت، همچنان که کرحی را آسیب بر حساسیت گوئیم؛ و این راه یافتن اخلال در نیرو یا در خود نیرو یا در ابزار (عصب و ماهیچه) است. یا در هر دو جمع است. اگر از ترس زیاد یا از پرتگاهی بسیار ترسناک نگاه کنند، یا بر لبه دیواری بروند، یا با شخصیتی ترسناک و مهیب گفتگو کنند و غیره، که نیروی روان را می‌ترسانند و ناتوان کند، نیز اندوه یا شادی زیاد هم گاهی تنظیم و ترتیب نیروی روان را به هم می‌زند و خشم هم از این قبیل است که در نتیجه رعشه رخ می‌دهد.

جماع زیاد در حال سیری و امتلاء معده نیز از انگیزه‌های رعشه است. زیرا نیرو را سبک گرداند.

رعشه اگرچه از ناتوانی نیرو بلکه از ابزار است، سببش فروهشتگی و سستی عصب در اندازه‌ایست که به حالت فالج نرسیده، لیکن در حرکت کردن از کنترل خویش عاجز می‌ماند.

مانند کسی که شراب بسیار خورد و همواره مستی کند، تلوتلو می‌خورد یا آب سرد زیاد بنوشد، یا در غیر وقت لازم بنوشد.

یا اینکه از امتلاء راه‌بندانهایی در اعصاب از سببهای معین مانند: زیاده‌خوری و ترك ورزش پدید آید، که نمی‌گذارد نیرو کاملاً نفوذ کند.

ماده لرزش بدون اراده، یا فردی و ساده است یا اشتراکی.

ماده ساده و تکی، یا از کنش گذارهای عضو حرکتی است - که گاهی نفوذ را ناتوانی و کاهش دهد و گاهی راه را بر نیرو می‌بندد - یا اینکه کنش و واکنشی در کار نیست. مثلاً ابزار حرکت چنان خشکیده می‌شود که از عطف‌پذیری طبیعی باز می‌ماند.

ماده مشترك این است که به ابزار آسیبی رسد و به زیان نیرو سر می‌کشد. مثلاً از سرمای شدید خارجی، یا از نیش جانور نیش‌زن، یا از خلط، یا از گرمای شدید، یا از سوختگی با آتش و غیره، که ابزار و نیرو باهم آسیب بینند یا نیرو تنها آفت ویژه به خود را می‌بیند و عضو آفت ویژه به خویش را بیند؛ و هر دو آفت باهم آیند و لرزه پدید آید.

شاید لرزه بدون اراده در کلیه اعضاء و شاید در دستها و گاهی تنها در سر باشد، این بسته به رسیدن آسیب به ماهیچه‌ها است. ممکن است دستها بلرزند اما پاها سلامت باشند. یعنی ممکن است سبب در اصل نخاع نباشد بلکه در شعبه‌هایی از عصب باشد که به دست درآمده‌اند.

یا اینکه سبب در اصل نخاع است و لیکن نخاع آن را به سوی نزدیک‌ترین جای و نزدیک‌ترین سوی پرت می‌کند. طبیعت احتیاطی به نخاع داده است که چنین سببی را نپذیرد و آسیب به

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۱۹۵

منتهای حد نرسد.

یا اینکه: روان حرکت‌بخش، در پایینهای بدن نیرومند و محکم‌تر است؛ زیرا اندامان پایینی بیشتر بدان نیازمندند. پس نیروی حرکت‌بخش در پایینهای جسم از سببی که بسیار قوی و بسیار نیرومند نباشد واکنش نشان نمی‌دهد. و اگر عصب یا ماهیچه آماده پذیرش سبب باشد، نیروی جسمی می‌تواند سبب را براند؛ اما دست به تنها، یارای دفاع از خود را ندارد.

سبب چیره و غالب در لرزش اشتراکی، سرما است که عصب و روان را باهم ناتوان می‌کند یا رطوبت، که وسیله ابزار سست‌کننده است. نه آن سستی رطوبتی که در فالج رخ می‌دهد.

بقراط گوید: کسی که در اثنای تب گرم سوزان به لرزش دچار آید، از اثر درهم شدن هوش خوب می‌شود. جالینوس به این نظریه راضی نیست، ولی حتما ارزش دارد.

و بدان! که سخت‌ترین حالت لرز از سوی چپ شروع می‌شود. لرز سالخورده‌گان علاج‌پذیر نیست. علامتهای لرزه سبب‌هایی است که ذکر شده و آشکارند.

علاج:

باید علاجهایی را به کار برد که در گفتارهای سابق آمده است از قبیل: باز کردن بندآمدنیها، کم کردن فروهشتگی و سستی، استفراغ (پاکسازی)، نیرو به عصب دادن، رطوبت بخشیدن در حالت نیاز به رطوبی بودن. اگر از بیماری ناتوان شده، توان بخشیدن. گرمی دادن اگر لرز از اثر سرمای ناگهانی یا از نوشیدن باشد. چلانیدن، ماساژ، بیرون دادن مواد ناباب، اگر لازم باشد؛ و چنان‌که در قانون ذکر شد، آب‌تنی در حمامات معدنی مانند آب دارای بوره قرمز، (نطرون) یا زرنیخی، آب کویری، آب گوگردی و آب دریا نیز مفید است.

اگر سبب آب سرد باشد، باید کماد بوره قرمز و خردل استعمال کرد و با روغن کوشنه (قسط) تن را مالید. اگر از زیاده‌خوری در شراب باشد، باید استفراغ کند، و روغن سیماهنگ و امثال آن را به کار برد، و بر دوام روغن یونجه بمالند. روغن شبدر در این‌باره خاصیت عجیبی دارد. همچنین ضماد یونجه به تنهایی بسیار خوب است.

اگر از خلط آب کشیده و متراکم یا غلیظ باشد و یا لرز پابرجا و محکم است، بادکش را بر اولین مهره می‌گذارند و باید در آبن روغن گرمی بخش و آب‌پز گوشت جانورانی که در بحث از فالج و تشنج و کزاز آمده بنشینند. سرانجام گندبیدستر در مشروب عسلی تناول کند؛ یا معجونهای بزرگ اسهال‌دهنده به کار برد. حبوبی را استعمال کند که از فیجن و زنگی دارو سازند. مغز خرگوش را بریان کنند و بخورند بسیار مفید است.

نوشابه عسلی با آب‌پز خطمی و برگ «دامامون»^{۱۹} نیم اوقیه مفید است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۹۶

افشره مشکانه همراه آب بنوشند و عین معالجه استرخاء (فروهستگی) را به کار برند.

اگر رعشه فقط در سر باشد، وزن یک یا دو درهم «اسطوخودس» تنها یا با معجون فیکرا (صبر سقوطری) حبوب ساخته یا در عسلاب ریزند و بخورند مجرب است.

تناول قرص «قوقای» (صمغ صنوبر) از یک درهم تا یک درهم و نیم- در بعضی نسخه‌ها دو درهم و نیم- که در هر ده روز یک‌بار بخورند مجرب است.

باید غذای بیمار سریع الهضم باشد، شراب زیان‌آور است، آب سرد بد است. بهترین و کم‌زیان‌ترین آب برای بیمار لرز، آب باران می‌باشد که برای هر نوع بیمار عصبی خوب است.

غذاهای غلیظ و رطوبی زیان‌آور و رگ‌زنی بد است.

فصل هشتم تخدیر و کرخی

کلمه «خدر یا تخدیر» در کتابها به معنی‌های مختلف آمده است. چنان‌که تخدیر و لرزش بی‌اراده را یکی دانسته‌اند. لیکن ما و بسیاری از مردمان منظورمان از خدر و تخدیر چنین است:

تخدیر نوعی بیماری ابزاری است که حس بساواپی را آسیب می‌رساند. اگر بسیار شدید باشد حس بساواپی را به کلی نابود می‌کند. اگر شدید نباشد ابزار حس بساواپی را به لرز مبتلا می‌کند. اگر ناتوان باشد اما زیاد بماند و ریشه بدواند ابزار حس بساواپی را سست گرداند. زیرا چنان‌که بارها توضیح دادیم، تا نیروی حرکتی از کار نیفتد نیروی احساسی خودبه‌خود از جریان نمی‌افتد؛ هرچند بعضی اوقات کرخی بدون دشواری در حرکت رخ می‌دهد درحالی‌که جهت حرکت و حس مخالف هم باشند.

^{۱۹} (۱)- «دامامون» در نسخه دیگر «وامونیون» آمده که هیچ‌کدام را پیدا نکردم. شاید «آمامون» باشد که به معنی برگ گیاه هل (دانه خوش‌بو) است.

انگیزه سر شدن (بی‌حس شدن) یا از کاهش نیرو است چنان‌که در تبهای شدید و سخت رخ می‌دهد، یا در کسانی عارض می‌شود که غش می‌کنند یا به مرگ نزدیکند. یا اینکه از ابزار عصب و ماهیچه است، که مزاج را از سردی زیاد تباه گرداند، مانند: تناول نوعی از دارو، نیش جانورانی مانند عقرب بحری، دست زدن به لرز ماهی، خوردن افیون، که شخص را ضعیف کرده و روانی را که نیرو بخشد، غلیظ گرداند.

یا مزاج از گرمی شدید فاسد شود، مانند: مارگزیدگی، یا در حمام بسیار گرم زیاد ماندن، یا از تبهای سوزناک (محرقة)، یا از غلیظ شدن گوهر عصب، که روان به خوبی در آن نفوذ نکند. در چنین حالتی نشاید لمس پا را با لمس دست در کرخ شدن مقایسه کرد.

یا سبب، اخلاط غلیظ سدکننده مجاری است که با آن اخلاط خون یا بلغم یا سوداء می‌باشد و ممکن است صفرا هم باشد.

یا از فشار ورمی یا خراجی یا فشار از بستن یا حالتی که عصب را پیچش دهد یا فشردن شدید یا حالتی که خون یا غیر خون از اخلاط به‌طور فزاینده بر عصب ریزش کند و مجراها را ببندد. این

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۹۷

حالت اکثرا از خون می‌باشد. همین‌که وضع عضو را تغییر دادی، کرخی از بین می‌رود و آنچه داخل آن شده برمی‌گردد و حس را از سر می‌گیرد.

شاید کرخی از خشکی و خشکیدن باشد که الیاف جمع می‌شوند و برهم می‌آیند و مجرا را می‌بندند، که این حالت وخیم است.

یا از نوعی فروهشتگی که بدون ماده و فقط از رطوبت مزاج سرچشمه می‌گیرد و راه‌بندان در عصب رخ می‌دهد. شاید سبب خدر (کرخی) در خود مغز باشد. اگر عمومی باشد عموم بدن بی‌حس می‌شود و در يك روز می‌کشد؛ و شاید در نخاع باشد یا از يك فقره (مهره) شروع کند، یا در یکی از شعبه‌های عصب باشد. اگر کرخی سرد، بسیار دوام یافت سر به سستی و فروهشتگی کشد.

خدر که چیره شود، آژیر سکنه یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج فراگیر است.

سر شدن هر اندامی اگر زیاد ماند و شدت یافت، فالج و تشنج در پی دارد.

سر شدن رخساره، آژیر خطر دهن کجی است، بسیار اتفاق افتد که ذات الریه، ذات الجنب، سرسام سرد، سر شدن در پی داشته باشد.

و بدان! که هرگاه خدر در عضوی دوام یافت و از پاکسازی تأثیرپذیر نشد و بعداً سرگیجه روی داد آذیر سکتہ است.

علامتها:

علامتها سببهای مذکور است و چنان است که در لرز گفتیم، و از بیش و کمی آنها به بیشی و کمی بیماری پی می‌بری.

علاج:

علاجات همان است که در بحث لرز شرح دادم. لیکن اگر دانستی که سری از خون چیره است، و معلوم شد که رگها پر شده‌اند و رگهای گردن باد کرده‌اند و جسم سنگین شده و خواب سنگین و چشم و رخساره سرخ رنگ و غیره باشند، باید رگ‌زنی کامل را به کار بری، که در اکثر حالات سری را از بین می‌برد. به شرطی که در خشک بودن غذا و معالجه‌اش مراعات کنی.

اگر سبب کرخ شدن عضو، نوآمده یا کهنه باشد مانند: سردی و غیره که منشأ عصب را در بر گرفته است، نباید به علاج موضعی پرداخت، باید بر عضو بیمار و بر منشأ عصبی که به سوی آن آمده است داغ گذاشت.

ورزش و حرکت دادن دائمی عضو کرخیده نیز مفید است. و این را بدان! حفته‌ای که کاجیره در آن باشد عصب را گرمی بخشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۹۸

فصل نهم اختلاج (پریدن و جستن غیر ارادی در جسم)

اختلاج عبارت از جنبش ماهیچه است. همراه حرکت ماهیچه، پوستی که بر آن چسبیده به حرکت درمی‌آید. سببش باد غلیظ است، و از آنجا که به سرعت تحلیل می‌رود دلیل است که باد باشد.

اختلاج همیشه از بدنهای سردمزاج و به‌ویژه سالخورده‌گان سردمزاج و نوشابه‌های سرد منشأ دارد. که از گرمی بخشها ساکن می‌شود و از نفوذ کردن بازمی‌ماند.

دلیل بر اینکه باد غلیظ است آن است که بدون حرکت دادن عضو تحلیل نمی‌رود و از این سبب گوئیم: اختلاج در ماهیچه و گوشت و عصب است زیرا که در ماده بسیار نرم مانند مغز، باد حبس نمی‌شود و همچنین در استخوان بند نمی‌گردد. همیشه اختلاج در جایی رخ می‌دهد که در سختی و نرمی میانه باشد. سبب اختلاج نیروی سردی بخش و

ماده رطوبی است و اکثراً از عوارض نفسانی و به‌ویژه از شادی زیاد و از اندوه و خشم و غیره روی‌آور است، زیرا جنبش روان در این حالتها مواد را تبدیل به باد کرده است.

و بدان! که اگر اختلاج همه جسم را شامل بود، آژیر سکتی یا کزاز است. اگر در مراق (لایه خارجی پرده صفاق) باشد آژیر مالیخولیا و صرع است. اگر در رخسار ماندگار باشد آژیر دهن کجی (لقوه) است.

اگر اختلاج در پایینهای شراسیف (دنده‌های رو به شکم) بود، شاید ورمی در حجاب حاجز باشد که تابع حاجز است.

علاج اختلاج پیایی:

عضو را با کماد گرمی بخش می‌بندند؛ اگر شفا نیافت، روغنهای تحلیل‌برنده از کم‌نیرو به تدریج شروع می‌شود و به داروی قوی می‌رسد. اگر بهره نداد مسهل می‌خورد. و بعداً عضو مختلج را داروهای گرمی بخش می‌مالند. در این باره گنبدیستر با جیوه خاصیت به سزا دارند.

بیمار نباید آب یخ بخورد، نباید زیاد شراب بخورد، و از هرچه بادآور و سردی‌آور است پرهیز کند.

علاج اختلاج به علاج خواهرهاش (رعشه)، عصب، کرخی و غیره نزدیک است. پس بگذار از بحث بیماریهای عصب بگذریم و به اندامان حسی و حرکتی و احوال آنها پردازیم. راجع به ورمها و گسستنیها (تفرق الاتصال) و غیره ان شاء الله در کتاب چهارم به بحث می‌پردازیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۱۹۹

فن سوم در تشریح و بیماریهای چشم (که در چهار گفتار آید)

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۰

گفتار اول حالت چشم و رمد عموماً

فصل اول در تشریح چشم

گوییم: نیروی دیدن و ماده روان بینایی، از راه عصب کاوک (مجوف) - که در تشریح آنها را شناخته‌ای - به سوی چشم می‌آید. عصب و غشاهای همراه عصب همین‌که به استخوان ابرو رسیدند، سر هر دو گشاده و پر می‌شوند و چنان وسعت و گستردنی یابند که رطوبتهای داخل کاسه چشم را - که عدسی چشم در آن قرار دارد - احاطه

می‌کند. عدسیه رطوبتی شفاف است، همانند تگرگ و یخ، و مستدیر الشكل است. از جلو که مستدیر است پهنی را در آن کاهش می‌دهد.

پهن‌شدگی دارد تا حالت در بر گرفتن صورت اشیاء بیشتر در آن جای گیرد. و دیدنیهای کوچک را نصیبی زیاد باشد که در آن گرد آیند (گیر آیند).

و از این‌رو قسمت عقبی آن اندکی باریک (دقیق) شده که با دقت بر اجسام فروآید و آنها را برچیند. و این ماده رطوبتی (عدسی چشم) در وسط قرار گرفته که خوب محافظت شود. در پشت آن رطوبتی دیگر هست که از مغز می‌آید و آن را تغذیه دهد. و آن رطوبت غذایی به تدریج از خون به آب تبدیل شده است، که به رنگ شیشه گداخته و شفاف است و کمی به سرخی می‌زند؛ از این‌رو صاف و شفاف است که به ماده شفاف کمک می‌رساند، و از این‌رو به سرخی می‌زند که از گوهر خون است و تماما با چیزی که از او غذا می‌گیرد هم‌رنگ نیست اما نشانی کم از خون دارد، و آن ماده را زجاجیه می‌نامند.

از آن‌رو این رطوبت غذایی در قسمت عقبی است که از مغز به وسیله شبکه به سوی آن روان است و باید در جهت عقبی باشد.

این رطوبت بالایی، نیمه عقبی جلیدیه تا بزرگترین دایره آن را دربرگرفته. در قسمت جلوی این رطوبت، ماده رطوبتی دیگری هست که به سپیده تخم‌مرغ شبیه و آن را بیضیه گویند. بیضیه همانند زایده‌ای از گوهر جلیدیه است که زایده‌ای صاف است.

بیضیه که در جلو قرار دارد دو کار انجام می‌دهد:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۱

۱- زایده‌ای که از گوهر جلیدیه است در جهت مقابل ماده تغذیه قرار گیرد.

۲- موجب می‌شود که تدریجاً نور بینایی بر عدسی آید و مانند سپری برای عدسی باشد.

فاصله سر عصب چشم، تا زجاجیه و عدسی، به اندازه فاصله میان زجاجیه و بیضیه است.

در مرزی که زجاجیه خاتمه می‌یابد و آن را اکلیل (تاج) گویند، تورمانندی است که آن را شبکه گویند. در اطراف شبکه چیزی همانند تار عنکبوت به هم آمده که پرده نازک را تولید می‌کند و نخ‌ماننده‌هایی از آن به جزئی که مشیمیه می‌باشد وارد می‌شود که آن را ذکر خواهیم کرد. و این پرده نازک (صفاق) در میانه جلیدیه و بیضیه واقع شده که در میان نازک و غلیظ حاجزی باشد و ماده تغذیه را از جلو دریافت دارد که از شبکه و مشیمیه به سوی می‌آید.

نازکیش که به تار تنک شبیه است از این رو است. اگر غلیظ و پریشتم بود، و رو در روی جلیدیه قرار داشت نمی شد، زیرا ممکن بود عبور نور را از راه بیضیه به جلیدیه بازدارد.

طرف غشاء نازک پر می شود و رگهایی مانند تارهای مشیمیه را می تند؛ زیرا در حقیقت منفذ غذاست و لازم نیست که همه اجزایش برای رسانیدن غذا باشد، بلکه جزء عقی که آن را مشیمیه گویند، هرچه به عقب تر می رود، به پرده کلفت تر تبدیل می شود رنگ آن آبی و میان سفیدی و سیاهی است، که دید را جمع کند و نور را تساوی بخشد، چنان که ما در حال خستگی چشم برهم می نهیم و پناه به تاریکی می بریم. یا می توان گفت: ترکیبی است از روشنی و تاریکی. کار دیگرش این است که پرده میان رطوبتها و بین هر دو قرنیه، بسیار سفت باشد. میانداری است عادل، کار دیگرش این است که از ماده غذایی که از مشیمیه می آید، قرنیه را تغذیه کند.

این صفاق، قسمت جلوی را احاطه نمی کند که دیدن را مانع شود، بلکه در قسمت جلوی آن منفذ و سوراخی هست، به دانه انگوری ماند که دنبالچه اش را کنده باشند. نیروی دید از این سوراخ بیرون جهد. اگر سوراخ بسته شد، دید ممکن نیست. در لایه این طبقه عنبیه پرزی هست که به جلیدیه می رسد، تا نرمی و تخلخلی به وجود آورد، و در تماسش آزاری نرسد. سفت ترین اجزای صفاق، قسمت جلو آن است که به طبقه قرنیه سفت می رسد، چون سوراخ می شود باید محکم باشد تا آنچه پیرامون سوراخ است محکم تر گردد. سوراخی که گفتیم پر از رطوبت است که فایده اش را شرح دادیم؛ روان دید هم در آن ساکن است. چنان که در کسی که به مرگ نزدیک است، جایی که باید سوراخ دید در آنجا باشد پژمرده خواهد شد.

حجاب دومی نیز هست و آن بسیار سفت است تا نگهدارنده خوبی باشد. قسمت عقی این حجاب دوم را طبقه صلب لایه سخت و سفت نامند. قسمت جلو آن کلیه کاسه چشم را احاطه کرده و شفاف است که دید را منع نماید، و به رنگ شاخ حیوان تراشیده و صاف شده است از این رو آن را قرنیه نامند، که قرن در عربی به معنی شاخ حیوان است. نازک ترین اجزایش جزء پایینتر از اولی است و در حقیقت می توان گفت که قرنیه مؤلف از چهار لایه است، مانند چهار قشر بالای همدیگر که اگر یکی را برداری آسیبی وارد نیست. بعضی گویند سه طبقه می باشد.

یکی از این طبقه ها در برابر سوراخ است، که سوراخ نیاز زیاد به پوشش و محافظت دارد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۲

طبقه سوم با ماهیچه های حرکت دهنده کاسه چشم آمیخته و مالا مال از گوشت سفیدرنگ و چرب است تا چشم و پلک را نرم نگهدارد و از خشکیدن جلوگیری نماید و عموم این را «ملتحم» (گوشت گاه) خوانند. ماهیچه های حرکت دهنده کره چشم را در تشریح ذکر کردیم.

مژه برای این خلق شده که هرچه به سوی چشم آید و هرچه از سر به سوی چشم سرازیر شود مانع باشد و برای اینکه از سیاهی خویش، روشنی را تعدیل دهد؛ زیرا سیاهی آن نور چشم را جمع می‌کند و رستنگاه مژه غشائی است که به کرک می‌ماند که مژه بر آن استوار باشد و از ناتوانی رستنگاه به کنار نیفتد و برای ماهیچه بازکننده چشم تکیه‌گاهی استخوان مانند باشد و پلك را خوب به حرکت درآورد.

اجزاء پلك: پوست، یکی از دو لایه غشاء، پیه و ماهیچه پلك و بالاخره لایه آخر که بالاتر است.

قسمت پایینی پلك از اجزاء ماهیچه‌ای است. جایی که در ترکیبش خطر هست آن است که در منشأ ماهیچه و در آن طرف گوشه اشک‌ریز است.

فصل دوم در شناسایی حالت و مزاج چشم و بیماریهای چشم به‌طور عموم

از لمس کردن، جنبش، رگها، رنگ، شکل، اندازه، کنش ویژه به چشم، چیزی که از چشم سیلان می‌کند و از واکنشها می‌توان حال چشم را شناخت، که به ترتیب شرح خواهیم داد.

۱- آیا چشم در حال لمس گرم است؟ سرد است؟ سفت و خشک است؟ نرم و تر است؟

۲- از حرکت چشم، دقت کن! آیا حرکتش سبک است؟ که دلالت بر حرارت یا یبوست می‌کند که از لمس کردن معلوم می‌شود. یا سنگین است؟ که دلالت بر سردی و رطوبت دارد.

رگها را نگاه کن! آیا غلیظ و گشادند؟ که دلیل بر حرارت است، یا نازک و ناپیدا؟ که دلیل برودت هستند. آیا رگها توخالی هستند؟ که دلیل بر یبوست است، یا پر؟ که بدانی ماده زیاد در آنها است.

رنگ چشم دلیل بر چگونگی خلط چیره است که مناسب آن رنگ است، یعنی قرمز، زرد، طوسی، تیره.

از شکل می‌توان دریافت. زیبایی شکل چشم دلالت بر آن دارد که چشم خوب و پسندیده و نیرومند آفریده شده است.

بدشکلی چشم برعکس است.

سبب بزرگی و کوچکی چشم چنان که گویند در سر نهفته است.

از کنش ویژه چشم می‌دانی که آیا چیزهای ریز و نازک را از دور و نزدیک می‌بیند، و از چیزهایی که تابش فوق العاده دارند آزار نمی‌بیند، چنین چشمی، مزاج معتدل و نیرومند دارد.

اگر برخلاف این است و قوت دیدش ناتوان بود، در مزاج یا در سرشت خللی وارد است.

اگر از نزدیک چیزهای ریز را هم می بیند و از دور نمی بیند، روان بینایی صاف و سلامت است اما اندک است. اطباء گویند از رقی که دارد یارای منتشر شدن به دورها را ندارد و منظورشان اشعه‌ای است که آن را جزئی از روان پندارند. که به خارج آید و دیدنی را می بیند.

اگر از دور خوب می بیند و اگر چیز کوچک را هرچند نزدیکش کنند نمی بیند و اگر از او دورتر بگیرند می بیند، معلوم می شود که روان بینایی بزرگ و تیره و ناصاف و لطیف است و رطوبی، که مزاج چشم نیز رطوبی است. اطباء گویند چنین حالتی صاف و دقیق نمی شود مگر با حرکتهای از هم دور و با فاصله. اگر نور بینایی زیاد حرکت کند، رقیق و لطیف می شود.

اگر از دور و نزدیک ضعیف می بیند، روان بینایی کم و ناصاف است، و از این حالت می توانی به چگونگی مزاج پیبری! اگر چشم خشک است و ژفک ندارد، مزاج چشم خشک است و اگر ژفک همیشگی و زیاد از حد است مزاج چشم تر است، و اگر چشم از گرما آزار بیند و از سرما حالش خوب باشد، مزاج گرم است و عکس، عکس آن است.

و بدان! که حال میانه از این انواع معتدل است و اگر بسیار خوب می بیند اعتدال راستین دارد.

چشم به بیماریهای گوناگون از قبیل بیماری از ماده، ساده، ترکیبی از ابزار و بیماریهای مشترک با سایر اعضا مبتلا می شود. این بیماریها از زیاد برهم زدن و برهم نهادن و به صورت باز و گشاده ماندن و نیز رنگ و اشک چشم نمایان است و تعلق به بیماریهای سخت دارند که باید دریافت.

گاهی بیماری چشم ویژه چشم و گاهی بیماری همکاری است. نزدیکترین عضو که در بیماری چشم اشتراک دارد مغز و سر و حجابهای خارجی و داخلی و معده است. هر علتی که به شراکت حجاب خارجی است سلامت تر از آن است که از حجاب داخلی باشد.

فصل سوم علامتهای احوال چشم

اگر بیماری چشم با مغز مرتبط است، برخی از دلایل آن را باید از آسیبهای ذکرشده کسب کرد.

اگر ارتباط با حجابهای داخل باشد، درد و آزار از ته چشم شروع می شود. اگر ماده بیماری گرم باشد، عطسه و خارش بینی در پی دارد. اگر سرد است، مایع سرد سیلان می کند. کمتر اتفاق افتد که این مشارکت از سوء مزاج فردی باشد.

اگر چشم درد از اشتراك حجاجهای خارجی باشد. و ماده بیماری از آنها آید تمدد در پیشانی و رگهای خارج روی دهد و اکثرا زیان در نزدیکهای پلك ظاهر می شود.

اگر با مشارکت معده باشد، همان علامتها را دارد که در بحث اشتراك مغز با معده گفته شده است. و اگر اشباح پیش چشم آید، در خالی بودن معده کاهش و در پر بودن معده فزونی یابد.

در حالتی که بیماری چشم از ماده و در خود چشم باشد: اگر ماده خوبی است، علامتش:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۴

سنگینی، سرخی، اشك، بادکردگی، پر شدن رگها، تپش گیجگاه، چسبیدگی و ژفك، گرمی در لمس، و به ویژه اگر با علامتهای خوبی در سر نزدیک باشد.

اگر ماده بلغمی است، علامتش: سنگینی زیاد، سرخی کم همراه نوعی رنگ طوسی.

چسبیدگی و ژفك، هیجان و اندکی اشك است.

علامت ماده صفراوی: آزار سوزنی (نخس؟) التهاب، سرخی مایل به زردی نه به اندازه ماده خوبی، رقت اشك سوزناك و کم چسبیدگی است، نیز در لمس کردن گرم می باشد.

علامت ماده سودایی: سنگینی و بدرنگی (زرد مات مایل به تیرگی) و اندك چسبیدگی است.

علامت مزاج ساده: سنگینی همراه خشکی و دلیلهایی را که در بحث شناسایی آن بیان کرده ایم.

دلیل بیماریهای ابزاری و مشترك را هریکی در بحث ویژه بیان خواهیم کرد.

فصل چهارم دستورهای عمومی در معالجه چشم

باید برای هر نوع بیماری چشم، گونه ای از علاج به کار رود. از آنجا که بیماریها یا از مزاج با ماده یا از مزاج ساده (مفرد) یا از مزاج ترکیبی و یا از گسستگی پیوندها می باشد، معالجه در چند شکل است:

۱- پاکسازی است و باید علاج ورم را نیز در نظر داشته باشی!

۲- تغییر دادن مزاج و به اعتدال برگرداندن.

۳- باید شکل و هیأت را اصلاح کرد، چنان که در برآمدگی چشم روی دهد (ححوظ).

۴- بهبود دادن و به هم آوردن جوش و دمل وسیله داروهای معالج.

۵- پاکسازی چشم از مواد، که یا از راندن ماده و یا از دوشیدن چشم است.

راندن ماده: اگر بیماری چشم از امتلاء (پری) از ماده ناباب بود، باید ماده را اول از بدن پاکسازی کنی! بعدا مغز را از ماده به وسیله داروهایی که در پاکسازی مغز شناختی، تخلیه کنی بعدا ماده را از راه بینی و رگهای نزدیک چشم مانند رگ ریزشگاهها بیرون بیاوری!

۶- دوشیدن چشم: وسیله داروهای اشك آور.

۷- تبدیل مزاج: با داروهای ویژه به تبدیل مزاج.

۸- علاج گسستگی پیوند- که در چشم روی دهد- با داروهایی که اندک خشکی آور و دور از گزش باشند. که اینها را در بحث از رمد و سایر بیماریهای چشم خواهیم گفت و تو یاد می گیری!

باید بدانی! که در بیماریهای چشم از ماده، باید غذای بیمار را اندک کنی؛ چیزی بخورد که خلط خوب آورد.

از هر خوراك بخارزا و هرچه دیرهضم می شود پرهیزد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۵

اگر ماده آسیب رسان به چشم از عضوی می آید، آن عضو را رگ بزن!

اگر ماده از حجاب خارج به چشم می آید، بر پیشانی بادکش بگذار! و اگر گرمی داشت، ضد گرمی، مانند: پوسته خریزه و اگر سرد بود مثلا زاج سفید بگذار!

رگهایی که برای رفع چشم درد زده می شوند شریان سباتی و بعدا رگهای اطراف سر هستند.

اگر رگ زنی در قسمت جلو سر باشد، در انتقال دادن مواد مفیدتر است. اگر در قسمت عقبی باشد در جذب کردن مواد بهتر است.

بدان! موادی را که باید از چشم به عضوی دیگر انتقال داد، بهترین جای انتقال سوراخ بینی است. به شرطی که از خارج به چشم ریزش نکرده باشد. وسیله انتقال عطسه آورها و به بینی کشیدنیهاست، که در باب سردرد آمده اند.

داروهای چشم درد: یا مزاج را تغییر دهند، یا مزاج را سرد گردانند، مانند افشره تاج ریزی و هفت بند، آب کاسنی، آب کاهو، گلاب، افشره گل، لعاب اسفرزه. برای گرمی دادن به مزاج:

مشك، فلفل، سوسن زرد، مامیران و غیره.

خشکی بخشها: توتیا، سرمه، جوش کوره (اقلیمیا).

گیرنده‌ها مانند: شیاف، مامیثا (خشخاش مقرون- شاخدار)، الوا، فیل زهره، زعفران، گل محمدی.

نرم کننده‌ها: شیر، بادام پوست کنده، سپیده تخم، لعاب.

پخته گرداننده‌ها: گوشت پخته سردشده، (عروق)، زردچوبه، آب شنبلله، زعفران، سیکی و به‌ویژه که نان در آن خیس کنند.

تحلیل برنده‌ها: انزروت، آب رازیانه.

تخدیکننده‌ها: افشره مهرگیاه، خشخاش، افیون.

و بدان! اگر همراه چشم درد سردرد بود، اول سردرد را معالجه کن تا شفا یابد و آنگاه به علاج چشم پرداز!

اگر پاکسازی و تنقیه صحیح بهره نداد، بدان که چشم سردمزاج است یا ماده بدخیم و تباه در طبقه‌های چشم است و بیرون نمی‌آید. غذایی را که به چشم می‌رسد تباه گرداند، یا اینکه ضعف و ناتوانی بر مغز روی آورده و از جای دیگری غیر از راه طبیعی مواد را به چشم سرازیر می‌کند. این چیزها را بیاموز!

فصل پنجم بهداشت چشم و زیان‌رسانها به آن

کسی که بهداشت چشم را می‌خواهد، باید آن را از گرد، دود، هواهای گرم و سرد زیاد، بادهای غباربرانگیز و بادهای سرد و باد سام، دور سازد. به تنها چیزی نگاه ندوزد و زل تماشا نکند. باید از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۶

گریه زیاد برحذر باشد. کمتر چشم به چیز بسیار ریز بدوزد؛ مگر در حال ورزش چشم، زیاد بر پشت نخوابد. زیاده‌روی در جماع بدترین زیان‌رسان به چشم است، زیاده‌روی در مستی، تلمبار کردن معده از خوراك، خواب بر سیری، غذاها و مشروبات غلیظ، و هرچه بخار به سر می‌رساند؛ از آن جمله گندنا و شبدر، و هرچه زیاد خشکی آور است. مانند: نمک زیاد، و هرچه بخار بسیار تولید می‌کند، مانند: کلم، عدس، و کلیه داروهای ساده که در الواح آمده و گفته‌ام برای چشم زیان‌آور است.

خواب بسیار و بی‌خوابی بسیار هر دو بدند و باید حد میانه را گرفت.

چیزهایی که برای نگهداری نیروی دید مفیدند: سرمه، توتیا، توتیا با آب رازیانه و مرزنگوش پرورش یافته. همواره آب رازیانه را به چشم کشیدن بهره عجیب دارد. قطره به چشم چکیدی از انار شیرین بسیار مفید است. اگر انار ترش یا شیرین را با پیه انار بفرشند و همراه عسل در تنور بپزند چنان که تفصیلش خواهد آمد از داروهای بسیار مفید است.

چشم را به زیر آب روشن بردن و نگاه کردن چشم را صاف و تیز می‌نماید.

کنشها، حرکتها، غذاها، چگونگی تغذیه در بعضی حالات به زیان چشمند.^{۲۰}

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۳؛ ص ۲۰۶

ش و حرکتهایی چون عملی که خشکی می‌رسانند. مانند: جماع زیاد، زیاد نگاه کردن به تابش‌دهنده‌ها، بسیار خواندن خط ریز، که خواندن آن اگر میانه‌روی (به اعتدال) باشد بهره‌رسان است.

ریزه کاریها، خواب بر شکم‌پری و بعد از شام خوردن زیان‌آور است. کسی که ضعف دید دارد باید صبر کند تا طعام هضم شود آنگاه بخوابد. پری (امتلا) از هر نوع باشد بد است. هرچه طبیعت را خشکی دهد بد است. هرچه خون را غلظت دهد، مانند: شورمزها و تندمزها خوب نیست.

مستی به زیان چشم است. قی کردن گاهی خوب و گاهی بد است چون معده را تنقیه می‌کند خوب است، و چون مواد را می‌جنباند و به مغز می‌رساند بد است. اگر حتما لازم بود قی کند بعد از طعام باشد و آهسته صورت گیرد. زیاد به گرمابه رفتن، خواب زیاد، گریه زیاد، به زیان چشمند.

رگ زدن و به‌ویژه حجامت کشیدن پیاپی خوب نیست.

غذاهای شور، تندمز، بخاربرانگیز و هرچه دهانه معده را آزار دهد، گندنا، پیاز، سیر، ریجان کوهی، زیتون پخته، شبیت، کلم، عدس، به نفع چشم نیستند. هر طعامی که دیرهضم و بخارآلود است، زیان دارد که در جای ویژه ذکر شده و در مقالات این کتاب سوم بر آنها آگاهی می‌یابی!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۷

فصل ششم رمد و تیرگی چشم

^{۲۰} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

رمد یکی از بیماریهای چشم است. حالتی دیگر هست که به رمد راستین شبیه است. آن را تکدر، تختر و خثر نیز خوانند.

خثر که گرم کن و رطوبت‌دهنده است، از انگیزه‌های خارجی است که آن را برانگیزانند و سرخ‌گردانند؛ مانند: تابش آفتاب، سردرد سوزناک، تب روزانه سوزناک، گرد، دود، گاهی سرما که برهم آورنده (قبض‌کننده) است.

ضربت خوردن، باد توفانی و تند، مایه چشم‌درد می‌شوند لیکن درد به آسانی قابل علاج است، و اگر چشم را معالجه هم نکنی خودبه‌خود خوب می‌شود. این نوع بیماری را در یونانی طارطسیس (طارکسیس - نسخه) گویند.

اگر سبب از بدن باشد، یا سبب مزدوج (در دو مرحله به چشم رسیده باشد) امکان دارد بغرنج گردد و به ورم آشکار و راستین بدل گردد. چنان‌که تب روزانه به تبهای دیگری تبدیل می‌شود. این مرحله انتقال را که شروع می‌شود به یونانی «لقویکما» نامند.

نوعی رمد هست که از گری چشم ناشی می‌شود. خراشی در چشم روی دهد و همان حالت تکدر پدید آید. باید گری را از چشم زدود که معالجه شود.

لیکن عموماً رمد ورم در گوشت‌گاه (ملتحمه) چشم است. و این ورم دو نوع است:

۱- ورم ساده که در پر کردن رگها و سیلان و درد، بیش از حد تجاوز نمی‌کند.

۲- ورم بزرگ خارج از حد معمول، که سپیدی به کاسه چشم می‌اندازد و کاسه چشم را می‌پوشاند و مانع چشم فروبستن گردد. این حالت را به یونانی «کیموسیس» خوانند، و ما آن را «وردنه» گوئیم. کودکان که چشم ناتوان و مواد زیاد دارند اکثراً به وردنه مبتلا می‌شوند. وردنه نه تنها از ماده گرم بلکه از بلغمی و سودایی نیز پدید آید. چون رمد راستین ورم در کاسه چشم بلکه در گوشت‌گاه است و هر ورمی یا از خون، یا از صفراء، یا از بلغم، یا سوداء، یا باد است؛ رمد نیز حتماً از یکی از این اسباب نصیبی برده است.

شاید خلط ورم‌آور در خود چشم به وجود آمده. شاید ماده ورم از مغز از راه حجاب خارج پوشنده سر، یا حجاب داخلی، یا از اطراف مغز به سوی چشم سرازیر شده است.

هرگاه مواد زیاد در مغز گرد آمد و پری در مغز حاصل شد چشم را به رمد وامی‌دارند. مگر اینکه چشم بسیار نیرومند باشد. شاید زواید از شریانها به چشم بیاید. درحالی‌که مواد ناباب و ریختنی در داخل یا خارج شرایین جمع باشد.

شاید ماده از مغز و سر نیامده بلکه از اعضای دیگر باشد و به‌ویژه اگر سوء مزاج بر چشم چیره شده باشد و آن را ناتوان‌گردانند و آسیب‌پذیر شده باشد و مواد از اعضا به چشم ریزش کرده باشد.

در بعضی حالات رمد نوبتی و ادواری است، که تا ماده به چشم آمد یا در چشم به وجود آمد رمد ظاهر می شود. شدت درد در رمد: یا از خلط سوزناک است- که لایه ها را می خورد- یا از خلط بسیار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۸

و تمدد و یا از بخار غلیظ است. برحسب تفاوت آنها، درد پیدا است. چنین موادی- چنان که یاد گرفتی- یا از تمدد است یا از خود سر، یا از رگهایی که ماده بد گرم یا سرد به چشم می رسانند. شاید ماده در خود چشم باشد، به طوری که به لایه های چشم خلط بدمزاج نفوذ کرده و حبس شده باشند.

یا رمدی که مدت طولانی بر او گذشته و هر غذایی را که به چشم وارد شده است به تباهی می کشاند.

کسی که چشم برآمده دارد برای رمد سخت، قابلیت زیاد دارد زیرا چشم برآمده و مسامها گشاده ترند.

در بعضی حالات رمد، اشک سرد بسیار است که چشم از هضم بازمی ماند. و گاهی رمد از اختلافات مزاجی روی آور است.

و بدان! که بدحالی در رمد تابع چگونگی ماده و مقدار آن می باشد.

در سرزمینهای جنوبی رمد زیاد است و زود از بین می رود. زیادی رمد در آنجا از سیلان زیاد و بخارات است. و از آن رو زود شفا یابند که مسامات اعضای آنها متخلخل است و کمتر به قبوضیت مبتلا می شوند. اگر ناگهانی با سردی مواجه بشوند رمد وخیم می شود که سرمای اتفاقی، ماده خلط سیال سبب بیماری را از حرکت بازمی دارد.

در سرزمینهای سرد و زمانهای سرد، رمد کم است لیکن سخت است. چه اخلاط در سرما ساکن و منجمد است، اما اگر احیاناً خلط بدجنس در عضوی بود به سرعت تحلیل نمی رود زیرا جراها خشکیده می شوند، خلط بسیار تمدد می کند و گاهی به حدی می رسد که لایه نازک (صفاق) را شق کند. اگر بعد از زمستان شمالی، بهار جنوبی و پربارش و تابستان بسیار گرم آید رمد زیاد است. همچنین اگر زمستان جنوبی و بیماری دق زیاد باشد، بدن را از اخلاط پر می نماید و بعداً که بهار شمالی آید اخلاط را بیرون دهد.

در تابستان شمالی رمد زیاد است و به ویژه بعد از زمستان جنوبی. همچنین در تابستانی که بعد از بهار جنوبی و زمستان شمالی آید رمد بسیار است.

تو بدنه های سخت را به سرزمینهای شمالی و بدنه های نرم و متخلخل را به سرزمینهای جنوبی قیاس کن! و چنان که سرزمینهای گرم موجب رمد می شوند، اگر به حمام بسیار گرم روند ممکن است به رمد مبتلا گردند.

و بدان! هرگاه رمد بود و معالجه صحیح و تنقیه لازم انجام شد و باز تغییر حالت در چشم ماند، از ماده تباه است که در چشم راكد مانده و غذای چشم را فاسد می کند. یا ماده از مغز و سر به چشم فرومی ریزد، چنان که قبلا گفتیم.

علامتها:

بدان! که دردهای چشم یا سوزناك و خورنده است، یا تمددی است.

درد سوزناك دلالت بر فساد و تندی ماده دارد. دردهایی که کشیدگی دارند دلالت بر بسیاری ماده یا باد است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۰۹

از این انواع رمد هرکدام بیشتر اشك ریزی داشت، علاجش آسانتر از آن دیگری است.

اگر سوزش شدید داشت و کندتر انتشار یافت، رمد خشك است.

ژفك دلیل پختگی ماده یا غلظت ماده است. چشمی که زود ژفك می کند و روی آورده هایش به جز سنگینی چشم سبك می شوند، دلیل بر غلظت ماده می باشد.

رمدی که همراه پختگی است و چشم از آن در ابتدا سبك می شود و به سرعت تحلیل می رود، رمد بسیار ناپسند نیست.

رمدی که دانه های كوچك دارد کمتر دلیل خوبی است. اگر دانه كوچك بود دلیل بر كندی در پخته شدن ماده بیماری زاست.

اگر پلكها به هم چسبیدند وقت پختگی ماده فرارسیده، و تا سیلان آبکی باشد دلیل است که هنوز در مرحله نخستین می باشد.

تكدّر را از انگیزه و سبکی و آماس نمودن در مرحله اولی باید شناخت.

نشانی رمد که مغز در آن شرکت داشته باشد سردرد و سرگرانی است. اگر ماده از مغز به سوی چشم می آید، از حجاب خارجی پوشنده سر است. در پیشانی کشیدگی و در رگهای برجسته پری پدید آید. پلك باد می کند، سرخی در پیشانی دیده می شود و پیشانی می تپد.

اگر ماده از حجاب داخل است، این علامات در میان نیست، عطسه، خارش بینی و دهان روی می دهد.

اگر از مشارکت معده باشد، تهوع و افسردگی در پی دارد که دلیل بر وجود خلط در معده است.

رمد خونی دلیلش رنگ چشم، پر شدن رگها، تپش گیجگاه، و سایر علامتهای خون در اطراف مغز است. چشم زیاد اشك ندارد، ژفك می کند و در خواب به هم می چسبد.

اگر ماده صفراوی باشد، سوزش و درد التهایی و شدید، اندك سرخی، اشك رقیق و گرم، شاید قرحه باشد، شاید اشك نباشد. چنان که در خونی هم نیست. در خواب نمی چسبد.

و نوعی رمد صفراوی، سرخی به چشم آمدن است که دلیل بر مزاج پلید دارد، که ممکن است چنان باشد که گویی داغ بر چشم می گذارند و قرحه نرم و ریز در مردمک پدید آرد (ذبابه ساعیه).

هم از رمد صفراوی نوعی است که کناره چشم را می خاراند، کمی سرخی چشم، ژفك کم، چنان آماسی نمی کند که به حساب آورد، سیلان در چشم نیست، که این حالت از ماده کم و تند است.

رمد از ماده بلغمی سنگینی زیاد، گرمی کم، سرخی سبک، چیرگی سفیدی، ژفك، چسبیدن در خواب، برانگیختگی رخساره و رنگ در آن مشارکت دارند. اگر منشأ ماده بلغم از معده باشد، دل به هم آمدن همراه است. گاهی در رمد بلغمی گوشتگاه برجهد و باد می کند و سیاهی چشم را می پوشاند، چشم بسیار سرخ می شود، اشك ندارد، ژفك دارد.

اگر رمد سودایی باشد سنگینی، بدرنگی، خشکی، عفونت و کم چسبیدگی دارد.

اگر رمد از باد باشد تنها علامتش تمدد است؛ نه سنگینی حس می شود نه سیلانی، گاهی از تمدد سرخی روی آورد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۰

مداوای تکدر

تکدر و امثال آن- که رمد سبکند- شاید از قطع سبب خاتمه یابد. اگر سبب شناخته شد که از پر شدن از خون و غیره باشد، پاکسازی می شود. یا همین قدر کافی باشد که حرکت چشم را سکون بخشید و شیر و سپیده تخم و غیر آن را در چشم چکانید.

اگر تکدر از ضربت خوردن باشد، خون گرم از جای پر کبوتر یا از خون خود بیمار در چشم چکانند. یا اینکه ابر مرده یا پشمی را به روغن گل و آب پز عدس آلوده کنند و بر چشم گذارند. یا شیر زنان را به گرمی در دیده چکانند. اگر اینها مفید نبودند، شنبلیله آب پز و «شیاف سپید» خوب است.

اگر تکدر از سرما باشد و به مرحله رمد نرسیده و آماس نکرده و سر و بدن پر نیستند، حمام فایده دارد. همچنین کماذ بابونه آب‌پز و شراب لطیف بعد از سه ساعت از غذا خوردن بر چشم گذارند.

خوردن شراب لطیف غیر غلیظ بعد از سه ساعت از غذا خوردن و خواب سنگین و درازمدت بعد از شراب، برای رفع تکدر بسیار نافع است. خواه تکدر از سرما باشد یا از آفتاب‌زدگی و غیره.

رمدی که سببش گری چشم است، اگر سبک است جرب را می‌زدایند (حك می‌کنند) که شاید خوب شود، و الا داروی رمد به کار برند.

اما اگر جرب سخت است و تحمل حك کردن ندارد، به تدریج نرمش و نرمی دادن و پاکسازی به کار رود تا به حالی می‌رسد که تحمل حك کردن داشته باشد.

فصل هفتم علاج انواع رمد و ریزش مواد به چشم

دستور کلی در مداوای رمد و سایر بیماریهای چشم به سبب ماده عبارتست از: کم‌خوری، سبک‌خوری، و آنچه خلط خوب به هم می‌رساند، پرهیز از: بخارانگیزها، دیرهضمها، جماع، تحرك، روغن به سر مالیدن، شراب، ترش‌مزه، شورمزه و تندمزه لازم است.

شکم بر دوام نرم باشد. زدن رگ شریان سباتی در همه انواع رمد مفید است.

نباید کسی که رمد دارد به سپیدی و نور نگاه کند. باید زیرانداز و پیرامونش سیاه با سبز باشد.

در اثنای بیماری پارچه سیاه بر رخسار آویزان کند که سیاه بیند؛ و در بهبودی پارچه آبی را. باید مسکنش تمایل به تاریکی داشته باشد، و باید او را وادار به خواب کرد که خوب معالجه‌ای است.

نباید موی سرش دراز شود که برای رمد بسیار بد است، مگر اینکه در اصل موی دراز داشته باشد.

موی دراز در جایی واقع می‌شود که رطوبتهای روانه به سوی غذای چشم را می‌کشد و خشک می‌سازد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۱

اگر بدن پاک از مواد باشد و خلط رمدآور از رگها ناشی و از جنس خون غلیظ باشد، به‌ویژه در مرحله نهایی رمد، به حمام رفتن که خلط را رقیق می‌کند و شراب ناب و سره خوردن- که خلط را برانگیزد- هر دو مفیدند. حمام رفتن بعد از پاکسازی بدن بهترین علاج رمد است؛ به‌ویژه اگر درد از کمادها تسکین یافته باشد.

باید همیشه بالش بیمار چشم درد، بلند باشد و نگذارند که پست باشد. روغن بر سر مالیدن بسیار بد است. چکانیدن روغن در گوش حتی اگر روغن گل باشد، بسیار بد است و ممکن است رمد را چنان تقویت کند که لایه‌های چشم را در تنگنا گذارد.

اگر ماده در یکی از اعضا پنهان است، باید ماده را از آن عضو بیرون راند و به سوی طرف مخالف هدایت کنند، خواه این عمل از رگ زدن، یا حقنه و غیره باشد.

گاهی زدن شریان سباتی (قیفال) رمد را خاتمه نمی‌دهد و ممکن است نیاز به زدن شریان گیجگاه یا شریان پشت گوش باشد. تا راهی را که ماده از آن می‌آید قطع کند. این در حالی است که ماده از شریان‌ات خارجی به سوی چشم آید.

برای برکشیدن یکی از این شریان‌ات خارجی باید اول سر بیمار را تراشید و نگاه کرد که کدام از این رگهای کوچک از بقیه بزرگتر و تنیده‌تر و گرمتر است، آن را قطع کرد و کاملاً ریشه کن نمود.

باید دقت کرد که فقط کوچکها را زد و از بزرگها پرهیز کرد. یا رگ بالای گیجگاه زده می‌شود. باید رگ را اول بست و بعدا زد، و چنان که گفتیم بزرگتر در میان کوچکها و گرمترش را زد. باید قبل از زدن رگ با نخ ابریشمی عقب رگ را تند پیچید و مدتی نگه داشت و بعدا زد. هرگاه بوی گند داد می‌توان پیچش را باز کرد.

این نوع رگ زدن برای رگ بزرگتر بود، لیکن اگر رگهای کوچک را بزنی! همین بس است که نشتر بزنی و خونی که در آن است بیرون جهد.

بادکش بر فرورفتگی چشم (نقره) و زالو بر پیشانی نافع می‌باشد. و اگر بهره کافی نداد از جانب ریزشگاه و از پیشانی باید رگ زد. لیکن بادکش بر فرورفتگی چشم بسیار نافع است. اگر بیماری به درازا کشید، شیانی را که مس و زاج سوزنده در آن است به کار ببر!

شاید الوا به چشم کشیدن درد را برطرف سازد.

اگر رمد دوام یافت و معالجه‌پذیر نبود، بدان که در لایه‌های چشم ماده بدخیم هست که غذای وارد به چشم را فاسد می‌کند. شیاف توتیای شسته با نرم‌کننده‌هایی از قبیل سفیداب، جوش کوره طلایی شسته، نشاسته، کمی صمغ بر چشم نهند. شاید نیاز باشد که داغ بر آهیانه گذاری که ریزش ماده را منع کند؛ که ممکن است ریزش مداوم از راه آهیانه به چشم باشد.

اگر ماده از حجابهای داخل باشد، علاج سخت است. باید بر پاک‌سازیهای قوی اعتماد کنی و مقویات سر از ضمادهای شناخته مانند ضماد سنبل و گل و افاقیا با آب گشنیز سبز یا خشک با کمی زعفران برجای درد گذاری و

يك ساعت يا دو ساعت بماند و بعدا برداری! گاهی باید مواد لزج پوشنده گذاشت و گاهی داروهایی که مواد تند را تعدیل می کنند- که شیر از آن جمله است- به کار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۲

بری!

نباید ضماد کلفت برای مدتی زیاد بر چشم باقی گذاشت. باید نازک باشد و دم به دم از نو گذاشت. سپیده تخم مرغ نیز از جمله این ضمادها است. در سپیده تخم مرغ تجدید لازم نیست باید مدت يك ساعت بماند و زیان ندارد. سپیده تخم مرغ از شیر بهتر است. هرچند شیر زداينده تر است. سپیده تخم مرغ نرم و صاف کننده است، مجرا را تنگ نمی کند و مسام را سد نمی نماید.

آب پز شنبلیله تحلیل برنده، پخته گرداننده، صاف کننده و مسکن درد است. روغن گل هم همین خاصیت را دارد.

به هر حال باید داروی چشم درد و به ویژه رمد، زبری و تلخ مزگی یا ترشی و تندی در آن نباشد؛ باید خوب ساییده شود که زبری در آن نماند، و اگر توانستی که با گرمی بخشهای بدون مزه باشد، چه خوب!

به بینی کشیدنیها از آب سلق و امثال آنکه بعضی مواد را از بینی بیرون می کشند خوب است لیکن باید دقت کرد که ماده دیگری را به سوی چشم گسیل ندارند.

گاهی داروهای در دهان و گلوگردانیدن (غرغره) به کار می رود.

ابر مرده یا پشم خیس شده در آب ولرم بر چشم گذاشتن مفید است که شاید در دوبار یا سه بار فایده اش آشکار شود، یا چندین بار تکرار شود. این بسته به قوت و ناتوانی رمد دارد.

اگر آب کمد (چشم بند) آب پز شاه افسر و شنبلیله باشد مفیدتر است.

دفع کننده های درد را بر پیشانی می مالند، و به ویژه اگر ماده نازل از حجاب خارج آید، مانند:

پوسته خربزه، شیاف خشخاش شاخدار، فیل زهره، الوا، بزر گل، زعفران، انزروت، آب تاج ریزی، آب هفت بند، و همچنین: آب دیو خار، آب تاج ریزی، آب میوه به بر پیشانی نهادن خوب است.

اگر زواید (فضله) تند مزاج و رقیق باشد، مالیدنیهای گیرنده قوی مانند: مازو، گلنار، خارسه کوهه، مفیدند. و ضماد آنها بر مجرای ریزش ماده تأثیر به سزا دارد. این در حالی است که ماده گرم باشد.

و اگر سرد است؛ داروهای خشك کننده و گیرنده و تقویت کننده و گرمی دهنده به عضو باشد.

مثلا: زیق، گوگرد، بورك را استعمال كن!

باید همیشه چشم را از ژفك به وسیله چکانیدن شیر- که شستشو می دهد- یا سپیده تخم مرغ پاك كرد. باید دست زدن بر چشم با کمال نرمش و آهستگی باشد.

اگر رمد بسیار شدید بود و بیم آن نرفت که بیمار غش کند، رگ بزنی! ریزش خون زیاد شفای عاجل است. باید بعد از سه روز شروع به گذاشتن شیاف کرد. آنگاه به پاکسازی و معالجه های ذکر شده پرداخت که مواد را برانند. مسکن و حالاتی را که گفتیم مراعات کنند. ممکن است رمد با این علاجه از بین برود.

نرمش شکم و حتی اسهال برای بیرون راندن خلط غالب در خون حتما باید بعد از رگ زدن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۳

باشد.

قبل از تنقیه کماذاردن و به حمام رفتن خوب نیست، که ممکن است ماده زیاد به جرم طبقات چشم برساند.

نباید در ابتدا غلظت بخشهای بسیار قوی و گیرنده به کار برد، که لایه را سفت گرداند و مانع تحلیل می شود و درد شدید را شدیدتر می کند.

داروی ناتوان در گیرندگی نیز در ابتدا خوب نیست، زیرا در منع ماده ناتوان، و در سفتی دادن به طبقه بالایی کارگر است و ماده را در طبقه بالایی نگه می دارد. اگر چنین حالتی روی داد، بدون انقطاع پارچه در آب گرم خیس شده را بگذار و «شیاف سپید» را در آب شاه افسر حل کن! داروی از این گیرنده تر در صورتی که امتلاء در سر باشد زیان آورتر است.

داروهای تحلیل برنده را به هیچ وجه در ابتدا تجویز نکن! شاید بعد از استعمال گیرنده ها و به ویژه آلهایی که با تخدیرکننده ها آمیخته اند نیاز باشد که قطراتی از شکر آب و عسلاب در چشم بچکانی. اگر درد از اینها برانگیخته شد با دارویی که سفت نمی گرداند تلاقی بنما.

چنان که گفتیم باید در پاك نمودن ژفك نرمش و آهستگی را رعایت کنند، که چشم آزار نبیند. در پاك نمودن ژفك درد کاهش یابد و چشم روشن تر می شود و راه ورود دارو به چشم بازتر خواهد شد.

گاهی اگر درد شدت یابد، استعمال مخدرات مانند: افشره مهرگیاه، آب کاهو، آب خشخاش و کمی از سماق درد را تخفیف دهد؛ اینها را برحسب ضرورت به کار بری و حذر کن! و اگر ممکن بود فقط سپیده تخم مرغ آمیخته با آب پز خشخاش استعمال کنی بد نیست. و اگر شنبلیله را نیز قاطی کنی، برای تسکین درد و تحلیل بردن ماده مؤثر است که هم تحلیل می برد هم آسیب مخدر را از بین می برد.

اگر ماده رقیق و خورنده (آکله) است، به عقیده من افیون و مخدرات خوب است که شفا دهنده اند و درد پی در پی ندارند. اما باید دانست که افیون خود برای دید، زیان بخش است.

لیکن افیون دردی را که از ماده خورنده آمده است و زیاد منتشر نشده است شفای عاجل است.

علاج درد سوزناک، پوشش چسبی و سرد و لطیف گردانیدن است. علاج تمدید، سستی به چشم بخشیدن و تحلیل. به وسیله داروهایی که بعداً ذکر خواهیم کرد، ماده را تقلیل می دهی.

در زیاد باقی ماندن علت، باید ریزشگاه اشک (گوشه چشم) و شریان پشت گوش را رگ بزنی.

کسانی که رمد دارند و ماده به چشمشان سرازیر می شود - چنان که بارها گفتیم - نباید روغن بر سر مالند و روغن در گوش ریزند.

در علاج رمد - همانند علاج سایر ورمها - باید اولاً ماده را متوقف کرد و ثانیاً تحلیل برد. باید به آهستگی و نرمش با عضو ورم کرده رفتار نمود؛ به طوری که هرچه برکنند، یا منع کردنی یا نرم کننده یا تحلیل برنده است، چنان آهسته لمس شود که بیمار احساس درد نکند و فشار بر چشم وارد نیاید.

برای این عمل داروی دفع کننده میانه باشد. سوزش تحلیل برنده کم و نمانی باشد. بهتر آن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۴

است که خشکی دهنده بدون سوزش باشد. و شدت دارو را با آمیخته های مانند: سپیده تخم مرغ و شیر پستان زن که بر شیاف حک کننده - که در چشم کشند - بریزند. اگر ماده بیرون رانده شد و درد بسیار شدید نبود، شیافی را که نامش «یومی»^{۲۱} است با زرده تخم مرغ بر آن بگذار! که ممکن است یکروزه بیمار شفا یابد و شب آن روز به حمام رود. شیاف «سنبل» را برای تحلیل بردن بقایای ماده رمد استعمال کنند خوب است. و اگر لازم باشد - و شاید لازم باشد - در روز اول کمی از شیاف «اصططیقان» را بو کند. در روز دوم زیادتر باشد، شفا همراه دارد. اگر ماده از تحلیل شدن سرباز زند و کهنه باشد، افشره سیماهنگ و غیره خوب است؛ که اینها را می دانی!

علاج رمده صفراوی و خونی و سرخی چشم

اگر ماده صفراوی یا خونی باشد، علاجش رگ زدن و پاکسازی است. اگر خون گرم و صفراوی یا سبب تنها صفرا باشد. همراه رگ زنی پاکسازی وسیله آب پز هلیله مفید است و ترید با آن باشد بهتر است.

اگر در ماده کمترین غلظتی هست. و دانستی که در حجابه‌های مغز جای گرفته، وسیله معجون فیکرا، یا الوا- که در آب کاسنی یا آب باران خیس شده باشد- به کار ببر!

باید در ابتدا و قبل از این داروها، سردی بخشهایی را مانند: افشره بارهنگ، برگ بید، لعابها، هم ضماذ گذاشت و هم در چشم چکانید. بعد از آن سپیده تخم مرغ تنها یا با شیر خر بگذار. بعدا شیاف سپید و سایر شیافات را- که ذکر خواهیم کرد- استعمال کن! و به حدی نرسد که لایه‌های چشم سفت گردند و مواد در آنها راکد بماند و درد را شدیدتر کند.

هر وقت ماده وسیله پاکسازی و کشش و بازدارنده‌ها منع گردید، آنگاه تدریجا داروهای پخته کننده را اول با بازدارنده‌ها مخلوط و بعدا به تنهایی استعمال می کنیم. باید داروها را در مرحله نخست به آهستگی و نرمش استعمال کنیم و آنها را با گلاب بیامیزیم. شیرها نیروی پخته گردانیدن دارند. لعاب اسفرزه نیروی بازداشتن و پخته گردانیدن دارد که لعاب به دانه در رسانیدن از آن قویتر است. آب شنبلیله در پختن خوب و مسکن درد است و جذب در آن نیست، که آن را باید اول به کار برد. و اگر نیاز به غلظت دادن این دارو باشد، باید با لعابات باشد. اگر به سرد گردانیدن نیاز باشد با افشره‌ها، افشره درختی که به یونانی اطاطا و به فارسی اشک نام دارد، در ابتدا و انتهای رمده آزمایش شده خاصیت قوی دارد و می توان افشره‌ها را منعقد کرد و نگه داشت، هم از این قبیل داروهاست: آب پز شاه افسر که انزروت سپید در آن حل شده باشد و به ویژه که با شیر زن یا شیر الاغ سرشته باشد.

هرگاه ماده درد شروع به پایین آمدن کرد، تحلیل برنده‌ها را بیشتر استعمال کن و قوی تر را به کار بر! مانند: انزروت در آب شنبلیله و رازیانه، کماذ آب پز زعفران و مر.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۵

اگر دیدی که مغز از مواد پاک است، بیمار را به حمام بفرست، چند ساعتی بعد از خوراک اندک مقداری از شراب خالص و کهنه و قوی بنوشد. اگر بعد از آن با آب گرم آب تنی کند، یا پارچه در آب گرم خیس شده را بر تن مالد نفع بیند. شیافهایی را که در اقربادین ذکر شده، برای کاهش رمده به کار برد.

اخیرا اگر ماده خوبی است، بعد از رگ زدن و بادکش (حجامت) هرگاه خون برآمد، اطراف آن را ماساژ ده و به تندی ببند. در ابتدای کار افشده‌های ذکرشده استعمال کن! بعدا افشده را با مغز نان بیامیز و نان را در شراب سیکی خیس کن و در آن بفشر! و اگر شدت زیاد بود، کمی افیون نیز همراه ضماد باشد.

اگر ماده صفرایی است، بعد از رگ زدن داروی صفراف دفع کن را استعمال کن! با آب پاک و شیرین (شور نباشد) آبتنی کند. شاید ریختن آب سرد بر سر و چشم مفید باشد. یا با آب سرد آمیخته با کمی سرکه صورت را بشوید نافع است. در صفرایی بودن علت، باید در اول گیرنده‌ها را به کار ببری، ولی نه زیاد از حد. شیافهای گیرنده حل شده در افشده‌ها را استعمال کن!

علاج سرخی چشم:

بعد از پاکسازی وسیله حقنه و مسهل پوسته انار کفیده بر اخگر، سرشته در سیکی یا عسل را ضماد کن و با ابر مرده گرم ببند تا مدتی بماند. ضماد آرد گاودانه و گندم که در عسلاب بپزد، یا با ریشه سوسن سائیده باشد، مفید است. باید بر دوام چشم را با شیر شست و سردی و رطوبت بخشید. اما سردی‌دهنده به تنها به کندی اثر بخشد و شفا را به تأخیر می‌اندازد.

اگر علت برطرف شد و سرخی چشم زایل گشت، زرده تخم مرغ بریان شده را در زعفران و عسل خرد کن و از داروهای دیگری هم که در اقربادین ذکر شده‌اند استفاده کن!

علاج رمد سرد:

علاج رمد که سببش سردی باشد، پاکسازی مکرر است؛ خواه آن پاکسازی وسیله داروی تناولی یا حقنه یا غرغره باشد.

در مرحله اول بازدارنده‌های نه بسیار سرد ولی تا اندازه‌ای نرمی بخش مانند: مر و انزروت استعمال کن! شیاف سنبل با آبکی‌های تعدیل‌کننده مفید است.

اگر در لایه‌های کاسه چشم آسیبی نباشد، آب پز زعفران با زاج سفید و عسل در چشم کشد.

باید در مرحله اولی و به‌ویژه اگر ماده از راه حجاب خارج آید، زاج سفید را بر پیشانی بمالد، و اگر با آبی که زاج سفید در آن حل شده صورت را بشوید بی‌فایده نیست.

در ابتدای بیماری تریاق و گوگرد و زرنیخ بر پلکها بمالد خوب است. تناول تریاق نیز نافع است. کوبیده برگ گرچک، زاج سفید و برگ خطمی را در شراب بپزند داروی مجرب است. ما در اقربادین قرصهایی را نام می‌بریم که برای مالیدن به پلکها مفیدند. آب شنبلیله و لعاب بزرکتنان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۶

برای چشم‌درد سرد که در چشم بچکانند خوب است. شیاف «اهملین» (قرمز نرم)، شیاف قرمز بزرگتر، شیاف «لافرحیانا» (لامریانا- نسخه) انزروت حل شده در افشره برگ خرنوب شامی، ضماد با برگ خرنوب شامی به تنهایی، استعمال حمام، شراب سره سفید رنگ؛ همه اینها مفید و معالجه‌اند.

علاج چشم‌درد و ردینه (وردنه)

چشم درد وردنه را باید با پاکسازی، رگ‌زنی، حجامت، و گاهی با بیرون کشیدن شریان مداوا کرد. اگر وردنه ناشی از ورم گرم باشد، بعد از پاکسازی کامل اعم از بدن و رگهای سر و حجامت، بازدارنده‌های مانند شیاف سپید، و افشره‌های نرم و سرد، ضمادهای خارجی مانند: زعفران، برگ گشنیز، شاه افسر با زرده تخم مرغ و نان خیس شده در رب انگور و در حالت ضرورت با کمی مخدر آمیخته شود. پاشیدنیها هم از اینها باشد، یا خشخاش مقرن، صمغ فیلزهره، الوا.

مرهم زرده تخم و پیه خرس را بر پارچه‌ای گذاشتن و بر چشم نهادن، داروی مجرب است.

گل در آب منعقد شده انگور به گرمی با زرده تخم بر چشم گذارند، اگر درد شدت یافت شیر، که زعفران در آن خیس شده، با افشره گشنیز در چشم چکانند.

صحیح آن است که وردنه را با داروهای خارجی مداوا کرد، تنها اگر وقت و زمان فرصت داد به مدت سه روز شیر به چشم چکانند.

اگر وردنه از قرحه باشد و درد کند، چشم‌پزشکان از تجربه گویند: انزروت و زعفران و شیاف خشخاش مقرن و افیون در چشم کشند.

اگر وردنه بعد از رمد غلیظ سرد آید، وسیله معجونهای مسهل (ایارجات) زیان آن را دفع کن! و لعابهای نرمی بخش که با آب کلم همراه باشد، مفید است. اگر با آب تاج‌ریزی یا با مرّ و زعفران باشد، نیز بهره‌رسان است.

علاج رمد بادی:

علاجش پاشیدنی‌ها، کمادها و پوشاننده‌ها است. کماد گاورس بهترین داروی کمادی است.

شاید بعضی از چشم‌پزشکان ریسک کنند و در به درد آمدن شدید، مخدرات به کار برند، که شاید درد تسکین یابد اما بعد از يك ساعت باز درد شدیدتر می‌شود، زیرا باد را از تحلیل رفتن منع می‌کند.

باید تحلیل‌کننده‌های لطیف به کار ببری.

فصل هشتم گفتاری مختصر درباره داروهای رمد

۱- «شیاف سفید» دارویی است پوششی و چسپان، تسکین دهنده درد چشم، خلط‌گزنده را اصلاح

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۷

می‌کند. گاهی برای آرامش درد چشم- که دارو تأثیربخش‌تر باشد- افیون در آن مخلوط می‌کنند؛ اما افیون در هر حال خالی از زیان نیست، سرکننده است و خلط را به حالت نارسیدگی باقی می‌گذارد و نمی‌گذارد زود پخته و رسیده شود. از این رو می‌توان گفت افیون با نیروی دید سازگار نیست و تا ممکن است نباید به کار برده شود.

۲- «قرص چشم از گل محمدی» که دو نوع کوچک و بزرگ از آن سازند. اگر آن را به جای افیون به کار برند بهتر است؛ زیرا چه در فرونشاندن التهاب چشم و چه در آرام کردن درد، بسیار بهره‌رسان است.

۳- دیگر قرصها و شیافهای چشم را در اقربادین ذکر کرده‌ایم؛ به اقربادین رجوع کن!

۴- در جدول داروهای تکی و ساده، داروهای چشم‌درد را ذکر کرده‌ایم، از قبیل: مرده سنگ، کتیرا، انگم گیاه فیلزهره، گل محمدی، سرمه اصفهانی، صندل، مازوج، گل مهرزده، اقاکیا، خشخاش شاخدار. همچنین افشیره‌ها و صمغهایی را در آنجا گنجانده‌ایم که ویژه علاج خلط غلیظ و پرمایه هستند. مانند: مرّ، زعفران، کندر، سنبل، گندبیدستر، مقداری کم از مس سرخ، الوا، هل، سوخته شاخ گوزن (قرن الایل)^{۲۲} و سایر قرصها و غیر قرصها.

اندازه‌گیری گرم مزاجی و سرد مزاجی دارو در علاج درد چشم و درهم مخلوط کردن داروها بستگی به علم و مهارت چشم‌پزشک دارد.

ما هم داروهای ترکیبی آزموده شده را درباره چشم‌درد در اقربادین ذکر کرده‌ایم.

^{۲۲} (۱)- قرن الایل: شاخ گوزن. قرن الایل: گیاه کاکله. خاکه سوخته کدام از این دو منظور بوده؟ طبیبان کهنه‌کار می‌دانند.

۵- برای جلوگیری از شدت درد چشم و برطرف کردن ماده خلط غلیظ و پرمایه، (شداد الاساکفه) سریش کفش دوزان (مربک کفش دوزان- نسخه) ۲۳ که با عسل بدون موم و آب شنبلیله مخلوط باشد و با میل در دو گوشه چشم کشند بسیار خوب و آزمایش شده است.

۶- داروهای ترکیبی از قبیل: «شیاف اصطیفقان»، «شیاف سرخ نرم»، «شیاف شادانه بزرگ»، «قرص گل محمدی» بسیار بهره رسانند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۸

گفتار دوم بیماریهای کره چشم

فصل اول بادکنک (گنبد آب، حباب)

گاهی رخ می دهد که در میانه پرده های چشم- که برخی گویند سه پرده هستند و بعضی عقیده دارند که چهار پرده- این ماده آبی حبس می شود.

این ماده حبابی ذکر شده، جای معین و مستقری ندارد و در حرکت است.

اگر ماده حبس شده آبی در لایه های پرده های چشم به خارج نزدیکتر باشد، بهتر و سلامت تر است، زیرا مانع دیدن عنبیه نمی شود و می توان عنبیه را دید. از این رو اگر در لایه های بالایی یعنی نزدیک به خارج باشد، به رنگ سیاه دیده می شود. اگر در لایه های ژرفتر و نزدیک تر به عنبیه باشد، سپیدرنگ می نماید، زیرا شفافیتی را از نور کسب نمی کند و از دسترس نور دور افتاده است.

هرچه ژرفا رو باشد، بدتر از آن است که در بالا قرار گرفته است.

حباب داخل لایه های چشم از حیث چونی (کیفیت)، از حیث رنگ، از حیث قوام، از حیث صافی، تندی، تأثیر خوره ای، تفاوت های دارند که حال چشم حباب زده را نشان می دهند.

اگر حباب داخل لایه های پرده سه گانه یا چهارگانه چشم، در مقدار زیاد و در مزاج تند باشد، بد و ناپسند است و در کش یافتن آزاررسان است و درد خوردگی هم هست؛ و تا در ژرفای بیشتر باشد، بیشتر کشیدگی یابد و بیشتر پراکنده می شود و می خورد.

۲۳ (۲)- مرکب کفش دوزان، دو احتمال دارد: یا رنگ سیاه است که چرم را بدان رنگ کنند، یا شاید منظور آبی باشد که چرم را در آن می خیسانند و سیاه رنگ می شود.

اگر حباب چشم در لایه‌های داخلی چشم ماده خورده‌ای باشد و برابر سوراخ عنیبه را بخورد، نیروی دید را زیان می‌رساند و به‌ویژه اگر جای خورده‌زده چرك کند و قرحه شود.

علاج آب در چشم

تا حجم بادکنک آبی کوچک است، باید با داروی ترکیبی «گل شاموس» (که منظوم همان گل کوبک است) آن را خشکانید. ترکیب داروی گل شاموس در این باره از این قرار است:

نسخه: گل شاموس بوداده بر آتش سه اوقیه، توتیا يك اوقیه، جوش کوره شسته دو اوقیه،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۱۹

سرمه شسته دو اوقیه، سونش شسته مس چهار اوقیه (يك اوقیه- نسخه)، افیون سه اوقیه، صمغ عربی چهار اوقیه، چون گرد می‌سای و با آب باران قاطی می‌کنی و از آن شیاف می‌سازی و شیاف را در آب شنبلیله فرومی‌کنی و به چشم بیمار می‌کشی.

اما اگر حجم گنبد آب چشم بزرگ شد چاره‌اش نیشتر زدن است. من بیماری را که این حالت داشت با نیشتر زدن معالجه کردم. ماده آبکی از زیر قرنيه ریزش کرد و رویه قرنيه به حالت طبیعی بازگشت و بعداً وسیله شیر و شیاف از معجونها او را شفا دادم.

فصل دوم قرحه چشم و ترك قرنيه

قرحه چشم اکثر از اخلاط تندمزاج و سوزناك آید. قرحه‌ها هفت نوعند. چهار نوع در رویه قرنيه پدید آیند که جالینوس آنها را قرحه گوید، و کسانی قبل از جالینوس آنها را زبری (خشونت) نامیده‌اند.

تفصیل قرحه‌های رویه چشم از این قرار است:

۱- مشابحت به دودی دارد که بر سیاهی چشم منتشر می‌شود و جای زیاد اشغال می‌کند این را خفی (پنهان) یا قتام (غبار سیاه) گویند.

۲- عمیق‌تر و سپیدتر و در حجم کوچکتر است، آن را ابر، و گاهی گرد سیاه نیز نامند.

۳- بر تاج سیاهی چشم نشیند و گاهی چیزی از سپیدی گوشته‌گاه را در بر می‌گیرد، آن گاه آنچه بر کاسه چشم است سپید و آنچه بر گوشته‌گاه است به رنگ سرخ می‌نماید. این نوع قرحه را اکلیلی (تاجی) گویند.

۴- سومی را که سوزشی (احتراقی) یا پشمی نامند، توگویی مقدار کمی پشم است بر کاسه چشم و سه گودی دارد، که یکی را «لویون» گویند یعنی بسیار گود و در ژرفا که قرحه گود و تنگ و بی‌آلایش است. دومی را «لوبوما» نامند یعنی کنده‌کار (حافر) که گودی آن از لویون کمتر و جای بیشتر در بر می‌گیرد. سومی «اوقوما» است یعنی سوزناک، که چرک و کثافت و خشک ریشه (کبره) دارد، که در پاکسازی آن خطر وجود دارد؛ زیرا رطوبتی که از آن سیلان می‌کند غشاهای را می‌خورد و چشم را به تباهی می‌کشاند.

قرحه چشم، یا کمی بعد از رم‌د یا بعد از جوش یا به سبب ضربت پیدا می‌شود. و اتفاق افتد که منشأ قرحه در داخل باشد و به خارج انفجار کند و عکسش هم ممکن است.

علامت:

اگر قرحه بر قرنیه باشد، نقطه سپید بر کره چشم آید. اگر بر گوشه‌گاه یا قسمت تاجی باشد، سرخ است و همراه درد شدید و تپنده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۰

اگر وصله بالشتک مانند، که بر زخم است ریم سفید بر آن بود، دلیل درد کم و تپش زیاد است؛ اگر زرد یا بدرنگ یا رقیق بود، درد سبک‌تر است؛ اگر قرمز بود، درد بسیار سبک‌تر است، و اگر رنگ خاکی داشت، درد بسیار شدید است.

علاج:

اگر قرحه در چشم راست است، بیمار بر طرف چپ و اگر در چشم چپ است بر طرف راست بخوابد. باید قبل از انفجار، قرحه را با لطف مداوا کرد، که اگر انفجار کند، اطراف قرحه را مداوا کردن دشوارتر است. باید گوشت جوجه به بیمار داد تا نیرو را محافظت کند و قرحه انفجار نکند و زواید در بدنش زیاد نشود.

نباید بیمار بسیار سیر باشد. نباید با بانگ بلند صدا کند، و تا ممکن است از عطسه کردن خودداری نماید. تا قرحه به پختگی نرسد به حمام نرود، و اگر رفت زیاد نماند. پاکسازی سر وسیله پاک‌سازیهایی که ماده را به سوی پایین می‌رانند اهمیت زیادی دارد. حمامات بر ساق گذاشتن (زدن و رید صافن) بسیار مفید است.

در میان هر چهار روز پختنیها و خیس شدنیهایی چنان بخورد که مواد ناباب گرم و رقیق را اسهال دهد.

اگر با قرچه رمد همراه بود، پاک‌سازیهایی که در باب رمد ذکر شد و عبارت از داروهای مسکن درد و فرونشاندن قرچه است مانند: شیاف «نشاسته‌ای»، «کندری» سپیداب، چکاندن شیر پستان زن در چشم است. اگر سیلان چشم هم هست، با این داروها، داروهای بازدارنده سیلان را بیامیز!

به‌هرحال باید همیشه داروهای را در نظر گرفت که خشکننده و بدون سوزش باشد. هرگاه حرارت شدت یافت، شیاف «شادنه نرم» و «شیاف کندری» بسیار مفید است. شیاف «سفانیون» (سقایون- نسخه) و شیاف «قویس» (فونیس- نسخه) نیز نافعند. اگر سیلان هست، شیاف «مادرفوس» (دیوریس- نسخه) یا شیاف «امال دوسوس» (امالون و سدی- نسخه) خوب است.

اگر سیلان همراه تندی و تیزی است، شیاف «سایر بابون» (سارتابون- نسخه)، اگر آزار و حدت نداشت، شیافی که مَرّ و سنبل رومی در آن است. اگر چرک در قرچه بود، آن را با عسلاب یا آب شنبلیله یا لعاب بزرکتان یا شیر پستان زن و یکی از این شیافها پاک‌کن! اگر خوردگی قرچه شدید بود «طرحما طیقون» (طرحماطیقون- نسخه) را استعمال کن!

هرگاه قرچه از چرک پاک شد، علاجش با خشکننده‌های بدون درد‌گزشی است مانند شیاف «کندری»، خود کندر، شیاف نشاسته‌ای، شیاف سپیداب، شیاف سرب سوخته شسته، «شیاف سپید»، به‌ویژه شیاف «ابار» (سرب سیاه) شیاف خاکستر صدف شسته با سپیده تخم، شیاف خاکستر صدف بزرگ شسته با مقدار آن شادنه.

اینک شیافی ترکیبی دیگر: نسخه شیاف «لونابیس»:

جوش کوره شانزده مثقال، سپیداب شسته یک اوقیه، نشاسته و افیون و کتیرا هر یک دو مثقال

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۱

می‌کوبند و با آب باران تر می‌کنند و در سپیده تخم عجین می‌شود.

نسخه دیگر از «لونابیس» که قوی‌تر است:

جوش کوره سوخته شسته هشت واحد وزن، سپیداب شسته هشت واحد، مَرّ شش واحد، سرمه سوخته شسته یک واحد، سرب سوخته شسته چهار واحد، طلق چهار واحد، کتیرا هشت واحد، با آب بسرشند و با سپیده تخم معجون شود، بسیار نافع است.

فصل سوم دریدگی در قرنيه

دریدگی از قرحه یا از سبب خارجی مانند ضربت و آسیب شدید منشأ می‌گیرد و از معاینه عنبیه آشکار می‌شود. نام حالت دریدگی، بسته به بزرگی و کوچکی آن است؛ اگر آنچه بر عنبیه دیده می‌شود کم بود و بسیار ریز بود، آن را نملی (مورچگی) یا مورشاره یا مگسی (ذبابی) نامند. اگر درشت‌تر بود و برابر با حجم عنبیه بود، آن را عنبی (دانه انگوری) نامند. اگر بزرگتر بود بادکنکی و اگر زیاد از عنبیه خارج شد و مانع برهم آمدن پلکها شد آن را میخی (مسماری) گویند.

اگر از دریدگی، عنبیه سفید شد علاج‌پذیر نیست.

و بدان! اگر قرنيه به درازا ترك برداشت سپیدی دیده نمی‌شود، ولی ترك آشکار است و تو گوئی که مردمك دراز شده است. و توضیحش چنین است:

گویند ممکن است ترك در کلیه اجزاء قرنيه و پرده‌ها باشد و برجستگی از گوهر عنبیه به وجود آمده باشد.

یا اینکه، ترك در بعضی اجزاء قرنيه و برجسته از خود قرنيه است. در تاكُل قسمتی از پرده‌های چشم دیده می‌شود که به حباب آب شبیه است و با سایر حباب و تاوهای چشم تفاوت دارد. زیرا حباب و تاوها که در سپیده چشم باشند سرخی همراه دارند، اشك و تپش در پی دارند، زیر میل فرونشینند. اما ترك بردگی در قرنيه این حالت را ندارد.

اگر برجستگی از خود قرنيه باشد، سخت و جامد است و زیر میل فروکش نمی‌کند.

اگر برجستگی از دریدگی در کلیه پرده‌های قرنيه باشد و کلیه جرم عنبیه یا جزئی بروز کند، چهار نوع است:

۱- حباب یا تاول ریز و کم‌حجم مگسی یا مورچه‌ای، شبیه حباب و تاولی باشد که بر کاسه چشم آید، اما تفاوت در این است که اگر در سیاهی و کبودی و میشی رنگی هم‌رنگ عنبیه باشد، تاول، و اگر هم‌رنگ عنبیه نباشد گنبد آبی است. می‌توانی تشخیص دهی که هرگاه چیزی سفید پیرامون بیخ ترك برداشته است که در کناره ترك قرنيه پدیدار است و به نخ حاشیه‌دوزی می‌ماند؛ و در حال جوش خوردن ترك در قرنيه سفید دیده می‌شود، آن را مگسی و مورچگی نامند.

۲- عنبی که شرحش آمد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۲

۳- تاول بزرگتر است و مانع برهم آمدن پلك می‌شود. که آن را حبابی و مسماری گویند.

۴- به بادکنکی می‌ماند اما از قرنيه بیرون می‌آید و زیاد ماندگار و گوشت‌آفرین است و به سر دوك نخ‌ریسی می‌ماند که نخ بر او پیچیده است و آن را فلکی (سردوکی) نامند.

علاج:

ترك هر نوعی باشد، در مرحله تکوین یافتن علاجه همان علاج جوش و قرچه می باشد، که ذکر شده است؛ و عبارت است از پاکسازی بدن به وسیله بیرون راندن مواد از اسهال و رگ زنی است. بعد از پاکسازی با آب صاف و شیرین بیمار آب تنی کند، و به ویژه اگر تندی (حدّت) در مزاج باشد. اما نباید زیاد در حمام بماند، و نباید زیاد سر را در آبن گرم یا سرد فروکند.

سر را روغن نمالد، که ممکن است ماده تحلیل رفته سرازیر از مغز را به چشم برساند و چیزی را که در چشم نیست به چشم وارد کند. گاهی ممکن است مسامها را سفت کند و منفذ تحلیل شده را ببندد و ماده تحلیل شده از مغز را به اطراف مغز بپراکند.

باید غذاهای خوب کیموس و به اعتدال سرد و رطوبی بخورد و سایر بدن بر این مزاج معتدل باشد. تا زمانی که جوش است باید کوشش کرد که آن را به پختگی رساند و علاج قرچه را به کار برد.

هرگاه جوش سر باز کرد، باید اولاً ضمادات گیرنده و زداینده مانند: میوه به، و عدس در عسل پخته، هسته انار، افشره برگ زیتون، زرده تخم، زعفران، انار ملس در آب پخته و از هم پاشیده (دانه انار - نسخه) با کمی سرکه یا آب غوره بر چشم بگذارد. و اگر تحمل داشت همراه نشاسته و همانند آن در دیده چکانید.

اگر جوش به ترك تبدیل شد، علاج ترك را به کار ببر!

ترك مورچگی را با آبکی های گیرنده، کمد سرکه و آب و شراب گس مزه، یا با آبی که گل در آن جوشیده، معالجه کن و شیافهای گیرنده به کار انداز!

افشره برگ زیتون و افشره هفت بند نیز مفید است.

سنبل، گل، سرب سوخته، جوش کوره، گل مهرزده، سپیداب نیز از داروهای ساده گیرنده هستند.

از به چشم کشیدن آنها مازوج دو جزء، سرمه ده جزء باهم قاطی شوند، مفید است.

از جمله شیافات: شیاف حنون، «اغردینون» (اعردیون - نسخه)، «باروطیون» (آب لوف - نسخه)، «دیالناس» (دماملیاس - نسخه)، «شیاف عربی» (شیاف غربی - نسخه). و برای حالتی که شیاف نیرومند خواهد، شیاف «بریطوسلس» (بردیطوسلیس - نسخه) خوب است.

هرگاه شیافی را به چشم کشید، باید چشم را با پارچه ببندد و بر پشت بخوابد.

نسخه شیاف قوی برای علاج ترك:

خاکستر قالب ریخته‌گری که مس در آن گداخته، با زعفران و نشاسته و کتیرا با سپیده تخم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۳

یکروزه و گاهی سنگ یمانی را قاطی می‌کنند.

شیاف خوب دیگر:

شیاف «باردیون» که برای هر نوع جوش چشم خوب است. نسخه‌اش این است:

سرمه سوخته شسته چهار مثقال، سپیداب سوخته شسته هشت مثقال، فیلزهره هندی شانزده مثقال، سنبل هشت مثقال، گل اریه دو مثقال، جوش کوره سوخته شسته هشت مثقال، اقایای زرد بیست مثقال، گندبیدستر شش مثقال، الوا شش مثقال، صمغ عربی بیست مثقال، که با آب باران خیس شوند و بگذارند تا خشک گردد.

و بدان! که هرگاه قرحه شروع به بیرون جستن کرد، وصله بر چشم بگذار و باید بیمار بر پشت بخوابد. علتی که آن را بسماری گویند علاج‌پذیر نیست.

برخی از چشم‌پزشکان در بیماری مورشاره، مورچگی، برجستگیها را می‌برند که چشم بدگل نشود. بهتر آن است نبرند و حرکت هم ندهند، مبادا ماده ریزش کرده و به چشم سالم سرایت کند.

فصل چهارم جوشهای چشم

جوشی که بر قرنیه باشد به سپیدی می‌زند و آنچه بر گوشه‌تگاه است مایل به سرخی است.

علاج:

رگ زدن و خون به چشم چکانیدن چنان‌که در باب طرفه (نقطه خون در چشم) خواهد آمد.

چشم را با سپیده تخم بیالای و شراب در روغن گل بر آن پاش و بر خشم بگذار!

شیری که بزر مَر در آن است به چشم چکانند. شیاف ابار (سرب سیاه) و شیاف خنافیون در علاج جوش چشم بهره‌رسانند.

فصل پنجم ریم زیر پرده چشم

گاهی ریم در زیر قرنيه به هم آید، جای ریم عمیق یا نزدیک قرنيه باشد. جایی از قرنيه که ریم در زیر آن است به ناخنه می ماند. اگر تکه ریزی را از آن خوره بزند آن را «قلقطانا» نامند.

علاج:

پولس گوید: اگر غلیظ بود و زیاد ماندگار بود، علاجش با عسلاب و افشره شنبلیله، شیاف کندری با زعفران و سوخته ارزیز سیاه است. و اگر رمد در میان نباشد، علاجش با شاه افسر و لعاب

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۴

بزرگتان و ترب آب پز است. و به شرطی که قرحه در کار نباشد، علاجش تنقیه با شیاف مرّ و شاهتره است.

نسخه: از زاج سفید يك اوقیه، زعفران يك اوقیه، مرّ يك درهم و نیم، عسل يك رطل. چنان که خودت دانی شیاف بساز! داروی «مغنطیس» - که برای ناخنه به کار می رود - و دارای «گل کوب» - که در باب حبابها ذکر شد - نافعند.

فصل ششم سرطان چشم

اکثرا در پرده بیرونی قرنيه پدید آید.

علامت:

درد شدید، کشیدگی در رگهای چشم، سوزش سوزنی زیاد که سر به ترکیدن می کشد، مخصوصا که بیمار حرکت می کند. سرخی در لایه های چشم، سردرد، بی اشتهايي در غذا. آزار دیدن از هرچه حرارت در آن است.

این حالت علاج پذیر نیست. مگر از داروها تسکین یابد. درد سرطان چشم از درد سرطان هر عضو دیگر شدیدتر است. استعمال داروهای تند، هیجان و دردی را همراه دارد که طاقت فرسات.

معالجه:

علاجی که درد را تسکین دهد، تنقیه بدن و اطراف سر از خلط تیره و غلیظ است. باید غذای بیمار خوب کیموس و از ماده گندم باشد و گرمی بخشی در آن نباشد. نوشیدن شیر مفید است.

شیاف سپیده تخم و شاه افسر و اندکی زعفران، «شیاف سفید»، هر شیافی که از نشاسته و سپیداب و صمغ عربی و افیون باشد، هر داروی نرمی بخش و تخدیرکننده، شیاف «سمردیون»، شیاف «مامون»، معجون قیروطی که از روغن گل و زرده تخم است، مفیدند.

فصل هفتم غرب (آماس کوچک در چشم) و آماس ریزشگاه اشک

در گوشه چشم خراجی سخت پدید آید که با دست زدن حرکت می کند و سر باز نمی کند و از جنس غده است. اکثرا برجستگی آن در ریزشگاه اشک دیده می شود که با انگشت فشار دهی به درد آید و در اکثر رمد همراه دارد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۵

یا اینکه جوشی است خراجی، جمع آید و باز می شود. هرگاه ترکیب اکثرا «ناصر» می شود.

در هر دو حالت مشارکتی موجود است. هر دو با لمس کردن به حرکت درمی آیند، با فشار انگشت فرونشینند، و به حال خود بگذاری برجسته می نمایند.

گاهی گوهر این جوش و برآمدنش در عمق است و برجستگی به خارج نمی رسد، لیکن خارش دلیل است که ممکن است با فشار زیاد از انگشت حس شود.

غرب ناصوری است که در گوشه رو به داخل چشم پدید آید. اکثرا کمی بعد از خراج و جوش در آن گوشه از چشم است. که می ترکد و ناصور می شود.

چنین خراجی قبل از ترکیدن نامش «اخیلوس» است، و چون آن گوشه چشم گوهر رقیق دارد و از داخل به رویه فراغی است، میان استخوان بینی و طرف کره چشم؛ هرگاه جوش ترکیب باید آن را به حال خود گذاشت که به هم آمدنش دیر می کشد یا بسیار سخت است، زیرا عضو رطوبی و همیشه در حرکت است از این رو ناصور می شود. ممکن است انفجار به سوی خارج یا داخل باشد، به طرف راست یا چپ باشد، یا به هر دو طرف راست و چپ باشد. بسیار اتفاق افتد که به سوی بینی جریان کند، که شاید ماده پلید زنگاری آن به استخوان برسد و آن را فاسد گرداند و سیاه کند و بخورد و کرکرکهای پلک را تباه گرداند و چشم را پر از چرک و ریم می کند که با فشار انگشت بیرون آید.

معالجه:

جوش غرب از بیماریهای دیرپای چشم است. تا نو برآمده است، علاجش آسان تر است، که داروهای بیرون راننده (پاک ساز) - که ذکر خواهیم کرد- به کار ببرند.

اگر کهنه و ماندگار شد، علاجش یا داغ‌گذاری است- که دستورش را خواهیم گفت- یا آنچه بدل داغ است مانند «دیگ بر دیگ». باید با پارچه‌ای ناصور را حك کرد و فتیله «دیگ بر دیگ» را در میان آن آگند.

بعضی پندارند: اگر ناصور پاك شود و گوشت مرده را از آن دور سازند و پنبه را در آب خرنوب نبطی خیس کنند و در آن فرو کنند نفع زیاد می‌بینند.

اگر به جای داغ، دارو بگذاری بهتر آن است که آن را بفشاری تا آنچه در آن است بیرون آید، بعدا با شراب گیرنده (گس مزه) شسته شود.

اگر جوش کوچک است و بیرون نزده است، دو روز تا سه روز با پارچه می‌بندند تا مقداری ماده در آن جمع آید، آنگاه فشار دهند و بشویند و پس از آن شیاف غرب- که محمد زکریا رازی به خود نسبت داده- به‌ویژه حل شده آن در آب مازوج را بر آن بچکانند. بهترین راه به ناصور چکانیدن آن است که هر يك ساعت يك قطره باشد.

یکی از تدابیهای مهم این است که وسیله میل عمق آن را بدانند و بعدا پنبه را با داروی سیال یا گرد بیالیند و ببندند و بیمار آرام و بدون حرکت بماند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۶

از شیافات خوب برای این حالت: زرنیخ سرخ، زاج، آلاکلنگ، آهک، نشادر، شب، هر يك، يك واحد. همه را می‌کوبند و با بول كودك خیس می‌شود و خشك می‌شود و استعمال می‌گردد.

در اول پیدایش غرب که هنوز نترکیده است، زاج بر آن بگذارند خوب است. صمغ اندران، مویزك، گردوی گندیده و هرچه زیاد تحلیل برنده نیست برای غرب مفید است.

کوبیده برگ فیجن کاشتنی را با خاکستر آب تصفیه شده بر غرب نوع اخیلوس بگذارند و هنوز درد به استخوان نرسیده است، خوب است؛ حتی اگر غرب به استخوان هم رسیده باشد، باز مفید فایده است، زیرا این دارو گوشت زده را می‌زداید و جوش را به هم می‌آورد. لیکن در اوایل، درد بسیار سوزناك دارد و بعدا تسکین یابد.

روی هم‌رفته در معالجه جوش غرب دستور زیر را به کار ببر!

اول پاکسازی به عمل آور، و بعدا به استعمال داروهای غرب پرداز!

دستور پاکسازی جوش غرب:

پوست نازک درون نی، به ویژه پوست داخلی طرف کلفت که از ریشه نزدیک است، در عسل بسرش و بر جوش غرب بگذار! بعدا جای دارو را به وسیله ابر مرده در عسلاب خیس شده بشوی، و اگر پوسته نازک داخلی نی را خشکیده، تنها و بدون عسل بگذاری، شاید مفید واقع شود و غرب را بخشکاند.

- شیاف خشخاش شاخدار و مرّ و زعفران با آب کاسنی بیابانی را بر چشم غرب زده گذارند و زود عوض کنند خوب است.

- حلزون را خرد بکوب و با پارچه ای بیز و مرّ و الوا با آن بیامیز و در چشم غرب زده بریز! اگر غرب جوش است یا اگر قرحه هم شده است، بسیار مفید است و آزمون شده است.

- سوخته گوش ماهی را چون گرد بسای، زعفران و کاسنی بیابانی خشکیده و آب سماق در آفتاب مانده را با آن مخلوط کن!

- برگ فیجن را با آب انار بکوب و بر چشم گذار تأثیری شگفت آور دارد. این دارو علاوه بر اینکه جوش را شفا می دهد اثری از آن باقی نمی گذارد؛ اما بسیار درد و آزار دارد که نباید اهمیت داد.

- اگر از طرف خارجی خراج پدیدار را با ضماد ترکیب شده از: نان، بزر مرّ، یا نان و کندر و شیر پستان زن یا ضماد زعفران با آب ترتیزک آبی، یا مرّ یک جزء و یک سوم صمغ عربی را با زهره گاو بسرشند و بر خراج بچسبانند و برنارند حتما شفا می دهد.

- فتیله آلوده به زنگار و مقل و اندران، داروی علاج غرب است.

- طیبیان هندی گویند: ماش را بخایند و بر غرب نهند کافی است.

- برخی گویند اگر فقط مرّ بر غرب گذارند شفا دهد.

- زردچوبه یک جزء، ننه حوا یک سوم جزء، باهم کوبیده و گرد شوند و درهم آمیزند و بر غرب پاشند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۷

- داروی ترکیب شده از سونه مس، شب، نشادر مفید و شفابخش است.

- زاج، الوا، انزروت، سوخته پوست کندر، خشخاش شاخدار، در اجزاء برابر گرد کنند و در گوشه چشم ریزند.

- الوا و پوست کندر مفید است.

داروهای غرب در اقرابادین آمده است؛ بدانها مراجعه کن!

داروی «تند سبز» بسیار خوب است.

در جدولهای داروهای ساده و تکی نیز چند داروی را ذکر کرده‌ایم، آنها را مطالعه کن!

اگر غرب بر استخوان اثر گذارد، برای معالجه‌اش سه راه موجود است:

اگر دیدی که می‌شود با استعمال دارو آن را از بین ببری، آن را شق کن! داخل شق شده را بررسی کن، گوشت مرده را- تا به استخوان می‌رسد- بردار. آنگاه ببین. اگر استخوان سالم است و تنها نوعی سیاهی بر آن است، سیاهی را بزدای و شق شده را پر از داروی جوش‌دهنده کن و ببند و بگذار مدتی بماند!

اگر حال از این بدتر بود باید داغ‌گذاری کنی. یا اینکه گوشت فاسدشده را سوراخ کن! آنگاه داغ بگذار، که هرچه داغ ژرفارتر باشد خوب است، تا بتوان داغ را به ته گذار توخالی برسانی!

باید زیاد دقت و احتیاط کنی، جای داغ به سوی بینی یا به سوی چشم نباشد. در وسط بگذار و ته ابزار داغ‌گذاری را در داخل به سوی بینی منحرف گردان، هرگاه خون به دهان و بینی رسید، آنگاه داغ بگذار!

اگر جای داغ‌گرایش به سوی چشم داشته باشد، گوشتگاه را می‌گدازد و سیلان دهد. دقت کن داغ تمام عیار بگذاری و نیاز به دوباره کردن نباشد.

باید منتهای احتیاط را به کار ببری که چشم از داغ آسیبی نبیند، باید کره چشم را به خوبی حفاظت کنی!!

بعد از داغ‌گذاری داروی گرد برجای داغ بگذار و ببند!

شاید بدون سوراخ کردن داغ‌گذاری مفید باشد، و اگر چنین باشد چه بهتر.

داروهای علاج سر نیز در غرب بی‌بهره نیستند.

اگر داغ‌گذاشتی و گرد داروی برجای آن پاشیدی، تا دیدی که دارو بسیار گرمی‌آور شد، ابر مرده را در آب سرد خیس کن و بر آن بگذار! یا خمیر آرد را وسیله برف سرد گردان و بر چشم بیمار بگذار و تا دیدی که خمیر دارد گرم می‌شود آن را عوض کن و خمیر سردشده دیگر بگذار!

فصل هشتم زیاد و کمی گوشت ریزشگاه اشك

گاهی گوشت گوشه ریزشگاه اشك چنان فزونی یابد که مانع دید می‌شود.

گاهی به حدی کوچکتر از حد لازم می شود که از دید پنهان است و اشک ریزی بدون اراده به دنبال دارد.

اکثرا این کاهش از اثر اشتباه طبیب معالج رخ می دهد و اگر کاهش از اثر بریدن اشتباهی طبیب روی دهد، علاج پذیر نیست.

اگر کاهش گوشت در گوشه مقابل گوشه اشک ریز باشد، احتمال دارد با داروهای گیرنده و خشکاننده آن را چاره کرد.

داروهایی از قبیل: الوا و بنگ با شراب و به ویژه اگر داروی دارای اثر گیرندگی در شراب بپزد، تأثیربخش تر است.

تنها شراب نیز بی فایده نیست - چنان که اشاره کردیم - اگر با داروی گیرنده بپزد، تأثیربخش تر است.

فصل نهم سپیدی در چشم

گاهی رخ می دهد که پرده ای بسیار نازک بر چشم پیدا می شود، که آن را «ابر فراگیر» نامیده اند.

اگر این پرده نسبتاً غلیظ باشد آن را سپیدی چشم گویند.

پرده بسیار نازک و پرده نسبتاً غلیظ - که بر سطح چشم پدید آید - حتماً از اثر قرچه یا جوش است.

علاج:

اگر بیمار نرم اندام است و پرده بسیار نازک بر سطح خارجی چشمش پیداست، باید سر بر بخار آب گرم بگذارد و با آب گرم تن شویی کند که پرده نرم شود. و باید دائماً با زبان چشمش را بلیسند.

- افشرد آلاله، افشرد کم مایه لوف در چشم چکانند.

- زردچوبه يك جزء، ننه حوا دو سوم جزء، گرد شود و در دیده ریزند.

- انزروت، شکر تبرزد (نبات)، کف دریا، زراوند، بورک؛ که نرم ساییده و به چشم کشند، که از زردچوبه و ننه حوا بهتر است.

- سرمه «اسطریماخون»، سرمه «رصاص سیاه سوخته»، سرمه «اصطفیقان»، سرمه «طرخاطیقون» خوبند.

- اگر سپیدی غلیظ است و کهنه شده است و بیمار از سفت‌تنان است، باز باید وسیله بخار آب گرم و آب‌تنی با آب گرم- که ذکر شدند- آن را نرم کنی! آنگاه شیافهای ذکرشده را در آب سوسن زرد، یا آب نمک اندرانی بوداده، آب کنند و در حمام به چشم کشند.

- اگر حمام بهره نداد:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۲۹

- قطران و سوخته مس را شیاف کنند و به چشم کشند.

- شیاف شاخ گوزن (قرن الایل) خوب است.

- پشک سوسمار، تنها یا همراه «مسحقونیا» خوب است.

- سوخته مس تنها، یا همراه نمک اندرانی بوداده را در چشم کشند یا بر چشم گذارند؛ بهره‌رسان است.

- چلغوز پرستو با عسل دارای موم، یا عسل بدون موم به هم زنند و در چشم کشند، بسیار خوب است.

- پشک چلپاسه درشت‌اندام را بامدادان و شبانگاهان به چشم کشند خوب است.

- سوخته درمنه، سوخته خرچنگ دریایی، جوش کوره طلائی، داروی به اعتدال و میانه هستند.

اگر در وسط پرده سپید رویه چشم تشخیص دادی که نوعی گودی هست:

- مامیران، اندران، مَرّ، مدفوع چلپاسه، به‌طور متساوی گرد شوند و به چشم کشند.

- داروی «مغناطیس»- که در بحث ناخنه آمده است- داروی خوبی است.

داروهایی که برای رنگ دادن به سپیدی چشم تأثیر بخشد از این قرارند:

۱- پره‌های کوچک گلنار که بر زمین افتاده باشند، صمغ خرنوب مصری، افاقیا، زاج سفید، صمغ عربی، هرکدام يك اوقیه، سرمه، مازوج، هریک به وزن سه درهم، همه را در آب حل کنند و در دیده و بر سفیدی چکانند. اگر گلنار گیر نیامد، از پوسته انار یا پیه داخلی دانه‌های انار استفاده کن.

۲- مازوج و صمغ خرنوب مصری هریک به وزن دو درهم، زاج سفید يك درهم، که برای رنگ چشم دادن مفید است.

۳- از داروهای به چشم کشیدنی این نسخه خوب است:

ارزیز سوخته شسته، زعفران هریك به وزن دو مثقال، خاکستر توی قالب ریخته‌گری مس، شسته با آب باران دو مثقال، سونش شسته مس نیم مثقال.

نسخه دیگر: زاج زرد، مزوج سبز هریك چهار مثقال در آب حل شوند و بارها در چشم چکانند.

نسخه دیگر: مزوج، افاقیا، هریك يك جزء. «قلقند- زاج سبز» نیم جزء، همراه آب آلاله کوهی، چلغوز کبوتر و گنجشک سرمه شوند خوب است.

فصل دهم سبل

رگهای رویه گوشه‌گاه (ملتحمه) و قرنيه باد می‌کنند و چیزی دود مانند در میان آنها می‌تند.

سبب سبل پر شدن این رگها از موادی است که به سبب امتلاء سر و ناتوانی چشم از راه غشاء خارجی یا داخلی به سوی آنها می‌آید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۰

از سبل خارش، اشک‌ریزی و تم به وجود آید. از آفتاب و نور چراغ آزار می‌بیند.

گاهی در سبل چشم کوچک شود و جرم کاسه چشم کاهش یابد.

سبل از بیماریهای واگیر سرایت کننده است.

علامتها:

سبلی که ماده‌اش از حجاب خارجی است- چنان که بارها گفته‌ایم- از پر شدن رگهای خارج، سرخی رخساره، تپش شدید در گیجگاه یا پر شدن رگهای گردن شناخته می‌شود، که آن را می‌دانی! و اگر از حجاب خارجی نبوده و برخلاف این باشد، آن را نیز می‌دانی! که در قانون بیان شده است.

علاج:

کسی که سبل دارد مانند سایر بیماریهای چشم باید از ریزش مواد به چشم پرهیزد- که آن را ذکر کرده‌ایم- و تنقیه و پاک‌سازیهای را که گفتیم به کار برد.

از روغن بر سر مالیدن و ضماد بر سر گذاشتن پرهیز کند. انفیة نیز خوب نیست. و من استعمال انفیة را زیان نمی بینم، به شرطی که سر از مواد پاك باشد.

جالینوس اجازه می دهد که بیمار شراب بنوشد و کمی بعد بخوابد، باز به شرطی که مواد ناباب در سر و تن نداشته باشد. گمان می رود که در سبل سبك این نظریه مفید باشد.

در سبل تند و نیرومند، حتما برچیدن لازم است. بهترین نوع برچیدن آن است که نخهای بسیار در زیر رگها جا داد و آنها را به سوی بالا کشید. آنگاه سبل را با قیچی نوک تیز چنان چید که هیچ از آن باقی نماند. زیرا اگر چیزی باقی بماند به حال خود برمی گردد و بدتر می شود. سپس باید نگذاشت که چسبیدگی روی دهد که در باب ناخنه ذکر می شود. اگر از تأثیر چیدن، چشم به درد آمد نباید زرده تخم را از آن قطع کنی! که شفای درد است. بعد از آن «شیاف قرمز» و «شیاف سبز» به کار ببر! که ته مانده سبل را تحلیل برد و چشم را پاکسازی کند.

بهترین وقت چیدن سبل بهار و پاییز است. که باید بعد از پاکسازی و تنقیه باشد وگرنه درد چشم زواید را به چشم راه می دهد.

داروهایی که در سبل نو پیدا شده سودمندند، اکثرا به فرار زیرند:

- پوسته تخم تازه گذاشته مرغ که ده روز در سرکه جوشیده شود، تصفیه گردد، در سایه خشک شود، بسایند و سایده اش را به چشم کشند.

- سرمه «خاکستری» را با «مرغش» به چشم کشند.

- بول آدمی که سونش مس قبرصی يك روز در آن مانده باشد.

از داروهای ترکیبی: شیاف «اصطفیقان»، «شیاف سرخ نرم»، «شیاف سرخ تند»، «شیاف سبز»، «طرخماتیقون»، شیاف «روی سوخته»، داروی «مغناتیس» که همه اینها در اقرابادین ذکر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۱

شده است.

شیاف گلنار و شبت.

اگر جرب یا گری همراه سبل باشد. شیاف سماق به تنهایی یا با کمی صمغ و انزروت به چشم کشند، هم سبل قطع می شود و هم رمد را از بین می برد.

فصل یازدهم ناخنه

ناخنه عبارت از زائده‌ای در گوشتگاه یا از حجاب پیرامون چشم است که اکثراً از گوشه اشک‌ریز شروع می‌شود و همیشه بر گوشتگاه می‌آید. گاهی قرنیه را می‌پوشاند و بر آن می‌گذرد و سوراخ مردمک را نیز می‌پوشاند.

ناخنه نوع سخت و نرم دارد، ناخنه زرد، یا قرمز، یا بدرنگ (مات) است، بلند کردن می‌خواهد.

ناخنه‌ای هست که به گوشتگاه چسبیده است، که از کمترین بلند کردن و آویزان کردن از بین می‌رود. نوعی دیگر هست که با گوشتگاه آمیخته و یکی شده است، که نیاز به برکندن دارد؛ چنان‌که خود آن را می‌دانی!

معالجه:

بهترین علاج ناخنه برکندن وسیله نیشتر است به‌ویژه ناخنه‌ای که نرم باشد. اما اگر سخت است، باید با کمال آرامی صورت گیرد وگرنه زیان در بر دارد.

باید ناخنه را با قلاب بلند کرد، هرگاه بلند و آویزان شد قیچی کردنش آسان است.

اگر پایداری کرد و برکنده نشد، مو یا تار ابریشمی را وسیله سوزن یا ته نازک پر، زیر آن می‌نهی، و این عمل را در یک یا دو جای انجام می‌دهی. اگر بهره نداد، با نیشتر باریک و کند آن را می‌کنی!

باید آن را به کلی ریشه‌کن کنی، و دقت کنی که گوشت ریزشگاه را نرنی! که سر به اشک‌ریزی کشد.

باید از رنگ، فرق میان ناخنه سخت و نرم را بدانی!

هرگاه ناخنه را بریدی، زیره جویده و نمک به چشم بکش. سوزش و گزش را با زرده تخم‌مرغ و روغن گل و بنفشه تسکین ده!

یا اگر زیره جویده و نمک نباشد، گوشتگاه را به پلک بچسبان. باید بیمار هر دم چشم را بگرداند؛ بعد از سه روز شیافهای تند استعمال کند که ناخنه به کلی ریشه‌کن شود.

ناخنه اگر غلیظ باشد، حتماً نیاز به استعمال داروها دارد؛ با این همه، ترس از زیان رسیدن به کاسه چشم هست. از داروهای تند که به عمل می‌آوری، باید دارو بسیار جلادهنده و آمیخته با

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۲

داروی عفونت‌آور باشد.

از به چشم کشیدن‌های خوب برای علاج ناخنه:

شیاف «طرخماطیقون»، «قلطارین»، شیاف «قیصر»، «باسلیقون تند»، «روشناه»، «دینارجون»؛ که همه اینها را در اقربادین ذکر کرده‌ام.

- داروی مجرب دیگر: شیاف سوخته مس، زاج سفید، زهره بز نر، که هر سه به يك مقدار باشند.

- زاج سفید، نمك اندرانی، هریك، يك جزء، صمغ عربی نیم جزء. که با شراب رقیق گردد.

- سوخته مس، قلقند (زاج سبز)، پوست ریشه کبر، خرنوب شامی، نشادر، زهره بز نر یا زهره گاو با عسل.

- عسل تنها یا با زهره بز.

- مغناطیس، زنگار، گل مغرّه^{۲۴}، اندران. از هریك دو وحده، زعفران يك واحد و برای يك اوقیه از این دوا «هفت اوقیه عسل».

- قلقند- زاج سبز، و نشادر، سرمه شود تأثیر عجیبی دارد.

- داروی دیگری که تقریباً ناخنه را از هم می‌پاشد: شکسته چینی را بعد از حك کردن طرف شکسته بسیار نرم می‌کوبند، با روغن پنبه‌دانه آمیخته و می‌سایند و در سرمه‌دان پوستی می‌ریزند.

با میل از آن بیرون کشند و هر روز بر دوام چندین بار بر ناخنه می‌مالند که آن را نازک گرداند و از بین ببرد.

باید بیمار قبل از استعمال دارو، سر بر بخار آب گرم گیرد که چشم گرم شود و رخساره سرخ گردد. یا به حمام برود و- به رأی من- سر بر بخار شراب در حال جوشیدن گیرد. یا کمی شراب با آب آمیخته بنوشد. بعداً به حك کردن ناخنه پردازد.

ساییده کندر در آب گرم خیس شود و يك ساعت در آن بماند و بعداً تصفیه شود و در چشم کشند.

برای ناخنه سبک و غلیظ نافع است. من خودم کسی را که ناخنه سرخ و غلیظ و کهنه داشت، چنین مداوا کردم: کندر کهنه را در هاون ریختم، و نرم کوبیدم. آب بسیار گرم بر آن ریختم. با یاره هاون آن را آنقدر به هم زدم که رنگش به سبزی می‌زد. بسیار مفید افتاد.

فصل دوازدهم طرفه (لکه خون بر چشم)

^{۲۴} (۱) - گل مغرّه: از خاکبست سرخ مایل به زردی که از روم می‌آورند و نوعی چسبندگی دارد. (تحفه).

طرفه لکه‌ای از خون تازه و به رنگ سرخ، یا خون کهنه و مرده به رنگ خاکی مایل به سیاه است.

این لکه خونی از برخی رگهای ترکیده در چشم به وجود آمده، و سببش ضربت یا چیزی دیگر است که رگ را بترکاند. مثلا مانند: پری رگها، ورم که مانده و کهنه شده است، غریدن شدید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۳

حرکت شدید نیز از انگیزه‌های لکه خونی هستند.

یا شاید از جوشش خون در رگها باشد.

گاهی همراه لکه خون که از ضربت باشد ترك نازك بر كاسه چشم آید، و اگر ترك در گوشته‌گاه باشد سالم‌تر است.

معالجه:

خون کبوتر یا شفنین^{۲۰} یا فاخته (کوکو)، قمری، و به‌ویژه خون زیر پر آنها را در چشم چکانند.

تا در مرحله اولی است چیزهایی از بازدارنده‌ها بیامیزد. مانند گل قیمولیا، گل ارمنی، در مرحله اخیر. یکی از این خونها را با داروی تحلیل‌برنده مخلوط کنند حتی اگر زرنیخ، همراه گل مختوم باشد جایز است.

شیر پستان زن، با کندر و آب شور، به‌ویژه آبی که نمک در آن حل شده، یا نشادر با کندر به جای نمک باشد در دیده چکد.

شیاف «دینار جون؟» بسیار نافع است.

داروهای دیگر: سنگ فلفل، انزروت هریک، يك جزء، زرنیخ دو جزء، با نمک اندرانی، شخار سوخته، با شراب یا سرکه را ضماد کنند مفید است.

چلغوز کبوتر با سرکه، یا شراب، یا مویز تهی شده از هسته را به تنهایی یا با سرکه یا با چیزهایی که گفته شد، ضماد بر چشم گذارند مفید است؛ به‌ویژه اگر ورم باشد.

همچنین پنیر تازه و کم‌نمک، پنیر تازه و پوسته ترب، شاه افسر با خون سیاوشان یا بیخ سوسن، زعفران، یا عدس با روغن گل و زرده تخم، سر گذاشتن بر آب گرم که در آن حسل، مرزه کوهی، پخته باشد یا بدان کماد کنند، یا سرکه

^{۲۰} (۱) - شفنین: غم‌خورك. فرهنگ معین. شفنین نوعی کبوتر وحشی که پرهاى طلايى بر گردن دارد. لاروس عربی. و صحیحش همان کبوتر است که در لاروس تصویر هم کرده است.

که خاکستر در آن پخته، یا خیس شده لبانه با الوا، یا آب کاجیره بیابانی، یا خیس شده زعفران، یا آب‌پز بابونه و شاه افسر، یا افشره هر دو، یا آب برگ کلم پخته، یا ضماد برگ کلم پخته و کوبیده.

برای نوع سخت و دیرپای بیماری، خردل کوبیده را با دو برابر آن پیه بز نر ضماد کنند. یا زرنیخ در شیر حل شده، یا انار در شراب پخته ضماد شود، یا نانخواه و حسل با شیر گاو ضماد گذارند.

اگر همراه طرفه ترك در گوشه‌تگاه بود، زیره و نمک را بجاوند، تف آن را در چشم ریزند. برگ بید ضماد شود، بسیار مفید است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۴

فصل سیزدهم دمعه (اشک بدون اراده)

دمعه عبارت است از تری همیشگی چشم که رطوبت آبکی دارد و گاهی به صورت اشک فروریزد.

دمعه یا خودبه‌خود آمده یا از رویدادی پیدا شده. آنچه از رویداد پیداست که در حال سلامت رخ دهد یا پیرو نوعی بیماری است، که هرگاه بیماری نماند آن هم از بین می‌رود، چنان‌که در تبها رخ می‌دهد.

سبب روی آوردن دمعه از خارج ناتوانی نیروی گیرنده، نگهدارنده، یا ناتوانی نیروی هاضمه پخته‌کننده، یا کاهش مزاجی در ریزشگاه اشک است، یا به سبب، به کار بردن داروی تند، یا بعد از بریدن ناخن است.

منشأ این نمناکی مغز است، که از یکی از دو راه- که بارها ذکر کرده‌ایم- به سوی چشم می‌آید.

اگر خودبه‌خود پیداست یکی از چند سبب زیر را دارد:

۱- اگر از بریدن ریزشگاه باشد، شفا ندارد.

۲- در نتیجه تب و بیماریهای تند، اگر از علت دیگری نباشد از آسیب و ورم مغز است، که در تبهای شبانه هر روزه واقع می‌شود.

۳- در تبهای عفونتی و خونی بسیار است. گاهی اشک‌ریزی از بسیار دراز کشیدن بر زمین روی دهد، و اینها همه از نوع روی‌آورها از خارج است و همراه بیماری از بین می‌رود.

معالجه:

داروهایی که در گیرندگی معتدل باشند.

اگر از اثر بریدن ناخنه یا از بین بردن ناخنه وسیله دارو باشد، گرد پاشیدنی زرد، قرص زعفران، شیاف الواء، شیاف زعفران با بنگ، کندر یا دود کندر بر ریزشگاه اشك، مفید است.

الواء، خشخاش شاخدار، زعفران به چشم کشند. اگر دمه از بین رفت و سبب ریشه کن شد دیگر سر بر نمی دارد.

اگر از قطع ناخنه نباشد، سرمه توتیایی که در باب سفیدی بر چشم ذکر شد. و همچنین شیافهای چسپان، شیاف سفید، انزروتی، شیاف «اصطفیقان؟» و سایر شیافهای مذکور در اقربادین.

نسخه يك داروی مجرب: يك رطل انار ترش بپزد تا نصف گردد. از الواء اسقوطری، فیلزهره، صمغ فیلزهره، زعفران، شیاف خشخاش شاخدار، هریك يك مثقال، مشك دو دانگ در آب انار مذکور ریزند، در شیشه سرپوشیده چهل روز زیر آفتاب بماند.

ناشتا به حمام رفتن و ماندن مفید است. سرکه آمیزه با آب را زیاد در چشم چکانیدن خوب است. اگر دمه طبیعی و از خود چشم باشد، نه از سبب خارجی صعب العلاج است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۵

فصل چهاردهم لوچی انگیزه‌های لوچ شدن:

۱- سست شدن برخی از ماهیچه‌های حرکت‌دهنده کره چشم که از طرفی به طرف دیگر تمایل می کند.

۲- تشنج و ترنجیدگی برخی از ماهیچه‌ها که کره چشم را به سوی خود می کشد، به هر حال سبب یا رطوبت است یا خشکی، که از بیماریهای سخت روی دهد.

اگر سبب ترنجیدگی ماهیچه حرکت‌دهنده کره چشم باشد، لوچی در پی دارد. اما اگر از ترنجیدگی در ماهیچه نگه‌دارنده بیخ کره چشم است، چشم آسپی نمی بیند و بسیار بهره می بیند.

بسیار اتفاق افتد که لوچی از بیماریهای مغز، مانند صرع، قرانیتس (ورم جرم مغز) سدر (تخیر چشم از گرما) و غیره و یا از امتلاء مغز پدید آید.

و بدان! که اگر چشم به طرف بالا یا پایین آمده است سبب يك دویینی می شود اما اگر به راست یا چپ مایل شود، دید زیان چندانی نمی بیند.

معالجه:

اگر لوچی طبیعی باشد، خوب نمی‌شود؛ مگر در اوایل بچگی که بدن بسیار رطوبی مزاج است. در این حالت اگر لوچی روی داد، باید کاری کرد که گهواره مستقیم و بدون کجی باشد و چراغی را در طرف مقابل لوچی قرار داد که بچه همیشه بر آن نظر افکند، یا چیزی قرمز رنگ نزدیک گیجگاه یا گوش مقابل لوچی گذاشت که مورد نظر بچه باشد و به آسانی آن را نگاه کند. یا چیزی را با نخ قرمز برابر طرف لوچی آویزان کرد، که شاید چشم را به حال عادی بیاورد و خون را جابه‌جا کند و دید مستقیم شود.

پیران و سالخورده‌گان که لوچ می‌شوند و انگیزه سستی یا ترخیدگی رطوبی است، باید با وسایل پاکسازی وسیله معجونه‌های بزرگ و غیره- که ذکر شده- مغز را پاکسازی کنند، و به نرمی چاره‌سازی کنند. به حمام گرم تحلیل برنده مراجعه شود.

داروهای مفید در بیماری لوچی:

افشره برگ زیتون را به بینی کشند و اگر از تشنج خشک سرزند باید پاشیدنیهای رطوبی به کار برند.

اگر تب نباشد، شیر خر با روغنهای بسیار رطوبی خوب است. به‌هرحال باید رطوبت‌آورها را استعمال کرد و خون «شفین» در دیده چکانید. ضماد سفیده تخم‌مرغ و روغن گل و اندکی شراب را باید چند روزی استعمال نمایند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۶

فصل پانزدهم چشم برآمدگی (جحوظ)

برآمدگی چشم چندین سبب دارد:

۱- سنگینی و امتلاء کره چشم، بادکردگی به بار آرد.

۲- از فشاری بیرون آید.

۳- عصب پیوندی آن یا ماهیچه عصب پیوند، بسیار سست شده.

ماده برآمدگی در خود چشم، از باد یا خلط مرطوب است؛ که در حالت امتلاء ممکن است خلط مذکور باشد. یا که از شراکت مغز یا بدن منشأ دارد، چنان‌که در راکد ماندن خون حیض دیده می‌شود.

اگر ناشی از فشار به سوی خارج باشد، چنان‌حالی دارد که در خفگی و در سردرد شدید و بعد از قی کردن و غریدن است.

زنها بعد از دیزانتری شدید مبتلا می‌شوند؛ و شاید از ماده‌ای باشد که به سوی چشم میلان کرده است، در صورتی که خون زایچگی پاک نباشد. یا از تباهی مزاج جنین یا مرگ و گندیدن جنین باشد.

اگر سبب سستی در ماهیچه پیرامون عصب توخالی باشد، کره چشم را سنگین نمی‌کند و به خارج میلان می‌کند. گاهی چشم برآمدگی فقط از سستی ماهیچه است، ولی دید را زیانی نمی‌رساند. اگر گسستگی در عصب ماهیچه باشد، دید از کار می‌افتد.

گاهی سبب از اثر خفگیها، ورمهای حجابهای مغز، ذات الریه- که زیر فشار قرار می‌گیرد- و امتلاء است. اکثراً چشم برآمدگی همراه چربی نمایان و آماسیدن قرنیه است.

علامتها:

اگر از ماده زیاد و جمع شده باشد، شاید چشم بزرگتر شود. اگر از فشار باشد که شاید با ماده همراه باشد، باز ممکن است بزرگ شود و شاید بزرگی روی ندهد، در هر دو حالت نوعی کشیدگی حس می‌شود که از عقب چشم را به بیرون آمدن واداشته است. آن را از سببش باید شناخت.

اگر از سستی ماهیچه باشد، چشم بزرگ نمی‌شود، و احساس کشیدگی در داخل چشم نیست، اما کاسه چشم بی‌آرام (قلق) است.

علاج:

در علاج چشم برآمدگی سبک همین کافی است که چشم را به جای خود در داخل برگردانند و ببندند و بیمار بر پشت بخوابد. غذای سبک بخورد و کم حرکت کند، بر دوام چشم باز نکند. اگر نیازی به تداوی بود، شیاف سماق خوب است. اگر قوی بود و ماده هست، به وسیله بیرون راندنیها و خون‌گیری و حمامات بر دو شریان پشت گردن و حفته‌های گرم لازم است بدن و سر پاکسازی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۷

شوند. روی هم برای هر حالتی پاکسازی و حمامات بر پشت گردن بهترین است.

باید در مرحله اول چشم خیس شده در سرکه را بر آن نهند، رخساره را آب سرد یا نمکاب و به‌ویژه اگر داروهای گیرنده از قبیل: پوست انار، تمشک، خشخاش، کاسنی، هفت‌بند در آن پخته باشد، پاشند. در صورتی که از امتلا نباشد از این دارو بسیار استفاده می‌کنند.

اگر از امتلا باشد، باید همین که شروع کرد ماده را تحلیل برد.

اگر از سستی باشد، باید معجونهای بزرگ، در دهن گردانیدنی، بوکردنی، بخورهای شناخته شده را به کار برد و سپس گیرنده‌های قوی را استعمال کرد.

آنچه در حال روانی شکم به وجود آید، اگر از کمی جریان خون زایچگی یا تباهی جنین است، باید خون حیض را به جریان انداخت و جنین را بیرون آورد. اگر تنها از اثر فشار بود، داروهای گیرنده لازم است.

در علاج برآمدگی و بالا زدن چشم، آرد باقلی با گل و کندر و سپیده تخم ضماد شود، همچنین هسته سوخته خرما با سنبل علاجی خوب هستند.

فصل شانزدهم گود شدن و کوچك شدن چشم

در تبها این حالت روی می‌دهد و به‌ویژه تبهای شبانه، همچنین کمی بعد از پاك‌سازيها و بی‌خوابی زیاد و غم و اندوه، روی‌آور است.

اگر از بی‌خوابی است، چشم خواب‌آلود و سنگین می‌نماید؛ حرکت پلك دشوار است و کاسه چشم به حال عادی است. اگر از اندوه است، چشم از جنبش می‌افتد. گویند شخصی نیمی از بدنش سرد شدید و نیمی دیگر گرم شدید بود. چشمی که در طرف نیمه سرد بود، گود و کوچك شده است، اینها را از یاد مبر!

فصل هفدهم کبودی چشم

انگیزه‌های کبودی چشم، یا از پرده‌های چشم ناشی است، یا از رطوبتها.

اگر سبب رطوبت باشد، رطوبت عدسی چشم در اندازه زیاد و سپیدی چشم صاف است. اگر عدسی نزدیک به خارج باشد و اندازه رطوبت به اعتدال یا کمتر از حد معمول باشد، سبب کبودی در چشم می‌شود. به شرطی که پرده‌های چشم در آن دخالت نداشته باشند.

اگر رطوبت تیره‌رنگ یا عدسی کم‌اندازه و سپیدی بسیار و تیرگی آب راکد را داشته باشد، یا عدسی در گودی قرار گرفته است چشم مشکلی یا سرمه‌ای است. سبب در لایه‌ها همان است که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۸

در عنبیه می‌باشد؛ اگر عنبیه سیاه است چشم سرمه‌ای است، اگر کبود است چشم کبود می‌نماید.

سبب کبودی عنبیه از ناپختگی و خامی است. مانند گیاه که در اول رویدن سبزیش به سپیدی می‌زند و بعد از رسیدن سبز تیره‌رنگ می‌شود. همین قیاس را از چشم کودکان دریاب! که چشمشان کبود، بعدا میشی می‌شود. کبودی

چشم کودکان از رطوبت زیاد یا از تحلیل رطوبتی است که رنگ با وی تحلیل می‌رود، در حالتی که ماده رطوبت کاملاً پخته شده باشد- چنان که رستی که هرگاه رطوبت را از دست داد سفید می‌شود- در چشم به جای سفیدی کبودی است.

رنگ چشم بیماران میشی می‌شود؛ پیران هم همین‌طور، زیرا سالخوردگان رطوبت خارجی زیاد دارند و رطوبت غریزی تحلیل می‌رود.

یا شاید در خلقت و سرشت، چشم کبود باشد، نه اینکه عنیبه رنگ را عوض کرده و کبود شده است؛ و شاید از صافی رطوبتی که چشم از آن ناشی شده است و یا شاید از هر دو سبب باشد. اگر در سرشت اولی چنین باشد- که این حالت را باید از خوب دیدن و بد دیدن شناخت- پس کبودی طبیعی هست و روی آور هست. رنگ میشی از دو انگیزه مشکی و کبودی مرکب است.

اگر میشی رنگی از مزاج آتشی باشد- چنان که «امبادقلس» پندارد- بایستی چشم کبود آسب دیده باشد که مزاج آتشی را از دست داده زیرا مزاج آتشی ابزار دید است.

اگر بعضی از چشمهای مشکی در دید از کبود کمتر است، مشروط بر اینکه کبودی طبیعی بوده و از آسبی نباشد، بلکه رنگ مشکی از بیضیه باشد، از سپیدی که دارد مانع ورود شبح رنگهایی است که بر ضد شفافیت است. و هم‌چنان است تیرگی رطوبت.

همچنین اگر سبب، زیادی رطوبت است از زل نگرستن و به سوی جلو آمدن چندان فعلیتی ندارد. اگر کبودی از کمی رطوبت بیضیه باشد، در هنگام شب و تاریکی بهتر از روز می‌بیند؛ زیرا نور ماده کم را به حرکت وامی‌دارد و این حرکت از به وضوح دیدن اشیاء عاجز می‌شود. هم‌چنین است اگر بعد از روشنایی یکهو به تاریکی نگاه کند.

چشمی که به سبب رطوبت مشکی است، شبها کمتر از روز می‌بیند، زیرا نیاز به زل زدن و تحریک ماده به خارج دارد. ماده که بسیار باشد، از ماده کم در این کم‌بینی شب مؤثرتر است.

اگر مشکی از لایه طبقه باشد دید را شدیدتر جمع می‌کند.

علاج:

گیاه بنگ خشک شده را در آب می‌جوشانند تا مانند عسل می‌شود و به چشم می‌کشند. یا وزن سه درهم سرمه اصفهانی، یک درهم لؤلؤ (مروارید)، مشک و کافور از هر یک، یک دانگ، دود چراغ که با روغن زیتون یا روغن زنبق می‌سوزد دو درهم، زعفران یک درهم. همه را باهم کوبند و استعمال کنند. خود زعفران و روغن زعفران چشم را سیاهی بخشد. افشره تاج‌ریزی هم خوب است.

یا افشره خارسه کوهه دو درهم، مازوج کوبیده و ساییده یک درهم، هسته نمر زیتون که بر درخت سیاه شده، روغن کنجد پوست نکنده، از هر یک یک درهم. که بر آتش اندک و آرام بجوشد،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۳۹

در دیده کشند.

سوخته فندق با زیت زیتون بیامیزند و بر جان دانه کودک کبود چشم گذارند چشم را مشکمی می کند.

میل در هندوانه ابو جهل سبز داخل کنند و به چشم کشند. مجرب است، حتی گفته اند که حدقه چشم گربه را بسیار سیاه می کند.

پوسته فندق یا بادام تلخ بکوبند و ببیزند یا صمغ خرنوب مصری یک جزء و مازوج یک ششم جزء را با آب آلاله کوهی و افشره اش قاطی کنند در چشم ریزند.

افشره بنگ و افشره پوست انار خوب است. اگر دایه شیرده بچه، زنگی یا حبشی باشد، کبودی چشم از میان می رود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۰

گفتار سوم پلک و اطراف پلک

فصل اول شیشه در پلک چشم

ماده شیشه رطوبتی عفونی است که طبیعت به سوی پوست می فرستد و از حرارت غیر طبیعی ناشی است. کسانی که انواع مختلف از غذا می خورند و کم ورزشند و پاکیزه نیستند و حمام نمی روند، به شیشه مبتلا می شوند.

علاج:

تخلیه سر و تن و طرف چشم وسیله داروهای که می دانی. به ویژه ماده غرغره از سرکه و خردل به عمل آور! بعدا چشم را می شویی و آب دریا و آب شور و گوگردی می پاشی. رستنگاه مژه ها را با داروی مرکب از: یک واحد شب، نیم واحد مویزج و گاهی از الوا و بورك نیم جزء با سرکه موسیر عجین کنی و بمالی! مویزج و بورك داروهای خوبی هستند.

فصل دوم سلاق- که نام یونانی آن انیوسیما است

سلاق عبارت است از کلفتی در پلکها، که ناشی از ماده غلیظ تباه و خورنده و بورکی می باشد.

پلکها را سرخ گرداند. مژهها می ریزد، رستنگاه مژهها زخمی می شود، که در نتیجه چشم را به تباهی کشاند. اکثرا سلاق بعد از رمده آید. سلاق تازه آمده و سلاق کهنه و بدخیم هست.

علاج:

تا نو است و کهنه نشده، ضماد عدس پخته با گلاب؛ ضماد خرفه و کاسنی با روغن گل و سپیده تخم که شب بر چشم نهند و صبح به حمام روند؛ عدس پوست کنده، سماق، پیه انار، گل، با شراب

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۱

سیکی معجون شود، شب استعمال کنند و فردا بامدادان به حمام روند. زیاد به حمام رفتن بهترین علاج است.

اگر کهنه و مزمن است (دیرپا است)، باید ساق پا را حمامت نهاد، رگ پیشانی را زد و زیاد به حمام فرستاد.

سوخته مس نیم درهم، زاج سه درهم، زعفران و فلفل هریک يك درهم، با شرابی گس مزه به هم زنند، تا مانند عسل رقیق می شود و بر قسمت خارجی پلك نهند.

اگر سلاق بعد از رمده آمده، شیاف: زاج زرد سوخته، زعفران، سنبل، هریک يك واحد، شادنه ده واحد، که پلك را بدان حك کنند.

فصل سوم سخت شدن پلك

پلك به زحمت برهم آید و باز می شود. غالبا درد و سرخ‌رنگی بدون رطوبت به همراه دارد. اکثرا با اینکه بیمار در خواب نیست پلك از باز شدن امتناع می کند. در بیشتر حالات ژفکهای پراکنده و خشك و سخت هست. از آنجا که ماده از خشکی یا خلط لزج (چسبناك) و مایل به خشکی زیاد است، سیلانی ندارد مگر به ندرت. اما درد و سرخ‌رنگی ممکن است باشد.

اگر سختی پلك از ماده نباشد و خارش داشته باشد، آن را خشکی چشم گویند، و شاید مزاج گرم و ماده زیاد و غلیظ باشد که نیاز به تخلیه دارد.

علاج:

باید پیوسته ابر مرده خیس شده در آب ولرم بر چشم بگذارند. بیمار بسیار با آب صاف و شیرین و ولرم خود را بشوید. در وقت خواب سپیده تخم مرغ آمیخته با روغن گل بر چشم نهد. تمامی سر را با رطوبت بخشها و روغنها و پاشیدنیها بمالد. انفیه های خیس شده در روغن بنفشه و نیلوفر و غیره استعمال کند.

اگر معلوم شد که همراه خشکی ماده صفراوی هست، انفیه روغن بنفشه که با لبلاب رقیق شده خوب است. اگر پنداشتی که ماده غلیظ و خشکی دهنده است، ضماد لعاب شنبلیله و لعاب بزرکتان آمیخته با شیر بر چشم بگذار، که این ماده لعابی سختی پلک را از بین می برد و خلط بد را تخلیه می کند.

پیه مرغ خانگی، لعاب بزر قطونا، اسفرزه، شمع و روغن گل را باید دائما بر آن گذاشت.

گاهی باید چیزی که اشک تولید می کند، استعمال کرد. مانند شیاف «اراسیاطراطس» (ارسطراطیس - نسخه) که در علاج ماده دیرپای (مزمن) نافع است. به چشم کشیدن اشک آورها ماده غلیظ را تحلیل می برد و به سیلان وامی دارد. رطوبتهای رقیق وارد می کند و تحلیل می برد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۲

همچنین ماده سختی پلک را تحلیل می برد.

فصل چهارم غلظت پلک چشم

نوعی بیماری است که بعد از جرب پیدا می شود و ممکن است از پاشیدنیهای سرد بر پلک روی آورد.

علاج:

داروهایی را به چشم کشد که از لاجورد، سنگ ارمی، هسته سوخته خرما و سنبل رومی باشد.

از استعمال حمام تقصیر نکند، شراب انگور ننوشد. با میل حک کند و شیاف «سرخ و نرم» بر پلک بمالد.

حک کردن با شکر شاید هیجان پیدا کند، ولی گویند مجرب است.

فصل پنجم برانگیختگی پلک (هیجان)

پلک از مواد رقیق و بخارها، از سوء هضم و ناتوانی جهاز هاضمه، از بی خوابی زیاد، از تبهای شبانه، و گاهی در ابتدای استسقا و گاهی از بدقوامی و شاید از ورمهای رطوبتی مانند ذات الریه و «لیشرغیس» (مرگ دروغین - خواب بدون اراده) برانگیختگی (هیجان) یابد. اگر از نو شفا یافتگان سر زند آثر برگشتن بیماری است، و به ویژه اگر

اعضای پیرامون پلکها ضعیف شده باشد و پلک همچنان هیجانزده و بادکرده باشد، علاجش قطع سبب و کمادات است.

فصل ششم سنگینی پلک

شاید از تهیج و اسباب آن باشد، شاید از ناتوانی و نماندن نیرو باشد- چنان که در بیماری دق روی دهد-، شاید از غلظت و از اثر پيله چشم و غیره باشد. گاهی سنگینی و فروهستگی در اوایل تبها روی دهد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۳

فصل هفتم برهم چسبیدن پلک در ریزشگاه و غیره

گاهی پلک به کره چشم می چسبد، یا به ملتحمه یا به قرنیه یا به هر دو. این چسبیدگی در یکی از گوشه‌های چشم یا در وسط می باشد و گاهی کره چشم را به کلی در بر می گیرد. سببش یا قرچه‌های کوچک، یا ترك خورده از دست چشم پزشکی است، که سبلی را کنده یا ناخنه را پراکنده نموده. یا اینکه جرب را از پلک خراشیده و به وسیله زیره و نمک و غیره داغ تمام ننهاده چنان که گفتیم و چنان که بایستی مراعات کند مراعات نکرده تا به هم چسبیده و کار به تباهی کشیده است.

فصل هشتم مسدود شدن (سدیه)

گوشته‌کی است جوش مانند که در چشم پیدا می شود. اگر در گوشه باشد باید برکنده شود. بعدا علاج غرب به کار برد. یا داروی «باسلیقون» (زیره کرمانی)، «داروی بنفشی»، داروهای ناخنه و به ویژه شیاف «زرینخی» به کار برد. اگر گوشته سد آورنده، سپید و سیاه بود همان علاج ناخنه را به کار ببر! چنان که گفته شد.

فصل نهم برگشتن پلک- که شتره نام دارد

این بیماری سه قسمت است:

۱- پلک می ترنجد و سپیدی چشم را نمی پوشاند. که ممکن است از خلقت باشد یا بریدگی در پلک به وقوع پیوسته. چنین چشمی را چشم خرگوشی می نامند.

۲- همه سفیدی را نمی پوشاند که آن را کوتاهی پلک نامند و همان انگیزه اولی دارد، لیکن کمتر است.^{۲۶}

^{۲۶} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۳ ؛ ص ۲۴۳

پلک زبرین بر پلک زبرین نمی آید. که علتش یا غده، یا رستن گوشت زاید است که تازه برآمده، یا از تشنج پلک است که قرحه داشته و بر پلک به هم آمده است و نمی گذارد پلک بالای بر پایی بیاید؛ و شاید همه اینها از تشنج ماهیچه‌های پلک برهم‌زن باشد.

علاج:

اگر از کوتاهی پلک است، باید شق شود و بخیه زنند و بعد از پیدا شدن گوشت بر پوست به هم می آید. در حالت دومی همین علاج است، کمتر یا زیادتر.

اگر از غده و گوشت زیادی باشد، باید با نیشتر آن را برداشت. همچنین آنچه از اثر قرحه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۴

به هم آمده باشد- که پلک را کوتاه کرده- علاجش نیشتر است که آن را بشکافند و به هم آید. اگر از تشنج است هر دو نوع از علاج تشنج، علاج آن است.

فصل دهم تگرگی (برده)

رطوبتی غلیظ می شود و فضله به داخل پلک می گذارد. که به سپیدی می زند و به تگرگ می ماند.

علاج:

بر موم و امثال آن را بر آن مالند، و بد نیست که روغن گل هم باشد.

صمغ درخت بنه، انزروت، اندران ساییده با سرکه آمیخته، بار زد، انگزده، یا «اورایاسیوس»- که در باب «شعیره» ذکر شده است- درمان آن است.

فصل یازدهم شعیره (جودانه)

ورمی است مستطیل بر کناره پلک ظاهر می شود، شکلش به دانه جو می ماند، که ماده آن اکثراً خون چیره است.

علاج:

رگ زدن، تخلیه به وسیله معجونهایی که می‌شناسی! بعد کمی از سکبینه را در آب حل می‌کنی و بر ورم پلک می‌مالی! که بسیار مفید است. یا کماد پیه گذاخته، یا آرد جو، همراه بارزد یا نان گرم بر آن بمالند.

کمدان دنباله مگس (مگس سر برکنده) یا آب‌پز جو، یا خون کبوتر، یا خون قمری، یا خون شفنین مفید است. کمی بورك و بارزد خوب به هم آمیخته را بر ورم می‌گذاری.

مالیدنی «اورياسوس» که نسخه‌اش این است:

کندر، مَر، از هر يك يك واحد وزن، لادن يك چهارم، شمع، شب، بورك ارمني، هريك نيم واحد.

در دردی روغن سوسن می‌ریزند و بر شعیره می‌مالند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۵

فصل دوازدهم شرناق (پيله)

در بیماری شرناق، ماده پیهی زائد در پلک زیرین پیدا شود. پلک به سنگینی باز می‌شود، تو گویی فروهشته است، پناه گرفته است و با لمس مانند غده زیر پوست حرکت نمی‌کند. اکثراً شرناق کودکان و مرطوبین را در بر می‌گیرد و کسانی را که بیماری دمعه و رمذ زیاد دارند؛ علامتش این است اگر بادکردگی را با دو انگشت فشار دهی و انگشتان جدا باشند، از میان آنها سر برمی‌آورد.

علاج:

بیمار بنشیند، سرش را به سوی عقب بکشند و پوست پیشانیش را نزدیک چشم کشش دهند؛ پلک بالا می‌رود. باید پلک بالا رفته را میان انگشتان سبابه و وسطی گرفت و اندک فشار داد؛ ماده بیماری در میان دو انگشت جمع می‌شود. سر پوست وسط ابرو را گرفت هرگاه برجستگی نمایان شد، پوست را از آن می‌بری! بریدن پارچه نازک سطحی است نه عمیق، که باید احتیاط کرد. و اگر چندین بار این عمل - یعنی بریدن پارچه نازک - تکرار شود بهتر از آن است، که يك دفعه و تا عمق ببرند. اگر در برش اولی خوب شد چه بهتر، وگرنه پاره کردن را تکرار کن! تا تماماً آشکار می‌شود.

هرگاه دانستی که بریدن به مرام است، پارچه کتانی را بر هر دو دست بیچ، پيله را به طرف راست و چپ حرکت ده و بردار و اگر بقیه از آن بماند، نمک پاش تا آن را بخورد.

اما اگر پيله در غلاف هم بود و به شدت چسبیده بود، آنچه آشکار شده برگیر و کار به بقیه نداشته باش زیرا نمک پاشیدن کارش را یکسره می‌کند، نمک پاش و پارچه در سرکه خیس شده را بر آن بگذار!

بامداد روز دوم نگاه کن! اگر مطمئن بودی که چشم درد بروز نمی کند، داروهای چسبناک که در آن صمغ فیلزهره، شیاف خشخاش شاخدار، زعفران باشد استعمال کن!

اگر پيله چنان به گوشت چسبیده بود که پدیدار نشود، تار مویی را به وسیله قلاب به زیر آن فرو کن و به راست و چپ تکان بده تا بروز می کند، یا این عمل را به واسطه بیخ پر نازک انجام ده و آنگاه آن را شق کن! باید در این شق کردن احتیاط کرد که مبادا نشتر به پوست و غشاء زیر پوست اصابت کند و ببرد و به طوری باشد که اگر با انگشت جای بریده را فشار دادی، پیه از آن خروج کند و درد زیاد و آماس پدید آید و چیزی سخت و به تعویق انداز بر جای بماند که از پيله بدتر است!!

- همچنین شاید چیزی را از ماهیچه بردارنده پلك ببرند که مایه ناتوانی پلك در باز شدن گردد.

اما اگر شرناق در مرحله آغاز است و قوت نگرفته است، اکثراً وسیله دارو معالجه می شود و نیاز به عمل کردن ندارد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۶

فصل سیزدهم توتہ

گوشتی است سست، در لایه داخل پلك به وجود آید. خون سرخ و سیاه و سبز از آن جاری می شود.

علاجش تخلیه به وسیله خشکنده های خورنده و شیافهای گرم است. و هرگاه توتہ را وسیله داروهای خورنده از بین بردی، گردها و شیافهایی را که برای رویانیدن گوشت در قرحه های پلك به کار می رود استعمال کن! در هر حال علاجش همان علاج خارش و حرب (گری) قرنيه است.

فصل چهاردهم فضله انداختن (التجعر^{۲۷} - چلغوزی) (التحجر - نسخه)

ورمی کوچک است که خون دارد و (سخت می شود - نسخه) فضله مانندی را بیرون دهد. می توان با عمل دست آن را از بین برد. و بعدا داروهای قرحه پلك را به کار برد.

فصل پانزدهم قرحه و دریدگی پلك علاجش:

ضماد عدس پوست کنده و پوسته انار در سرکه پخته گذارند تا کبره (خشک ریشه) می افتد و خوره از بین می رود. آنگاه زرده تخم و زعفران بر آن بگذار که قرحه را علاج می نماید. اگر نیاز بود، شیاف «کندر»، شیاف «ابار»،

^{۲۷} (۱) - التحجر: سنگ شدن (نسخه).

سوخته ارزیر سیاه یا شیاف «اصطفیقان» و شیاف سرخ نرم استعمال کند! که دریدگی پلك برهم جوش می خورد؛ و علاجش هم علاج دریدگی پوست است که ذکر شده است.

فصل شانزدهم گری و خارش پلك

این بیماری از ماده شور بورکی، از خون تند مزاج، یا خلط تند مزاج دیگر ناشی است، که اول خارش است و بعدا گری می شود. اکثرا این حالت کمی بعد از قرحه چشم به وجود می آید.

سرآغاز اندك خارش پدید آید؛ در نتیجه زبری و سرخی پلك، سرانجام انجیری شکل و قرحه می شود. و بعد از آنکه ترك از خارش و آماس شدید ظهور کرد، دانه های سخت پیدا می شوند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۷

علاج:

اگر گری چشم و رمد باهم بودند، اول رمد را علاج کن و آنگاه به سراغ گری بشتاب! اما نباید به کلی دست از معالجه گری برداری.

همچنین اگر دو حالت بیماری باهم بودند، کدام شدیدتر است، اول آن را معالجه کن! اگر قرحه و آماس بود، در درجه اول نکند داروی تند و شدید استعمال کنی!! مگر اینکه به آرامی و نرمی خارش را تسکین دهی، وگرنه درد شدید از دوا برخیزد.

در درجه دوم و سوم، یا باید نشتر زنی یا با داروهای حاك کننده مانند: کف دریا و به ویژه کفی را که آن را «قاشورا» گویند. برگ انجیر یا شادانه و زعفران و مارقشیشا (مرغش) را شیاف کن و آن را حاك بنمای!

تا در نخستین مرحله است، علاجش تخلیه و رگ زدن است. حتی اگر در ماه دو دفعه انجام گیرد خوب است. بعد از خون گیری عمومی، خون از گوشه های چشم بگیر! زیاد حمام رفتن خوب است. باید بیمار از گرد و غبار و فریاد بلند سر دادن پرهیز کند، دکمه ها را تندتند نبندد، یقه پیراهن تنگ نباشد، از خشم زیاد پرهیزد، زیاد حرف نزند، تند سر بر بالین نچسباند، زیاد بر سجده نماند، از هرچه مواد را به سوی بالا می برد و به رخساره می رساند، پرهیز کند.

در ابتدا شیاف «سرخ نرم» و بعدا شیاف «سبز نرم» بگذار! اگر قوی تر بود، شیافها را تندتر کن! «طرحماتیقون» و سرمه «ارسطراطس»، شیاف زعفران به کار ببر!

زهره بز و زهره خوك، نشادر، سوخته مس و زاج سفید، خوبند. داروهای نافع در این بیماری به قرار زیرند:

نسخه اول: کهربا يك جزء، پوسته نازك مس دو جزء، در عسل معجون شود. و يا يك جزء الوا با نيم جزء نشادر با عسل عجین شود.

نسخه دوم: سوخته مس شانزده مثقال، فلفل هشت مثقال، جوش کوره چهار مثقال، مرّ و زعفران هريك دو مثقال، زنگار پنج مثقال، صمغ عربی بیست مثقال. همه اینها را باهم در آب قدومه یا آب باران می کوبند.

فصل هفدهم بادکردگی (انتفاخ)

و آن عبارت است از ورم سرد همراه خارشى که آن هم چندین حالت دارد: یا باد چیره گشته یا زائده بلغم رقیق، یا زائده آبی، یا زائده سودایی است. اگر از باد است، ناگاه آید و به سوی گوشه چشم کشیده می شود. تو گوپی مگس آن را گزیده است. در تابستان و برای پیران رخ می دهد و پلك را سنگین نمی کند.

بلغمی، سردتر و سنگین تر است و اگر با انگشت فشار دهی اثرش می ماند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۸

اگر آبی باشد، از فشار انگشت اثر نمی ماند و درد هم ندارد.

سودایی، اکثرا پلك چشم را در بر می گیرد. سخت است و کشیده می شود. گاهی به ابرو و رخسار می رسد، و درد بسیار ندارد، بدرنگ است و اکثرا بعد از رمد آید و حتما بعد از آبله می آید.

علاج:

باید اول تخلیه و پاکسازی سر و تن صورت گیرد. آنگاه اگر گرایش بلغمی دارد، ضماد خطمی و از آن مفیدتر، برگ گرچک کوبیده آمیخته با شب. ابر خیس شده در سرکه و آب گرم بر آن بگذارد.

مالیدن الوا، فیلزهره، شیاف خشخاش شاخدار، تانبول، زعفران با آب تاجریزی مفید است.

فصل هیجدهم پلك برهم زدن بی اراده

گاهی از خاشاکی سبک، یا از جوش است و اکثرا در کسانی ظاهر می شود که تمدد دارند و برای تمدد آماده اند. در بیماریهای حاد، آژیر تمدد و تشنج است.

فصل نوزدهم ریختن مژه

سببش یا ماده است یا موضعی. اگر از ماده باشد، یا انتقالی است - چنان که در آخر بیماریهای سخت روی دهد - یا به سبب اختلاط ماده تباه در رستنگاه مژه است؛ چنان که در داء الثعلب رخ می‌دهد. به طوری که رطوبتی تند مزاج، یا نمکین یا بورکی در لایه داخل پلك است و آسیب در پلك دیده نمی‌شود، ولی زیان به مژه می‌رساند.

اگر سبب موضعی است، باید آسیبی آشکار باشد، که رستنگاه مژه سخت و غلیظ شود. بخاری که موی را تولید می‌کند منفذ ندارد که بیرون آید، پلك در آن حالت یا ورم می‌کند یا خورده می‌شود.

سرخی و سوزش شدید علامت آن است.

علاج:

اگر موضعی است، آسیب را باید برحسب تعلیمات ذکر شده در جای خویش معالجه کرد، و اگر از نبودن ماده رویاننده مژه است، باید وسیله تغذیه و بهداشت، تن را معالجه کرد. همچنین داروهای باز رویاننده مژه را - که در اقرابادین و لوحهای مفرده گفته‌ایم - استعمال کرد.

اگر به سبب رطوبت تباه باشد، تخلیه سر و عضو لازم است. آنگاه علاج مو را به کار ببر!

داروی به چشم کشیدن برای باز رویانیدن مژه: سنگ ارمنی، لاجورد، سرمه هسته خرما با

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۴۹

لادن - که در اقرابادین آمده - یا اینکه سوخته هسته خرما یا نارسیده وزن سه درهم، سنبل رومی دو درهم، باهم سرمه شوند.

داروی مجرب: سنبل سیاه را گرد کنند و به وسیله میل به چشم کشند. پشک موش سوخته یا ناسوخته با عسل خوب است و به ویژه برای سرخی و آماس پلك. یا: خاک زیر درخت تانک، با زعفران و سنبل رومی هریک، یک جزء را سرمه کنند.

اگر ریزش مژه همراه خارش و سرخی پلك باشد و پلك خوره داشته باشد، اناری را کاملاً با همه اجزایش در سرکه بجوشانند تا از هم می‌پاشد و برجای ریزش مژه بچسبانند. همه داروهای چسبیدنی مفیدند.

زاج سفید، زاج زرد، به تساوی بکوبند، داروی سرخی و ورم پلك است.

پشک سوخته خرگوش هشت درهم، پشک بز سه درهم، در چشم کشند مفید است.

مگس سر برکنده خشکیده، فندق سوخته کوبیده و با پیه بز یا پیه خرس بر آن مالند هم مزه را باز رویاند و هم سیاه‌رنگ می‌باشد.

سرمه بوداده يك جزء، فلفل يك جزء، سوخته ارزیز شسته چهار جزء، زعفران چهار جزء، ناردین سه جزء، هسته سوخته خرما دو جزء، باهم قاطی کرده و به چشم کشند.

فصل بیستم موی برگشته

علاجش پنج طریقه دارد: چسبانیدن، داغ کردن، تنظیم با سوزن، بریدن و کوتاه کردن پلك، برکندن که باز نروید.

۱- چسبانیدن: موی را بلند کن! و جای آن را مصطکی، صمغ صنوبر، داروش، اندران، چسپی که از شکم جانور صدفی بیرون آید، الواء، انزروت، کتیرا، کندر حل شده با سپیده تخم بگذار! روغن چینی هم خوب است و از آن خوب‌تر چسب پنیر است، که در اقربادین ذکر کرده‌ایم.

۲- علاج با سوزن: سوزنی را از لایه داخلی پلك به سوی خارج روان کن و کوشش کن که سر موی زائد در سوراخ سوزن آید و بیرون بیار و ببند! اگر نتوانستی موی را در سوراخ سوزن جای دهی، موی زنی را در سوراخ سوزن کن آن سر دیگر را گرهی بزنی که حلقه‌ای باشد و موی زائد را در آن حلقه بند کن و بیرون بکش! اگر ناچار شدی که عمل سوزن را تکرار کنی، جای را عوض کن زیرا تکرار در يك جای سوراخ را گشاد می‌کند و موی را نمی‌گیرد.

۳- بریدن: رستنگاه موی زائد را از پلك می‌برند. بعضی گفته‌اند جایی را که «اجانه» طشتک گویند و در کنار پلك است شق کنند و چون شق شده به هم آید حتماً گوشت زاید بر آن می‌روید و این گوشت موی برگشته را راست نگه می‌دارد، و نمی‌گذارد که واژگون شود و برگردد.

۴- داغ گذاشتن: سر سوزنی سر کج را گرم کن، پلك را بکش، جای مو را داغ کن! دیگر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۵۰

بر نمی‌گردد. شاید نیاز به تکرار داغ برای بار دوم و سوم باشد که هیچ‌گاه موی برگشته پیدا نمی‌شود.

۵- برکندن یکباره: موی را برکن و داروهای مانع روییدن مو بگذار و به‌ویژه بر پلك بگذار! که آن داروها را در الواح مفرده آوردیم و در بحث موی زائد می‌آوریم.

فصل بیست و یکم موی زائد

رطوبت عفونی زیاد که در پلك چشم جمع می‌شود، تولید موی زائد می‌کند.

علاج:

تخلیه بدن و سر و چشم - چنان که دانی - بعدا استعمال به چشم کشیدنیها، تخلیه پلك از قبیل:

زیره کرمانی، روشنای قرمز، سبز تند، شیاف هلیله‌ای، و به خصوص اگر رطوبت اشکی یا روی آورده از خلط باشد.

اگر دارو چاره‌ساز نبود موی را برمی کنی و جای مو را با خون خارپشت، زهره خارپشت، زهره آفتاب‌پرست، زهره کرکس، زهره بز، مرهم می گذاری! اگر این خون و زهره‌ها را با گند - بیدستر مخلوط کنی و شیاف شبیه پولک ماهی درست کنی و در وقت حاجت با تف دهان انسان تر کنی و برجای موی کنده گذاری که نیم ساعت بماند، چاره‌ساز است.

نسخه دیگر:

زهره هریک از خارپشت و آفتاب‌پرست با گندبیدستر به‌طور مساوی با خون کبوتر جمع کرده و از آن قرص می‌سازند.

گویند خون کنه و به‌ویژه کنه سگی و خون قورباغه خوب است. ولی در آزمایش رد شده است.

و گفته‌اند اگر مخلوط قطران باشد خوب‌تر است.

و گویند: زهره کرکس با خاکستر یا نشادر یا با افشره گندنا (تره)، و به‌ویژه که در تابه بر آتش نهند تا به هم می‌آمیزد و بوی می‌دهد، اگر خاکستر صدف باشد بهتر است.

براده آهن زنگ‌زده با آب دهن انسان بهترین داروست؛ هرچند دردش زیاد است.

زنگ آهن با نشادر و به‌ویژه با سوخته سم خر و با سرکه تند، همچنین کف دریا با آب گیاه اسفرزه، که هرگاه جای موی را کرخی داد و سرد شد دیگر موی نمی‌روید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۵۱

فصل بیست و دوم به هم چسبیدگی کناره‌های پلك

اکثرا بعد از رمد روی دهد.

علاجش:

انزروت، شکر طبر زد، هریک یک واحد، کف دریا یک چهارم، نرم بکوبند و بر لبه پلك بمالند نافع است.

گفتار چهارم نیروی دید و حالات آن

فصل اول ناتوانی نیروی دید، که چندین سبب احتمالی دارد

- ۱- مزاج بیمار معتدل نیست و سوء مزاج دارد. سوء مزاج خشك، یا سوء مزاج تر چیره و دارای خلط است، یا سوء مزاج ساده و بدون ماده است.
- ۲- بخار بالا رو از تن بیمار و به‌ویژه از معده بیمار به چشم رسیده و نیروی دید را ناتوان کرده است.
- ۳- سرمای زیاد، بدون ماده سردی‌زا.
- ۴- حرارت چیره بر بدن، بدون ماده خلط حرارت‌زا، یا همراه ماده خلط حرارت‌آور.
- ۵- سبب ناتوان شدن نیروی دید در مغز است، مثلاً: بیماری در گوهر مغز عموماً یا در بطن جلوی مغز است. مثل اینکه بطن جلوی مغز از اثر ضربت به سر وارد شدن زیر فشار قرار گرفته باشد و تأثیر آن بر چشم آمده و نیروی دید را ناتوان کرده باشد. یا قسمت جلو بطن جلوی آسیب دیده و سبب ندیدن شده است.
- ۶- اکثراً از اثر رطوبت چیره، یا خشکی چیره مزاج بدن- که در نتیجه بیماریها رخ دهد- نیروی دید ناتوان می‌شود.
- ۷- حرکت و جنبش بدنی فوق العاده و بیش از اندازه لازم، بر نیروی دید اثر می‌گذارد.
- ۸- پاک‌سازیه‌ها و تخلیه‌های بیش از حد و به افراط سبب کم‌سویی چشم می‌شود، زیرا ماده رطوبی لازم می‌خشکد.
- ۹- حرکت بیش از لازم روانی، شاید سبب ناتوانی نیروی دید شود.
- ۱۰- ممکن است سبب در خود روان بینایی باشد.
- ۱۱- اندامان پیرامون چشم از قبیل عصب توخالی آسیب دیده باشند.
- ۱۲- آسیب در خود لایه پرده‌های چشم است.
- ۱۳- ممکن است روان بینایی از حالت طبیعی نازک‌تر، غلیظ‌تر، سفت‌تر، یا کمتر شده است؛

اما اگر روان بینایی فزونی یابد، بسیار به جا و پسندیده است و آسیبی به نیروی دید نمی‌رسد، بلکه نیروی دید را تقویت می‌کند.

۱۴- احتمال دارد از زیاد نگاه کردن به قرص آفتاب و چیزهای دارای پرتو نیرومند- که روان بینایی را پراکنده می‌سازد- دید گزند بیند.

۱۵- احتمال دارد از زیاد چشم دوختن به يك چیز معین، نیروی دید کاهش یابد. مثلا زیاد در تاریکی ماندن و ندیدن روشنایی به مدت زیاد، روان بینایی را سفت گرداند و پریشتم می‌شود و بعدا به تدریج به نازکی بیش از معمول می‌گراید.

۱۶- اکثرا نازک شدن بیش از حد لازم روان بینایی، از خشک مزاجی رخ می‌دهد، و غلظت و پرمایگی بیش از لازم، از رطوبت مزاج هم سبب می‌شود.

۱۷- و ممکن است در سرشت خشکی یا رطوبت زیاد از لازم همراه بوده باشد.

۱۸- ممکن است روان بینایی کمتر از لازم در خلقت چنین بوده باشد.

۱۹- احتمال دارد از سوء مزاج خشک شدید، دید نیروی خود را از دست دهد.

۲۰- قسمت جلو مغز بسیار به ناتوانی مبتلا باشد.

۲۱- بیماریهای سخت و درازمدت سبب ناتوانی نیروی دید می‌شود.

و هرگاه نیروی بینایی کاملا تحلیل برود، مرگ نیروی دید حتمی است. گفتیم شاید سبب ناتوانی نیروی دید در پرده‌های چشم باشد. اکثرا سبب در پرده‌های خارجی پرده سومی یا چهارمی است. و آن‌گاه یا آسیب در خود پرده است یا سوراخی، گذاری، در پرده رخ داده و روان بینایی از آن روان شده است.

اگر از خود پرده خارجی چشم است، باید تشخیص داد که سوء مزاج بدجنس دارد.

و اکثرا آسیب دیدگی پرده چشم از بخاری روی می‌آورد که در لایه دو پرده بند آمده است.

- یا رطوبتی زاید با پرده آمیخته است.

- یا پرده به خشکی و مزاج خشک‌کننده مبتلاست به زبری و ترنجیدگی انجامیده است، و به‌ویژه اثر ترنجیدگی و زبری به عنبیه یا قرنیه سرایت کرده است.

- یا پرده خارجی چشم قرحه نمایان یا نادیده داشته و اثر آن بر سطح پرده مانده است.
- پرده خارجی از اثر چشم درد زیاد که زیاد رنج دیده است، شفافیت و روشنی خود را از دست داده است.
- رنگ خارجی بیگانه با پرده خارجی چشم آمیخته است، همچنان که در بیماری «یرقان» قرنيه رنگ عوض می کند و زرد می شود.
- یا از باد سرخ گزندگی دیده است.

- یا رنگ طبیعی و سرشتی از پرده خارجی چشم سلب می شود، چنان که برای عنبیه روی می دهد و بیش از حالت لازم شفافیت پیدا می کند و نور بیشتر و نیرومندتر بر چشم می تابد و روان بینایی را پراکنده می کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۵۴

احتمال دارد در این حالت تأثیر هوا و روشنایی بر رطوبت لازمه چشم، رطوبت برچیده شود و از گرمی بخشیدن هوا، گرمی و خشکیدن پدید آید.

- یا اینکه، پرده خارجی چشم به سبب ماده خوره‌ای نازک‌تر از لازم شده است و نور و روشنی به تدریج - چنان که طبیعی است - بر آن نمی تابد، بلکه یکباره هجوم بر جلیدی (ماده یخی) می آورد.

- پرده‌ای بسیار نازک بر چشم آید چنان که در ناخنه دیده می شود.

رگهای چشم ستر و بادکرده شده‌اند، چنان که در حالت ابتلای چشم به بیماری سبل رخ دهد.

- روی آوری بر سوراخ عنبیه و گذار روان بینایی روی می آورد، که تنگ‌تر از حالت طبیعی می شود - که سبب را بعداً ذکر خواهیم کرد - یا گشادتر از طبیعی خواهد شد.

- یا عنبیه به طور ناتمام بند خواهد شد، که قسمتی باز و قسمتی مسدود می شود.

- یا عنبیه به کلی و به طور کامل بند می آید؛ چنان که اگر آب ناپسند در چشم باشد و سوراخ عنبیه را بند آورد.

یا درحالی که قرحه در قرنيه چشم باشد، چرك چکیده از قرحه قرنيه دهانه سوراخ عنبیه را می بندد و سوراخ عنبیه پر از چرك می شود.

ما این حالات را یک‌یکان شرح خواهیم داد.

اگر سبب کاهش نیروی دید رطوبت باشد، چند جهت دارد:

- اگر رطوبت ناسازگار و روی آورد جلیدیه را دربرگیرد، قوام و حجم طبیعی جلیدیه تغییر می‌یابد.
- یا غلیظ و پرمایه‌تر از حالت طبیعی می‌شود، یا یکدفعه تند و سفت‌تر از حالت طبیعی می‌گردد.
- یا از جای طبیعی خود تکان می‌خورد و منحرف می‌شود و یارای تحمل کردن نور و رنگهای بسیار درخشان را از دست می‌دهد و از نور قوی و رنگهای درخشان آزار می‌بیند.

اگر بیضیه آسیب بیند، آن هم حالاتی دارد:

- یا حجمش بسیار بیشتر از حالت طبیعی می‌شود.
- یا غلظت پیدا می‌کند، و این غلظت یا در وسط در برابر سوراخ عنبیه است، یا در اطراف و نزدیکهای وسط، یا در سراسر عنبیه است، که موجب کاهش شفافیت بیضیه می‌شود.
- یا رطوب و بخار با بیضیه می‌آمیزد و شفافیت را دگرگونه می‌سازد. اگر بخار و دود از خارج آید، شفافیت بیضیه را کاهش می‌دهد، تا چه رسد به بخار و دودی که از داخل با بیضیه مخلوط شود.
- پس هرچه حب و داروی و دانه است اگر بخاربرانگیز باشند، دید را سنگین کنند و از کاربرد آن می‌کاهند.
- اگر سبب کاهش نیروی دید در زجاجیه- ماده شیشه‌سان- است، مستقیماً و در نخستین مرحله گزندگی به نیروی دید نمی‌رساند، اما زیانش به جلیدیه می‌رسد. جلیدیه را از اعتدال- حالت طبیعی و سرشتی لازم برای بهبود چشم- تغییر می‌دهد. زیرا ماده غذایی را که به جلیدیه می‌دهد نامعتدل

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۵۵

است و سازگار نیست.

اگر سبب کاهش نیرو در شبکیه چشم باشد، باید گسستگی پیوندی روی داده باشد؛ و این حالت گسستگی در برخی از اجزاء شبکیه روی داده که نیرو کاهش یافته و به کلی از کار نیفتاده است.

- یا گسستگی در سراسر شبکیه رخ داده که دید یکباره از کار می‌ماند.

اگر آسیب از عصبی است که به نیروی دید بستگی دارد، یا در عصب، بندآمدنی روی داده است، یا ورم کرده، یا گشاده‌تر از حال طبیعی شده و یا گسسته است.

نشانیها:

اگر کاهش نیروی بینایی سببش در بدن است و بدن در این ناتوانی بینایی شرکت دارد، ما نشانیهای سوء مزاج گوناگون بدن را شرح داده‌ایم، مزاج بدن را بررسی کن!

اگر تشخیص دادی که آسیب چشم از سوی مغز است، مغز را معاینه کن! که خود مغز به چه آسیبی مبتلاست. اگر آسیب از مغز باشد و به چشم سرایت کرده، حتما باید بقیه حواس نیز آسیب دیده باشند.

گاهی در آسیب دیدگی مغز، چشم بیشتر از سایر حواس سهیم و همدرد است. چنان که حس بویایی قبل از حس شنوایی از آسیب مغز گزند بیند.

مثلا در ضربت خوردن قسمت جلو مغز که از اثر فشار، مغز بیمار می‌شود، می‌بینی که حس شنوایی دست نخورده و به حال خود مانده است. اما چشم به حالت بازمی‌ماند و انسان نمی‌تواند پلکها را حرکت دهد و چشم هرچند باز است چیزی نمی‌بیند.

اگر کاهش دید بستگی به روان بینایی دارد؛ اگر روان بینایی نازکتر از حالت طبیعی شده باشد و در عین حال کمتر از حالت طبیعی باشد، علامتش این است که هرچند نزدیک را به خوبی می‌بیند، چیز دورافتاده را کاملا نمی‌بیند.

اگر روان بینایی زیاد است اما نازکتر از روان طبیعی است، نزدیک و دور را بسیار خوب می‌بیند.

لیکن اگر بسیار نازکتر از لازم باشد، چیز بسیار درخشان را ثابت نمی‌بیند. مثلا نور بسیار قوی نیروی بینایی را بسیار خسته گردانیده و چشم آن چیز درخشنده را جدا جدا می‌بیند.

اگر روان بینایی زیاد از حد طبیعی غلیظ باشد، چشم از دور خوب می‌بیند و نزدیک را خوب نمی‌بیند. در نظر بعضی سبب شعاع (پرتو) است؛ که دید عبارت از بیرون جستن پرتو است و ملاقات با شیء دیدنی، که حرکت دید به سوی دور از غلظتش می‌کاهد و قوامش را استقامت بخشد. چنین حرکتی، روان رقیق را تحلیل می‌برد و کاری از دستش بر نمی‌آید.

اما به نظر بعضی دیگر، دید از جایگاه شفاف صورت می‌گیرد. گویند در نگاه کردن به دور جنبش جلیدیه شدت می‌یابد؛ از این رو روان غلیظ داخل خود را رقت بخشد و روان رقیق را به‌ویژه اگر کم باشد تحلیل می‌برد. اثبات یکی از این دو نظریه کار حکما است نه کار پزشکان.

اما اگر چنین حالتی سببش در لایه‌ها و رطوبتهای پایین رفته باشد، نمی‌توانی بدان مگر چیزی دیگر همراه باشد. لکن می‌شود از رنگ، بادکردگی، کشیدگی، ترنجیدگی، پژمردگی، کوچک شدن چشم، رطوبتی که بر چشم نشیند کمک گرفت، چشم بیمار شده، چیزی مانند رنگین کمان ببیند، یا خشکی و تیرگی را که از خارج می‌توان دید و مردمک چشم به وضوح مشاهده شده را نمی‌بیند، که شاید حالت قرنیه را از آن شناخت، یا حال بیضیه را که شخص بیمار همیشه مه ماندی را میان دو چشم خود می‌بیند.

اگر تیره رنگی تنها در برابر سوراخ مردمک باشد و بقیه اجزاء قرنیه تیره نباشد، دلیل است که تیرگی در بیضیه است و بیضیه صاف نیست.

اگر تیرگی تمام اجزاء قرنیه را در بر گرفت، بدون شك آسیب در قرنیه است. تنها اشکال در این است که آیا در بیضیه هم هست یا نه؟ گاهی خشکی بر بیضیه روی آور است. شاید از این خشکی بعضی از اجزایش گرد هم آیند و جمع شود، در نگاه کردن سوراخی یا سوراخهایی می‌بیند، که شاید از اثر جوشهایی پنهان در قرنیه باشد و سیاهیایی پیش چشم آید که وجود ندارند. و گمان می‌رود که دیدن سیاهیها از آب باشد، و شاید از آب نباشد.

تنگی و گشادی و آب و حالات عصب را در بحث جداگانه‌ای می‌آوریم.

علامت گسستگی پیوندها، اگر در کلیه چشم باشد بینایی یکهو از دست می‌رود.

و بدان! هر نوع تباهی که از خشکی باشد، در حالت گرسنگی و ورزش تحلیل‌برنده، هنگام تخلیه‌ها و در گرمای نیمروز شدت یابد؛ اگر سبب رطوبی باشد، عکس آن را در نظر بگیر!

علاج:

اگر ضعف دید از خشکی است: آب پنیر، رطوبت‌بخشها، شیر نوشیدن و شیر در چشم دوشیدن، روغن‌های رطوبی بر سر مالیدن، و به‌ویژه برای نوشغایافتگان از بیماری، خواب، آرامش، به بینی کشیدنیهای رطوبت‌آور و به‌ویژه روغن نیلوفر خوب است.

اگر سبب بیوست است و در لایه است، علاجش سخت می‌شود. اگر از رطوبت است؛ بعد از تخلیه، تحلیل‌برنده‌ها استعمال شوند. سبک قی کردن به‌ویژه برای سالخوردهگان مفید است.

اگر ماده کهنه شده باشد، بسیار زیان‌رسان است.

غرغره‌ها و عطسه‌آورها مفیدند. برای استفراغ در این حالت روغن گرجک با آبی که الوادر آن خیس شده مفید است. هرچه بخار را از سر براند مانند: معجون هلیله‌ای - به‌ویژه هنگام خواب - خوب است. ورزش دست و - به‌ویژه - پا نافع است. باید چشم را ماساژ داد، اگر سبب غلظت باشد، علاجش در لوح داروهای چشم ذکر شده.

باید هرگاه داروهای تند به کار می‌بری، داروهای گیرنده هم باشد. توتیای شسته و پرورده در آب مرزنگوش یا آب رازیانه، یا آب ریحان کوهی، افشره گندنای وحشی نافع است. به چشم کشیدن صمغ فیلزهره بسیار مفید است، که نیروی دید را تا زمانی دراز نگه می‌دارد. اگر رطوبت

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۵۷

رقیق و همراه حرارت و خارش باشد، ساییده هلیله و گلاب بسیار مفید است.

داروهای مفید برای تقویت دید: زهره جانورانی مانند: کبک، زق (نوعی مرغابی کوچک)، ماهی شبوط، لاشخور، گاو نر، خرس، خرگوش، بز نر، کلنگ، پرستو، گنجشک، روباه، گرگ، گربه، سگ شکاری، قوچ کوهی، هوبره را به چشم کشند، بسیار مفید است. به‌ویژه زهره هوبره خاصیتی عجیب دارد. این داروها تنها یا ترکیبی باشند، مفیدند.

از روغنهای نافع: روغن گرجک، روغن نرگس، روغن ثمرغار، روغن ترب، روغن شنبلیله، روغن سوسن، روغن مرزنگوش، روغن بابونه، روغن بابونه گاوچشمی است، آب ریحان کوهی به چشم چکانند، مفید است.

افشره انار میخوش (ملس) بجوشد تا نصف شود و به هم زنند، یک دوم آن عسل مخلوط کنند و در آفتاب گذارند؛ از داروهای تقویت کننده دید است.

دو عدد گردوی سوخته، سی عدد هسته هلیله زرد بکوبند و یک مثقال فلفل ناسوخته بر آن ریزند و به چشم کشند.

آب انار ترش و شیرین را دو ماه در زیر آفتاب گرم بگذارند و صاف کنند. دار فلفل (فلفل دراز)، الواء، نشادر یا الواء بدون نشادر نرم کوبند و بر یک رطل از آب انار، سه درهم بریزند و نگه دارند و تا کهنه شود بهتر است. سوسن زرد با آب مامیران، مانند سرمه کوبیده شود. آب پیاز با عسل برای چشم مفید است.

شیاف از زهره‌ها داروی قوی است. زهره‌های قوی مانند: زهره باز و کرکس. قطراتی از سرکه و شیر و عسل در هاون مسی آن قدر بسایند تا سیاه گردد و به چشم کشند.

و بدان! که همیشه خوردن شلغم پخته یا بریان دید را تقویت کند و از ضعف آینده چشم مانع شود. گوشت مار - چنان که در تریاق پخته می‌شود و چنان که در باب جذام آمده است - تناول شود، به بهداشت چشم بسیار خدمت می‌نماید.

برای پیران و کسانی که از اثر جماع چشمشان ضعیف شده داروی زیر خوب است:

نسخه: توتیای شسته و شراب به اندازه حمامات، روغن بلسان، بیشتر از توتیا. توتیا سائیده می‌شود، روغن بلسان بر آن ریزند، بعدا شراب اضافه می‌کنند و بسیار می‌سایند و به چشم کشند.

نسخه داروی دیگر که به نفع دید است و حتی در نگاه کردن به قرص خورشید زبانی نمی‌بیند از این قرار است:

نسخه: سنگ «باسفیس»، سنگ «مغناطیس»، سنگ «احاطیس» که زاج سفید است، شادنه، بابونه و افشره پلخم. از هر یک یک جزء. زهره کرکس، زهره مار، از هر یک یک جزء، سرمه چشم گردد.

شانه کردن مو، به‌ویژه برای پیران روزانه چند بار تکرار شود. زیرا بخار را به سوی بالا می‌کشد و از چشم دورش می‌سازد.

توی آب صاف رفتن و سر فرو کردن و چشم زیر آب باز کردن بهداشت چشم است و چشم را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۵۸

تقویت کند. و به‌ویژه برای جوانان.

کسی که از بخار معده و زیان رطوبت در رنج است، قبل از غذا خاراگوش آب‌پز و اسکنجبین، پیاز دشتی، سیر و هرچه ملین است و مواد ناباب را از معده بیرون می‌راند بخورد.

فصل دوم آنچه برای چشم زیان‌آور است.

کار و حرکات، اغذیه، تصرف در اغذیه.

کار و حرکات: هرچه خشکی‌آور است. مانند: جماع زیاد، خیره شدن در درخشنده‌ها، خواندن خط ریز به افراط- اما در حد متوسط نافع است- ریزه کاریها، خواب بر سیری، و بعد از شام خوردن زیان به چشم رساند. باید کسی که ضعف بصر دارد، بعد از هضم طعام بخوابد، هر نوع امتلاء زیان است، هرچه قبوضیت‌آور است خوب نیست، هرآنچه خون را تیره بدرنگ کند، از قبیل: شورمه‌ها، تندمه‌ها و غیره خوب نیست. مستی کردن به زیان چشم است.

قی از آنجا که معده را تخلیه می‌کند خوب و از آنجا که مواد مغز را تحریک می‌کند و به سوی چشم می‌راند، بد است. اگر قی دادن لازم باشد حتما باید بعد از غذا و به آرامی باشد، حمام رفتن خوب نیست. خواب زیاد بد است. گریه شدید، رگ‌زنی زیاد، حمامات گذاشتن پیاپی، خوب نیست. از خوراکیها: شور، تندمه و بخارآور و هرچه

دهانه معده را آزار دهد، شراب غلیظ و تیره، گندنا، پیاز، ریحان کوهی، زیتون بسیار رسیده، شبت، کلم، عدس، خوب نیستند.

فصل سوم شبکوری

چشم در شب نمی بیند و در روز می بیند و بعدا ضعیف می شود. این از بسیاری رطوبت چشم و غلظت آن، یا از رطوبی بودن و غلظت روان بیننده است.

اکثرا مشکی چشمان به شبکوری مبتلا می شوند و کبود چشمها محفوظند.

کسانی که کاسه چشم کوچک دارند یا رنگارنگی و خطوط پر پیچ و خم در چشم دارند، - که دلیل کمی روان بینایی در خلقت است - به شبکوری دچار می شوند.

شاید از علتی در خود چشم، یا به شراکت مغز و معده باشد که علامات اینها را می دانی!

معالجه:

اگر ماده شبکوری زیاد است، رگ سر را و شریان سباتی و گوشه چشمها را بزن! و از سایر تخلیه‌های شناخته استفاده کن و چندباره کن! اگر تخلیه با محموده و گندبیدستر باشد بی فایده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۵۹

نیست.

قبل از غذا شربت زوفا: حسل یا گرد حسل و فیجن تناول کند. بعد از هضم خوراک کمی شراب کهنه بنوشد.

جگر بز نر بر اخگر نهند کارد در آن فرو کنند، سایی را که از آن می تراود بگیرند، نمک هندی و دار فلفل پاشند و در چشم کشند؛ و می توان داروهای نامبرده را در حال برشتن جگر بر جگر پاشید و سر بر بخارش بگیرند، و از جگر کباب شده بخورند، که بسیار نافع است. نیز اگر پارچه نازک را از آن ببرند و شیاف چشم کنند، خوب است.

شیاف دار فلفل هم خوب است، یا از قسمت بالا و پایینی جگر پارچه‌هایی را برد و در تنور بریان کند و زیاد برشته نشود. وسایل آن را تصفیه کنند و به چشم کشند. جگر خرگوش و شیاف دار فلفل خوب است.

نسخه دیگر: فلفل، دار فلفل، ورس (اسپرک) اجزاء متساوی، باهم مخلوط و به چشم کشند.

هر زهره‌ای نافع است و به ویژه زهره بز نر، قوچ کوهی، روغن بلسان آمیخته با کمی افیون، به چشم کشیدن هر سه نوع از فلفل که مانند گرد بسایند، شب مصری، عسل آب و رازیانه در چشم چکانند و مدتی زیاد چشم باز نکنند. اگر عسل قوتی از شب و نشادر در آن باشد، از آب رازیانه قوی‌تر است.

خون حیوان گرم مزاج برای به چشم کشیدن خوب است، افشره سیماهنگ آمیخته با بزر خرفه، شیاف، هوه‌جوه، شیاف زنگار مفید است. فضله ورل و ریگ ماهی نیز بهره رسانند.

زهره «حدات» (پرنده جوجه ربا، غلیواژ)، يك جزء، فلفل دو جزء، اندران سه جزء، با عسل عجین شود.

خون‌گیری از رگ گوشه چشم اگر مانعی نباشد- چنان‌که خود دانی- مفید است.

فصل چهارم روزکوری

روزکوری عبارتست از: کمی و رقیقی روان بینایی که از تابش آفتاب تحلیل می‌رود و در تاریکی جمع می‌شود. گاهی علت کم است و چشم در سایه- نه در آفتاب- می‌بیند و در مقابل نور ضعیف است. علاجه زیاد شدن حالت رطوبی و غلظت دادن خون است چنان‌که دانی!

فصل پنجم سیاهی‌ها، خیالات

در این حالت چشم رنگهایی را می‌بیند که گویی در فضا پراکنده‌اند. سببش وجود چیزی غیر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۶۰

شفاف در میان جلیدیه و دیدنیهاست، و آن چیز یا همانند آن را به حالت عادی نمی‌توان درک کرد، لیکن نیروی بینایی خارج از اعتدال آن را حس می‌کند، یا اگر در حد متوسط باشد، با چشم می‌توان دید، هرچند چشم بسیار قوی نباشد.

معنی اولی آن است که: اگر دید قوی باشد، کوچک و نهانی‌ها از چیزهایی را که در هوا پرواز می‌کنند و به نزدیک چشم آیند درک می‌کند که این اشکال در فضا زیاد است. اما از آنکه نزدیک است و یا از روشنی آن، نمی‌تواند آشکارا آنها را ببیند.

همچنین اگر در داخل اثری از بخارهای اندک باشد- که هیچ مزاجی از آن تهی نیست- به‌هرحال شکل‌های فضایی و آثار بخارها از چشمهای عادی که زیاد قوی نباشند پنهانند. اما برای چشم بسیار قوی، چون خیالی دیده می‌شوند، که در این حالت زبانی نیست.

اگر از آثار بخار است یا بخار در لایه پرده‌های چشم است، یا در رطوبی‌های چشم اگر در لایه‌هاست شاید بر لایه قرنیه اثرهای بسیار پنهان باشد که بقیه از آبله یا رمد، یا بقیه جوش و غیره است که چشم از خارج آن را نمی‌بیند. اما در باطن برای چشم پدیدار است، زیرا جای پنهان شدن اثر شفاف نیست چشم آن را احساس می‌کند.

در هوای شفاف اجزایی هست که به کثرت دیده می‌شود و گویی حقیقت دارد و از خارج دیده می‌شود. شاید جزئی از این اجزاء کوچک است که درست به اندازه سیاهی سوراخ عنیه است، که در مقابل آن قرار گرفته.

اگر ماده سبب بیماری روزکوری در رطوبت باشد، بر دو قسم است: یا خودبه‌خود از گوهر رطوبت است و به سیاهی گراییده، یا از خارج عارضه بر گوهر رطوبت آمده و گوهر رطوبت خود به خود تغییر به ماده بیماری شده است. یا برای جزئی از چشم سوء مزاج رخ داده و رنگ را عوض کرده و شفافیت را از بین برده است و سوء مزاج ناشی از سردی یا رطوبت یا از حرارت به جوشش آمده و مزاج هوایی را تحریک کرده است؛ که یکی از خصوصیات ماده مزاج هوایی آن است که هرگاه با ماده رقیق شفاف مخلوط شود آن را غلیظ و رنگش را کراهی و غیر شفاف می‌سازد. یا از بیوست سفت‌کننده و برهم آورنده شدید است.

آنچه از ماده خارجی است یا عرضی (رویدادی) و نا ثابت است و از جنس بخارهایی است که از کلیه بدن بالا می‌روند. یا از معده یا از مغز است. اگر لطیف باشد می‌توان آن را پیدا کرد و تحلیل برد. چنان‌که در بخارها و بعد از قی و بعد از خشم پدید آید. یا ثابت است و آثر آب چشم است.

سیاهیها در اندازه مختلفند، بزرگ و کوچک دارند، در قوام هم مختلفند. سفت هست و رقیق پنهان هست. در اوضاع مختلفند، متخلخل هست و سفت مه مانند هست. شکل مختلف است گاهی به دانه‌های ریز و گاهی پشه‌ای و مگسی می‌باشند و گاهی نخی و مویی که به درازی پیش چشم می‌آیند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۶۱

علامات:

اگر از حس بینایی قوی است، خفیف است و به اشکال گوناگون و دارای منظر به‌خصوصی نیست، و تا چشم سالم است آن هم موجود است و اختلالی ندارد.

اگر سبب از قرنیه است، سببهای قرنیه را ذکر کردیم که ثابت می‌ماند، افزایش نمی‌یابد و زیانی به چشم نمی‌رساند به جز اینکه موجب وجود اشباح است.

اگر به سبب بیضیه است مدت زیاد ماند و آسیبی بزرگ به چشم وارد نیاورد- که این حالت یا کمی بعد از رمدم گرم یا پیرو سبب سردی یا گرمی بخش پیدا می‌شود و از معاینه معلوم است- و به‌ویژه که قرنیه با جلا و صاف است و زبری ندارد، و چیزی ثابت هست که زیاد نمی‌شود و زبانی هم نمی‌رساند.

اگر سبب بخارهای معده و بدنی است، علامت این است که از بخارآورها و امتلاء و هضم و جنبشها و سرگیجه و حیرت‌زدگی چشم برانگیزد. آن هم گذرا است و زیاد نمی‌پاید و زیاد و کم می‌شود. ویژه یک چشم نیست و در هر دو چشم می‌باشد. اگر غثیان (دل به هم آمدن) همراه داشت، دلیل درست است. اگر قی و استفراغ بود، باید معجونهای مسهل (ایارج) به کار برد و غذا را لطیف کرد و هضم روپراه باشد که آن را افزایش یا کاهش دهد.

تو در باب ضعف چشم، علامت آنچه از خشکی بیضیه باشد یاد گرفتی! و اگر تا شش ماه سلامت چشم و شخص صاحب چشم خیالاتی استمرار یافت، اکثرا جای نگرانی نیست.

اما اگر سیاهیها پیش‌درآمد آب در چشم آمدن باشد، به تدریج چشم به تیرگی گراید تا آب نازل می‌شود و یا یکباره آب آید. کمتر اتفاق افتد که از شش ماه بگذرد.

اگر دیدی که اشباح می‌رود و برمی‌گردد، کاستی و فزونی دارند، بدان که آژیر آب نیست.

اگر مدت طول کشید و ناتوانی به چشم روی نیاورد، بدان که از آب در چشم آمدن خبری نیست.

معالجات:

آن شب‌ها که پیش‌درآمد آب هستند باید زود معالجه شوند، و در غیر این صورت اگر از خشکی است، از رطوبت‌دهنده‌ها نفع بیند. اگر از رطوبت و غیر رطوبت است و از خشکی نیست، از به چشم کشیدنیهای جلادهنده استفاده کن! در معالجه آنچه آژیر آب آمدن به چشم است، باید اولاً بدن و به‌ویژه معده را تخلیه کرد. بعداً سر را وسیله غرغره‌ها و انفیه‌ها و کلوچیدنیها پاکسازی کرد.

عطسه‌آورها از آن رو که سستی‌آور است و تخلیه‌کننده مفید است، و از آنجا که عطسه سبب حرکت شدید می‌شود، بیم آن دارد که آب را تحریک کند و به‌ویژه اگر زیر عصب یا نزدیک آن باشد.

و بدان! که «ایارج فیکرا» بسیار خوب است و «حب الذهب» (حب طلا) آمیزه با لوفاً و خیار تلخ که با شیر الواء معجون کنند، خوب است. نباید داروهای لطیف‌کننده و جلابخش در چشم کشند مگر بعد از تخلیه.

در اوایل آب آمدن خون‌گیری کامل از شریان پشت گوش لازم است که باید اول داروهای نرم مانند: آب رازیانه با عسل و روغن زیتون استعمال کرد. چنان‌که گویند: اگر بیم آب آمدن باشد، بو کردن مرزنگوش مفید است، و روغن مرزنگوش خشک‌کننده آب است، و گویند در ابتدای آب آمدن عرق کردن گیجگاه مفید است. گویند بزر و سمه به چشم کشیدن بسیار خوب است؛ که آب را زایل می‌کند و تحلیل می‌برد. آنگاه به تدریج به داروهای ترکیبی احتیاج است.

نسخه: سکبینه سه جزء، صمغ انگدان، کندس، هریک دو جزء، عسل هشت قوطولی.

سوخته سر پرستو با عسل به چشم کشند مجرب است. شیاف «اصطفیقان» و کلیه زهره‌های مذکور در باب ضعف چشم خوبند، که بهترین آنها شیاف زهره‌های مارستانی، سرمه «اومیلاوس؟». و سرمه‌ای است که در اقرابادین آمده است. که زهره لاک‌پشت در آن دخالت دارد.

یا داروی «اتعاسیوس» با آب رازیانه، یا شیاف مرزنگوش و «ساروس؟» و «مرحومون». روغن بلسان هم مفید است.

داروی سرآغاز جلوگیری از آب آمدن چشم به قرار زیر است:

نسخه: زهره گاو نر جوان و سالم، در ظرف مسین ریزند، از ده روز تا دو هفته نگه دارند. مرّ و زعفران ساییده، زهره لاک‌پشت دشتی، روغن بلسان، از هریک به وزن دو درهم، همه باهم خوب مخلوط می‌شوند و در چشم کشند.

نسخه دیگر: خربق یک جزء، صمغ انگدان یک جزء، سکبینه سه دهم جزء، شیاف شود و به چشم کشند.

نسخه دیگر: خربق سفید، فلفل هریک یک جزء، اندران سه جزء، با آب ترب شیاف شود.

بیمار نباید ماهی و غذاهای غلظت‌آور و بخارانگیز بخورد. از بسیار نوشیدن شراب و آب پرهیزد. خون‌گیری و حمامت پیاپی نباشد بهتر است و تا نیاز مبرم نباشد و تا ندانند که خون گرم و زیاد است از آن خودداری کنند.

فصل ششم انتشار (گشادگی)

سوراخ عنبیه گشاده‌تر از طبیعی می‌شود، که بعد از سردرد یا از ضربت و صدمه ناشی است. یا سبب در خود کاسه چشم است، که یا در بیضیه یا در عنبیه است.

اگر بیضیه رطوبت زیاد داشت، فشار بر عنبیه می‌آورد و حرکت می‌دهد و گشادی دهد.

اگر بیضیه خشک بود، گشادی در خود عنبیه نیست بلکه عارضه‌ای است بر عنبیه، که به پیروی از بیضیه، عنبیه خشکی پذیرد، و هرگاه عنبیه به خشکی گرایید و به جوانب خود کشیده شد- چنانچه پوست سوراخ شده در حالت خشکی تمدد می‌کند و سوراخ وسعت یابد- سوراخ عنبیه گشادتر می‌شود؛ به‌ویژه اگر رطوبتهای اطراف مزاحم باشند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۶۳

گاهی گشادگی عنبیه از رطوبتی است که در گوهر آن درآید و ستبری را زیاد کند و به سوی غلظت می‌کشد یا ورمی کشیده در عنبیه پدید آید.

شاید گشادگی چشم سرشتی باشد، در هر حال به زیان چشم است، که چیزها را به حجم کمتر از طبیعی می‌بیند. یا شاید چیزی را نبیند، چه ممکن است که گشادگی به «اکلیل» (قسمت تاجی) برسد و چندان از نیروی دید نماند که به حساب آورد.

اگر از ضربت و آسیب خارجی (تصادف) بود، علاج‌پذیر نیست.

از شخصی معتمد شنیدم که گشادگی از اثر ضربت را معالجه کرده، فوراً خون‌گیری کرده و قرص الوا به وی داده و در مدتی کم شفا یافته.

اگر گشادگی از گسستگی پیوندها در شبکیه باشد، به هیچ وجه علاج‌پذیر نیست، و آنچه را گشادگی عصب توخالی باشد، شفایش دشوار است.

علامتها را در باب ضعف چشم گفتیم.

معالجه:

اگر سرشتی است، دوا ندارد. اگر از خشکی است، داروهای رطوبت‌بخش- که ذکر شده‌اند- مفیدند. اگر از رطوبت است و مواد رطوبی در بدن زیاد است رگ‌زنی؛ زدن رگ گوشه چشم- که موضع را پاکسازی کند- سود می‌بخشد.

رگ گیجگاه زدن و برکشیدن، تخلیه‌هایی که یاد گرفته‌ای! آب نمک، یا آب شور بر سر پاشند و به‌ویژه با سرکه مخلوط باشد. نباید مسهل‌های زیاد به کار برد که نیرو را ضعیف می‌کند و چنانچه لازم است پاك نمی‌نماید. شاید کافی باشد که در ده روز يك دفعه پاکسازی وسیله يك یا يك درهم و نیم حب صمغ صنوبر باشد. غذا نخورد آب با روغن کنگد باشد. چشم سالم را توتیا بکشد تا همانند آن بیمار نشود.

داروهای به چشم کشیدنی- که در باب خیالات و آب آوردیم- مفید است. حمامت بر پشت کردن خوب است که ماده را به عقب می‌کشد.

اگر از ضربت خوردن است و می‌خواهی علاج کنی، خون بگیر، سر را گرمی ده، سردی بخشها را به کار بر! آرد باقلی پوست کنده، یا آرد جو خیس شده با آب برگ بید، یا آب کاسنی را ضماد کن!

پشم آلوده به زرده تخم مرغ و روغن گل و کمی شراب بر چشم بگذار! خون «شفنین؟» (کبوتر دشتی) و جوجه مرغ در چشم بچکان. در روز سوم شیر در چشم چکانند، داروهای به چشم بسیار قوی لازم است.

خلاصه:

علاج این حالت از جنس علاج ورم گرم است. و اخیراً این نسخه را به کار برند:

کندر، زعفران، مرّ، هریک یک جزء، زرنیخ نیم جزء شیاف چشم شود. و این دارو را به کار ببر که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۶۴

در علاج گشادگی نافع است.

نسخه: زهره بزغاله دو مثقال، زهره کلنگ دو مثقال، زعفران یک درهم، یک صد و هفتاد دانه فلفل، رب شیرین بیان پنج مثقال و دو سوم مثقال، اندران دو مثقال، عسل به اندازه حاجت. که داروها را با آب رازیانه می‌سایند و با عسل مخلوط کنند و به چشم کشند.

برای علاج ضربت خوردن چشم، نیم مثقال از این داروها را با آب ترب می‌سایند و می‌گذاری تا خشک شود و گرد گردد و سرمه شود.

نسخه: زهره بز نر یک مثقال، فضله خشک سوسمار یا ورل یک مثقال و نیم، بوره قرمز یک مثقال، فلفل، زهره کلنگ از هریک دو مثقال، زعفران یک مثقال، اندران نیم مثقال، کندس یک مثقال، با آب رازیانه ساییده و با عسل مخلوط می‌شود.

اگر گشادگی از منحرف شدن لایه شبکیه یا از گشاد شدن دو عصب توخالی باشد، علاج‌پذیر نیست هرچند در علاج گشاد شدن دو عصب مذکور امیدی باشد.

فصل هفتم تنگی چشم

سوراخ عنیبیه از حال طبیعی تنگ‌تر است. اگر سرشتی باشد خوب است، اگر از بیماری باشد بدتر از گشادگی است و ممکن است بند آید.

سبب: یا از قرنيه که خشك شود و می‌ترنجد و جمع می‌شود و سوراخ را می‌ترنجانند و تنگی یا بندآمدگی رخ دهد؛ یا رطوبت است که قرنيه را از اطراف کشیدگی دهد و به سوی وسط می‌آورد و سبب تنگی سوراخ عنبيه می‌شود. چنان که در الك (آرد بیزه) می‌بینی که اگر تر و سست شود به هر سو کشیده می‌شود؛ و یا خشکی شدید در بیضیه است که کاهش یابد و به یاری لایه پژمرده می‌شود و جمع می‌گردد و بر ضد حال برجستگی چشم عمل می‌کند. اکثراً تنگی چشم از خشکی است، و شاید تنگی چشم از تنگی عصب توخالی باشد. چنان که گشادی چشم از گشادی عصب کاوکی است. علامتها را در باب ضعف چشم گفتیم.

علاج:

تنگی از خشکی: داروهای رطوبت‌بخش از قطره، انفییه، افشروه‌های پاشیدنی، و غیره است. که تو می‌دانی. غذاهای نرم و چرب. گاهی ناچار می‌شوی که چیزی کمی گرمی‌زا را به کار ببری تا ماده رطوبی را به سوی چشم آورد.

باید به‌طور مداوم و پیاپی سر و رخساره و چشم را ماساژ داد. ولی به مدت کم، که جذب رطوبت کند.

تنها به کار بردن رطوبت‌آورهای خالص شاید زیانی هم در بر داشته باشد.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۲۶۵

هرگاه داروهای به چشم کشیدنی جذب‌کننده را به کار بردی، باز رطوبتیها را استعمال کن!

تنگی از رطوبت: داروهای به چشم کشیدنی در باب ضعف چشم و آب و اشباح ذکر شده‌اند و شیاف زیر خوب است.

نسخه: زنگار، اندران، هریک يك جزء، زعفران يك جزء و يك سوم جزء، الوا پنج جزء، مشك نیم جزء، شیاف شود و در چشم کشند.

نسخه دیگر: اندران دو مثقال، زنگار چهار مثقال، مدفوع وړل سه مثقال، زعفران دو مثقال، صمغ عربی يك مثقال، با عسل عجین شود و استعمال گردد.

نسخه: فلفل و اندران هریک دو جزء، روغن بلسان نه جزء، زعفران يك جزء، صمغ اندران را در آب رازیانه حل کن! روغن بلسان را بر آن بریز و با عسل عجین کن بسیار مفید است. من خودم تنگ‌چشمی را که اول قرحه قرنيه سطحی داشت چنین معالجه کردم.

اول با داروهای جلا دهنده مخلوط با شیر پستان زن گاهی و بعدا با افشره آلاله کوهی (شقایق النعمان) افشره رازیانه سبز مخلوط با عسل، مداوا کردم و شفا یافت.

فصل هشتم آب آوردن چشم

آب آوردن یکی از انواع بیماریهای چشم است که سدّی را در میان چشم و دیدن به وجود می‌آورد.

آب آوردن چشم عبارت از رطوبتی خارجی است که به چشم آید و در میان رطوبت بیضیه و پرده نازک قرنیه در جایی که سوراخ عنبیه آنجاست جمع می‌شود، و دید را مانع است.

این آب چشم در چندی و چونی تفاوتی دارد.

اگر آب به چشم آمده زیادتر از حجم سوراخ عنبیه باشد و همه سوراخ را بپوشاند، دید به کلی نابود می‌شود و چشم چیزی را نمی‌بیند.

اما اگر حجم آب کمتر از حجم سوراخ عنبیه باشد و تنها قسمتی از آن را بپوشاند معلوم است که دید هست اما ناقص است. آن قسمتی را که آب پوشانیده است نمی‌بیند و قسمتی که آب اشغال نکرده است می‌بیند، یعنی نیم به نیم می‌بیند. اگر بیمار به چیزی نگاه می‌کند فقط آن قسمت را می‌بیند که آب آن را پوشانیده است و قسمتی از چیز دیدنی پیدا نیست. برای دیدن چیزی به‌طور کلی باید بیمار کاسه چشم را به‌طرف قسمت نادیده بگرداند و همه را ببیند.

ممکن است گاهی چیزی را کاملا ببیند و ممکن است گاهی اصلا آن را نبیند. مثلا چیزی که می‌خواهد ببیند همگی در برابر قسمت پوشیده از آب قرار گیرد. یا آن چیز دیدنی همه‌اش در مقابل قسمت ناپوشیده از آب کذایی باشد. زیرا این راه‌بندان میان چشم و دیدنی وقتی ناتمام و نیم به نیم است که آب قسمت بالایی عنبیه را بپوشاند و قسمت پایینی مکشوف و بی‌آب باشد. یا در قسمت بالا و پایین آب باشد و در وسط مکشوف باشد. اما اگر چشم عنبیه را بپوشاند هیچ چیزی دیده

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۲۶۶

نمی‌شود. و چنان‌که گفتیم اگر در جای دیگر غیر از عنبیه این آب بیگانه گرد آید و عنبیه کاملا مکشوف باشد، همه چیز را و همه اجزاء چیز دیدنی را می‌بیند.

ممکن است بند آمدنی در وسط سوراخ عنبیه سد راه چشم و عالم خارج باشد. که در آن حال چشم کلیه چیز دیدنی را می‌بیند. اما در وسط دیدنی نقطه سیاهی گودال مانند می‌بیند.

آب بیگانه که به چشم وارد می‌شود و راه‌بندان در میان چشم و دیدنیها ایجاد می‌نماید، دو حالت احتمالی دارد:

۱. صاف و شفاف و نازک است و نور و آفتاب را از تابش به چشم باز نمی‌دارد.

۲. بسیار پرمایه است و تابش و روشنایی را از ورود به چشم مانع می‌شود.

آب چشم علاوه بر اختلاف در نازکی و غلیظی در رنگ نیز اختلاف دارد که ممکن است به رنگهای زیر دیده شود:

الف- هوایی‌رنگ.

ب- سپید به رنگ گچ.

ج- سپید به رنگ مروارید.

د- سپید مایل به کبودی.

ه- پیروزه رنگ آبی درخشان.

و- طلایی.

ز- زرد معمولی.

ح- سیاه‌رنگ.

ط- به رنگ خاک.

ی- سبزرنگ.

آنهایی را که به رنگهای هوایی، سپید مروارید رنگ، سپید مایل به کبودی و آبی درخشان پیروزه‌رنگ باشند به آسانی معالجه می‌شوند. اما گچی رنگ و سبز و تیره یا بسیار سیاه یا زرد باشد، برکشیدن به آسانی را نمی‌پذیرد و علاجش دشوار است.

گاهی این ماده آبی به حدی غلیظ و سخت می‌گردد، که نتوان آن را آب نامید. که این حالت علاج‌پذیر نیست. آنچه از سایر حالات ذکر شده آسانتر معالجه می‌شود نوع آب چشم است، که به حدی نازک و آبکی است که اگر چشم را در سایه روشن، سایه همسایه آفتاب معاینه کنی، می‌بینی! و اگر انگشت بر آن گذاری و کمترین فشاری بدهی، زیر انگشت می‌پراکند و همین که انگشت برداشتی بازگردد و جمع آید. اگر این آزمایش نتیجه مثبت داد، بدان

که برکشیدنش بسیار آسان است. اما نکند این آزمایش را بسیار بار تکرار کنی، که آب ممکن است چنان پیراکنند و درهم برهم شود، که از بیرون کشیدن سرباز زند و بیرون آوردنش به زحمت افتد!

آزمایش دیگر هست، و آن این است:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۶۷

کمی پنبه بر چشم بگذار و به تندی آن را پف کن و پنبه را بردار و فورا و بی‌درنگ چشم را نگاه کن، بین آیا آب حرکت کرده، اگر حرکت کرده نشان این است که می‌توانی به آسانی آن را بیرون بیاوری.

آزمایش دیگر از هر دو آسان‌تر:

بیمار يك چشم را ببندد، اگر چشم دیگر در حال بسته شدن این چشم گشادتر از طبیعی به نظر آمد، آب در چشم بسته شده هست و بیرون آوردنش بسیار زحمت نیست.

اگر آب به چشم آمدن از اثر افتادن بر زمین است، برکشیدن آب از آن دشوار است.

اگر مغز به آسیبی مبتلا شده است و از اثر آسیب مغز آب در چشم آمده است برکشیدنش زحمت می‌خواهد.

نشانیهای آب آمدن در چشم:

۱- شب‌ها، سیاهیها و جرمهای ریز پیش چشم آمدن، که سببی ویژه خارج از موضوع نداشته باشد، پیش‌درآمد و زنگ‌خطار آب به چشم آمدن است، که این را سابقا هم ذکر کردیم.

۲- اگر شب‌ها را تیره می‌بیند و به‌ویژه تیره دیدن در يك چشم باشد.

۳- اگر چشمی چیزهای درخشان و پرتوانداز مانند چراغ را یکی دو ببیند.

۴- در آزمونی که بحث شد، اگر بیمار چشمی را ببندد و چشم دیگرش در حال بسته شدن آن چشم گشادتر به نظر آید، آب هست. و اگر گشادتر به نظر نیاید آب نیست اما بندآمدنی در چشم هست و باید علاج بندآمدنی را رعایت کنی، زیرا گشاد شدن چشم باز در حال بسته شدن دیگر چشم دلیل بر انتقال نیروی روان از جای بسته به جای باز است. اگر روان در بین راه با راه‌بندانی داخلی روبه‌رو شود نمی‌تواند این جابه‌جا شدن را انجام دهد.

این آزمون بسته شدن چشمی و گشادتر شدن چشم دیگر اکثریت دارد که نشانه آب در چشم است، اما نه همیشه، زیرا ممکن است آبی که به چشم آمده غلیظ باشد، که روان بینایی هرچند راه‌بندانی را سر راه خود نمی‌بیند، اما غلظت و پرمایگی آب چنان است که روان یارای منتقل شدن به چشم دیگر ندارد و از غلیظ نفوذ نمی‌کند.

علاج:

من خودم دانشجویی را دیدم که آب به چشمش آمده بود، اما تازگی داشت و کهنه نشده بود.

خودش، خودش را این‌طور معالجه کرد، غذا کم می‌خورد، خوراکی‌های رطوبتی از قبیل آبگوشت و شوربا و غیره نمی‌خورد، از هرچه رطوبت‌زا بود پرهیز کرد، غذایش تنها بریان شده و در تابه سرخ شده بود.

داروهای گدازنده و نرمی‌بخش به چشم می‌کشید، آب ناباب در چشمش نماند و خوب شد.

حقیقتا اگر زود به داد بیمار برسی و تا آب در چشم پا نگرفته است و کهنه نشده است به

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۶۸

معالجه‌اش پیردازی بهتر است.

اما اگر مستحکم و پابرجا شد باید حتما آب را به هر وسیله‌ای باشد برکشی و چشم را از شر آن برهانی که برکشیدن به آسانی معالجه بدون برکشیدن نیست.

دستوراتی برای بیماران که آب چشم آورده‌اند:

باید از سیر شدن زیاد، از شراب خوردن، از جماع پرهیز کنند. در بیست و چهار ساعت يك وعده غذا بخورند و آن هم وعده ناهار.

نباید ماهی، میوه و به هیچ وجه گوشت غلیظ بخورند.

قی کردن که گفتیم برای پاکسازی معده خوب است، برای بیمارانی که آب ناباب در چشم دارند خوب نیست.

داروهای علاج آب به چشم آمدن:

- داروهایی که در باب دیدن ریزه میزه‌های ناموجود گفتیم در اینجا نیز مفیدند، علاوه بر آنها، داروهای دیگر به قرار زیرند:

نسخه: ثمر پوست کنده غار، دو جزء، صمغ عربی یک جزء. هر دو را در بول پسر بچه نابالغ بسایند و خوب به هم زنند، برای علاج آب به چشم آمده داروی خوبی است.

- اگر همین دارو را به جای بول کودک در آب ساینند داروی ناتوانی نیروی بینایی است.

نسخه دیگر: افیلوس آمدی (اطیوس آمدی- نسخه) می گوید: زهره مار با عسل بسرشند و در چشم کشند، آب را برطرف می کند. من می گویم نباید از زهره مار نگران بود، بسیاری از دانشجویان و دانش پژوهان زهره مار را آزموده اند و ثابت شده که هیچ سمیتی ندارد.

نسخه دیگر: افشره دانه ای که آن را به جزیره «فندقس» (قتیدس- نسخه) نسبت می دهند و دانه فندقسی یا قنیدسی می گویند یک مثقال، کمادریوس (بیخ گیاهی است شبیه دانه بلوط) یک مثقال، بدل مرجان یک مثقال، همه را با آب رازیانه بسرشند و در دیده کشند.

برکشیدن آب ناباب از چشم:

باید تن بیمار پاکسازی شود، به ویژه باید سر را از مواد ناپسند تخلیه کرد، و اگر دیدی که نیاز به رگ زدن هست رگ بزنی! باید دقت کنی بیمار به سردرد مبتلا نباشد، مبادا در اثر آب برکشیدن در لایه پرده های چشم ورمی رخ دهد.

بیمار به سرفه تند و شدید مبتلا نباشد، نباید بسیار غمگین یا زودرنج و خشمگین باشد. چنین کسانی که بسیار اندوهبار یا زودرنجند و بسیار خشمگین می شوند، آب برکشیدن از چشم برای آنها فایده ندارد، زیرا باز آب به چشم برگردد. باید از شراب خواری و جماع کردن و حمام رفتن دوری جویند. در جراحی چشم شتاب مکن! منتظر بمان تا آب در یک جا جمع و متوقف می شود، و چیزی که تراوش کردنی است از آن تراوش کند و اندکی غلیظ و پرمایه شود. که این را رسیدن یا کامل شدن گویند. و در حال جمع شدن و در یک جا متوقف شدن و به غلظت گراییدن و از جایی که اول در آن فرود آمده دورتر گردد. درحالی که در انتظار رسیدن آب هستی، نباید رگ بیمار را بزنی و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۶۹

از او خون بکشی. بگذار آب نخود آب بخورد تا جایی را که ابزار آب ریختن را که در آن فرو می بری پر کند. معلوم است باید ابزار را از طرف پایین چشم به چشم فرو بری و آب ناباب چشم را باید از جای شروع کردن فرو بردن میل جراحی چشم دور سازی.

هرگاه دیدی که کار بر مرام است. آب چشم رسیده و آماده جراحی است، قبل از آنکه شروع به آن کنی، رژیم غذایی بیمار را معین کن! گوشت تازه ماهی بخورد، غذاهای رطوبت بخش بخورد که آب ناباب را سنگین تر از آنچه هست بکنند. چیزهای تقویت بخش بخورد، که در برابر زیان آب مقاومت داشته باشد.

بعد از آن کار را شروع کن و میل بزنی!

روی هم رفته اگر آب ناباب چشم بسیار رقیق و آبکی باشد، یا بسیار غلیظ شده باشد، میل زدن بهره‌ای نمی‌رساند.

چگونه میل می‌زنی؟

بیمار را وادار کن که به سوی گوشه مقابل گوشه اشک‌ریز، چشم بدوزد و به بینی خود نگاه کند، و این حالت را تغییر ندهد. نباید در عمل میل زنی بیمار رو به پنجره و روزنه باشد. نباید جای عمل جراحی بسیار روشن باشد، آنگاه مته را، منظورم میل جراحی را چنان در چشم فرو بر که درست از میان دو پرده چشم بگذرد تا در برابر سوراخ عنبیه قرار می‌گیرد و در آنجا به جای خالی و فراغی می‌رسد که مثلا دهلیز مانده ایست.

برخی از جراحان چشم در این کار با میل سوراخ می‌کنند و میل را بیرون می‌آرند و دنباله میل را که کند است به داخل لایه‌های چشم فرومی‌برند تا به برابر سوراخ عنبیه می‌رسد؛ منظورشان این است که جای نک‌تیز میل را تأمین کنند و لایه چشم زبانی نبیند و بیمار زیاد نگران نشود.

آنگاه طرف نک‌تیز را حواله می‌کنند تا به همان جای می‌رسد که دم میل رسیده بود، یعنی در برابر سوراخ عنبیه قرار می‌گیرد، به وسیله میل آب جمع شده را بلند می‌کند و فرود می‌آرد تا چشم به خوبی و صافی می‌بیند و تا آب در طرف پایینی عقب قرنیه فشرده می‌شود.

آنگاه میل آنقدر در جای آب رانده شده می‌ماند تا در جای تازه خود که همان قسمت پایینی عقب قرنیه است جای گیر و ثابت می‌شود. آنگاه میل را برمی‌دارند و دقت می‌کنند که آیا آب به جای اولی برگشت؟ اگر برگشت باز بالا بردن و پایین آوردن قبلی تکرار می‌شود. تا از بازنگشتنش خاطر جمع می‌شوند.

ممکن است آب بدجنس تن درندهد که به راهی که جراح برایش در نظر گرفته برود، و به سوی طرفی دیگر گرایش کند، باز مانعی ندارد باید جراح آن را آزاد گذارد. به هر جا تمایل کرد برود و دست از لجاجت بردارد. در هر جا جمع شد در آنجا پراکنده‌اش کن!

اگر در مدتی که به معالجه چشم آب کشیده سرگرمی حس کردی که آب بازگشته است، میل را در همان سوراخ اولی فرو کن! زیرا سوراخی که اول با میل انجام داده‌ای جوش نمی‌خورد و باز می‌ماند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷۰

اگر در حین جراحی دیدی که خون به سوی سوراخ عنبیه می‌آید، آن را نیز با دارو زیر فشار قرار ده و سرنوشتش سرنوشت آب ناباب باشد، زیرا اگر بماند و لخته شود علاج‌پذیر نیست.

هرگاه از میل زدن فارغ شدى، فوراً پنبه را با زرده تخم و روغن بنفشه بيالای و بر چشم عمل شده بگذار و ببند. فراموش مکن چشم سالمش را نیز ببند که مبادا حرکت کند و چشم عمل شده را نیز به حرکت درآورد.

باید همین که عمل شد بیمار مدت سه روز در جای تاریک بر پشت بخوابد.

شاید نیاز باشد که بارها و بارها داروی گذاشتنی ذکر شده را به کار ببری، عوض کنی و تازه تر بگذاری.

و شاید نیاز باشد که در تاریکی و بر پشت خوابیدن و بستن هر دو چشم يك هفته دوام بیاورد، زیرا ممکن است چشم آماس کند، یا از اثر جراحی و چشم‌بندی سر بیمار به درد آید و مبتلا به سردرد شود، یا چیز دیگر نگران‌کننده روی دهد.

در هر حال و خلاصه کلام این است، باید تا بیمار احساس درد و آزار می‌کند و تا درد چشم و جراحی تسکین نیافته است، باید همچنان بر پشت بخوابد. هر سه روز یکبار داروی گذاشتنی بر چشم را عوض کن و تازه بگذار!

اگر چشم بیمار آماس کرده بود، باندپیچی را کمی سست تر کن.

وقتی باند را باز می‌کنی تا دوا را از نو بگذاری پارچه قماش خیس شده در گلاب و آب بیدمشک، یا آب کدوخلوایی، یا آب گیاه هفت‌بند و امثال آن را بر چشم بمال و بگذار.

برخی از چشم‌پزشکان جراح روند ویژه به خود دارند و زیر قرنيه را نشتر می‌زنند و آب را ریزش می‌دهند که در حقیقت خطر دارد. زیرا اگر احیاناً آب غلیظتر از متوقع باشد رطوبت بیضیه را همراه خود بیرون می‌آورد. (به جای سرمه کشیدن کورش می‌کند. م).

فصل نهم نایبنا شدن

سابقاً گفتیم ناتوان شدن نیروی بینایی در حالتی که ناتوانی بیش از حد و به افراط باشد نایبنايي کامل رخ می‌دهد، و سبب ناتوانی نیروی روان بینایی را بیان کردیم، بدان مراجعه کن!

بگذار از بحث سبب ناتوانی نیروی روان بینایی که مغز در آن سهمی داشته باشد بگذریم زیرا آن را نیز شرح دادیم و تو تفصیل را از آنجا برخوان!

حالا بحث را از سر می‌گیریم و راجع به نایبنا شدن بینا شرحی داریم که از قرار زیر است:

کسی که بینایی را از دست داده و به تو مراجعه می‌کند که معاینه‌اش کنی، خوب دقت کن:

۱- آیا اجزای نمایان چشم- که تو می‌بینی- در گوهر سالمند و خللی ندارند یا دارند؟

۲- آیا ماده سوزناك يا ماده سيلان آور يا چنين چيزهائي به چشم راه يافته است؟

قانون (ترجمه شرفكندى)، ج ۳، ص: ۲۷۱

۳- اگر ظاهرا سوراخ عنبيه درست و سالم است و چيزى نمايان نيست و خود دارنده چشم نمى بيند، چند احتمال دارد:

الف. ماده آبكى سوراخ را بسته است و نمايان نيست.

ب. در رگ توخالى ماده آبكى راه بندها به وجود آورده است.

ج. چيزى در لوله رگ توخالى گير کرده است.

د. رگ توخالى خشكیده و برهم آمده است.

ه. ورم در قصبه توخالى پيدا شده.

و. قصبه توخالى است و فروهشته گردیده است.

ز. ورم در ماهيچه ها رخ داده و فشار در خود ماهيچه است.

ح. قسمت جلوى مغز آسيب ديده و بر چشم فشار آورده است. كه سابقا توضيح داديم.

ط. دريدگى هست يا نيست.

ی. جليديه از برابر سوراخ عنبيه منحرف شده است.

يا. چشم به سوء مزاج تباه كننده مبتلا شده است و بينايى را از دست داده است.

سوء مزاج چشم كه سر به نابودى نيروى ديد مى كشد اكثر از چيرگى رطوبت يا از چيرگى خشكى مى باشد، كه مى ترنجد و سفت مى شود و برهم جمع مى شود. اين حالت از بيمارى چشم را «علقوم» گویند. و علاج پذير نيست.

و اگر چشم به اين بيمارى مبتلا باشد مردمك فرورفته مى نمايد و رنگ چشم ميشى مى گردد، - سپاه مايل به كبود- (چشم زير و ناصاف مى نمايد. نسخه).

اگر سوراخ عنبيه سالم و درست نيست؟ يکى از دو حالت دارد:

۱- یا زیادتر از آنچه لازم است گشاد شده است.

۲- یا آنقدر تنگ شده که کاملاً برهم آمده و راه دید به کلی بسته شده است.

نشانیها:

نشانه‌های آب به چشم آمدن و گشاد شدن بیش از حالت طبیعی و تنگ شدن بیش از حالت طبیعی عنبیه را، در بحث از آب به چشم آمدن بیان کرده‌ایم.

اگر سبب از دست دادن بینایی در پی رگ توخالی پنهان است، به آسانی می‌توانی بشناسی و علامتش را در باب راجع به آب ناباب گفتیم، اما تفصیل دادن این موضوع و شرح کافی و چون و چرای آن از دسترس علم ما خارج است.

اگر چشم بیمار سرخ شد و می‌تپد، حدس بزن که ورم گرم در رگ توخالی پدید آمده است.

اگر چشم گران حرکت و کم حرارت است، باید تشخیص دهی که ورم داخل رگ توخالی ورم سردمزاج است.

اگر چشم بسیار سنگین است، یا بسیار مرطوب و نمناک است، بدان که ماده سوء مزاج چشم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷۲

رطوبی است.

اگر چشم خشک است و رطوبت ندارد، معلوم می‌شود که سوء مزاج خشک در چشم است و ماده همراه سوء مزاج سودایی است.

اگر سر بیمار ضربت خورده، یا بیمار بر سر به زمین افتاده است و اول چشم برآمده است، و بعداً فرو رفته است و بینایی نابود شده است. باید بدانی که عصب توخالی گسسته است.

فصل دهم بیزاری از روشنایی

بیماری که از دیدن روشنایی بیزار است. دلیل آن است که روان بینایی نازکتر از لازم گشته و به گرمی و التهاب مبتلا شده است.

اکثراً بیزاری چشم از روشنایی، آژیر و پیش‌درآمد بیماری «قرانیطس» (ورم مغز) است.

و احتمال دارد که از گری پلکهای چشم این بیماری رخ دهد، که در این حالت علاجهش را یاد گرفته‌ای!

فصل یازدهم قemor

قemor به نوعی از بیماری چشم گویند، که از روشنایی بسیار قوی و چیره، یا از نگاه کردن زیاد به چیز بسیار سفید رنگ رخ داده است. چنان که بارها اتفاق افتاده که شخص از نگاه کردن بسیار به برف چشمش به درد آمده است. که به حالتی می‌رسد یا هیچ نمی‌بیند یا از نزدیک می‌بیند و از دور نمی‌بیند، و دلیل بر ناتوان شدن روان بینایی است و هر رنگی را می‌بیند گمان می‌کند که سفید است.

علاج:

- باید بیمار را وادار کرد که به سبزرنگها و رنگهای آبی آسمانی چشم بدوزد و همیشه چیزی سیاه رنگ در برابر دیدش باشد.

اگر چشم درد و سپید دیدن از اثر نگاه کردن زیاد به برف بوده و در عین حال سرمای ناشی از برف و زمستان بر چشم اثر گذاشته است، دستور معالجه این است که در زیر آید:

۱- کاه گندم را در آب بپزند و بگذارند تا ولرم می‌شود و در چشم چکانند، که آزاری هم ندارد.

۲- یا شب هنگام غسل، یا آب سیر در دیده کشند.

۳- شراب انگوری جوشیده (نبید) را قطره‌قطره بر سنگ آسیای گرم شده ریزند و بیمار چشم بر بخار آن گیرد.

۴- نبید منعقد شده سفت شده را بر چشم ببندند.

۵- سر بر بخار آب پز گیاهان نرمی بخش گذازنده گیرند؛ از قبیل گیاهان حسل، شاه افسر، بابونه و امثال آنها.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷۳

فن چهارم گوش که در يك مقابل آمده است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷۴

فصل اول تشریح گوش

بدان! که گوش اندامی است برای شنیدن خلق شده. صدفه کج ناهموار دارد، که صدا را جمع و حبس می‌نماید و آن را به طنین اندازد. سوراخی دارد که در استخوان سنگی (حجری) کج و لولپی (پیچ و مهره مانند) فرو شده که هوا مسافت درازتری طی کند. و این سوراخ پیچ مانند کلفتی اندک و کوتاه دارد.

چرا پیچ پیچ است؟ زیرا اگر سوراخ مستقیم بود مسافت کمتر می‌شد. طول مسافت برای چیست؟ طول مسافت از این است که گرمی و سردی زیاد یکدفعه هجوم نیاورند، بلکه به تدریج داخل شوند. سوراخ گوش به فراخنایی می‌رسد که هوای راکد در آن است. در سطح رو به خارج گوش لیف عصب هفتم که از زوج پنجم از زوج عصبهای مغز است گسترده است. سوراخ گوش سخت و سفت است که از کوبیدن هوا تأثیرپذیر نباشد. هرگاه امواج صدا در داخل سوراخ با لیف نامبرده برخورد کند، گوش آن را احساس می‌نماید. این لیف عصبی در گوش همانند عدسی در چشم است. بقیه اعضای گوش همانند اعضای است که در پیرامون عدسی است که لایه‌ها و رطوبتهایی است که عدسی را خدمت کنند و یاری دهند و حفظ کنند. صماخ - سوراخ گوش - همانند سوراخ عنبیه است، ماده گوش کرکرکی است، زیرا اگر گوشتی یا غشایی بود، شکل محدب و حلزونی را نمی‌پذیرفت. اگر استخوانی بود، از هر صدمه‌ای آزار می‌دید. کرکرکی شد که انعطاف‌پذیر باشد. گوش در دو طرف سر خلق شده که قسمت جلو برای چشم سزاوارتر است.

در جایی خلق شده که زیر موهای برجیدنی است، که در زیر پوشش موی و پوشش لباس قرار نگیرد. گوش به بیماریهای مختلف دچار می‌شود؛ گاهی درد گوش کشنده می‌باشد. اکثر بیماریهای گوش از تبهای سخت ناشی است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷۵

فصل دوم بهداشت گوش

باید گوش را از گرما و باد و چیزهای بیگانه غیر طبیعی و زیان‌آور نگه داشت و نگذاشت آب و جانوران بدان راه یابند، چرك را باید زدود، به‌طور همیشگی هر هفته يك بار روغن بادام تلخ در آن چکاند، که تأثیری شگرف دارد. باید دقت کرد که آماس و جوش و قرحه در گوش تولید نشود، که گوش را به تباهی می‌کشاند.

اگر بیم آن بود که جوشهایی در راه سر برآوردن هستند، شیاف خشخاش شاخدار را در سرکه ریزند و در گوش چکانند. اگر هر هفته یکبار این شیاف را در گوش کشند، آسیبها را از گوش منع می‌نماید. شکم‌سیری زیاد و امتلاء و به ویژه خواب بر شکم‌سیری به زیان گوش است چنان‌که به زیان سایر حواس است.

فصل سوم آسیبهای شنوایی

آسیبهای گوش همانند سایر آسیبها از کنش و واکنشهایی سرچشمه می‌گیرد، و رویدادهایی هست که حس شنوایی را از بین می‌برد یا کاهش می‌دهد و بیمار از دور نمی‌شنود یا صداهای مانند غرش و وزوز و سوت کشیدن را می‌شنود که وجود خارجی ندارند.

و بدان! که آفت گوش سه حالت دارد: صمم، طرش، وقر^{۲۸} (کری کامل، سنگینی گوش که آنهم فزونی و کاستی دارد) و این حالات یا مادرزادی است، یا از رویدادی ناشی است. و بدان که معنی صمم با معنی طرش مغایرت دارد.

کری کامل در حالی رخ می‌دهد که صماخ پر است و تجویفی را که گفتیم به عنبیه شباهت دارد، ندارد. آن کاواکی که گفتیم همانند عنبیه است که هوای راکد در آن بند آید و امواج صدا را حس کند، پر است و توخالی نیست.

منظور از کلمه طرش و وقر آن است که آسیب چندان نباشد که حس را به کلی از بین ببرد.

وقر گوش گرانی زیاد است و به صمم شبیه است گناه از تجویف نیست بلکه از عصب است که نیروی حس را ادا نمی‌نماید.

طرش گران گوش است بدون از دست دادن حس شنوایی. گاهی معنی طرش و وقر برعکس آنچه گفتیم آید. اکثراً طرش کمی بعد از برآوردن شدید (قی کردن) آید که به آسانی از بین می‌رود.

در هر حال هر سه حالت اگر مادرزادی باشند علاج‌پذیر نیستند. و اگر سنگینی از اثر رویدادی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷۶

باشد در اوایل علاج‌پذیر است اما اگر کهنه شد نومیدکننده یا صعب‌العلاج است.

اگر سنگینی گوش نو آمده باشد علاج‌پذیر است.

سبب گران‌گوشی شاید از مشارکت اندام یا مشارکت مغز یا اعضاء همسایه مغز باشد. چنان‌که در ابتدای رستن دندان یا درد دندان روی دهد. و شاید از آسیب ویژه به حس شنوایی باشد، که یا در عصب یا در سوراخ گوش متمرکز است.

اگر آفت در عصب شنوایی باشد، گوش برای قبول بیماریهای ترکیبی که اجزاء شبیه به هم دارند و پذیرش بیماریهای ابزاری و از بین رفتن تک عصب آمادگی دارد.

^{۲۸} (۱) - صمم: کری تمام عیار. طرش: سنگینی زیاد گوش. وقر: سنگینی گوش در درجه سوم. گاهی وقر به معنی طرش و طرش به معنی وقر آید.

منظور از بیماریهای متشابه الاجزاء هر يك از انواع سوء مزاج ساده و یا همراه ماده است که اکثرا از سرما روی دهد، و ممکن است هر يك از این بیماریها سبب متغیر شدن ماده گردد که ماده سودایی، صفراوی یا بلغمی نارسیده و یا بادی باشد.

بسیار اتفاق افتد که تخلیه شدن خلط مراری بند آید و کری در پی داشته باشد؛ و دور نیست که از عدم تخلیه عضوی دیگر روی دهد، که خلط بیرون نیامده و بند آمده است و کری را به بار آورده است.

اگر گفتیم بیماری ابزاری مقصود بیماری عصب است که راه‌بندانی از خلط یا چرك و ریم یا ورم از جوش یا ورم گرم یا سخت در آن روی دهد یا پوششی از ماده پلید، یا فروهشتگی و سستی، یا بادکردگی به عصب روی آورد.

منظور از بیماری تکی (مفرد) آن است که از قرحه یا تأکل باشد.

اگر گران‌گوشی از مجرای داخل‌گوش است، اکثرا سبب آن در بدن است یا از خارج آمده است.

سبب بدنی، مانند زگیل، ورم، یا گوشت زائد یا کرم، یا بسیاری چرك یا خلط غلیظ یا صملاخ (ماده شمعی که از گوش تراود) یا ریم منعقد شده از ورم ترکیده، یا کرم است.

آسیبهای خارجی مانند دانه ریگ یا شن یا هسته در گوش می‌رود. یا منعقد شدن خونی که از گوش ریزش کرده و بقیه‌ای از آن مانده است، که در این حال سنگینی یکباره، یا به تدریج آید.

گاهی آفت حس شنوایی از راه بحران و از راه جابه‌جا شدن ماده در مرحله پایان بیماریهای حاد است، و در حینی که بعد از تب سرسنگین می‌شود.

چنین آفتی یا روی‌آوری است که از بین می‌رود- چنان که در حرکات بحران روی دهد- یا روی‌آوری ماندگار است که حالت بحرانی ماده را به اطراف گوش آورده و پابرجاش کرده و همسایگیش با گوش سر به سنگینی گوش کشیده است، که در این حالت آژیر قی یا خون‌ریزی بینی موجود است و اکثرا تخلیه آن را از بین می‌برد.

علامات:

اگر آسیب حس شنوایی از شراکت مغز است، سایر حواس را نیز در بر می‌گیرد، که گوش

ضمن آنهاست. مشارکت اعضای حرکتی نیز در شنوایی مؤثر است. دلیل روشن مشارکت زبان است، و به‌ویژه کمی بعد از سرسام، و بعد از به هم خوردن عقل و بعد از آفت‌های مغزی که به سوء مزاج گرفتار آید و غیره که در باب مغز گفته شد.

اگر آفت شنوایی از عصب باشد، دلیلش را از سلامت مغز و سلامت سوراخ گوش می‌توان یافت و سایر منغذهای گوش، و باید حس شنوایی سابقاً بدون نقص بوده باشد.

اگر سبب جوش داخلی یا ورم گرم در خود عصب باشد، تب‌لرز، لرزش، گرمی تن، به هم خوردن عقل و هذیان در پی دارد و خطر است؛ مگر اینکه جوش یا ورم باز شود (بترکد).

اگر ورم در خود عصب نباشد، چنان تبی را همراه ندارد، مگر اینکه تب روزانه روی دهد، کشیدگی و درد و تپش در گوش احساس می‌شود.

اگر درد و گرانی گوش باهمند، هرآنچه باوجود ورم و ماده در هر جای بدن هستند در گوش هم هست.

اگر سبب باد باشد، گرانی گوش همراه صداها و وزوزهاست. اگر قرچه و جوش باشد خارش و درد باهمند.

اگر راه‌بندان (سده) باشد، گاهی گوش را سنگین می‌کند و اکثراً سنگین نمی‌کند. پس اگر گوش گرانی نیست، و تباهی مزاج چیره روی نیاورده و آفت هست، سده است که قبلاً شرح دادیم.

اگر سده از دمل و جوش باشد، تپش نشان آن است.

اگر از خون باشد جریان خون از گوش - چنان‌که ذکر شد - معلومش می‌کند.

اگر از سوء مزاج تکی و ساده باشد، کشیدگی نیست، درد در ته گوش احساس می‌شود و گوش گران نیست. اگر ماده به‌هم‌زن مزاج سرد باشد از چیزهای سرد آزار می‌بیند و آزار در سردترین دم آخر روز شدت یابد. اگر از گرمی مزاج باشد عکسش را بگیر! که همراه التهاب و سوزش است.

اگر ماده‌ای هست، گوش علاوه بر درد، سنگینی می‌کند و به خصوص در دم سجده بردن. اگر از خشکی باشد، دلیل بر پیدا شدن آن بعد از بی‌خوابی و روزه‌گیری است که رخساره و چشم نیز به پژمردگی می‌زنند.

علامت وجود کرم در گوش، احساس غلغلک است و گاه‌گاهی سر بیرون آوردن کرم است.

معالجه:

هرچه را در گوش می چکانی نباید سرد یا گرم باشد، باید ولرم باشد. این علاجه است کلی و جزئیات آن را شرح خواهیم داد. آنچه از بند آمدن خلط مراری است، باید وسیله اسهال دهنده ماده تخلیه شود، که بسیار اتفاق افتد همین که ماده مراری تخلیه می شود، کری برطرف می گردد.

بسیار واقع شده که در خلط مراری اختلاف روی دهد و بند می آید و سبب کری می شود.

اگر سبب تنها حرارت است روغنهای سردی بخش و غیره به کار ببر! یا اناری را با پوسته اش بفشار و آبش را با کمی سرکه و کندر و روغن گل بپز تا غلیظ می شود و در گوش بچکان، یا آب

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷۸

کاهو، یا آب تاجریزی، در گوش ریز!

اگر از سردی و ماده سرد است، همه انواع روغنهای گرمی بخش که پاره‌هایی از گندبیدستر در آن باشد و به‌ویژه روغن بلسان و کوشنه یا روغن بادام تلخ، افشره خاراگوش، روغن بابونه با پیه گاو و زهره گاو نر، یا روغن کنجد که پیه حنظل یا ریشه‌هایش در آن پخته است خوب دارویی هستند.

شاش گاو نر که مَر در آن حل شده در گوش چکانند، یا افشره سیماهنگ، که همه اینها را بعد از اخراج ماده سرد به کار برند، اگر خفه‌شدگی داشت همان وسیله تخلیه‌های عمومی بدن و به‌ویژه تخلیه‌های اطراف سر به کار بپند! و بعد از پاشیدنیهایی که خودت می‌شناسی و به‌ویژه آنچه برگ و دانه غار در آن است مفید است. ورزش گوش بسیار خوب است، و همچنین صدا کردن تند در گوش. صدای شیپور و امثال آن. قیف در گوش گذاشتن و از راه آن بخار داروهای پخته و تحلیل‌برنده وارد گوش کردن بسیار مفید است. افشره فیجن با عسل و گندبیدستر و روغن شیبیت و شاش بز و زهره بز و به‌ویژه اگر بارزد در آن باشد برای همه انواع بیماریهای گوش مفید است.

نسخه: آزمایش شده که گندبیدستر سه درهم، بوره قرمز يك درهم و نیم، خریق يك درهم و نیم، قطره‌ای یا به شکل قرص استعمال کنند بسیار مفید است. و در نسخه‌ای دیگر خریق سیاه سه چهارم درهم، بوره قرمز يك سوم درهم باشد.

نسخه دیگر: کندس و زعفران و گندبیدستر هر يك يك جزء، خریق سیاه، بورك از هر يك چهار جزء، در شراب حل شود و استعمال گردد.

یا، الوا، گندبیدستر، پیه حنظل، فریبون با زهره گاو.

روغن ترب و روغن مویزك، تجربه شده، بسیار نافع است. افشره یا آب پز افستتین (خاراگوش) یا افشره ترب با نمك و به‌ویژه اگر بندآمدنی و رطوبت باشد.

فتیله از خردل کوبیده با انجیر و گاهی بوره قرمز هم باشد خوب است. آب دریا را به گرمی در گوش کنند خوب است.

خریق سیاه و زهره‌ها و به‌ویژه زهره بز با روغن گل مفید است. بعضی عقیده دارند که ثمر سرو کوهی را در روغن کنگد بپزند، تا ثمر سروسیاه گردد. قطره‌ای در گوش کنند، برای رفع کری خوب است.

روغن شبیت یا روغن غار یا روغن سوسن یا روغن سنبل رومی با گندبیدستر باشد خوب است. همچنین کف گیاه خاراگوش یا افشره فیجن از داروهای نافع هستند.

اگر سنگینی گوش از خشکی است، علاجش زیاد در حمام ماندن، خوراك و نوشابه رطوبت‌بخش، روغن معتدل و آب ولرم بر سر پاشیدن است. همچنین روغن نیلوفر و روغن بید و روغن تخم کدو و غیره به بینی کشیدن خوب است.

اگر از بندآمدنی است، علاوه بر آنچه در باب سده گفتیم، افشره ثمر شهدانه و افشره حنظل سبز نافعند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۷۹

اگر سنگینی گوش یکهو پیدا شد، آب پز خاراگوش، یا افشره آن، مخلوط با زهره گاو نر یا زهره ماهی شبوط یا زهره لاک‌پشت علاج آن است. یا زهره گاو نر با روغن، یا خریق با سرکه، یا پوسته انداخته مار با سرکه از جمله داروها هستند.

سنگینی گوش اگر از اثر سردرد باشد، آب ترب و روغن گل یا گندبیدستر و ثمر غار با روغن گل داروی خوبی است.

آنچه بعد از سرسام است، تخلیه وسیله ایارج فیکرا: معجون مسهل تلخ، بعدا چکانیدن گندبیدستر در روغن کوشنه یا روغن به تنها، یا روغن بادام شیرین یا آب ترب و روغن گل یا گندبیدستر با ثمر درخت غار و روغن گل مفید است.

اگر علت از سد آمدن و خلط تباه یا از باد است، جبهایی هست که آزموده شده؛ ترکیب آن از این قرار است:

نسخه: تربد بیست درهم، حنظل ده درهم، انزروت دو درهم و نیم، کتیرا هفت درهم، هلیله ده درهم، درهم عجین کنند و حب سازند و شبانه به وزن يك درهم می‌خورند.

تکرار می‌کنم: هر گوش گرانی، درد و باد و صداها و وزوزها که از ماده سرد و سرما باشد؛ باید بعد از تخلیه سر این داروها را در گوش چکانند: بورك با سرکه و عسل، زهره گوسفند با روغن زیتون و شراب، یا با روغن بادام تلخ، یا

آب گندنا و آب پیاز با عسل یا با شیر پستان زن. داروهایی که در بحث درد گوش ذکر شد، قطران را بامداد و شبانه يك قطره در گوش باید کرد. یا خریق سیاه و سفید با برخی از روغن‌ها و به‌ویژه روغن خاراگوش، یا آب خاراگوش و آب پوسته ترب و همچنین روغنی که پوسته انداخته مار در آن پخته با ثمر غار، یا گیاه شیر سگ و گندبیدستر با روغن خودمانی یا روغن بلسان یا نفت.

و این نسخه: سقز درخت بنه يك اوقیه، روغن گیاه خیری دو اوقیه، روغن بادام تلخ نیم اوقیه باهم در آب می‌جوشند، صبح سه قطره و شب سه قطره در گوش چکانند.

عسل لبنی (استرك سایل) با روغن خیری، آب برگ حنظل سبز، افشره فیل گوش و هزارچشان داروی بسیار قوی است.

برای بچه‌ها روغن جوجادو که با فیجن و مرزنگوش پخته باشد، یا مرزه کوهی و نمک بچوند و آب دهن به گوش آنها بچکانند. برای بر گوش گذاشتن (کمد) در آب پخته بابونه و شبیت و برگ غار و مرزنگوش، پونه وحشی خشک، عاقرقرا را بر چشم و پایینیهای گوش کمد کنند.

پاشیدنیهایی در بحث از سر ذکر شده‌اند خوبند که گرم آنها را در لوله‌نی ریزند و برابر گوش نگه دارند و بخار به گوش داخل شود.

تخلیه برای معالجه گوش از سنگینی باید مکرر صورت گیرد، و هر بار مقدار کمتر شود تا بیمار نیروی خود را حفظ کند و ماده به پختگی برسد.

اگر سبب ورم است، ورم گرم و سرد را با داروهای ذکر شده- که می‌دانی!- معالجه کن و نیازی به تکرار نیست.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۰

فصل چهارم درد گوش

درد یا از تباهی مزاج است یا از ورم یا جوش یا از گسستگی پیوندها. تباهی مزاج یا گرم بدون ماده است که مثلاً از هوای گرم یا باد گرم باشد؛ به‌ویژه اگر یکهو از سرما به گرما انتقال یابد. یا با آب گرم خود را شسته و آب گرم داخل گوش شده؛ یا آجهای معدنی گرم به داخل گوش راه یافته‌اند؛ یا وسیله ماده گرم خونی و صفراپی است.

یا سرد بدون ماده که برعکس گرمی باید سردی را در نظر گرفت که از هوا و باد سرد باشد، و به‌ویژه اگر یکهو از گرما به سرما منتقل شود؛ یا چیزی سرد در آن اثر گذاشته؛ یا ماده بادزای سرد؛ یا ماده خلطی کمین گرفته باشد.

اگر سبب ورم و جوش است: یا ورم و جوش گرم است، یا سرد.

اگر از گسستن پیوندیها است، کشیدگی باد و قرحه و زخم علامت آن است.

یکی از اسباب درد گوش- که از گسستن پیوندی است- اینکه بادی در آن به وجود آید، یا آبی در آن می‌رود، یا جانوری به صماخ (پرده داخلی گوش) یا کرمی در گوش تولید می‌شود؛ و شاید از اثر افتادن یا ضربه خوردن این حالت دست دهد.

سخت‌ترین درد گوش آن است که از ورم گرم ته‌نشین باشد و این با تب دست برنادر آید و به‌ویژه اگر در شدت تب عقل را مشوش کند. درد در کرککهای خارجی حس شود هرچند درد شدید است ولی خطر ندارد.

حالت اولی شاید- همانند سکنه- سبب مرگ ناگهانی گردد. چنین درد گوشی که ناشی از ورم گرم ته‌نشین باشد، برای جوانان خطرناک‌تر است تا پیران؛ ممکن است در مدت هفت روز بیمار را بکشد. لیکن اکثراً ورم گوش در سالخوردهگان، ریم و چرک می‌کند، اما جوانان قبل از رسیدن ورم و چرک کردن ورم می‌میزند، و اگر چرک کرد، امید علاجی هست.

درد گوش گاهی همراه خارش است و گاهی خارش ندارد. در باب خارش گوش علاج را ذکر کردیم.

علامت:

از همان علامتهایی که در باب کری و طرش ذکر شد دلیل چگونگی درد گوش را می‌یابی!

معالجات:

دستور عمومی در معالجه گوش آن است: هر قطره‌ای را که در گوش چکانند، باید نه بسیار سرد و نه بسیار گرم باشد. اگر سبب پری بدن و سر از مواد ناباب است، علاج خون‌گیری و تخلیه به وسیله تخلیه‌کننده‌های سر از ماده گرم است چنان که یاد گرفتیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۱

اگر خلط لیز (لزوج) و پابرجا است، حبوب شبیار به کار ببرند و غرغره‌ها استعمال کنند! اگر خلط در یکی از اطراف گوش پنهان شده، باید بعد از تخلیه با بخارهای نرمی‌بخش و قطره‌های ملین آن را معالجه کرد و بعداً دوباره خون‌گیری شود، که آن را از اندام مربوطه بیرون آورد.

اگر سبب حرارت شدید است، باید مغز را وسیله داروهای سردی‌بخش- مذکور در باب مغز- سردی داد، و قطره ولرم روغن گل و سپیده تخم و امثال آنها را در گوش ریزی. - سپیده تخم به تنهایی خاصیت عجیب دارد- یا شیر با آب تاجریزی و آب گشنیز- بهترین شیر آن است که تازه از پستان دوشند- بسیار نافع است. یا کرم سرخ خاکی را

در روغن گل پزند و در گوش چکانند؛ یا حلزون در روغن گل پزند؛ یا روغن گل را با سه برابرش سرکه بجوشانند تا تنها روغن گل می ماند و در گوش چکانند برای درد گوش گرم و تپش بسیار نافع است.

روغن تخمه کدو با روغن نیلوفر، روغن بید و امثالش خوبند. افشره‌هایی که از جرم و برگ کدو گرفته شود، و همچنین ضمادهای سردی بخش از خارج برای درد گرم گوش مفیدند.^{۲۹}

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۳؛ ص ۲۸۱

خی گویند آب لبلاب داروی بسیار خوب برای این حالت است. افشره شاهدانه سبز هم خوب است.

اگر تپش شدید و درد و آزار در گوش باشد و بیم تشنج برود، حتما باید سستی آورها را به کار برد که در این باره از روغن کهن شده گاو- که گرم کنند- داروی بهتری نیست. شاید همین بسنده باشد که لوله‌ای در گوش دردمند کنند، سر لوله را به قمقمه‌ای وصل کنند که آب جوشیده در آن است، تا بخار را به گوش گسیل دارد که درد تسکین یابد و شاید نیاز به داروی مخدر و غیره نباشد؛ و به ویژه اگر داروهای سستی بخش و نرم کننده در آب جوشیده داخل قمقمه باشد، و با چیزی اندک از مخدر مخلوط باشد.

اگر نیاز به مخدر بود، بهترینش شیاف خشخاش شاخدار است با مقدار بسیار کم از افیون که با شیر پستان زن ساینند و در گوش کنند.

اگر سبب دخول آب در گوش بود، علاجش ذکر شده.

اگر سبب سردی و در ته یا در خارج تمکین یافته بود، باید قطره‌های گوش از روغنهای گرم مانند: روغن فیجن، روغن شیبیت، روغن سنبل رومی، روغن غار، روغن بابونه گاوچشمی، روغن بلسان، روغن کرچک و امثال آنها باشد؛ یا روغن زیتون که سیر در آن پخته و تصفیه شده؛ یا روغن زیتون با فلفل و گیاه شیر سگ و گندبیدستر یا غالیه (نوعی ترکیب خوش بو) یک دانک در یک مثقال روغن، یا روغنی از روغنهای گرم خوشبوی باشد.

شاید اگر بیمار شراب ناب قوی بنوشد و بخوابد، هنگامی که بیدار می شود درد گوش در میان نباشد. اگر سبب باد سرد است، علاجش را در باب وزوز و صداها ذکر می کنیم، و در بحث آنچه از خلط لزج و چسبنده و آنچه از سرماست ذکر شده‌اند. خوب است در این حالت شیشه‌ای حمامتی پر از آب گرم را بر پیرامون گوش نهند. آب

^{۲۹} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

فیجن و هل یا مشك چوپان و مرزنگوش در روغن سوسن، یا گندبیدستر در روغن سوسن بجوشد و تصفیه شود و قطره آن را در گوش چکانند. یا

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۲

بوره قرمز و سرکه با روغن گل یا افشره فیل گوش، قطره گوش شود. داروی قوی‌تر از آنکه نیاز باشد عبارت است از: (فریبون). شیر گیاه شیر سگ، گندبیدستر با روغن کوشنه، یا کوشنه دریایی و زراوند.

کماذ گاورس و پارچه گرم نمدی هم خوب است.

اگر سبب جوش است، در بحث جوش گوش می‌آوریم.

اگر سبب کرم است، در بحث از کرم در گوش تولید شده می‌گوییم.

اگر سبب وارد شدن چیزی مانند آب یا شن است، در آتیه بحث خواهد شد.

اگر ورم گرم و ته‌نشین است چون به مغز نزدیک است تا جمع نشده و چرك نکرده خطر در بر دارد.

بعد از خون‌گیری و تخلیه باید نخست نرمی بخش و سردی بخشها را و به‌ویژه شیر را تا سه روز پیاپی استعمال کرد. روغن گل پخته با سرکه - که بحث شد - در اوایل مفید است، بعدا لعاب شنبلیله، لعاب بزر کتان، لعاب بزر مرّ نافع است. شیر و آب لبلاب نیز هر دو بهره رسانند.

کنجد کوبیده را هم تجربه کرده‌اند، خوب است. باید همواره کماذ روغن زیتون مایل به گرمی بگذارند و باید روغن زیتون صاف باشد و ولرم باشد. و پنبه را بر میل پیچند و به روغن زیتون آلوده کنند و پیاپی به گوش کشند. و از خارج ضماد نرمی بخشهای رساننده بگذارند.

اگر از مرحله اول تجاوز کرد و بسیار شدید نبود، باید پیه روباه، یا پیه وریل، یا زیره کرمانی با روغن گل یا با روغن حنا، یا پیه اردک، یا پیه لاشخور، یا مرهم از پیه مرغ خانگی یا اردک در گوش چکانند.

اگر ورم بسیار گرم نبود، پیه گداخته بز یک جزء، عسل یک جزء، سیکی یک جزء، حسل یک جزء، همه را مانند پیه باید حل و مخلوط کرد و در گوش ریخت.

داروی بسیار قوی: مردار سنگ و اسپیداب هر یک یک اوقیه، گرد سنگ آسیا، صمغ صنوبر از هر یک سه اوقیه، روغن زیتون یک رطل، پیه خوک یا پیه تازه بز دو رطل، افشره بزر کتان به مقدار لازم؛ باهم مرهم می‌شوند. و شاید به مخدر نیاز باشد که طرز استعمال آن را خواهیم گفت.

اگر ورم چرك و ريم كرد، لعاب بزر كتان با روغن گل، يا روغن بابونه و غيره- كه ذكر خواهد شد- استعمال شود.
اگر ورم در قسمتهای خارجی گوش است خطر ندارد. آرد جو کافی است، و دراین باره ضماد مركب از: آرد باقلى، بابونه، بنفشه، آرد جو، خطمی، شاه افسر كوبيده با آب ولرم و روغن بنفشه خیس کنند، بسیار مفید است.

اگر جوش در داخل گوش است، انجیر آب پز را با گندم، فتيله گوش کنند یا به صورت قطره درآورند، درد را تسکین دهد.

لوله بخار آب گرم- که ذکر شد- برای تسکین درد مفید است. شاید مخدرهایی که بعد از بحث از بخار آمد، نیز مفید باشند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۳

یکی از داروهای ترکیبی برای درد گوش و به ویژه دردی که مایل به سردی است از این قرار است:

نسخه: روغن زیتون نارسیده که سوسك یا کرم خاکی، یا کرم زیر سبوی آب در آن پخته باشد.

یا زهره ماهی با روغن زیتون نارسیده، یا پیه ورل یا روباه، یا پیه لاشخور یا کلنگ، یا روغن کزدمها (عقارب) بسیار نافعند. آب مرزنگوش سبز، آب پز برگ ترنگوت (پرک) و پوسته آن، یا پخته شده کرم خاکی در آب پز مرّ صاف شده و پیه گذاخته اردک در آن مخلوط باشد، خوب است.

اگر سردی شدید است، زهره گاو نر در روغن خیری به اندازه ای بجوشد که پنداری زهره حل شده و از بین رفته، آنگاه برمی داری و در گوش می چکانی! اثر عجیبی دارد.

گاهی در معالجه درد شدید گوش نیاز به مخدر می باشد (معجون فلونیا و شیر، قرص زعفران، قرص کوكب یا افیون و گندبیدستر و زعفران با شیر پستان زن) اما باید از استعمال مخدر خودداری کرد، مگر اینکه بیم غش کردن برود. به ویژه اگر خلط سرد باشد، مخدر بسیار زیان بخش است. اگر از استعمال مخدر زیانی دیدی، گندبیدستر تنها را استعمال کن!

قرصهایی هست که از گندبیدستر نرم کوبیده و ساییده و افیون ساییده بر آن اضافه کنند و با شراب خالص عجين کنند و اگر در گوش قرحه بسیار آزاردهنده باشد، صمغ فیلزهره با افیون و شیر استعمال کن! یا اینکه:

نسخه:

بیست عدد بادام پوست‌کنده، افیون و بورك و كندر هر يك يك درهم و نیم، زعفران شش درهم، بارزد و مرّ هر يك يك درهم و نیم، همه را در سرکه تند می‌سای و خشك می‌كنی و در وقت به كار بردن آن را با روغن گل خیس می‌كنی و در گوش می‌ریزی. اگر قرحه همراه ریم بود، به جای سرکه شراب یا عسل یا اسكنجبین و غیره را- چنان‌که بیان کرده‌ایم- به كار بگیری!

فصل پنجم صدا، وزوز، سوت در گوش

صداهایی به گوش می‌آید که وجود خارجی ندارند و به شبیهای چشم می‌ماند که دیدن چیزهای وهمی است. سبب صدا تموج هواست که با حاسه شنوایی در تماس است. پس این وزوز و صداها از تأثیر حرکت هواست. هوا اگر از خارج نباشد در داخل پیدا شده است. هوای داخل بخاری است که در تجویفها ریخته است. و این موجزنی هوا یا بسیار سبك و پنهان است که با هر بخاری که در بطنها قرار می‌گیرد آمیزش دارد، یا مقدار بیشتر از سبك دارد.

اگر از قسم سبك و نثانی است و فراگیر است و همه جای سوراخ گوش را دربرگرفته، در بعضی بدن‌ها به صدا دادن و وزوز می‌رسد و در بعضی نمی‌رسد، زیرا این مربوط به نیروی زیاد حس است- چنان‌که در اشباح دیدن چشم بیان کردیم-، یا از ناتوانی نیروی شنوایی است که از

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۲۸۴

کمترین موج هوایی واکنش نشان می‌دهد. چنان‌که آدم ضعیف از کمترین سرما و گرما متأثر است. ناتوانی نیروی شنوایی- چنان‌که دانستی- از تباهی مزاج است.

اگر ما فوق سبك است و ما فوق آن است که بسته به ضعف و نیرومندی باشد، وجودش از محرکی است که بخار را متموج می‌کند، که از تموج و تحريك معمولی بالاتر است. و آن محرك، موج دهنده بخار یا بادی است که از ناحیه سر در حرکت است. یا صدای جوشش چرك و ریم است که در اطراف گوش به هم آمده یا از حرکت گرمی است که در مجاری گوش تولید شده.

سببی که چنین حالاتی را به بار آورده است، یا اضطراب و هیجانی است که اخلاط همه بدن را به جوش می‌آورد، چنان‌که در تبها و اوایل نوبه تبها روی دهد؛ یا اینکه امتلاء زیاد در بدن و به‌ویژه در سر است، چنان‌که بعد از مستی کردن زیاد رخ می‌دهد؛ یا تشویش است که ویژه مغز است، چنان‌که بعد از قی کردن شدید و بعد از صدمه و ضربت خوردن رخ دهد؛ یا سبب نه از جنب‌وجوش زیاد خلط، بلکه ماده لزج است که در اثر تحلیل رفتن به باد تبدیل می‌شود و صدا دوام می‌یابد.

یا امتلاء و پری نیست، سبب تھی شدن بدن است، و این تھی شدن از اضطراب و تشویش رطوبتهای پراکنده در بدن می‌باشد. هرگاه جسم غذایی را دریافت ننمود، بر آن رطوبتها روی می‌آورد و آنها را تحلیل می‌برد و به حرکت می‌اندازد.

شاید وزوز و صدا بعد از تناول داروهایی باشد که خلط و باد را در اطراف مغز بند آورند، و شاید صداها در خود گوش، یا به شراکت معده و اعضای دیگر که باد را به سوی گوش می‌فرستند، باشد.

علامات:

اگر صداها همیشگی است و قطع نمی‌شود، سبب در سر نهفته است.

اگر در پری و تھی بودن بدن است که گاهی تسکین یابد و گاهی به هیجان آید، یا از سرما و گرما کم و زیاد شود، دلیل آن است که اعضای دیگری در آن شریک است.

چگونگی صداها: گاهی مانند صدای جوشیدن رو به بالا است، که اکثرا از مشارکت بدن بخصوص معده است.

گاهی مثل صدای چیزی است که به دور خود می‌چرخد، یا صدا به خش خش برگ درخت می‌ماند که این از بادی است که در گوش به هم آمده است.

اگر همراه صدا تب و درد و لرزش کم بود، معلوم است که ریم و چرك جمع شده.

اگر صدا سبک و پنهانی آید و منقطع نمی‌شود، از خلط چسبنده است.

اگر از نیرومندی نیروی شنوایی است، نبودن سبب بادی، امتلاء، شنیدن و هیجان گوش در حالت گرسنگی و تھی بودن دلیل آن است.

اگر از خشکی است، صدا بعد از تخلیه‌ها و تبها آید.

اگر از ناتوانی است، از زیاده‌رویها که بحث شده و می‌دانی!

اگر با مزاج گرم است، صداها یکدفعه آیند و التهاب گوش همراه دارد، که در مزاج سرد برعکس است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۵

علاج:

کسانی که درد گوش همراه صدا و وزوز دارند، باید همگی از آفتاب، حمام، حرکات تند، فریاد بلند، قی و امتلاء دوری جویند، مزاج باید ملین باشد.

اگر علت از مشارکت اعضای دیگر است، باید خون از عضو مشارک گرفت، و به‌ویژه اگر معده باشد باید تنقیه شود.

مغز را با داروهایی از قبیل روغن آس و امثال آن، و گوش را با روغن بادام و شبیه آن باید تقویت کرد.

مزاج مغز را باید با قیاس مزاج عادی برابری کرد، در هر دو حالت نامعتدل بودنش، به یاری آن شتافت و به اعتدال برش گرداند.

اگر از امتلاء بود، باید بدن یا سر را تنقیه کرد و به خوبی رعایت نمود.

اما اگر در بحران تب است نباید حرکت کند که بعد از تب، درد زایل می‌شود.

اگر از نیرومندی حس است، کسانی مخدر تجویز می‌کنند؛ مثلاً روغن گل پخته در سرکه- که بحث شد- با کمی افیون، یا مخلوط با روغن بنگ، یا شوکران ساییده با گندبیدستر و روغن.

بهترین علاج: ثمر صنوبر، گندبیدستر در سرکه ساییده در گوش چکانند.

اگر از چرك و ریم است، علاج ورم و ریم استعمال می‌شود.

برای تازه شفایافتگان از بیماری (ناقهین) و صاحبان مزاج خشك، اگر سبب خشکی است، غذاهای رطوبی بخش و روغنهای معتدل مایل به سردی یا گرمی برحسب نیاز تجویز کن!

اگر سبب ناتوانی حس است، قطره‌هایی را استعمال کن که مزاج روی‌آور را به اعتدال می‌کشاند و آنها را ذکر کرده‌ام.

اگر سبب ماده‌ای باشد از اثر سرسام روی آورده، یا خلط غلیظ لزج باشد، داروهای درد گوش و سنگینی گوش- که ذکر شده‌اند- به کار ببر! برای بیماری گوش که بعد از سرسام و به‌ویژه بعد از تب عارض است، افشره خاراگوش با روغن گل یا با سرکه و روغن سوسن، معالج خوبی است.

اگر سبب خلط لزج و سرد است، نسخه دارویی این است: خریق سفید سه درهم، زعفران پنج درهم، بوره قرمز ده درهم، درهم معجون شوند و از آن قرص بسازند.

از داروهای ترکیبی آزمون شده: برای حالت ناتوانی نیروی شنوایی یا از بند آمدن یا از خلط؛ میخك و بزر تره (گندنا) هریك نیم درهم، مشك يك دانگ، با آب مرزنگوش و آب فیجن یا با شراب قطره کنند.

همچنین آب پز برگ صنوبر و برگ شمشاد و برگ غار، داروی درد گوشند. اما باید از شبکوری برحذر بود.

یکی از علمای پیشینه گفته است: برای دفع سوت گوش هیچ دارویی بهتر از آن نوع داروی پودنه‌ای نیست که برای تقویت حفظ تجویز کرده‌اند، مفیدترین دارویی است که خداوند تعالی خلق کرده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۶

قطره ساخته از حسل، برگ صنوبر، ثمر غار، نیز دارویی خوب است.

راجع به علاج بیماریهای مشترك و به‌ویژه بیماریهای سرد، به بحثهای ذکرشده در باب سنگینی و درد گوش، چندان که دانسته‌ای دقت کن!

فصل ششم چرك و ريم و قرحه گوش

نخست باید خوراکیهای لطیف و تولیدکننده خلط خوب، از سبزی و گوشتها به بیمار داد تا حالت مزاجی را به سوی اعتدال بکشاند. اگر مزاج تعدیل یافت، آب جو و امثال آن را تناول کند. ورزش خفیف باشد. وسیله عطسه‌آور و غرغره‌ها ماده را به سوی بینی و دهان سوق دهد.

قرحه از دو حال خارج نیست: یا آشکار است و دیده می‌شود؛ یا پنهان است و در ژرفا قرار گرفته.

قرحه دیدنی را با سرکه و آب یا با اسکنجبین و آب یا با عسل و آب یا شراب یا گل محمدی و آس در عسل پخته بشوی. بعدا چیزهایی را که خشکاننده هستند، مانند سوخته زاج و غیره در گوش پف کن!

روغن شاهدانه در علاج چرك و ريم مفید است، بهتر است که اگر چرك و ريم قرحه زیاده از حد نیست، در برگرداندن و منع آن نکوشید. باید با دارویی مانند روغن گل، قرحه را بشوری و پاک سازی.

افشره برگ زیتون و عسل نیز قطره خوبی است.

اگر در ژرفا و عمق است و ناپیداست، دو حالت دارد: یا نو برآمده است یا کهنه و دیرپا. اگر نو است، شیاف خشخاش شاخدار با سرکه، یا شیاف گل و مَرّ با الوا در عسل، یا در شراب در گوش کنند.

آب غوره نیز خوب است و به‌ویژه اگر با عسل باشد. افشره برگ بید، آب پز برگ بید، یا سوخته شب یمانی (زاج بلوری) و مَرّ هریک يك درهم با عسل کوبیده شود و با پشم در گوش کنند.

یا خون سیاوشان و کف دریا و انزروت و بورك ارمی و مرّ و شیاف خشخاش شاخدار همه به يك اندازه بر فتیله‌ای پاشند که به عسل آلوده است، و در گوش کشند.

اگر درد داشت، ریم آهن که کتیرا در آن ساییده با مسکن درد، از قبیل روغن بادام با مرّ، الوا، زعفران معالجه شود. اگر نیاز بود کمی افیون با آن مخلوط شود.

داروی زنجفیل شامی هم نافع است، که با اینکه خشکاننده است مسکن درد هم هست.

داروهای ترکیبی - که در اقربادین آمده‌اند - خوبند. قرصهای اندران (انزروت، نسخه) نیز بهره رسانند.

هسته هلیله و مازوج بسوزند و با روغن خیری و «ته‌نشین بزر؟»، «مرهم سفیدآب» و مرهم «زیره

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۷

کرمانی» باهم مخلوط شوند و در گوش کشند.

اگر عمیق و کهنه باشد بسیار بد است، ممکن است استخوان را لخت کند، علامتش گشادگی مجرا و فرونی چرك عفونی است. قطران و عسل مخلوط به هم، زهره کلاغ سیاه و زهره لاک‌پشت با شیر پستان زن، شاه زیره و بوره قرمز با انجیردانه گرفته (بی‌دانه) فتیله کنند و بعد از تنقیه در گوش کشند.

از داروهای قوی یکی این است: سونش مس، با زرنیخ و عسل و سرکه، یا ریم آهن جوشیده خشکیده گرد شده، بعد از آنکه بارها با سرکه یا شراب جوشیده شود تا منعقد - مانند عسل - گردد، در گوش کنند.

اگر زیاد کهنه و پلید شد، مرهم زنگار استعمال کنند، داروی متوسط در این باره: سوخته شب با برابری عسل و گاهی خرما هم می‌افزایند. از این قوی‌تر داروی زیر است:

نسخه: زنگار، پوسته نازک مس هر یک چهار درهم، افشره گندنا يك اوقیه «عسل سفید» يك اوقیه.

اگر چرك بسیار بود فتیله آلوده به زهره گاو نر، یا بول بچه علاج است. از این قوی‌تر: ریم آهن شسته، بارها در تابه با سرکه بجوشد.

اگر همراه چرك دیرپا درد هم بود، نیبذ غلیظ را مخلوط با روغن گل یا آب گندنا، یا آب ماهی نمک‌سود، در گوش ریزد.

گاهی برای رفع درد، الوا و زعفران را در عسل عجمین کنند و در گوش نهند.

اگر دیدی رطوبت وسیله داروهای بازدارنده و خشکننده بند آمد، روغن گل در گوشش چکان! که کبره بیفتد؛ بعدا داروهای رویاننده گوشت استعمال کن!

در هر حال نباید چرك قرحه گوش بند آید. باید کوشش کرد که تولید نکند و قرحه‌ها خشك شوند.

بعضی از پزشکان کلاه‌بردار هستند که گوش چرك کرده را از لته می‌آکنند و چرك از بیرون آمدن منع می‌شود و نمی‌گذارند بیمار بر گوش دردمند بخوابد تا چرك بیرون نریزد. آنگاه چرك به سوی گوشت سست که در ته گوش است می‌رود و ورم ایجاد می‌کند، بعد از رسیدن قرحه نشتر می‌زنند و معالجه می‌کنند تا ماده از گوش و پول از جیب بیمار قطع شود!

فصل هفتم نزیف (خونریزی گوش)

گاهی در حالت بحران بیماری گوش نزیفی همانند خونریزی بینی دارد. که شاید از ترکیدن یا بریده شدن یا باز شدن رگی باشد، یا از اثر صدمه یا ضربت خوردن باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۸

علاج:

اگر خونریزی گوش از اثر بحران بیماری است، و بیم غش کردن و ناتوانی بیمار نرود، نباید آن را بند آورد. اما در سببهای دیگر باید آن را به وسیله داروهای گیرنده، یا داغ‌گذار یا سردی‌بخش بند آورد.

داروهای گیرنده مانند: آب‌پز مازوج با آب یا با سرکه، آب‌پز سفیدخار که اگر با مرّ و شراب کهنه یا سرکه باشد بهتر است، شیاف خشخاش شاخدار، صمغ فیلزهره، آب‌پز برگ درخت مصطکی، افشره انار پخته در سرکه.

سردی‌بخشها: افشره هفت‌بند و بارهنگ با شراب، شیاف خشخاش شاخدار و افیون.

داغ‌گذارها: مانند افشره ریجان کوهی، پنیر مایه خرگوش، با سرکه که بسیار مؤثر است.

افشره‌گندنا با سرکه، در این‌باره داروی مجرب است. دو‌گرده گاو نر نمک‌سود را بر آتش نهند نیم برشته‌اش را بر گوش بفشزند و آبش به گوش وارد شود.

فصل هشتم کثافت در گوش که گوش مسدود می‌شود

اگر درد گوش سبک است، روغن بادام کوهی ویژگی دارد که شبانه در گوش چکانند و حمام بروند و گوش بر زمین گرم حمام گذارند که چرك و كثافت حل گردد. پف کردن زاج در گوش هم مفید است و نیز این شیاف:

نسخه: شاه زیره يك مثقال، بورك ارمني نیم مثقال، با انجیر سفید معجون شود و فتیله گردد و در گوش کشند.

نسخه دیگر: زهره بز با روغن تره کوهی (یا تره کوهی کوبیده، یا آب تره کوهی) یا بورك گداخته با سرکه را بگذارند تا از جوشش آرام گیرد.

روغن گل را در گوش ریختن و بر گوش مالیدن، بورك را با انجیر بدون دانه معجون کنند و از آن حبوب بسازند، و در گوش نهند. و بعد از سه روز بیرون آرند، چرك و پلیدی زیاد با خود می آرد، و علت سبک می شود. یا شاه زیره و گزنه در گوش نهند. از همه قوی تر در این باره، افشره برگ حنظل در گوش چکانیدن است.

بورك و زرنیخ متساوی در عسل عجین شود و در سرکه حل گردد و در گوش چکانند و بعد از يك ساعت گوش را با عسلاب یا آب گرم بشویند.

فتیله های قوی را باید بعد از تخلیه به عمل آورد، که فتیله آلوده به روغن زیتون و روغن بابونه و روغن ناردین (سنبل رومی) از آنهاست.

بعضی پندارند که روغن کافور برای سنگینی گوش بسیار مفید است. شاید که این در علت ناشی از خلط مراری مفید باشد. «زیت کزدم» کری را از بین می برد، و مجرب است. اگر بند آمدن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۸۹

گوش از پلیدی است، تخم ترتیزك بستانی و بورك فتیله شود و در گوش کنند و بعد از سه روز بیرون آرند، پلیدیهای زیاد با خود می آورد. فتیله هایی که عسل در آن داخل است خوبند.

فصل نهم بند آمدن گوش، که چندین حالت دارد:

سرشتی: که پرده ای بر سوراخ گوش است. پلیدی و كثافت، خون منعقد، گوشت زائد، زگیل، شن یا هسته میوه که داخل گوش است، یا جانوری در آن مرده است. خلط لزج و چسبنك که سوراخ یا مجرای عصب را گرفته و انسان همیشه حس می کند که گوشش بسته است. گاهی از اثر باد شدید روی می دهد.

علاج:

اگر از پرده‌های نازک یا از گوشت زائد و مادرزادی است که مجرا را بسته است، اگر در ته باشد صعب‌العلاج است، اگر پدیدار است و در ژرفا نیست علاجش آسان‌تر است.

آنچه را که در ته است باید با ابزاری بسیار نازک برید و نگذاشت که به هم آید چنان‌که شرح خواهیم داد.

اگر در بالا و پدیدار است، باید با کاردی که در عملیات بریدن بواسیر بینی به کار می‌برند، آن را برید و فتیله از زاج زرد و امثال آن را در گوش فروکرد که گوشت را از باز روییدن بازدارد.

اگر بند آمدن از اشیائی است که بر آن چسبیده، قطره روغنی مانند روغن گل، روغن سوسن، روغن خیری، خوب است.

اگر چسبیده جانوری است که در گوش مرده، نوعی روغن استعمال شود که آن را برکنند و به آرامی وسیله آلت گوش سفتن بیرون آورده شود.

اگر از زیادی گوشت یا زگیل است، باید با آب گرم و بوره قرمز شسته و مس سوخته و زرنیخ سرخ را بسایند و با سرکه در گوش چکانند تا گوشت زائد بسوزد، بعدا زخم را مداوا کرد.

گویند اگر پیایی زهره خوک در گوش ریزند بسیار نافع است.

گاهی که انسان پندارد گوشش بسته است، روغن سوسن، یا زهره گاو نر در افشیره سلق در گوش چکانند. افشیره شاهدانه و حنظل در علاج مسدود شدن گوش ویژگی دارد.

اگر بسته شدن از پلیدی است، داروها را ذکر کردیم. علاوه بر آن فتیله از بزر تریزک و بورك که سه روز در گوش باشد خوب است. قرصهای خریق در این‌باره قوی‌تر است که عصب را نیز تنقیه می‌کند.

نسخه قرصهای خریق: خریق سفید دو مثقال، بوره قرمز شانزده مثقال، زعفران سه مثقال، بکوبند و با سرکه بسایند و قرص سازند و اگر نیاز بود قرص را در سرکه حل کنند و در گوش

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۰

چکانند، بسیار خوب است.

اگر مادرزاد گوش سوراخ نداشته باشد و از داخل مسدود است، عمل جراحی می‌خواهد حتی اگر برداشتن و راه باز کردن به سوراخ داخلی (صماخ) برسد، شاید نفع دهد و شاید نفع ندهد و شاید علاج‌پذیر نباشد.

فصل دهم بیماری روی آورد خارجی و ضربت خوردن گوش

بقراط گوید نباید با چیزی معالجه شود. اما بعد از او طبیبان علاجش را اقاکیا (صمغ خرنوب مصری)، مرّ، الوا، کندر که با سرکه یا با سفیده تخم مخلوط کنند و بر گوش مالند، دانسته‌اند.

فصل یازدهم خارش گوش

آب خاراگوش با بعضی از روغن‌ها، یا خاراگوش با روغن بچوشد و در گوش چکانند.

فصل دوازدهم آب در گوش

گاهی در حین آب‌تنی آب در گوش می‌ماند و بیرون نمی‌آید که سبب ورم در ژرفای گوش و درد شدید می‌شود.

علاج:

لوله‌ای را در گوش کنند و برمی‌کنند که آب را یکباره بکشند. بعداً روغن بادام شیرین در گوش ریزند. گاهی از عطسه و سرفه هم بیرون می‌آید.

یا ساقه خشک شببیت، یا باریکه‌ای از گیاه بردی را به اندازه یک وجب، یک سومش را پنبه بیچند و به روغن زیتون بیالایند، بیمار دراز بکشد، طرف بی‌پنبه را در گوش فروبرند و پنبه را که در آن طرف است آتش زنند تا حرارت به داخل گوش برسد سپس یکهو بیرون کشند.

در مرحله اول آب در گوش رفتن، پر یک کف دست آب را در گوش کنند و بیمار بر آن طرف لی کند تا آب همه بیرون آید.

می‌شود که سرنگ در گوش کنند و آب را بکشند. اگر آب اندک باشد، کمی از روغن‌ها یا ریختن شیر ولرم را بارها در گوش ریزند و به‌ویژه اگر آب نماند و درد باقی بود. اگر درد بسیار شدید بود،

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۲۹۱

ضماد پوست خشخاش و شاه افسر و بابونه و بنفشه و خطمی و بزرکتان و آرد جو با شیر پستان زن خوب است.

فصل سیزدهم فروشدن جانور در گوش و تولید کرم

گاهی حشره‌ای داخل گوش شود، که از شدت درد و از چگونگی خراش و حرکت به اندازه جانور پی می‌برند. اگر کرم باشد غلغلک علامت آن است.

علاج:

در همه این حالات قطران در گوش چکانیدن حشره را از حرکت می‌اندازد و به زودی می‌کشد و به ویژه اگر جانوری کوچک باشد. افشره سیماهنگ، تنها یا با محموده، گوگرد و زراوند دراز، زاج سفید، استرک، خوب است. آب گوشت برشته گاو نافع است. روغن زیتون در گوش چکانند و در آفتاب نشینند.

برای هر جانوری و به‌ویژه در علاج کرم گوش، افشره بیخ درخت توت، افشره بیخ کوزره (کبر) افشره ریحان کوهی، افشره برگ آلو، برگ هلو، خاراگوش، لופا، تره کوهی، برگ درخت بنه، برگ شمشاد، برگ صنوبر که با سرکه بپزد، افشره سیماهنگ. افشره خریق سفید یا آب‌پزش مفیدند.

نسخه: افشره سس صغیر، پونه با محموده، افشره درمنه، مروخوش، یا عسلاب با مقداری از این افشره‌ها، افشره ترب، افشره پیاز و به‌ویژه پیاز تلخ، یا بزر پیاز با عسلاب، برخی از زهره‌ها و به‌ویژه اگر در داخل انار همراه پیه انار گرم شده باشد، آب‌پز ثمر کوزره سبز، یا افشره‌اش، افشره لویاگرگی، یا الوا با آب ولرم یا کوشنه ساییده، یا عاقرقرا؛ همه در علاج کرم داخل گوش مفیدند.

داروی دیگر: شراب دو درهم، عسل سه درهم، روغن گل یک درهم، با سپیده دو تخم مخلوط و ولرم باشد، پشم بدان بیالایند و گوش را از آن پر کنند، و بر گوش دردمند تکیه دهند و نخوابند و بعدا یکهو برکشند، کرم بیرون آید.

افشره کاهوی سبز، افشره سفید خار، افشره خاراگوش، یا آب‌پز این دو، یا ساییده ریشه‌های نازک کبر (کوزره)، یا آب مروخوش، یا مرزنگوش، یا شاش کهنه شده، داروی درد کرم در گوش می‌باشند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۲

فصل چهاردهم ورم بیخ گوش

ورمهایی که در بیخ گوش سر برمی‌آورند از جنس ورمهایی هستند که در گوشتهای سست و کم‌مایه و به‌ویژه در گوشت غده‌ای پیدا می‌شوند، ورم بیخ گوش را «اریطوس» یا دختران گوش می‌نامند.

احتمال دارد درد و آزار این نوع ورمها به حدی برسد که بیمار را از پای درآورد.

اکثرا قبل از سر برداشتن ورم بیخ گوش، عقل بیمار درهم برهم می‌شود.

ورم بیخ گوش و ورمی که در صماخ گوش پدید آید، برای جوانان بیشتر از آنکه برای پیران خطر داشته باشد، خطرناک است.

ورم در بیخ گوش پیران نرم تر است، زیرا گوشت پیران از گوشت جوانان سست تر است.

اما جوانان مزاج گرم تر از پیران دارند و ماده ورم گوش جوانان مزاج گرم تر از آن پیران است و دردی که از ورم بیخ گوش و صماخ جوانان روی دهد، بسیار شدیدتر از دردی است که در این حالت بر پیران رخ داده است.

ورم بیخ گوش جوانان کمتر از ورم گوش پیران مهلت می دهد. تا ماده ورم جمع می گردد درد شدید و بر دوام است.

اگر ورم بیخ گوش از اثر بحران بیماری باشد و بحران بیماری نشانیهای خوب شدن همراه داشته باشد، از هر ورمی از این جنس که بیخ گوش را اشغال کرده است، سلامت تر و دورتر از نگرانی است.

اگر ورم بیخ گوش موجود بوده و بحران بیماری بر آن اضافه شده است آژیر حالت نگران کننده است و بسیار ناپسند است.

سبب ورم بیخ گوش به طور عموم ماده گرم صفراوی، یا ماده خونی، یا ماده سودایی، یا ماده بلغمی می باشد.

چگونه بدانیم که کدام از این ماده های بدجنس سبب به وجود آوردن ورم بیخ گوش شده اند.

اگر رنگ ورم سرخ است، اگر گوش سنگین است، اگر حس شنوایی ناتوان است و کار نمی کند، اگر گذارهای گوش را تنگ کرده است، باید بدانی که ماده ورم خونی است.

اگر درد ورم سوزناک است، اگر بیمار به چندش و لرزش مبتلا شده است و گوش سنگین نیست و گذارها تنگ نشده اند و التهاب هست، بدان که ماده ورم صفراوی یا خون رقیق و آبکی است.

اگر ورم در لمس نرم است، اگر سرخ رنگی ورم کم است، اگر پژمردگی دارد، نشان آن است که ماده بلغمی است.

اگر ورم سخت و سفت است و احساس درد و آزار اندک است، بدان که ماده ورم آور سودایی است.

اگر ماده ورم بیخ گوش از اندام های رئیسی در بدن، به بیخ گوش رسیده و در آنجا آشیانه کرده و سبب درد و آزار شده است و هرچند در معالجه آنکه سردگردانی یا کوشش کنی که ماده را برکشی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۳

کمتر بهره می بینی - که از این جنس است ورمی که از اثر بیماری فراموشکاری و مرگ دروغین روی می دهد، که هرچه در علاجش بکوشی درد برطرف نمی شود - باید علاج آن را در کلیات کتاب بجویی، که شرح داده ایم.

پس نباید اول علاج ورم را از قبیل داروهای بازدارنده ورم و گیرنده به کار ببری، و بعدا داروهای ترکیبی را- که در علاج ورم مفیدند- به کار اندازی، و سپس گدازیدن ورم را هدف قرار دهی!

باید همین که ورم شروع شد و به‌ویژه اگر بیمار تب داشت یا به سردرد مبتلا شد، به هر وسیله باشد- حتی اگر بادکش استعمال کنی- باید کاری کنی که ماده پراکنده را اگر به آسانی جذب نشد به سوی ورم بکشی که در يك جا جمع آید. آنگاه با رگ زدن و خون‌گیری ماده را از ورم کم کنی!

اما اگر دیدی که ماده به آسانی جذب می‌شود و تا حدی زیاد بیرون می‌آید، کاری به کارش نداشته باش و از رگ زدن و خون‌گیری استفاده مکن! مبادا از رگ‌زنی و خون‌گیری درد بیشتر گردد و تب دوچندان شود.

اگر دیدی که درد ورم زیاد و شدید است، داروهای گرم و تر مزاج، سست‌کننده و تسکین‌دهنده درد به کار بر، تا درد تسکین می‌یابد.

اگر در سرآغاز ورم درد شدید پیدا شده، تنها با بستن ورم وسیله پارچه در آب صاف خیس شده اکتفا کن! و اگر درد در اوایل سر برآوردن ورم سبک است و شدید نیست، کماذ نمک بگذار، یا داروی «بابونه چشم‌گاو» و مرهم «داخلیون» و «مرهم خشخاش شاخدار» که با مَر مخلوط باشد بر ورم بمال!

اگر درد ورم میانه است و بسیار سبک نیست و نک ورم سربرآورد، داروهای را استعمال کن که هم چسبنده، هم سست‌کننده ورم، هم دارای نیروی رسانیدن و پخته‌گردانیدن ورم باشند. از قبیل:

کماذ از آرد گندم و کتان با شربت عسل، یا آب شنبلیله، آب خطمی، آب بابونه و امثال آنها خوب است.

اگر دیدی که ورم تحلیل نمی‌رود و چرك کرده است، باید به هر وسیله‌ای باشد با داروهای نرم‌کننده و تحلیل‌برنده وگرنه با داروهای تند و شدید حتی اگر به وسیله نشتر، شق کنی و بمکی، چرك را بیرون بیاوری. داروی خوبی در این باره که بعد از نشتر زدن ورم چرك و ریم را خوب بیرون می‌آورد، همانا داروی «سمیلون» است.

برای تحلیل و جذب ماده از ورم گوش، پشك گوسفند با پیه غاز یا مرغ خانگی خوب است، آهك، كعك، پیه گاو نمک‌نسوده نیز نافع است.

اگر ورم کهنه شده: خاکستر صدف، خاکستر گوش ماهی، با عسل یا پیه کهنه شده. یا انجیر در آب دریا پخته یا اندران را تنها یا با داروی دیگر استعمال کنند.

زفت‌تر، مقل، بابرموم، استرك سایل و مخ ساق شتر- (گوزن. نسخه) خوب است. اگر خنازیر شد و پابرجا ماند، مرهم زیر را به کار ببر!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۴

نسخه: سقز درخت بنه، زفت، ثمر غار، مویزك، صمغ عربی، زیره، فلفل، بیخ فیل گوش، بارزد، شاه زیره، خاکستر بیخ کبر (کوزره)، عاقرقرحا، پشك گوسفند و بز، پیه و بهویژه پیه خوك و بز و بز نر کوهی و بهویژه برای ماده سودایی. هم چنین مخ سر مرغ خانگی، و مخ کبک و مخ گاو و مخ استخوان گاو بهویژه گاو وحشی و روغنها. اگر ماده ورم بسیار گرم باشد، روغن گل و بنفشه، اگر سردتر است از روغن سوسن و شبیت و بابونه و گرچك استفاده کن! مرهم از صمغ صنوبر نیز مفید است.

فصل پانزدهم آزار دیدن گوش از صداهای بلند

سبب ناتوانی نیروی روانی در مغز یا ریزش زائده از مغز به سوی حس شنوایی است، که باید مغز را تقویت کرد، که آن را می دانی!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۵

فن پنجم بینی که در دو گفتار آمده است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۶

گفتار اول

فصل اول تشریح بینی

درباره کالبدشکافی بینی، قبلا استخوانهای بینی، کرکک بینی و ماهیچههای جنباننده هر دو جانب بینی را شرح داده ایم و از آن فراغت یافته ایم.

هر دو گذار بینی به پالایشگاهی می رسند، که آن پالایشگاه زیر دو جرم شبیه به دو نك پستان قرار دارد. در جایی که گذارها به پالایشگاه می رسند، پالایشگاه سوراخی دارد که در مقابل آن نیز سوراخی در پرده مغز هست و هر دو برابر هم واقعند، تا باد از این دو سوراخ رودرو بتواند آمدوشد کند. برای هر يك از دو گذار واقع در بینی، راه برای رسیدن به گلو باز است.

ابزار بویایی:

دو زائده برآمده در قسمت جلو مغز که به دو نك پستان می‌مانند، ابزار بویایی هستند و از دو بطن جلوی مغز امداد می‌گیرند و ریختنی‌های مغز از آن دو سوراخ تخلیه می‌شوند.

مغز و دو برآمده شبیه سر پستان، از راه دو سوراخ نامبرده هوا را برمی‌کشند و از هوای برکشیده، حس بویایی را به بینی می‌دهند.

مغز از راه این دو سوراخ تنفس می‌کند تا گرمای سرشتی خود را حفظ نماید. مغز در نفس کشیدن ویژه به خود، بالا می‌رود و برمی‌گردد و کاملاً به نبض شبیه است. و در حال فریاد و جیغ کشیدن دارنده مغز، مغز بالا می‌رود همچنین درحالی که خفگی هوا هست و روان در تنگنا می‌افتد، باز مغز به سوی بالا تکان می‌خورد.

در منتهای بینی دو گذار به سوی هر دو ریزشگاه اشك چشم هستند، و از این است که وقتی سرمه به چشم می‌کشند مزه آن را از راه زبان می‌چشند.

درباره چگونگی بو در باب راجع به نیروهای پنج‌گانه حواس بحث کردیم.

اما این مسئله که آیا در هوا اثر واکنش، حس بویایی تشکیل می‌شود یا از خارج به بینی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۷

می‌آید، یا سبب بویایی بخار است و می‌گدازد؛ به کار ما مربوط نیست کار فیلسوف است که جواب دهد.

همین‌قدر بر طبیب است که بداند، بو در اصل هوایی است و تغییراتی می‌یابد و بخار متصاعد از چیز بویا کمکش می‌نماید.

تا اینجا ما در تشریح بینی و بهره‌های بینی و ماهیچه‌های حرکت‌دهنده پرده‌های سوراخ بینی، بحث کردیم. بهتر آن است که درباره بیماریهای ویژه بینی گفتگو نمائیم، و سبب و نشانی این بیماریها و علاج آنها را بیان کنیم.

بدان که! در معالجه بینی علاوه بر داروهای به بینی کشیدنی، داروهای غرغره‌ای و بر سر پاشیدنیها نیز هست. به بینی کشیدنیها مانند: بخور، بوکردنیها، انفیه‌ها که رطوبی باشند و در بینی چکند. برکشیدنیها از راه بینی هستند که مرطوبند و از راه هوا به بینی داخل شوند. داروهای خشك هستند که در بینی دمیده می‌شوند، که باید دارو را و هرچه انفیه است در لوله‌ای کرده و در بینی پف کنند.

باید هر دارویی را که به بینی کشند، با منتهای قوت برکشند که تأثیربخش باشد. گاهی از برکشیدن دارو، سردرد شدید رخ می‌دهد که باید خودبه‌خود تسکین یابد. یا نیاز به مسکن داشته باشد. بهتر آن است که بیمار قبل از به بینی کشیدن داروی تند و تیز، پارچه خیس‌شده در آب گرم بر سرش بگذارد و بینی را قبل از دارو وسیله شیر یا روغن

مانند روغن دانه کدو یا روغن گل به عرق آورد. هرگاه داروی انقبیه کار خود را کرد، باز شیر در بینی چکاند و روغنی سرد بر سوراخ بینی مالد.

فصل دوم روند لازم برای استعمال دارو در بینی

این را بدان! که برای معالجه بیماریهای بینی چندین نوع دارو هست و به چندین جهت استعمال می شوند:

۱- بخورات.

۲- بو کردنها.

۳- در بینی کشیدنیا به صورت انقبیه.

۴- عطسه آورها که ماده آبکی هستند و در بینی می چکانند.

۵- از راه بو کردن برکشیدنیا که داروی نمناکند و از راه هوا برمی کشند.

۶- پف کردنیا در بینی، که عبارت از داروهای خشك گردشده هستند و به وسیله چیزی لوله ای و توخالی، به بینی بیمار پف می کنند.

وقتی می خواهی داروی عطسه آور به بینی بیمار بریزی! بیمار را وادار کن که دهان را پر از آب

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۸

کند و بر پشت دراز بکشد و سر را به سوی عقب خم کند. آنگاه قطره عطسه آور را در بینی اش بچکاند؛ و حتما باید هرچه به بینی داخل می شود آن را هرچه شدیدتر برکشد تا به بالایها برسد، که دارو تأثیر لازم را بگذارد.

بارها روی داده که داروی تند و تند مزاج که به صورت قطره یا گرد پف کردنی به بینی می رسد، درد گزشی شدید در سر به وجود آورده، که شاید خودبه خود آرام گیرد یا وسیله داروی آرام بخش تسکین یابد.

برای جلوگیری از سردرد گزشی که از اثر داروی چکیدنی یا به بینی پف کردن پدید آید، قبل از به کار بردن داروی عطسه آور تند و تیز، بیمار به وسیله شیر که بر سرش ریزند، یا به وسیله روغنهایی از قبیل: روغن بزر کدو، روغن گل، روغن بید، که بر سرش مانند سر عرق کند. آنگاه پارچه قماش را در آب گرم خیس کنند و بر سرش گذارند و سپس قطره یا گرد را به بینی بیمار بچکانند یا پف کنند.

هرگاه داروی عطسه‌آور کار خود را کرد، قطره‌هایی از شیر در بینی بیمار بچکان و اگر همراه شیر روغنهای سرد باشد، چه بهتر، که به نفع بیمار است.

فصل سوم آسیب حس بویایی

بویایی در آسیب دیدن- همانند سایر کنشهای اندامان بدن- حالاتی دارد، مثلاً:

بویایی به کلی از بین می‌رود.

بویایی ناتوان می‌شود و کاربردش کامل نیست.

بویایی تغییر می‌کند و بویایی تباه جای بویایی طبیعی و درست را می‌گیرد.

اگر گفتیم نیروی بویایی ناتوان می‌شود ناتوانی هم دو احتمال دارد:

۱- یا بوی خوش و بوی ناخوش را احساس نمی‌کند و چیزی نیست که به مشام برسد.

۲- یا یکی از انواع بوها را حس می‌کند و از درک دیگری عاجز است.

تباهی بویایی نیز چند حالت دارد:

۱- بوی بد را احساس می‌کند که وجود خارجی ندارد.

۲- بوی چیز بد را می‌پسندد، مثلاً از بوی مدفوع انسان خوشش می‌آید، اما از بوی خوش مثلاً بوی گل متنفر است.

سبب آسیبهای بینی يك از احتمالات زیر است:

۱- سوء مزاج تکی و ساده.

۲- وجود خلط بدجنس در قسمت جلو مغز و هر دو قسمت بطن جلوی مغز.

۳- تجمع خلط ناپسند در دو چیزك نك پستانك آسا.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۲۹۹

۴- استخوان کرکرکی (مشاشی) زیر فشار در تنگنا قرار گرفته است. فشار از خلط، یا از باد، یا از ورم، یا از سرطان.

۵- رویش گوشت زائد در بینی.

۶- بندآمدنی در حجاب بالای بینی.

۷- بارها رخ داده که بینی از اثر داروهای به بینی کشیدنی و در بینی چکیدنی، با سوء مزاج گرم روبه‌رو شده است یا از اثر دارو تخدیر شده و به سرد مزاجی مبتلا گشته است. یا اینکه هوای بسیار گرم بر بینی تأثیر گذاشته و آن را گرم مزاج نموده، یا هوای بسیار سرد بینی را به سرد مزاجی سوق داده است.

۸- استخوان بینی ضریب خورده یا انسان دمر و بر زمین افتاده و استخوان بینی آسیب دیده است.

نشانیهای حالات بیماری بینی

انسانی که اصلا بو نمی‌کند اما نمین‌های تراوشی از بینی به حال طبیعی می‌باشد، نشان آن است که راه‌بندانی در پالایشگاه وجود ندارد.

اگر نتواند از راه بینی نفس بکشد و در وقت حرف زدن صدا از بینی می‌آید، بدان که نوعی بندآمدنی در ته بینی و نزدیکیهای آن روی داده است.

اگر ماده تراوشی بند آمد و تشخیص دادی که از اثر سوء مزاج مغز نیست و از کم شدن ریختنی‌های مغز هم نیست و پایین‌تر از پالایشگاه باز بود، نشان آن است که راه‌بندان هست ولی ژرفارو است و در این نزدیکیها نیست.

اگر تراویده‌های بینی طبیعی است و راه‌بندانی در پایین ته بینی و اطراف آن رخ نداده است، بدان که مغز آسیب دیده است. آنگاه حالت مغز را بررسی کن!

چه نوع مزاجی دارد؟ کنشهای مغز چگونه‌اند؟ احوال مغز چطور است؟ که اینها را همه می‌دانی!

اگر حس بویایی ناتوان است و خللی دارد، باز به سراغ مغز برو که سبب از مغز است.

اگر بوی بد را در بینی احساس می‌کنند و در نفس کشیدن بوی بد برمی‌کشند، بدان که خلط‌گندیده در یکی از جاهای بینی و آنچه با بینی مربوط است موجود است، و چنان که یاد گرفته‌ای آن را شناسایی کن!

اگر انسان در هنگام بیماریهای سخت بوی چیزهای غیر عادی و بی سابقه به مشامش برسد و چیزی در میان نباشد که این بوی غیر عادی از آن برخیزد، و با این همه بویهای همانند بوی ماهی، گل و لای، روغن حیوانی و غیره به مشامش می رسد و نشانیهای دیگری ناپسند هم بود، بدان که مرگ بر او سایه افکنده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۰

علاج:

اگر سبب آسیب دیدگی بینی سوء مزاج مغز است، باید داروهای ضد سوء مزاج تشخیص داده شده را به کار ببری. قسمت جلو مغز را به وسیله داروهای پاشیدنی، بوکردنیها و به بینی کشیدنیها و داروهای مایع و ضمادها که در باب معالجه بیماریهای سر ذکر شده اند معالجه کن!

اکثراً در این حالات، سوء مزاج سرد در دو بطن جلو مغز یا در دو برآمده پستانک مانند رخ می دهد، پس باید روغنهای گرم که داروهای مانند: شیر گیاه، شیر سگ، گندیدستر، مشک در آن حل شده به بینی کشند.

اگر خلط در بطنهای مغز است، در بیماریهای مغز علامتش را گفتیم؛ که اگر خلط بر همه بدن چیره است باید همه تن را و اگر فقط در مغز است مغز را پاکسازی کرد و خلط را بیرون راند؛ که باید داروهای معجون و غرغره ای و انفییه و برکشیدنیها و بوکردنیهای نرمی بخش و امثال آن را به کار برد.

اگر نیاز به خون گیری بود، خون بگیر! در همه اینها تابع دستوراتی باش که در معالجه مغز آمده اند.

اگر راه بندها در استخوان کرکرکی - که به پالایشگاه مشهور است - باشد، پاشیدنیهای بازکننده نامبرده در علاج سر را استعمال کن! که بر آن می پاشی یا بیمار سر بر بخار آنها گیرد، و داروهای را که فلفل و کندس و گاو شیر در آنها حل شده از راه بینی برکشند. سپس حمام بر سر گذارد و داروهای گرم و بازکننده را غرغره کند.

از داروهای مجرب: سیاه دانه را چند روزی در سرکه خیس کنند و بعدا نرم بسایند و با روغن زیتون مخلوط کنند و در بینی چکانند و تا می توانند آن را بیشتر و تندتر برکشند. یا سیاه دانه را گرد کنند و با روغن زیتون کهنه شده مخلوط کنند و برای بار دوم بسایند تا اثری از آن نمی ماند و آن را به بینی کشند.

زرنیخ سرخ، پونه باهم کوبیده و ساییده شوند و در شاش شتر ریزند و در آفتاب نهند و هر روز دوبار آن را به هم زنند، هرگاه دارو بول را برمکید بول تازه بر آن ریزند و یک درهم آن را بخار بینی کنند بعدا بیمار از روغن گل، بینی را به عرق کردن وادارد.

برای مسدود شدن بینی از اثر باد گویند: روغن بادام تلخ کوهی، پف کردن سپند در بینی، یا سپند و فلفل در روغن بادام نامبرده حل شده داروی خوبی است.

بعضی گویند پوست خشک شده فندق هندی را گرد کنند و در بینی پف کنند مفید است.

اگر سبب بواسیر است، داروهای علاج بواسیر لازم است.

کسی که بوی خوش را درک کند و بوی بد را درک نمی کند باید بارها گندیدستر به بینی کشد تا خوب شود.

کسی که بوی بد را درک کند و از درک بوی خوش عاجز باشد باید انقیه مشک به کار برد تا خوب شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۱

فصل چهارم خونریزی بینی

گاهی خونریزی به شکل چکه‌هایی از خون است و گاهی خون از اثر بند آمدن زیاد و حبس شدن، یکهو و با فشار زیاد ریزش می کند، ممکن است از ترکیدن شبکه‌ای از رگها باشد، و گاهی شریان مغز می ترکد که اکثرا علاج پذیر نیست.

بارها از اثر سردرد و التهاب و بیماری حاد یا از افتادن و ضربت خوردن، خونریزی بینی رخ دهد که کنشهای مغز به تباهی می گرایند. و شاید از بخارهای بالارو باشد.

اگر از شریانهاست، با آنچه از ورید است فرق دارد؛ که خون شریان رقیق تر و سرخ تر و گرم تر است.

خونریزی بینی گاهی نوبتی و گاهی بدون نوبت است.

ریزش خون بینی ممکن است مفید باشد و ممکن است آسیب رسان. کسی که بعد از خونریزی بینی، سرش از پری به سبکی و رنگش از سرخی غیر عادی به حالت طبیعی آمده و بادکردگی رخسار فرونشسته است، از آن فایده دیده، و مخصوصا در بیماریهای سخت و در ورمهای درونی و به ویژه ورمهای خونی و صفراوی مغزی و کبدی و حجاب و ریه مفید است.

نفع خونریزی بینی در بیماری ذات الجنب، از خونریزی بینی در بیماری ذات الریه بهره‌رسان تر است.

خون بینی در بیماریهای سخت و زیاد، پی آمد بحران شدید است و به ویژه در آبله و سرخک.

اگر خونریزی بینی بیش از حد باشد رنگ رخسار زرد غیر عادی می‌شود، یا به رنگ توسی یا ماتی میان زرد و سیاه یا پژمردگی زیاد از حد درمی‌آید و دست و پا سرد می‌شوند. چنین خونریزی هرچند متوقفش کنند باز خطر در بر دارد. کسی که رنگش زرد می‌شود زهره صفراپی چیره شده و از خونریزی، آسیب کاهش می‌یابد.

اگر رنگ توسی شد، بلغم چیره است. اگر رنگ مات شد و به زردی و سیاهی زد، خلط سودایی چیره است. در این دو حالت خون بدن را کاهش می‌دهد و بسیار زیان‌آور است.

در هر حال خونریزی بینی که زیاده از حد شد خطر بیماریهای ناتوانی کبد و استسقا و غیره بیمار را تهدید می‌کند.

جسم‌های دارای خلط مراری صفراپی که خون رقیق دارند بیشتر آمادگی خونریزی بینی دارند. جسم معتدل المزاج از خونریزی بینی نفع بیند.

پیش‌درآمدهای خونریزی بینی عبارت است از اینکه: بیمار درخشنده‌گیهایی می‌بیند و خطهای سپید و زرد و سرخ-به‌ویژه بعد از سردرد- پیش چشمش آید، و بقیه چیزهایی که در بیماریهای حاد و بحرانی گفته‌ایم پدیدار می‌شوند.

می‌توان از چگونگی خونریزی بینی حالت بیماریهای بحرانی و سخت را دریافت که در موقع خود بیان کرده‌ایم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۲

علاج:

خونریزی بحرانی را و آنچه خودبه‌خود می‌آید باید دست نزد تا احساس شود که نیرو در حال از بین رفتن است. شاید خونریزی بینی به چهار رطل برسد و هرگاه بسیار زیادتر از حد شد باید آن را متوقف کرد.

در غیر این صورت داروهای بندآور خون به کار ببر!

اگر به سبب آمادگی بدن و دارای خلط مراری بودن، خونریزی بینی به وجود آید، باید خلط مراری را پاکسازی کرد و خونس را وسیله غذا و نوشابه‌ها تعدیل بخشید.

خون‌گیری (رگ‌زنی) بهترین علاج بند آوردن خون بینی است، که باید رگ را در طرف برابر جای خونریزی تنگ زد و به‌ویژه اگر بیمار از هوش برود و غش کند حتما باید رگ زد.

داروهای بند آوردن خون بینی یا باید بسیار گیرنده یا بسیار سردی بخش و غلیظکننده و منعقدکننده یا چسبناک یا تند و داغ‌گذار یا داروهای ویژه خونریزی باشند. یا چندین دارو که دو خاصیت یا سه خاصیت داشته باشند به کار روند.

داروهای دارای خاصیت گیرندگی:

افشره گیاه شنگ، انگم خرنوب مصری، گلنار، گل محمدی، عدس، مازوج، افشره برگ سفید خار، برگ درخت گلابی، برگ درخت به، آب گیاه هفت بند.

داروهای سردی بخش:

افیون، کافور، بزر بنگ، گچ، بزر کاهو، آب برگ کاهو، آب برگ بید، آب خرما کال، بارهنگ و شابانک ناپخته هر دو مفیدند.

داروهای دارای خاصیت چسبندگی:

گرد آرد بر سنگ آسیا، کوبیده گرد شده پوسته کندر.

داروهای داغ گذار:

انواع زاج، زاج زرد (قلقطار)، اما باید در استعمال زاج احتیاط کنی که مبادا کبره بر جای خونریزی گذارد. زیرا اگر کبره بود و خون بند آمد، هرگاه کبره افتاد خونریزی از اول بدتر می شود.

داروهایی که در بند آوردن خونریزی و ریشه کن کردن آن خاصیت ویژه دارند به ترتیب اولویت از این قرارند: سرگین الاغ، آب ریحان کوهی، آب نعناع.

اینک اسامی داروهایی که عموماً در علاج خونریزی بینی که سبک باشد و شدت نیافته باشد:

نسخه: خرما کال و نارس، صمغ خرنوب مصری، از هر یک به وزن سه مثقال و نیم، کافور به وزن یک حبه مثقال در بینی فروکنند.

داروهای ساده که در بند آوردن خونریزی بینی مفیدند از این قرارند:

۱- آب افشره شنگ.

۲- کافور.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۳

۳- آب خرما کال و نارسیده با آب تره.

۴- آب نمک تلخ (آبی که با نمک تلخ شورمزه گشته است) در بینی چکانند.

۵- آب گیاه گشنیز.

۶- آب گیاه شایبانک بدون اینکه بپزد.

۷- آب خیارچنبر دراز (خیارچنبر خوردنی) با کافور.

۸- آب ریحان کوهی با کافور.

۹- آب گیاه بارهنگ با گل مهرزده و کافور.

۱۰- آب گیاه هفت بند با بارهنگ و کافور.

۱۱- افشره سرگین تر الاغ که بسیار تأثیربخش است.

اگر احساس کردی که خونریزی بینی زیاد است و به این آسانی‌ها بند نمی‌آید این داروها را به کار انداز!

الف- زنگار حل شده در روغن کنجد (در سرکه- نسخه) اندک‌اندک و به تدریج در بینی بیمار بچکان!

ب- گلنار ساییده گردشده آمیخته با آب بارهنگ

ج- اگر افیون در آب آن حل شده باشد برای جلوگیری از خونریزی زیاد از بینی بهره‌رسان است.

بیمار در وقت خونریزی بینی نباید آب بسیار سرد بر صورت پاشد، که احتمال دارد از اثر آب بسیار سرد خون لخته گردد و در پرده‌های مغز بند آید.

در اقربادین: کتاب پنجم قانون، داروهای به بینی کشیدنی برای بند آوردن خون بینی بسیار خوب نوشته‌ام، به آنجا رجوع کن!

فتیله‌ها برای بند آوردن خون بینی:

۱- فتیله را در مرکب سیاه نوشتن فرو برند و خیس کنند، آنگاه گرد زاج بر آن پاشند تا غلیظ و پرمایه می‌شود، در بینی فرو کنند.

۲- از آب برگ گیاه گزنه، زاج زرد، پشم خرگوش، سرگین الاغ- تر باشد یا خشک-، آب تره و کندر، فتیله درست کنند و در بینی جای دهند، خونریزی بند آید.

- ۳- سوخته انگم فیلهزهره هندی و آب ریحان کوهی را فتیله سازند.
- ۴- از گرد آسیا، خاکه پرزه‌های کندر کوبیده، فتیله درست کنند و در بینی فرو کنند.
- ۵- فتیله از الوا، سرکه، سپیده تخم مرغ نیز مفید است.
- ۶- فتیله‌ای را در گلاب بخیسانند و با زاج زرد و الوا بیالایند.
- ۷- زاج، سوخته کاغذ، پوسته کندر، آب ریحان کوهی فتیله شوند و در بینی کشند مفید است.
- ۸- فتیله در آب گندنا (تره) خیس کنند و با گرد ساییده نعنای بیالایند.
- ۹- از ابر مرده فتیله سازند و در سرکه فرو کنند تا سرکه را برکشد و آنگاه با گداخته زفت

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۴

بیالایند.

- ۱۰- فتیله از مهرگیاه سازند و در بینی گذارند.
- ۱۱- فتیله از تارتارتنک و زاج زرد یا زاج دیگری و کمی زنگار درست کنند و به بینی کشند.
- ۱۲- پشم صاف و شانهده خرگوش را در گرد ساییده کندر و الوا و سفیده تخم مرغ درهم بسرشند و فتیله بینی سازند.
- ۱۳- سوخته زاج دو جزء، افیون یک جزء با سرکه قاطی شوند و از آن فتیله سازند.
- ۱۴- پوست سخت تخم مرغ را بسوزانند و سوخته را با الوا و مازو درهم بسرشند و فتیله سازند.

داروهای پف کردنی در بینی که خونریزی را بند آورند:

- ۱- سوخته فیلهزهره هندی.
- ۲- قورباغه را بسوزانند و از سوخته‌اش گرد سازند.
- ۳- گرد آسیا.

۴- خاکه خردل سفید ایرانی.

۵- آهک.

۶- گرد پوسته کندر و سوخته کاغذ و زاج در اجزاء برابر.

۷- پوست درخت چنار که باید آن را با دستکش در دست بسایند تا پره‌های زیر از آن پاك می‌شود و پوسته چنار صاف و بدون زبری می‌ماند. پارچه‌های صاف شده را در بستوی تازه ساخته که خاک بستو (خاک رس) در آن باشد، بنهند و سر بستو را ببندند و در سایه گذارند تا کاملاً خشک می‌شود. هرگاه بدان نیاز افتاد- یعنی خونریزی بینی رخ داد و خواستند آن را بند آورند- پوست خشک شده چنار را چنان خرد کنند و بکوبند و ببیزند تا همانند سبک‌ترین گرد می‌شود، در بینی پف کنند، فوراً خونریزی متوقف می‌شود.

۸- پوست سخت تخم مرغ را بسایند و ببیزند و گردش را در بینی پف کنند.

۹- نی نھاوندی، گل نوشکفته نسرین، بزر گل، میخک، از هر یک به وزن يك درهم، مرّ، مازو، از هر یک به وزن نیم درهم، اندکی مشک و کافور، باهم گرد شوند و چند روزی پیاپی در بینی دمند.

دستور گرد دارو در بینی دمیدن:

قبل از آنکه دارو را در بینی بدمی! بینی بیمار را يك ساعت قبل بند. هر خونی که از بینی می‌ریزد از راه دهان بیاید و آن را تف کند.

دارو را در ابزار لوله‌ای توخالی بگذار که مانع ریزش خون در هنگام دمیدن دارو باشد.

داروهای پاشیدنی و مالیدنی برای بند آوردن خونریزی بینی:

نسخه: آب برگ بید، آب برگ مو (برگ درخت تانک)، آب برگ آس، گلاب، که همه خوب سرد شده باشند، بر پیشانی مالند و پاشند و پیشانی را با پارچه کتانی ببندند.

داروهای سردی بخش و دارای خاصیت گیرندگی و داروهای تخدیرکننده- که شناسایی شده‌اند- هرکدام از آنها را در افشردهای سردی بخش و گیرنده حل کنی و بر پیشانی بمالی یا بر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۵

پیشانی بگذاری، بسیار مفیدند.

افشره‌های سردی بخش و گیرنده از قبیل: افشره شاخه‌های نازک درخت بید، افشره شاخه‌های سفید خار، افشره شاخه تاک، افشره برگ درخت گلابی، افشره برگ درخت به، افشره گیاه هفت‌بند است.

بوکردنیها که برای بند آوردن خون‌ریزی بینی خاصیت دارند:

سرگین هنوز تر الاغ بسیار مفید است.

آگندنیها در بینی که بازدارنده خون‌ریزی می‌شوند عبارتند از:

پره‌های نی (پنبه ماندی که در گل نی پدید آید) گل گیاه جارو، پنبه گیاه بردی، یا پنبه هر گیاه دیگر.

اگر خون‌ریزی بینی از اثر جوشش حرارت شدید باشد، یا شریان ترکیده و سبب خون‌ریزی بینی شده است، حتما باید در نزدیکی سوراخی از بینی که خون از آن می‌ریزد، شریان سباتی را تنگ بزنی! پشت سر بیمار را با لبه تیغ بخراشی و حجامت بر خراشیده بگذاری! حجامت بدون خراشیدن با لبه تیغ بر پستان بیمار، بر آن پستانی که در برابر طرف خون‌ریزی است حجامت بگذار! شاید نیاز باشد که خون شریان سباتی را آنقدر بیرون آورد تا بیمار غش کند. یا رگ عقبی شانه را زد که مهم است و خون را از بالا رفتن به سوی سر بازمی‌دارد.

هرگاه خون‌گیری به حالت غش رسید، فورا خون‌ریزی بینی متوقف می‌شود، این رگ‌زنی را باید در خون‌ریزی شدید و ضعیف‌کننده به کار برد، که هرگاه خون شدت یافت باید فورا و قبل از آنکه بیمار از نیرو ساقط شود رگ بزنی. اما اگر ضعف بیمار زیاد پدید نیامد و خون‌ریزی قطره قطره و نوبتی بود، باید خون‌گیری اندک‌اندک و در چندین دفعه پیایی باشد.

هرگاه خون‌ریزی به حد کافی رسید، باید وسیله سردی بخشها خون را غلظت بخشید، وگرنه آن را منعقد گردانید. مثلا به وسیله عناب می‌توان خون را منعقد کرد.

حجامت تنها برای بازداشتن خون چیره کافی نیست. باید نخست خون را وسیله رگ زدن کم کرد، بعدا حجامت گذاشت. اگر خون از سوراخ بینی طرف راست بود حجامت بر کبد و اگر طرف چپ بود بر طحال بگذار، اگر از هر دو سوراخ بود، بر هر دو بگذار!

باید دست و پا و گوش و حتی خایه‌های مرد و پستان زن را بست و بستن دست و پا و گوشها بسیار اهمیت دارد. باید به حد زیاد آب سرد پاشید، گاهی باید بیمار آنقدر در برفاب نشیند تا اعضاها به سبزرنگی بزنند. شاید نیاز باشد که سرش را در گچ مرده یا گچ حل شده در سرکه پیچیم و برفاب بر سرش ریزیم تا سر می‌شود، و شاید احتیاج به این عملیات نباشد.

فتیله‌های قوی از زنگار و از آب ریحان کوهی با کافور، فتیله از مومیای سره و خالص به وزن يك درهم در بینی کشیدن مفیدند. و شاید برفاب در دهن نگه داشتن تأثیر خوب داشته باشد.

و بدان! که شاید بیمار با وجود خونریزی دماغ زندگی کند، تا خون بیرون آمده به بیش از بیست رطل و بیست و پنج رطل می‌رسد، آنگاه می‌میرد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۶

گاهی از هوش رفتن بیمار در اثر خون دماغ سبب قطع خون می‌شود.

غذای بیمار: آش عدس با سماق یا با سرکه یا غوره و امثال آن باشد، پنیر تازه، شیر بسیار جوشیده غلیظ شده بخورد خوب است و برای کسی که خون مراری دارد و آماده خونریزی است تخم مرغ آب‌پز خوب است.

شاید ترش‌مزه‌ها برای آسیب‌دیده از خون دماغ خوب نباشد که قطع‌کننده خلط و نرمی بخش هستند.

بعضی‌ها که تجربه کرده‌اند گویند مغز مرغ خانگی بهترین غذا و بهترین داروی خون دماغ است. به‌ویژه برای کسانی که از اثر افتادن و ضربت خوردن به خون دماغ مبتلا شده‌اند، که باید زیاد از آن بخورند و چندین بار پیایی باشد.

شراب از آنجا که مقوی است مفید، و از آن‌رو که خون را به هیجان می‌آورد زیان‌آور است.

اگر ناچار شدی که شراب به بیماری دهی با کمی آب مخلوط کن! اگر ناچار نبودی و خونریزی در حدی نبود که قوت از بیمار سلب کند شراب مده!

باید نگذاشت خون دماغ به درون بریزد که معده باد می‌کند و نبض ضعیف می‌شود و ماده غش کردن را برمی‌انگیزد. اگر چیزی از خون دماغ به اندرون راه یافت باید فوراً تا در معده است بیمار قی کند و آن را برآورد و اگر از معده خارج شد، باید حقنه استعمال کرد، که هرچه زود است بیرون آید و چیزی در معده نماند.

خون دماغ مصلحتی:

گاهی در بیماریها و به‌ویژه در بیماریهای مغزی، خونریزی دماغ مفید است. از این‌رو پیشینیان آلتی را در بینی بیمار فرو می‌کردند که سبب خونریزی شود. همچنین می‌توان بینی را وسیله بعضی گیاه نرم در لمس غلغلک داد. به‌ویژه برای این منظور چیزی که بر تارک گورگیاه گل مانند است و به تار عنکبوت شبیه است، و شیاف از شکوفه گورگیاه یا از پونه وحشی یا شیاف داروهای گرم از قبیل کندس و مویزک و شیر گیاه شیر سگ که با زهره گاو بسرشد در بینی کشند، خونریزی شروع می‌شود.

فصل پنجم زکام و نزله

این هر دو بیماری در این حالت مشترکند که از سیلان مغز ناشی می‌شوند لیکن بعضی از مردم آنچه را که در گلو ریزد نزله، و آنچه از راه بینی ریزد زکام گویند.

کسانی دیگر هر دو را نزله گویند. حالتی را که مایع رقیق از بینی آید و پیایی است و مانع بویایی است و تأثیر بر چشم و رخسار گذارد، زکام نامند.

نزله گاهی به گلو و ریه و مری و معده می‌رسد و ممکن است معده را زخمی کند. اکثرا درد سیر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۷

نشدن از غذا (جوع الکلب) در پی دارد. یا به اعصاب می‌ریزد و به دورترین عضو سر می‌کشد. و گاهی سبب خفگیها، ذات الریه، ذات الجنب، و به‌ویژه سل می‌شود. و مخصوصا اگر نزله تند و گرم باشد. یا نزله سبب درد معده و اسهال و قشر انداختن روده می‌شود، به‌ویژه اگر ترش مزه یا شور مزه باشد و اگر خلمی خام باشد، ممکن است سبب قولنج شود.

سبب نزله چند حالت دارد: یا حرارت مزاجی ویژه است، یا سبب خارجی است، از قبیل:

آفتاب‌زدگی، چیزهای سمی، بو کردن داروهای گرمی بخش مانند: زعفران، مشک، پیاز.

یا سرد مزاجی است و ویژه مزاج است، یا سردمزاج از سبب خارجی است مثلا از هوای سرد شمالی و به‌ویژه اگر سر برهنه باشد. و در وقتی که از رفتن حمام یا از ورزش یا خشم یا تفکر و غیره مغز متخلخل است.

گاهی از اثر خون‌گیری زیاد، جسم متخلخل می‌شود و گرما و سرما بر آن اثر گذارند و سبب نزله می‌شوند.

در سوء مزاج گرم و سوء مزاج سرد که نزله نیرو گیرد- چنان که برای سالخوردگان روی دهد- گویند نزله سرما در پیران به پختگی نمی‌رسد مگر اینکه سلامت مزاج و حرارت مزاج کافی باز یابند.

مغز سردمزاج در پیران هرگاه غذا را دریافت کرد، و در ضعیف مغزان هرگاه مغز غذا را هضم نکرد، زائده آن می‌ریزد. نزله سرما بیشتر از نزله گرما اتفاق افتد.

صاحبان مزاج گرم برای پذیرش سببهای خارجی زکام‌آور، آمادگی بیشتر دارند تا صاحبان مزاج سرد. گرم مزاجان از عوارض زکام نسبت به سرد مزاجان در درمان‌ترند. مغز سردمزاج، چیزی را که دریافت می‌نماید به پختگی نمی‌رساند و

چیزی که از بخارها به سوی آن بالا رود تحلیل نمی‌برد، بلکه غذا را برمی‌گرداند و بخارها را جمع و برهم انباشته می‌کند و برمی‌گردد. چنان‌که در انبیب می‌بینی که بخار از قرع به سوی آن بالا می‌رود و به صورت ساییل فرومی‌ریزد.

نزله گاهی غلیظ است و گاهی آبکی و رقیق است، گاهی گرم و تلخ و شور یا بدمزه است، گاهی گرم سوزناک است و گاهی سرد.

نزله سرد از تب به پختگی می‌رسد، اما نزله گرم از تب بهره نمی‌بیند. نزله‌ها و بیماریهای نزله‌ای در حین وزیدن باد شمالی زیادند؛ به‌ویژه اگر بعد از باد جنوبی آید. در زمستان هم زیاد است و به‌ویژه اگر تابستان شمالی و کم‌باران و پاییز سال جنوبی و پربارش باشد.

در سرزمینهای جنوبی نزله بسیار است که امتلاء سر زیاد است. بقراط گوید: کسانی که نزله می‌گیرند کمتر به درد طحال دچار آیند. جالینوس گوید: زیرا اکثر کسی که عضوی مبتلا به بیماری دارد اعضای دیگرش سالم می‌مانند. و من گویم شاید چنین باشد زیرا کسی که خلط رقیق دارد برای پذیرش نزله آماده‌تر است اگر خلط غلیظ است کمتر نزله را می‌پذیرد.

اگر سردرد با نزله آید نزله را بیشتر جذب می‌کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۰۸

علامت:

نزله گرم و تند اگر زکامی باشد رخسار و چشم سرخ است، ساییل گزنده است و آبکی، در لمس کردن جسم بیمار گرم است، شاید تب بگیرد، اما تب در این حالت نزله را تخفیف نمی‌دهد.

اگر سیلان ماده متعلق به گلو است و از آن تجاوز نمی‌کند علامتش: سوزناکی شدید، رقیق و آبکی، هرگاه می‌خواهد آن را تف کند احساس التهاب در گلو می‌کند، در تف کرده‌اش رنگ مایل به زردی و سرخی است.

امکان دارد که بندآمدگی در گلو باشد که آوازه و غلغلك گزنده گلو دلیل آن است.

علامت نزله سرد:

اگر ساییل از بینی آید سرد است، غلغلك در بینی، تمدد پیشانی، راه‌بندان شدید، آوازه از بینی و گاهی غلظت ماده گواه بر نوعیت نزله است.

اگر نزله به گلو آید: تف کرده سرد و سپید رنگ است و بیمار از تب بهره نمی‌بیند.

علاجها:

علاج مهم این است که: ۱- ماده را کاهش داد. ۲- با سبب نزله آور مبارزه کرد. ۳- سیلان را قطع کرد یا منحرف به طرفی نمود. ۴- پیشگیری کردن از نزله و نگذاشتن که سبب عفونت در بینی، قرحه در سوراخ بینی، یا زبری در گلو، سرفه و قرحه در ریه و نزدیکیهای ریه و ورم و آماس شود.

بیمار نزله باید از پرخوری، اسراف در طعام و نوشیدنی دوری جوید. در ابتدای نزله و زکام عطسه زیان است، که مانع پخته شدن خلطهای داخل مغز می‌گردد، که آن خلطها فقط در آرامش کامل به پختگی می‌رسند. که عطسه زائده‌های دیگری را به مغز می‌رساند. اما بعد از پخته شدن خلط عطسه مفید است زیرا زائده‌های پخته را بیرون می‌آورد. مبتلا به زکام و نزله نباید با سیرشکمی شب را به روز آورد، زیرا سرش پر می‌شود. باید همیشه سر را گرم نگه دارد و از سرما پرهیزاند. نگذارد باد شمال به سرش بزند و به‌ویژه اگر بعد از باد جنوبی بوزد، باد جنوبی سر را پر و متخلخل می‌کند. باد شمالی می‌گیرد و می‌فشرد، کمتر برف آب بنوشد. در روز ن خوابد و تا می‌تواند تشنه و گرسنه و بی‌خواب باشد که اساس علاج است.

نباید در خون‌گیری شتاب کرد و به‌ویژه در اوایل، مگر اینکه مواد نزله زیاد باشد و بیمار تحمل نکند.

در نزله‌ای که سرفه همراه ندارد، خون‌گیری لازم نیست. اگر سرفه خشک و کم‌رطوبت باشد باید خون‌گیری کم در چندین دفعه صورت گیرد که شاید از تکرار آن ماده بیماری بیرون آید.

اگر بیمار بی‌خوابی می‌کشد، شربت ساده خشخاش بنوشد. اگر کم‌خوابی ندارد شربت مذکور را با شکر بیامیزد.

حقنه با آب جو خوب است که زواید را می‌کشد.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۰۹

اگر همراه نزله سوزش ماندی در تهیگاه احساس شد و تهیگاه نمین شد، بدان که بیماری به آن پهلو سرایت می‌کند، بی‌درنگ خون بگیر! دودکن‌ها ممکن است تب‌آور باشند. قرص سرفه برای نرم کردن سینه است نه برای مواد سر. باید بر تشنگی صبر کند، تشنگی را با شربت خشخاش آمیخته با آب رفع کند. نوشیدن آب جو، خوردن قاووت جو مقوی است.

اگر تب همراه نزله بود، بیمار به حمام نرود. کسی که در تابستان و زمستان همیشه نزله دارد «حب قوقایا» (حب از صمغ صنوبر) بهترین دارو است.

حرکت دادن پائینهای بدن بسیار مفید است که ماده به پایین می‌خزد. کمادها و بخورها را نباید در حال سیری شکم گذاشت کسی که عادت نزله دارد، اگر قبل از نزله آمدن در حمام عرق کند، نزله را بازمی‌دارد. باید بیمار نزله همیشه سرپایین گیرد و سر بر بالش بچسباند و بر پشت ن خوابد.

اگر خواهی که ماده را کاهش دهی، باید بدن را پاکسازی کنی! علاج نزله گرم خون‌گیری و تخلیه خلطهای گرم است؛ باید ماده را به وسیله حقنه به سوی پایین آورد.

علاج نزله سرد:

داروهای راننده خلط بلغمی از سر، که نوشیدنی یا حقنه‌ای باشند.

در هر حال باید خوراک و نوشیدنی کم باشد و یکدفعه یک شب و روز از خوراک و نوشیدن دوری جوید که علت برطرف می‌شود.

مبارزه با سبب نزله: اگر گرم است باید آنچه نیروی سردکننده دارد به کار برد. مانند اینکه هر صبح ناشتا به حمام آب شیرین بروی، آب بر دست و پا بپاشد. سر و دست و پا و ناف و مقعد و ذکر و حوالی آنها را روغن بنفشه بمالد. پاشیدنیهای ساخته از جو و خشخاش و بنفشه و بابونه استعمال کند. سردی بخشهای قوی بر سر ریزد. غذا خفیف و سرد و تر باشد، هر روزه گلنگین تناول نماید.

اگر نزله سرد است و غلغلک گلو و عطسه همراه دارد، باید در ابتدا سر را گرم کند و با پارچه‌های گرم‌کننده بپوشد تا اینکه حس می‌کند که گرما به مغز رسیده است. سر را در این حالت نگه دارد و ممکن است بر پارچه سر پیچ نمک و گاوس بریزد. پارچه را در آب گرم، گرم نماید چندان که می‌تواند، حرارت را تحمل کند. داروهای آبکی - که رساننده و تحلیل برنده‌اند - به کار ببرد. دست و پا را روغن گرم از قبیل: روغن شبیت، بابونه، مرزنگوش بمالد، که از آنها قوی‌تر و روغن فیجن و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن است که بر ذکر و اطراف ذکر و حلقه مقعد و ناف و اطراف ناف بمالد. سر را با صابون استانبولی بشوید.

و تا می‌توانی مگذار روغن بر سر بمالد، مگر اینکه به ناچاری برای سرد گردانیدن پابرجا، یا گرم گردانیدن پابرجا باشد، آن هم بعد از تخلیه داروهای آلایشی (لطوحات) از خردل و کوشنه و امثال آن بر سر و پیشانی بمال و با همان صابون و امثال آن بشوی.

غذا لطیف و خفیف و گرم و خشکاننده و نرم‌کننده سینه باشد. گاهی نیاز به داروهای سرخ‌گردان (آنچه خون را به زیر پوست می‌کشد) می‌افتد که باید چلغوز کبوتر و خردل و انجیر و

پونه و صمغ فیجن کوهی در آن باشد. گاهی داغ‌گذاری مورد نیاز است. به هر صورت گرم و خشک نگه داشتن سر از رویداد مفید و مانع روی‌آور است.

در چنین نزله‌ای نباید قبل از پخته شدن ماده به حمام رفت. باید کمادات خشکاننده استعمال کرد.

بو کردن مشک، پنبه آغشته به روغن گرم گرمی‌بخش در گوش آکندن مفید است.

به وسیله غرغره‌های سرد منعقدکننده از قبیل آب سرد، گلاب، آب عدس، آب گشنیز، آب پز پوسته خشخاش، می‌توان سیلان را قطع کرد. آب انار هم خوب است که برای حالت گرم سرد باشد و برای حالت سرد گرم باشد.

همچنین گلو را با شربت آلودن که مرّ در آن ساییده شده و به‌ویژه در نزله سرد، خوب است.

همچنین قرصهای کوچک ساخته از افیون و استرک و کندر و زعفران را در دهن گذاشتن بدون اینکه آب را ببلعند، نافع است.

شریتهای دارای خاصیت، مانند شربت خشخاش ساده برای نزله گرم، شربت ساخته از افشره خشخاش و مخلوط با مرّ و غیر اینها را نیز در اقرابادین خواهیم آورد، که برای نزله سرد مفیدند.

شریت خشخاش را تنها باید در ابتدای نزله بنوشند که نزله را از سینه بازدارد، اما اگر نزله بند آمد و احتیاج به بیرون دادن مواد از راه دهان بود این شربت فایده ندارد.

بخورات بندآور به بن (ته) بینی و سق می‌فرستند که بخار را بند آورد.

این بخورات عبارتند از: سندروس، برای نزله گرم و سرد، سیاهدانه برای نزله سرد که هم بخور و هم بو کردنش مفید است. کوشنه و سیاهدانه بوداده، که در پارچه کنند و با دست بسایند و بو کنند مفید است.

بخور قشری که آن را «فوقی» (نوعی بخور خوش‌بو) گویند نیز خوب است. بخار شراب و بخار عسل از سنگ آسیای داغ شده، کندر، عود خام، سندروس، کوشنه، گیاه گوش موش و عود خوبند.

بخور چوب گز و گل محمدی برای نزله گرم خوب است، بخور نبات، باقلا، جو در دوغ ماست گاو خیس شده، شکر، کافور، سپوس در سرکه خیس شده برای نزله گرم خوب است. بخار سرکه که از سنگ آسیای شسته و نظیف و داغ برآید از جمله علاجات نزله هستند.

برای اعتدال بخشیدن ماده نزله: لیسیدنیهها (انگشت پیچ) مانند کتیرا و یا بهدانه را در دهن نگه داشتن تا ماده آبکی و رقیق نزله را غلیظ و چسبناک گرداند و پایینتر نرود و به آسانی از دهن پرت شود. گاهی داروی رقیق کننده لازم است، که غلظت و چسبیدگی آن را کم کند.

اگر نزله سرد است، نباید قبل از پخته شدن ماده به حمام رفت؛ اما اگر گرم است مانعی نیست، بلکه مفید هم هست. منحرف کردن نزله به جای دیگر، مانند نزله‌ای که به گلو وارد می‌شود باید وسیله عطسه‌آورها باشد و هر نوعی از نزله که سوراخهای بینی را می‌سوزاند، و مانند نزله‌ای که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۱۱

گرم است و به سوی پایین آید، باید حمامت بر گودی پشت کردن گذاشت.

سر بر بخار داروهای آبکی که از گیاهان خوشبوی جذب کننده ماده هستند، بگیرد.

پیش‌گیری از آسیب نزله- که نگذارند به گلو و ریه آسیب رساند- اکثرا باید با چگونگی غذا باشد. اگر نزله گرم است روغن بنفشه بر سینه مالند، غذا آب جو با بنفشه پرورده شده، آب انار شیرین، سوپ نشاسته و آرد جو و آرد باقلی با شیر باشد- اگر تب نباشد- چه در تب شیر خوب نیست.

استعمال کردن لیسیدنیه‌های نرم و سرد، شربت حسل تناول شود.

در نزله سرد، مالیدن روغن بنفشه و بان، بر سینه. غذا سوپ گرم و نرم مانند رشته با عسل، آب سپوس گندم با روغن بادام، نان باسیکی، لیسیدنیه‌های سرد و گرم، شربت‌ها، حسلی گرم، حسل، با اصطرك (قره‌بخور)، نوشیدن آب گرم در نزله مفید است که رساننده است و از آسیب رسیدن به اعضای نفس کش جلوگیری می‌کند و نرم می‌سازد.

شراب انگوری (نیبذ) خوب نیست، ممکن است در ابتدای نزله بد نباشد، اما بعد از پختگی ماده معتدلش مفید است که لازم است دارای نزله گرم، شراب مخلوط با آب بنوشد.

بدبویها (زهومات) [مثلا بوی گوشت گندیده- م.] در ابتدای نزله رقیق مانع پختگی ماده می‌شوند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۱۲

گفتار دوم سایر حالات بینی

فصل اول عفونت

عفونت بینی چند سبب دارد:

- ۱- بخارهای عفونی از اطراف سینه و ریه و معده بالا می‌روند و به بینی می‌رسند.
- ۲- خلط گندیده در استخوان ته بینی موجود است که اگر گرم باشد قرحه به بار آرد، بوی گند از آن برخیزد و بالا رود و حس می‌شود.
- ۳- خلط عفونی در یکی از بطنهای مغز یا در کلیه مغز یا در قسمت جلو مغز و اطراف مقابل بینی است.
- ۴- یا تباهی و عفونت استخوان ته بینی را دربرگرفته.
- ۵- بواسیر بینی سبب تعفن شده است.

علاج:

اگر از خلط داخل معده و مغز است و در ته بینی نیست باید خلط را تخلیه نموده و معده یا مغز را از آن پاکسازی کرد. سپس فتیله‌ها و به بینی کشیدنیها و پف کردنیها و غیره را در بینی به کار برد.

قبل از گذاشتن فتیله بهتر آن است بینی با شراب شسته شود، آنگاه فتیله گذاشت، که در این باره فتیله «مرّ»، هل، صمغ خرنوب مصری، با عسل، یا هل، مرّ، گل محمدی، با روغن سنبل رومی.

فتیله‌های دیگری هم هست از قبیل فتیله از مشك زمین، سنبل، گل نسرین، «ذریه»، «گل شیپوری ایتالی»، هل، میخک، آس، الوا، گل، کمکی هم نمک، همه باهم یا متفرقه. فتیله از آب انگور پخته که يك ثلث بماند و رقیق باشد، گرد میخک و مشك زمین و «رامک» و لادن به‌طور تساوی بر آن پاشند.

فتیله آس، نی‌نماوندی، نسرین، گل، میخک، از هرکدام يك درهم، مرّ، مازوج هر يك نیم درهم، مشك چهار حبه، کافور چهار حبه، جوش کوره و نمک اندرانی هر يك چهار قیراط.

انفیه‌ها: افشره پونه و از همه بهتر بول الاغ است، قرص «اندروخورون» که از انواع تریاقها

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۱۳

است، در شراب حل کنند و در بینی چکانند. آب‌پز قندول با شراب ریحانی چند روز برمکنند، بسیار مفید است.

مالیدنیها: داخل بینی را با زاج زرد، یا برگ یاسمن گرم کنند و با آب بسایند. داروی قریطن که عبارت است از مرّ چهار درهم و دو سوم درهم، دارچین خطایی يك درهم و يك ششم درهم، هل به اندازه آن، در عسل معجون شود.

پف کردنیها: پونه ساده، خریق سفید، سوخته صدف، و داروی آخرین فتیله ذکر شده و ساییده چوبك، بلسان را در بینی پف کنند.

برمکیدنیها از راه بینی: آب پز قندول با آب یا با شراب چند روزی استعمال کنند.

در هر حالی و به‌ویژه اگر عفونت بینی از مغز یا جلو مغز است در هر دو طرف گوشها جان‌دانه را داغ گذارند، که داغ متمایل به گیجگاه باشند یا داغ را بر تارك سر نهند.

فصل دوم قرحه در بینی

سبب قرحه بخارهای تند مزاج یا پلید، یا سیلانهای حاد که عفونتی و گندیده‌اند، یا سبب کبره شده‌اند، یا از پوست کنده شدن، یا جوش چرکین است. قرحه یا آشکار است یا پنهان.

علاج:

بینی از گوش رطوبتی تر و از چشم خشک‌تر است، پس باید علاج قرحه بینی میانه بین علاج قرحه گوش و چشم باشد. داروی خشکاننده قرحه بینی باید از خشکاننده قرحه گوش کم‌نیروتر و از خشکاننده قرحه چشم نیرومندتر باشد. قرحه گوش داروی بسیار خشکاننده می‌خواهد. و قرحه چشم به دارویی نیاز دارد که در اولین مرحله خشکانندگی باشد.

اگر قرحه بینی سیلانی در پی داشت، یا بخارهایی از آن برخاست، باید پاکسازی شود و ماده را به سوی دیگر راند- چنان که دانی!- خلاصه باید قبل از هر چیز خشکی را به سر داد و سر را تقویت دهی، آنگاه خون از سوراخهای بینی بگیری!

بدان که هر دارویی که برای بواسیر و بیخ رانها ذکر خواهیم کرد، در قرحه بینی مفید است.

درحالی که قرحه قوی باشد، دارو را با لعابها و امثال آن می‌جوشانند تا قرحه نرم شود و قرحه قوی و ضعیف اگر نرم شد به آسانی علاج‌پذیر است.

اگر قرحه خشک بود، شمع يك جزء با نیم جزء مخ ساق گاو آب شده در روغن نیلوفر و روغن کنجد- که به عقیده من روغن گل و به‌ویژه آنچه با روغن زیتون نارسیده است بهتر است- بر قرحه بمالند.

روغن بنفشه با کنیرا، یا کمی کف اسفرزه و خطمی از مالیدنیهای خوب است.

فتیله آلوده به حسل و پیه اردک و شمع زرد، پیه بز نر کوهی، پیه مرغ خانگی، عسل؛ فتیله شمع و روغن هلیله زرد، یا مازوج همه خوبند.

شاید زدن رگی که از شریان سرار و به بینی می آید، مفید باشد.

حجامت بر گودی پشت کردن خوب است، پاکسازی لازم است.

اگر ماده تند یا پلید یا عفونی به قرحه وارد شود، علاجش سخت است، حتما باید تخلیه و خون گیری باشد. گاهی نیاز به معجونهای بزرگ مسهل (ایارجات کبار) می باشد. باید به طور همیشگی با بوره قرمز و صابون و به ویژه صابون منسوب به «اسقلینادس» (اسقلسادس - نسخه)، یا صابون منسوب به «قسططونوس» (قسططنین - نسخه) بشویند. بعدا داروهای بسیار خشکاننده به کار برند. از قبیل: پوسته نازک مس، زاج سفید، زرنیخ سرخ، خریق، که دارو را چند روزی در زهره گاو نگه دارند تا تخمیر می شود. گاهی هل و مرّ و پونه و تره کوهی و زعفران و شب و مازوج بر آن اضافه می کنند.

داروی «روفس» نیز مجرب است که نسخه اش این است: مشک زمین، مازوج، زعفران، زرنیخ، اگر درد شدید با قرحه بود، سوخته سرب شسته در اسفیداب و مردار سنگ را با روغن گل و موم مرهم کنند.

داروی قرحه آشکار این نسخه است: سفیداب یک رطل، مردار سنگ سه اوقیه، ریم مس سوخته سه اوقیه، با شراب و روغن آس مرهم شود.

آب انار ترش را در ظرف مسین بجوشانند تا نیمه شود و فتیله بدان آلاینند.

قرص «اندرون» گاهی حل شده در شراب، گاهی در سرکه، و گاهی با سرکه و آب برحسب نیاز.

ریم سرب، شراب کهنه، روغن آس، را مخلوط کنند و بر آتش زغال آهسته بجوشد تا غلیظ شود، در ظرف مسین ریزند.

سوخته سرب حکم ریم سرب دارد.

افشره سلق به تنهایی یا با داروهای دیگر نیز از داروهای قرحه بینی است.

فصل سوم داروی قرحه که آن را قرحه شیرین نامند

در مرحله اول، روغن گل یا شمع و پیه مرغ بمالند. و از این بهتر مرهم سفیداب و به ویژه مخلوط با لعاب به دانه و اگر خواستی که بیشتر خشکاننده باشد، از ریم نقره استفاده کن! که ریم نقره به تنها و با روغن آس مفید است.

اگر علت کمی شدت یافت، این مرهم را استعمال کن! سفیدآب يك رطل، مردار سنگ سه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۱۵

اوقیه، ریم سرب سه اوقیه، سوخته سرب شسته ساییده در شراب چهار اوقیه، با روغن آس و سرکه مرهم شود.

اگر علت کهنه و پابرجا بود و زیاد شدت یافت، این نسخه را به کار برند:

مردار سنگ چهار درهم، فیجن سبز چهار درهم، شب دو درهم، با روغن آس و سرکه مرهم شود.

نسخه قوی تر: زاج سبز، مَرّ، هریک هفت جزء، زاج سفید شش جزء، شب یمنی، مازوج، سونش مس، هریک چهار جزء و نیم، سرکه يك رطل و هشت اوقیه، در ظرف مسین بپزند تا مانند عسل منعقد می شود و بر قرحه مالند.

فصل چهارم بند آمدن بن بینی

چیزی در داخل گیر می کند، گدار از گلو به بینی یا از بینی به گلو را می بندد، که شاید ماده خلط لزج و چسبنده یا زیاده گوشت یا کبره باشد. علامتش آواز از بینی است که مجرای باد تنگ شده و با فشار می رود و آواز می دهد.

علاج:

عدس تلخ يك درهم، گندبیدستر نیم درهم، افیون يك قیراط، زعفران يك قیراط، مَرّ نیم درهم حبوب شود. آب مرزنگوش سبز را به بینی کشند. در اکثر حالات عمل کردن می خواهد، که آلت ویژه در بینی گردانند و سدکننده را کم کم بتراشد تا پاک می شود. گاهی از این عمل آن قدر مواد بیرون آید که باورکردنی نیست، که ممکن است به نیم رطل برسد. اگر باز بهره نداد، علاجهای بواسیر بینی استعمال شود که ذکر کرده ایم.

فصل پنجم خرناسه

داروهای انفیه و غرغره ای لازم دارد. نسخه این است: مازوج گرد شده را با آب انار شیرین می پزند تا به هم می آمیزند، آنگاه خشک می کنند و نیم آن کندر و انزروت اضافه می کنند و دوباره با آب اناری که مازوج در آن پخته است معجون می نمایند. و چند روزی به طور انفیه یا غیره استعمال کنند. تنکار با شمع و روغن در بینی کشند و دوام کنند تا خوب می شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۱۶

فصل ششم کوفتگی و شکست در بینی

بهر آن است بینی را از داخل بیاکنند و در خارج راست نمایند و هرپاره کمی از آگنه را بیرون کشند تا استقامت یابد. دارویی را که با آگنه قاطی کنند عبارت است از: ماش و الوا، مرّ و زعفران، رامک، سڪ (افشره آمله)، گل ارمی، گل محتوم رومی، خطمی، لادن، افشره درخت گز بزرگ یا آب درخت گز کوچک پاشند. و شاید ما در این باره در باب شکست و بست علاجهایی را بگوییم.

فصل هفتم بواسیر و پلیپ (غده‌های ریز در بینی)

منظور از بواسیر، گوشت‌های زائد است که در داخل بینی روید. اگر سست و سفید باشند سهل العلاج است، و اگر سرخ و بدرنگ و درد شدید داشته باشند علاج سخت‌تر است، به‌ویژه اگر ریم‌گندیده از آن آید. اگر سرطانی باشند ریخت بینی به هم می‌خورد و از کشیدگی زیاد درد شدید دارد، که همان بدرنگ بدتکونین است و زیاد ریشه دوانیده است و تراوشهای دائمی و بدون انقطاع و بدون کاهش دارد.

فرق میان بواسیر بدخیم و سرطان این است: اگر بعد از بیماری سر، گوشت در بینی روید و سیلان بود بواسیر است، اگر نه از بیماری بلکه در حالات سلامت بدن در بینی پیدا شد و سیلان نداشت، سرطان است. به‌ویژه اگر قبل از پیدا شدنش اعراض سودایی در مغز بوده باشد. در مرحله اول به اندازه يك نخود یا فندق و بعداً رو به افزایش باشد و سفتی و سختی در سق ایجاد شود.

سرطان اکثراً بدون ریم و ماده سیلانی است که به گلو بیاید، بلکه خشک و سفت است.

گاهی بواسیر می‌ماند و دوام می‌یابد و شاید از بینی یا سق بیرون آید. هر دارویی در پلیپ بینی نافع باشد، در بواسیر بینی نیز نافع است و شاید نیاز باشد که از نیروی دارو بکاهند.

علاج:

اگر از قسم اولی است (زائده گوشت‌های سست و سفید) با کاردی نازک بریده شود و آن را با حک‌کننده کاونده باریک، کم‌کم بیرون آرند. اگر از قسم دوم است: یا با داروهایی که ذکر می‌کنیم یا با داغ‌گذارهای کوچک و باریک یا با کاونده هرچه زوائد را که در بینی است بیرون می‌آوریم.

بهرترین ابزار کاونده در این باره آن است که لوله‌ای و توخالی باشد. بعد از پاکسازی سرکه و آب در بینی می‌ریزیم. اگر نفس طبیعی شد و بند آمدنی نماند چه خوب، و الا معلوم می‌شود که بقیه‌ای به جا مانده است، آنگاه اره نخی به کار می‌بریم. یعنی نخی ابریشمین یا موپین را چنان گره می‌زنیم که مانند اره دندان‌دار باشد، و به وسیله سوزن سربی سرکج آن را از سوراخ بینی می‌گذرانیم تا به کام می‌رسد. با نخ اره‌ای نامبرده بقیه گوشت را که در دو طرف مانده می‌بریم. بعداً انبوی از سرب

یا پری را در پارچه‌ای می‌پیچیم و داروی بواسیر از قبیل «داروی کاغذی»، «اندرون» و غیره - که ذکر می‌کنیم - بر آن می‌پاشیم و در بینی می‌گذاریم که راه نفس کشیدن باز باشد. اگر ابزار کاونده مانند سوهان برنده اما انبوی باشد، می‌توان پاکسازی را به کلی انجام داد. هرگاه ابزار بریدن و کاویدن یا داروی خورنده در بواسیر بینی به کار برده شد، باید بعد از آن شخص بیمار عطسه کند تا مواد عفونی و مواد اره شده را پراکنده کند و بیرون دهد.

داروی علاج بواسیر سبک: فتیله از پوست انار ساییده با آب تا معجون می‌شود، که مفید است ولی دیرتأثیر.

فتیله از چوبک رخت شویی سبز تنها یا با پیه حنظل، فتیله از ثمر درخت سرو با کمی انجیر چند روزی استعمال شود. فتیله آلوده به آب پونه وحشی، یا بعد از خیس کردن فتیله در آن، گردش را نیز بر آن پاشند، یا فتیله را در شراب فرو کنند و گرد پونه وحشی بر آن پاشند.

یا فتیله از آب منعقد شده انار شیرین و ترش که با پوست و پیه انار کوبیده شوند.

فتیله از عسل و گل محمدی هر روز بارها استعمال شود، یا گرد زرنیخ و زاج سبز در شراب مایه زده ساییده را به بینی پف کنند.

اگر بواسیر کهنه شده است داروهای از قبیل: شب، مژ، سوخته مس، پوسته مس، ریشه سوسن سفید، زاج سبز، زاج زرد، زاج، بوره قرمز، با شراب یا با آب پونه وحشی یا آب انار ترش یا شیرین با پیه و پوست انار را به هر سه نوع: فتیله، گرد پاشیدنی و مرهم استعمال کنند. اگر شافی نبود، بر فتیله ساخته شده از این داروها، مقدار بسیاری از زاج سفید و زاج زرد، شخار، زنگار، زاج، شب، به‌طور تساوی پاش! بهتر است بعد از تیغ زدن، دریدن با نشتر صورت گیرد.

اگر باز علاج نیافت «فلقندیون» خوب است. گویند بزر فیل گوش بواسیر بینی را شفا دهد.

اگر خوشه بالای فیل گوش بزرگ را بفشزند و پشم بدان بیالایند و در بینی کشند گوشت زائد و سرطانی را زایل می‌کند.

غده‌های داخل بینی را بهتر آن است جراحی کرد که بعد از تخلیه و پاکسازی بدن و سر صورت گیرد. اما اگر خفیف بود، داروهای قرحه قوی به کار می‌بریم از قبیل: شب و مژ، هر یک یک جزء، زاج زرد و مازوج هر یک نیم جزء، گرد شود و در بینی دمنند. فتیله و داروی جالینوس که نسخه‌اش چنین است:

انار شیرین و ترش با پوست و پیه کمی می‌جوشانند و در ظرفی سربی می‌ریزند، دردی را می‌کوبند تا عجین می‌شود، و مقداری از آب انارها را بر آن می‌ریزند و فتیله‌های دراز می‌سازند و در بینی می‌کشند و می‌گذارند و بعد از مدتی ماندن و راحت شدن بیمار آن را بیرون می‌آورند و داخل بینی و سق را با افشره انارها می‌اندایند. عمل تکرار می‌شود تا بیمار شفا یابد، همین دارو برای قرحه و بواسیر بینی هم مفید است، و چندان درد هم ندارد که به حساب آورد.

می‌شود این دارو را از سه انار ترش، شیرین، گس مزه گرفت. اگر بواسیر سخت باشد آب انار ترش بیشتر و اگر زیاد رطوبی و سیلانی است گس مزه بیشتر باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۱۸

بعضی از اطباء بعد از جالینوس رأی داده‌اند که قلقطار (زاج زرد) و نشادر و زنگار بر آن بیفزایند.

اگر داروی بسیار تند و شدید و خورنده به بینی بدمند غده‌ها را بر می‌کند. اگر آماس کرد بگذار تا تسکین یابد. سپس شمع و روغن و عسل را بر بینی بمال و باز دارو را پف کن و باز دست بردار! همین کار را انجام ده تا غده می‌افتد.

اگر خرنوب نبطی را در پشم به بینی کشند، پلیپ را می‌خورد. همچنان که زگیل را هم می‌اندازد. ثمر سر و نافع است. زاج سبز را بسایند مانند سرمه، صبح و شام به بینی پف کنند خوب می‌شود. هرگاه غده‌ها قطع شدند برای منع خون‌ریزی گل با آب سرد غلیظ شده را بسیار سرد گردان و به بینی بیندای!

فصل هشتم عطسه

عطسه حرکتی است قوی از مغز که خلطی یا ماده آزاردهنده غیر از خلط را به کمک هوای برکشیده از راه بینی و دهان بیرون براند. عطسه برای مغز همچون سرفه برای ریه و اطراف آن می‌باشد.

بعضی پنداشته‌اند که مغز عطسه را هنگامی سر می‌دهد که خلط آزاردهنده به هوا تبدیل شده باشد که به وسیله هوای برکشیده از راه بینی آن را بیرون راند، لیکن این پندار حتمی نیست.

هرگاه بدن پر از هوای غیر منقطع باشد، هوا به سراغ خلط ناباب در مغز آید. هرگاه هوا مجموعاً به شدت تکان خورد که از حرکت آن ماهیچه‌های سینه و حجاب نیز به شدت تکان می‌خورند و از داخل چنان به سوی خارج حرکت می‌کند که اجزای خلط را از سینه برمی‌کند و آماده بیرون شدن می‌شود و از آنجا که پیایی هوا به دنبال دارد نیرو می‌گیرد و ماده را پراکنده و نابود می‌کند.

در اول زکام و نزله عطسه زیان است، زیرا باید خلط تا موقع پخته شدن بماند و حرکت نکند.

گاهی عطسه در تب و امثال تب به حدی زیاد است که نیرو را سلب و سر را پر می‌کند، شاید سبب خون دماغ شدید شود که باید در بند آمدن عطسه شتاب نمود، لیکن عطسه، سسکه از ماده تولیدشده را تکان می‌دهد و تحلیل می‌برد. گاهی عطسه در اوایل نوبه‌های تب آید.

هندیان گویند: برای عطسه‌کننده بهترین حالت آن است که سرش را راست در برابر سینه نگهدارد و فرود نیورد و برنگرداند که به آسیبی دچار نمی‌شود که این نظریه اکنون مورد پسند نیست.

عطسه برای خشکی به سر بخشیدن از هر چیز مفیدتر است. در صورتی که ماده یا اندک باشد و بتواند آن را از هم بپاشد، حتی اگر خام باشد. یا اگر ماده بادی باشد و در اندازه زیاد یا بخاری باشد.

عطسه برای علاج پر شدن سر از ماده بخاری بسیار نافع است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۱۹

اگر ماده غلیظ و بخاری و رسیده است؛ و به حد زیاد باشد، عطسه نشانه نیرومندی مغز است و از این رو کسی که در حالت نزدیک به مرگ است نمی‌تواند عطسه کند و اگر از عطسه‌آورها به عطسه نیامد امید به شفایش نیست.

عطسه در تکان دادن ریختنی‌های بند آمده کمک می‌کند، زایمان را سهل می‌نماید، در بیرون آمدن پرده زهدان مددکار است، سرسنگینی را آرام بخشد. برای کسی که ماده در سر دارد و ناپخته است و باید ماده تا زمان پختگی حرکت نکند. و اطرافش گرم نشود و در حرکت کردنش ماده دیگری را جذب نکند، عطسه زیان دارد. برای کسی که ماده زیاد یا نارسیده در سینه دارد، عطسه خوب نیست.^{۳۰}

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۳؛ ص ۳۱۹

فصل نهم بازدارنده‌های عطسه

روغن گل خوشبوی به بینی کشیدن، روغن بید مسکن خوبی است. سوپ گرم خوردن، سر را با آب گرم، گرم کردن، روغن گرم در گوش ریختن و بر پشت خوابیدن به طوری که سر بر بالش مانندی گرم گذارد، بو کردن سیب، قاوت، بو کردن ابر مرده دریایی، فکر کردن و سرگرمی داشتن که عطسه را از یاد ببرد و شاید قطع شود.

^{۳۰} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

برای کودکان گرده حیوان را بر آتش بریان کنند قبل از آنچه به تمامی بریان شود آن را بردارند و آبش را در بینی کودک کشند، یا به وسیله آن به عطسه وادار شود. الوا را بر بینی بندند، عطسه را بند آورد و برای عطسه سبک کافی است.

ماساژ چشم و گوش و دست و پا و کام و دهان باز کردن زیاد، پر نمودن دهان، نگاه دوختن بر بالا، پهلوی به پهلوی شدن و خود را برگرداندن، روغن رطوبی بر ماهیچه مالیدن و به ویژه ماهیچه‌های آرواره، خواب سنگین، پرهیز از یکدفعه از خواب پریدن، دوری از گرد و دود، از بازدارنده‌های عطسه هستند.

داروهای عطسه‌آور: خربق سفید، گندبیدستر، کندس، فلفل، خردل همه باهم یا هر یک تنها که بر پر بچسبانند و در بینی کشند. عاقرقرحا، سنبل، «سک»، دود شده- یعنی آنچه دودش گرفته شده- فیجن کوهی، الوا، بر بینی مالند.

عطسه‌آورهای خفیف: بو کردن افیون، ساقه ریحان کوهی، زراوند، گل با پرزه‌هایش، که تب‌داران را به عطسه می‌آورد.

دارو را به بینی مالند بهتر از پف کردن در بینی است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۰

فصل دهم

اگر چیزی در بینی گیر کند، باید سوراخ سالم بینی و دهان را ببندند و داروی عطسه‌آور استعمال کنند بیرون می‌آید. گویی این را سابقا ذکر کردیم!

فصل یازدهم خشکی بینی

شاید از حرارت و شاید از خشکی شدید باشد، یا از خلط چسبنده که در بینی خشک شده که علاج آشکار است. روغن‌ها و افشردهای سرد رطوبت بخش که خلط را نرم کنند و بیرون آرند و چیزی غیر از خلط که لازم نیست بیرون آید همراه خلط بیرون نیاید.

فصل دوازدهم خارش بینی

از بخار تند مزاج، یا نزله تند مزاج یا سیلان نزله قوی و سرد است. و گاهی از جوش، یا از اثر خون دماغ است، که دلیل بر بحرانی بودن است، یا دلیل آبله و سرخک است که در جای خود ذکر خواهد شد. علاج همه اینها- چنان که یاد گرفته‌ای- سهل و آسان است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۱

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۲

فصل اول تشریح دهان و زبان

دهان عضوی است که برای رسانیدن غذا به اطراف پایینی درون و رسانیدن هوا به قسمت بالایی جسم ضروری است. در بیرون انداختن ریختنی‌های جمع آمده در دهانه معده که از پایین رفتن سرپیچی کنند مفید است.

دهان آوندی فراگیر برای اعضای تکلم برای انسان و اعضای صوت برای هر حیوانی است که به وسیله هوا صدا درمی‌دهند.

زبان عضوی از اعضای دهان است، که وظیفه‌اش گرداندن کلوچیده‌ها و مکیده‌ها، برش دادن به صدا و ساختن حروف و تشخیص مزه‌هاست. پوست پایینی زبان نصفش به مری و داخل معده و نصف دیگر به سقف کام در برابر درز سهمی سر پیوسته است، و هر دو قسمت با زردپه‌ها به هم متصل و مشترك هستند. و تو قبلا ماهیچه‌های حرکت‌دهنده و بازدارنده زبان را شناختی!

بهترین زبان که سخن را خوب ادا نماید زبانی است که در درازا و پهنای میان و معتدل و سر زبان باریک‌تر از پهنای باشد، اگر زبان بسیار کلفت و پهن یا بسیار کوچک و تریخیده مانند باشد، صاحبش از سخن گفتن عاجز است.

گوهر زبان گوشتی است سفید و سست، رگهای کوچک درهم تنیده سرخ‌رنگ خوبی آن را در خود گرفته است و از این رو رنگ زبان سرخ می‌نماید. این رگها شامل شریانها و عصبهای بسیار و شاخه‌شاخه شده از چهار عصب برجسته است که در تشریح اعصاب شرح دادیم. به حدی رگ و عصب در زبان هست که در عضوی هم‌اندازه او وجود ندارد. در زیر زبان دو دهانه هستند که می‌توان میل در آنها فرو برد، این دو دهانه به سرچشمه لعاب و به گوشت غددی ریشه زبان که آن را تولیدکننده لعاب نامند پیوسته‌اند. این دو سرچشمه را لعاب‌ریز گویند که تری زبان و پرده نازک بالای زبان را نگه دارند که با غشاء کلیه دهن متصل و تا مری و معده می‌رسند. دو رگ بزرگ سبز رنگ در زیر زبان است که رگهای بسیار از آنها توزیع می‌شود، این دو رگ را سردان، یا سردین، یعنی دوصرد گویند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۳

فصل دوم بیماریهای زبان

بیماریهای زبان عبارتند از: آسیبهایی که حرکت زبان را مختل سازند، یا از کار می‌اندازند، یا ناتوان می‌کنند، یا تغییر رنگ می‌دهند، یا یکی از دو حس آن را از بین می‌برند، مثل اینکه زبان حس بساواپی یا چشایی را از دست می‌دهد. آسیب بر ناتوان‌ترین حس از این دو حس چیره شده است.

یا بیماری از سوء مزاج یا از ابزار که بزرگی یا کوچکی یا بدریخت شدن است. یا حالت طبیعی را از دست می‌دهد، پهن می‌شود، جمع نمی‌شود. بیماری زبان شاید از آسیبی ساده و تنها، یا مرکب (ترکیبی) باشد، مانند ورم.

شاید بیماری ویژه زبان باشد و شاید مغز در آن سهمی داشته باشد، که در این حال اکثراً گونه و لب نیز از آسیب بهره می‌برند و اگر آسیب در خود عصب ویژه زبان باشد ممکن است سایر حواس را دربرگیرد.

گاهی در درد زبان، معده نیز سهیم است.

از رنگ زبان که سفید یا زرد یا سرخ یا سیاه بنماید، می‌توان نوع سوء مزاج را تشخیص داد.

همچنین می‌توان بیماری را از حس بساواپی زبان، مزه چیره بر زبان که مثلاً احساس ترش‌مزگی، شیرینی، بی‌مزگی، تلخی، بدمزگی - که از عفونت است - یا گس‌مزگی و گیرندگی، تشخیص داد.

تشخیص از رنگ و مزه گاهی رهنمون تشخیص بیماری اندامان غیر زبان است. مثلاً سرخی و به خصوص سرخی و زبری زبان دلیل ورمهای خونی در اطراف سر و معده و کبد می‌شود.

سپیدی زبان شاید نشانی از سردی دهانه معده، کبد، خلط بلغمی در سر و گاهی دلیل یرقان است. حتی اگر رنگ بدن تغییر نیافته باشد.

مزه دهان خلط چیره بر همه بدن یا بر معده و سر را نشان می‌دهد، و از رطوبت و خشکی آن می‌توان پی به بیماری برد، حتی خشکی دو حالت دارد. یا سطح زبان صاف است و خشک، که این خشکی راستین است یا خلطی چسبنک که حرارت آن را خشکانیده بر زبان در جریان است، که این را نتوان خشکی در گوهر زبان دانست، بلکه رطوبتی چسبنده بر زبان جمع آمده که سبب نزله یا بخار متراکم و غلیظ است. در اینجا بسیاری از اطباء به اشتباه می‌افتند؛ همین که دیدند دهان خشک است بدون اینکه بدانند این خشکی از کدامین حالت نام برده است حکم می‌کنند.

خشکی سبب زبری، و رطوبت سبب صافی زبان می‌شود؛ و در حال حرکت دادن زبان در وقت گفتگو، از پژمردگی، سبکی، کلفتی - به حدی که همیشه گزیده می‌شود - می‌توانی چگونگی حالت زبان را درک کنی! زبان اگر سنگین است (گران حرکت است) دلیل پر شدن از خون یا رطوبت است و می‌توان از ورم و جوشهای زبان پی به نوعی بیماری

برد. می‌توانی از این دلایلها بیشتر استفاده کنی که دستورات و شرح کلی را یاد گرفته‌ای و شرح جزئیاتش را در آینده یاد می‌گیری!

زبان شاید خودبه‌خود به درد آید و شاید با مشارکت مغز یا معده آسیب بیند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۴

از آنجا که عصبهای زبان با بسیاری از عصبهای دیگر پیوسته‌اند، دو حالت هست: یا اعصابی که به سوی زبان آیند زبان ندیده و حرکت زبان را زبانی نمی‌رسانند که سخن به روانی ادا می‌شود.

یا در راهی که می‌پیمایند به سستی مبتلا و به سهولت به زبان نمی‌رسند که لکنت زبان و غیره را سبب می‌شود. ممکن است لکنت زبان از آن باشد که عصب زبان نیرو از عصبی دیگر دریافت می‌کند و آن عصب در راه رسیدن به زبان گیر می‌کند.

فصل سوم معالجات

اگر آسیب رسیدن به زبان از سهیم بودن سر یا معده باشد، علاجه را یاد گرفته‌ای! گاهی معالجه ویژه را وسیله نوشیدنیهای اسهالی - که از قی آور بهتر است - تجویز می‌کنی! یا داروهای تعدیل مزاج یا تحلیل‌برنده، قطع‌کننده و نرمی‌بخش که اثرش به زبان سرایت کند و نیروبخش زبان باشد استعمال کن! هر داروی تناولی برای علاج زبان، بهتر است بعد از غذا باشد. گاهی در دهان گردیدنیها و غرغره‌ها و به دندان سودنیها و روغنهای دهان و قرصهای میان دهان نگه داشتن که از داروهای تقویت‌کننده نامبرده هستند، در این باره مفید می‌باشند.

بهتر است که داروها را در پهنای دهان جا داد. نباید داروی دهان و زبان از نوعی باشند که از سیلان مایع آنها گلو و ریه آسیب بینند.

فصل چهارم چشایی از دست دادن

سه حالت دارد:

یا از بیماری مشارکتی است، یا بیماری ویژه از سوء مزاج است، یا آسیب‌دیدگی ابزار به تنهایی یا با مشارکت است که دلیلها را ذکر کرده‌ایم.

علاج:

اگر بیماری مشارکتی بود، تو خودت حال مغز و معده را در باب مغز و معده شناخته‌ای و می‌توانی معالجه کنی. اگر بدون مشارکت است، تنها زبان را مداوا کن. اگر سبب پری از خلط بد است، باید تخلیه به عمل آید که برای چنین تخلیه‌ای معجون فیکرا، حب از صمغ صنوبر، یا قرص ساخته از «محموده» بیه حنظل، نمک نفتی. و اگر خلط غلیظ باشد، معجونهای بزرگ و غرغره‌هایی را که در باب سستی زبان خواهد آمد به کار ببر! بیمار را غذاهای تندمزه از قبیل پیاز، خردل، سیر و سرکه بخوران!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۵

فصل پنجم سستی - فروهستگی زبان

سستی زبان از جمله سستی‌های اعضاء است که سابقاً ذکر شد و سببش از رطوبت خونی آبکی است، یا سبب در مغز یا در عصب حرکت دهنده زبان یا از شاخه عصبهای پیوسته با عصب زبان است.

اگر بیماری زبان از مشارکت مغز است، خودت می‌دانی که معالجه هر عضوی که حس و حرکتش به شراکت مغز باشد چگونه است!

اگر زبان سرخ و حرارتی باشد، دلیل خونی بودن ماده است، اگر سیلان لعاب آبکی زیاد است، دلیل وجود ماده رقیق آبی است و از تحلیل‌برنده‌ها کمتر بهره می‌برد و از داروهای گیرنده فایده بیند.

سستی زبان گاهی انسان را از سخن گفتن منع می‌کند یا زبان به زحمت کلمات را ادا می‌کند یا به لکنت و تنه‌پته می‌افتد.

گاهی بچه تا زمانی دراز حرف نمی‌زند. کسی که در حرف زدن زبانش گره کند، هرگاه مبتلا به بیماری گرم شد، رطوبت زبان - که سبب گرفتگی شده - می‌گدازد و زبان به حال طبیعی درمی‌آید؛ زیرا رطوبت مذکور در بیخ عصب زبان بند آمده است. کودک هم از این رطوبت است که کلمات را صحیح ادا نمی‌کند و «الثغ»^{۳۱} می‌شود. هرگاه بزرگ شد و رطوبت جسم کاملاً طبیعی شد، زبان سلامت و فصیح می‌شود.

علاج:

بدن را باید وسیله معجونهای کوچک و سپس معجونهای بزرگ پاکسازی کرد؛ آنگاه مداوای ویژه سر را استعمال کن.

^{۳۱} (۱) - کسی که حروف را درست تلفظ نمی‌کند؛ مثلاً «ر» را «غ» و «س» را «ث» گوید.

اگر بیم آن رفت که همراه رطوبت چیرگی خون هست، رگ زبان را بزنی و حمامت بر زنج بگذار. سپس غرغره‌ها و گردهای ساییدی بر زبان استعمال کن. بعد از پاکسازی زبانش را بسیار حرکت دهد که این علاجهای خون‌گیر و دارویی را در بیماریهای سر یاد گرفته‌ای.

اگر بیماری زبان موضعی است، داروهای تحلیل‌برنده و قطع‌کننده بر زبان بمالد و زبان را با آنها ماساژ دهد و با آب آنها غرغره کند و در دهان گرداند. و این داروها از قبیل: مرزه، آویشم، خردل، عاقرقرا، پوست ریشه کبر، یا خردل و کندس که اینها را با آب کامه یا با سرکه پیاز دشتی مخلوط می‌کنی. یا زبان را با نشادر با آب لور یا آب دوغ چکیده آنقدر بمالند تا لعاب زیاد از آن سیلان کند. سکنجین پیاز دشتی اگر در دهان گردانند و غرغره کنند نافع است. سوسن زرد هم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۶

بسیار خوب است، که برای سستی و سنگینی زبان مفید است.

اگر سستی زبان چنان بود که مانع سخن گفتن باشد، شیره گیاه شیر سگ و کندس بر زبان و بیخ زبان مالند و ادامه دهند.

باید از این داروها بر گردن نیز گذاشت، و از این داروها و امثال آن حبوبی هست که با چیزهایی عجین شده‌اند که نمی‌گذارند به زودی بگذارند؛ آنها را استعمال کن. از قبیل: لادن، عنبر، که قرص شده‌اند.

از قرصهایی که زیر زبان گذارند: سقز درخت بنه دو درهم، صمغ انگدان یک درهم، قرص به اندازه نخود از آن را زیر زبان نهند.

غرغره‌ها: نشادر و فلفل و عاقرقرا و خردل و بورك و زنجفیل و مویزج و مرزه و سیاه‌دانه و مرزنگوش خشک و نمک نفتی کوبیده و بیخته در آب گرم ریزند و چند روزی غرغره کنند.

هندیها گوارشی را برای زبان نام می‌برند که نسخه‌اش این است: زیره سیاه، زیره کرمانی، پوست قرفه، نمک هندی از هر یک نیم مثقال، دار فلفل (فلفل دراز) صد عدد، فلفل دویست عدد، شکر سه استار (استار شش درهم و نیم است که می‌شود نوزده درهم و نیم) به حالت گرد شود و از آن بر زبان ریزند.

اگر تحلیل‌برنده بهره نداد و دیدی که رطوبت رقیق و در جریان است، تحلیل‌برنده‌های گیرنده استعمال کن. مانند: قندول مخلوط با گل محمدی، شکوفه گورگیا، تابشیر.

ترش‌مزه‌های گیرنده بر زبان مالیدن مفید است که از تحلیل شدن، آب دهن را ریزش دهند.

مانند: آب دوغ چکیده، غوره، میوه‌های نارسیده.

اگر از حرف زدن دیر کرد، باید زبانش را بر دوام حرکت داد و ماساژ کرد و آب دهن از آن جاری کرد. و به‌ویژه اگر زبان بچه را با عسل و نمک دارایی ماساژ دهند خوب است. و هرچه راجع به علاج رطوبت زبان گفته شد در این باره مفید است. باید بچه را به حرف زدن واداشت که زبان به حرکت درمی‌آید و آزاد می‌شود.

فصل پنجم تشنج زبان (که چند حالت دارد)

۱- رطوبت لزج ماهیچه زبان از پهنای تمدد یابد. ۲- ماده سودایی گیرنده. ۳- بیماریهای حاد که از راه خشکندگی تشنج و بدریختی زبان را سبب می‌شوند و امکان دارد که به حرف زدن زبان برساند.

علاج:

علاج تشنج زبان از علاج کلی تشنج- که در فن اول این کتاب آمده- چندان دور نیست. اگر ویژگی زبان را در نظر بگیریم، معالجه چنین است: کماد گذاشتن بر بیخ گلو از خارج که: بابونه،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۷

شاه افسر، یونجه، مرزنگوش، شبیت تنها یا جمعا در آن به کار رود. غرغره با روغن این داروها، سوپ آنها را به حالت نیم گرم مدتی در دهن نگه داشتن، آفروشه با روغنهای گرم و شیرینیهای تحلیل‌برنده، بزر شنبليله و امثال آن. اگر تشنج زبان در اثنای تب رخ داد، روغنهای مانند: بنفشه، کدو، بید. به حالت ولرم بر زبان مالند، و باید آب و افشردهای ولرم بر جای تشنج پاشید.

فصل ششم کلفتی زبان

از خون چیره، از رطوبت زیاد بلغمی سست کننده برانگیزنده، زبان کلفت می‌شود. گاهی چندان کلفت شود که در دهن نمی‌گنجد و از دهن بیرون می‌آید، که در باب اورام چسبندگی بحثش آمده.

علاج:

اگر از ماده خونی و گرم است، باید وسیله داروهای ترش قطع کننده و گیرنده مانند ریواس و ترنج مداوا شود.

اگر از رطوبتها است، بعد از پاکسازی لازم زبان را نشادر و نمک با آب دوغ چکیده و سرکه یا زنجفیل و فلفل و دار فلفل و نمک سنگ بلوری نرم کوبیده شوند و بر زبان مالند، به حجم طبیعی بازگردد و بیرون آمده به داخل می‌رود.

اگر بچه به سستی زبان مبتلا شد تنها کافی است که پرهیز دهند و غذایش گنجشک و جوجه‌های تازه پر درآورده باشد.

شخصی در حجامت گرفتن نشتر به لیف عصب کناره غشاء زبانش خورد، زبان به بیماری سست حرکتی مبتلا شد.

فصل هفتم کوتاهی زبان

زردپی زیر زبان به سر و اطراف زبان می‌پیوندد و نمی‌گذارد زبان پهن شود و گاهی از تشنج رخ دهد.

علاج:

راجع به تشنج گفتیم. اگر از زردپی است باید کمی از آن را از طرف نزدیک زبان قطع کرد و فوراً با زاج ساییده خونریزی را متوقف کنند و تا اندازه‌ای قطع کنند که زبان به آزادی به سقف دهان (سق) برسد و از دهان بیرون آید. اگر جسارت نکردی که با نشتر ببری! و ترسیدی که خون زیاد

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۲۸

برجهد، سوزنی را با نخ زیر زردپی فرو کن که آن را شیار کند و نبرد، آنگاه داروی مانع چسبیدن بگذار، که عبارت از داروهای داغ‌گذار تند است. اگر می‌توانی به آهستگی زردپی را ببر و دقت کن. رگهای زیر زبان بریده نشوند و خونریزی سیلان نکند.

فصل هشتم ورمهای زبان

ورمهای زبان چند قسم است:

ورمهای گرم، بلغمی، بادی، ورم سخت، سرطان. که علامات همه آنها ذکر شده و ممکن است از اثر قارچ سمی و افیون، زبان ورم کند.

معالجه:

اگر آماس زبان از ورم گرم است، خون‌گیری و تخلیه اسهالی که از قی سلامت‌تر است استعمال کن! شاید نیاز مبرم به زدن رگ زیر زبان باشد که باید بعد از آن فوراً افشره کاسنی و به‌ویژه افشره کاهو، افشره تاج‌ریزی، ماست، گلاب و گلابی که گل در آن پخته، افشره هفت‌بند، پوست انار، و اگر با شفتالوی تر ماساژ دهند بسیار مفید است.

اگر ورم تحلیل نرفت و باز نشد، باید غرغره‌های رساننده مانند عسل با شیر، آب‌پز بیخ شیرین بیان، آب‌پز انجیر، آب‌پز شنبلیله، آب‌پز مویز و رازیانه استعمال شود. معجون فیکرا بخورند که ماده غلیظ را از دهانه معده بیرون راند. غذای بیمار رساننده و تحلیل‌برنده باشد مانند:

آش کلم، آش سلمک با روغن کنجد.

اگر زبان چرک داشت، گیرنده‌های مانند آب‌پز سماق، آس، عدس، برگ زیتون، شراب گس، مرهم افشره تاج‌ریزی و روغن گل و عدس پوست کنده و گل خوب است.

اگر ورم سست و بلغمی است، یا ورم بسیار گرم است، بیخ رازیانه را بسوزانند و بر زبان چسبانند.

در برخی از ورم‌های گرم غلیظ این دارو مفید است:

نسخه: زعفران، معجون فیکرا هر یک یک جزء، کافور، مشک از هر یک یک سوم جزء، نبات یک جزء و نیم. از همه اینها به وزن دو دانگ در شیر پستان زن ریزند و در بینی کشند.

جالیئوس گوید: زبان شخصی بسیار ورم کرده بود، عمرش شصت سال بود، هیچ‌وقت رگ نزنده بود، من هم رگ نزنم. داروی صمغ صنوبر به خوردش دادم و خواستم که زبانش را در ضمادهای گرم بپیچم. وقت شب بود، طبیعی مانع این کار شد، همان شب در خواب دید که افشره کاهو در دهان ننگه دارد. از این علاج تماما خوب شد و این عمل را با مشورت من انجام داد.

باید خلط‌های غلیظ را وسیله معجون‌های بزرگ- که ذکر شده‌اند- تخلیه کرد. غرغره‌های

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۲۹

نرم‌کننده خوب است، خیس شده و آب‌پز شنبلیله با انجیر، ثمر برگ بو با مویز از دانه تھی شده و دنبالچه کنده، شیر پستان زن یا بز و یا الاغ در دهن ننگه دارد. آب‌پز خرما و انجیر با نبید شیرین یا با مربای انگور یا با «عسل خیارچنبر» مفید است. بر تناول معجون‌های کوچک یا خیارچنبر دوام کند که لیونت بخشد.

فصل نهم نارسایی در حرف زدن

در بحث سستی زبان چیزهایی گفتیم و اکنون می‌گوییم: لال شدن و غیره که آسیب‌زبانند چندین سبب دارد:

۱- آسیب از مغز و در جای بیرون آمدن عصبی که به زبان آید و زبان را به حرکت درآورد، یا در حوالی آن رخ داده.

۲- شاید آسیب به ماهیچه‌ها رسیده.

چگونگی آسیب یا تشنج، یا کشیدگی، یا سفتی، یا سستی، یا کوتاهی زردپی، یا گره‌خوردگی از زخم بهبود یافته، یا ورم سخت که این حالت - چنانکه می‌دانی - اکثراً از رطوبت است و گاهی از بیوست می‌باشد، یا شاید سبب از ورم و قرچه‌هایی باشد که در زبان و اطراف آن روی می‌دهد.

یا بعد از سرسام آید که ماهیچه‌ها از مغز به سوی پیه‌ها می‌آیند.

تبه‌های گرم به شدت خشکاننده‌اند و زبان را پژمرده و متشنج می‌سازند، که این حالت غیر اصلی و روی‌آوری است موقتی.

یا آسیب از ماهیچه حنجره است که مبتلا به تمدد و سستی شود. شاید انسان به زحمت بتواند صدا بیرون دهد چنان فشار بر ماهیچه‌های سینه و حنجره می‌آورد که ماهیچه تحمل نمی‌کند و عصیان می‌نماید.

اگر در تلفظ اولین کلمه عاجز ماند و بعداً توانست به سخن ادامه دهد، باید چنین شخصی با صدای بلند و نفس بلند حرف نزند، یواشکی شروع کند و بعد از عادت گرفتن به روانی سخن می‌گوید. سببهای دیگری را اگر داشته باشد، علاج آنها را هر یک در باب ویژه ذکر کرده‌ام.

اگر بعد از سرسام باشد، زدن دو رگ زیر زبان بسیار خوب است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۰

فصل دهم قورباغه

غده مانندی سخت است و در زیر زبان پدید آید که رنگش آمیزه‌ای از رنگ رویه زبان و رگهای داخل زبان است و به رنگ قورباغه شبیه است که سبب، رطوبت چسبنده است.

علاج:

داروی خورنده تقطیع‌کننده تحلیل‌برنده و آنچه بسیار خشکاننده است مانند نشادر و سرکه و نمک را بر آن بیازمای، با زنگار و زاج ماساژ بده، اگر بهره نداد، داروهای تند مانند داروی «ابیرون» (همیشه بهار) و «اسفاریون؟» و داروی «سفید نمناک» - که در اقرابادین آمده است - مفیدند. زدن رگ زیر زبان، داروی زخم زبان که قوی باشند اگر همه اینها مفید واقع نشد، باید عمل شود.

برای معالجه قورباغه زبان کودکان: مرزه فارسی، پوست انار و نمک بر زبان مالند خوب می‌شود.

سوخته زاج، سورنجان با سپیده تخم مخلوط شوند و در زیر زبان بگذارند از داروهای مجرب است.

فصل یازدهم سوزش زبان

ممکن است از حرارت در دهانه معده یا مغز که هنوز به حالت تب نرسیده‌اند، یا از خوردن تندمزه یا بسیار شور، یا تلخ، یا شیرین، یا از تشنگی زیاد، یا شاید از سبب بزرگتر مانند تبهای شدید، ورمهای درونی باشد.

علاج:

کسی که این بیماری را دارد، نباید بر پشت بخوابد؛ نباید زیاد دهان را باز نگه دارد؛ قرصهای ساخته از: تخم خرپزه، تخم خیارچنبر خوردنی و خیار و کدو و ترنجبین و نشاسته و امثال آن استعمال کند. هسته گلابی و تمر هندی، شکر حجاز، لعابهای شناخته و افشره‌های رطوبی و سردی بخش را در دهان نگه دارد. اگر خلط چسبنده هست، این داروها را بر زبان بمالد و زبان را چرب کند.

چرب کردن زبان و در دهان گردانیدن این داروها با روغنها و شمع و چکیده لبنیات، افشره‌ها، لعابها، پیه پرنده خوب است. و کسانی هستند وسیله نعنای زبان را مالش می‌دهند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۱

فصل دوازدهم ترکهای زبان علاجش:

لعاب اسفرزه در دهان نگه داشتن و فرو دادن، خوردن پاچه و تخم مرغ نیم‌بند، کف پارچه دنباله خیار و سپستان است.

فصل سیزدهم بیرون آمدن

از اثر ورمهای بزرگ، یا در خفگیهاست، که طبیعت زبان را وادار به بیرون آمدن می‌کند که مجرای تنفس گشاد گردد.

فصل چهاردهم جوش دهان

جوش دهان اکثرا از حرارت اطراف معده و سر و بخارها ناشی می‌شود، گاهی در تب هم پدید آید.

گویند اگر در تب شدید جوشهای سیاه بر زبان بود بیمار در روز دوم می‌میرد.

داروهای ساده در ابتدای جوش دهان، که نیاز به سرد گردانیدن و خشکانیدن باشد عبارتند از:

آمله، مازوج، بزرگل، نشاسته، ثمر درخت گز، شیاف خشخاش مقرن، گلنار، کتیرا، هر دو نوع صندل، گل، تباشیر، سماق، عدس، گل ارمنی، چشم انار، جفت بلوط، «قلیمیا» (قیمولیا- گل اندلسی: نسخه) جوش کوره، تانبول، افشدهای سرد، از قبیل افشده کاهو، تاجریزی، هفت بند، خرفه، شاخه تانک، کافور و نبات برای جوش دهان کودکان مفید است.

اگر جوش گرم است در مرحله بعد از اول نیاز به: مامیران و به ویژه دارشیشعان (قندول)، پوست جوزیوا، مشک زمین، زعفران، ثمر سرو، گاوزبان، عاقرقرا، میخک، پونه، سک، و از داروهای پلید: مدفوع سگ.

اگر جوش چرک داشت زرنیخ، برای جوش غلیظ آب پز قندول یک اوقیه، عروق (زردچوبه) نیم اوقیه، مامیران یک چهارم اوقیه، الوا دو درهم، زعفران یک مثقال،.

آبی که میخک و جوزیوا و قندول به طور مساوی در آن پخته باشند یا وزن قریب به یکدیگر داشته باشند.

هرگاه جوشها ریم کردند، لعابها، بزرکتان، بزر مرو، بزر ریجان، بزر خطمی که با آرد جو باشد، شیر الاغ تنها یا با چیزی از این بزرها، آب پز بزرکتان با انجیر و روغن و آرد گندم و نعناع و شنبلیله.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۲

بعضی از پژوهشگران طب گویند: برای جوش دهان روغن ولرم گورگیاه در دهن نگه داشتن بهترین علاج است.

فصل پانزدهم زخم و قرحه‌های بدخیم

زخم دهان در پوست دهان و زبان پدید آید و منتشر می‌شود. اکثرا کودکان را مبتلا می‌سازد که سبب شیر تباه یا خوب هضم نشدن شیر در معده است.

از هر خلطی باشد از رنگش می‌توان شناخت. سفید: بلغمی است و اکثرا از بلغم شورمنزه است، زرد صفراپی و التهابش شدیدتر از سایر جوشهاست، سرخ تمام عیار و خالص خونی است و بدتر از همه جوش سودایی است.

بعضی انواع آن بسیار خورنده و قسمتی آرام‌ترند. گاهی ورم همراه زخم است و گاهی بدون ورم است.

هر قرحهای در دهان باشد به سرعت انتشار می‌یابد زیرا حرارت از آن دست بردار نیست و پوست دهان نرم و رطوبی است.

جالینوس فرماید: زخم دهان را تا در رویه است و آشکار است زخم «قلاع» گویند، اگر گندید و به عمق سرایت کرد، قرحه پلید می‌نامند که نیاز به داروهای داغ‌گذار دارد.

زخم دهان در موسم بارانهای زیاد و در تبهای وبائی زیاد رخ می دهد.

علاج:

باید اول خلط سبب زخم را از کلیه بدن تخلیه نمود، اگر بر بدن چیره شده باشد؛ بعدا خلط رگهای زیر چانه و به ویژه «جهازك»^{۳۲} را پاکسازی کرد، که زدن این رگ در همه زخمهای گرم ماده مفید است، بعدا داروهای جوش ذکر شده استعمال شود، که به تناسب زخم بسیار رطوبی و چرك و ريم دار را با داروی قوی و میانه را با میانه و ناتوان را با داروی کم توان معالجه باید کرد.

اگر قرحه به استخوان نزدیک شد داروی بسیار قوی مانند: فلفلیمویه با اندازه زیاد از صمغ قرط می خواهد. هیچ روغنی حتی روغن زیتون هم نمالند.

داروهای جوشهای سرد و گرم- که در باب اول ذکر شده است- برای قرحه دهان هم خوبند.

اگر سرخ رنگ خوبی است، باید در ابتدا داروی کمی گیرنده و سردکننده و بعدا تحلیل برنده به کار برد.

اگر سرخ مایل به زردی یا زرد مایل به سرخی است، باید داروی سردکننده بیشتر باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۳

در سایر حالات اولاً داروهای خشکاننده و صاف کننده به اعتدال، و بعدا خشکاننده و تحلیل برنده قوی لازم است. در معالجات باید عمر بیمار را در نظر داشت.

برای کودکان باید دارو کم توان تر باشد و شیر مکیدنی را اصلاح کرد، که برای بزرگتران باید دارو قوی تر باشد. شاید کودکان از نوع غذا شفا یابند. اگر کودک غذا نمی خورد باید شیرده کودک بخورد.

برای زخم گرم دهان، داروهای مانند: برگ تمشک، عدس با سرکه، هر نوع مخ اگر با میوه به مخلوط باشد، و به ویژه مخ بز نر کوهی و مخ گوساله، سیب و گلابی گیرنده، زالزالک، به، عناب، شاخه تآک، پنیرک کاشتنی خشک شده، آرد عدس، آرد برنج و از اینها قوی تر: گردهای پاشیدنی، مازوج، تابشیر، گل، صمغ قرط، و غیره مفید است. مامیران با داروهای گیرنده خاصیت عجیب دارد، کافور هم بسیار خوب است.

^{۳۲} (۱) - چهار رگ که در هر یک از دو لب زوجی از آنهاست.

اگر زخمها سردند و به ویژه اگر بلغمی باشند، داروهای زداینده و اگر سودایی باشند تحلیل‌برنده‌های قوی و خشکاننده مانند آرد گاو‌دانه، عسل با مازوج، زهره لاک‌پشت داروی بسیار خوبی است و به ویژه برای کودکان که با زاج و سرکه مخلوط باشند.

اگر زخم و قرچه خورنده و بدخیم باشند، حتما باید زنگار و زاج زرد، مازوج در شراب سیکی یا مازوج و شب و گلنار به اندازه مساوی باشند.

قرص «موشاس؟» (موسارین. نسخه) یا سرمه «طرخاطیقون» با افشره‌گیرنده مانند آب غوره هم خوب است.

داروی که شب و مازوج ساییده در آن باشد و گرد آن را آهسته به دهان بمالند، مفید است.

مازوج برای هر نوع از زخم پلید مفید است و به ویژه اگر با سرکه و نمک بپزد، که کودک در دهان گرداند.

خاکستر خامالاون (هفت برگ) در زخمهای بدخیم خوب است و ضمن داروهای زخم دهان است، بستان‌افروز با آب معدنی مسی و دردی سوخته هم از این قبیل است.

زخم دهان سودایی سیاه، مویز تهی شده از هسته و رازیانه شامی در عسل بسرشند و در دهن گذارند. اگر با زخم ورم باشد، این مرهم خوب است: آب ریحان کوهی یک سکرجه، روغن گل نیم سکرجه، عدس نیم سکرجه، زعفران دو مثقال مرهم می‌شود.

فصل شانزدهم آب دهن و لعاب که در خواب سیلان می‌کند

سبب حرارت و رطوبت و به ویژه در معده است. یا سبب تنها حرارت چنان که برای روزه‌دار اتفاق افتد، یا از غذای کم، یا کسی که غذا گیر نمی‌آورد، آب دهن همیشه پیداست و تا غذا نخورد فروکش نمی‌کند، گاهی از بلغم یا از سرماست.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۴

علاج:

اگر از گرما است، باید نخست از شاه‌رگ دست خون گرفت، سپس مرباهای ترش مزه و میوه‌های سرد و گیرنده و نبید تازه ساخته را با آب زیاد مخلوط بخورند. غذا: ماهی و گوشت سبک از قبیل گوشت بزغاله و پرندگان باشد. آب‌پزهای گیرنده از قبیل آب‌پز عدس و سماق و غیره را در دهن گرداند.

اگر از سردی و بلغم است، هر هفته دو بار یا سه بار - چنان که می‌دانی - بیمار را وادار به قی کردن کن.

هر هفته يك بار اين دارو را تناول نمايد:

نسخه: ايارج فيقرا (معجون مسهل تلخ) دو درهم، نمك هندی دو دانگ، رازیانه شامی، نانخواه هريك يك دانگ با اسکنجبین عسلی یا اسکنجبین بزوری بخورد و بعدا تریاق و گوارشیهای گرم استعمال کند. غذایش جوجه با ادویه پخته، سیر، خردل، و شام: کعک و آبکامه معمولی و بعد از آن آب گرم بنوشد و قبل از خواب مسواک کند.

اگر هر روزه يك درهم نمك کوبیده با کاسنی سبز بخورد، سپس «اطریفل صغیر» استعمال کند و زیاد مسواک کند مفید است. موش برشته را هم تجربه کرده‌اند خوب است و به ویژه برای کودکان.

فصل هفدهم علاج بوی بد دهان که از خوراك باشد

جویدن برگ فیجن، برگ تمشک، و مضمضه کردن به سرکه پیازدشتی، خوب است. مشک زمین و زنجفیل بیابانی را در دهان نگه دارند.

فصل هیجدهم خون‌ریزی دهان

اگر از گوهر دهان و پوست دهان باشد، علاجش داروهای گیرنده است که در باب جوشهای دهان و غیره ذکر شد. آب‌پز شاخه‌های تاك و جوانه‌های نازك تاك بسیار مفید است؛ اگر خون از دیگر جای بود آن را در باب ویژه‌ای ذکر خواهیم کرد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۵

فصل نوزدهم گند دهان

یا از عفونت لته یا سست شدن لته یا عفونت بیخ دندان است که آسیب به دندان رسانیده.

یا اینکه از سوء مزاج پوست دهان است و بدون رطوبت است اکثرا چنین سوء مزاج گرم است.

یا سبب از دهانه معده است که خلطی گندیده در دهانه معده قرار دارد، که آن خلط صفراوی یا بلغمی است.

یا از اطراف ریه می‌باشد چنان که در مسلولین دیده می‌شود.

علاج:

اگر از لته و گوشت وسط دندانه‌هاست باید در پاکسازی دندانه‌ها کوشش کرد، با سرکه و آب بشویند، اگر بهره نداد و عفونت زیاد بود بعد از شستن با آب و سرکه، ثمر گز و عاقرقرحا و فیجن و ساذج (درخت هندی) و عود و

مصطکی و پوست برنج و میخک بجاوند. الوا و مرّ و امثال آن را بر لته گذارند، سرکه پیاز دشتی مضمضه کنند. رازیانه شامی و شراب غلیظ یا نبید شیرین بر لته مالند، اگر علاج نشد مویزک را بخایند و تف بیرون اندازند. اگر باز فایده نداد و گند دهان آشکارتر بود:

نسخه: سوخته زاج یک جزء، بیخ سوسن و زعفران هر یک نیم جزء، با عسل عجین شود و قرص گردد و استعمال شود و سپس با سرکه خالص یا مخلوط با گلاب مضمضه کنند.

داروی قوی‌تر از اینها: سوخته کاغذ سه درهم، زرنیخ دو درهم و نیم، سک، سماق.

نسخه: زنجفیل، فلفل سوخته، قرصهای «فلدفیون؟» از هر یک دو درهم که بر دندان و لته مالند و بچسبانند و پارچه کتان بر آن نهند. شخار (قلی) به تنهایی بر گوشت گندیده دهان نهند. آن را برمی کند و می‌اندازد و گوشت تازه می‌رویاند.

نسخه: صمغ خرنوب مصری، زرنیخ سرخ، زرنیخ زرد، آهک، شب با سرکه قرص سازند و در عسلاب یا آب‌پز ثمر سرو کوهی می‌سایند و بر لته و دندان مالند.

اگر عفونت در خود دندان باشد و در طرف قرار گرفته وسیله سوهان حک کنند.

اگر عفونت بیخ دندان را فراگرفته باید کشیده شود.

اگر سستی در گوشت لته است و سبب عفونت شده، با داروی بندآور که در باب سستی لته خواهیم گفت معالجه شود.

اگر خلط صفراپی و در معده یا در پوست دهان عفونت یافته بهترین دارو: زردآلوی تازه نخشکیده است که ناشتا تناول کنند، خربزه و خیار و شفتالو هم ناشتا بخورند خوب است.

اگر زردآلو یا خوخ تازه گیر نیامد، خیسیده خشک آنها را و به ویژه زردآلو خشکه را ناشتا بخورند. قاوت و شکر و برفآب مفید است، «حبوب الوا»- که در اقرابادین آمده است- خوب است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۶

باید غذا خوراکیهای سردی بخش باشد که صفرا تولید نکند.

اگر خلط بلغمی است: اولاً قی، آنگاه استعمال ایارجها (معجونهای مسهل) که تخلیه دهانه معده کنند- که در باب معده ذکر شده- و «اطریفیل کوچک» (معجون هلیله‌ای)، زنجفیل پرورده شده، ماهیابه، غذا سرخ شده‌ها در تابه

باشد، کم آب بنوشد، از میوه و سبزی تازه پرهیز کند، مسواک دهان از درختهای تلخ قطع کننده مانند اراك و زيتون باشد.

اگر هر روز صبح برگ آس و مویز از دانه تھی شده را به اندازه يك گردو؛ یا به این اندازه ثمر سرو و ثمر سرو کوهی و مویز تناول کند خوب است. ثمر صنوبر، حب تانبول هم خوب است.

نسخه اش این است: تانبول، میخک، خولنجان، هریک نیم درهم، مشک، کافور، هریک يك دانگ، عاقرقرا يك درهم، الوا سه درهم، خردل يك درهم با شراب سیاه غلیظ.

داروهای مفرده تجربه شده عبارتند از: کندر، عود هندی، قرفه، پوست ترنج، گل، کافور، صندل، میخک، کبابه، مصطکی، چارگون، جوزبوا، بیخ گورگیا، ارمال، اشنه، ناخن پریان، هل بویا، پلنگ مشک، برگ ترنج، سنبل، نارمشک، زنجفیل و بقیه داروهای مفرده که در لوحها بود.

آنچه باید داروها را با آن معجون کرد، شراب سیکی، شراب سوسن، افشره ترنج است.

فصل بیستم گشاد ماندن دهان

دهان باز ماندن، یا از نیاز مبرم به تنفس زیاد است، یا از التهاب شدید، یا از تنگ نفسی و خفگی، یا ناتوانی ماهیچه دهان که در وقت خواب وظیفه خود را انجام نمی دهد، که در بیماریهای سخت روی می دهد.

راجع به رنگهای زبان، در بحث از بیماریهای سخت سخن خواهیم گفت.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۷

فن هفتم دندان - در يك گفتار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۸

فصل اول گفتاری درباره دندانها

دانستی که ما درباره دندان و تشریح و فایده آن سخن راندم، باید بدان رجوع کنی! و بدانی که دندانها جزو استخوانهایی هستند که هرچه از عصب نرم مغز بر آنها وارد آید حس می کنند. هرگاه به درد آمد، احساس تپش و پریدگی و گاهی خارش و غلغلک می کند. گاهی سستی، بی آرامی، برکنندگی، برآمدگی و تغییر رنگ در خود دندان یا در مینای دندان و درد، تاکل، تعفن، شکستگی وجود دارد.

گاهی درد بسیار شدید، خارش، کندی که نتواند شیرین یا ترش مزه را بجود، از گرم یا سرد یا از هر دو باهم آزار بیند، در اندازه تغییر یابد: درازتر، بزرگتر، یا ساییده و کوچکتر می شود. گاهی به ورمهایی مبتلا می شود و این چیزی طبیعی است که هرچه وسیله غذای نمودهنده تمدد یابد کشیدگی ماهیچهها را هم پذیر است. اگر مواد زائد از نیاز را در خود نفوذ نمی داد، رنگش به سبزی و سیاهی تبدیل نمی شد، که این تبدیل رنگ از مواد زائد از نیاز است. دندان همیشه قابلیت رشد و افزایش را داراست که جای ساییدگی را پر کند، به طوری که دندان مقابل با دندان افتاده یا کشیده درازتر از حالت اولی می شود، به شرطی که ساییدگی از دراز شدن پیشگیری نکند.

و بدان! که از لثه می توان مزاج دندان را شناخت، آیا زرد مراری، یا سفید بلغمی، یا سرخ خونی، یا سیاه بدرنگ سودایی است.

فصل دوم بهداشت دندان

کسی که بخواهد دندانش سالم بماند، باید هشت چیز را رعایت کند:

۱- از زیاد استعمال کردن خوراک و نوشابههایی که به سرعت در معده فاسد می شوند مانند شیر،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۳۹

ماهی نمک سود، ماهیابه، یا از رعایت نکردن اصول بهداشتی در خوراک- که در جای خویش بیان شده- پرهیزد.

۲- خود را زورکی قی ندهد و به ویژه اگر قی شده ترش باشد بیشتر زیان به دندان می رساند.

۳- از هر نوع جاویدنی و به ویژه اگر شیرین مزه باشد مانند: حلوا مغزی و انجیر جاویدنی پرهیزد.

۴- چیزهای سخت را با دندان نشکند.

۵- از کندی بخشها به دندان دوری جوید.

۶- از بسیار سرد و به ویژه سرد بر گرم، و بسیار گرم و به ویژه گرم بر سرد دور باشد.

۷- همیشه وسیله خلال دندان را پاک کند اما نه به حدی که زیان به گوشت میان دنداها برساند و گوشت را بیرون بیاورد و دندان را لقی نماید.

۸- از چیزهایی که خاصیت آزاردهنده برای دندان دارند مانند: تره که برای دندان و لثه بسیار بد است و امثال آنکه در داروهای ساده آمده اند پرهیزد.

در مسواک کردن باید میانه باشد، کاری نشود که درخشندگی و مینای دندان را از بین ببرد، که آنگاه از مواد سرازیر و بخارهای بالارو از معده تأثیر پذیرد و سبب خطر گردد. اگر مسواک به اعتدال باشد، دندان را جلا دهد و تقویت می کند و گوشت میان دندانها را سفت می کند و مانع برکنندگی می شود و دهان خوشبوی گردد. بهترین چوب مسواک آن است که گیرندگی و تلخی در آن باشد.

اگر نیاز به سردی بخشیدن به دندان باشد باید هنگام خواب روغن گل، اگر نیاز به گرمی باشد روغن بان و سنبل رومی بر دندان مالند. گاهی نیاز به هر دو می باشد، بهتر آن است اگر به سردی نیاز بود اولاً با عسل دندانها را ماساژ داد و اگر کمی سردی بود یا گرمی کم بود با شکر ماساژ دهند.

عسل و شکر هر دو برای جلا و پوشش و گرم کردن و پاکسازی دندان بسیار خوبند و شکر از عسل بهتر است.

اگر نبات ساییده با عسل آمیزند و بر دندان مالند دندان را جلا دهد و پاک کند و لثه را سفت نماید. سپس باید روغن نامبرده ویژه دندان را استعمال کنند.

در ماه دوبار مضمضه با شرابی که بیخ لبانه در آن پخته شده بسیار مفید است و شخص به درد دندان مبتلا نمی شود. سوخته سر خرگوش بر دندان ساینده، نمک سوخته یا ناسوخته با عسل معجون شده- که سوخته بهتر است- به اندازه يك فندق در پارچه پیچند و بر دندان مالند. لویاگرگی، شب بمانی، با مقداری از مرّ و به ویژه شب سوخته با سرکه بر دندان مالیدن مفید است. بعد از ماساژ دندان با این داروها باید با عسل یا با شکر دندان را ماساژ دهند و بعداً روغنهایی را که ذکر کردیم به کار برند. اگر مواد ناباب بر دندانها آید، باید آب پز گیرندهها را به مدت زیاد در دهان نگه داشت و پیوسته گرد شب و نمک سوخته را بر دندان پاشید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۴۰

فصل سوم گفتاری کلی درباره علاج و داروهای دندان

داروهای علاج دندان دو بھرنند: یا نگه دارنده یا علاج کننده.

گوهر دندان خشک است؛ داروهای بهداشت دندان و شفای درد دندان اکثراً باید خشکی دهنده باشند و اگر مزاج دندانها به سردی یا گرمی زیاد از حد روی آورد، بهترین داروی دندانها خشکاننده به اعتدال است. هر دارویی که خشک کننده مزاج دندان است، نه برای این است که ویژه دندان باشد، بلکه برای دفع رویدادی است که بر دندان روی آورده.

در درجه دوم خشکاننده‌های سرد و خشک، و گرم و خشک آید. بهترین داروی دندان آن است که با خشکانیدن و برچیدن تری، جلابخش هم باشد و مواد زائده را- که بر دندان آید- به اعتدال تحلیل برد و بازدارنده مواد ناباب شود که به سوی دندان آیند.

خشکاننده‌های سرد یا مایل به سردی، آنها هستند که از ترش‌مزگی یا گس‌مزگی- مانند: غوره و ترشی- ترنج دندان را کند نمی‌کنند؛ که عبارتند از:

سك، کافور، صندل، گل، بزرگل، گلنار، خون سیاوشان، ثمر گز، مازوج، کهریا، مروارید، تانبول، آرد جو، لیف درخت توت، برگ درخت گز، بیخ ترشک.

داروهای گرم و مایل به گرمی دو نوعند: یا در گوهر گرمند یا گرمی را کسب کرده‌اند.

آنچه در گوهر گرم است مانند: نمک سوخته، درمنه سوخته، مشک زمین سوخته و ناسوخته، دارچین، حسل، شکوفه گورگیا، ثمر کبر، که از آن قوی‌تر پوست ریشه کبر است، عود، مشک، پر سیاوشان درست یا سوخته، برگ سرو، برگ سرو کوهی، برگ ساذج، شاخ بز کوهی سوخته و ناسوخته، پونه و خاکستر پونه، مصطکی، سوخته شیشه، خاکستر بورك، زراوند ماده، خاکستر پوست درخت تارك، خاکستر سر خرگوش، خرماي سوخته.

آنچه گرمی اکتسابی دارد، مانند: خاکستر مازوج- که اگر با سرکه خاموش شده باشد به اعتدال نزدیک‌تر است-، خاکستر شاخه تارك، خاکستر نی و امثال اینها نیز همین خاصیت را دارند.

داروی معتدل مانند: سوخته شسته شاخ بز نر کوهی، ثمر درخت چنار، الیاف درخت صنوبر و داروهای ترکیبی از قبیل: آرد جو که با نمک و شراب سوسن عجین شود و آن را بسوزانند، خرماي عجین شده در قطران بسوزد یا احگر شود و با شراب سوسن خاموش کنند.

از داروهای مجرب دندان یکی این است:

نسخه: شاخ سوخته بز نر کوهی ده درهم، برگ سرو ده درهم، ثمر چنار پنج درهم، بیخ «قیطایلون؟» (قیطافون- لوبیا گرگی. نسخه) ده درهم، سوخته پر سیاوشان پنج درهم، گل بدون پایك سه درهم، سنبل سه درهم؛ نرم بکوبند و گرد دندان کنند.

نسخه خوب دیگر: ترکیب سوخته شاخ بز نر کوهی، گز مازوج که ثمر گز است، مشک زمین، گل، سنبل الطیب از هر يك يك درهم، نمک اندرانی يك چهارم درهم، گرد دندان خوبی است.

باز هم در اقربادین گردهای دیگری را ذکر می‌کنیم.

باز سخن را از سر می‌گیریم و گوییم علاج مناسب دندان خشک‌کننده است؛ و درحالی که از

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۴۱

اعتدال بسیار کنار گرفته باشد گرمی و سردی بخشها را باید استعمال کرد.

داروی دندان اقسام دارد: گرد دندان، جویدنیها، پاشیدنیها و مالیدنیها بر دندان یا بر آرواره، مضمضه‌ها، ماساژها، پرکردنیهای دندان، کمادها، داغ‌گذار، برکنها، بخورات، به بینی کشیدنیها، قطره‌های چکیدی در گوش، تخلیه مواد از راه خون‌گیری یا حمامت بر نزدیکترین جای از دندان.

داروهای تحلیل‌برنده، سردی‌بخش، تخدیرکننده، اگر داروی مخدر در دندان استعمال کنند بسیار دور از خطر است، اما زیاد استعمال کردن ممکن است گوهر دندان را فاسد کند. نباید داروهایی را که به شدت تحلیل می‌برند و گرمی‌بخش هستند مانند هندوانه ابو جهل، سیماهنگ، و غیره را استعمال کرد مگر در حالت ناچاری. و نباید چیزی از اینها و از مخدرات به شکم بیمار راه یابد. شاید نیاز افتد که به وسیله سنبه باریک دندان را سوراخ کرد و ماده آزاردهنده را از آن راند و دارو را به ته دندان رسانید.

سرکه هرچند برای دندان خوب نیست لیکن گاهی در داروهای سردی‌بخش و گرمی‌بخش دندان باید وارد باشد.

زیرا سرکه داروها را- گرمی‌بخش یا سردی‌بخش باشند- به سرمزل مقصود می‌رساند. یا داروهای گرمی‌بخش علاوه بر بدرقه دارو، در پاره کردن و گداختن ماده آزاردهنده تأثیربخش است، که در این صورت باید آسیب سرکه را با داروهای دیگر که ویژه دندانند از بین برد.

فصل چهارم درد دندان

درد دندان یا از به درد آمدن گوهر دندان است- چنان که سابقاً گفتیم- یا از دردی است که عصب بیخ دندان را دربرگرفته است، یا اینکه از ورم و زیادی گوشت لثه است که پذیرای ماده می‌باشد، یا از سستی لثه و فروهستگی آن است که مواد بد را می‌پذیرد و در آن تعفن یابد و سبب درد دندان شود و آرامش دندان را به هم زند.

اکثر کسانی که درد دندان دارند، میان سببها فرقی نمی‌دانند.

سبب درد دندان:

۱- یا سوء مزاج ساده از سردی یا گرمی است.

۲- یا خشکی از دریافت نکردن غذای لازم است- چنان که در سالخوردهگان کم‌رطوبت رخ می‌دهد- که در جای خود بحث شد.

۳- یا سوء مزاج همراه ماده یا باد است، ماده یا از بسیاری یا از غلظت یا از تندمزاجی، درد آور است. گاهی ماده سبب ورم دندان می‌شود، یا می‌خورد یا کرم پدید آرد.

منشأ ماده یا از معده یا از سر، یا از هر دوی آنهاست. اگر همه بدن پر از این ماده بود، مجراهای

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۴۲

که از راه معده و سر به دندان می‌رسند، تأثیر می‌گذارند.

گاهی در تبهای سخت دندان به درد می‌آید که در سوء مزاج تن شریک می‌باشد.

اگر خوره به زیر دندان راه یافته و درد و تپش احساس شد، معلوم است که در بیخ دندان مواد زائده وجود دارد که نارسیده است. باید درد و آماس را علاج کرد و آنگاه کشید.

علامتها:

باید دقت کرد که اگر همراه درد دندان بیماری در لثه یا اطراف لثه هست، می‌توانی حدس بزنی که شاید درد در خود دندان نباشد. همچنین اگر با فشار انگشت لثه به درد آمد و ورمی در لثه نبود؛ یا سبب در خود دندان، یا اینکه در عصب بیخ دندان است. اگر احساس ورم در دندان کردی، یا تا کلی بود سبب در گوهر دندان است و همچنین است اگر درد همه دندان را دربر گرفته بود.

اگر تنها درد در ته دندان احساس شد، سبب از عصب بیخ دندان است و به‌ویژه اگر گوشت میان دندانها به درد آمده بودند، یا درد در آرواره باشد و کندی ماندی احساس شود.

مزاج گرم و سرد را می‌شناسی، علامت مزاج خشک را از پژمردگی و بی‌آرامی دندان بشناس! اگر درد در حال انتقال و انتشار است، دلیل باد است. اگر درد ثابت و بدون حرارت، و سردی آشکار است از خلط غلیظ خبر می‌دهد. اگر آزار سریع است و از فشار انگشت به درد آید، از خلط گرم خونی یا صفراوی است. می‌توان از تغییر رنگ و حرارت زیاد در بساواپی، چگونگی خلط را تشخیص داد. درحالی که مغز یا معده پر باشند می‌توان منشأ ماده را به مغز یا معده نسبت داد.

اگر سبب درد در لثه باشد، نیاز به کشیدن دندان نیست، اما اگر درد دندان باشد کشیدن لازم است.

اگر در عصب دندان باشد، ممکن است از کشیدن دندان درد ساکن شود و ممکن است نشود.

وقتی درد به کلی برطرف گردد، که طبیعت یا دارو ماده سببی را که در دندان خفه شده یا بند آمده است تحلیل ببرد و بیرون براند.

علاج:

اگر درد از اشتراك عضوی است، آن عضو را وسیله خون‌گیری یا اسهال با معجونها و پیه حنظل یا محموده یا داروهای خیس شده تخلیه‌کننده، یا با غرغره‌های پاک‌کننده سر- اگر در سر باشد- پاکسازی کن.

اگر ورمی محسوس در لثه و گوشت میان دندانها بود، باید اول برحسب نیرومندی و چگونگی آن خون‌گیری و تخلیه استعمال کرد.

در معالجه هر نوع درد دندان باید اول افشردها و آب‌پزهای سردی بخش را که با کافور تقویت شده‌اند، در دهان نگه دارند و داروهای گیرنده را زیاد از حد نگذارند. اکثرا تنها روغن گل و مصطکی، یا روغن زیتون نارسیده، یا روغن آس کافی است.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۴۳

شراب کهنه مویز، روغن خام گل، در شراب مویز خوب بجوشد و در دهن نگه دارند، بعدا به تدریج تحلیل‌برنده‌های رساننده به کار برند و برحذر باشند که چیزی به درون راه نیابد. سپس به تدریج عضو را تخلیه کنند. به طوری که زالو بر پائینهای دندان گذارند یا رگ زیر زبان زده شود، یا حجامت بر استخوان رویشگاه دندان گذارند و تیغ بزنند. اگر درد شدید شد، عاقرقرحا با کافور بر بیخ دندان بچسبانند و تا باز شد، آن را باز بچسبانند. اگر درد بسیار شدید باشد، شاید نیاز باشد که افیون با روغن گل بگذارند، اما تا می‌توان باید آن را ترك نمود، بلکه تنها باید برای رسانیدن ماده استعمال کرد.

اگر سبب درد در خود دندان یا عصب است و ماده نیست و تنها سوء مزاج است، ضد آن را از داروهای دندان که می‌شناسی به کار ببر!

اگر دندان از گزیدن چیزی گرم به سوء مزاج و ناتوانی مبتلا شده، با روغنی سردمزاج ولرم مضمضه کند و بعدا آن را به سردی مایل گردان!

اگر از گزش چیزی سرد است، روغنهای گرم مانند روغن سنبل رومی، روغن بان، گزیدن زرده تخم‌مرغ برشته داغ یا نان داغ. و در هر سوء مزاجی سرد یا گرم ضد آن را استعمال کن! که مفید فایده است.

اگر سبب ساده و خشك است، کره و پیه اردک بر دندان و لثه مالیدن خوب است.

اگر سبب همراه ماده است، که گرم یا غلیظ یا بسیار است، باید تخلیه شود و چگونگی تخلیه را مناسب حال قرار ده! باید اول سردی بخش و بازدارنده به کار رود.

اگر ماده گرم بیشتر بود، دوا را افزایش ده! در ماده غلیظ دوا کاهش یابد.

داروهای بازدارنده بسیار نیرومند و به‌ویژه در مواد سرد، شب سوخته با سرکه خاموش شده، با همان اندازه نمک ساییده می‌شوند و بر دندان گذارند و سپس با شراب مضمضه می‌کنند.

مازوح با سرکه هم بازدارنده خوبی است.

اگر ماده گرم است، با افشره‌های سردی بخش مزاج گرم را تعدیل بنما! که ماده تحلیل برود یا ریزش کند.

اگر ماده غلیظ یا بسیار است، همان علاجی را که در ابتدا گفتیم و تحلیل برنده است به کار ببر!

اگر با سرکه مضمضه می‌کنند، بهتر آن است که روغن گل در آن باشد. زیرا سرکه ممکن است رطوبتهای اصلی را همراه ماده زائد برکشد.

گاهی باید با داروهای تحلیل برنده داروی گیرنده هم باشد. زیرا اندام مورد بحث خشك مزاج است.

اگر سبب باد است، تحلیل برنده‌های باد- که ذکر خواهد شد- به‌ویژه سکبیه و دانه سپند و بارزد خوب است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۴۴

فصل پنجم داروی تحلیل برنده ماده درد در دندان

مضمضه‌هایی هست که باید مدتی زیاد در دهان نگه‌دارند، مانند سرکه که پوست انداختنی مار را در آن پزند. سرکه که حنظل در آن پزند، بسیار نافع است.

اگر سردی آشکار است، شراب یا زنجفیل بیابانی، یا عاقرقرحا، یا صمغ انگدان با خردل، پوست کبر، پوست درخت صنوبر، پونه، برگ چنار، گل اریه و پوسته آن با سرکه یا اب، برگ غار، شلمک، علاج آن است.

ساقه‌های سیر با عاقرقرحا، سرکه و کندس، عاقرقرحا و ثمر گز در سرکه، مرزنگوش خشك، بیخ سیماهنگ یا افشره‌اش در سرکه، سیماهنگ و اسپند پخته در سرکه، کبیکه پخته در سرکه، هم بسیار خوبند.

برای درد همراه تپش: آب‌پز مازوج نارسیده با سرکه، تاج‌ریزی و سرکه، بنگ با سرکه پخته، شاخ بز نر کوهی سوخته و با سرکه پیاز دشتی پخته، یا ساییده‌اش با اسکنجبین مخلوط شده، علاج است.

غرغره‌ها هم همانند مضمضه‌هاست که ذکر شد. و یکی از اینها: مویزک و سیر در آب بجوشد و غرغره کنند و دهان را باز نگه دارند تا لعاب زیاد بریزد.

جویدنیها را نیز از داروهای نامبرده و امثال آنها درست کنند. مثلاً پونه وحشی و عاقرقرحا و فلفل سفید و مرّ، با مویز عجین شود و قرصهای گرد و مدور به اندازه فندق بسازند و بجاوند.

پاشیدنیها، لیسیدنیها، خیس کردنیها، ضمادهایی از داروهای تحلیل‌برنده را با چیزهایی که قوام دارند مانند عسل، قطران یا چیزی از آن را در آب حل کنند. یا با آب عجین کنند، یا کلم را با فیلزهره بر دندان مالند. خردل ساییده بر بیخ دندان گذارند تپش را از بین می‌برد.

دانه میان هسته شفتالو، با نیم آن فلفل با قطران معجون شود و بر دندان مالند یا بچسبانند. یا تنها دندان را با تریاق، یا صمغ انگدان تنها یا «شجرنیا» یا «اراسطخان» (ارسطیفان - نسخه) «سورطخان» (سورطیخان - نسخه) یا سیاه دانه ساییده با روغن زیتون بیندایند.

مرّ، فلفل، عاقرقرحا، مویزک، زنجفیل هر یک یک جزء، بورك ارمنی یک جزء و نیم باهم خرد شوند و بر دندان و لثه مالند، بسیار مفید است.

داروهای ضماد که از خارج بر آرواره گذارند، مانند: خطمی، بابونه، شبت، شنبلیله، بزرکتان با آب‌پز شبیت و روغن شبیت.

جالینوس پنداشته است که اگر زهره «سام‌برص» را بر دندان گذارند درد فوراً تسکین یابد.

کمداهایی هست که بر خارج گذارند و باید دو ساعت قبل از غذا یا چهار ساعت بعد از غذا گذارند، کمداد در حالی لازم است که درد شدید باشد. کمداد نمک و گاورس با روغن زیتون گرم یا با شمع گداخته باشد. کمداد بعد از کمداد بگذارند تا ماده را به سوی خود کشد. هرگاه آرواره ورم کرد، درد تسکین یابد، به‌ویژه اگر دندان را وسیله روغن جوشان بر آتش داغ گذارند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۴۵

داغ گذاشتن بر دندان چند طریقه دارد:

روغن زیتون با داروهای تحلیل‌برنده مذکور بجوشد، یا روغن زیتون جوشیده به تنها، جوال‌دوزی را در آتش سرخ کنند و در آن روغن فرو برند و در سوراخی که بر سر دندان کرده‌اند فرو کنند تا آن را داغ کند. باید اطراف سوراخ را اعم از دندان و گوشت دندان با شمع یا خمیر یا چیزی دیگر بپوشانند که نسوزند.

گاهی روغن داغ را با احتیاط نامبرده به وسیله انبوی در دندان ریزند، روغن زیتون از هر روغنی بهتر است. در عمل داغ گذاشتن باید با سنبه بسیار باریک و نازک، دندان را سوراخ کرد که نیروی داغ‌گذار در آن نفوذ کند. اگر از اینها بهره ندید، وسیله جوال‌دوز در آتش سرخ‌شده چندین بار داغ کنند تا درد زایل شود و دندان از هم می‌پاشد.

بر دندان مالیدن‌ها از داروهای ذکرشده و زنجفیل و عسل هم خوب است. سرکه و نمک، سرکه و پیه حنظل با عاقرقرحا خوبند.

دود و بخورات؛ بهتر آن است وسیله قیف باشد.

تحلیل‌برنده‌ها: ریشه حنظل، یا دانه حنظل، دانه خردل، سم خر، بزر پیاز- و به‌ویژه برای کرم‌زدگی- برگ آس، اریه، برگ فیجن، عاقرقرحا.

انفیه‌های تحلیل‌برنده، آب سیمانهنگ، افشره بیخ سلق، افشره یونجه، با آب مرزنگوش.

قطره‌هایی که در گوش طرف آزار دندان کنند: انفیه‌های نامبرده را آب کنند و در گوش چکانند، افشره کبر سبز.

پرکردنیهای دندان خورده شده: اگر درد از تاکل باشد، باید به آرامی نه با شدت پر شود و درد را شدت بخشد؛ مانند سگ با مشک زمین، یا مصطکی، قوی ترش صمغ انگدان با کبیکج، یا سیاه دانه ساییده در روغن زیتون یا فلفل، سوخته لایه شراب، عاقرقرحا، شیر گیاه شیر سگ «داروی هسته شفتالو» باید گرم را با داروی سرد و سرد را با داروی گرم پر کنند.

برای بحث از برکشیدن دندان بای ویژه داریم، که نباید کشید مگر اینکه درد در خود دندان باشد.

فصل ششم داروهای مخدر

همچنان که داروی تحلیلی استعمال می‌شود، مخدرات را هم می‌توان استعمال کرد؛ لیکن بهتر است که داروی اندایشی یا چسبان یا پرکردنی به کار برند و جایز است که مضمضه و بخور کنند.

بزر بنگ، افیون، صمغ کاج، بارزد، از هر یک دو درهم؛ فلفل، صمغ انگدان شامی، هر یک یک درهم با آب انگور منعقد شده شیاف کنند و بر دندان گذارند.

افیون، گندیدستر هریک یک جزء در روغن گل یک قطره یا دو قطره در گوش طرف دندان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۴۶

دردمند چکانند. بیخ مهرگیاه با آب قوام گیرد بر دندان بچسبانند.

بزر بنگ، یا آب پز بیخ مهرگیاه تنها یا با بنگ و شراب بخور کنند یا در دهان نگه دارند.

یا کسی که درد دندان دارد «فلونیا» بخورد و در دهان نگه دارد و بخوابد بیماری به پختگی رسد و درد تسکین یابد.

برفاب بسیار سرد را چندین بار پیایی در دهان گردانند، دندان را سرد می کند و درد تسکین می یابد که شاید در ابتدا درد را زیاد کند.

فصل هفتم لق شدن دندان

ممکن است از ضربت خوردن یا افتادن باشد؛ یا رطوبتی عصب دندان را سست کرده، با اینکه دندان به حالت طبیعی است لق شده باشد، یا خوره رویشگاه دندان را گشاد کرده، یا دندان نازک تر از حال طبیعی گشته، یا خللی در رویشگاه دندان ایجاد شده باشد؛ یا از خشکی چیره رویشگاه دندان پژمرده شود، چنان که برای نوبرخاستگان از بیماری و پیران و کسانی که بسیار گرسنگی کشیده و به غذا نرسیده اند، پیش می آید؛ و یا از کوتاهی گوشت میان دندانها است.

علاج:

نباید با آن چیزی جوید، نباید زیاد حرف زد، از دست و زبان زدن به دندان لق پرهیز کنند و تا ممکن است اصلا چیزی را نخایند و تا ممکن است سوپ بنوشند. اگر سبب لق شدن تاکل باشد، با علاج تاکل داروهای محکم کننده از داروهای دندان به طور مضمضه و مالیدنی و غیره استعمال کنند. اگر از پژمردگی و ضعف است، با غذا معالجه می شود. هرچند زحمتی در آن هست، بعدا استفاده از داروهای رطوبت بخش اعم از چسبیدنی، مالیدنی، و قطره در گوش ریختنی، از قبیل:

روغن گل، روغن بید، افشره برگ تاج ریزی و داروهای گیرنده لازم است. اما اگر از پژمردگی و ضعف دندان باشد، غذا فایده ندارد و به سرعت دندان را سرحال نمی آورد، باید داروهای گیرنده سرد استعمال کرد، و همچنین است اگر از ضربت باشد.

اگر از رطوبت سست کننده است، باید گیرنده های گرمی بخش مانند: مضمضه با آب پز سدر، برگ سرو، یا شراب غلیظ مویز و دو جزء شب و یک جزء نمک در آن پخته باشد، یا آب پز سکبینه استعمال شود.

بر دندان چسبیدنیها: شب دو درهم، نمک يك درهم، بر بیخ دندان چسبانند. پوسته نازک مس با روغن زیتون و بیخ سوسن، پوست سرو هریک چهار درهم، شب کمی.

خاکستر درخت گز و نمک به طور مساوی، شاخ بز نر کوهی و نمک با عسل سوخته معجون شده، سوخته خرما هریک ده درهم، مرّ، زعفران، سنبل، مصطکی از هریک دو درهم، فیجن خشک،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۴۷

سماق، گلنار، هریک سه درهم گرد شوند و بر دندان مالند یا بچسبانند. داروهای گیرنده مخلوط با الوا و زاج زرد و جوش کوره خوبند.

نسخه دارویی که همیشه برای دندان خوب است:

مشک زمین، گل، سنبل الطیب (علف گریه)، نمک بلوری، کزمازو، سوخته شاخ بز نر کوهی (قرن الایل) به طور تساوی.

اگر از کاهش گوشت میان دندانها باشد، علاجش شب یمانی (زاج سفید) سوخته عود، مشک زمین، گلنار و سماق است.

فصل هشتم سوراخ شدن و تاکل

که از رطوبت ناپسند است و در دندان متعفن شده است.

علاج:

منظور از معالجه تاکل آن است که تاکل را از افزایش بازداریم، که باید گوهر ماده بدخیم را زدود و ماده منشأ آن را از بین برد و نگذاشت به دندان برسد، که اگر نیاز باشد باید پاکسازها را استعمال نمود.

داروی بازدارنده تاکل، داروهای خشک کننده است، که تا علت قوی باشد باید داروی بسیار خشکی بخش و گرم کننده به کار برد، و اگر قوی نباشد دارویی که خشکی بخش و گیرنده است، از قبیل: آس، صمغ فیله، سنبل رومی، کافی است که به صورت گوناگون ذکر شده استعمال شود.

اکثراً داروهای دندان آگندن مفید است از قبیل: مشک، مشک زمین، یا سک مشک آلوده به تنها، که مانع تاکل و مسکن درد است، یا آگنه مصطکی و مشک زمین، یا مرّ، یا صمغ کاج، یا مازوج و صمغ فیله، یا صمغ کاج و

افیون، یا بارزد و گوگرد زرد و صمغ کاج، یا سقز و فلفل، یا سک و سقز و پونه، یا کوبیده و ساییده سیاه دانه معجون با سرکه و عسل، دندان خوره زده را با گوگرد پر کنند و بمالند.

زنجفیل جوشیده با عسل و سرکه که بسیار خوب است، صمغ انگدان و قطران، صمغ انگدان و درمنه، صمغ انگدان تنها در موم بجوشد که تحلیل نرود، مسکن درد خوبی است. قیر تنها یا همراه داروهای دیگر. صمغ فیلزهره و زاج، کافور هم برای آگنه دندان استعمال شده، بسیار مفید است که تا کل را منع می کند و درد را تسکین دهد و باید از داروهای مسکن که در باب درد دندان آمده اند استفاده کرد.

آبکیهای مالیدنی ساخته از گندبیدستر و عاقرقرا و افیون و بارزد، هر یک يك جزء مفیدند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۴۸

فلفل، هل بویا، با عسل، عاقرقرا و مرّ با عسل، ثمر درخت بنه با عسل، یا خاک پاك که سرکه جوشیده بر آن ریزند، جگر چلباسه، گوگرد زنده با هم وزن آن صمغ فیلزهره، فلفل و شیره لبانه، بورك و عاقرقرا، بارزد و بزر بنگ، صمغ کاج و افیون.

نسخه خوب: بورك و بنگ هر یک دو جزء، عاقرقرا و فلفل هر یک يك جزء، افیون سه جزء، بر دندان گذارند.

نسخه خوب دیگر: شیره انار (میعة الرمان)، فلفل، ثمر سرو کوهی، هر یک يك جزء، مویزك، بزر گزنه، افیون هر یک نیم جزء، که برای مالش و آگنه خوب است.

«فلنندیون قوی» (فلوفیون- نسخه) یا سورنجان، یا آهک دو جزء، نشادر، شب، مر، مازوج، صمغ قرط، زنبق، هر یک يك جزء، برجای درد گذارند.

سوخته مرزه کوهی، کف دریا تنها یا با بارزد، بیخ کبر با سرکه که بجوشد تا سرکه به نصف برسد، در دهن نگه دارند، بسیار نافع است، زرنیخ حل شده در زیت جوشان را در دندان خوره زده چکانند. روغن بادام هم در این باره مفید است.

فصل نهم شکستن و از هم پاشیدن دندان

اکثر سبب سوء مزاج دندان، رطوبی یا خشکی زیاد است. از پژمردگی و ضد پژمردگی می توان علت را تشخیص داد و اگر تغییر رنگ یا تا کل بود، دلیل سوء مزاج از تری همراه ماده است. اگر سوء مزاج رطوبی است، باید ماده را منع کرد و به وسیله داروهای گیرنده قوی- که ذکر شده- دندان را تقویت کرد؛ که شب، و نشادر در این مورد خوبند.

اگر علاوه بر آن گرمی زیاد هم بود، معجون خریق سیاه و عسل و اگر از خشکی بود با داروهای ضد خشکی نامبرده علاج شود.

فصل دهم تغییر رنگ دندان

شاید بر تاج دندان زنگار مانندی روی دهد؛ یا ماده‌ای در بیخ دندان تجمیر کند که برکنندش دشوار باشد؛ یا ماده بد که در گوهر دندان نفوذ کرده و رنگ دندان را به بادجانی و غیره تغییر داده، و زنگاری بر دندان نیست. اگر زنگاری رنگ است، علاجش داروهای جلادهنده پاک‌کننده از قبیل:

کف دریا و نمک و بزر ترتیزک ساییده و خاکستر صدف، خاکستر بیخ نی و زراوند ماده، سوخته مرزه کوهی، نمک بلوری، به‌طور تساوی و اگر خواستی سوخته صدف حلزون بر آن ریزی مفید است.

سوخته سنگ پا یک جزء، فلفل یک جزء، هل سه جزء، ساذج دو جزء، سوخته گچ ده جزء؛ بکوبند و استعمال کنند.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۴۹

ساییده پارچه شکسته چینی، ساییده شیشه، کف شیشه گداخته، ساییده سنگ سنباده و سنگ الماس، دندان را بسیار سفید می‌کنند.

اگر از ماده بد داخل دندان باشد، باید داروی تحلیل‌برنده و بیرون‌انداز ماده و جلادهنده مانند:

فلفل، پونه، کوشنه، زراوند ماده، صمغ انگدان مخلوط با جلادهنده نامبرده یا گرد دندانهای ذکرشده در این باب استفاده کرد.

دارو دندان‌خوب: بیخ زراوند یک جزء، سوخته شاخ گوزن دو جزء، مصطکی سه جزء، روغن گل پنج جزء باهم ساییده شوند.

داروی دیگر: سنگ پا، نمک برشته، سوسن، هر یک چهار جزء، مشک زمین پنج جزء، سنبل یک جزء، فلفل شش جزء؛ گرد دندان شوند.

داروی دیگر: نمکی که در سوختن مانند اخگر شده سه جزء، ساذج دو جزء، سنبل یک جزء.

داروی دیگر: خاکستر صدف چهار جزء، گل خشکیده پنج جزء، مشک زمین سه جزء، شکوفه گورگیاه یک جزء.

فصل یازدهم تسریع در رویش دندانها

بعضی از کودکان به زحمت دندان درمی آورند و آزار بینند. گاهی به اسهال هم مبتلا می شوند که باید پاشیدنیها بر شکم پاشند و افشردهای بازدارنده اسهال بخورند و شیافهایی برجای دندان مالند که در بحث کلی کتاب آمده است.

آنچه رویش دندان را سرعت دهد مالیدن پیه و مغزها و به ویژه مغز پخته خرگوش که آن را بعد از پختن سر خرگوش بیرون آرند. حنّ، روغن حیوانی، روغن سوسن، و گویند شیردله سگ بسیار خاصیت دارد.

اگر درد زیاد است، افشرد تاجریزی با روغن گل داغ شده بمالند و نباید چیزی جویدنی را جوید.

باید زن شیرده همین که حس کرد که بچه درد دارد، انگشت به دهانش فرو برد و لثه اش را تند ماساژ دهد تا رطوبت از آن سیلان کند، آنگاه داروهای نامبرده را بر آن بمالد. هرگاه دندان کمی آشکار شد، با پشم که در روغن ولرم فروشده سر و گردن و آرواره های بچه را بپوشانند. روغنهای مناسب در گوش بچه چکانند که در این باب از آنها سخن رانسم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۰

فصل دوازدهم کشیدن دندان

گاهی درد دندان علاج پذیر نیست، یا تسکین می یابد اما از کمترین آسیبی باز به درد آید، و شاید برای دندانهای دیگر هم زیان رسان باشد، که در این حالت تنها علاجش کشیدن است.

باید دندان را از گوشتها و پیرامون لخت کرد، و دقت کرد که آیا درد در خود دندان است، در این صورت دندان را با گاز بکش! اگر درد در خود دندان نبود، نباید کشید، ممکن است درد راجع به لثه یا عصب زیر دندان باشد، در این حال اگر درد کمی تخفیف یابد به کلی از بین نمی رود، بازمی گردد.

تخفیف درد به وسیله داروهای تحلیل برنده ماده درد آور صورت پذیرد.

دندانی که لق نیست اکثرا کشیدنش خطر در بر دارد، که ممکن است آرواره آشکار شود و گوهرش متعفن گردد و درد شدید در پی داشته باشد و شاید چشم درد و تب به بار آورد.

اگر دانستی که کشیدن موجب زحمت است و بیمار تحمل نمی کند، خوب نیست که دندان را به شدت بجنبانی، که درد بیشتر می شود. ممکن است درد در خود دندان نباشد، هرگاه دندان را حرکت دادی ماده درد آور که در پایین دندان است فروریزد و درد تسکین یابد. و ممکن است وسیله دارو دندان را کشید.

بهر آن است با نیشتر پیرامون دندان را برید و دارو بر آن نهاد، مثلاً: پوست ریشه توت و عاقرقرحا را زیر آفتاب با سرکه غلیظ سایید تا عسل آسا می شود و سه بار در روز به بیخ دندان مالید. یا عاقرقرحا ساییده و در آفتاب گذاشته چهل روز در سرکه بماند و برجای بریده شده نهند و يك ساعت یا دو ساعت بماند. اما باید موم بر قسمت سالم گذاشت و آنگاه دندان را کشید.

یا به جای عاقرقرحا، بیخ سیماهنگ، یا زرنیخ پرورده در سرکه بمالند که سست کننده است.

یا بزرگزنه و بارزد به طور مساوی، یا بزرگزنه و دوچندان کندر، در بیخ دندان گذاشت، اگر بزرگزنه با برگ انجیر پخته باشد سست کننده است و دندان به آسانی کشیده می شود، لایه سرکه بسیار عجیب است.

زردچوبه، پوست درخت توت هر يك يك جزء، زرنیخ زرد دو جزء، با عسل معجون شود و مدتی بر پیرامون دندان بماند، دندان کنده می شود. بیخ مشک چوپان، شیره لبانه هر يك يك جزء، بیخ لبانه دو جزء، بر دندان گذارند. اگر دندان ناتوان است، شمع گداخته از آفتاب را با عسل بیامیز! و روغن زیتون بر آن بریزد و وادارش کن که بجود.

فصل سیزدهم از هم پاشیدن دندان خوره زده که دندان از بین می رود و درد ندارد

آرد با شیره لبانه خمیر شود، چند ساعتی بر دندان بماند دندان را از هم می پاشد. برگ لبلاب بزرگ تند مزاج و بیه قورباغه درختی دندان را می برد و خرد می کند. قورباغه درختی قورباغه ایست سبز

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۱

رنگ که در میان گیاه و درختان است و از شاخه ای به شاخه ای می پرد. بیه این جانور دندان را می برد و از هم می پاشد.

فصل چهاردهم کرم دندان

بزر بنگ، بزر تره هر يك چهار جزء، بزر پیاز دو جزء و نیم؛ بکوبند و با بیه بز عجین شود و از هر یکدرهم آن قرصی بسازند، سر را بپوشانند و بخور يك قرص را وسیله قیف به دندان رسانند.

فصل پانزدهم به هم سایش دندان

به هم سودن دندان در وقت خواب از ضعف ماهیچه های آرواره است و تشنج مانند است. کودکان زیاد به این درد مبتلا می شوند و چون بزرگ شدند از بین می رود.

اگر به هم سودن دندانها در خواب زیاده از حد بود، آذیر سخته، یا صرع یا تشنج یا دلیل کرم شکم است. اگر از کرم باشد، همیشگی نیست و گاه گاهی آید، باید سر را پاکسازی کرد و روغنهای گرم خوشبو که نیروی گیرندگی در آن باشد بر گردن بیمار بمالند.

فصل شانزدهم دندانانی که از سایر دندانها درازتر می شود

باید با دو انگشت یا با ابزاری گیرنده گرفت و سوهان زد، سپس ثمر غار و شب و زراوند نر به دندان بمالند.

فصل هفدهم کندی دندان

کندی نوعی سر شدن است که از سببی زبرکننده پدید آید و آن سبب یا گیرنده و یا گس است؛ یا سبب از خارج بر دندان وارد آمده، یا نتیجه قی کردن است و اگر خلط ترش مزه باشد سبب از معده است؛ و گاهی از نگاه کردن کسی که پیایی چیزی ترش را گاز می گیرد، کندی دندان روی دهد که این را می توان تأثیر خیال و تصور نامید.

علاج:

جاویدن خرفه بسیار نافع است، جاویدن ریحان کوهی، بز خرفه کوبیده با آب خیس شده و سفز درخت بنه، «جوز ملکی»، نارگیل یا فندق یا روغن زیتون نارسیده مالیدن- یا دردی غلیظ

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۲

روغن زیتون، در ظرف مسین در آفتاب بگذارند و یا بر آتش نهند تا مانند عسل منعقد می شود.

مضمضه با شیر الاغ و روغن ولرم، قیر اندایش مشک شراب، ثمر غار، زراوند نر، صمغ انگدان، شیر لبانه، پیاز دشتی و نمک که ضد ترشیدن هستند، در علاج کندی دندان مفید است.

فصل هیجدهم رفتن مینای دندان

دندان بدون مینا تحمل چیز سرد یا گرم یا سخت را ندارد و اکثرا مقدمه درد دندان است.

علاج:

اگر سبب سردی بود، ثمر غار، شب، زراوند نر، و بر دوام کماد از زرده تخم گذارند؛ اگر تسکین نیافت، با ایارج فیکرا مالش دهند؛ اگر بهره نداد، تریاق و روغن خردل بسیار نافع است.

اگر چندین بار با قطران مسح کنند مفید است.

اگر سبب مزاج گرم است و کم، از رنگ لثه و دست زدن به لثه و دندان تشخیص داده می‌شود؛ باید بر دوام روغن گل را با کافور و صندل بر آن مالید و لعاب اسفرزه با گلاب را بر آن ریخت و خرفه یا بزر خرفه را- که ویژگی دارد- بجاوند.

فصل نوزدهم ناتوانی دندان

علاجش داروهای گیرنده نامبرده است، مازوج سوخته با سرکه خاموش شده، ثمر آس سفید، نمک بلوری سوخته با سرکه خاموش شده، رامک.

۱- داروی دندان خوب: مشک زمین سه درهم، هلیله زرد بدون هسته پنج درهم، قرفه (پوست درختی شبیه دارچین) پانزده درهم، دارچین سه درهم، شب دو درهم، عاقرقرا هفت درهم، نشادر یک درهم، فلفل دراز یک درهم، سک یک درهم، زعفران یک درهم، نمک پنج درهم، سماق دو درهم، ثمر درخت گز سه درهم، هل بویا چهار درهم، زنجفیل بیابانی شانزده درهم، گلنار چهار درهم؛ همه باهم ساییده و استعمال شوند.

۲- داروی دیگر: صندل سرخ، کبابه، تانبول، هریک پنج درهم، قرفه پنج درهم، دارچین یک درهم، دانه گیاه چشم خروس چهار درهم، با نشاسته گندم عجین شود و بر دندان مالند.

۳- داروی دیگر: آب جو غلیظ، با عسل و کمی قطران به هم می‌زنند و قرص سازند و در کاغذ پیچند و بر آجری در ته تنور گذارند تا سیاه می‌شود جزئی از آن را با جزئی از هریک از خاکه ریزه عود و گلنار و مشک زمین و پوست انار و نمک می‌سایند و گرد دندان کنند.

۴- سوخته جو که بخت شد بیست جزء، مشک زمین، تانبول، گزمزوج از هریک چهار جزء، زنجفیل یک جزء، را گرد دندان کنند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۳

فن هشتم لثه و لب در یک گفتار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۴

فصل اول بیماریهای لثه

ورمهای لثه اکثرا از ماده‌ای است که از سر به سوی لثه می‌آید. گاهی معده نیز مشارکت دارد. گاهی در اوایل بیماری استسقا پیدا می‌شود، یا از نقص در خلقت است که بخارهای فاسد به لثه می‌رسد؛ از رنگ و لمس کردن لثه می‌توان درد را تشخیص داد.

سبب ورم لته شاید آشکار باشد و شاید پدیدار نباشد و در اندرون لته جایگیر شده باشد. اگر پیداست علاجش آسان تر از ناپیدا می باشد، و گاهی لته از اثر تب بیمار می شود.

علاج:

اگر از ماده ریختنی گرم است، تخلیه و خون گیری از «جهارك» (چهار رگ که بر هر یکی از لبان زوجی از آنها موجود است) لازم است. در ابتدا در دهان گرداندنیهای سردی بخش و گیرنده مانند: گلاب، ماست، آب آس، آب برگهای گیرنده، آب پز گلنار، آب بارهنگ، آب بلوط خیسیده، افشره خرفه مصرف شود، سپس مضمضه با روغن زیتون نارسیده و روغن درخت مصطکی، روغن آس که در هر اوقیه سه درهم مصطکی باشد، روغن گل که سنبل در آن جوشیده، گل خشکیده و مصطکی - روغن درخت مصطکی، در تسکین درد ورم لته خاصیت عجیب و بسیار قوی دارد و به ویژه اگر تازه باشد که درد ورم را به کلی از بین می برد - و بعد از آن افشره زنبق سبز ناخشکیده استعمال شود که خون را جریان دهد و آرام بخش است، یا افشره برگ زیتون یا دردی غلیظ شراب یا افشره فیجن، یا روغن ثمر درخت بنه که با آبی بجوشد و برگ درخت بنه با آن باشد، یا آب پز زراوند دراز.

اگر ورم پدیدار نبود و در ته بود - که «بارولیسر» نامند - و با دارو تحلیل نرفت و چرك کرد، شاید نیاز به نیشتر باشد. و ممکن است گوشت تازه برویاند، اگر چرك کرد، یا زنگار و مازوج یا پوسته مس ساییده در سرکه که چند روزی مانده باشد، یا زاج سرخ (سوری) سوخته با مازوج، استفاده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۵

شود.

اگر لته باد کرد و آماسید و علاج پذیر نبود، باید داغ کرد. و بهترین عمل این است: پشم بر میل بپیچند و در روغن زیتون جوشان نهند و چندین بار بر لته مالند تا ورم فرو نشیند و سپید رنگ گردد.

اگر ورم از رطوبت زائده بود، اول با روغنهای گرم و عسل و روغن زیتون و خرما و رب میوه های گرمی بخش مضمضه کند و بعدا تحلیل برنده های بسیار قوی که ذکر شده است استعمال کند.

فصل دوم خونریزی لته

سوخته شب با سرکه خاموش شده با دوچندان نمک و يك و نیم آن زاج سرخ (زاج سوری) بر آن پاشند.

شاه ماهی نمک سود را بسوزانند تا مانند اخگر شود، يك جزء از خاکستر آن و دو جزء از گل محمدی خشکیده، آس و سوخته عدس هر يك يك جزء، سماق، زاج سرخ دو جزء، شکوفه گورگیاه سه جزء مخلوط شود و به کار برند.

فصل سوم ترکیهای لته

که با ترکیهای لب يك علاج دارد و ذکر خواهد شد.

فصل چهارم قرحه و ناسور و خوره در لته

قرحه‌های لته سه حالت دارند: ساده، متعفن، خوره‌ای.

علاج قرحه ساده ضمن علاج زخم دهان است، اگر شروع به تعفن کرده با ثمر سرو کوهی و گیاه سه کوهه مداوا شود، اگر بهره نداد، مازوج يك جزء، مَرّ نیم جزء، با روغن گل مخلوط کنند.

مضمضه با سرکه پیاز دشتی، شیر الاغ، آب پز برگ زیتون، گل، عدس، مازوج، چشم انار، مفید است.

قرحه خوره‌ای اگر شدید است، باید «فلفندیون» ویژه علاج این بیماری- که در اقربادین آمده- استعمال گردد. ناصور هم همین‌طور؛ سپس داروهای گیرنده بر آن نهند که در این باره:

ثمر گز، عاقرقرحا هر يك سه درهم، مامیران يك درهم، هلیله زرد دو درهم، گل خشکیده دو درهم،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۶

باقلی و نشادر و کبابه و کف دریا هر يك نیم درهم، گلنار و زعفران (مازوج- نسخه) هر يك يك درهم، کافور يك چهارم درهم؛ بر لته‌ها مالند. زراوند، زاج زرد، سونشها، زرنیخها نیز مفیدند.

اگر قرحه یا ناصور در شدت میانه باشد؛ عاقرقرحا، بیخ سوسن، هر يك يك جزء، گلنار، سماق، مازوج بدون سوراخ، شب از هر يك دو درهم؛ همه را باهم بسایند و گرد کنند و بر لته‌ها مالند. گلنار، ریم آهن، بر لته چسبانند و بعدا با سرکه پیاز دشتی یا سرکه‌ای که برگ زیتون در آن پخته است مضمضه کنند. معجون «فلونیا» را در جای متاکل گذارند بسیار نافع است. معجون «پونه‌ای» و معجون «سپندی» و سایر معجونهای تحلیل‌برنده خوب است. اگر علاج نشد باید «فلفندیون» استعمال شود. داروی ذیل به فلفندیون نزدیک است:

شب، آهک، مازوج، زرنیخ زرد و قرمز به تساوی خوب ساییده شوند و يك دانگ از آن را بر لته مالند و يك ساعت صبر کنند، بعدا با روغن گل تنها یا با کمی صمغ قرط مضمضه کنند. و از این دارو می‌توان قرص ساخت و خشک کرد و برای حاجت نگه داشت.

تنها هر دو نوع زرنیخ و آهک و صمغ قرط را قرص کنند کافی است. داغ گذاشتن - چنان که ذکر کردیم - مفید است، که تا کل را براندازد و گوشت سالم می‌رویاند. بعد از داغ گذاشتن گرد مازوج با سه برابرش مَر مخلوط کرده، بر لته بمالند که گوشت می‌رویاند و لته را محکم کند.

خون‌گیری از «جهارك» نیز نافع است.

علاج بوی گند لته در گندیدگی دهان آمد.

فصل پنجم کاهش گوشت لته علاج آن:

کندر نر، زراوند ماده، خون سیاوشان، آرد گاو دانه، بیخ سوسن به تساوی باهم سایند و با عسل و سرکه پیاز دشتی معجون شود و بر لته مالند. آرد گاو دانه ده درهم با عسل عجین شود و قرص گردد و بر آجر یا بر سفال گذارند و در ته تنور نهند، یا در تنور چنان برشته شود که بتوان سایید؛ یعنی نسوزد اما به سوختگی نزدیک باشد. آنگاه بسایند، چهار درهم خون سیاوشان و چهار درهم کندر نر بدان بیفزایند و از زراوند ماده و زنبق هریک دو درهم نیز در آن مخلوط کنند و بر لته مالند.

فصل ششم سستی لته

اگر سستی اندک است، مضمضه با آب‌پز داروهای گرم یا سرد بر حسب مزاج لته کافی است، شب در سرکه جوشیده نیز بسیار خوب است.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۵۷

اگر سستی زیاد باشد، بهتر آن است نشتر زده شود و خون بیاید و خون را تف کنند، سپس با آب‌پز گیرنده‌ها - چنان که گفته شد - مضمضه کنند. آب‌پزهای مناسب این بیماری از این قرارند:

۱- کوبیده ثمر گز سه درهم، برگ حنا دو درهم، زراوند دو درهم، به حالت ولرم در دهان گردانند.

۲- گلنار و پوست انار هریک شش درهم، زرنیخ زرد و قرمز و شب یمانی، هریک سه درهم که بر لته چسبانند. زدن رگ «جهارك» هم مفید است.

۳- گل با کاسبرگ و دنباله هفت درهم، فلفل هفت درهم، جفت بلوط، گلنار، ثمر آس سبز هریک چهار درهم، خرنوب نبطی، گرد سماق، ارماک (پوست درخت کادی)، هریک پنج درهم، یا به جای ارماک هشت درهم آس که بعد از مضمضه بر لته مالند. ایارج کوچک بر سق مالیدن هم مفید است که بعد از آن با سرکه پیاز دشتی و سرکه حنظل مضمضه کنند و گرد دندانهای قوی بر لته مالند.

فصل هفتم گوشت زائد

علاجش «قلقنت» و مَرّ است که می‌گدازد و براندازد.

فصل هشتم تشریح لب

لبها از گوشت و عصبه‌هایی که پارچه‌هایی از ماهیچه‌های پیرامون است خلق شده‌اند، پوشش دهان و دندان و بازدارنده لعاب دهن و مددکار سخن گفتن و مایه زیبایی هستند.

فصل نهم ترکهای لب

داروی ترك لب باید گیرندگی، خشکانندگی و نرم‌کنندگی داشته باشد. کتیرا در دهن گذاشتن و با زبان حرکت دادن خوب است؛ ناف و معقد را روغن مالیدن خوب است. کف بریده سر خیار بر ترك لب مالیدن نیز مفید است. آب سیستان، آب جو، لعاب اسفرزه، بر لب مالند مفید است. کره، مخ، پیه گوساله و غاز با عسل و روغن، ثمر درخت بنه، روغن گل مخلوط با سپیده تخم و آرد و به‌ویژه آرد گاودانه، معجون فیروطنی با روغن گل و گاهی همراه مردار سنگ خوب است.

مازوح ساییده، سفیداب، ارزیز، نشاسته و کتیرا و پیه مرغ، مازوح ساییده در سرکه، مصطکی و سقز، حسل با عسل معجون می‌شود و پماد شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۸

مردار سنگ، شادنه (حجر الدم)، رگهای تاك از هریك نیم جزء، ساییده سم بز، زعفران، هریك يك سوم جزء، کافور يك ششم جزء، شمع شش جزء، روغن گل شانزده جزء، باهم معجون کنند.

عنبر حل شده در روغن بان یا روغن ترنج يك چهارم جزء، به‌طوری که روغن سه برابر عنبر باشد مرهم شود. غذای بیمار پاچه و نیمبرشت باشد.

فصل دهم علاج ورم و قرحه لب

باید اول خلط چیره را بیرون راند و دارو گذاشت.

ورم لب با ورم لثه چندان فرقی ندارد و داروی آن باید کمی قوی‌تر از داروی ورم لثه باشد.

داروی قرحه لب باید گیرنده باشد؛ از قبیل: هلیله، صمغ فیلزهره، بزرگل، ثمر سرو، بیخ کرکم، (زردچوبه) و اگر زاج سبز و سوخته سم بز، سوخته مرزه، دوده جمع شده، و دوال باشد بهتر است.

روغنهای مالیدنی: روغن زردآلو، روغن نارگیل برای لب ورمی و قرحه دار خوب است که لب را بدان چرب کنند.

فصل یازدهم بواسیر لب

داروی بواسیر لب، ریم آهن، مردار سنگ، سفیداب، زعفران، شب، در يك اندازه. با موم و روغن نارگیل یا روغن بادام پماد شود.

فصل دوازدهم پریدن لب

اکثرا از مشارکت دهانه معده- و به ویژه اگر دل به هم خوردن و برآوردن (تهوع) داشته باشد- رخ می دهد که در بیماریهای سخت و بحرانی زیاد است. گاهی به مشارکت عصبی است که از مغز و نخاع همکار مغز به سوی لب آمده.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۵۹

فن نهم گلو- در يك گفتار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۰

فصل اول تشریح گلو

گلو عبارت از فضایی است که نفس و غذا از آن در جریانند. و چند زائده دارد که عبارتند از: زبان کوچک، لوزتین، غلصمه (گوشت میان سر و گردن). و تو تشریح مری و حنجره را دانستی!

زبان کوچک: گوشتی معلق در قسمت بالایی حنجره و پرده مانند است که هوا را به تدریج وامی دارد تا سردی هوا یکباره و یکهو ریه را نکوبد، و دود و گرد را بازدارد. و زبان کوچک مانند دری است بر مخرج صوت و درکوبه ای است که به وسیله آن صدا تقویت شود و بلند گردد و از این رو اگر زبان کوچک قطع شود به صدا آسیب می رسد. زبان کوچک ریه را برای پذیرش سرما و آزار دیدن از سرما و سرفه آماده می سازد.

لوزتین: دو گوشت برآمده بالای بیخ زبان و تو گویی دو گوش کوچکند، این دو پارچه گوشت، پی آلوده و غده مانند خلق شده اند تا نیرومند باشند، و در عین حال همانند دو بیخ آن گوشند، راه به سوی مری از میان آنها می گذرد.

وظیفه لوزتین جمع کردن و کنترل کردن هوا در سر قصبه الریه است که هرگاه قلب هوا را برکشد هوا همگی یکدفعه وارد نشود و روان را بیرون نراند.

غلصمه: پرده‌ای گوشتی است که در زیر زبان کوچک به سق چسبیده و فروهشته و بر سر قصبه آمده است و در بالای غلصمه استخوانکی است چهار ضلع؛ دو تا رو به بالا و دو تا رو به پایین و آن را قایق گویند. قصبه و مری را بعدا شناسایی می‌کنیم.

فصل دوم بیماریهای گلو

گاهی از سوء مزاج یا ورم یا بیماریهای ساده یا از بین رفتن يك عصب گلو آسیب می‌بیند.

گفتار اول حاسه بویایی، آسیبهای وارده بر بینی، سیلان مواد از بینی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۱

در گلو گیر کرده‌ها:

اگر چیزی از خوراك یا هرچه در گلو گیر کرد، دستور معالجه این است:

۱- باید با مشت بر پشت گردن و میان دو شانه بیمار بارها بکوبند.

۲- اگر با کوبیدن دست بیرون نیامد، حتما باید قی کنند.

اگر خار یا همانند خار در گلو خلیده است، مثلا تراشه نازک چوب یا استخوان نازک و از این قبیل، دقت کن! اگر خلیده دیده می‌شود و بسیار ژرفارو نیست و در حالتی است که پر یا چوبك سر کج شده خیزران یا زه کمان دولایه شده بدان می‌رسد، آن را با یکی از این وسیله‌ها یا هول بده پایین برود یا بیرون بیاورد.

اما اگر پیدا نیست و در ژرفا قرار گرفته است، باید سوپی را بخورد که خلیده را به سوی پایین سوق دهد. اگر وسیله سوپ نلغزید، کاری کن که به وسیله سکسکه یا قی کردن وسیله انگشت یا پر یا دارو بیرون آید. داروی آزمون شده در این باره این است که هر روزه به وزن يك درهم ترتیزك ساییده گرد شده را با آب گرم بنوشد و بعدا وسیله پر یا انگشت قی کند.

بهرتر است بعد از سیر شدن از غذا قی کند. یا نخعی محکم به پارچه گوشت تنك بریده ببندد و بیمار گوشت را بلعد، سپس نخ را بکش! خلیده را با خود می‌آورد.

یا نخ را به انجیر خشک ببند و بگذار کمی آن را بخاید و ببلعد و بلعیده را برکش که خلیده را بیرون آورد.^{۳۳}

رب انگور را که انجیر در آن پخته است در گلو گردانند؛ خلیده از جای خود تکان می خورد و دور می شود.

شاید داروهای گذاردنی که رساننده و بازکننده باشند و از خارج بر گلو گذارند آهسته آهسته خلیده را بلغزانند، زیرا داروی ضمادی جای خلیده را بازتر می نماید و خلیده می افتد، ضمادی که برای این حالت مفید است عبارت است از:

آرد جو با روغن زیتون و آب نیم گرم، ضماد شود و از خارج بر گلو گذارند.

فصل سوم زالو

در بعضی از آبها ممکن است زالوهای بسیار ریز که با چشم دیده نمی شوند باشند و انسان که آب می نوشد، به گلو راه یابند و به آن بچسبند.

شاید زالو به قسمتی از گلو که پدیدار است و ممکن است آن را دید، بچسبند و احتمال دارد از دید نماند باشد. چنین زالو که بسیار ریز است همین که مدتی در گلو ماند و خون مکید چاق و چله

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۲

می شود و می توان حجمش را درک نمود.

احتمال دارد که در درون مری چنگ اندازند و احتمال دارد به معده بچسبند.

نشانیهای زالو در درون بودن:

انسان پژمرده و پکر است، خون از دهان برمی آورد.

اگر انسانی تندرست و سالم را دیدی که خون تف می کند یا خون برمی آورد، قبل از هر چیز گلو را معاینه کن که شاید زالو سبب این خرابکاری شده باشد.

علاج:

اگر زالو دیده می شود، باید گرفت و برکند چنان که شرح خواهیم داد؛ و اگر نزدیک گلو است، داروهای غرغره و بخور استعمال کن! اگر گرایش به سوی بینی دارد وسیله به بینی کشیدنیها و اگر در ژرفا قرار دارد و در معده جایگیر است

^{۳۳} (۱) - اگر استخوان ماهی در گلو گیر کند، نیم استکان سرکه بخورند، آن را می گذازد. در کردستان آزموده شده است. م

وسیله قی آورها و داروهای ضد کرم و امثال آنها باید گزند آن را دفع کرد، و یا وسایلی دیگر را به کار ببر! از قبیل: بیمار در آب گرم فرو رود، یا در حمام گرم بنشیند و به‌ویژه که قبلا سیر غذا بخورد و پیاپی آب بسیار سرد یخی در دهان گرداند تا زالو از شدت گرما می‌گریزد و به سوی سردی می‌آید، اگر گرمای حمام چندان نبود که بیم غش کردن برود باید بماند و صبر کنند که این علاج بسیار مفید است. گاهی فقط خوردن سیر و با دهن باز در آفتاب نشستن و در مقابل برفآب بودن این کار را می‌کند. بعضی از پزشکان ساس و نوعی پشه سرخ خونی - که به کنه شبیه است و پوست بسیار نازک دارد که دست بزنی از هم می‌پاشد - به خورد بیمار می‌دهند؛ که گاهی این پشه را با سرکه یا با شراب مخلوط کنند یا بخور کنند و وسیله قیف وارد می‌نمایند. شاید این همان جانور باشد که در مملکت ما «انجل» (انگل) نام دارد. اگر تنها سرکه بنوشند ممکن است زالو را بیرون راند و به‌ویژه اگر با نمک باشد.

غرغره‌ها: سرکه و صمغ انگدان تنها یا با نمک، غرغره با خردل و دو برابرش بورك، یا خردل و يك برابر نشادر، یا درمنه و يك‌دوم گوگرد، خاراگوش و سیاه دانه به تساوی، سرکه شراب که سیر و درمنه و لوبیا گرگی و حنظل و سرخس در آن پخته باشد. سرکه شراب دو اوقیه، بورك سه درهم، دو دانه سیر. غرغره با افشره برگ غرب (ترنگوت) ویژگی دارد. سرکه و صمغ انگدان یا زاج زرد و آب.

اگر زالو به معده سرایت کند دارویش این است:

نسخه: درمنه، مشک چویان، خاراگوش، سیاه دانه، لوبیا گرگی، کوشنه، دانه برنگ کابلی، سرخس، از هر يك دو درهم با سرکه درهم آمیزند و بخورند.

باید بیمار سیر و پیاز، یا کلم، یا پونه سبز و خردل خوش‌بو شده بخورد. هر تندمزه‌ای خوب است؛ سپس اگر توانست قی کند و اگر قی آسان نبود، تند مزه شور بخورد. اگر زالو به بینی چسبیده، سرکه و سیاه دانه و افشره سیماهنگ و خربق به بینی کشد.

اگر زالو پاره شد، باید بیمار از فریاد بلند و حرف زدن خودداری کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۳

اگر خون از گلو جاری شد یا خون تف کرد یا نزیف روی داد، علاج آنها را در جای خود یاد گرفتی! سورنجان در بند آمدن خون ویژگی دارد.

بیرون آوردن زالو به وسیله قالب: کسی که زالو قورت داده، زیر آفتاب بماند و دهان باز کند، زبان را به سوی پایین به سر میلی بچسباند که به ملاغه می‌ماند، هر وقت زالو را دیدی قالب را بر بیخ گردن زالو بگذار که قطع نشود. این همان قالب است که بواسیر را بدان برمی‌کنند.

فصل چهارم خفگیها و ذبحه

اختناق (خفگی) عبارت از حالتی است که جریان نفس را به سوی ریه و قلب بازمی‌دارد و آن را چندین سبب هست:

خوردن داروهای خفگی‌آور، داروهای سستی، منعقد شدن شیر در بعضی اعضای درونی.

لیکن ما درباره حالتی سخن می‌گوییم که اختلال در جهاز تنفس نزدیک حنجره روی می‌دهد.

این اختلال از ورم یا برهم آمدگی یا کم‌نیروی که نتواند ابزار نفس کشیدن را چنان که لازم است حرکت دهد، ایجاد می‌شود؛ و تو می‌دانی که ورم سبب راه‌بندان در نفس می‌شود و اگر از عضوی بر عضو همسایه‌اش فشار آمد، منفذهای همسایه را می‌بندد و تو می‌دانی که ماهیچه‌های اعضای متحرک که هوا را جذب می‌کنند و عبارتند از ماهیچه‌های حنجره- چنان که در بحث از تنفس شرح خواهیم داد- هرگاه از کار خود بازمانند و سبب ناتوانی، یبوست باشد که بر ماهیچه‌های داخل حنجره و پیرامون آن است، یا سبب سستی یا تشنج یا آسیبی دیگر باشد، روان نمی‌تواند نفس بکشد با اینکه مجرا باز باشد.

برهم آمدگی به سبب فشار آوردن همسایه شاید سببش زایل شدن فقرات نخستین گردن به سوی داخل باشد، که از ضربت خوردن یا افتادن رخ داده و علاج‌پذیر نیست.

یا خفگی از ورم در ماهیچه‌های «مهره گردن» یا زردپهای آن، یا ماهیچه‌ها و زردپهای مری مشترک می‌باشد یا از سببی است که ماهیچه‌ها را به سوی داخل کشانده، یا تشنجی در ماهیچه‌ها روی داده و آنها را کش داده است. بدترین حالت آن است که از یبوست یا آسیبهای دیگر باشد که بر زردپها وارد آمده است که اکثراً کودکان که زردپهای نرم دارند به بیماری خفگی (خناق) گرفتار آیند. از همه خطرناک‌تر آن است که در مهره دوم و بالاتر از آن باشد؛ اگر پایین‌تر باشد سالم‌تر است که شدیدترش آن است که در مهره اول روی دهد.

خفگی اگر از همسایگی عضو باشد از نوع وجود کرمهاست که در باب دشواری بلعیدن ذکر شده است.

ورمهای سبب اختناق چهار دسته‌اند:

۱- ورم در ماهیچه‌های از حنجره بیرون آمده که متمایل به سوی جلو یا پایین باشند، که ورم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۴

به صورتی سرخ‌رنگ در قسمت جلو گردن، یا سینه، یا زائده خنجری دیده می‌شود.

۲- ورم در ماهیچه‌های حنجره متمایل به سوی عقب و ماهیچه‌های مری که ورم و رنگ ورم در داخل دهان نمایان است. گاهی به فقرات و نخاع به‌طور مشترک می‌رسد.

۳- یا در ماهیچه‌های داخلی و ناپیدای مری و اطراف آن آید و راه تنفس را به سبب همسایگی تنگ می‌نماید و دیده نمی‌شود.

۴- در ماهیچه‌های داخلی حنجره و در آبشامه آستر حنجره- که از سایر حالات سه‌گانه خطرناک‌تر است- که آن هم دیده نمی‌شود.

گاهی چند تا. دوتا یا سه تا از این ورمها روی می‌دهد، که سبب این ورمها همان سبب سایر ورمهاست و شاید گاهی از نوع خوراک به وجود آیند، از قبیل شبدر که گویند پادزهرش کاهو یا کاسنی است.

ممکن است خناق از امتلاء کلیه بدن نباشد، بدن پاکیزه باشد اما زوائدی در اعضای اطراف گلو ماندگار و سبب ورم شده باشند.

ورم گلو چند قسم است: ۱- در رویه و آشکار است. ۲- در داخل گلو است اما دیده می‌شود. ۳- در داخل است و دیده نمی‌شود که یا در مری، یا در حنجره است که باید بیمار زبانش را بیرون آورد و دهان را کاملاً باز کند و زبان را به سوی پایین بچسباند که بتوان ورم را معاینه کرد.

شاید ورم از خون یا از صفرای مراری یا از بلغم باشد.

اکثراً خفگی از برهم آمدن ماهیچه‌های سست است، ورم بلغمی علاجش آسان و سلامت است و شاید چهل روز دوام کند.

ورم بلغمی از بلغم غلیظ و لزج و سرد، یا از بلغم آبکی و گرم به وجود آید که بلغم رقیق و گرم اکثراً از سوی سر پایین آمده و در ماهیچه‌های پایینی حنجره قرار گرفته است.

آنچه از بلغم غلیظ است، در ماهیچه‌های بالای حنجره می‌باشد، که سنگین است و کمتر نفوذ می‌کند.

کمتر ورم خناق از ماده سودایی است؛ حتی کسانی گویند که هرگز از سودا نمی‌باشد زیرا کمتر اتفاق می‌افتد که سودایی یکباره از عضوی به عضوی دیگر منتقل شود؛ اما با این همه نه دور است که اتفاق افتد و یکباره یا اندک‌اندک به هم آید و سبب خفگی شود.

شاید ماده خناق از ورم گرم منتقل شده باشد، در هر صورت ورم خنقی بدخیم است و اکثراً یا کشنده است یا ماده‌اش جابه‌جا می‌شود، یا جمع گردد و چرک و زخم کند.

گاهی ورم در داخل قصبه پدید آید، اما سر به خفگی نمی‌زند.

خفگی بدخیمی که بیمار همیشه زبان را بیرون می‌آورد و دهان را باز نگه می‌دارد، آن را «کلی» (سگی) نامند. این نوع از خناق یا در ماهیچه‌های داخل حنجره است، یا در هر دو قسم ماهیچه‌هاست. یا از زایل شدن مهره‌ها است. اگر ماده خناق به ریه برسد، ذات‌الریه در پی دارد، اگر ماده به سوی پپها آید تشنج روی دهد. اگر به قلب رسد کشنده است، و ممکن است به معده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۵

بریزد.

علامت خناق کشنده آن است که بیمار اولاً متشنج می‌شود.

خناق سگی در میان روز اول تا چهارم می‌میراند.

در موسم بهار نزدیک به فصل زمستان خناق زیاد است.^{۳۴}

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۳؛ ص ۳۶۵

ر خناق شدت یافت، نفس از سوراخ بینی آید و از حرکت دادن ماهیچه کناره بینی مدد می‌طلبد، عضو تنفسی به دشواری حرکت می‌کند و سینه همراه عضو نفس کش می‌جنبد. بیمار که برای نفس کشیدن فشار بر خود می‌آورد، نفس سریع‌تر و میانه‌بر می‌شود در تبهای دائمی (شب و روزی) گاهی خناق، یا آبله، یا گلودرد بدون خناق پدید آید. در تبهای شدید که بیمار نیاز مبرم به نفس کشیدن دارد، خناق بسیار بدخیم است. اگر در روز بحرانی خناق عارض شود، بیمناک و کشنده است. بحران به وسیله ورم خنایی حتماً بیمار را می‌کشد.

علامت:

علامت خناق از هر نوعی باشد: نفس تنگی، بسته نشدن دهان، دشواری بلعیدن است. گاهی بیمار خناق آب که می‌نوشد از سوراخ بینی اش بیرون آید. بر آمدن چشم، در خناق شدید، بیرون آمدن زبان و سست حرکتی زبان که ممکن است به طول بینجامد و حرف زدنش طوری باشد که گویی از راه بینی حرف می‌زند؛ هرچند در حقیقت سوراخ بینی مسدود می‌شود و سخن از بینی نمی‌آید.

^{۳۴} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

در ورم بلغمی و سخت درد شدید نیست، در ورم گرم درد زیاد است و هرگاه درد شدت یافت، شاید کلیه گردن و رخساره باد کند و زبان فروهد. ذبحه که همراه دشواری نفس کشیدن نباشد، بی خطرست.

نبض بیمار خناق در ابتدا مشوش و مختلف است، بعدا کوچک و متفاوت.

هر ورم خنایی را می‌توان یا با چشم دید یا با لمس حس کرد، آن‌چنان‌که حس شود اندامان حنجره خشک و کشیده شده‌اند و بیمار می‌خواهد قی کند.

اگر خناق از تکان خوردن مهره باشد، که مهره به‌سوی داخلی گردن متمایل شده باشد، سستی در جای تکان خوردن مهره حس می‌شود. اگر با دست لمس کنی به درد آید و اگر بر پشت بخوابد نتواند چیزی را به آسانی ببلعد.

فرق میان تنگ نفسی از ذبحه و تنگ نفسی از ذات‌الریه این است که: آنچه از ذات‌الریه است یکدفعه خفگی ندارد و اگر از ذبحه است ممکن است بیمار را خفه کند.

فرق میان ورم در حنجره و ورم در مری این است: اگر بلعیدن ممکن باشد و نفس دشوار، ورم در حنجره است. اگر برعکس، ورم در مری است. شاید حنجره چندان ورمش بزرگ باشد که مانع بلعیدن شود یا ورم مری به حدی برسد که مانع نفس کشیدن باشد.

ورم اگر در قسمت بالایی مری است، نفس‌تنگی می‌آورد؛ اگر پایین‌تر است، مانع نفس

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۶

کشیدن نمی‌شود هرچند ممکن است نفس دشوار یا تنگ آید. زیرا مزاحم قصبه و اطراف قصبه نیست که نگذارد هوا در آن وارد شود. اگر ورم در مری و ماهیچه‌های داخلی باشد، دیده نمی‌شود و زبان به شدت بر سق می‌چسبند.

فرق میان ورم بدخیم که خوب نمی‌شود با ورمی که چندان جای بیم نیست این است: ورم هرچند در آخر ماهیچه‌های مری باشد و دیده نشود، نفس‌تنگی نمی‌آورد؛ مگر در وقت بلعیدن.

بدترین نوع آن است که در داخل حنجره باشد و هرچند معاینه کنی نه از خارج نه از داخل دیده نمی‌شود و ته رفته است. اگر ورم از داخل دیده نمی‌شود اما از خارج پدیدار است، بد است، اما بدترین نیست. خناق بدخیم به سرعت مانع نفس کشیدن می‌شود و اگر بیمار بر پشت دراز بکشد اصلا نفسش در نمی‌آید و اگر بر پشت هم نباشد، نفس دشوار است و باید گردن بکشد تا نفس به سرعت بکشد. می‌خواهد همیشه راست بنشیند و راست بایستد و دراز نکشد هرچند بتواند که دراز بکشد.

اگر تنگ‌نفسی به حدی رسید که نیاز به بیرون راندن بخار دودی بود و نیروی نفس‌کش رطوبتها را به خارج فرستاد و کف بر دهان ظاهر شد، امیدی بر شفا نیست و معالجه بی‌فایده است.

ممکن است که خناق گاهی شدت یابد ولی بیمار نیرومند و دارای اشتهای خوب باشد، که در این حالت امید بهبود هست؛ اما اگر رخساره سبز و گرداگرد چشم سیاه باشد، آژیر مرگ است.

اگر نبض کوچک و دست و پا سرد و زبان غلیظ و سیاه شد، علامت بدخیمی خناق است.

اگر همراه خناق بدخیم تب باشد، مرگ زودرس است، زیرا تب نیاز به نفس کشیدن زیاد دارد.

گویند اگر کسی که خناق دارد پشت‌گردنش - که عادتاً سرخ‌رنگی دارد - به سپیدی یا سبزی تبدیل شد و کناره بینی و زیر بغلش عرق سرد کرد، در مدت دو روز می‌میرد.

علامت بهبود:

اگر سرخی به رویه خارجی گردن بازگشت، اکثراً بیمار چشم باز می‌کند و به هوش می‌آید، اگر نفس کشیدن تغییر یافت و توانست نفس کوتاه بکشد امید بهبود هست و دلیل است که اعضای نفس‌کش به حال اعتیادی بازگشته‌اند، زیرا در اثنای شدت بیماری، بیمار نفس بلند می‌کشد که به تدریج وارد ریه شود و اگر ورمی در جانب مقابل ورم خناق پیدا شد، امید تحلیل رفتن هست چنان‌که یاد گرفت!

انتقال خناق

اگر در ورم خنقی، پژمردگی و تحلیل رفتن بدون منفجر شدن به سوی خارج احساس شد و تا اندازه‌ای بیمار استراحت کرد، نبض موجی و بزرگ بود، سرفه همراه داشت، علامت این است که به ذات‌الریه منتقل می‌شود.

اگر نبض متشنج بود، تشنج پدید آید. اگر نبض بسیار ناتوان و کوچک و متفاوت و تپش هیجانی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۷

بود و نیروی غریزی تحلیل یافت و بیمار غش کرد، علامت این است که ماده به سوی قلب آمده است.

اگر معده به درد آمد و دل به هم آمدن همراه بود، دلیل آن است که ماده به معده وارد شده است.

جمع شدن ماده: اگر بعد از روز چهارم اندکی نرمی در ورم حس شد، علامت جمع‌شدگی است.

گاهی می‌شود که از اثر خناق گردن و سینه سرخ رنگ گردد، هرگاه این سرخ‌رنگی ناپدید شد، دو حالت دارد: ۱- ماده به سوی داخل بازگشته، ۲- بیرون آمده.

اگر به سبب تخلیه شدن ماده باشد، امید شفا می‌رود، که نفس کشیدن هم از دشواری تخفیف یابد. در غیر این صورت حال بد است.

علامت ورم خنّاقی خونی همان علامات سایر ورم‌های خونی است که می‌شناسی! سرخی زبان و رخساره و چشم و احساس مزه خون شیرین یا مزه مانند مزه شراب غلیظ، درد شدید، کشیدگی (تمدّد) و تنگی نفس در پی دارد.

علامت ورم صفراوی: التهاب، حرارت، اندوه شدید، درد شدید تمددی و سوزناکی، نفس تنگی، احساس تلخ‌مزگی در دهان، خشکی دهان و پی‌خوابی است. نفس تنگی صفراوی، به شدت نفس تنگی خونی نمی‌رسد.

از رنگ زبان و سوزش موضعی و شدت آن- که تو گویی چیزی تندمزه و سوزناک در آن جای گرفته است- می‌توان نوع ورم را شناسایی کرد. درد ورم صفراوی کمتر از درد ورم خونی است.

علامت ورم بلغمی: شورمزگی یا بورکی همراه حرارت و لزجی، زیرا چنین بلغمی فاسد و متعفن شده، رنگ زبان و رخساره سفید، عطسه و التهاب کم، گاهی زبان از دهان بیرون آید و فروهلد. با خناق بلغمی کمتر ورم در غده‌ها پیدا می‌شود، درد یا نیست یا بسیار کم است، تب همراه ندارد، ممکن است چهل روز دوام یابد، اگر بیمار سعی کند می‌تواند ببلعد، که بلعیده به سستی نفوذ می‌کند.

علامت خناق سودایی: سختی ورم، احساس ترش‌مزگی و گس‌مزگی اندک‌اندک روی‌آور است و گاهی از ورم گرم منتقل شده است. اگر خناق از خشکی اندامان نفس‌کش- هرکدام- باشد، موجب کم بودن رطوبت در دهان است که باید از آب گرم بهره یابد که هم سست‌کننده و هم رطوبت‌بخش است.

و بدان! که گاهی انسانی مدت يك سال یا دو سال احساس درد در گلو می‌کند؛ دلیلش این است که زائده‌ای در اطراف گلویش متحجر شده.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۶۸

فصل پنجم در معالجه کلی ورم‌های اطراف گلو، حنجره و غده‌های پیرامون حنجره و گلو، زبان کوچک، شرع الحنك و لوزتین

باید قبل از هر چیز ماده بیماری را به وسیله خون‌گیری و اسهال بیرون راند، و آن را به سوی مخالف کشید حتی اگر با حجامت باشد که بر جاهای دور برابر ماده ورمی گذارند. دست و پاها را تند ببندند که شخص را به درد آرد، و

از داروهای گیرنده مخلوط با داروهای کمی جلادهنده بیرون آورنده، مانند عسل شروع کنند، که بهترین این داروها پوسته گردو، و در درجه دوم رب توت است.

و بدان! که در ابتدای بیماری زبان کوچک یا خناق، غرغره کردن با سرکه مفید است که بازدارنده است و رطوبت زیاد می کشد و مانع از رویدادی می شود که نزدیک است روی دهد.

هم از این قبیل داروهاست: شب، مازوج، گلنار، انار ترش و انار شیرین که در آب بجوشند تا از هم می پاشن و انگشت پیچ سازند و بلیسند، بی بهره نیست. اگر موی جان دانه را بتراشند و افشره افاقیا بر آن مالند، خارج از فایده نیست. بعد از مراحل اولیه به تدریج داروهای رساننده استعمال شود، بعدا به بازکننده های قوی برسد که در قوت نشادر و عاقرقرحا و غیره باشد که ذکر خواهند شد.

عطسه کردن وسیله کندس، کوشنه، برگ خرزهره، مرزنگوش نافع است.

برای علاج خناق و زبان کوچک و لوزتین و سایر اعضای گلو داروی مجرب هست که از این قرار است:

با نخی و به ویژه نخی که با ارغوان بستانی و آبی نه دمی رنگ شود، ماری خفه کنند و نخ را برگردن بیمار ببندند؛ اثر مثبت بسیار عجیب دارد. شیر هم از داروهای خوب است.

در اواخر بیماری داروهای نرم کننده و بازدارنده باید که درد را تسکین بخشند. باید در استعمال داروهای گیرنده و تحلیل برنده و رساننده دقت کرد، و دقت کرد که آیا بدن بیمار نرم یا سفت است.

اگر سفت است داروی قوی تر داد، اگر نرم است دارو کم توان تر باشد.

لازم است که عمر و مزاج و زمان و عادات بیمار را مراعات کرد.

گاهی اقتضا می کند که ورم زبان کوچک و لوزتین و سستی و فروهشتگی آن را برید، که در باب ویژه ای بحث خواهد شد.

یکی از اسلوب علاج، با فشار انگشت بر جای ورم است، که آن را در سه حالت به کار می برند:

۱- وقتی مهره از جای می لغزد. ۲- در ورم زبان کوچک و لوزتین که فروهشته را به سوی بالا برکشند. ۳- در ورم بلغمی که منفذ هر دو (حنجره و قصبه) تنگ می شود، با فشار انگشت منفذ را پاك کنند و نرمی بخشند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۶۹

فصل ششم علاج خناق و ذبحه

اگر ماده سبب خناق و ذبحه گرم است، باید خون‌گیری کنی! اما نباید يك دفعه خون زیاد بیرون آوری، و به‌ویژه اگر احساس کردی که بیمار از اثر خون‌گیری نیروی جسمانی‌ش کاهش می‌یابد و ناتوان می‌شود، در اول بار تا مدت سه روز در هر يك ساعت ده قطره خون بگیر!

اگر نیروی بیمار سرحال بود و ناتوانی رخ نداد، باید خون‌گیری را همچنان ادامه دهی، تا هنگامی که احساس می‌کنی ممکن است بیمار از اثر خون‌گیری غش کند؛ آنگاه دست بردار!

نکند به فکر این بیفتی که اگر فاصله هنگام خون‌ریزی را بیشتر کنی ممکن است بیمار نیرو را از دست ندهد؛ زیرا ما گفتیم اگر دیدی که ممکن است غش کند دست بردار، چون که اگر غش کند دیگر کار از کار گذشته و نیروی بدن به کلی نابود شده است و همراه نیرو از دست دادن نفس‌تنگی هم هست و به‌ویژه که بیمار به اختیار خود یا اجبارا غذا را کمتر کرده است.

باید در خون‌گیری چیزی را زیر نظر داشته باشی، مثلا ورم هست و ورم خنقی است و سبب بند آمدن خون شده است و به‌ویژه در کسانی که عادتاً خون‌ریزی دارند مانند خون حیض و خون بواسیر، که در این حالات باید خون را از طرفی بگیرد که خون در آن بند آمده است. و حتماً باید رگ صافن (ورید پایین ساق) را بزنی و حجامت بر ساق بگذاری، هرگاه خون زیاد ریزش کرد، ممکن است بی‌درنگ سبب دفع شود و اگر به کلی دفع و رفع نشد، فردای آن روز رگ‌زنی و حجامت را دوباره کن!

راستش این است اگر بیمار تحمل خون‌گیری داشته باشد و ماده بیماری رسیده و پخته گشته است، رگ زدن بهترین راه علاج است که هم نیروی بیمار باقی می‌ماند و هم خود ماده بیماری مستقیماً تخلیه می‌شود. خوبی را که می‌گیری اگر در مدت بیست روز هر روز، ده‌وزنه، یا پنج‌وزنه، و بدون تأخیر در نوبت باشد خوب است که علاوه بر نیرو باقی ماندن و خلط برانداختن نفس کشیدن بیمار نیز به سهلی و آسانی می‌انجامد.

اگر خواستی که داروی در گلو گردانیدی به کار ببری، باید اول بدانی که پرشدگی از خون وجود دارد یا نه، اگر پرشدگی هست داروی در گلو گردانیدی را به تأخیر انداز! که احتمال می‌رود ماده غرغره‌ای جذب شود و سبب درد و آزار زیاد گردد.

پس باید بعد از تخلیه ماده، داروهای در گلو گردانیدن استعمال شود.

نوعی دیگر از حالت ذبحه هست که در دورترین طرف «غلصمه» (گوشت میان مرز مشترك سر و گردن) [شرع الحنك] پدید آید، باید منتظر بود تا از شدتش کاسته شود و پایین آید، آنگاه رگ‌زنی را استعمال کن! پایین آمدن را از حالت بلعیدن بیمار می‌فهمی. شاید بیمار در حین شدت ذبحه بسیار دشوار بتواند خوراك ببلعد، یا ذبحه مدتی به حالت رکود می‌ماند و آنگاه به پایین آمدن می‌انجامد و تا تشخیص دادی که ذبحه کذابی رو به پایین آمدن و از بین

رفتن نیست، رگ مزن! و اگر تشخیص دادی که پایین آمده است باز چندان خون مگیر که زیاده از حد باشد، و همان قدر که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۰

سابقا گفتیم کافی است.

اگر خناق سببش از پرشدگی (امتلاء) سراسر بدن نیست و فقط زائده‌ایست در طرفهای گلو، بیم آن هم نرود که کمک از اندامی دیگر به وی برسد، ممکن است نیازی به رگ زدن نباشد.

شاید به وسیله دارو کاری بشود کرد که گداخته زیاد را- که نیاز به تعویض داشته باشد- بازدارد.

باید بیمار از غذا خوردن امتناع ورزد تا بدن از خون خود تغذیه نماید و خونی را که به ورم می‌رسد به سوی خود برگرداند و خون راه ورم را از دست بدهد؛ مثل اینکه بدن خون را از ورم غصب می‌نماید. آنگاه به تحلیل بردن و رسانیدن ورم پرداز!

زیرا اگر رگ بزنی ممکن است بیمار تحمل نکند و اگر رگ بزنی حتما بیمار باید غذا بخورد و هرگاه غذا خورد و به‌ویژه اگر غذا بخورد و سیر نشود، به شکجه و آزار گرفتار آید.

اما در هر حال اگر تشخیص دادی که باید رگ زیر زبان زده شود، کار را به تأخیر مینداز و روز اول بزنی و حتی در حالت خون‌گیری نوبتی يك ساعته در زدن رگ زیر زبان درنگ مکن! به‌ویژه هرگاه دیدی که رگهای زیر زبان کشیدگی یافته‌اند.

احتمال دارد در بیماری ذبحه نیاز باشد که رگ گردن (وداج) را بزنی.

یا زبان را با لبه تیغ خراش دهی و شیار نمایی.

حجامت بر ساق نهادن نیز مفید است.

کسانی که اکثرا به بیماری خناق گرفتار آیند باید احتیاط کنند، همین که حس کردند که حالت خفگی در راه است خون‌گیری به عمل آورند. منظور این است که هرگاه احساس پری کردند یا در سرآغاز موسم بهار خون‌گیری از آنها به عمل آید خوب است.

اگر بیمار خناق با تب شدید روبه‌رو نیست و تب مانع تخلیه نباشد، اماله وسیله داروهای تند مزاج و نیرومند بسیار مفید است. و اگر تب هست به وسیله داروهای سبک و نیروبخش حقه‌ن شوند.

در هر حال حقه وسيله داروهای بسیار تأثیربخش در تخلیه و شیاف از آنها در بیماری خناق بسیار بهره‌رسان است.

باید دست‌وپای بیمار را ببندند، پشم و به‌ویژه پشم آلوده به پشکل میش را در روغن زیتون یا.

روغن بابونه فروکنند و پیرامون گردن بندند که هم آرام‌بخش درد است و هم نرم‌کننده ورم خنقی است و در آخر کار که دیدی پشم کذایی بهره نداد، آن پشم گردن‌پیچ را با داروهای بیامیز که ماده ورم را جذب می‌کنند؛ که عبارتند از: بورك، خردل، کوشنه، گندیدستر، گوگرد و مرهمهای سرخ گرداننده پوست بسیار تأثیربخش، که مرهمها با عسل بلاذر درست می‌شوند. و هر داروی تاول‌آور در این‌باره مفید است.

باید بیمار تا روز سوم فقط اسکنجین و عسلاب بخورد و غذای دیگر نخورد، آنگاه به تدریج شروع به خوردن آب جو همراه با شریتهای خوش‌مزه بکند، بعد از آن زرده تخم‌مرغ بخورد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۱

اگر دیدی که خوراك را به آسانی می‌بلعد، سوپ بلال بخورد، در اواخر بیماری سوپهای رساننده و گدازنده ماده ورم بخورد.

اگر بلعیدن را به دشواری انجام می‌دهد، حمامهای وسیله مکیدن یا وسیله آتش، بر مهره دوم گردنش بگذار! تا گذار بلع به تدریج گشاد و گشادتر گردد و بتواند به آسانی هر چیزی را ببلعد.

هرگاه دشواری در بلعیدن نماند ابزار حمامت را بردار و اگر ابزار حمامت وسیله آتش چسبیده است خودبه‌خود می‌افتد.

اگر جای حمامت گذاشتن را با لبه تیغ بخراشی مانعی ندارد و شاید مفید باشد که در جای خراش خون بیرون آید. به وسیله خراشیدن با لبه تیغ خون از جای مهره دوم و خون از دو «اخذع» (رگ گردن) آید مفید است.

تنها حمامتی را بر سر بیمار بگذار! اگر بادکشها را زیر زنج بر گلوی بیمار قرار دهی خوب است.

و این حمامت‌گذاری زیر زنج را باید بعد از پارچه پارچه شدن ماده انجام دهی که حمامت همگی ماده را به سوی مخالف جذب می‌کنند و کاهش می‌دهند. حمامت بر گردن گذاشتن نیز همین کار را انجام می‌دهد.

همچنین حمامت زیر پستان و بر میان دو شانه گذاشتن بی‌فایده نیست و بهره‌رسان است.

اگر چوبك خیزران و امثال آن را در پنبه بیچی و به گلوی بیمار خناق فروبری شاید بی‌فایده نباشد که گلو را از خلط و چرك می‌روبد.

یا اینکه ابزار باریک توخالی از طلا و نقره و امثال آنها را به گلو فرو بری که در آسان نفس کشیدن کمک کنند خوب است.

اگر بیمار خنثی و ذبحه به تنگ نفسی شدید مبتلا شد، حتما باید حجامت بر گردنش بگذاری.

اگر شانه‌های بیمار را با فشار بچلانی، شاید گدار بلع و گدار نفس کشیدن گشادتر شوند.

داروهای معالج:

در مراحل نخستین بیماری باید داروهای گیرنده به کار بری و به‌ویژه اگر ورم خونی باشد.

بهر آن است که داروی گیرنده برای علاج ورم خناق و ذبحه دارای گوهر لطیف باشد که زود پایین برود و زود تأثیر بخشد.

نتیجه آزمایشات چنین نشان داده است که داروهای گیرنده ترکیب شده از چند دارو، تأثیربخش‌تر از داروی ساده گیرنده‌اند.

ممکن است در اوایل بیماری درد شدید روی دهد، در این حالت داروی گیرنده را با داروی مسکن درد قاطی کن! که در عین حال نرم‌کننده باشد. و این داروها عبارتند از:

شریت بنفشه، پانید، شیر گرم، لعاب بزرکتان، شراب سیکی.

احتمال دارد که ماده بدجنس ریزش‌کننده زیاد باشد، که در این حالت حتما باید داروی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۲

تخلیل‌برنده را همراه داروی گیرنده نمود. یا شاید ماده به حد زیاد ریزش می‌کند اما ورم سفت و نیرومند نیست؛ در این حالت تداوی را وسیله نشادر و مازوج شروع کن که در بازدارندگی و تخلیل بردن ورم بسیار تأثیربخش است.

در خناق صفراوی، باید بر داروی سردی‌بخش و گیرنده اعتماد کرد و بعضی مالیدنیها لازم است. در خناق صفراوی و در هر حالت گرم، غرغره‌ها، پف کردنیها به وسیله ابزار و پاشیدنیها، استعمال می‌شود.

غرغره با اسکنجبین و آب، سرکه و آب، که در اول خناق گرم و سرد بسیار مفید است. همچنین غرغره با مربای توت و به‌ویژه توت بیابانی و در درجه دوم هرچه در آن شکر یا عسل باشد.

عسل را در ابتدا خالص استعمال می‌کنند. ماده غرغره را با گیرنده‌هایی از قبیل آب سماق خشکیده و غوره خشکیده تقویت کنند، یا تنها آنها را بدون فشردن تناول کنند. گلنار با يك برابر عسل مخلوط کنند، که برای پاکسازی خوب است ولی نیروبخش نیست. آب‌پز خرماي قسب با عسل، آب‌پز سماق، آب منعقد انگور و از اینها قوی‌تر: افشره گردوی تر و ناخشکیده که در این مورد بهترین است. افشره گل شاداب، رب خشخاش که با گیرنده‌ها مخلوط باشد، در ابتدا بسیار نافع است. آب‌پز آس و بلوط و سماق و آب‌گشنیز با سماق، آب پوست گردو، آب آس، آبی که عدس یا میوه به در آن بسیار جوشیده باشد، که بسیار گیرنده است. زالزالک هم در این باره ویژگی دارد. شب یمانی هم خوب است.

در گلو دمیدنیها: بزرگل، سماق، گلنار، به اجزاء متساوی، اندکی کافور.

در علاج ورم خناق صفراي افشره گیاهان سرد مخلوط با کمی گیرندگی و افشره هفت‌بند، افشره تاج‌ریزی، افشره جوانه‌های تاك مؤثرند. داروهای مشترك برای گیرندگی و سردی‌بخشی در ابتدا، بزرگل، بزر پنیرك، لعاب اسفرزه، نشاسته، تباشیر، سماق، کتیرا، کافور، که حب پهن آن را در زیر زبان نهند.

هرگاه ریزش از ماده قطع شد، باید مرّ و زعفران را با رب توت مخلوط و استعمال کنند. که مرّ از گیرندگی که دارد ژرفارو است و تحلیل‌برنده است. زعفران نفوذکننده است. هرگاه باهم باشند می‌توانند ورم را به پختگی برسانند.

اگر دیدی که ورم تا اندازه‌ای سختی دارد، کمی بورك با توت مخلوط کن! اگر از انتها نزدیک شد یا شروع به تحلیل رفتن کرد، باید مسکن و سردی‌بخش به کار برد. مانند: شیر که فلوس خیارچنبر در آن حل شده، زفت در رب توت، یا آب‌پز انجیر و شنبلیله، یا رب آس با شراب سیکی، یا آب کلم با عسل یا سیکی. مقل عربی حل شده در رب انگور، بسیار مفید است.

هم‌چنین آب «اصول» (بیخهای چهارگانه) که مویز در آن پخته باشد. شنبلیله و خرما و انجیر و مرّ و زعفران و دارچین، غرغره با اسکنجبین یا عسلاب.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۳

ضمادهایی هم برای رسانیدن ورم استعمال می‌شود، مانند: ضماد گیاه ساهر^{۳۵} (شاهتره- نسخه). چکانیدن روغن بادام در گوش نیز مفید است.

اگر دیدی که ورم نمی‌رسد و سفت است، باید گوگرد با دارو مخلوط کنی!

^{۳۵} (۱) - ساهر: گیاهی است که بیشتر در گندم‌زارها روید، کویک قره‌یروغی (تخفه)

اگر ورم رسید کوشش کن که بترکد. برای این منظور غرغره‌هایی را تجویز کن که هم ترکننده و هم نرم‌کننده باشند، از قبیل داروهای تندمزاج، با شیر.

اگر ورم آشکار است و ترکیدنش به درازا کشید می‌توان نشتر استعمال کرد.

داروهای معتدل و ترکاننده ورم: آب‌پز انجیر و شنبلیله، خرما، آب‌پز عدس با گل، رب سوسن، بزر گیاه مرو، و بعدا به تدریج داروهای قوی‌تر مانند: رب توت آمیخته با بورك و کنیرا، بزر گیاه مرو حل شده در شیر بز، روغنهای گرمی بخش، و به‌ویژه با عسل و سك. غرغره با عسلاب که انجیر و پونه و مرزنگوش و شیبیت و نعناع و شیرین بیان و تمام به‌طور مجموع یا انفرادی در آن جوشیده‌اند، کوشنه به‌ویژه کوشنه آبی بسیار نافع است.

در مرحله نهایی، برای پاکسازی و ترکیدن: نظرون (بوره قرمز)، بورك، صمغ انگدان، مَر، فلفل، گندپیدستر، چلغوز پرستو، چلغوز خروس، با رب توت ماده غرغره باشند. یا نشادر و عاقرقرا و بزر اسپند، خردل، بزر ترب با آب و اسکنجبین. و همین داروها برای دمیدن به گلو نیز استعمال می‌شوند. پف کردن نشادر، مایه آسایش بیمار می‌شود. اگر علت تماما پایین آمد، شراب و حمام و پاشیدن‌ها را تجویز کن!

نسخه مفید برای مرحله نهایی:

بیخ سوسن (شیرین بیان - نسخه) چهار جزء، صمغ انگدان نیم جزء با افشره کلم، یا آب غلیظ انگور جمع شوند.

علاج ورم بلغمی: چوبک مانندی سرکج شده را که پارچه بر آن پیچیده به گلو فرو کند و بر ورم بمالد که رطوبت را از آن برکشد، اگر ورم کهنه شده است، صمغ انگدان و دارچین، یا صمغ صنوبر و ایارج (معجون مسهل و امثال آن) استعمال شود، حقه بسیار شدید مفید است.

داروی مفید در هر وقت برای ورم خناق سودایی، عبارت است از: مدفوع سفید سگ و گرگ، سگ را گرسنه کنند و فقط استخوان به وی می‌دهند که مدفوعش سفید می‌شود و زیاد بوی گند ندارد.

مدفوع انسان و به‌ویژه مدفوع کودک نیز در این باره علاجه خوب است، که باید کوشش کرد خوراک کودک یا بزرگسالان آن قدر باشد که هضم می‌شود. بهتر است کمی نان و لوبیا گرگی به وی داد و شراب کهنه بنوشد، آنگاه مدفوعش را خشک کنند که کمتر بوی بد می‌دهد. اگر آرزو کرد که چیز دیگری با نان بخورد، خوراک خوب کیموس گرم مزاج و معتدل مانند: گوشت مرغ و کبک و پاچه بز باشد که مدفوع حاصل از این خوراکیها زیاد بدبو نیست.

پرستو را سر می‌برند خونش بر بالها می‌ریزد، نمک سود می‌شود، در سیوی نهند و سر آن را با گل می‌بندند و در تنور می‌گذارند تا می‌سوزد، که به عقیده من اگر در شیشه‌گذارند و سر شیشه را با گل حکمتی ببندند بهتر است.

سوخته چلغوز پرستو هم خوب است، اگر سق بیمار خناق را با نمک و عسل و سرکه و زیت بیندایند مفید است؛ همین دارو برای ورم زبان کوچک هم نافع است.

زهره گاو نر با عسل، زهره لاک‌پشت، زهر مس، سر ماهیهای کوچک نمک سود، به‌ویژه برای زبان کوچک. غرغره با اسکنجبین که بزر ترب در آن پخته باشد.

«قلقطار» (زاج زرد) و «قلقدس» (زاج سفید) هر دو در ورم «نغانغ» (گوشت میان کام و بناگوش) داروی خوبی هستند.

داروی توت با مرّ و زعفران، داروی «خطاطیف» (پرستوها) داروی «سپند»، داروی «پوست گردوی سبز»، «قرص اندراوس» از داروهای خوب ترکیبی برای ورم خناق هستند. همچنین داروی زیر:

مدفوع سفید سگ، که در سفال سوخته، یا ناسوخته یک اوقیه. فلفل دو درهم، سوخته مازوج، پوست انار، استخوان آرواره خوک یا بوزینه یا کفتار، از هر یک نصف اوقیه، مرّ، کوشنه هر یک نصف اوقیه. در گلو دمند یا بر ورم مالند.

در مرحله اخیر اگر در نهایت شدت باشد، مدفوع کودک که نان و لوبیا گرگی خورده یا سوخته مدفوع سگ و چلغوز پرستو با نشادر را روزی چند بار استعمال کنند.

شاید زبان بیمار ورم کند که معالجه ورم زبان را شرح دادیم، باید بدان رجوع شود. علاوه بر آن باید بعد از خون‌گیری مواد را به سوی پایین کشانید، که ایارج فیکرا در این زمینه بسیار اثر دارد، که در جذب مواد به سوی بالایهای گلو، بالای معده و مری ویژگی دارد. بعداً سردی بخش‌های بازدارنده استعمال می‌شود، مانند افشره کاهو که مفید است. سپس اگر نیاز به تحلیلی لطیف داشت، داروی تحلیلی لطیف زبانی ندارد.

اگر از در رفتن مهره است باید با انگشت یا با ابزار به آرامی بر آن فشار آورد و به سوی عقب کشاند. شاید به جای خود برگردد که بیمار آسودگی حس می‌کند. ابزار این کار چیزی است مانند لگام در گلو داخل کنند.

در ورمها فشار دادن بسیار زیان‌آور است. اگر خناق شدید بود و از دارو علاج نشد و بیم مرگ رفت، باید قصبه را از وسط پاره کرد، یعنی زردپهای میان دو حلقه از حلقه‌های قصبه را شق کرد بدون اینکه به کرکره بخورد. تا از آنجا نفس بکشد. بعداً که ورم معالجه شد شق شده را با بخیه باید دوخت و به وسیله دارو معالجه کرد و شفا داد.

طرز معالجه:

سر را به سوی عقب بکش و بگیر و پوست را بگیر و شق کن! بهتر آن است که پوست را با قلاب

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۵

گرفته دور کرد تا قصبه ظاهر شود. و میان دو حلقه وسطی را که در برابر پوست شق شده قرار دارد ببر و بعدا بدوز و گرد زرد بر آن پاش! باید هر دو لبه پوست شق شده را پیچید و به تنها دوخته شود؛ بدون اینکه به کرکره و آبشامه‌ها بخورد. این است دستور شق کردن.

اگر حدس زدی که زردپیها ورمی یا آفتی دارند شق کردن را انجام مده!

اگر بیمار غش کرد و ترسیدی که خفه شود فوراً حقنه قوی استعمال کن و رگ زیر زبان و رگ پیشانی را بزنی! حمام بر مهره‌ها و زیر زنج بگذار، با تیغ زدن یا بدون تیغ زدن.

اگر خفگی و بیهوشی از غرق شدن در آب است، سرش را پایین نگه می‌داری تا آب فرو ریزد، بعدا به وسیله دود خوش‌بوی قوی او را به هوش می‌آری.

کسی که تازه از خناق شدید رهایی یافته، باید خون‌گیری شود و حقنه استعمال کند و چند روزی سوپ آرد نخود و شیر یا آب گوشت که نان در آن حل شده و زرده تخم‌مرغ بخورد. و بدان! که هرکسی درد گلو دارد- هر دردی باشد- بهتر آن است که از سخن گفتن دوری جوید.

فصل هفتم زبان کوچک و لوزتین

گاهی می‌شود که نزله‌هایی روی دهد و به سبب آنها زبان کوچک و لوزتین آماس می‌کنند و به حدی می‌رسند که نفس کشیدن دشوار می‌شود و ممکن است که زبان کوچک ورم نکند اما فوهدلد.

باید با داروهای خشک‌کننده و گیرنده ورم گرم و سرد را معالجه کرد، و ممکن است احتیاج به جراحی داشته باشد. معالجه زبان کوچک و لوزتین به علاج خناق نزدیک است، باید در مراحل اولیه داروهای مالیدنی به وسیله پر استعمال کرد، نه با انگشت که انگشت این نرمش و پاکی پر را ندارد و ممکن است درد را دشوارتر کند. اگر ورم بزرگ است و التهاب کم، باید داروهای گس‌مزه استعمال کرد و اگر التهابی است، داروهای بسیار سردی بخش لازم است. از قبیل: آب تاج‌ریزی، بزرگل، برگ گل، که بزر و برگ گل بسیار فعالند و از آنها قوی‌تر: صمغ عربی، کنیرا، انزروت با بسپایک. و هم‌چنین گلنار دو جزء، شب یمانی یک جزء، با پارچه حریری بیخته شود. مازوج ساییده در سرکه که به وسیله پر بر آن مالند. آب انار ترش با گیرنده‌ها، سنگ سادانه (فروخیوس - نسخه)، سنگ «فروهوس» (فروخیوس - نسخه) سوخته که آن را «اخراطیوس» (اخراطوس - نسخه) گویند، سنگ «افروجی»، (افروخی - نسخه) تباشیر، گل محتوم، گل ارمنی، رب غوره، ثمر شوکه مصریه (خار مصری)، شب یمانی، بزرگل، همه برای مالیدنی مفیدند. بخور وسیله

ساقه‌های شبت برای ترنجیدگی دادن به زبان کوچک بسیار مفید است. افشره انار شیرین که با پوست کوبیده همراه یک ششم آن عسل غلیظ، از مالیدنیهای مفید است و باید پیوسته بعد از غرغره‌های گیرنده، با آب گرم غرغره کنند، که سختی را نرمی دهد و نمی‌گذارد که از گیرنده‌ها سفت شود.

اگر از داروهای گیرنده سفتی و فشردگی و ترنجیدگی آزاردهنده روی داد، باید لعابها و صمغ

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۶

کتیرا و نشاسته و انزروت و بزر خطمی، و آب سپوس، آب جو، و یا افشره شاخه‌های نازک سفید خار، با یک پنجم آن عسل یا روغن زیتون، آب پزگل و سماق با یک ششم آن عسل بپزد و منعقد شود و از خارج بر آن بمالند که خشکندگی و گیرندگی را به اندازه مازوج و زاج بلوری و نمک در بر دارد.

که مازوج و زاج بلوری و نمک از همه قوی‌تر است. اگر ورم سودایی است، مازوج کال یک جزء، زاج سرخ و سماق هریک سه جزء و یک سوم جزء، نمک برشته بیست جزء.

داروی خوب برای هر وقت و حالتی: شب یمانی سه جزء، بزر گل دو جزء، کوشنه یک جزء، به وسیله پر یا آلت بالابرنده زبان کوچک ضماد کنند.

افشره انار با پوست با یک پنجم آن عسل معجون شود و بمالند.

شب یک جزء، نوشادر نیم جزء، مازوج کال دو سوم جزء، زاج سه جزء.

هرگاه علت به دوران نهایی رسید یا نزدیک به نهایت بود، مرّ و زعفران و مشک زمین و امثال آنها را استعمال کنند. قندول هم مفید است. شکوفه گورگیا، ساقه بلسان، دوال، داروهای مالیدنی مفید و غرغره با آب آنها نیز خوب است. و به‌ویژه غرغره با آب پز بیخ شیرین بیان و بزر گل با عسل باشد.

پیوسته روغن زیتون در گوش چکانیدن مفید است. اگر هر دو لوزه و اطراف آن دردمند باشند، در آب جوشیده‌های ذکر شده در خنق استعمال شود. اگر درد تسکین نیافت، اسهال را اعاده کن! اگر بهره نداد، داروهای زیاد تحلیل‌برنده مانند: سیماهنگ، کلم، لوف، بوره قرمز، تنها یا با عسل استعمال کن! اگر ورم سخت شد و دوام یافت، صمغ انگدان بهترین داروست. اگر ورم در جایی باریک بود و در جایی ستبر، تا ممکن است با ماساژ دادن آن را چاره‌سازی کن و الا باید بریده شود، اما باید قبلا به وسیله قاشقی که به لگام می‌ماند نشادر بر آن ریزی که بپزند، و تا بیخ ورم کرده پزمرده نشود نباید ببری که خطر زیاد در بر دارد.

دارویی که قرحه و آماس «نغانغ» (گوشت پاره میان کام و زیر بناگوش) را خشک و پاکسازی می‌کند: عدس، گلنار هریک پنج جزء، شیاف خشخاش شاخدار، زعفران، کوشنه هریک یک جزء، در آب بجوشد و از آب جوشیده آن جزئی یا نیم جزء رب توت و یک‌چهارم جزء عسل، غرغره کنند.

فصل هشتم افتادن زبان کوچک

گاهی از تب و شاید بدون تب زبان کوچک برافتد. افتادن یعنی کشیده شدن به سوی پایین و به جای خود برنگشتن. در بعضی حالات انسان نمی‌تواند بدون فشار انگشت لقمه را ببلعد.

علاج:

اگر حرارت و سرخ‌رنگی هست، خون بگیر و بعدا غرغره‌های نامبرده در فصلهای گذشته را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۷

تجویز کن! از قبیل: سرکه و گلاب، و بعدا با داروهای از قبیل گل، صندل، گلنار، کافور، به‌ویژه رب توت، در ابزاری که شبیه لگام است می‌ریزی و به وسیله آن برافتاده را بلند می‌کنی، و تا ممکن است باید عمل به آرامی صورت گیرد.

اگر حرارت و سرخی نیست، غرغره با اسکنجبین و خردل یا آب‌کامه معمولی ایرانی استعمال کن و با ابزار نامبرده آن را بلند کن! مازوج و نشادر نیز جزء داروهای بلند کردن زبان کوچک هستند که ساییده استعمال شوند.

بهترین علاج آن است که به وسیله ابزار نامبرده زبان کوچک را به سوی خارج کشید و داروهای گیرنده و مخلوط با تحلیل‌برنده‌ها در آن جای داد و ممکن است انگشت را با دارویی از قبیل رب توت و گردو و غیره آلود و بر زبان کوچک فشار آورد و برای نگه داشتن از افتادن: گلنار، شب و کافور مفیدند. برای بلند کردن: سک، نشادر، مازوج با گلنار، که سک از همه لطیف‌تر است.

بعد از آنکه ورم و امتلاپی در میان نباشد، هرگاه در جای اصلی خود جایگیر شد، چندین بار پیایی با برفآب غرغره کند.

از داروهای مجرب در این‌باره یکی این است: بزر گل نیم رطل، افشره گیاه شنگ سه اوقیه با عسل یا با شراب سیاه انگور بجوشد، که با شراب قوی‌تر است. و برای بجا آوردن زبان کوچک کودکان: مازوج ساییده با سرکه، و به‌ویژه که بر جان‌دانه مالند.

فصل نهم بریدن زبان کوچک و لوزتین

باید دقت کرد که زبان کوچکه و به ویژه در طرف پایین باریک و پژمرده شده و این در حالتی که آن سرش ستبر شده و چرک و ریم مانندی از آن می آید، آنگاه وقت بریدن است که باید با نشتر یا داروهای داغ گذار آن را برید. باید بیمار شکمش بیوست داشته باشد، بدن از امتلاء خالی باشد، خواه ماده امتلاپی خون یا غیر خون باشد.

در حال امتلاء بریدن خطرناک است. زبان کوچک که باریک و مستطیل مانند دم موش و بر زبان سوار باشد و امتلاء و سرخی یا سیاهی نداشته باشد، در بریدنش خطر اندک است.

طرز عمل:

زبان را به پایین بکش! با قالب مخصوص زبان کوچک را بگیر و به سوی پایین ببر! اما به کلی ریشه کن مکن، بلکه قسمتی را باقی بگذار! اگر بریدگی به حنک نزدیک باشد، خون بند نمی آید.

اما نباید اندک برید و علت را به حال خود گذاشت، باید آن قدر را که از حال طبیعی بیشتر شده است، برید. اما اگر ورم کرده سرخ رنگ است، در بریدنش خطر هست و ممکن است به هیچ وسیله خونریزی قطع نشود.

می توان آن را وسیله دارو قطع کرد، صمغ انگدان و شب را بر بن زبان کوچک بگذار تا آن را قطع کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۸

داروهای داغ گذار که در این زمینه مفیدند: نوشادر با صمغ انگدان و زاجها است که باید این داروها را وسیله ابزار ویژه بر زبان کوچک نهاد و یک ساعت زمان بماند تا تأثیر کند و باز تکرار شود، تا سیاه می گردد و هرگاه سیاه شد، بعد از سه روز می افتد. باید بیمار دمرو باشد تا لعاب دهانش فرو ریزد و در دهان باقی نماند.

در عمل لوزتین: باید لوزتین را با قلاب بلند کرد و به سوی خارج کشید، چندان که ممکن است و رعایت کرد که پرده های نازک «صفاق» کشیده نشوند. و به طور مستدیر بالای بیخ لوزتین و یک چهارم طول یکی از لوزتین را با ابزار جراحی می بری و ابزار را برمی گردانی و دیگری را می بری، اما باید شروط ذکر شده در رنگ و حجم را ملاحظه کنی.

اگر قطع انجام شد بگذار به اندازه لازم خون بیاید و بیمار دمرو بخوابد که خون به گلویش نرسد. بعد از آن سرکه و آب سرد در دهان گرداند و قی کند و سرفه کند که داخل پاکسازی شود، آنگاه داروی خون بند آمدن از قبیل: زاج زرد، شب، زاج، بر آن نه! و با آب پز تمشک و آب برگ آس ولرم غرغره کند.

فصل دهم آسیب ناشی از بریدن زبان کوچکه و لوزتین

ممکن است صدا زیان بیند، یا ریه از سرما و گرما گزند بیند، از هر سرما و گرمایی سرفه کند، شکیبایی تشنگی را نداشته باشد، ممکن است از باد و گرما و امثال آن سوء مزاج به معده برسد.

اکثر عمل شدگان حتی از هوای معتدل احساس سرما می کنند. بسیاری بوده اند که سرما به سینه و ریه آنها به اندازه ای نفوذ کرده که سبب مرگ شده است.

و ممکن است نزیف خوبی رخ دهد که بند نیاید.

علاج خونریزی از عمل لهاء و لوزتین:

باید حمامت بر گردن و پستانها گذاشت و رگهای پایینی مشترك را مانند رگ زیر بغل و غیره را زد که خون را جذب کند.

داروهای ساده بندآور خون مانند: زاج که بر آن مالند، یا زاج را گرد کنند و بر آن پاشند، سردی بخشهایی مانند برفآب، افشده های سرد و گیرنده مشهور مانند: آب غوره، آب جوانه های تانک، ریواس، تاجریزی، آب به ترش مزه.

داروی مجرب و با خاصیت که باید فوراً استعمال شود، داروی است که دیوجانس که از دانشمندان نامی است تجویز کرده است و به دیوجانس مشهور است و آن را کوهسارک نیز نامند.

همچنین افشده بارهنگ، و به ویژه اگر با قرص کهریا و گل مختوم باشد، داروی خوبی است.

نباید داروی گرم استعمال شود، باید سردی بخش باشد، زیرا گرمی که جذب کننده است، اثر دارو را از بین می برد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۷۹

فن دهم ریه و سینه- که در پنج گفتار آمده است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۸۰

گفتار اول صدا و نفس

فصل یکم تشریح حنجره و قصبه و ریه

قصبه ریه اندامی است مرکب از کرکرکهای زیاد دایره مانند و اجزاء دایره مانند، که باهم پیوسته اند. هرآنچه در قسمت عقبی گدار خوراک قرار دارد که آن را مری می نامیم، دایره مانند کامل نیست و نزدیک به شکل نیم دایره است. و پارچه های آن به سوی مری آمده اند و با مری تماس دارند، آن قسمتی که از قصبه به مری می پیوندد کرکرکی نیست، بلکه گوهر کرکرکی است که در جلو قصبه است و این قسمت جلوی است که با مری در تماس است.

این کرکرکها به وسیله زردپیها پیچیده شده اند و غشایی آنها را پوشیده است.

و بر کلیه آنها در داخل غشایی صاف و مایل به خشکی و تا اندازه‌ای سفیدی گسترده است.

همچنین از رویه و بر سر قسمت بالایی قصبه در جایی که به دهان و حنجره سر می‌زند، زیر پوشش غشایی قرار گرفته‌اند.

طرف پایینی قصبه نخست به دو قسمت تقسیم می‌شود، و سپس چندین بخش از آن جدا می‌گردد و در ریه نفوذ کرده و در همسایگی، رگهای تنیده و ساکن در جریان می‌باشند و توزیع می‌شوند تا به دهانه بسیار تنگ-تنگ‌تر از رگهای همجواری می‌رسند و آنها را همراهی می‌کنند.

چرا قصبه کرکرکی است؟

۱- آماده بادکردگی داشته باشد.

۲- چندان نرم نباشد که برهم آید و برهم چسبد و سختی کرکرکی نگهدارنده باشد زیرا در قسمت جلو قرار دارد و بیشتر در معرض آسیب است.

۳- سفیدی قصبه- که کرکرکی است- سبب پیدایش صدا یا کمک کننده صدا باشد.

چرا قصبه از کرکرکهای زیاد ترکیب یافته و چرا با غشاء پیوستگی دارد؟

۱- تا بتواند کشیده شود و جمع گردد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۸۱

۲- در برکشیدن و پس دادن نفس از هر آسیبی در امان باشد، که از بالا و پایین به وی روی آورند.

۳- از کشیدنیهای جانبی محفوظ باشد و به اطراف کشیده نشود.

۴- اگر احیانا آسیبی بر او روی آورد، همه جرم را در بر نگیرد و پراکنده نشود.

چرا مستدیر است؟

تا فراگیرنده‌تر و در درامان‌تر باشد.

چرا دایره در جایی که با مری در تماس است دایره کامل نیست و نیم‌دایره شده است؟

تا مزاحم لقمه فروداده نشود و گذار لقمه را بازگذارد، زیرا هرگاه مری برای گشاد شدن کشیدگی یافت مثل این است که تجویف قصبه به طور امانی به کمک مری می‌آید، مری به سوی تجویف گسترده می‌شود و در آن نفوذ می‌کند. به‌ویژه که معلوم است بلعیدن خوراک و نفس کشیدن در يك آن باهم نمی‌باشند.

در بلعیدن، گذار قصبه از بالا برهم آید تا خوراکی که از بالای آن می‌گذرد به داخل راه نیابد، که در این حالت کرکرکی که بر گذار قصبه و بر اندامی است که نام ندارد برهم می‌آید.

اگر در حال بلعیدن و قی کردن باید دهانه این گذار برهم آید، این برهم آمدن در حال نفس کشیدن امکان ندارد و حتما باید باز و گشاده باشد.

چیزی هست تنك و كم حجم که آن را زیانه مزمار نامیده‌اند، برای صدا آفریده شده است، سر زیانه در جایی که به قصبه می‌رسد قصبه تنگ می‌گردد پس از آن در نزدیکی حنجره گشاد می‌شود، و باز از گشادی به تنگی روی می‌آورد و به فضایی گشاده منتهی می‌شود، چنان که در سرنا این حالت را ملاحظه می‌نمایم، زیرا برای صدا دادن مجرای تنگ لازم است و این جرم که به زیانه مزمار بسیار شبیه است برای اینکه صدا از آن برخیزد باز و بسته می‌شود.

چرا غشاء داخلی قصبه سفت است؟

تا در برابر نزله‌های شدید و تف کردنیهای بد و ناباب و بخارهای دودی که از قلب بازمی‌گردند و از کوبش صدا سست نشود.

چرا قصبه به دو قسمت می‌شود؟

زیرا ریه که قصبه با او سروکار دارد خود به دو قسمت تقسیم شده است.

چرا شاخه‌هایی از قصبه با رگهای ناجهنده همراه است؟

تا از این رگها غذا دریافت کند.

چرا دهانه‌های این شاخه‌ها تنگ شده‌اند؟

تا در حدی بماند که فقط راه نسیم‌رسانی از شریانها به قلب باشد؛ و خونی که غذاست، در این گذارهای نسیم بر نفوذ نکند. اگر خون در آنها نفوذ کند، خون برآوردن رخ می‌دهد. این بود تصویری از قصبه.

حنجره:

حنجره ابزاری است برای تکمیل شدن صدا و بند آوردن نفس که حرم شبیه زبانه سرنا در داخل آن قرار دارد. و چنان که ذکر شد این زبانه در برابر سق قرار گرفته و زبانه سرنا گفته می شود و به وسیله آن است که صدا تکوین می یابد. در حالت بلعیدن لقمه، مری به سوی پایین می گراید و لقمه را به سوی خود می کشد، در آن هنگام حنجره به حالت برهم آمدگی رو به بالا بلند می شود و برخی از کرکرکهایش به هم تکیه می دهند و در نتیجه غشاء و ماهیچه کشیده می شوند. همین که خوراک به گذار مری رسید، دهانه قصبه و حنجره از طرف بالا به کام می چسبند و چیزی که باید به مری راه یابد به حنجره و قصبه راه ندارد.

خوراک یا نوشیدنی بدون اینکه چیزی از آنها به قصبه وارد شود از راه مری می گذرند مگر این که در بلعیدن شتاب غیر عادی به خرج داده شود، که آنگاه طبیعت به وسیله سرفه آن را بیرون می دهد.

در کتاب اول قانون، تشریح کرکرکها و ماهیچه های حنجره را بیان نموده ام.

ریه:

از چند جزء تشکیل شده است:

۱- شاخه رگهای قصبه.

۲- شاخه رگهای شریان وریدی.

۳- شاخه رگهای ورید شریانی.

که همه آنها به وسیله گوشتی سست و متخلخل هوایی که از رقیق ترین و لطیف ترین خون آفریده شده است به هم پیونده داده شده اند؛ و ریه از همین خون تغذیه می نماید.

ریه دارای منغذهای بسیار است، رنگش به سپیدی مایل است و به ویژه ریه ای که در آفریده شدن بی کم و کاستی است.

چرا متخلخل است؟

تا برای دربرگیری هوا گشادگی کافی داشته باشد و هوا در آن بپزد و بتواند چیزهای زائد را از خود دور سازد. ریه برای هوا چنان است که کبد برای غذا.

ریه دو قسمت دارد: یکی به طرف راست و دیگری به طرف چپ. قسمت چپ دارای دو بخش است و قسمت راست سه بخش.

برکشیدن هوا به عهده ریه می‌باشد، ریه عهده‌دار است که هوای بایسته قلب را آماده و ذخیره کند، زیرا قلب هرچند از هر تپش مقداری هوا دریافت می‌نماید باز نیاز به هوای اضافی دارد که تأمین این هوای اضافی به عهده ریه می‌باشد.

در این هوای آماده و ذخیره شده برای قلب بهره دیگری نیز هست، جاننداری که در آب غوطه می‌خورد یا بدون انقطاع فریاد می‌کشد و نمی‌تواند نفس را تازه کند، یا اینکه به سبب گندیدن هوا

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۸۳

یا غیر آن از نفس کشیدن متنفر است، این هوای ذخیره شده ریه در این اوقات به کمک قلب می‌آید و تلاقی نفس کشیدن را می‌کند.

هوایی که در ریه ذخیره شده است، از نسیم خویش حرارت قلب را تعدیل می‌نماید و گوهری که در مزاج آن چیرگی دارد به کمک روان زندگی می‌رود و بهره به روان می‌رساند.

برخی پندارند که هوای ذخیره در ریه هوای ساده است و گوهری ندارد که بر آن چیره باشد و تنها هواسست که به روان تبدیل می‌شود؛ چنان که برخی پندارند که آن به تنهایی غذای اندامان را آماده می‌سازد، که این هر دو نظریه درست نیستند.

اما هر یک از هوا و آب یا جزئی از غذا دهنده اندامان یا بدرقه کننده غذا هستند و غذا را به سر منزل مطلوب می‌رسانند، آب برای غذای جسم در کار است و هوا برای تغذیه روان و هر یک از غذاهای بدن و روان جسم مرکب هستند نه ساده.

منظور از بیرون راندن زائده سوخته از روان، پاکسازی ماده دودی از ریه و داخل شدن هوای تازه نفس خنک است. زیرا نفس برکشیده دیری نمی‌پاید که گرم می‌شود و برای کمک به روان کاری از دستش بر نمی‌آید و باید عوض شود.

رگها و قصبه در داخل ریه چه کاری را انجام می‌دهند؟

قصبه و شریان وریدی در تکمیل شدن نفس کشیدن سهیم هستند، و شریان وریدی و ورید شریانی از خون پخته و صاف شده‌ای که از قلب می‌آید ریه را تغذیه می‌کنند.

گوشت ریه برای این است که راه بر هر خللی ببندد و شاخه رگها را به هم پیوند دهد و جمع نماید.

تخلخل ریه از این رو است که برای برکشیدن هوا آمادگی داشته باشد و در تخلخل بودن ریه چندین بهره هست:

هوا به قصبه وارد می شود و از آنجا به جرم ریه می رسد، که بهره تخلخل دوچندان گردد، یعنی هوا که در دو مرحله آید بیشتر می شود. در متخلخل بودن می تواند به آسانی بتربند و باز شود، هوا را وارد کند و بیرون براند و اگر متخلخل نبود برای بادکردگی آمادگی نداشت.

سپیدمانی رنگ ریه از آن است که هوا بر ماده تغذیه اش چیرگی دارد و زیاد در ریه آمدوشد می کند.

چرا ریه دو بخش است؟

تا اگر بخشی از آن گزندی دید، بخش دیگر کار را انجام دهد و علاوه بر کار خویش عضو علی البدل هم باشد.

هر قسمت از این دو بخش دو قسمت می شود، قسمتی که در طرف راست است زیرانداز رگی است که آن را اجوف (کاوکی) نامند، که این رگ در کار نفس برکشیدن و پس دادن بهره چندانی ندارد.

چون قلب کمی به سوی چپ ریه گرایش دارد و فضای سینه در طرف چپ است و در طرف

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۸۴

راست نیست، لازم بود که در طرف راست ریه، زیادیهایی باشند که زیرانداز رگها شوند و به زیرانداز نیاز داشتند، که چنین هم شده است.

غشایی پی آلود، پوشش ریه شده است تا واجب خود را انجام دهد، که این را یاد گرفته ای!

ریه خودبه خود زیراندازی برای قلب شده است که برای قلب فرشی است نرم و از قلب نگهداری می کند.

سینه:

دارای دو تجویف است؛ غشایی است که آنها را به دو بخش کرده است و آن غشاء از برابر نیمه استخوان سینه (قص) منشأ دارد.

هیچ يك از این دو تجویف منفذی به یکدیگر ندارند و اگر راست خواهی! همین غشاء تقسیم کننده دو تجویف نامبرده، يك غشاء نیست بلکه دو غشاء است، که از عقب به مهره های پشت و از بالا به جای به هم رسیدن دو استخوان چنبر پیوسته است.

این دو غشاء برای این آفریده شده‌اند که دو آستر سینه باشند اگر به یکی از آنها آسیبی رسید دیگری کار نفس کشیدن را روبه‌راه کند.

و همین غشاء است که مری و ریه و اندامان سینه را به هم پیوند داده است.

حجاب:

چگونگی شکل و بهره‌رسانی حجاب را در تشریح ماهیچه‌ها بیان کردیم که در حقیقت حجاب یکی از ماهیچه‌هاست و از سه لایه تشکیل شده است، لایه میانه در حقیقت وتری است که انجام دادن کارهای غشاء به عهده اوست.

لایه بالایی شالوده ماندی است و زیربنای غشاهای سینه است و آستری برای سینه است.

لایه زیرین برای غشاهای «صفاق» (پرده نازک و پوشش روده و شکم) همانند لایه بالایی منشأ است.

حجاب دارای دو سوراخ است، مری و شریان بزرگ از سوراخ بزرگ حجاب می‌گذرند، سوراخ دیگر که کوچک است گذار ورید «ابهر» است (رگ جان- رگ پشت که به قلب پیوسته است) و با این ورید جوش خورده و به هم چنگ اندر زده‌اند.

فصل دوم چگونگی مزاج ریه و چاره‌جویی

اگر سوء مزاج ریه از گرمی بود، نشانه‌هایی دارد از این قرار:

گشادی سینه، بلندی نفس که شاید دوچندان نفس معمولی گردد، صدا همراه نفس، سنگینی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۸۵

صدا و نوع آن، کمتر از هوای سرد زیان دیدن و از هوای گرم زیاد آسیب رسیدن، نوعی حالت تشنگی که اکثراً از هوای سرد فرونشیند و نیاز مبرم به آب خوردن ندارد. در بسیاری از حالات سوء مزاج گرم ریه، التهاب و سرفه پدید آیند.

اگر سوء مزاج ریه سرد است، آن هم علامتهای ویژه دارد از قبیل:

تنگ شدن سینه، کوچک شدن نفس، نازک و ناتوان آمدن صدا، حدّت نفس و صدا، از هر چیز سرد آزار دیدن و بلغم زیاد. و بسا روی می‌دهد که نفس دوچندان شود و ربو و سرفه هم هست.

اگر سوء مزاج ریه رطوبی است، علامتش:

بسیاری ریختنی‌ها، در رگه شدن صدا، خرخر سینه، و به‌ویژه اگر سوء مزاج گرم همراه ماده باشد و ماده تمایل به سوی بالا داشته باشد، بدون ناتوان شدن بدن از فریاد و صدای بلند عاجز می‌مانند.

سوء مزاج خشک ریه:

بیرون دادنهای اندک، صدای زیر که به صدای پرنده کلنگ می‌ماند، و ممکن است از شدت بر هم انباشته شدن ماده، سوء مزاج رطوبی به بیماری آسم (ربو) تبدیل شود.

هریک از این مزاجهای گرم و سرد و تر و خشک که بر ریه آیند ممکن است طبیعی و دخالتی از غیر نداشته باشد و ممکن است طبیعی نباشد و روآوری، ریه را تغییر مزاج داده باشد، زیرا سوء مزاج طبیعی با سوء مزاج روی‌آور در برخی از علامات مشترکند و در برخی از هم جدا.

ممکن است در علامتهای ذکرشده سوء مزاج طبیعی و سوء مزاج روی‌آور هر دو شریک باشند مگر آنچه بعداً استشنا می‌کنیم.

در آنچه از هم جدا هستند دو چیز است:

۱- اگر مزاج طبیعی است علامت را باید در خود مزاج بررسی کرد.

۲- اگر مزاج از روی‌آوری اعتدال را از دست داده، علامتش نیز روی‌آور و عارضی است و بر او وارد شده است، مگر اینکه علامت سوء مزاج از آن علامتها باشد که فقط در خود مزاج پدید آید.

برای مثال بزرگی و کوچکی سینه علامت سوء مزاج طبیعی ریه می‌باشد و هیچ روی‌آوری در آن دخلی ندارد.

و بدان! که می‌توان از نفس و صدا، روشن‌ترین و قاطع‌ترین دلیل چگونگی مزاج ریه و سینه را دریافت.

گرمی و سردی و بزرگی و کوچکی نفس، آسان یا دشوار برآمدن نفس، بدبوی یا خوشبوی نفس، و غیره همگی گواه راستین بر چگونگی مزاجند.

چنان که نفس کشیدن کسی که به بیماری خفگی (خناق) مبتلاست نشان از گسترش غیر عادی ماهیچه‌ها دارد؛ همچنان نفس کسی که صدایش زیر و غلیظ است در صورتی که ماهیچه‌ها آسیب دیده باشند نشان از ترنجیدگی ماهیچه‌ها می‌دهد.

سرفه، انداختن مواد ناباب از راه دهان، نبض، خبر از چگونگی حال ریه می‌دهند.

و تو چگونگی نفس، چگونگی صدا، چگونگی علامتهای تف کردنیهای ناباب و ارتباط نبض را با چگونگی مزاجهای گوناگون یاد گرفته‌ای!

ریه همسایه قلب است و می‌توان به آسانی از راه همسایه حال همسایه را دانست.

نبض در شناسایی حالت شعبه رگهایی که از قصبه به ریه می‌آیند رهنمای خوبی است.

می‌توان از سرفه هرآنچه را که از قصبه آید شناخت، هم از سرفه می‌توان به چگونگی حالت ماده گوشتین ریه پی برد.

اگر سنگینی احساس شد، خبر از بودن ماده در ریه می‌باشد. اگر درد گزنده و درد خلیدن سوزن مانند احساس شد، علامت این است که ماده در غشاء ماهیچه‌ها جای خوش کرده است.

اگر سرفه سبک است و بیرون انداختن از راه دهان را همراه دارد، دلیل آن است که ماده به قسمت بالایی قصبه نزدیک است.

اگر بدون سرفه تند و شدید، بیرون انداختن ماده ناباب از راه دهان نبود معلوم می‌شود که ماده پایین‌رو است و در ژرفای دور قرار دارد.

گاهی علاماتی در اندامان دور از سینه پدید آیند که آسیب‌دیدگی اندامان سینه را بازگو می‌کنند، همانند سرگیجه که نشان از ورم حجاب دارد و سرخی رنگ رخسار که حکایت از ورم ریه می‌کند.

فصل سوم بیماریهای ریه

بیماریهای ریه را می‌توان به چند قسمت کرد:

۱- بیماریهایی که در جزئیات به هم شبیه‌اند.

۲- بیماریهای ابزاری و به‌ویژه بند آمدن مجرای رگها و اجزاء قصبه ریه؛ که بند آمدن مجرای رگهای درشت ویژگی دارند.

۳- بیماری در جرم متخلخل ریه.

۴- بیماری از بند آمدن مجرای رگهای ریز و درشت و حتی برهم آمدن رگها را نیز که مایه بند آمدن مجرا می شوند باید به حساب آورد.

۵- بیماریهای مشترك، یعنی اندامان دیگر در بیماری ریه سهمی داشته باشند.

موسم بیماری ریه:

در فصل پاییز و زمستان که تراوش ماده از سر زیاد است بیماری ریه بسیار رخ می دهد، و به ویژه در پاییز پربارش که به دنبال تابستان خشک و شمالی آمده باشد.

به طور کلی هوای سرد به زیان ریه می باشد، مگر اینکه ریه از گرمای زیاد آسیب دیده باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۸۷

جابه جا شدن بیماری ریه:

در اکثر حالات بیماریهای ریه به بیماریهای کبد تبدیل می شود، چنان که سرمای زیاد و گرمای زیاد بیماری استسقا را در پی دارند، و گاهی بیماری ریه جای خود را به بیماری حجاب واگذار می کند.

فصل چهارم معالجه بیماریهای ریه

دقت کن! که در باب آسم (ریو) و در باب تنفس چه گفتیم، و بنگر که کدامین انگیزه از کدامین بیماری در آن موجود است که در این بیماری سهمی باشند.

ورزش دادن ریه وسیله فریاد بلند، و به قوت پف کردن مفید است که زائده های ریختنی را نرم می نمایند.

به کار بردن داروهای علاج بیماریهای سینه و ویژگیهایی دارند، قرصها و انگشت پیچهایی هست که اکثرا باید بیمار در دهان نگه دارد و هرآنچه کم کم و به تدریج از دارو آب می شود آن را بلعد؛ و این در دهن نگه داشتن و به تدریج بلعیدن آب دارو بدین جهت است که مرور لعاب دار و در نزدیکی قصبه به طول انجامد و از آنجا به راه ادامه دهد و به قصبه و ریه برسد.

به ویژه اگر در هنگام دارو در دهان نگه داشتن بیمار بر پشت دراز کشد و ماهیچه هایی که بر ریه و قصبه هستند سست شده باشند.

باید کوشش کنی که ماده ناباب را به نزدیک‌ترین جانب ریه که همانا مری است، متمایل کنی و اگر مانعی در قی کردن نباشد در عمل بیرون راندن ماده ریختنی، قی از هر وسیله دیگری بهتر و مفیدتر است.

فصل پنجم موادی که به ریه چنگ زده‌اند و چاره آنها

ماده‌ای که به ریه چسبیده است ممکن است:

۱- ماده رطوبی باشد.

۲- ماده مرکب از ریم باشد.

۳- ماده خونی باشد.

۴- ماده‌های گرم و رقیق (کم‌حجم و آبکی) باشند.

۵- موآد غلیظ باشند.

ممکن است ماده آن‌قدر غلیظ و لزج باشد که برکندن و بیرون دادنش به دشواری صورت

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۸۸

گیرد. ممکن است آن‌قدر رقیق و آبکی باشد، از بادی که از سرفه بیمار برخیزد تکان نخورد و رطوبت از باد سرفه منعقد شود و آنگاه باد آن را دور می‌سازد اما نمی‌تواند برکند.

۶- یا ماده بسیار برهم انباشته است.

اگر خلط داخل سینه غلیظ است، در خشکانیدن آن زیاد کوشش مکن! کوشش کن که خلط غلیظ نرم گردد و پاره‌پاره شود و به آرامی و به تدریج تحلیل برود.

پاره کردن خلط غلیظ بسیار دارای اهمیت است و از تحلیل بردن آن مهمتر است.

در همه داروهای ریه، عسل را به کار بر! که عسل دارو را به مقصد می‌رساند؛ زداینده است و نرم‌کننده، و تو خودت طرز به کار بردن و تهیه عسلاب را می‌دانی!

فصل ششم داروهای ساده و ترکیبی سینه و دستور به کار بردن آنها

داروهای پاک‌ساز سینه از خلط انواع دارد و برای هر حالتی داروهایی هست.

۱- آرد باقلی، عسلاب، بزرکتان بوداده، بادام، شراب شیرین‌مزه، که شراب شیرین‌مزه برای باز کردن بندآمدنیهای ریه بسیار کاری است اما گاهی در کبد راه‌بندآهپایی به وجود می‌آورد و سبب این تناقض را در باب راجع به کبد می‌فهمی!

از داروهای سرد: نخم خیار و خیارچنبر و خربزه و کدو حلواپی را بشناس!

اگر تنها روغن معمولی (روغن حیوانی) را به کار برند، بیش از آنکه خلط را پاکسازی کند به پخته شدن خلط کمک می‌نماید، اما اگر روغن حیوانی را با عسل و بادام تلخ مخلوط کنند پخته‌کنندگی کمتر و پاکسازی بیشتر دارد.

داروی قوی‌تر: روغن و عسل و سقز درخت بنه و بادام تلخ و اسکنجبین پیاز دشتی و شنبلیله و کندر است.

خرمای هیرون (نوعی از خرما) در این‌باره تأثیر به سزا دارد.

قوی‌تر از خرمای هیرون: زیره و گاودانه و بیخ سوسن و بیخ جواشیر و گندیدستر همراه عسل است، پیاز دشتی پرورده‌شده و اصلاح‌شده را بسایند و با عسل قاطی کنند و معجون شود، داروی خوبی است.

لوفای بزرگ و زراوند ماده (زراوند غلتان)، سیاه‌دانه، کرم زیر سبوی آب که بر سفال بر اخگر یا در تنور خشک گردد و سفیدرنگ شود و با عسل مخلوط کنند.

زنجفیل شامی همراه ادویه دیگر ابزار، نیز آب زنجفیل شامی بسیار مفید است. بیخ ریواس در آسان بیرون دادن تف کردن آنها تأثیربخش است. کاشن هم بهره‌رسان است. موسیر و به‌ویژه موسیر خام و در درجه دوم موسیری که یک‌بار در آب جوشیده یک غلت خورده است، مفید است.

زعفران در نیرو بخشیدن به اندامان نفس‌کش بسیار مؤثر است، و نفس کشیدن را آسان

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۸۹

می‌کند. داروهایی را که ذکر کردیم، چه تناول شوند و چه ضماد گردند و بر سینه گذارند بهره‌رسانند.

از داروهای ترکیبی: «حب افلاطون» که عبارت از حب استرک است و «شریت حسل» که در نسخه‌های مختلف آمده است در این‌باره بهره‌زیاد دارند.

داروی «اندروماخس»، داروی «سقلنیادوس»، داروی «جالینوس»، شریتهای خشخاش به نسخه‌های گوناگون، داروی «مغناوس»، داروی «بلادر» همراه با داروهای «هللیله‌ای» هم خوب و تأثیر بخشند.

برای بیرون راندن خلط غلیظ و ریم این دارو خوب است:

نسخه: سکبینه و مَرّ هر یک یک مثقال، شاه زیره دو مثقال، افیون یک مثقال، گندبیدستر یک مثقال، با شراب شیرین بسرشند و هر دفعه نیم مثقال از آن تناول شود.

داروهای آزموده خوب دیگر: کندر چهار جزء، مَرّ دو جزء، شراب سیکی سه اوقیه، همه باهم بپزند تا همچون عسل منعقد می‌شود، انگشت پیچ کنند و بلیسند.

داروی دیگر: افشره کلم با یک برابر آن عسل، یا اینکه آب پز کلم با عسل بر اخگر بپزند تا منعقد می‌شوند و انگشت پیچ آن را بلیسند.

داروی دیگر: مَرّ، فلفل، بزر گزنه، سکبینه، خردل، را باهم آمیزند و از آن حب سازند و بام و شام هنگام خواب آن را تناول نمایند.

داروی دیگر: خردل یک درهم، بوره نه قیراط، افشره سیماهنگ و رازیانه شامی هر یک یک قیراط و نیم، همه را باهم شربت کنند؛ ریختنی‌های زیاد را بیرون راند و در پاکسازی خلط بی‌آزار است.

داروی دیگر: بیخ انگدان، خردل، بزر گزنه، افشره سیماهنگ، رازیانه شامی، همه باهم با عسل معجون شوند.

برای چاره خلط متمایل به گرمی این دارو خوب است: شنبلیله دو اوقیه، بزر کتان یک اوقیه و نیم، گاو دانه نیم اوقیه، مغز پنبه‌دانه نیم اوقیه، رب شیرین بیان دو اوقیه، همه را می‌کوبند و در روغن بادام می‌ریزند و می‌سایند و با عسل قاطی می‌کنند و معجون می‌شود.

نسخه دیگر: میوه سپستان انجیر سفید، مویز تھی شده از دانه، ریشه‌های سوسن، پر سیاوشان؛ همه باهم در آب می‌پزند تا به خوبی نرم می‌شوند و از آن تناول نمایند و اگر آب بسپایک و ترد هم با آنها باشد بهتر است.

و بدان! که گاهی روی دهد چیزی در سینه گیر می‌کند و می‌توان آن را بیرون داد. اما بدان! اگر ناتوان باشد، نای بیرون راندن آن را ندارد که در این حالت باید کمک از عطسه گرفت.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۳۹۰

فصل هفتم گفتاری کلی درباره نفس

چنان‌که در بحث از نبض بیان نمودیم، نفس هم همانند نبض با دو حرکت و دو سکون صورت می‌پذیرد، فرقی که میان این دو هست، آن است که: نفس تابع اراده است و می‌توان آن را از گذار طبیعی منحرف ساخت، اما نبض صددرصد طبیعی و خارج از اراده ماست.

نفس چه کاری را انجام می‌دهد؟

نفس عهده‌دار است که ریه را از نسیمی خنک پر کند تا تپشهای قلب را آماده سازد. قلب مرتباً از ریه هوای خنک دریافت می‌نماید و بخار دودی را به سوی ریه گسیل می‌دارد.

توضیح می‌دهم، قلب از ریه هوای خنک دریافت می‌نماید که این هوای خنک ریه از راه نفس آمده است، تا هوای به قلب رسیده خنک است و بی‌آلایش، برای کمک به تپش قلب آمادگی دارد.

اما وقتی از مجاورت گرم گوهری، گرم شد، یا از آمیزش با بخار دودی صفای خود را از دست داد، دیگر نمی‌تواند به نبض کمک کند و قلب به هوای تازه نفس احتیاج دارد، ناچاراً هوای کهنه و بخارآلوده باید بیرون رود و هوای تازه نفس خنک و بی‌آلایش که بایسته کمک کردن به نبض است، درآید که آن تازه‌وارد از راه برکشیدن نفس می‌آید و این گرم بخارآلوده از راه نفس پس دادن از قلب بیرون می‌رود، در میان نفس کشیدن و نفس پس دادن دو ایستگاه موجود است.

فرو رفتن نفس که همان برکشیدن هوای خنک است با گسترش ریه صورت‌پذیر است و اگر احیاناً ریه در کار نفس کشیدن با اشکالاتی روبه‌رو شود، جرمهایی که در پیرامون ریه می‌باشند کار ریه را انجام می‌دهند و نفس را روبه‌راه می‌نمایند.

و هم‌چنین است که بیرون دادن یا بهتر بگوییم پس دادن نفس به وسیله ترنجیدن ریه انجام می‌شود که این ترنجیدن نیز پیرو جرمهای پیرامون ریه می‌باشد.

کلمه نفس در نزد توده مردم به معنی بیرون دادن نفس (بازدم) است که در اصطلاح طبیبان گاهی بر پس دادن نفس اطلاق می‌شود و گاهی بر برکشیدن و پس دادن نفس، که اتفاقاً معنی کردن نبض هم سرنوشت معنی کردن نفس را دارد. توده مردم تنها گستردگی تپش قلب را نبض گویند اما در اصطلاح طبیبان همه حالات تپیدن قلب را می‌رسانند. جنبش بدون عیب و کاهش نفس، بسته به حرکت حجاب است، و اگر احیاناً حجاب به نوعی ناتوانی برخورد کند به طوری که نفس به آسانی آمدوشد نکند، ماهیچه‌های سینه همگی به کمک حجاب می‌شتابند و اگر نیاز به مدد بیشتر بود ماهیچه‌های بالایی سینه نیز از کمک کردن حجاب دریغ نخواهند کرد؛ یا اقلاً برخی از ماهیچه‌های پایینی سینه به یاری حجاب می‌آیند.

هرگاه به بیرون دادن صدا نیاز باشد، حتما باید ماهیچه‌های حنجره دست به کار شوند؛ و هرگاه نیاز به پارچه‌پارچه نمودن صدا بود، که صدا به حروف تبدیل شود و حروف گفتار را تشکیل دهد، باید ماهیچه‌های زبان را به کار وادار کرد که ماهیچه‌های لب نیز در این پاره‌پاره کردن صدا و بیرون دادن حروف و تبدیل حروف به سخن سهیم می‌باشند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۹۱

تو راجع به نبض فهمیدی! که نبض درشت، ریز، دراز، کوتاه، سریع، کند، گرم، سرد، مرتب، مختلف، نامرتب، نیرومند، ناتوان، بریدگی نبض، پیوستگی نبض، نبض تشنجی، نبض لرزان، هریک دلیل بر حالتی معین در انسان است.

همچنان که رگهای پر از آگنه، کم آگنه، حالات پسندیده، حالات ناپسند، هریکی از آنها، نشان از حالتی معین دارد.

و چنان که در هرکسی برحسب مزاج در عمر، نژاد و نوعیت نژادی، روی آورها بر بدن و روی آورهای روانی تفاوتی هست و هر حالتی رهنمونی است برای تشخیص سلامت و بیماری انسان، در نفس و نوعیت آن نیز تفاوتی هست و می‌توان از راه نفس، چگونگی حالت انسان را تشخیص داد. نفس بزرگ، کوچک، سریع، کند، جدا از هم، نامرتب، تنگ، گشاد، آسان، دشوار، نیرومند، ناتوان، گرم، سرد، درست و مرتب، نامرتب می‌شود و هریک از این حالات نفس، رهنمون تشخیص بدن انسانند.

برخی از انواع نفس نام ویژه به خود دارند مانند نفس بریده، نفس دوچندان، نفس راست ایستادگی (نفس الانتصاب)، نفس خفگی، نفس زورکی و دارای فاصله‌های زمانی مانند نفسی که در بیماری سکتی و امثال آن پدید آید.

آسیب دیدگی نفس و انگیزه آن

هرگاه خللی بر نفس وارد آمد انگیزه‌اش یکی از سببهای زیر است:

۱- اندامان نفس کش آسیب دیده‌اند و خلل در نفس پیدا شده است. منظور از اندامان نفس کش حنجره، ریه، قصبه، رگهای زیر (کلفت)، شرایین، حجاب، ماهیچه‌های سینه و خود سینه است که شاید سینه تنگ و کوچک باشد و از این تنگی و کوچکی نفس به کوچکی و تنگی بینجامد.

۲- منشأ و مبدأ: منشأ و مبدأ در اینجا مغز است و نخاع، که نخاع منشأ حجاب است قسمت اعظم حجاب از زوج چهارم عصب نخاع روئیده و همچنان شاخه‌ای از زوج پنجم و ششم و عصبی که به سوی شعبه زوج پنجم و ششم آید به نخاع پیوسته‌اند.

۳- آیا آسیب‌دیدگی نفس از اندامان همجوار است و در گزندگی که به نفس رسیده است این اندامان همسایه سهیم می‌باشند، منظور از اندامان همجوار: معده، کبد، زهدان، روده و سایر احشاء است.

چگونگی آسیب نفس:

۱- یا سوء مزاج، ناتوان‌کننده گرم است.

۲- یا سوء مزاج سرد.

۳- یا سوء مزاج تر.

۴- یا سوء مزاج خشک.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۹۲

این انواع از سوء مزاجها یا مزاج ساده است و بدون ماده یا اینکه با ماده‌ای خلطی است و آن خلط همراه سوء مزاج یا خلطی است حبس شده و بیرون نمی‌آید، یا در آوندی که در آن است در اندازه‌ای زیاد ریخته و لزج است، یا غلیظ، که ریم و چرک زخم را می‌توان در این رده به شمار آورد، یا ماده باد است یا بخار.

۱- یا آسیب‌دیدگی نفس از بیماری ابزاری است مانند فالج و تشنج.

۲- یا از ترك بردن و از بین رفتن تك است (انحلال فرد).

۳- یا از ورم سرد یا ورم گرم یا ورم سخت که تعفن کرده یا چرک آلود است، یا خورده شده است.

۴- یا از درد و آزار است.

و تو از آنکه ما برایت بیان می‌کنیم می‌دانی که نفس خودبه‌خود گواه بر نوع بیماری است و حالش در این باره حال نبض است. همچنان که حالت نبض را بررسی می‌کردی و نبض طبیعی را الگوی شناسایی سلامت و بیماری انسان قرار می‌دادی از نفس هم همین استفاده را بکن و در نفس انسان سالم دقت کن و آن را الگو قرار ده!

فصل هشتم نفس بزرگ و نفس کوچک، انگیزه چگونگی نفس و بر چه حالی دلالت دارد

منظور از نفس بزرگ نفسی است که بیش از حد اعتدال هوا را بسیار بسیار دریافت می‌نماید و نفسی را بزرگ می‌نامیم که در برکشیدن آن، اندامان نفس کش در هر طرف بسیار گسترده‌گی یابند که آن هوای زیاد از حد را روبه‌راه کنند.

نفس کوچک و تنگ کاملاً مخالف نفس بزرگ است، هواکش کوچک می‌شوند و هوا کمتر از حد اعتدال از آنها می‌گذرد.

انگیزه نفس بزرگ همان انگیزه‌های نبض درشت است، یعنی یکی از انگیزه‌های سه‌گانه است که بیان کردیم (آسیب از بیماری ابزاری، ترك بردن اندام نفس‌کش، ورم).

کسانی پندارند که نفس کوچک تنها به وسیله حجاب صورت می‌گیرد، که اصلاً این پندار صحیح نیست. چرا؟

زیرا نفسی که تنها به جنبش حجاب نیازمند است، همانا نفس معتدل است؛ حتی اگر کوچک باشد باید کوچکی معتدل باشد. آری درحالی که حجاب کاملاً سالم و نیرومند باشد در روبه‌راه کردن نفس معتدل نیازی به غیر خود ندارد، اما وقتی که برای نفس کوچک اندامان سینه همگی به حرکت درمی‌آیند و اندامان سینه هم ناتوان شده‌اند و نیروی لازم در اختیار ندارند، چگونه حجاب به تنهای آنها می‌تواند نیاز انسان را در نفس کشیدن برآورد.

حتی در نفس معتدل - چنان که شرح دادیم - اندامان نفس‌کش به کمک حجاب می‌آیند و این در صورتی است که حجاب نیرومند و سالم باشد. اما اندامان نفس‌کش دیگر که باید به کمک حجاب

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۹۳

بیایند، اگر ناتوان باشند که حجاب هرچند سالم و سرحال باشد به تنهایی نمی‌تواند به حدّ کافی و لازم گسترش یابد و حتی اگر همه اندامان دیگر نفس‌کش حجاب را کمک رسانند به اندازه لازم نمی‌توانند گسترش ریه را تأمین کنند که از انگیزه‌ای ناتوان شده‌اند و از سوی دیگر گذارهای نفس‌کش تنگ شده‌اند، چنان که در بیماری ذات‌الریه این حالت برای نفس رخ می‌دهد.

اما در نفس بزرگ، قیاس و اعتماد بر اندازه هوای برکشیده و پس داده است باید هر دو حالت را بررسی کرد، در نفس بزرگ ماهیچه‌های سینه همگی به حرکت درمی‌آیند، در برکشیدن نفس همه این ماهیچه‌ها گشاد می‌شوند و گسترش یابند.

در پس دادن نفس، همه ماهیچه‌های سینه می‌ترنجند و در هر دو حالت ماهیچه‌ها در حرکتند. در نفس بزرگ که ماهیچه‌ها همه به حرکت درمی‌آیند برای این است که در هوا به حدی زیاد تصرف کنند ما این را نفس بزرگ گوئیم.

نفس کوچک کاملاً در برابر نفس بزرگ قرار گرفته و برعکس نفس بزرگ است.

گاهی رخ می‌دهد که در هنگام برکشیدن نفس بزرگ، اندامان ابزار نفس کش چنان به حرکت شدید درمی‌آیند که گسترش آنها از جلو به دو استخوان چنبر، و از عقب به استخوان هر دو شانه و از دو جانب به قسمت اعظم گوشت کتف می‌رسد.

و گاهی شدت حرکت به حدی می‌رسد که سوراخهای بینی نیز به برکشیدن نفس کمک می‌کنند.

در برخی از حالات، در حال نفس بزرگ یا نفس کوچک گسترش و ترنجیدگی تفاوت دارد و هم‌آهنگ نیستند. گاهی گسترش بر ترنجیدگی می‌چرید و گاهی برعکس ترنجیدن از گسترش بیشتر است. و این تفاوت و ناهماهنگی برحسب نیاز و چگونگی حالت ریه و چگونگی ماده بیماری است که آیا در نفس گسترش بیشتر مورد نیاز است یا ترنجیدن اندامان نفس کش.

مثلاً اگر ماده بخار دودی به حدی زیاد در ریه باشد، یا ماده بخار دودی در چگونگی تند و بد باشد، نیاز به ترنجیدن اندامان نفس کش بیشتر از گسترش آن است که بتوانند ماده بخار دودی را پاکسازی کنند و برای چنین حالتی پس دادن نفس بزرگ پف مانند لازم است. پس در اینجا نیاز به ترنجیدگی اندام بیشتر از گسترش آن است.

اما اگر التهابی موجود است و لازم است که فرونشیند و خاموش گردد نیاز بیشتر به گسترش اندامان نفس کش است. اگر شخصی در نفس برکشیدن اندک هوا را صرف می‌کند و در پس دادن نفس هوای زیاد بیرون می‌دهد، دلیل آن است که این شخص حرارت غریزی (طبیعی) اش کاهش یافته و حرارتی بیگانه در اندازه زیاد به سوی او روی آورده است.

گفتیم که در برکشیدن و پس دادن نفس بزرگ، کلیه اندامان نفس کش به حرکت شدید درمی‌آیند؛ این به حرکت درآمدن شدید، یکی از چهار انگیزه زیرا را دارد که بدین قرارند:

۱- هرگاه حرارت شعله‌ور (التهابی) در پیرامون قلب و ریه باشد، بر اندامان نفس کش است که بیشتر از حد معمولی هوای خنک برکشند و حرارت را فرو نشانند و آن را به حالت معتدل در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۹۴

بیاورند، که برای انجام این کار ناچار باید جنبش زیاد و خسته کننده از خود بروز دهند.

۲- هرگاه ماهیچه‌های جنباننده هوای بایسته نفس، ضعیف و ناتوان شوند و از عهده جنبانیدن هوای مورد نیاز کاملاً برنیایند. که این ناتوانی ماهیچه‌های جنباننده هوا، زاده یکی از سببهای زیر است:

الف- سبب ناتوانی در خود ماهیچه‌ها.

ب- سبب از اندامان منشأ.

ج- ناتوان شدن ماهیچه‌ها از اثر بیماریهای مانند دق، سل و جمع شدن ریم.

د- ابتلای ابزار نفس کش به نوعی بیماری که آن هم دو حالت دارد؛ یا بیماری ویژه اندامان نفس کش است، یا از شراکت اندامان دیگر است که بیماری شراکتی را ذکر کرده‌ایم؛ که مثلاً تشنج، یا فالج، یا سوء مزاج، یا ورم و درد و آزار است.

ه- عاملی از عوامل که بر ماهیچه‌ها روی آورده، مانع گسترش ماهیچه‌ها شده است. مثلاً معده از غذا یا باد چنان آکنده شده است که برآمدگی معده بر حجاب فشار آورده و حجاب یارای آن را ندارد چنان که لازم است گسترش یابد.

۳- تنگی یا تنگ شدن اندامان نفس کش که عبارتند از: حنجره، جویرگهای قصبه، شریانها و آنچه با این اندامان در تماس است، مانند: تخلخل ریه، که هرگاه ریه پر از خلط بود و بندآمدنیهای زیاد روی داد یا ورم در ریه پیدا شد و ریم بسیار جمع آمد، که این حالات را می‌توان از بیماران مبتلا به آسم و بیماران ذات الریه دریافت.

۴- اهمال و غفلت ورزیدن در نفس کشیدن که زیاد و کم و بزرگی و کوچکی مطرح نیست و اینک چند مثال:

الف- شخصی نفس را در سینه حبس می‌کند، مدتی می‌گذرد، آنگاه یکهو نفس بزرگ می‌کشد تا تلافی مدت تأخیر نفس کشیدن را درآرد.

ب- عقل درهم شده‌ای که در حالتی نیست مزاج قلبش بسیار سرد باشد، ممکن است از نفس کشیدن در وقت خود غفلت ورزد و بعداً به تلافی این تأخیر در نفس کشیدن نفسی بزرگ بکشد.

ج- شخصی خوابیده است، بخار دودی زیاد جمع شده است، روان خوابیده از بیرون راندن آن بخار دودی غفلت ورزیده است، همین که بخار گرد آمده بیش از حد زیاد شد و نیاز مبرم به بیرون راندن آن بود، شخص خوابیده حتماً نفس بزرگ می‌کشد که این بلا را دفع کند.

د- کسی هست مزاج قلبش به این حد از اعتدال خارج نشده است که نیاز مبرم به نفس کشیدن پیاپی داشته باشد، پس نفس بزرگ کشیدن را برای وقت لازم‌تر نگاه داشته است و هرگاه خواست نفس بکشد با نفسی بزرگ تلافی این پس‌اندازی را درمی‌آورد.

نشانه‌هایی که از حرکات سینه به دست خواهد آمد:

اگر نیرو بر مرام است و کاهش نیافته است، و نیاز به نفس بزرگ دارای صدای پفمانندی هست و نفس در برخورد با پوست، گرم و التهابی است و نبض درشت می‌زند، دلیل بر گرم‌مزاجی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۹۵

است و علامات التهاب مزاج از سینه و رخساره و چشم و زبان نمایان است، که به تغییر رنگ و زبری و غیره جلوه می‌کنند.

اما اگر التهاب همراه حرارت نیست و نیرو همچنان به حالت خود باقی است ولی اندامان سینه چنان که شاید و باید گسترش نمی‌یابند، دلیل بر تنگی در ابزار سینه است که آنها را ذکر کردیم.

اگر لازم است که اندامان سینه همه باهم به حرکت درآیند، اما چنان حرکتی را از خود نشان نمی‌دهند که به حساب آید و چنان که بایسته است کاملاً گسترش نمی‌یابند و در حین نفس برآوردن اعتماد کلی بر دو سوراخ بینی باشد و در پس دادن نفس صدای پفمانندی نیست، نشان از آن دارد که نیروی حرکت‌دهنده ماهیچه‌ها آسیب دیده است.

اگر تنگی سینه از رطوبی بودن قصبه و اطراف قصبه است و به همراه نشانه‌های ذکر شده خرخر هست و شخص نیاز به «تنحنح» (صدای سینه صاف کردن) دارد، نشان از آن دارد که تنگی در کلیه سینه است.

و در غیر این صورت یعنی وقتی تنحنح نبود، سبب سینه تنگی ژرفاروتر است، اگر سینه تنگی به همراه خرخر سینه یکباره روی آورد، دلیل آن است که ماده نزلها از بالا به ریه ریزش کرده‌اند، یا اینکه ریم و چرك از اندامی دیگر به‌طور ناگهانی جاری شده و به ریه ریخته یا ریم و چرك اول به ریه و بعدا به قصبه سرازیر شده است.

فصل نهم نفس تند (شدید)

منظور از نفس شدید نفسی است که باوجود بزرگی، در برکشیدن آن باید زحمت کشید و انسان را پکر می‌کند و در پس دادن (بازدم) صدای پف از آن شنیده می‌شود که می‌توان نفس شدید را نفسی بزرگ و همراه نیرو و کوشش زیاد نامید.

فصل دهم نفس بلندبلند

گونه‌ای از نفس را بلندبلند می‌گوییم که از نوع نفس بزرگ است و تنها به حرکت دادن بالاییهای سینه صورت می‌گیرد و نیازی به حرکت دادن حجاب و قسمت‌های پایینی ماهیچه‌های سینه ندارد.

اکثرا چنین نفسی را در اشخاص مبتلا به تبهای وبایی مشاهده می‌کنی!

فصل یازدهم نفس کوچک

نفس کوچک آن است که در مقابل نفس بزرگ قرار دارد و انگیزه‌اش برعکس انگیزه‌های نفس بزرگ است. اگر دردی چنان اندامان نفس کش را دربرگیرد که آن اندامان از حرکت طبیعی کوتاهی ورزند، نفس کوچک است. گاهی تنگی سینه سبب کوچکی نفس است.

اگر با نفس کوچک خمیازه همراه باشد، آژیر مرگ طبیعت است.

اگر نفس کوچک برخلاف عادت پیاپی آید، نشان از وجود دردی در اندامان تنفس و درد در اندامان نزدیک به اندامان نفس کش است که منظور معده است و درد شاید از قرحه و ورم در معده باشد.

نشان انگیزه‌های نفس کوچک:

۱- چنان که ذکر شد، در برابری کردن انگیزه‌های نفس بزرگ و نفس کوچک عکس انگیزه‌های نفس بزرگ، انگیزه‌های نفس کوچک هستند.

۲- نفسی که از درد کوچک است و کوچکی از تنگی سینه نیست، بودن درد آن را معلوم می‌نماید و اگر شخص دردمند، که از درد به نفس کوچکی مبتلاست، بر آزاری که می‌بیند شکبیا باشد و درد را تحمل کند می‌تواند نفس را بزرگ گرداند.

با اینکه نفس چنین شخصی کوچک است، باز گاهگاهی نفس بزرگ برحسب نیاز و برحسب اندازه تحمل درد پا در میان می‌گذارد، یا اینکه فرصت می‌آرد که هرگاه درد آرامش نسبی یافت، نفس بزرگ برکشد.

۳- اما اگر کوچکی نفس، از تنگی سینه است کاملاً خلاف مورد فوق است.

فصل دوازدهم نفس دراز (عمیق)

نفسی است که زمان حرکت هوا در دم و بازدم به طول می‌انجامد تا نیروی بدن بتواند هوای بسیار به مصرف برساند. شاید دردی یا تنگی سینه از برکشیدن و پس دادن نفس بزرگ سریع جلوگیری کند، نفس عمیق در برکشیدن هوا جای نفس بزرگ سریع را بگیرد.

فصل سیزدهم نفس کوتاه

نفس کوتاه برعکس نفس عمیق است. اگر نفس کوتاه برخلاف عادت پیایی آمد، انگیزه درد در ابزار نفس کش و اطراف آن است. اگر نفس کوتاه مختلف بود آژیر مرگ غریزه است.

فصل چهاردهم نفس سریع

نفس سریع نفسی است که در مدتی کوتاه نیاز برآورد، که نه مانند نفس کوتاه است و نه مانند نفس کوچک.

انگیزه نفس سریع:

۱- در وقتی که نفس بزرگ نیاز برآورد نباشد.

۲- از نفس بزرگ بیشتر نیاز به نفس باشد.

۳- مانعی در راه نفس بزرگ باشد- چنان که در نبض گفتیم- و آن مانع یا در ابزار پدید آمده باشد یا در نیرو. گاهی حرکت برکشیدن و پس دادن نفس سریع جدا از هم می باشند؛ یا در برکشیدن سرعت بیشتر از پس دادن نفس است و یا بالعکس؛ چنان که راجع به نفس بزرگ شرح دادیم.

فصل پانزدهم نفس کند

نفس کند کاملاً برعکس نفس سریع است و سببهای هر دو کاملاً باهم مخالفند. هرگاه اندام نفس کش نیازمند آن باشد که یواشکی و به آهستگی حرکت کند، دردی را که در اندام است و سبب نفس کند شده است، نوعی آرامش می دهد.

فصل شانزدهم نفس پیایی

نفس پیایی نفسی است که فاصله زمانی میان یکی و بعدی بسیار کوتاه است. انگیزه اش همانا نیازمندی به نفس پیایی است، هرگاه نفس بزرگ و نفس سریع نتوانستند چنان که شاید و باید عمل کنند و این کوتاه آمدن نفس بزرگ و سریع یکی از انگیزه های زیر را داشته باشد:

۱- ورم مانع باشد؛ ۲- درد مانع باشد؛ ۳- تنگی گذار نفس از جمع شدن مواد، در اندازه زیاد؛ ۴- زیر فشار قرار گرفتن مانع گردد؛ ۵- ریزش چرک زخم در فضای سینه؛ ۶- یا چیزی دیگر از انگیزه های تنگی.

در هریک از این شرایط نفس پیایی مورد نیاز است و بیشتر از هر دو نفس (بزرگ و سریع) کار را انجام می‌دهد.

و تو یاد گرفتی! که میان حالت مورد نیاز و حالتی که از درد ناشی است، فرق است. بقراط درباره نفس پیایی می‌فرماید:

نفس پیایی بلائی است که خشکیدن ریه و خسته شدن اندامان نفس کش نزدیک ریه را به دنبال دارد.

فصل هفدهم نفس سرد

نفس سرد نشان از مرگ نیرو و خاموش شدن حرارت غریزی دارد و سرد شدن مزاج قلب را می‌رساند. نفس سرد در بیماریهای شدید (حاد) و به‌ویژه اگر نمناک باشد، گواهی راستین بر از بین رفتن غریزه است.

فصل هجدهم نفس بدبو

نفس بدبو از نوع گند دهان به شمار می‌آید؛ تنها فرقی که با سایر حالات گند دهان دارد این است که بدبویی وقتی احساس می‌شود که نفس برمی‌آید، که دلالت بر این دارد که خلط گندیده یا ورم متعفن، در اندامان نفس کش یا در قصبه یا در ریه جای خوش کرده است.

فصل نوزدهم جابه‌جا شدن نفس بزرگ و نفس سریع و نفس پیایی و آنچه برخلاف آنهاست.

این را دانستی که هرگاه نیاز بود و مانعی در راه نبود، نفس بزرگ است. اگر نیاز به نفس بیشتر شد، نفس سریع آید؛ اگر باز نیاز بیشتر و بیشتر شد، نفس پیایی می‌آید. اگر نیاز به نفس کمتر شد، و اگر مانع و حایل از میان برداشته شد، نفس رو به کاهش برمی‌گردد. در مرحله اول پیایی آمدن کاهش یابد، در مرحله دوم سرعت کم می‌شود، در مرحله سوم بزرگی نفس به کاستی می‌گراید. و در این بازگشت حالات نفس پیایی زدن به نسبت کند شدن نفس بیشتر است و کند آمدن از کوچک شدن بیشتر می‌شود. پس خارج شدن از حالت طبیعی نفس به سوی کوچکی کمتر از خارج شدن نفس از حالت طبیعی کند است و خارج شدن از حالت طبیعی در کند و کوچک بیشتر از حالت نفس پیایی است و این بالا رفتن و پایین آمدن در هر دو حالت گسترش و تنجیدن به اعتبار آید، که در هر دو حالت نیاز به بیش و کمی حکم فرماست.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۳۹۹

هرگاه نیاز بود که گسترش بیشتر از تنجیدن باشد، زمان پیش از گسترش کوتاه‌تر است. اما اگر نیاز به تنجیدگی بیش بود، زمان پیش از تنجیدن کوتاه‌تر است.

اگر نفس پیایی و سریع آید بدان! که دنباله‌رو ورمی گرم و تنگی گذار نفس از بند آمدنی است.

فصل بیستم نفس در حرکت (منظورم نفسی است که ریه را به حرکت درمی آورد)

چنین نفسی نشانه آن است که نیرو به سستی گراییده، یا اینکه در اثر بیماری ذبحه، تنگی شدید و خفه کننده روی آورده؛ یا ریم جمع آمده و به ریه ریخته است یا اینکه خلط در ریه گرد آمده است.

فصل بیست و یکم بدی نفس کشیدن، به طور کلی (سوء التَّنَفُّس)

مقصود از سوء نفس: نفس کشیدنی است که از حالت طبیعی خارج باشد، که تابع یکی از بیماریهاست و آن بیماری:

۱- یا ابزاری است؛ همانند دشواری شاشیدن (عسر البول)، تنگ نفسی، دوچندان شدن نفس، بریده شدن نفس، نفس راست ایستادن، (انتصاب النفس).

۲- یا از سوء مزاج، پر شدن (امتلاء)، راهبندانها، همسایگی فشارآورها، ورمها، درد، چیزهایی که مانع حرکت می شوند، پیدا شدن قرحه در حجاب و اطراف سینه.

۳- بیماریهایی خستگی آور و ناتوان کننده نیرو.

۴- تبهای وبایی شدید.

۵- مسموم شدن.

هر نوع بدنفسی و تنگ نفسی و دشوار برآمدن نفس که از ماده باشد، وقتی که آدم بر پشت خوابیده است بیشتر می شود، وقتی که بر پهلو دراز کشیده حالت میانه دارد و اگر راست بنشیند و اگر راست بایستد تخفیف یابد.

اما اگر خفگیهای درونی بود، انسان بر پشت دراز بکشد اصلا نفس نمی آید.

فصل بیست و دوم تنگ نفسی (ضیق النفس)

منظور از تنگ نفسی آن است که مقدار هوایی که در نفس کشیدن باید به مصرف برسد، گذار کافی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۰

کافی ندارد و ناچار از گذار تنگ عبور می کند و کم می آید.

انگیزه نفس تنگی:

- ۱- ورم که در رهگذر نفس، یا در ابزار نفس کش که عبارتند از: حنجره، قصبه، شاخه رگها، شریانها، گوشت متخلخل ریه، جرم ریه باشد.
- بدترین و شدیدترین ورمی که در ریه پیدا می شود و نفس تنگی شدید با خود می آورد، ورم سخت است.
- ۲- یا اینکه خلط غلیظ و لزج در اندازه زیاد در ریه گرد آمده است؛ یا خلط آبکی و رقیق است و در مقدار زیاد.
- ۳- فشار آوردن اندام، همجوار ریه بر ریه که از اثر فشار، ریه برهم آمده است و این در حالی است که ورم گرم در کبد یا معده یا طحال باشد.
- ۴- یا از بیماریهای استسقای و غیره مثلا ورم در فراغ پایینی ریه پدید آمده و ترکیده و خلطهایی از آن در ریه ریخته و مانع گسترش ریه شده است.
- ۵- یا ریه از اثر خشکیدن یا ترنجیدن سفت و ستر شده است.
- ۶- یا از سرما که اثر بر ریه و حجاب گذاشته.
- ۷- یا سبب نفس تنگی در عصب و حجاب است که سزاوار است آن را دشوار نفسی (عسر النفس) نامیم.
- ۸- یا از بخارهای دودی است که مدخل نفس را در جاهای تنگ، تنگتر کرده است.
- ۹- یا از تنگی سینه است، که اندامان جای گسترش کافی برای برکشیدن نفس ندارند.
- ۱۰- یا از بحران بیماری است. هرگاه موادی از ورمهای درونی به سوی بالا بگریند، نفس تنگی پدید آید و می توان آن را علامت بحران بیماری دانست.
- ۱۱- شاید تنگ نفسی یا دشوار نفسی، از اثر سیلان کردن مواد ناباب از ورمهای درونی به سوی سر باشد، و این نوع از سیلان مواد- که از ورم درونی بالارو است- فقط به سر برسد اگر سلامت تر است، آثر پیدا شدن ورم در پشت گوشهاست، اما اگر بدخیم تر باشد آثر ورم در مغز است که بسیار وخیم است.

چگونه به نوعیت انگیزه ها پی ببریم؟:

اگر انگیزه نفس تنگی ورم خفگی (خناق) باشد، برایت شرح داده ام و می شناسی!

اگر ورم در خود ریه موجود است، درد سنگین، آن را معرفی می کند.

اگر ورم در ماهیچه‌ها و پرده‌های سینه است، دردی مانند خلیدن سوزن احساس می‌شود. اگر این درد از داخل آید، شدید است و قوی‌تر، اما اگر از رویه ماهیچه‌ها یا پرده‌های سینه آید کمتر است و به این شدت نیست.

اگر ورم در کرکرکهای تابع ریه باشد، دردی احساس می‌شود که طاقت‌فرسا است (درد نخ‌،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۱

نخ مانده احساس می‌شود. نسخه) و شاید به سرفه کردن بینجامد.

اگر ورم گرم هست، نشانه‌اش را از تب جوی!

نشانه‌های خفگی را دانسته‌ای و ناشناس نیستند، که در وقت بر پشت دراز کشیدن نفس‌تنگی شدید است.

اگر سبب نفس‌تنگی از پری از خلطها باشد چند جهت دارد:

الف- اگر خلط در قصبه است، در برآوردن و تف کردن خلط هست و انسان در آرزوی سرفه کردن است. هرگاه خلط را تف کرد- که از حد اقل سرفه و با خرخر سینه بیرون می‌آید- تنگ نفس می‌آساید و بهره بیند.

ب- اگر خلط در ریه باشد، باز حال بدین منوال است؛ تنها فرقی که با خلط جمع شده در قصبه دارد این است که خلط از جای ژرف‌تر به سوی دهان آید و خرخر سینه در همان اندازه است که راه خلط می‌پیماید. اگر راه خلط برآمدن دشوار باشد خرخر سینه زیاد است و اگر آن دشواری کمتر باشد، این هم کمتر پدید آید.

ج- اگر خلط در فضای خالی سینه است، در پهلوه‌پهلوه شدن، انسان نفس تنگ احساس می‌کند که سنگینی جابه‌جا می‌شود و از پهلویی به پهلویی انتقال می‌یابد، و بعد از آن بیرون دادن ماده تف‌کردنی از راه دهان شروع می‌شود؛ و با اینکه تنگ نفس است چنان سرفه‌ای ندارد که به حساب آید.

فصل بیست و سوم نفس مختلف (گونه‌گونه شدن حالت نفس)

گاهی نفس مرتب آید و گاهی نامرتب. می‌توان قیاس آن را با حالات نبض بکنی و از نبض نامرتب و نبض مرتب، حالت و دلالت نفس را دریابی.

فصل بیست و چهارم نفس دو مرحله‌ای (متضاعف)

نفس دوچندان را باید از رده نفس مختلف به شمار آورد که عبارت از گونه نفسی است که با گسترش اندامان نفس صورت گیرد، یا به سبب ترنجیدن است. یعنی نوعی نفس است که دارای دو حرکت و در میان هر دو حرکت ایستی

هست، درست همانند گریه کودک که در اثنای گریه یکهو از گریه بازایستد و دوباره گریه را از سر می‌گیرد. پس تغییری در گسترش و ترنجیدن ابزار نفس رخ می‌دهد.

انگیزه نفس دومرحله‌ای چند احتمال دارد:

۱- حرارت زیاد باشد و اندازه نفسی را که برمی‌کشد کفایت نمی‌کند و به حدّ کافی بهره‌رسان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۲

نیست، پس باید حد اقل هوای برکشیده بیشتر شود.

۲- ابزار نفس- که آنها را شناخته‌ای!- ناتوان شده‌اند و نیاز به آسودن دارند و این ایست نفس، همان آسودن ابزار نفس است.

۳- شاید از سوء مزاج باشد، چنان سوء مزاجی که نیرو برانداز یا خشکاننده یا سفت کننده ابزار نفس است که اکثراً سفت شدن ابزار نفس سبب نفس دومرحله‌ای می‌شود.

۴- ابزار نفس به درد آمده یا اندام همجوار ابزار نفس آزار دیده است.

۵- ورم در ابزار نفس است، یا اندامان همجوار ابزار نفس ورم کرده‌اند؛ از قبیل: حجاب، کبد، طحال، که کبد ورم کرده بیشتر از طحال ورم کرده بر اندامان ابزاری نفس کش تأثیر دارد.

۶- از نوعی بیماری است که ابزار نفس کش را دربرگرفته و بارها ابزار نفس کش را گفته‌ایم که چه هستند و کدامند.

۷- تشنجی زیاد روی داده است یا در راه رخ دادن است. که این نوع از تشنجی در بیماریهای سخت و تبهای شدید خوش‌خبر نیست و نشانی از بدی دارد

۸- یا اثر سرماست که در این حالت از تب شفا یابد.

فصل بیست و پنجم نفس نیمه به نیمه

نفسی را نیمه به نیمه گوئیم که شخص نیمی از ریه‌اش سالم است و نیمی ناسالم و آسیب دیده، پس نفسش نیم به نیم می‌شود و مرکب از نفس سالم و ناسالم می‌باشد.

فصل بیست و ششم نفس دشوار (عسر)

نفسی را دشوار می‌نامیم که خواه‌گدار نفس تنگ باشد یا فراخ، نفس به زحمت کشیده می‌شود.

انگیزه آن نیز چند جهت دارد:

۱- آسیب‌دیدگی اندامان نفس، چنان‌که در بحث از غیر این نوع نفس هم آمده است.

۲- حرارتی آلا و مانند آتشین بر قلب چیره شده است.

۳- سرمایی که نیروی حرکت دهنده اندامان نفس را از بین برده است، یا به چنین نیرویی گزندگی رسانیده است، چنان‌که اتفاق می‌افتد که از داروی سردی بخش آبکی مالیدنی یا غیر مالیدنی سردی بر حجاب تأثیر گذاشته باشد.

۴- سوء مزاجی که از هوای سرد یا از ضماد سردی بخش، که بر بالاییهای حجاب می‌گذارند تا آسیبی را از حجاب دور کند یا معده و کبد را چاره‌ساز باشد، حجاب که بسیار به ضماد نامبرده نزدیک است از ضماد متأثر شود و به خوبی نتواند گسترش یابد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۳

۵- از نوعی بندآمدنی در گدار نفس که راه را بر هوای برکشیده می‌بندد، و نیاز به کوشش زیاد دارد تا راه‌بندان را از راه برداشت، این نوع از نفس برخلاف نفس تنگی است.^{۳۶}

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۳؛ ص ۴۰۳

ممکن است راه‌بندآور ورمی باشد.

۷- از اثر داروی مسهل که کار نکرده و نفس را برانگیخته است.

۸- از اثر حقه‌ای تند باشد که عمل نکرده باشد.

۹- در بیماری ذات‌الجنب رگ‌زنی شده و بهره‌ای نداده است.

و بر توست که هرآنچه در این کتاب- چه در همین موضوع نفس چه در آخر- درباره تنگ‌نفسی نوشته‌ام، بخوان!

فصل بیست و هفتم نفس درست ایستادن (انتصاب) راستا

^{۳۶} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

نفسی را نفس انتصاب می‌نامیم که تا انسان در نشستن و ایستادن راست نباشد و گردن را به سوی بالا نکشد گذار هوای نفس باز نمی‌شود.

اگر کسی گردنش را به سوی جلو یا عقب خم کند یا سینه را پس‌وپیش ببرد، نفسش تنگ می‌شود.

هرگاه راست نشستن یا راست ایستادن نبود و به‌ویژه اگر دارنده نفس بر پشت دراز کشید اجزاء ریه برهم می‌آیند و گذارها را می‌بندند. این را هم باید یادآوری کنم که در حالت بر پشت خوابیدن اجزاء ریه خودبه‌خود برهم می‌آیند و تنها گذاری کوچک و تنگ می‌ماند که در حالت نفس‌تنگی بر پشت خوابیدن، آن مجرای کوچک نیز بسته می‌شود.

ممکن است این بند آمدن گذار نفس در تبها و امثال تب روی دهد که بخارهای آبی و رطوبتهای تراوش‌کننده زیاد است.

ممکن است مجرای نفس از خلط پر شده باشد یا از خلط بند آمده باشد و یا ورم این راه‌بندان را ایجاد کرده است. یا اینکه ماهیچه‌ها سست شده‌اند؛ که در این حالت اگر به سوی پاها فروهشته نشوند و به سوی پشت و سینه فروهلند، فشار بر گذار نفس وارد آید.

فصل بیست و هشتم نفس طبیعی نسبت به سن و سال و حالات گوناگون انسان

۱. کودکان: انسان در کودکی هضم خوراکش بیشتر و بادوام‌تر است، زائده‌های ماده دودی در آنها بیشتر از بزرگان است و حرارت هم دارند. پس نیاز به نوعی نفس دارند که بتوانند از عهده بیرون راندن ماده دودی و فرونشاندن حرارت خارج از طبیعی برآیند. کودکان نیروی زیاد ندارند و هنوز

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۴

بدنشان به حد کافی نمو نموده است، پس حتما در چنین حالتی، سرعت و پیایی آمدن و بزرگی نفس - اما نه بسیار بزرگ - در کودک حس می‌شود.

۲- نفس جوانان: بزرگ‌تر از نفس کودکان است، لیکن سرعت نفس و پیایی آمدن نفس در جوانان کمتر از آن است که در کودکان است، زیرا تنها نفس بزرگ نیاز آنها را برمی‌آورد.

۳- نوپیران (از چهل ساله تا شصت ساله کهل): نفس نوپیران از حیث زیادی از نفس جوانان کمتر و از حیث کاهش به نفس پیران نمی‌رسد.

۴- پیران (از شصت سال به بالا): نفس پیران از نفس نوپیران و جوانان کوچک‌تر و کندروتر است و بیشتر مختلف می‌باشد و سبب بر تو پوشیده نیست!

فصل بیست و نهم نفس فشاری

نفس کسانی که معده‌شان زیادتر از لازم پر باشد، نفس زنان باردار که شکم برآمده دارند، نفس بیماران استسقای و هرچه از هر سببی شکم برآمده است؛ اگر نیروی کافی ندارند نفس به کوچکی گراید، زیرا فشار بر حجاب وارد آمده و حجاب از گسترش می‌کاهد. نفس چنین کسانی تا نیرو دارند تنها کوچک است و سرعت و پیایی زدن ندارد، اما اگر نیرو کاهش یافته است تنها نفس پیایی هست.

فصل سیام نفس حمامیان

کسی که با آب گرم خود را می‌شوید، از آنجا که ابزار نفس کش نرم می‌شوند، برحسب حالت گرمی حمام و آب آبتنی، نفس بزرگ، سریع یا پیایی می‌شود.

کسی که با آب سرد آبتنی می‌کند، حالش برعکس حالت حمامی است.

فصل سی و یکم نفس در خواب

اگر شخص دارای نیروی کافی است، نفس بزرگ و مختلف می‌کشد و سبب همان است که در بحث نبض بیان شد. ترجیدن ابزار نفس در خواب بیشتر و سریع‌تر از گسترش آن است؛ زیرا در هنگام خواب هضم کردن خوراک بیشتر است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۵

فصل سی و دوم نفس در سینه‌درد

نفس سینه‌درد- چنان که قبلاً برایت شرح داده‌ام- به کوچکی و کوتاهی گرایش دارد و امکان دارد که نفس دومرحله‌ای، و شاید نفس دشوار باشد و اگر التهابی اندامان سینه را دربرگرفته است؛ ممکن است نفس کند و پیایی باشد- چنان که یاد گرفته‌ای!- اکثراً کوچک و کوتاه است و احتمال کندنفسی کمتر است؛ زیرا احتمال بند آمدن راه نفس و کم گستردن ابزار نفس بیش از آن است که نیاز به نرمش و کندروی باشد.

آزار دیدن ابزار نفس از گسترش، بسیار بیشتر از آزاری است که از سرعت نفس احساس می‌کنند و هرگاه قلب گرم التهابی شد، چاره‌ای جز این نیست که نفس سریع به میان آید هرچند آزاردهنده هم باشد.

فصل سی و سیّم نفسی که از هر انگیزه‌ای تنگ می‌شود و نفس بیماران آسم

کسانی هستند که از بسیاری از رویدادها نفسشان تنگ می‌شود، و باید با نفس سریع نفس‌تنگی را جبران کنند، همچنین چنین کسانی از کمترین سبب - هرچه باشد - نفس پیاپی می‌کشند، اضافه بر اینکه به تنگ‌نفسی دچار شده‌اند.

پس در نتیجه نفس آنها، هم کوچک، هم تنگ و هم پیاپی آید.

اما نفس بیماران آسم (ربو) در باب ویژه به بیماری آسم بحث خواهد شد.

فصل سی و چهارم نفس دارندگان ربو

چنین کسانی که ربو در ابزار نفس کش دارند، باید سینه را با زحمت زیاد کاملاً گسترش دهند، نفس آنها گرم و پف‌مانده است. نفس بزرگ به میان نمی‌آید و چیزی نیست که انگیزه نیرو باشد زیرا چنین بیمارانی در ناتوانی به غایت و منتهی رسیده‌اند، در صورتی که نیرو در بیماران ذات‌الریه و بیماران آسم به کلی از بین نمی‌رود.

فصل سی و پنجم نفس بیماران ذبحه و خفگی

نفس کسانی که با بیماری ذبحه و خفگی دست به‌گریبانند، همراه‌گسترش بزرگ است و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۶

گاهی که نیاز باشد سریع و پیاپی می‌شود، این در حالی است که ماده در ژرفا باشد. نفس چنین کسانی صدای پف‌مانند ندارد.

فصل سی و ششم گفتاری به‌طور خلاصه درباره ربو (آسم)

ربو یکی از بیماریهای ربوی است، کسی که به این بیماری مبتلاست ناچار است که نفسش پیاپی باشد، همانند کسی که دارد خفه می‌شود یا کسی که بسیار خسته است و به‌هن‌هن می‌افتد.

بیماری آسم که به سراغ جوانان رود، علاجهش دشوار است تا چه رسد به پیران که به زحمت شفا یابند و ماده بیماری در پیران به پختگی نمی‌رسد.

اکثراً در هنگام بر پشت دراز کشیدن درد آسم شدت می‌یابد.

این بیماری از بیماریهایی است که به درازا می‌کشد و به زودی دست‌بردار نیست، و با اینکه به درازا می‌کشد، نوبتهای شدید هم همراه دارد، نوبتهای همانند صرع و تشنج.

سبب بیماری ریو چندین احتمال دارد:

۱- خود ریه و آنچه با ریه پیوند نزدیک دارد، آسیب دیده باشند، به طوری که خلط غلیظ در شریانها و شاخه رگهای ریز شریانها و پرزه رگهایی که از شریانها می‌مکند خزیده و بیرون نمی‌آید.

۲- خلط- که مایه بیماری است- در خود قصبه باشد.

۳- خلط در قسمت گوشته متخلخل ریه و مکانهای خالی باشد.

۴- رطوبتهای ناباب از سوی سر آمده و به ریه ریزش کرده است، که این نوع بیماری آسم در کشورهای جنوبی و در هنگام وزیدن بادهای جنوبی زیاد روی می‌دهد.

۵- یا اینکه ماده بیماری از جاهای دیگر- نه از سر- به ریه ریزش کرده است.

۶- سردمزاجی ریه، خلط مایه بیماری را در خود ریه به وجود آورده است که کم‌کم شروع می‌کند.

۷- یا سبب در ریه و شریانهای ریه نیست، در معده است که یا خلط در معده به وجود آمده یا این که از سوی سر و کبد آمده و به معده ریخته است.

۸- منقطع شدن نفس از خستگی در هنگامی که نفس برمی‌کشند، سببش این است که معده بر حجاب فشار می‌آورد و حجاب بنوبه خود مزاحم ریه می‌شود.

۹- اگر ریه سرد گردد یا غلیظ و ستر شود، به بیماری ریو کم‌کم می‌نماید. خلطهایی که سبب بیماری آسم می‌شوند گاهی از چگونگی آزار می‌رسانند و گاهی از چندی، که در اندازه زیاد باشند.

۱۰- گاهی- اما به ندرت- روی می‌دهد که ریو از خشکی و خشکیدن ریه و ترنجیدن و برهم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۷

آمدن ریه روی می‌دهد.

۱۱- شاید از سردمزاجی ریه پیدا شود.

۱۲- آسیبی به منشأ اندامان نفس کش رسیده باشد که خلط مایه بیماری از عصب و نخاع و مغز بر آنها تأثیر گذاشته باشد.

۱۳- مایه بیماری به صورت نزله (ماده آبکی) از منشأ آمده و اندامان نفس کش را دربرگرفته است.

۱۴- از اندامان همجوار اندامان نفس کش است که برای اندامان نفس کش مزاحمت ایجاد کرده‌اند و از گسترش بازمی‌مانند. مانند معده که مزاحمت برای حجاب ایجاد می‌کند.

۱۵- شاید از جمع شدن و بند آمدن بخار دودی در ریه باشد، یا بخار دودی به ریه رسیده باشد.

۱۶- شاید از حبس شدن باد در اندامان نفس کش باشد و مزاحم نفس کشیدن شود.

۱۷- یا از کوچکی سینه باشد که نمی‌تواند نیاز را از نفس برآورد.

۱۸- آسیبی سرشتی و در خلقت برای نفس ایجاد شده است، همچنان که از کوچکی معده آسیب بر غذا وارد آید.

گاهی بیماری ربو شدت می‌یابد و بیماری نفس انتصابی (نفس راست) می‌شود و بسیار روی می‌دهد که ربو تبدیل به ذات الریه شود.

نشان از چگونگی حالت بیماری ربو:

۱- اگر سبب ربو خلط و رطوبتهایی است که در قصبه هستند، در اوایل نفس کشیدن نفس تنگ است، سرفه کم است، صدای سینه صاف کردن (تنحنج)، خرناسه از بینی شنیده می‌شود، تو گویی چیزی در راه نفس گیر کرده است.

تا اندازه‌ای گرانی در سینه حس می‌شود، تف کردن خلط هست که از جای نزدیک برمی‌آید.

۲- اگر سبب خلطی است که از بالا ریزش کرده است نشان این است که ربو یکدفعه روی آورد، وگرنه ربو به تدریج و اندک‌اندک پدید آید.

۳- اگر سبب موجود بودن خلط در رگهای درشت باشد، نبض بیمار مختلف و خفقانی است و اگر این حالت خفقانی نبض، ریشه دواند و محکم گردد، به مرگ بیمار می‌انجامد. در اکثر حالات نبض بیمار ربو خفقانی است.

۴- اگر خلط انگیزه ربو در خارج از جاهای تهی باشد، هر کیفیتی داشته باشد فرقی نمی‌کند، نشانه‌اش این است که سرفه در کار نیست.

۵- اگر بیماری ربو از شراکت اندامان منشأ گرفته است، سابقاً علامتها را برایت گفته‌ام!

۶- اگر در شراکت، اندامان همجوار ابزار نفس هستند، نشانه‌اش برانگیختگی ماده بیماری است از سوی آنها و پر شدن ابزار نفس از ماده است.

۷- اگر سبب از نزه‌هاست، چگونگی نزه‌ها نوعیت خود را می‌نمایاند.

۸- اگر از ترکیدن ورم ریم و چرك يكباره هجوم آورده و در جايي در ابزار نفس جمع شده است،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۸

سابقا بحث شده است و همچنین حالت بعد از ورم را شرح داده‌ایم.

۹- اگر سبب سرایت خشکی به ابزار نفس است، تشنگی و نبودن تف کرده ناباب نشان آن است که در این حالت بیمار از خوردن چیزهای رطوبی و به کار بردن نمین‌ها احساس سبک شدن و کاهش در بیماری می‌کند.

۱۰- اگر سبب بیماری ربو باد است، نشانش را در سبک شدن سینه بجوی! گاه‌به‌گاهی سینه تنگ می‌شود و این برحسب چیزی است که بیمار تناول کرده است. مثلا چیزهای بادزا، یا چیزهایی که سبب باد نمی‌شوند.

۱۱- اگر سبب ربو سردمزاجی ربوی است- چنان‌که پیران را مبتلا سازد- ربو کم‌کم و به تدریج آید و در نتیجه محکم می‌شود.

معالجه ربو، تنگ‌نفسی و سایر اقسام آن:

۱- اگر سبب ربو رطوبت است، باید به نرمی و یواشکی رطوبتی‌ها را از ریه برچید.

اگر دانستی که آسیب وارد بر ریه سببش گرد آمدن ماده زیاد است، همگی بدن را پاکسازی کن و مسهل به کار ببر! داروهای نرمش‌آور و پخته‌گرداننده مورد نیاز است، اما دقت کن دارو آنقدر گرمی‌آور نباشد که ماده را در ریه غلیظ نماید و بخشکاند و از این‌روست که پیشینیان در چنین حالتی افیون، بنگ، مهرگیاه را با داروهای معالج قاطی نمی‌کردند. مگر در حالتی که ماده نزله‌ای زیاد ریزش می‌کرده و می‌خواسته‌اند آن را از ریزش بازدارند و حتی اسفرزه را به کار نمی‌گرفتند مگر در صورت بسیار لازم و از روی ناچاری.

پس باید ماده غلیظ یا لزج را نمناک‌تر کرد و کوشش کنی که برسد و آمادگی بیرون دادن داشته باشد، نباید تنها به نرم کردن یا پارچه پارچه کردن ماده به سادگی اکتفا نمایی؛ زیرا ممکن است ماده به حالتی درآید که از بیرون آمدن سرپیچی کند و شدت یابد و زخم ریه را سبب گردد.

نباید داروهای ادرارآور به کار بری! زیرا تنها ماده رقیق را بیرون می‌ریزند و با غلیظ برمی‌آیند. اگر تشخیص دادی که همراه بیماری ربو غلظتی در کبد پیدا شده است، داروهایی از قبیل: مشکانیه، خاراگوش، داروهایی که برای هر دو حالت آسم و غلظت کبد مفیدند از قبیل:

روناس و زراوند را استعمال کن!

۲- اگر بیمار مبتلا به ربو، کودک باشد باید دارو را با شیر مادر قاطی نمود و داروها معتدل باشند مثلاً رازیانه سبز را با شیر مادر مخلوط کن!

غذایی که در پخته گردانیدن ماده و بیرون دادن آن از راه دهان کمک کند: آبگوش خروس پیر است.

۳- اگر در بیماری ربو نفس انتصاب (نفس راستا) هست، تا ممکن است به وسیله پارچه قماش زبر وگرنه با دست بدون پارچه زبر، سینه و نزدیکیهای سینه را به اعتدال ماساژ ده! و ماساژ بدون روغن باشد مگر اینکه خستگی زیاد را در بیمار احساس کنی. اگر دیدی که خستگی زیاد روی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۰۹

آور است، روغن را در ماساژ به کار ببر!

در بعضی حالات ماساژ را وسیله مشک چوپان و بوره قرمز باید انجام داد و ماساژ تند باشد.

۴- اگر دیدی که ماده سبب بیماری ربو زیاد است، حتماً باید آن را وسیله مسهلی که از بزرگزنه.

بسپایک، سیماهنگ، پیه حنظل درست می‌کنند، ماده را پاکسازی کنی.

بمتر آن است که بعد از پاکسازی وسیله اسهال و قی، بیمار ورزش صدا انجام دهد، به تدریج صدای بلند سر دهد تا به صدای قوی و دراز می‌رسد.

یکی دیگر از معالجات ربو، قی کردن پیایی است و به‌ویژه بعد از خوردن ترب قی کند.

اگر بیماری شدت یافت و معالجه به اشکال برخورد، چهار درهم بورك را با پنج اوقیه شربت عسل تناول کند. خریق سفید نیز در علاج ربو بسیار مفید است. استفاده از خریق در بیماریهای سینه هیچ جای بیم نیست و نباید گمان بد درباره آن داشته باشی! طرز استعمال خریق برای معالجه ربو آن است که پارچه‌هایی از خریق را در ترب جای دهند و يك شبانه‌روز بماند و آنگاه خریق را از ترب بیرون آورند و ترب را بخورند.

اینک داروی دیگر: خردل و نمک هریک یک درهم، بورك ارمنی نیم درهم، بوره قرمز یک دانگ با پنج استار آب و عسل مخلوط کنند و تناول نمایند، و باید عسل در این دارو یک اوقیه باشد.

نرمی شکم بیمار در طول بیماری، یکی از بایسته‌های علاج است و بدین منظور بهتر آن است که بیمار قبل از غذا خوردن کبر نمک سود بخورد. گوشت شاه‌ماهی کهنه (تازه از آب بیرون نکشیده)، آبگوشت خروس پیر با مغز دانه کاجیره، لبلاب و سلق در نرمی شکم کمک می‌نمایند.

اگر از این معالجه شکم نرم نشد، آب جو بسیار جوشیده را با کمی فریون (گیاه شیر سگ) و سس صغیر بخورند. اگر با آبی که سس صغیر در آن پخته است عسلاب درست کنند و بنوشند بسیار فایده بینند.

اگر مقدار یک مثقال از سس صغیر را با شراب سیکی بخورند خوب است.

آب‌پز انجیر و پونه و سداب را با عسل مخلوط کنند و بنوشند داروی خوبی است.

آب‌پز شنبلیله را با انجیر چاق و چله همراه عسل زیاد بارها قبل از غذا بخورند و مدت خوردن دارو قبل از غذا زیاد باشد. آب‌پز مویز و شنبلیله با آب باران قاطی کنند یکی از داروهای مفید می‌باشد.

یک نوع معالجه ربو ورزش است. از ورزش سبک شروع کنند و به تدریج آن را سرعت بخشند، که مبادا شتاب در سرعت بخشیدن به ورزش به شدت ماده را به حرکت درآورد و خفگی در ابزار نفس روی دهد.

غذای بیماران ربو: باید غذا را هم‌چنان که درباره ورزش گفتیم از کم و سبک شروع کنند و به تدریج به غذای نیروبخش‌تر برسند. نان برشته با دیگ ابزار خوش‌بو شده که از خمیر برآمده باشد، آجیل (نقل)، از آن نرمی‌بخشها باشد که بزر تر تیزک، حسل، مرزه کوهی، پونه در آن داخل باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۰

چربی که در غذای بیمار به کار می‌رود، باید از قبیل پیه خرگوش، گوزن، و آهو باشد، که پیه روباه در این‌باره ویژگی دارد. بیمار از خوردن ریه روباه باید استفاده بیند. ریه روباه داروی بیماری ربو است. اگر ریه روباه را خشک کنند و بیمار ربو به وزن دو درهم از آن بخورد، بسیار بهره بیند.

همچنین ریه جوجه‌تیغی بیابانی از داروهای بسیار مفید برای معالجه ربو به حساب می‌آید.

گوشتی که خوردنش برای بیماران ربو خوب است عبارت است از: ماهی سنگلاخی که در رودخانه زندگی می‌کند، نه ماهی باتلاقها. گوشت گنجشک، کبک، دراج، آبگوشت خروس، گاهی زبان بره^{۳۷} را هم باید جزء غذای بیمار به حساب آورد.

مشروبات مناسب بیماران ربو: شراب ریحانی کهنه شده و آبکی بنوشند اما زیاد ننوشند.

اگر نیاز بدین بود که ماده را پخته گرداند، مانعی ندارد که زیاد بنوشند، اما باید بسیار آبکی و کم‌نیرو گردانند، شربت عسل نیز بهره‌رسان است.

شرابهای تخمیرشده شیرین که با داروهای نرمی بخش قاطی باشند در معالجه این بیماری مفیدند زیرا زداینده، نرمی بخشی و گرمی بخشی به اعتدال دارند.

بیمار ربو باید میان غذا خوردن و مشروب نوشیدن فاصله اندازد و نزدیک به همدیگر نباشند.

بیمار ربو نباید آب خوردنی را یکدفعه سرکشد، باید جرعه‌جرعه و در چندین بار بنوشد.

پرهیز بیماران ربو: تا حدی که ممکن است از حمام رفتن دوری جویند و به ویژه بعد از غذا خوردن فوراً به حمام نباید بروند. خواب زیاد زیان‌آور است و به ویژه خوابیدن در روز، خوابیدن بعد از غذا بدون فاصله زمانی زیان‌آورترین چیز برای بیمار ربو است.

اگر بیمار ربو احساس سستی کرد یا بسیار خسته شد، و از گرما پکر گشت بخوابد اما خواب کم و سبک.

از هر تخمه‌ای که بادزا باشد دوری کنند.

هرگز بر غذا آب ننوشند، شراب ننوشند.

داروهای مسهل که برای بیماران ربو بهره‌رسان است و در اسهال دادن قوی هستند از این قرار است:

۱- جواشیر، پیه حنظل، هر یک یک درهم با عسلاب تناول کنند.

۲- گندیستر، اندران.

۳- و هرگاه بیماری شدت یافت، حتماً باید در ماه دوبار «حب غاریقون» تناول نمایند که نسخه‌اش این است:

^{۳۷} (۱) - لسان الحمل: زبان بره، گیاه بارهنگ، در اینجا که غذای گوشت برای بیمار مطرح است، گمان می‌کنم که زبان بره مقصود باشد نه گیاه بارهنگ. م.

قارچ چمنی سه جزء، پیه حنظل نیم مثقال (یک درهم: نسخه)، ریشه سوسن (شیرین بیان):

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۱

نسخه) یک جزء، گندنای بیابانی یک جزء، ترید پنج جزء، معجون تلخ مسهل (ایارج فیکرا) چهار جزء، انزروت یک درهم، مَرّ یک درهم؛ همه اینها را به وسیله شراب سیکی درهم بسرشند و هرباره به وزن دو درهم از آن تناول شود.

نسخه دیگر: پیه حنظل نیم مثقال، رازیانه شامی یک ششم مثقال، با آب درهم بسرشند و حب گردد. بیمار یک روز قبل از آنکه حب را به کار برد باید حقنه شود. ماده حقنه: آب سلق، روغن کنجد، بورك و امثال آنها باشد. آنگاه حب را تناول نماید.

نسخه دیگر: پیه حنظل دودانگ، بزرگزنه یک درهم، سس صغیر نیم درهم در عسلاب به هم زده می شوند و معجون ماندی گردد بعد از تناول آن باید سه ساعت صبر کنند و آنگاه یک یا سه اوقیه عسلاب بر آن بنوشند.

نسخه دیگر: پیه حنظل، درمنه در اجزاء برابر، بورك نیم جزء، ریشه سوسن (شیرین بیان):

نسخه)، یک جزء، جواشیر یک جزء؛ از آنها حب سازند و مقدار تناولی هرباره از نیم درهم تا دو درهم است، بعد از تناول حب یک ساعت صبر کنند و آنگاه نیم قوطولی عسلاب بنوشند.

نسخه دیگر: خردل یک مثقال، نمک طعام نیم مثقال، افشره گیاه سیماهنگ نیم مثقال، هشت عدد قرص شود و یک روز در میان قرص را تناول کنند، قرص را به وسیله عسلاب ببلعند که هم شکم را نرم می کند و هم در آسان بیرون دادن ماده ناباب از راه دهان کمک می نماید.

هرگز نباید یک نوع دارو را برای همیشه در علاج به کار ببری! نوع دارو را تغییر ده، زیرا اگر دارویی همیشه به کار رفت، طبیعت با آن خو گیرد و از آن تأثیر نمی پذیرد.

باید بدانی که بدن کسی با بدن دیگری فرق دارد. هر بدنی با نوعی دوا علاج پذیر است و این مناسبت دارو با بدن را باید از راه آزمایش به دست آورد؛ وقتی از آزمایش نتیجه گرفتی، در دارو دقت کن کدام بیشتر بهره رسان است آن را تجویز کن! باید راه ریزش ماده را پیدا کنی، اگر ماده از سر سرازیر شده است، داروی بازدارنده نزنه‌ها را- که یاد گرفته‌ای- به کار انداز و در پاکسازی خلط مایه بیماری کوشش کن!

شاید در معالجه سرازیر شده‌ها از سر، نیاز به داروهای مخدّر باشد، گل ارمنی در بازداشتن نزنه‌ها اثر شگفت آور دارد.

برای معالجه ربو داروهای متفرقه دیگر نیز هست، از قبیل:

- ۱- داروی «دیسقوریدوس».
- ۲- زراوند غلتان، که هر روزه نیم درهم از آن را با آب تناول نمایند.
- ۳- سکبینه همراه شراب.
- ۴- ثمر سرو کوهی یا ثمر سرو.
- ۵- ثمر سرو بستانی.
- ۶- هزارگوشان.
- ۷- هزارچشان که به وزن چهار دانگ و نیم با آب رگهای چهارگانه (اصول اربعه) باشد.
قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۲
- ۸- سرکه‌ای که بزرگزنه در آن بارها خیس شده است.
- ۹- بزر تریزک که روغن بادام شیرین بر آن پاشند.
- ۱۰- ریشه روناس به وزن سه چهارم درهم، همراه اسکنجبین پیاز دشتی.
- ۱۱- اسکنجبین پیاز دشتی خودبه‌خود در علاج بیماری ریو مفید است.
- ۱۲- پیاز دشتی برشته به تنهایی و به ویژه اگر با عسل و زراوند غلتان باشد بسیار بهره‌رسان است.
- ۱۳- داروی پونه‌ای (فوتنجین).
- ۱۴- درمنه.
- ۱۵- سوسن.
- ۱۶- گندبیدستر.
- ۱۷- ماش دارو.

۱۸- آب‌پز لوفاف، لوفای بزرگ و کوچك هر دو برای هر دو حالت بیماری ربو یعنی ماده بیماری غلیظ و در حرکت باشد، یا اینکه ماده هنوز در مرحله نخستین است و آبکی و آرام گرفته است و به حرکت درنیامده است، داروی بسیار خوبی است. در آخرین مرحله‌های بیماری از لوفاف، انگشت پیچ سازند که عسل با آن باشد و بلیسند، بسیار خوب است.

۱۹- شیر درخت بنه به تنهایی یا با اندکی عاقرقرا.

۲۰- بارزد.

۲۱- جواشیر نیز در این بیماری بسیار مؤثر است، لیکن باید با احتیاط به کار برد و باید بیم آن داشته باشی که نکند به عصب زیان برساند.

۲۲- «داروی گوگرد» نیز برای علاج این بیماری خوب است.

و اینك يك نسخه ترکیبی از داروها:

ترتیزك، كنجد هريك به وزن سه درهم، حسل خشكیده هفت درهم، باهم قاطی شوند و برحسب تشخیص مقدار خوراکی را تجویز کن!

نسخه دیگر: ریه خشك شده روباه پنج جزء، پونه کوهی چهار جزء، بزر کرفس و ساذج هريك هشت جزء، هل و فلفل هريك چهار جزء، بزر بنگ دو جزء، آب پیاز دشتی با هم‌وزنش عسل بر آتش زغال نهند بجوشد تا منعقد می‌شود، داروهای نامبرده را در آن قاطی کنند و مقدار يك «مسطرون» قبل از غذا و يك مسطرون بعد از غذا تناول نمایند.

نسخه دیگر: پونه، آویشم، زنبق، فلفل، رازیانه شامی، در عسل بسرشند و هر صبح و شام به اندازه يك فندق از آن تناول کنند.

نسخه دیگر: نخود مریم کوهی، درمنه رومی، ماش دارو، گندبیدستر، کندر، حسل، هريك يك مثقال با شراب سیکی بسرشند و شبانه‌روز دوبار و هر بار يك باقلا (نیم درهم) با عسلاب تناول نمایند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۳

نسخه دیگر: گندبیدستر، زراوند غلتان، اندران، از هريك يك درهم، ده دانه فلفل با مربای انگور مخلوط شود، هر باره يك باقلا (نیم درهم) در اسکنجین تناول شود.

نسخه دیگر: بورك چهار جزء، فلفل سفید دو جزء، انجدان سه جزء، اندران دو جزء، با شراب سیکی به هم زده شوند و هر باره با آب عسل به اندازه نیم درهم تناول شود.

نسخه دیگر: گندنای بیابانی، کوشنه، صمغ درخت کاج، دانه ثمر صنوبر، از هر يك يك مثقال.

اربه (مریم نخودی کوهی)، گندییدستر هر يك يك مثقال، فلفل سفید، افشره سیماهنگ هر يك يك مثقال با عسل سرشته شود و هر باره نیم درهم از آن را با عسلاب گرم بخورند.

نسخه دیگر: بورك، خردل، از هر يك دو جزء، پونه کنار رودخانه‌ها، افشره سیماهنگ هر يك يك جزء با سرکه پیاز دشتی معجون شود و در هر بار به اندازه يك دانه از گاو دانه در ناشتا با عسلاب ببلعد.

نسخه دیگر: درمنه، خاراگوش، سداب با عسل آمیخته یا با عسل بپزند یا این داروها در آب بجوشند و منعقد شوند و با عسل تناول کنند. اگر با عسل آمیخته شده‌اند باید با اسکنجبین بنوشند.

نسخه دیگر: آب پز پونه با شیر خوب دارویی است، برای بیماری ربو و به ویژه اگر بیمار حرارت داشته باشد. و بدان! که زنجفیل شامی، برای این درد دواست.

زرنیخ با صمغ صنوبر باهم حب شوند داروی خوبی است.

زرنیخ با عسلاب، گوگرد با نیمبرشت نیز از داروهای بیماری ربو است.

زیره با سرکه آمیخته، دوايي است به اعتدال و خوب، و برای نفس انتصاب (نفس راستا) بسیار بهره‌رسان است.

لعاب خردل سفید با يك برابرش عسل انگشت پیچ شود و بلیسند، بیماران ربو فایده بینند.

اینك داروی خوب که برای علاج خفگی و تنگ‌نفسی و حتی برای علاج عرق النساء مفید است:

نسخه: بورك چهار درهم، بذر ترتیزك دو درهم، همراه پنج اوقیه آب و عسل که به فوریت فایده‌رسان است.

روغنهای خوردنی برای بیماری ربو:

روغنهایی که بیمار ربو در خوراك می‌ریزد عبارتند از: روغن بادام شیرین، روغن بادام تلخ، روغن صنوبر.

روغنهای مالیدنی بر جسم: روغن سوسن، روغن غار، روغن شبت که بر سینه مالند.

بخوریه‌ها:

۱- زرنیخ، گوگرد، با پیه گرده بز بر آتش نهند و بخور کنند.

۲- مَر، کوشنه، دارچین خطایی، زعفران باهم بخور شوند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۴

۳- صمغ درخت کاج منعقد نشده، بارزد (قنه)، الوای اسقوطری.

۴- زرنیخ، زراوند نر، کوبیده و ساییده باهم آنگاه با پیه گاو ماده بسرشند و قرصهایی به اندازه فندق از آن سازند و تا ده روز هرروزه سه بار يك درهم از این قرصها را بر آتش نهند و بخور کنند.

هرگاه تشخیص دادی که ماده بخار دودی سبب آسم و نفس تنگی شده است و بخار دودی بر قلب مستولی است، یا اینکه معلوم شد که اخلاط در شریاها جمع است و سبب بیماری آسم و نفس تنگی شده است، در هر دو حالت آسم یا تنگ نفسی، رگ زدن بهره می دهد و بهتر آن است که از جانب چپ رگ زنی کنی.

اگر سبب بیماری ربو باد است، دو راه دارد:

الف- باید وسیله داروهای لطافت بخش- که آنها را می شناسی!- به نرمی و یواشکی باد را از میان برداری.

ب- کاری کنی که راه بندها باز شوند تا آنچه از بیرون آمدن سرپیچی می کند گذاری را بیابد و از آن بگذرد.

در این باره مالش دادن سینه با روغن سنبل رومی، روغن غار، روغن سداب خوب است.

ضمادها: ضماد شبت، بابونه، مرزنگوش، که هر سه در آب جوشیده بپزند و آنگاه بر سینه و هر دو پهلو گذارند.

داروهای نوشیدنی: ۱- شجرینا. ۲- امروسیا. ۳- سکبینه. ۴- جواشیر. که مقدار تناولی از سکبینه و جواشیر هرکدام يك مثقال است.

اگر سبب بیماری آسم و تنگ نفسی نزله است، باید نخست به بازداشتن نزله از سیلان پیردازی و در مرحله دوم ماده جمع شده از نزله را از هم پاشی.

اگر پنداشتی که تنگ نفسی را سبب اعصاب است- اگر راست خواهی بخشی از دشوار نفسی است و از رده سوء تنفس به شمار می آید و البته نباید آن را تنگ نفسی گفت- علاج آن در باب راجع به نفس دشوار آورده ایم.

اگر سبب بیماری ربو از خشکی و خشکیدن است، علاجش:

نوشیدن شیر الاغ و شیر بز، نوشیدن افشرده‌های سرد، روغنهای سرد رطوبت‌بخش، استعمال کردن روغن بادام در سوپهای رطوبی‌بخش، شراب آبکی آمیزه با آب.

دوری جستن از چیزهایی که خاصیت گرمی دارند، دوری کردن از تحلیل‌برنده‌ها و خشکی‌آورها، چنان‌که خودت می‌دانی!

آنچه برای چنین بیمارانی ملائم و سازگار است، داروهای پاشیدنی رطوبت‌بخش، مرهمها و مالیدنیهای نرم هستند.

اگر سبب نفس‌تنگی حرارت بود و همراه حرارت التهاب هم بود، باید برای معالجه، مرهمهای سردی‌آور، قیروطیهای سردی‌بخش به کار بری! چنین حالت تنگ‌نفسی - که در حقیقت - بخشی از بدنفسی (سوء نفس) است نه نفس‌تنگی که بخش آمد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۵

شریت بنفشه، آب جو، در این حالت بهره رسانند.

اگر سبب سردی بود، باید در علاجش گرمی‌بخشهای نوشیدنی، پاشیدنیهای گرمی‌بخش به کار گرفت. شنبلیله پخته با روغن زیتون مفید است.

فصل سی و هفتم انواع سوء نفس، نفس تباه

اگر سبب تباهی نفس حرارت قلب بود، داروهای مالیدنی و تناول شدنی سردی‌آور استعمال کن!

اگر سبب افزونی بخارها در خود قلب است، یا بخارهای زیاد از جاهای دیگر به ریه وارد شده است، شاه‌رگ دست را بزنی! بیمار را وسیله داروی مسهل که از آب پنیر و اسکنجبین و معجون تلخ (ایارج فیکرا) ترکیب شده است پاکسازی کن!

هر دو دست و هر دو پای بیمار را ماساژ ده!

اگر سبب رطوبت است و رطوبت زیاد از حد نیست و در اندازه میانگین است، اما رطوبتی است بندآورنده گذار نفس، داروهای زداینده از قبیل: دانه صنوبر، گردو، مویز استعمال کن!

همچنین برای علاج تباه‌نفسی رطوبی، يك سكرجه آب ریحان کوهی یا آب فیجن بهره‌رسان است.

اگر سوء نفس از رطوبت غلیظ است، داروهای پاک‌ساز و زداینده- که قبلاً شرح داده‌ایم- خوبند. مانند: پیاز دشتی، حسل و غیره. و بدانچه در علاج ربو و به آنچه درباره بیماریهای سینه گفته شده است رجوع کن!

اگر سبب سوء نفس بخار و موادی باشند که از جاهای دیگر به ابزار نفس کش منتقل شده‌اند، دقت کن! اگر از مغز سرازیر شده‌اند، داروی علاج نزله را به کار ببر و سر را از مواد ناباب پاکسازی کن! و این در صورتی است که گوهر مغز ناتوان نشده باشد؛ که اگر گوهر مغز نیرو را از دست داده باشد، علاج‌پذیر نیست. اگر بخارها و رطوبتها از جاهای دیگر غیر مغز آمده‌اند و در ابزار تنفس جای خوش کرده‌اند، نخست رگ بز، بعداً پاکسازی به عمل آور! سینه را با داروهای از قبیل: زراوند، سیر صحرایی، گیاه اسطوخودوس تقویت کن! شربت کوکنار ساده یا شربت کوکنار آمیزه با داروی تقویتی در تقویت سر بسیار مفیدند.

اگر سبب نفس تباه در اعصاب است، باید داروهای نیروبخش اعصاب و داروهای نیروبخش روان از قبیل روغنهای خوشبوی دارویی را استعمال کنی.

اگر سوء نفس از ورم مری، یا از سوء مزاج است، علاجش را می‌دانی و گفته شده است.

اگر سوء نفس از شراکت معده است، معده را بعد از پاکسازی تقویت کن! که داروی تقویت معده را بعداً ذکر خواهیم کرد.

اگر سبب سوء نفس سردی بود، در علاجش «شجرینا»، «امروسیا»، «انقردیا» (داروی بلادر)

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۶

به کار ببر!

اگر سبب سوء نفس خشکی است، پانید و شیر تجویز کن و داروهای علاج خشکی را سابقاً ذکر کرده‌ایم از آنها استفاده کن!

اگر سبب سوء نفس باد است، در علاجش کمادهایی را استعمال کن که در بحث ربو آمده‌اند.

ضمادهایی بگذار که در بحث از ربو ذکر شده‌اند و سایر داروهای بادزا را به کار ببر!

این را بدان! که زعفران در علاج نفس تباه و در علاج نفس دشوار بسیار مفید است؛ زیرا ابزارهای نفس کش را تقویت می‌کند و نفس کشیدن را چنان که لازم است آسان می‌نماید.

فصل سی و هشتم علاج دشواری نفس کشیدن که آنهم از رده نفس تباه است.

اگر سبب دشواری نفس رطوبت است، علاج را از جالینوس بشنو که می‌فرماید:

«کسی که نفس به دشواری می‌کشد، چاره‌اش پیاز دشتی در عسل است که هر ماه دوبار تناول نماید و اندازه تناولی سی و شش قیراط باشد.

در روزی که دارو می‌خورد، حرف نزند. دو روز قبل از تناول دارو حرکت نکند.

خوراکش در ساعت هفت نان و شراب آمیزه با آب باشد، وقت شام زرده تخم‌مرغ را با مغز نان بخورد و فردای آن روز جوجه مرغ کوچولو را آبگوشت کند و بخورد، شب فردای آن روز حمام (آب‌تنی) کند».

اگر از این داروی جالینوس کاملاً بهبود نیافت، «معجون بدل مرجان»، داروی «اندروماخس»، به کار انداز! و به ویژه اگر دیدی که بیماری درازمدت شده است حتماً از این داروها استفاده کن!

اگر تشخیص دادی که سبب دشواری نفسی در سر نهفته است، بیمار را وادار کن که هر هفته دوبار سر را با صابون و بورك بشوید. داروهای عطسه‌آور را زیاد به کار ببرد. با رب توت‌آمیزه با الوا و مرّ غرغره کند. پشت بیمار را با دستمالیدن ورزش ده؛ ساق پایش را از بالا به پایین باندپیچی کن؛ پاک‌سازهای ذکر شده را به کار ببر! حیّ را تناول کند که ترکیبش بدین منوال است:

۱- نسخه: درمنه، ساقه فیجن، خشک‌گیاه خاراگوش را باهم قاطی کنند و از آن حب سازند و هریکی از این حبها به اندازه يك دانه نخود باشد، بیمار هرروزه دو حب از آنها را ببلعد و اسکنجبین بعد از تناول حب بنوشد؛ اگر اسکنجبین پیاز دشتی باشد چه بهتر.

۲- نسخه دیگر: گندبیدستر، درمنه، هریک يك جزء، خاراگوش، زیره، هریک نیم جزء، همه با هم درهم شوند و حب گردند و حب به اندازه دانه نخود باشد.

۳- انگشت پیچ ساخته از کلم در علاج دشواری نفسی مفید است که بیمار آن را بلیسد.

نسخه دیگر: آهک چسبیده (کلس العلق) به زیر سبوی را در ظرفی سفالین بسوزانند تا خاکستر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۷

می‌شود، خاکستر را با عسل مخلوط کنند، بیمار روزانه يك ملعقه- قاشق بخورد.

داروهای نامبرده در بالا، برای معالجه دشواری نفسی که از اعصاب سرچشمه گرفته باشد نیز مفیدند.

اگر سبب دشوار نفسی حرارت باشد، حتی که ذکرش آید بسیار بهره‌رسان است:

نسخه: گل محمدی شش جزء، ریشه سوسن (شیرین بیان. نسخه) چهارده جزء، زرشک دو جزء، لاک، راوند، مصطکی، صمغ عربی، کتیرا، رب شیرین بیان، بزر پنیرک، هر یک یک درهم، افشره مشکانیه، افشره خاراگوش، سنبل، رازیانه شامی، بزر رازیانه هر یک سه درهم، زعفران نیم درهم، بزر خیار، بزر خیارچنبر خوردنی، بزر کدو حلوائی، بزر خریزه هر یک یک درهم، که از همه اینها باهم حب سازند، بیمار استعمال کند.

باید داروی پاکسازی چنان را در پاکسازی به کار گیری که خلط گرم را پاکسازی می نماید.

اگر سبب دشوار نفسی از ناتوانی رویشگاههای عصب یا آسیب وارد آمده است، علاجش:

۱- داروهایی است که روان داخل عصبها را تقویت کند.

۲- روغنهای گرم خوشبو از قبیل روغن نرگس، روغن سوسن، روغن رازی.

۳- روغنهای آمیخته با ادویه دیگر ابزار.

۴- مرهمهای ساخته از روغنهای نامبرده.

۵- روغن زعفران و خود زعفران در این باره بسیار بهره‌رسان است.

اگر سبب نفس دشوار، ضربت خوردن رویشگاه این عصبها باشد، باید داروی بازدارنده ورم را به کار برد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۸

گفتار دوم صدا

فصل اول پیدایش صدا و آسیبهای آن

به وجود آورنده صدا، ماهیچه‌هایی هستند که در حنجره جای دارند، این ماهیچه‌ها در اندازه معین و بایسته باز می‌شوند و صدا را بیرون می‌دهند و صدا را می‌کوبند.

پس ابزار صداساز حنجره و جرمی است شبیه به زبانه سرنا که می‌توان در حقیقت همین زبانه سرنا مانند را اولین ابزار راستین خلق صدا دانست. سایر ابزارهای صداساز مددکار این زبانه به شمار می‌آیند.

فرستنده اصلی برای ماده صدا، ریه است. حجاب و ماهیچه‌های سینه برانگیزنده ماده صدا هستند. ماده صدا عبارت از هوایی است که در حنجره شروع به موج زدن می‌نماید.

پس باید دانست که هرگاه آسیبی صدا را در بر گرفت، سبب یا از خود حنجره است یا از آسیب‌دیدگی برانگیزنده ماده صداست که همانا حجاب و ماهیچه‌های سینه می‌باشند.

آسیب‌دیدگی صدا ممکن است چندین حالت داشته باشد:

۱- از کار افتادن صدا به کلی.

۲- کاهش یافتن صدا.

۳- دگرگون شدن صدا، که این دگرگون شدن صدا نیز چندگونه است:

الف- صدا کلفت دورگه می‌شود.

ب- صدا غلیظ می‌آید.

ج- صدا حدّت و شدّت دارد.

د- صدا سنگین و به تأتی بیرون آید.

ه- صدا زیر است.

و- صدا می‌لرزد و غیر اینها.

انگیزه‌های آسیب‌رسان به صدا، چند جهت دارد:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۱۹

۱- سوء مزاج ساده و تنها بدون ماده.

۲- سوء مزاج همراه ماده.

۳- ریزش ماده نزله‌ای به حنجره.

۴- از بین رفتن تک‌عصب.

۵- بریدگی در عصب.

۶- ورم.

۷- درد و آزار.

۸- ضریب خوردن.

۹- بر زمین افتادن.

همچنین سبب آسیب دیدن صدا چندین احتمال دارد:

۱- آسیب در خود ابزار صدا آفرین است.

۲- آسیب از شراکت منشأی باشد، که عصبهای پراکنده در ماهیچه‌های صداساز به آن نزدیکند.

۳- آسیب از شراکت منشأی باشد، که دور از عصبهای پراکنده در ماهیچه‌های صداآفرین می‌باشد، که منظورم مثلاً مغز است.

۴- اندامان همسایه ابزار صداساز آسیب دیده‌اند و آنها را در این آسیب شرکت داده‌اند.

اندامان همسایه عبارتند از:

الف- اندامان تغذیه.

ب- اندامان نفس‌کش.

ج- اندامانی که فراگیرنده تغذیه و اندامان نفس‌کش هستند، که عبارتند از: شکم، سینه، آنچه با شکم و سینه پیوند محکم دارد، مانند مهره پشت.

۵- یا کام آسیب‌دیده و اندامان صداساز را شریک خود گردانیده است؛ که هرگاه کام به سوی رطوبت غیر عادی یا خشکی خارج از معمول یا زیری فوق‌العاده گرایش پیدا کرد، صدا نیز دگرگون می‌شود.

۶- بریده شدن زبان کوچک و لوزتین، که در چنین حالتی اگر انسان بخواهد صدا بیرون دهد احساس می‌کند که او را غلغلک می‌دهند. غلغلک چنان قوی است که ناچار است صدای صاف کردن سینه را (تنحنج) سر دهد. یا اینکه در هر فریاد کشیدنی گلو بند آید.

۷- منشأ آسیب دیدگی صدا، فرستنده صدا باشد که آسیب دیده است و فرستنده صدا را گفتیم که ریه می باشد. هرگاه ریه با گرمی شدید برخورد یا سردی بر آن تأثیر گذاشت، یا رطوبت ریه از اعتدال خارج شد، یا از سوی ورمها چرك آمد و به ریه ریخت، یا نزله‌ها از بالا به ریه سرازیر شدند، یا ریه به خشکیدگی مبتلا آمد، صدا تغییر می یابد که تفصیل آن از این قرار است:

- از حرارت ریه، صدا کلفت و بزرگ شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۰

- از سردی ریه صدا تخدیر می شود و کوچک و نازک گردد.

- اگر ریه خشک است، صدا زیر است و به صدای پرنده کلنگ می ماند.

- اگر ریه رطوبت خارج از اعتدال دارد، صدا زحمت و غلیظ است.

- اگر صاف است، صدا صاف و هموار و معتدل است.

- اگر ریه پر از خلط رطوبی باشد و قصبه از آرایش پاک نباشد، انسان نمی تواند صدای بلند یا صاف خارج کند؛ زیرا بلندی و صافی صدا به صافی ریه و حنجره بستگی دارد و اگر ریه و حنجره آلوده باشند، صدا نیز آلوده و ناصاف است.

صدا گاهی سنگین و گاهی سبک تر از آنچه معمول است از گلو برآید؛ که این سنگینی و سبکی به گشادی و تنگی قصبه مربوط است.

هرگاه اندامان برانگیزنده و فرستنده صدا آسیب دیدند و آسیب شدت یافت، صدا از میان می رود و این بدان معنی نیست که انسان از سخن گفتن باز می ماند، زیرا با نفس میانه رو (معتدل) می توان سخن گفت.

برای مثال: شخصی عصب برگردان صدایش آسیب دیده بود و نیاز بدان افتاد که به وسیله نشتر آن را معاینه کنند، در نتیجه چون پوشش عصب را وسیله نشتر برداشتند، سرما بر عصب اثر گذاشت و صدا از کار افتاد.

شخص دیگری که داشتند خنازیرش را معالجه می کردند، یکی از دو عصب صدا برگردانش پاره شد و نیمی از صدا را از دست داد.

- اگر آسیب ماهیچه دولایه را دربرگرفته باشد، صدا غلیظ و زحمت است.

- اگر آسیب به ماهیچه‌های حرکت‌دهنده و گیرنده صدا رسیده است، صدا همراه باد است^{۳۸}.

اگر ماهیچه‌های حرکت‌دهنده و گیرنده به کلی از کار افتادند، صدا نیز از کار می‌افتد.

اگر در ماهیچه‌های حرکت‌دهنده و گیرنده صدا سستی روی داد- لیکن نه سستی تمام عیار- و به حالتی از لرزش دچار شدند، صدا می‌لرزد.

اگر رطوبت ناباب به این اندازه نبود که ماهیچه‌های جنباننده و گیرنده صدا را سست کند، صدا غلیظ می‌شود که غلظت صدا سبب رطوبت است و هرگاه رطوبت کمی فزونی یافت صدا لرزان می‌شود. اما اگر فزونی رطوبت بسیار زیاد بود صدا از بین می‌رود.

گاهی از گشاد شدن غیر معمولی ابزار صداساز، صدا غلیظ و زحمت می‌شود، که از این گشاد شدن، با خستگی دست به گریبان می‌شوند.

یا از اثر گشاد شدن، ابزار صدا به ورم یا پیچیدگی می‌انجامد، که بدترین حالات که از اثر گشاد شدن ابزار صدا به وجود می‌آید آن است که در اثنای غذا خوردن روی می‌دهد.

شاید سبب غلظت صدا، گرمای شدید یا سرمای شدید، بی‌خوابی زیاد و خوردن غذاهای

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۱

زبری بخش باشد، زیرا خشکی مزاج به بار آرند.

ممکن است سبب غلظت صدا زیاد جیغ کشیدن و فریاد زدن باشد، که از فریاد و جیغ، پرده پوشنده گلو و حنجره نمانک می‌شود.

- اگر صدای پیران به غلظت انجامید، علاجی ندارد.

- اگر بعد از تابستان شمالی و خشک، پاییز جنوبی و پربارش باشد، مبتلا شدن به زحمتی صدا زیاد است. اما اگر تابستان و پاییز از حیث هوا و بارش جابه‌جا شوند یعنی تابستان جنوبی و پربارش و پاییزش شمالی و خشک باشد اکثراً به نفع صداست و صدا اصلاح می‌شود.

^{۳۸} (۱) - پف کردن ماندی با صداست. م.

و بدان! که تازه از بیماری برخاستگان، کسانی که تن ناتوان دارند و کسانی که پژمرده و زبونند و به تن ناتوانان می‌مانند و در واقع کم‌نیرو هستند، تو پنداری که از به مصرف رسانیدن هوای زیاد درمانده‌اند، حنجره را در تنگنا می‌گذارند و فشار می‌آورند که صدای تیز (حاد) بیرون دهند.

چنین ناتوانانی که کوشش می‌کنند حنجره را گشادتر کنند و صدا را سنگین گردانند طوری می‌شوند که اصلاً صدایشان شنیده نمی‌شود.

علاج منقطع شدن صدا:

اگر سبب قطع شدن صدا سوء مزاج واقع در ماهیچه‌هاست، یا سبب آسیبی است که ماهیچه‌های صداساز را دربرگرفته است، علاج آنها را قبلاً بیان کرده‌ایم و یاد گرفته‌ای!

کسی که احساس کرد صدایش دارد قطع می‌شود، حتماً باید علاج واقعه را قبل از وقوع کند و فرصت ندهد که علت قوی‌تر گردد. دستور معالجه به شرح زیر است:

نسخه: زرده تخم‌مرغ در آب پخته، کنجد پوست‌کنده، شیر حیوان، در مدت سه روز هر روز یک قاشق (یک درهم)، از هر یک از آنها با آب تناول نماید؛ و باید انار شیرین صاف پوست را در زیر خاکستر گرم بکفاند، همین‌که انار در زیر خاکستر گرم نرم شد، طرف بالایی انار را برکند، با چوبکی محتوای آن را به هم زند و در ظرفی بریزد، کمی شکراب در آن قاطی کند و بنوشد.

اگر بریدگی صدا انگیزه‌اش ماده رطوبی در ماهیچه‌های نزدیک حنجره است، یا حنجره بیش از حد معمول فروشته است و با این‌همه درد و آزاری حس نمی‌شود اما صدا تا اندازه‌ای ناصاف و سنگین می‌شود باید داروی زیر را استعمال کند:

نسخه: انجیر خشک با پونه پخته شود، صمغ عربی را بسایند و با آب انجیر و پونه بیامیزند تا مانند عسل به قوام آید، انگشت‌پیچ کنند و بلیسند.

نسخه دیگر: مرّ، زعفران در آب انگور منعقد شده، انگشت‌پیچ سازند و بلیسند.

نسخه دیگر: زعفران سه درهم و نیم، رب شیرین‌بیان و کندر هر یک یک درهم با مربای انگور، یا با عسل مخلوط کنند و بلیسند.

نسخه دیگر: زعفران یک جزء، انگزده نیم جزء، عسل سه جزء، باهم بجوشند تا منعقد می‌شود، حب از آن سازند و زیر زبان گذارند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۲

نسخه دیگر: انگشت پیچی که از کلم قمری می سازند در این باره مفید است و همچنین جویدن قسمت‌های نسبتاً سفت کلم سبز و مکیدن آب آنکه به تدریج و کم کم وارد گلو شود نیز مفید است.

اگر انگشت پیچ کلم بهره لازم نداد، کمی انگزده بر آن اضافه کن!

آرد گاو دانه، شنبلیله، گندمای شامی، تره معمولی، پیاز، آب پیاز، سیر، پسته، انگور شیرین زمستانی جزو داروهای علاج منقطع شدن صدا هستند و همچنین این دارو:

نسخه: زنجفیل که بسیار در شیر خیسیده باشد، بکوبند در قوام هماهنگ زرده تخم مرغ (مخ- نسخه) شود، یک دوم آن زنجفیل، فلفل دراز بسایند تا مانند سرمه گرد شود و بر زنجفیل در شیر پروریده ریزند؛ یک چهارم زنجفیل زعفران و به اندازه همه آنها یعنی زنجفیل و فلفل دراز و زعفران، نشاسته اضافه کنند؛ همه را باهم بسایند و با آبی که نبات در آن حل شده و غلیظ شده یا با عسل بسرشند؛ دارویی است بسیار پاک ساز سینه.

برای تقویت بخشیدن هر دو تمیگاه، خوردن پاچه خوب است و به ویژه پاچه گاو ماده؛ و بیمار تنها پیه‌های داخل پاچه را بخورد. اگر آن را با عسل بخورد یا پاچه گاو در عسل بپزد بهتر است.

اگر سبب قطع صدا از خشکی باشد یا خشکی ابزار صدا و مری را دربر گرفته باشد، که علامت آن همراه غلظت صدا، بزرگی صدا نیست، صدا باریک است و تا اندازه‌ای نیمه صاف و نیمه زیر و آزار هم احساس می شود، دستور دارویی به قرار زیر است:

نسخه: یک قاشق روغن بنفشه که روغن را از بنفشه سبز گرفته باشند به وسیله نبات شیرین کنند و هنگام خواب بخورند.

لعاب اسفرزه با شکراب زیاد در این باره مفید است.

غذاهای رطوبتی و نرمی بخش از قبیل آبگوشت مرغ، شوربای ساده، سوپ سبزیهای شناخته که رطوبتی بخش و نرم کننده اند، خوبند.

اگر سبب صدا افتادگی رطوبت یا خشکی باشد، خوردن انجیر مفید است و به ویژه دارویی که از انجیر و پونه سازند. بر پشت دراز کشیدن در علاج غلظت صدا و ناتوانی صدا بهره رسان است.

فصل دوم زحمتی و زبری صدا

سابقا انگیزه‌های زحمتی صدا را شرح دادیم و یاد گرفتیم!

پس بدان! کسی که صدایش غلیظ (زحمت) شده است باید از هر چیز ترش مزه، شور مزه، زبر، تند و تیز مزه بپرهیزد مگر اینکه برای علاج که در پاره پاره کردن خلط اثر دارد به کار برود؛ و در صورتی که نیاز به استعمال یکی از اینها بود، باید آن را با داروهای نرم قاطی کرد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۳

اگر غلظت صدا سبب جیغ و داد کشیدن و فریاد برآوردن زیاد است، علاجش داروی زیر است:

نسخه: انجیر، نعنای، الوا در اجزای متساوی با شراب سیکی معجون نمایند و تناول کنند مفید است.

از سوپ مغز گندم، آب جو جوشیده، روغن بادام و نشاسته تغذیه کنند. شراب سیاه انگوری بخورند نیز بهره‌رسان است.

هرآنچه درباره علاج افتادن صدا بیان کردیم، در علاج زحمتی صدا نیز مفید است؛ به ویژه داروی صمغ انگدان که با زعفران سازند، در علاج این علت بسیار مؤثر است.

اگر سبب حرارت است، این دارو را به کار ببرند:

نسخه: سوپ از گیاه سلمه، خیار، آب جو، تخم خیارچنبر خوردنی، بادام، نشاسته همه مفیدند.

اگر سبب سردی است: باز داروی انگزده و زعفران - که ذکر شد - بهره‌رسان است. و این دارو هم خوب است:

نسخه: خردل بوداده سه درهم، فلفل یک درهم، گاودانه، «لبنی»^{۳۹}، بارزد، از هر یک چهار درهم، از این مجموعه حب حب سازند و حب را زیر زبان گذارند.

نسخه دیگر: مرّ دو درهم، لبانه (سینه پیچ) ده درهم، در شراب سیاه انگوری حل کنند و تناول نمایند.

اگر سبب فریاد زیاد و خسته شدن است، همانند سایر انواع خستگیها از حمام رفتن بهره بیند و بهتر آن است که غذای نرمی بخش و چسبان از قبیل شیر، زرده تخم مرغ نیم بند بدون نمک، آش رشته، سوپهای معمولی، شوربای سلمه و پنیرک و امثال آنها را بخورد.

جبهایی که از نشاسته و کتیرا و رب شیرین بیان و صمغ عربی سازند در این علت علاج هستند.

^{۳۹} (۱) - لبنی: ۱- صمغ درخت کاج؛ ۲- گوش موش بستان.

حبوب نرم رساننده ماده نیز خوب است که اگر حتی ورم ماندی در میان باشد، آن را تحلیل می‌برد. غرغره‌ها و انگشت پیچهای نرم، که ضمن داروهای علاج بیماری خفگی گرم هستند در اینجا هم مفیدند.

هر سوپی که هم چسبان و هم زداینده بدون گزش باشد، خوب است؛ مانند: سوپهایی که از آرد باقلی، بزر کتان سازند که از آنها کاری تر شیره درخت بنه است.

کسی که صدایش غلیظ شده است، به هیچ وجه شراب نخورد و به‌ویژه در شروع بیماری اصلاً نباید به شراب نزدیک شود.

اگر سبب غلظت صدا، ورم است و ورم دیرپا و کهنه شده است، از نوشیدن شراب شیرین، ترب پخته و آب‌کامه خوردن بهره بیند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۴

اگر سبب غلظت صدا رطوبت است علاجش:

- ۱- داروهای زداینده است که در علاج قطع شدن صدا ذکر کردیم.
 - ۲- داروهای منقطع شدن صدا همگی در علاج غلظت صدا مفیدند.
 - ۳- سوپ آرد باقلی که با آرد گاودانه بیامیزد، در این‌باره نفع رسان است.
 - ۴- آرد گاودانه خودبه‌خود یکی از داروهای علاج غلظت صداست.
 - ۵- چیزهایی که زداینده درجه اول هستند.
 - ۶- رشته، شیر، روغن حیوانی، آب انگور منعقد شده، ریشه شیرین‌بیان، رب شیرین‌بیان، باقلی با عسل، انجیر پخته، مرّ، پیاز دشتی و امثال آنها همگی در علاج غلظت صدا واردند.
- اگر سبب غلظت صدا، ماده ریزش کرده رطوبی از نزه‌هاست، باید بیمار خشخاش و رب خشخاش بخورد.
- صدای زیر و ناصاف علاجش خاییدن کبابه (فلنجه) در دهان است.
- آب انار شیرین جوشیده بر آتش که روغن بنفشه را با آن قاطی کنند و قوام گیرد، برای بردن غلظت صدا خوب دارویی است.

گفتاری درباره صاف نگهداشتن و خوش نمودن صدا.

در این باره داروهایی هست که عبارتند از: باقلی، دانه صنوبر، مویز، انجیر، صمغ عربی، شنبلیله، بزرکتان، حرما، ریشه شیرین بیان، بادام و به ویژه بادام تلخ، نیشکر، سیستان، داروی شربت عسل با شراب سیکی که در آینده آن را شرح خواهیم داد.

داروهای مزاج گرم: مرّ، انگزده، فلفل، بارزد، لبانه.

اگر ناصافی صدا نه از حرارت باشد نه از خشکی علاجش داروهای زیر است:

سقز درخت بنه، پونه، صمغ درخت کاج، صمغ صنوبر، سرکه پیاز دشتی، ریشه جواشیر.

داروهای سرد در علاج ناصافی صدا عبارتند از:

تخم خیارچنبر خوردنی، تخم کدو حلواپی، نشاسته، کتیرا، صمغ عربی، لعاب اسفرزه، گلاب قند (جالب)، رب شیرین بیان.

زرده تخم مرغ و شیر بهترین ماده هستند که در ترکیب داروها استعمال شوند.

فصل سوم صدای زیر و علاج آن

سبب زیر شدن صدا چندین احتمال دارد:

۱- سرما

۲- پیچش ماهیچه‌های صداساز.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۵

۳- حالتی تشنج مانند که بر ماهیچه‌ها می‌آید.

۴- خشکیدن رطوبتی که در ماهیچه‌ها موجود است.

۵- از آواخوانی بسیار.

۶- از بریده شدن زبان کوچک.

۷- از جماع.

۸- از بیداری کشیدن زیاد.

علاج:

پرهیز کردن از سببهای (از چیزهایی. نسخه) که چندین بار تکرار کرده‌ایم، آوازخوانی از ترانه‌خوانی دوری جوید.

نرمی بخشهایی را به کار برند که در بحث از غلظت صدا بیان کردیم.

انجیر تر یا انجیر خشک، مویز و به‌ویژه مویزی که در روغن بادام خیس شده، بسیار بهره‌رسان است، کسانی که از بریدن زبان کوچک صدایشان زیر می‌شود، اگر داروی زیر را به کار برند خوب است:

نسخه: آب انگور منعقدشده را با عسل بر آتش بجوشانند تا کف برطرف می‌شود، آنگاه جوشیده کف گرفته را با آب گرم قاطی کنند و بیمار از آن غرغره کند و از آن تناول نماید، اگر بگذارند این دارو کهنه شود از تازه ساخته‌اش تأثیربخش‌تر است.

فصل چهارم صدای کوتاه

سبب صدای کوتاه کوتاهی نفس است؛ پس باید کوتاه نفسی را علاج کنیم. شخصی که نفسش کوتاه است باید:

۱- خود را عادت دهد که نفس را در سینه حبس نماید و آنگاه نفس دراز بکشد تا کم کم به نفس کشیدن دراز عادت می‌گیرد.

۲- ورزش کند؛ از تپه‌ها بالا رود و پایین بیاید، از پلکانها بالا و پایین بیاید، خلاصه کاری کند که بتواند به تدریج نفس را دراز کند؛ مثلا زیاد ماندن در حمام گرم انسان را به نفس دراز مجبور می‌کند.

هر چیزی و هر کاری که نیاز به نفس زیاد و سرعت دادن نفس دارد بکند و چنان که گفتیم نفس را حبس کند، از ورزش دریغ نوزد، در حمام گرم زیاد بماند.

۳- هرگاه از حمام بیرون آمد، باید شراب بنوشد به طوری که مقدار زیاد از شراب یکدفعه و لاجرمه با يك نفس بنوشد.

۴- خوابیدن برای صدا کوتاهان بهره‌رسان است.

فصل پنجم صدای زخمت دورگه

صدای زخمت دورگه، سببش همان غلظت صداست به طوری که گذارهای صوتی را سست و گشاد می گرداند و ممکن است سبب فریاد و جیغ کشیدن باشد که علاجهش از اولی دشوارتر است.

گاهی کسانی که بسیار در بوق و سرنا می دمند به صدای دورگه زخمت مبتلا می شوند. زیرا چنین اشخاصی در هنگام دمیدن بوق یا سرنا یا چیزی همانند آنها نفس را در چند مرحله و جدا جدا بیرون می دهند و گذارهای صوتی گشاد می شوند.

فصل ششم صدای باریک (نازک)

صدای باریک کاملاً در برابر و بر ضد صدای ناصاف قرار دارد و سببها نیز بر ضد همدند. صدای باریک ممکن است از چند چیز باشد:

شب بیداری زیاد، خستگی، آوازخوانی و به ویژه آواز خواندن بعد از غذا، ورزش خسته کننده، پاک سازیها.

علاج صدای باریک:

آواز نخواند یا اگر آواز می خواند صدا بسیار آرام باشد، ورزش میانگین و چاق کن بکند، غذاهای میانه و به اعتدال بخورد، هر صبح زود به حمام برود، از خوراکیهای گیرنده و خشکاننده و از جماع دوری کند.

فصل هفتم صدای تیره و ناصاف

منظور از صدای تیره و ناصاف نوعی صداست که به صدای برهم زدن و به هم ساییدن ارزیز می ماند. سبب چنین صدایی رطوبت بسیار بسیار غلیظ است.

علاج آن:

ورزش، کشتی گیری، حبس کردن نفس، ماساژ به وسیله پارچه کتانی، حمام رفتن، خوردن غذاهای نرمی بخش و پاره کننده ماده خلط، از قبیل: ماهی نمک سود و شراب کهنه.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۷

فصل هشتم صدای لرزان

کسی که صدایش می لرزد علاجهش آن است:

- ۱- فریاد و جیغ نکشد.
- ۲- در مدت يك ماه بلند صدا نکند و تا امکان دارد از سخن گفتن با صدای بلند و از هرهر خندیدن پرهیزد.
- ۳- نباید بدود.
- ۴- نباید زیاد حرکت کند.
- ۵- از بالا رفتن و پایین آمدن از بلندیها دوری جوید.
- ۶- از خشم و قهر کردن دور باشد.
- ۷- تا می‌تواند دستها را خسته نکند تا بیاسایند.
- ۸- بعد از آن بر پشت دراز بکشد و خود را به حرف زدن وادارد.
- ۹- چیزی سنگین مثلا آلیاژی ارزی را بر سینه گذارد، چندان که تحمل می‌کند.
- ۱۰- غذایش که در این حالت بسیار مفید است، غذایی است که تهیگاه را تقویت بخشد؛ که عبارت از ماهیچه‌ها و پاچه است. هر خوراکی که چسبندگی و گیرندگی در آن باشد برای بیمار دارای صدای لرزان بهره‌رسان است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۸

گفتار سوم سرفه و خون برآوردن

فصل اول سرفه

سرفه از جمله حرکت‌هایی است که طبیعت به وسیله آن آزاری را از اندامی دفع می‌نماید. سرفه بر عهده دارد که آزار وارد به ریه را تخفیف دهد و آزار را از اندامان همسایه و پیوسته با ریه دفع نماید.

سرفه برای سینه چنان است که عطسه برای مغز.

سرفه از باز شدن و ترنجیدن سینه و جنبش حجاب، به وجود می‌آید.

سبب سرفه دو وجه دارد:

- ۱- سبب سرفه در خود ریه و ویژه به ریه می‌باشد.

۲- سبب شراکتی است و اندامان دیگر در به وجود آوردن سرفه سهیم هستند.

حالات سرفه:

۱- یکدفعه روی آور است و ناگهانی پیدا می شود.

۲- سرفه بدون مهلت آید و قطع نمی شود.

۳- یا سرفه سابقه دار است و مدتهاست که شروع کرده است.

سرفه ناگهانی و بدون سابقه چندین جهت دارد:

- سبب شروع کردن سرفه که ناگاه آید، از چند حالت خارج نیست.

۱- اندامان سینه گزند دیده اند و این گزند یا به مزاج اندامان سینه رسیده است و به درد آورده یا بر هیأت اندامان سینه اثر گذاشته است.

مثلا سرما بر ریه اثر گذاشته است، یا ماهیچه های سینه را دربرگرفته است و غیره مانند: هوای سرد یا نوشیدنی سرد ناباب بر ریه آید، طبیعت می جنبد که آزاررسان را از خود دفع نماید.

۲- چیزی از آن سببهای فجائی است که بر ریه می آید و ریه را افسرده و پژمرده می سازد.

۳- چیزی خشکاننده، یا زبری آور از قبیل گرد و غبار، دود، یا مزه خوراك ترش، یا گس، یا تند،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۲۹

یا چیزی بیگانه در گدار نفس گیر کرده که تنها می تواند نفس بکشد و چیزی دیگری را گدار نمی دهد. چنان که گاهی ناخودآگاه چیزی از خوراك یا نوشیدنی در این گدار گیر می کند و سبب آن یا غفلت ورزیدن انسان است یا انسان به سخن سرگرم است و توجه به خوراك بلعیدن ندارد.

سببهای سرفه پیایی و نامنقطع:

۱- سبب همان سببهای علّت پذیر شدن بدن است که عبارتند از: مزاج گرم، مزاج سرد، مزاج رطوبی، مزاج خشک، یعنی مزاجی بر ریه آید که گرم کننده ریه، یا سردکننده، یا رطوبت بخش، یا خشکاننده ریه می باشد و این سوء مزاج ریه بر قیاس سوء مزاج بدن یا سوء مزاج ساده و بدون ماده است یا سوء مزاج همراه ماده. اگر ماده همراه سوء مزاج است

یا ماده خونی یا صفراوی یا بلغمی آبکی و تنک یا غلیظ یا ماده سودایی است که سبب سرفه شده است، که این حالت اخیر یعنی بودن ماده سودایی در ریه همراه سوء مزاج، به ندرت اتفاق می‌افتد.

حالا باید دقت کرد:

۱- آیا ماده همراه سوء مزاج از طرف بالای آمده است یا نه؟

اگر از بالا ریزش کرده به کجا رسیده است؟

اگر ماده ریزش کرده تنها بر دیواره خارجی قصبه آمده است، مایه برانگیختن سرفه زیاد نمی‌شود و سرفه کم است.

اما اگر ماده در فضای داخل قصبه ریخته است، سرفه را برانگیزد.

اگر ماده گزنده قصبه باشد سرفه را تحریک می‌کند.

اگر ماده ریزش کرده از بالا به ریه وارد شود و در آنجا ماندگار باشد و طبیعت بخواند آن را بیرون کند، سرفه برانگیخته خواهد شد.

و یا از بالاییها نیامده است و ماده از معده یا از کبد یا از برخی از اندامان سینه به یکدیگر تحویل داده شده و سرانجام به ریه سر زده است؛ یا اینکه ماده در خود ریه به وجود آمده است.

۲- سبب سرفه مداوم از بین رفتن تک عصب است (انحلال فرد).

۳- ورم و راه‌بندان در حجاب یا ریه یا گلو، یا هرجایی از اندامان بدن که چنین مواد نابابی را می‌پذیرند، از قبیل ریه، حجاب حاجز، حجاب میان قلب و ریه، ایجاد می‌شود.

انگیزه‌های سرفه سابقه‌دار:

۱- ملامال شدن (امتلاء) معده یا رگها.

۲- سببهای سوء مزاج بدنی، که در بحث از سببهای سرفه پیاپی ذکر شد.

سبب سرفه مشارکتی، که اندامان در برانگیختن سرفه با ریه سهیم باشند.

۱- مشارکت تمامی بدن، چنان‌که در مبتلا شدن به تب مشاهده می‌شود و به‌ویژه اگر تب آتشین (محرقه)، یا تب روزانه خسته‌کننده و امثال آن باشد و یا تب وبائی در میان باشد.

۲- مشارکت بدن بدون تب، که در برانگیختن سرفه سهیم باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۰

سرفه انواع دارد:

الف- سرفه تر.

ب- سرفه خشک؛ سرفه خشک آن است که تف کردن ماده نایاب در آن نیست.

سبب سرفه خشک از سوء مزاج گرم یا سوء مزاج سرد یا سوء مزاج خشک ساده و بدون ماده است.

شاید سبب سرفه کردن، پیدا شدن ورمهای گرم در اطراف سینه باشد و تا ورم پخته می‌گردد و می‌رسد سرفه هست و ممکن است با ورم سخت ناپخته و نارسیده سرفه باشد، اما سرفه بسیار خشک.

امکان دارد سبب سرفه، ورم کبد باشد؛ که ورم در طرف اندامان آویزه پدید آمده باشد.

گاهی سبب سرفه ورمهای سپرز است.

و ممکن است ریم و چرک زخم، فضای سینه را بیاگند و بدون سرفه بیرون نیاید.

و بدان! که گاهی ممکن است همراه سرفه چیزی سخت سنگ مانند به اندازه دانه نخود یا تگرگ بیرون آید که عبارت از خلط غلیظ است و از حرارت زیاد سخت شده است.

اسکندر و پولس این تگرگ مانند سنگ‌آسا را دیده‌اند و پولس گوید «دیدم که چنین چیزی با تف کردن همراه بود». ما خودمان هم دیده‌ایم.

سرفه لجوج و دست‌برندار. اکثرا به خون از راه دهان برآمدن می‌انجامد.

سرفه در زمستان و در بهار زمستانی زیاد است و ممکن است در بهار میانه در گرما و سرما هم زیاد باشد.

وزش باد شمالی سرفه زیاد به بار آرد.

اگر تابستان شمالی و کم‌بارش و پاییز جنوبی و پربارش باشد، در زمستان آن سال سرفه زیاد است.

نشانه‌ها: علامت سرفه سرد:

۱- تا سردی زیاد باشد سرفه فزونی یابد و هرچند سرما کاهش یابد از سرفه نیز می‌کاهد و در گرما اندک است.

۲- رنگ رخساره در سرفه سرد به رنگ سرب درمی‌آید.

۳- تشنگی کم است.

۴- اگر همراه سرفه سرد نزله هم باشد، سرفه‌کننده احساس می‌کند که چیزی از بالا به سوی سینه می‌ریزد و از گلو می‌گذرد، و هرگاه ماده را از راه نفس به بینی برکشد این احساس اندک می‌شود و آنچه با نزله آمده است به وسیله سرفه نرم که برای سینه صاف کردن است به گلو می‌ریزد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۱

علامات اینکه نزله هست چند جهت دارد:

الف- احساس غلغلك در گذارهای نزله.

ب- کشیدگی در پوست اطراف پیشانی.

ج- بند آمدن سوراخهای بینی و غیره.

د- در نخستین مرحله ریزش نزله، ماده‌ای را تف نمی‌کند. بعد از آن ماده بلغمی خام را تف می‌کند که رنگ تف کرده به زردی و گاهی به سبزی می‌زند. اگر ماده تف کرده گرایش به سبز رنگی داشت، شاید تب همراه داشته باشد.

علامات سرفه گرم:

۱- برافروختن- تشنگی شدید التهابی- که از اثر هوای سرد بیشتر از نوشیدن آب سرد فرو نشیند.

۲- سرخی رنگ رخساره.

۳- بزرگی و درشتی نبض.

علامت سرفه تر:

۱- تری گوهر ریه.

۲- مبتلا شدن کسانی که سالخورده‌اند. یعنی سرفه پیران اکثراً تر است.

۳- کسانی که اندام مرطوب دارند سرفه‌شان تر است.

۴- خرناسه زیاد و به‌ویژه در هنگام خواب و در هنگام بیدار شدن از خواب.

علامت سرفه خشک:

سرفه خشک آن است که در حال جنبش و گرسنگی فزونی یابد، در آرامش و سیری شکم سبک می‌شود، از اثر آبتنی کردن و نوشیدن رطوبت‌بخشها سرفه اندک است.

علامت سرفه ساده بدون ماده، در همه حالات:

همراه سرفه تف کردن ماده اصلا نیست.

علامت سرفه همراه ماده:

تف کردن ماده. از نوعیت تف کرده می‌توانی چگونگی و جنس ماده را تشخیص دهی!

علامت سرفه‌ای که سببش ورم و امثال ورم است:

بودن نشانه‌های ذات‌الجنب گرم و ذات‌الریه گرم و ذات‌الجنب و ذات‌الریه سرد است؛ که هر کدام از این نشانه‌ها را در جای ویژه به ذات‌الجنب و ذات‌الریه ذکر می‌کنیم.

علامت سرفه که از اثر جمع شدن چرک زخم باشد:

۱- نشانه‌های چرکین شدن ورم است که ذکر خواهیم کرد.

۲- احساس درد.

۳- خشکی سرفه و بسیار اتفاق افتد که سرفه تر باشد.

علامت سرفه‌ای که سببش زخم چرک کرده باشد، آن را در بحث درباره قرحه‌های ریه خواهیم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۲

آورد که عبارت است از تف کردن کبره، یا تف کردن چرک زخم، یا تف کردن پاره‌هایی از قصبه. و اگر سرفه بعد از ریزش کردن مواد نزله‌های خورنده آید، یا سرفه در دنبال خون تف کردن باشد یا سرفه از اثر ورمها باشد.

اگر سرفه خشك باشد، باید بدانی که اکثرا از آن است که نیروی راننده ماده سرفه ناتوان است و از عهده بیرون راندن ماده بر نمی آید. که این بحث را در باب ویژه‌ای یاد می‌گیری!

سرفه‌ای که از شراکت اندامان دیگر با ریه می‌باشد از این قرار است:

علامت آنچه معده در آن سهیم است؛ که آن را از تشخیص دادن بیماری معده می‌توان شناخت.

آیا بیماری معده از پری است یا از گرسنگی، یا از نوع غذاها بیمار شده است؟ سرفه برحسب حال معده در فزونی و کاهش است. اما اکثرا در چنین حالتی هرگاه معده پر باشد، سرفه برانگیخته می‌شود و در وقت هضم خوراك سرفه فزونی می‌یابد.

اگر سرفه از مشارکت کبد با ریه است، علامتهای چگونگی کبد خود رهنمای آن هستند.

اگر ورم گرم سبب سرفه شده است، حتما تب همراه دارد.

اگر ورم گرم نیست حتما احساس سنگینی می‌شود.

علاوه بر این علامات، بقیه علاماتی را راهنما قرار داده که آنها را خودت می‌دانی!

و این را بدان! که حرارت دارو یا هر چیز دیگر، ماده را رقیق می‌کند که برای بیرون آمدن آمادگی داشته باشد.

اما اگر حرارت زیاد از حد بود و بسیار شدید، ماده را می‌خشکاند و نتوان از راه دهان آن را بیرون راند.

حکایت چیزهای سرد هم تا حدی شبیه به چیزهای گرم است، داروی سردی مانند: خشخاش، آش حریره^{۴۰}، ماده را گرد هم آورد و آماده می‌سازد که بیرون رود، اما اگر زیاد بخورند ماده را می‌بندند.

شریت حسل اگر منظور از نوشیدنش زدودن ماده غلیظ سرفه‌آور باشد، بهترین زداینده است. اما اگر ماده سرفه‌آور آبکی و رقیق است، کاری از شریت حسل بر نمی‌آید.

اگر تف کردن نه رقیق است و نه غلیظ (یعنی میانه رقیق و غلیظ است)؛ باید بدانی که سبب سرفه زبری سینه است و آن را با انگشت پیچها مداوا کن!

گاهی شخص تب‌دار در اثنای تب شروع به سرفه کردن می‌کند. کاری کن که سرفه آرام گردد؛ چه اگر آرام نشود تب برمی‌گردد و از نو شروع می‌شود.

^{۴۰} (۱) - حریره: آش آرد و روغن، یا آرد و شیر (المنجد). حریره: حلو از آرد و مغز بادام و برنج و شکر. معین).

دارو یا خوراکیهای بسیار گیرنده، گذار ماده را که باید با تف برآید تنگ می نمایند.

آب جو بهترین گردآورنده ماده تف کردنی است.^{۴۱}

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۳؛ ص ۴۳۳

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۳

اگر ماده سزاوار راندن با تف بیرون دادن بند آمد و بیرون نیامد و شخص سرفه دار را تب فراگرفت، بدان که ماده گندیده است و تبی که روی آورده تب عفونی یا تب دق است.

علاج:

اگر تشخیص دادی که سبب سرفه مزاج سرد ریه است، سرفه را بررسی کن!

اگر سرفه زیاد نیست و اندک است، علاجه حبس نمودن نفس در سینه است، که نفس حبس شده در سینه بدون درنگ و به آسانی ریه را گرم می نماید. اگر نیاز به داروی کاری تر افتاد، دارویی که برای این حالت سردمزاجی ریه و سایر حالات سردمزاجی به کار آید و بهره رسان باشد، شرحش به قرار زیر است:

۱- مَرّ با عسل به اندازه يك فندق زیر زبان گذارند.

۲- استرك با عسل به اندازه يك فندق زیر زبان گذارند.

۳- تهنشین قطران يك درهم تناول نمایند.

۴- سقز درخت بنه همراه عسل به اندازه وزن يك درهم بخورند.

۵- روغن بلسان با سکبینه به اندازه يك مثقال یا قریب به يك مثقال بخورند.

۶- تخم نیم بند آمیزه با گوگرد، به همان اندازه روغن بلسان و عسل.

۷- انگشت پیچهای ساخته شده از لعابهای گرم مزاج.

^{۴۱} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

۸- گاودانه با عسل.

۹- آب انار شیرین به حالت ولرم که عسل یا پانید بر آن ریزند.

مالیدنیها بر سینه:

۱- روغن سوسن با موم قرمز و کتیرا.

۲- روغن نرگس با موم قرمز و کتیرا.

داروهای دیگر که در این عِلّت بهره رسانند:

۱- گلنگین عسلی یا خوشاب انجیر و مویز.

۲- آب حسل با حسل.

۳- بر باله و انجیر.

۴- ریشه شیرین بیان و پر سیاوشان.

۵- يك مثقال «قوی» (نوعی صمغ صنوبر) که در روغن بادام حل شده باشد و غیر اینها.

غذای بیمار سرفه سرد:

الف- سوپ گندم همراه شنبلیله.

ب- روغن حیوانی.

ج- انجیر و خرما.

د- بیخ گندمای شامی.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۴

داروها و روغنهای متفرقه:

روغن پسته، دانه صنوبر، آش رشته با پانید، برای چنین بیماریانی بهره رسانند.

گوشت غذای بیمار:

گوشت جوجه و خروس، شوربای ساده جوجه و خروس، شیشک يك ساله.

آجیل - نقل:

پسته، دانه صنوبر، مویز با شنبلیله، نیشکر، انجیر، زردآلو، موز.

خوردن انجیر خشک با بادام و گردو، سرفه سرد کهنه و دست‌برندار را از بین می‌برد.

مشروبات:

شراب آبکی ریحانی، عسلاب در این‌باره بهره رسانند.

علاج سرفه گرم:

علاج سرفه‌ای که از مزاج گرم ریه منشأ دارد، از داروها و دستورات زیر معالجه می‌شود:

۱- داروهای فرونشاندن گرمی (نرم‌کننده- نسخه)، که آنها را می‌شناسی و شناخته شده‌اند و عبارتند از افشیره‌ها، روغن‌ها، پاشیدنیهای آبکی، مالیدنیهای گرمی فرونشان.

۲- گلاب قند نیز در این‌باره بی‌فایده نیست.

۳- انگشت‌پیچ خشخاش که بلیسند، مفید است.

۴- شربت ساده خشخاش، چنان‌که نسخه‌اش را می‌نویسیم بسیار خوب است.

نسخه: خشخاش که بسیار تازه و شاداب نباشد یازده عدد، در يك قسط^{۴۲} آب و اگر آب باران باشد. بهتر است خیس نمایند و يك شبانه‌روز در آب بماند، آنگاه آب و خشخاش را بر آتش نهند بجوشد تا خشخاشها به کلی از هم می‌پاشند، آنگاه بپالایند و در مقابل هر جزئی از پالیده نیم جزء عسل یا شکر اضافه کنند تا قوام گیرد و انگشت‌پیچ می‌شود، شبانه يك^{۴۳} درهم تناول شود.

۵- آب جو که با سپستان باشد.

^{۴۲} (۱) - قسط: هشتاد رطل.

^{۴۳} (۲) - ملعقه: يك درهم از دارو، چهار مثقال عسل.

۶- شربت بنفشه و مربای بنفشه.

۷- آب پز حسل که سرد شود و به‌ویژه در وقتی که ماده رسیده است، یا رسیدن ماده در مرحله نهای باشد.

۸- آب انار غلیظ شده و به قوام آمده که نبات در آن ریخته‌اند.

۹- نیشکر نیز مفید است.

۱۰- انگشت‌پیچهای لیسیدنی ساخته از: اسفرزه و به‌دانه و نشاسته و صمغ عربی، مفیدند.

۱۱- قرصهای دارویی که در باب ویژه به حبهای سرفه می‌آوریم و در بعضی از آنها مخدر هم به کار رفته است.

۱۲- مغز میوه‌های تابستانی که سردمزاجند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۵

غذای بیمار:

۱- سبزیهای سردمزاج.

۲- مغز خیارچنبر خوردنی، کدو حلواپی، مغز خیار با روغن بادام.

۳- باقلی در آب پخته و از هم پاشیده را بکوبند و با روغن بادام بخورند.

۴- روغن کدو و حلواپی.

۵- آب جو.

۶- سوپی که در آن جو، باقلی، سبزیجات باشد.

۷- نشاسته.

۸- سوپ سپوس آرد.

اگر دیدی که بیمار دارد اسهال می‌شود، آرد جو با شکر و رشته بخورد. اگر اسهال بیشتر بود و فشار آورد، خرچنگ دست و پاکنده را تمیز با خاکستر آب شور شده با نمک بشوید و با آب جو بپزد و بخورد.

نسخه شربت خشخاش سردمزاج:

خشخاش سبز ناخشکیده را در آب بجوشان تا از هم می‌پاشد، آن را بیالای و شکر در آن بریز تا گلاب قندسان به قوام آید.

اگر خشخاش سبز گیر نیاید، بزر خشخاش بکوب و یک شبانه‌روز در آب خیس شود، آنگاه آن را بر آتش بپز! اگر نیاز به داروی قوی‌تر از آن بود، بزر و پوست خشخاش را باهم مورد استفاده قرار ده!

اگر پوسته خشخاش سیاه باشد بهتر است.

اگر باز نیاز به داروی تأثیربخش‌تر بود، چیز کمی از بزر بنگ را بر آن اضافه کن و کمی افیون در آن حل نمای!

علاج تر مزاجی ریه و رطوبت در خود ریه:

باید داروهای خشك و خشكاننده آمیخته با داروهای زداینده به کار بری، دارویی ترکیب شده هست که نسخه‌اش این است:

نسخه: گل ارمنی، کنیرا، صمغ عربی از هر یک یک جزء، پونه، حسل، آویشم، دارچین، پر سیاوشان، از هر کدام نیم جزء، باهم بسرشند و استعمال شود.

علاج مزاج خشك ریه:

حال از دو احتمال خارج نیست: یا تب هست یا مزاج خشك بدون تب است.

اگر تب نیست بهترین علاج شیر الاغ، شیر بز و شیر حیوانات دیگر است، که بقیه معالجات سوء مزاج خشك را باید مراعات کنی.

اگر تب همراه مزاج خشك ریه هست:

۱- نوشابه‌های سردمزاج.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۶

۲- مرهمهای سردی‌بخش که آنها را می‌شناسی.

۳- آب جو.

۴- باید همواره غذا را به وسیله روغنهای رطوبت بخش رطوبی گردانی!

۵- سوپهای بادامی رطوبت بخش بخورد.

اگر سوء مزاج ریه ترکیبی از دو نوع سوء مزاج است، تو هم باید داروی ترکیبی علیه هر دو مزاج به کار ببری!

اگر ماده بیماری نازک و آبکی است، آن را وسیله شربت ساده خشخاش، وسیله انگشت پیچهای ساخته از خشخاش، انگشت پیچهای درست شده از لعابها- که در اقرابادین شرح داده ایم- به پختگی برسان!

اگر ماده نه رقیق، بلکه غیظ است:

وسيله تحليل بردن و زدودن آن را سابقا بيان کرده ایم دستور ذکر شده را اجرا کن، که نباید گرمی زیاد بدهی. گرمی بخش به ماده غلیظ میانه باشد، کوشش کن که ماده را نرم کنی و پاره پاره شود و آماده لغزیدن گردد.

قی آورهایی را که قبلا ذکر کرده ایم به کار گیر!

داروهایی که در این حالت بسیار اثر بخشند و ویژگی دارند، عبارتند از:

۱- سقز درخت بنه با عسل.

۲- کاجیره با عسل.

۳- مشک چوپان با يك برابر عسل.

۴- رب شیرین بیان و کتیرا به يك اندازه.

۵- بارزد و بادام شیرین در اندازه برابر.

۶- الوا را با عسل زیر زبان نهند مفید است و بسیار بهره رسان.

۷- سه عدد تخم مرغ کامل، دوچندان آن عسل، به اندازه نیمی از سه تخم مذکور روغن حیوانی، چهل دانه فلفل را بسایند و در این ترکیب بسرشند، و بدون اینکه تمام بپزد آن را منعقد شده بخورند.

۸- پیاز گندناي شامی هفت عدد در سه رطل آب بجوشد تا يك سوم از آب باقی می ماند، آنگاه بپالای و بعدا آب پوست گندناي شامی و عسل را بر آن اضافه کن و بر آتش نه که بپزد.

۹- پر گل محمدی شاداب هشت جزء، صنوبر دانه يك جزء، انگم درخت بنه يك جزء، مویز چهار جزء، عسل به اندازه کافی، از اینها همه باهم انگشت پیچ بساز و بگذار بیمار بلیسد.

و اینك دارویی خوب:

۱۰- نسخه: پونه‌ای که در کنار رودخانه روید پنج اوقیه، صنوبر دانه و بزرگزنه هر يك يك اوقیه، بزرگتان و فلفل از هر کدام سه اوقیه، با عسل بسرشند و به کار برند.

۱۱- نسخه دیگر: خرماي پرگوشت و چاق پنج جزء، سوسن هشت جزء، زعفران و فلفل هر

قانون (ترجمه شرفکندي)، ج ۳، ص: ۴۳۷

يك يك جزء، گاودانه بیست جزء، با عسل کف برچیده بسرشند.

۱۲- نسخه دیگر: زعفران، علف گریه، فلفل، هر يك يك جزء، گندناي بیابانی، حسل هر يك سه جزء، مرّ، سوسن از هر يك دو جزء، با عسل موم گرفته و صاف شده بسرشند.

۱۳- عسل و قطران را انگشت پیچ کنند و بلیسند بهره‌رسان است.

۱۴- کوشنه هندی در آب شبیت بپزند، به اندازه يك درهم (سکرجه- نسخه). از آن را با يك درهم (ملعقه) سرکه بیامیزند.

۱۵- بزرگتان بوداده تنها با عسل، یا بزرگتان بوداده با فلفل، که فلفل يك دهم عسل باشد، یا پونه به جای فلفل باشد.

۱۶- عسل لبنی (میعه سائله: صمغ درختی است خوش بو) با عسل معمولی انگشت پیچ شود و بلیسند.

۱۷- جواشیر با عسل انگشت پیچ شود.

۱۸- خردل.

۱۹- بادام تلخ.

۲۰- معجون میتزادات (نوعی تریاق)، همگی در علاج این بیماری واردند.

اگر بیمار مبتلا به سرفه، بچه بود، کافی است که پونه بیابانی را در شیر پستان زن ریزند و بجوشانند که عسل مانده قوام گیرد. یا اینکه پونه بیابانی را با آب رازیانه سبز بپزند و به بچه بدهند.

اگر سبب سرفه ماده سرازیر شده از بالایهاست علاج نزله را به کار بر!

اگر برای بازداشتن نزله از سیلان نیاز باشد ضماد بگذاری، ضماد انجیر را بر سر بیمار گذار!

قرص نشاسته را همواره- و به‌ویژه شبانگهان- در زیر زبان نگه دارد، با داروهای گیرنده که نه ترش مزه باشند و نه گس مزه، غرغره کند.

اگر ماده گرم مزاج است با شربت ساده خشخاش غرغره کند.

اما اگر ماده بیماری سرد است، مرّ و زعفران و غیره را با شربت خشخاش مخلوط نمای!

اگر سبب سرفه، ورم ریه یا قرچه ریه و سینه هستند، علاج را در بحث از علاج ذات الریه و ذات الکبد و بیماری سل خواهیم آورد، بدانها رجوع شود.

حبه‌ها در علاج انواع سرفه:

برخی از حبه‌های سرفه را باید در دهان نگه داشت.

حبه‌هایی که ویژه علاج سرفه گرم هستند بدین قرارند:

۱- حب سرفه که مشهور است و نیاز به شرح نیست.

۲- حبه‌هایی که از داروهای زیر سازند:

رب شیرین بیان، صمغ، کنیرا، نشاسته، لعاب اسفرزه، به‌دانه، مغز دانه‌ها تخم خیارچنبر خوردنی، تخم کدو حلوائی، تخم خیار، پنیرک، تابشیر، بزر خشخاش و غیره همه در علاج سرفه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۸

گرم بهره رسانند.

۳- نشاسته و کنیرا و رب شیرین بیان را با آب کاهو قاطی می‌کنند و حب می‌سازند.

حبه‌های ویژه علاج سرفه سرد:

۱- جبهای ساخته از: رب شیرین بیان، ثمر هندی پاک و صاف شده، مغز دانه گندم، زعفران، کتیرا، دانه صنوبر، پنبه دانه، ثمر آس، بزر خشخاش، پوسته خشخاش، رازیانه شامی، شبت، مرّ، زعفران و پانید در علاج سرفه سرد بهره رسانند.

۲- برخی از حبوب دارویی هستند که ماده تخدیرکننده و خواب آور در آنها قاطی شده است و اعتماد زیاد بر ماده مخدّر است.

گاهی داروهای پادزهری گرم مزاج را در حب داخل می کنند.

حیی که آزمایش شده است و در علاج سرفه کهنه شده و آزاردهنده آرام بخش است «حب اصطرک» است. و این حب ترکیبی نیز بسیار خوب است:

نسخه: اصطرک، گندبیدستر، بریاله، افیون، در اجزای متساوی؛ از این چهار دارو حب می سازند و بیمار در دهان نگه می دارد.

نسخه دیگر: بزر بنگ، شب، صنوبر دانه، هریک سه جزء، زعفران يك جزء با شراب سیکی بسرشند و حب سازند.

نسخه دیگر: مرّ، افیون، از هریک به وزن نیم اوقیه، روغن بلسان، زعفران از هریک به وزن دو درخمی، جبهای به اندازه يك گاودانه سازند.

بخور:

اگر سرفه کهنه و دیرینه است و رطوبتی، ماده های بخوری- که در باب ربو ذکر شده اند- استعمال شود. اگر رطوبت در سرفه زیاد باشد، با ماده بخور ترکیب شده از:

زرنیخ قرمز، پشک خرگوش، آرد جو، پوسته پسته سرشته در زرده تخم است و از آن قرص ساخته اند و هریک از قرصها يك درهم وزن دارد و در آفتاب خشک شده اند، روزی سه بار بخور کنند.

بخوری دیگر: زراوند، مرّ، اصطرک، بادآورد، در اجزای متساوی، زرنیخ به اندازه همگی، در روغن گاوی بسرشند و قرصهای به اندازه فندق از آن سازند و يك عدد از آن قرصها را در بخور استعمال کنند.

علاج سرفه ای را که در تبها به وجود آید، در بحث از روی آورده های تبها، ذکر خواهیم کرد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۳۹

خون تف کردن، حالتهایی دارد:

۱- گاهی یکباره و بی مقدمه خون با تف آید، که این از داخل دهان است و از اجزای دهان تراویده است.

۲- گاهی با فن فن بینی و نوعی نفس تنگ بیرون آید که معلوم می شود از گلو آمده است.

۳- گاهی همراه با سرفه نرم سینه صاف کردن آید، که دلیل بر بودن خون در قصبه است.

۴- گاهی به صورت قی کردن خون برآورند که این چنین خونی یا از مری و دهانه معده یا از معده یا از کبد آمده است.

۵- گاهی همراه سرفه می باشد که دلیل بر آن است از اطراف سینه و ریه می آید.

خون تف کرده که از سینه آید، از خونی که از ریه می آید کمتر خطر دارد، خونی که از سینه آید علاجش آسان است و به سرعت چاره می شود. حتی اگر به کلی شفا نیابد باز به اندازه خونی که از قرحه ریه آید خطرناک نیست و هرگاه قرحه ریه به ناسور بینجامد، تف کردن خون برای بیمار عادت می شود.

نزدیک به همه این حالات، نوعی خون تف کردن است که از زخمی سرچشمه گرفته است و زخم سبب خون تف کردن از اثر ضربت خوردن یا دمر بر سینه افتادن است، که بر کبد و حجاب اثر گذاشته، یا بر چیزی تیز و برنده افتادن است.

یا اینکه از اثر سرفه سمج و دست بردار یا فریاد و جیغ کشیدن عارض می شود. یا شخص بیمار خواسته است که یکهو صدای خود را تیزتر کند و مراعات آن نکرده است که به تدریج صدا را از آهستگی به تیزی برساند.

یا حالت پکری به حدی رسیده است که خون با تف می آید. از این رو است که می بینی دیوانگان و کسانی که از هر چیزی بیزار و پکر می شوند خون تف می کنند.

گاهی از اثر قی کردن شدید، خون تف می کنند و به ویژه کسانی که برای خون تف کردن بدنشان آماده است دارد.

انگیزه های دیگری نیز هست که خون تف کردن را به همراه می آورند، که از این قرارند:

۱- خوردن مسهلی که سبب اسهال شدید می شود.

۲- خوردن غذاهای تند مزه از قبیل سیر و پیاز.

۳- ترس زیاد.

۴- غم و اندوه زیاد که سبب برانگیختگی خون شود.

۵- خوابیدن بدون زیرانداز.

۶- زالو که به داخل گلو بچسبد.

انگیزه خون تف کردن ممکن است از دخالت اشیای خارج نباشد، بلکه در خود بدن باشد. مثلا

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۴۰

سبب از رگها و غیر رگها باشد.

اگر سبب از رگ باشد چند حالت دارد:

۱- بریدگی در رگ به وجود آمده.

۲- رگی ترك برداشته.

۳- رگ یا از تند شدن یا از سست شدن گشاد گردیده.

۴- خلطی خورنده هست، رگ را خورده است.

۵- رگ از اثر ناتوانی و زبونی تنك و نازك شده و این اثر زبونی پابرجا است.

۶- بسیار روی می دهد که گذارهای اجزای قصبه و شریانها بیش از حالت طبیعی گشاد می شوند و خون به قصبه می تراود.

اگر سبب خون از راه دهان برآمده از رگ نباشد، چندین احتمال دارد:

۱- زخمی در ریه موجود است.

۲- چرکی است که از زخم ریه تراوش کرده است.

۳- خونی است که از زخم خوره ای می چکد.

۴- چیزی از اندامی برکنده شده و اندام عفونت کرده.

۵- ورم خونی در ریه است که خون می‌تراود. که خون تراویده از ورم خونی ریه جای بیم نیست، زیرا ورم خونی در ریه ماده بیرون راندنی را در خود نگه نمی‌دارد و نمی‌گذارد غلیظ گردد.

۶- همه سببهایی که در خود اندام باشند و سبب خون برآوردن شوند شاید در ریه به وجود آیند، مگر چسبیدن زالو و این سببهای درونی نیز انگیزه‌های پیشینه دارند که از این قرارند:

الف- ماده بیماری زیاد است و این بسیاری ماده یا از زیاده‌خوری به بار آمده و انسان ترك ورزش کرده است، یا ماده بیشتر از آن است که طبیعت آن را لازم دارد و ما زاد بر احتیاج است، چنان که در کتاب کلی درباره ترك ورزش، یا بند آمدن خون حیض یا بند آمدن خون بواسیر یا گسستگی اندامی شرح داده‌ام.

ب- از بسیار جذب شدن ماده.

ج- از شدت حرکت و جنبش ماده.

۷- از بادهایی که در رگها جای گرفته و به‌ویژه کسانی که عادت به سینه صاف کردن وسیله سرفه نرم دارند، خون تف کردن به سبب رگهای بادکرده زیاد روی می‌دهد.

۸- ابزاری که ماده را دربرگرفته است برای خون تراویدن آمادگی دارد و این آمادگی یکی از سببهای زیر را دارد:

الف- از سرما ترنجیده است و به دشواری می‌گسترد، نیروی انجام دهنده کار نمی‌تواند ابزار سرمازده را کشش دهد، ناچار ابزار در این گیرودار می‌ترکد و خون از او می‌تراود.

ب- حرارت خارجی یا حرارت درونی ابزار را سفت گردانیده به حدی که آمادگی ترك برداشتن داشته باشد.

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۳، ص: ۴۴۱

ج- از خشکی که بر ابزار چنین اثری گذاشته است که از کمترین سبب ترك برمی‌دارد در هر دو حالت حرارت و خشکی که سبب ترك برداشتن ابزار دربرگیرنده ماده خونی هستند خون از ترك می‌تراود.

د- رطوبتی ابزار دربرگیرنده ماده خون را سست کرده، مسامها (سوراخهای ریز) گشاد شده‌اند و خون تراوش می‌کند.

ه- ابزار به چیزهایی سوراخ‌کننده، یا خورنده، یا گسلنده، یا گنداننده برخورد کرده است.

۹- اگر پرشدگی از خون روی داد، طبیعت ماده خونی ما زاد بر احتیاج را به هرجایی که آماده پذیرش آن باشد می‌ریزد، یا به نزدیک‌ترین اشغال‌دان زائد بر لازم می‌اندازد، که خون بیرون ریخته از راه خیو از دهان برآید.

۱۰- خون از اثر بواسیر، یا در حال حیض، یا خونریزی بینی، سیلان می‌کند و از راه دهان بیرون آید. اگر رگها به حد کافی نیرومند باشند خود را آنقدر از خون تھی نمی‌کنند که سبب مرگ ناگهانی شوند، زیرا رگ سالم و سرحال خون را در کاوکه‌های داخل نگه می‌دارد و خون زیاد از اندازه لازم بیرون نمی‌آید.

کسی که خون تف می‌کند ممکن است که قرحه در ریه‌اش پدید آید، زیرا اکثراً خون تف کردنی از زخم است و زخم گرایش به قرحه شدن دارد.

اگر خون برآوردن بند آمد، بعداً از نو شروع کرد، بیم آن می‌رود این خونی که بدنبال خون اولی آمده است، از قرحه‌ای آید که زخم اولی بدن تبدیل شده است.

بسیار ممکن است که خون همراه تف نوعی خون سر باشد که به ریه رسیده است و ریه آن را به دهان تحویل داده است.

اگر خونی که از راه دهان برآید از جانب ریه منشأ گرفته باشد، دو احتمال بیمناک دارد:

۱- خون زیاد از اندازه و به افراط موجود بودن خون.

۲- ممکن است زخمی در ریه پیدا شده و قرحه گردیده است.

هر خون برآوردنی از راه دهان، جای نگرانی نیست، در حالتی جای نگرانی است که بند نیاید و دوام یابد.

خون برآوردنی نگران‌کننده است که همراه تب باشد.

۱۱- بسیار اتفاق افتد که سرما سبب خون برآوردن باشد.

۱۲- سبب خون برآمده از راه دهان ورم در کبد یا سپرز باشد.

نشانیها:

اگر خون با سرفه سبک بیرون آمد، بدان! که خون از جای نزدیک حنجره آید.

اگر با سرفه زیاد خون تف شود، بدان! که منشأ خون برآمده در جای دور از حنجره است. و تا دورتر و دورتر باشد سرفه تندتر و بیشتر می‌خواهد تا بیرون آید.

اگر خواستی بدانی که خون از کدام طرف بدن می‌آید، بیمار را بر هر دو پهلو بخوابان! طرفی که سبب خون برآوردن در آن هفته است تشخیص داده می‌شود، زیرا هرگاه بیمار برطرف خون برآوردنی بخوابد خون بیشتر آید.

باید دقت کنی که نکند خونریزی بینی به خون تف کردنی انجامیده باشد، باید نوعیت خون را تشخیص دهی و این تشخیص دادن از چند جهت ممکن است:

۱- بیمار به خونریزی بینی عادت دارد؟

۲- روی آورهای خونریزی بینی پدیدارند؟

۳- آیا از خون برآوردن سنگینی سر سبک شده است؟

روی آورهای خونریزی بینی از این قرارند:

الف- رنگ رخسار و چشم سرخ می‌شود.

ب- بیمار چیزهای ریز درخشانده می‌بیند که وجود خارجی ندارند.

ج- خونی که از بینی می‌ریزد کف ندارد.

د- خون بینی یکدفعه می‌ریزد.

خونی که از راه دهان و از گوهر گوشت برآید، که گوهر گوشت در این حالت با زخم روبه‌رو است و زخم به قرچه تبدیل شده است؛ پس خونی که برمی‌آید و از راه دهان انداخته می‌شود، کف‌آلود است.

خونی است که درآمدنش فاصله هست، خونی است که درد همراه ندارد.

خونی که از قرچه ریه سرچشمه گرفته است، کمتر از خونی است که از رگ می‌تراود، اما خطرش بیشتر و سرنوشت بدتری را از خون برآمده از رگ در بر دارد.

بیماران ذات‌الجنب و ذات‌الریه اگر حرارت آتشین و جوشان در ریه داشته باشند، خون کف‌آلود بیرون می‌دهند. گاهی خونی که از قصبه می‌جهد کف‌آلود است، لیکن چنین خون کف‌آلوده که از قصبه آید، نیاز به نفس تنگ کردن و سرفه سینه صاف کردن دارد و با این همه خونی که از قصبه آید اکثراً اندک است و تا اندازه‌ای درد همراه دارد.

خونی که از رگها آید کف‌آلود نیست و از خونی که از ریه می‌آید گرم‌تر و قوام گرفته‌تر است و بیشتر از خونی که از ریه آید شباهت به خون طبیعی دارد؛ اما در غلظت به خونی نمی‌رسد که در سینه است.

خونی که از راه دهان برآید و از سینه تراویده است، سیاه‌رنگ و غلیظ است، و از آنکه فاصله زیاد است تا اندازه‌ای جامد شده و دارای کف و کفک است. دردی در سینه احساس می‌شود که جای درد را می‌نمایاند و هرگاه بر سینه بخوابد درد بیشتر می‌شود. انگیزه چنین دردی در سینه پی‌آلودگی اندامان سینه است. خونی که از سینه به دهان راه می‌یابد کم‌کم آید نه یکدفعه و بسیار.

اگر خون برآمده از راه دهان بسیار است، علامت آن است که گسستگی در رگ روی داده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۴۳

اگر سبب خون برآمده از دهان خوره است، انگیزه‌های خورگی را ذکر کرده‌ام که عبارت بودند از:

الف- خوردن چیزهای تندمزه.

ب- سرازیر شدن ماده تند و تیز از بالا.

ج- باید تب باشد.

د- همراه تف کرده چرک زخم یا کبره زخم یا پاره‌ای از ریه باشد.

ه- تف کرده به آبی شبیه است که گوشت در آن شسته‌اند.

و- اول کم‌کم خون آید و شاید بعداً یکهو بریزد و چیزی را تف کند که خوب است ولی بدرنگ و زشت است.

علامت خونی که از باز شدن دهانه‌های رگ- به سبب پر شدن از خون- تراویده و به دهان رسیده و با تف بیرون داده می‌شود، به قرار زیر است:

۱- هیچ آزاری احساس نمی‌شود.

۲- بیمار از خون برآوردن می‌آساید و احساس لذت می‌کند.

۳- در اول کمتر از خونی است که از گسستگی و ترك برداشتنی رگها بیرون می‌آید و اکثراً بیشتر از خونی می‌باشد که از اثر خوره درونی است.

خونی که از ورم می‌تراود، چند علامت دارد:

۱- خونی که با تف آید کم است.

۲- نشانیهای ذات الریه و غیره را داراست.

علاج:

کسی که به خون از دهان آمدن مبتلا است، باید همیشه امتلاء (پر شدن) رگها را از خون در نظر داشته باشد و خود را معاینه کند، همین که احساس کرد که امتلاء روی داده است باید هرچه زودتر رگ بزند.

به ویژه کسانی که در خلقت، سینه تنگ دارند و کسانی که سرفه سمج و دست‌برندار دارند.

در رگ‌زنی بهتر آن است که خون رو به پایین رود و از زدن رگ صافن (ورید پایینی ساق) شروع کنند و بعد از صافن شاهرگ دست زده شود.

اگر زن خون حیض را در موعد مقرر ریخت و به تأخیر نیفتاد و به حد کافی و بدون کاهش آمد، خون تف کردن می‌ایستد. اما اگر خون حیض بند آمد و بیرون ریخت، خون از راه دهان برآید.

کسی که به تف کردن خون مبتلا است، باید از هر چیزی که تحریک کننده خون است دوری جوید. غذای گرمی بخشد نخورد، برنجهد، پرش نکند، فریاد نکشد، از اشیاء پیکرکننده (آزار دهنده- نسخه) دوری جوید، جماع نکند، نفس بلند نکشد، زیاد حرف نزند، به چیزهای سرخ‌رنگ نگاه ندوزد، زیاد شراب ننوشد، زیاد آب‌تنی نکند. از داروهای بازکننده از قبیل

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۴۴

کرفس، الواء، کنجد، شراب، پنیر کهنه بپرهیزد که برایش زیان‌رسان است. اما پنیر تازه بهره‌رسان است. غذایی که با حال آنان سازگار است، خوراکیهایی است که چسبان، بندآورنده، جوش‌دهنده باشد. غذایی که گرمای خون را فرونشاند و نگذارد به جوش آید شیر جوشیده است، که در این‌باره تأثیر به سزا دارد زیرا که چسبنده است. دوغ از ماست گاو خوب است که دارای نیروی گیرندگی است.

کره خوب است، پنیر تازه بی‌نمک خوب است، میوه‌های گیرنده خوب هستند، نوعی آلوی ریز هست که قبوضیت‌آور است، بسیار خوب است، روغنی که از زیتون نارسیده و گس مزه باشد و تازه فشرده باشند که برای چربی در غذا ریزند، خوب است، آبهای شب‌زارها بسیار بهره‌رسان است.

اگر خونی که همراه تف آید خونی است که از جرم ریه نشان دارد، باید داروهای تناولی که جوش دادن و خشکی در بر دارند به بیمار داد. این داروها از قبیل: گل، شادانه با آب گیاه بارهنگ، سرکه آمیزه با آب.

علاوه بر تهیه غذای سازگار با بیماری، باید شاهرگ دست را بزنی! شاهرگ دستی را بزنی که حدس می‌زنی خون از آن سوی آید و از بین رفتن تك عصب در آن طرف روی داده است. باید رگ را نازک و باریک زد. در چندین بار خون مورد نظر را بگیری، فاصله میان خون‌گیری تا خون‌گیری بعدی سه ساعت یا تقریباً سه ساعت باشد. باید نیروی جسمی بیمار را در نظر داشته باشی از رگ زدن، خون به خلاف راهی که دارد منحرف می‌شود، رگ زدن نمی‌گذارد که زخم به ورم انجامد.

دست‌وپای بیمار را اول ماساژ ده و بعد از بالا به پایین محکم باندپیچی کن! باید پرهیز را نگه دارد، باید هوایی که در آن زندگی می‌کند معتدل باشد.

باید بر پهلو به چیزی تکیه دهد که به نشستن راست شبیه باشد، تا برخی از اجزاء سینه بر برخی نیفتد.

سرکه آمیزه با آب بنوشند که دو فایده دارد:

۱- نزیف خون را بازمی‌دارد.

۲- اطراف سینه و ریه را اگر خونی در آنها بند آمده باشد پاکسازی می‌نماید، و خون بند آمده جامد نمی‌شود. داروهای سرد و چسبان بخورد، که در این حالت چسبان از سرد مهم‌تر است.

و اگر دارو همراه چسبناکی پاک‌ساز هم باشد چه بهتر.

اگر بیمار زیاد تشنه گردد، اسفرزه را تجویز کن! که سردی بخش است و علاوه بر تأثیر دارویی تشنگی را فرونشاند.

شاید نیاز باشد که داروی مخدر با اسفرزه قاطی شود، که دو فایده در بر دارد:

۱- خون را آرام و رقیق گرداند.

۲- خواب‌آور است و بیمار حرکت نمی‌کند.

برای هر نوع از خون برآوردن از راه دهان، داروهای ترکیبی است که در آخر این گفتار ذکر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۴۵

خواهند شد.

اگر خون تف‌کردنی از نزله است و نزله تیزمزه صفرایی نیست. باید بی‌درنگ رگ بزنی. بیمار را وسیله روغن زیتون گرم یا روغن سیمانهنگ و غیره- که گرم باشند- ماساژ ده! اما به هیچ وجه سر بیمار را روغن‌مالی مکن، دست و پاهای بیمار را از بالا به پایین تند باندپیچی کن!

غذای بیمار سوپ گندم با چیزی از گس‌مزها قاطی باشد، گس‌مزه قاطی شده با سوپ ثمر درخت و غیره باشد. اگر دیدی که بیمار توانایی کافی ندارد، بگذار نان را در سرکه آمیزه با آب سرد خیس کند و بخورد. او را با ماده تند حقه‌کن! که ماده خونریزی را از بالا به پایین بکشانی و به‌ویژه اگر مانعی در راه رگ زدن باشد حقه‌کن بسیار بایسته است. تا می‌توانی کاری کن که سر بیمار را سرد‌گردانی و در این‌باره بسیار کوشش کن! رطوبی‌گردانیدن سر بیمار نیز مفید است ولی به اندازه سرد‌گردانیدن سر مهم نیست.

در چنین حالتی قرصهای ساخته از کهربا شاید مفید باشند.

اگر آنچه ذکر کردیم کار را انجام نداد، تنها چاره این است که نزله را بندآوری، که برای بند آوردن نزله دستور زیر را به کار ببر!

۱- سر بیمار را بتراش.

۲- ضماد ساخته از چلغوز کبوتر بر سرش بگذار و هرگاه نیاز بود برداری، بردار!

جالینوس داستانی در این‌باره دارد و فرماید:

«زنی از اثر نزله به نزیف خون دچار شده بود، و از آنجا که چهار روز بود خون از دهان می‌انداخت چنان‌نان‌توان شده بود که نمی‌شد وی را رگ زد، او را حقه‌کردم و ماده تند در حقه‌به‌کار بردم، به جای غذا حریره و میوه‌های گیرنده دادم زیرا مدتی زیاد بود غذا نخورده بود.

ضماد چلغوز کبوتر بر سرش گذاشتم، اجازه دادم که به حمام برود که منظورم جزئی از تداوی بود، سرش را روغن نمالیدم تا رطوبتی نشود.

تریاق تازه و شاداب به خوردش دادم که بخوابد، زیرا در این تریاق نیروی افیون موجود است و خواب‌آور است و از غلغلک دادن سرفه جلوگیری می‌کند و ماده نزله را غلیظ می‌کند که سیلان نکند.

در روز دوم کاری نکردم که حرکت کند و چون نیاز بود که ریه را پاکسازی کند، او را در آرامش و سکون گذاشتم، تنها کاری را که با وی انجام دادم آن بود که دست و پایش را ماساژ دادم و به اندازه یک دانه باقلی تریاق تازه- که از اندازه دیروز کمتر بود- به وی خوراندم. منظورم این بود که به تدریج به خوردن عسل عادت کند که به وسیله عسل

ریه پاکسازی شود. بعد از آن مدت يك ساعت از تداوی دست کشیدم و بعد از آن باز دست و پاهایش را ماساژ دادم. آب جو را با کمی نان به وی دادم که بخورد و نیرو را از سر گیرد.

در روز چهارم تریاق کهنه همراه عسل بسیار به وی دادم تا ریه به کلی پاکسازی شود، و در روزهای دیگر غذای لازم تجویز کردم و با او همانند تازه از بیماری برخاستگان رفتار نمودم. و گاه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۴۶

گاهی مرهم «ثافسیا» بر سرش می گذاشتم و آب تنی را از او منع کردم.

این طرز معالجه جالینوس خوب و پسندیده است.

باید تریاقی را که به چنین بیماری دهند، دوماهه تا چهار ماهه باشد؛ که هم خواب آور است و هم نزله را از سیلان بازمی دارد. نباید سر چنین بیمارانی را روغن مالید، و حتما باید سر آنها را تراشید تا این گونه خون به زیر پوست کشها تأثیربخش باشند، حتی اگر بیمار زن باشد سر تراشیدن حتمی است.

اگر ماده بیماری زیاد است حتما باید به وسیله دارو اسهال شود و اگر داروی اسهالی حب صمغ صنوبر باشد بهتر است. اسهال باید بعد از رگ زدن باشد، بعد از رگ زنی و اسهال داروهای سرخ گرداننده پوست بگذارند.

اگر ماده خون برآمده از راه دهان، سبب ترك برداشتن رگ یا گسستگی رگ باشد و سبب ترك یا گسستن پری رگ از خون باشد، باید بیمار را سه روز گرسنه نگاه داری، و تا ممکن است نباید غذا بخورد. در مدت سه روز غذایش بسیار کم و آن هم از غذاهای لزج باشد.

اگر دیدی که از اثر گرسنگی نیرو از دست نداده است مدت گرسنه نگهداشتن را به چهار روز برسان!

اما اگر احساس کردی که بیمار از گرسنگی کشیدن نیرو را به کلی از دست می دهد، باید ناچارا غذاهایی به وی بدهی و دقت کنی که غذا از نوعی باشد که خلط معتدل به وجود می آورد، یا غذایی مایل به سردی باشد و همراه سردی پوشنده و چسبان و لزجی و گیرندگی در آن باشد.

غذاهایی که خوب هستند و ویژگی دارند که خون را غلیظ گردانند، از قبیل:

حلیم با پاچه، کله پخته حیوان، نیمرو، آش رشته و به ویژه رشته ای که با عدس پخته باشد، آش عدس، عناب می باشند.

و اگر امکان بود که غذای نیرومند نخورد، نخورد. بگذار خوراکش آب جو باشد. و اگر آب جو با عدس یا با عناب یا به پیزد بهتر است.

نان خیس شده در آب سرد، یا در چیزی ترش مزه که سرد گرداننده و منحرف کننده ماده به سوی مخالف هستند مفید است. دوغ از ماست گاو در جلوگیری از به درازا کشیدن بیماری علاج خوبی است، زیرا هم گیرنده است و هم سردی بخش.

شیر جوشیده بر آتش بهره رساند؛ زیرا شیر هم پوشنده و هم چسبان است، اما شیر نجوشیده خوب نیست زیرا خون را فزونی دهد و زیان به بیمار می‌رسد.

ماهی «رضاضی»^{۴۴} بسیار مفید است.

باید غذای این نوع از بیماران و غذای بیمارانی که بیماریشان يك درجه کمتر است، سردی بخش باشد، پنیر تازه نمک نزده بسیار بسیار بهره می‌رساند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۴۷

اگر چنین بیماری و بیماران امثال او را از گوشت تغذیه می‌کنی، گوشتی را برگزین که کم خون، خشک، سبک باشد. از قبیل: گوشت سنگ خوارک، گوشت شفنین^{۴۵} (نوعی کبوتر دشتی) گوشت دراج که گوشت مورد تغذیه در چیزهای گیرنده و گس مزه پیزد.

برای قطع شدن خون که از راه دهان بیرون آید، خرفه چاره‌سازی است که آزموده شده است.

خرفه را در دهان بگذارند و بخایند و آبش را ببلعند. ممکن است فوراً خون بند آید.

از میوه‌ها: به گیرا و گس مزه، سیب گیرا و گس مزه، عناب تر، دانه آس، خرنوب شامی و امثال آنها، دریند آوردن خون تف کردنی مفیدند.

و اگر به جای آجیل (نقل) گل مهر زده، گل ارمنی با صمغ عربی و کمی کافور، بخورند بهره‌رسان است.

هرگاه خون بند آمد و این بند آمدن تا چهار روز دوام یافت، باید بیمار را وسیله غذا تقویت کنی، نخست نان خیس شده در آب به وی بده و بعد از آن حلیم و کله پاچه و مخ بخورد.

^{۴۴} (۱) - نوعی ماهی فلس ریز، استخوان درشت، پشت منقط، شکم سفید، نقطه‌هایش به سیاهی مایل به سبزی می‌زند - م.

^{۴۵} (۱) - شفنین: غم‌خورک (معون) شفنین: نوعی کبوتر دشتی دارای پرهای طلائی بر گردن (لاروس عربی) در لاروس تصویر شفنین هم هست.

اگر تشخیص دادی که خون تف کردنی از ترك بردن یا گسستن رگ است و ترك و گسستگی رگ از فشار آوردن خون زیاد است، کوشش کن خون را به سوی مخالف جهت موجود یا به سوی دست و پا منحرف سازی. صفرا را پاکسازی کن! بعدا کاری کن که سردی شدید دست به کار شود و بیمار را رطوبت بخش! غذاها و داروهای گیرنده و چسبان بخورد؛ آب جو، خرچنگ، کدو حلواپی، داروی «اندروماخس» و داروی «جالینوس» در این باره بهره رسانند.

اگر خون تف کردنی از گشاده شدن رگها است، علاجش: داروها و غذاهای گیرنده و گس مزه همراه پوشندگی است و داروهای که سابقا گفتیم در این باره مورد نیاز است و باید پوشنده و جوش دهنده همراه گیرندگی باشند از قبیل: گلنار، چشم انار، سماق، افشره سماروغ^{۴۶}، افشره جوانه‌های تانک، برگ سفید خار، برگ بلوط، کهربا، اقاویا، شیره فیلزهره، افشره گل محمدی، افشره گیاه هفت بند، گیاه چرخه: کنگر خر، آب غوره، قارچک انگل گیاه شنگ، که این قارچک تقویت کننده است و گاهی با شب و مازوج و الوا و خاراگوش مخلوط می کنند و داروی ترکیبی از آن می سازند و قرصهای متعدد و گوناگون که در این باره تأثیر داشته باشند از آن درست می کنند.

می شود که داروهای نامبرده را با آب ساده یا با برخی از افشره‌ها بپزند و آب پز را بخورند. یا این که از آنها ضماد سازند یا با داروی گذاردنی (ضماد) قاطی کنند. یا داروهای ذکر شده را با همه داروهای علاج خون تف کردنی و داروهای علاج سینه گرد آورند و به کار برند.

منظور از داروهای نامبرده برای خون برآوردن و داروهای سینه داروهای هستند از قبیل:

کرفس، نانخواه (ننه حوا)، رازیانه شامی، سنبل، رامک، که گاهی داروهای مخدر هم با آنها

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۴۸

می آمیزند؛ مانند پوست بیخ مهرگیاه، بنگ، خشخاش، و گاهی پوشنده‌ها و چسبانه‌های از قبیل:

صمغ عربی، پوسته کندر، گل شاموس، تابشیر، بزر بارهنگ، لعاب اسفرزه، بزر خرفه، لعاب به دانه با آنها به کار می روند.

اگر خون تف کردنی از ورم تراوش کرده است علاجش:

۱- رگ زدن.

۲- پاکسازی ورم از تراوشها.

^{۴۶} (۲) - نوعی از قارچ که در مزارع و جاهای نمناک و دیواره چاه و میان درختان روید.

۳- بعد از رگ زدن و پاکسازی کوشش کن که ورم را پخته گردانی و برانی!

نکند داروهای گیرنده در معالجه چنین حالتی به کار بری که خطر بزرگ در پی دارد، باید طرز معالجه ذات الکبد را در پیش گیری.

اگر خون تف کردنی از نتیجه خوره است، به زحمت چاره می شود و تقریباً باید از مداوایش نومید شد. زیرا حالت خوره برطرف نمی شود و خوره زده جوش نمی خورد مگر اینکه سوء مزاج به کلی برطرف گردد و این برطرف کردن و برداشتن سوء مزاج مدّت زیاد می خواهد که در این مدت ممکن است قرحه سخت گردد یا بگنجد. لیکن اگر بتوانی کاری کنی که خوره محکم نشود به نفع بیمار است، به طوری که خلط گرم را بیرون برانی. و شاید بتوانی ماده صفراوی و ماده غلیظ را هر دو باهم اسهال دهی که برای این منظور قرص ساخته از قارچ چینی خوب است.

اگر نیاز به داروی قوی تر بود، دوا را قوی تر کن و کاری کن که به هر وسیله باشد غلغلک دادن سرفه آرامش یابد که اگر داروی «بزرها» را به کار بری ممکن است فایده زیاد بینی.

خلاصه و روی هم رفته علاج این گونه از بیماران:

۱- پاکسازی کردن است، پاکسازی وسیله رگ زدن یا غیر رگ زدن.

۲- تغذیه از غذاهای خوب کیموس.

اگر خون از راه دهان برآمده در نتیجه خوره است، داروهای زیر استعمال شود:

۱- لبانه.

۲- مَرّ.

۳- بارهنگ بزرگ.

۴- بزر خرفه.

۵- بیخ خطمی.

۶- قرص کوکب که يك دوم آن افیون باشد.

۷- داروهای ترکیبی، مانند: «داروی پولس» که آن را در کتاب اقرابادین ذکر خواهیم کرد.

۸- داروهای ترکیبی که در این حالت نفع رسانند عبارتند از داروهایی که شادنه، خون سیاوشان، کهریا، سندروس، گل مهرزده، در آنها باشند.

۹- داروهایی که خاصیت خشکاندن، پوشندگی، و جوش دهندگی داشته باشند به طور عموم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۴۹

بهره رسانند.

اگر خون تف کردنی از سینه آمده است، علاجش با داروها و ضمادهایی است که در گوهر لطیف هستند یا اینکه با چیزی که دارای گوهر لطیف است آمیخته شده‌اند- که آنها را نام برده‌ایم- تا دارو بتواند به سینه برسد.

آب ریحان کوهی در این باره می‌تواند هر دو کار را انجام دهد (چه گذاشتنی باشد و چه نوشیدنی. م)

اگر سبب خون تف کردن گرما بود، علاجش را از داروهایی که ذکر کرده‌ایم بجوی!

اگر سبب خون تف کردن سرما بود- چنان که سابقا بحثش آمد- علاجش آن است که جالینوس فرموده است. می‌فرماید:

«جوانی از سرما به خون برآوردن از راه دهان مبتلا شده بود، او را چنین معالجه کردم: روز اول رگ زدم و همان روز رگ زدن را دوباره کردم، دست و پاهایش را ماساژ دادم و چنان که در هر حالتی که بخواهیم ریزش خون را بند آوریم، دست و پاهایش را بستم، دستور دادم که سوپ بخورد قیروطی «ثافسیا» بر سینه‌اش گذاشتم و شبانگاه قیروطی را برداشتم که مبادا بیش از حد لازم سینه را گرم نماید؛ این باره هم دستور دادم که از سوپ تغذیه کند، بعد از سوپ خوردن داروی «بزرها» را تجویز کردم که تناول نماید.

در سومین روز باز همان قیروطی (ثافسیا) را برای مدت سه ساعت بر سینه‌اش گذاشتم و آنگاه برداشتم، برای غذایش آب جو، شوربای ساده گوشت اردک تجویز کردم.

وقتی احساس کردم که مزاج ریه جوان به اعتدال برگشته و جوان سرحال آمده است و دیگر بیمی نمی‌رود که ورمی در ریه روی دهد، به وسیله تریاق کهنه و تمام عیار ریه‌اش را پاکسازی کردم.

به تدریج جوان را وادار کردم که شیر الاغ بنوشد، و داروهای علاج خون برآوردن بخورد.»

همو (جالینوس) می‌فرماید: «هرکسی که برای این حالت خونریزی از راه دهان در روز اول بیماری به من مراجعت کرده است شفا یافته است، و کسانی را که حالت بیماریشان برخلاف این حالت بوده به گونه‌های مختلف معالجه کرده‌ام.»

ما خودمان فایده این علاج جالینوس را دیده‌ایم و بیمارانی را که به همان حالت بیمار سرمازده جالینوس بوده‌اند از این طرز علاج یا علاج نزدیک به آن معالجه کرده‌ایم.

اگر تشخیص دادی که خون برآمده از راه دهان از اثر رطوبت و سست شدن است،

داروهایی در علاج بیمار به کار بر که خشکانیدن و گرم کردن و گیرندگی داشته باشند. از قبیل:

بیخ گورگیاه، مصطکی، زیره بوداده، پونه کوهی، زاج سفید، گندیدستر، زعفران که حب بلعیدنی شوند؛ و گاهی برحسب نیاز داروهای دارنده گیرندگی میانه با این داروها قاطی می‌شود، مانند شاه بلوط.

من از این داروها داروهای ترکیبی ایجاد کرده‌ام که در اقربادین ذکر شده‌اند.

اگر تشخیص دادی که سبب خون از دهان آمدن خشکی است - که این حالت کمتر روی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۰

می‌دهد - رطوبت بخشهایی را که شناسایی شده‌اند، از قبیل: انواع شیر، روغنها، افشیره‌ها را به کار ببر! اما باید شروع به تجویز چنین رطوبتیها بعد از معالجه مشترك باشد. منظورم این است که باید ماده را قبلا به سوی مخالف منحرف سازی.

باید یادآوری کنم که در چنین حالتی یعنی اگر خشکی سبب خون برآمدن شده است، نیاز به رگ‌زنی و غیر رگ‌زنی کمتر از آن است که برای حالات دیگر از خون تف کردن لازم است.

اگر سبب خون برآمدن از راه دهان، صدمه دیدن کبد است، این گرد داروئی علاج آن است.

نسخه:

راوند چینی ده جزء، لاک پنج جزء، گل ارمنی پنج جزء، گرد همه را باهم قاطی کن، بیمار هر باره به وزن يك درهم بخورد.

داروهایی هستند که برای چند حالت خون برآوردن مفیدند و این داروها هرکدام که ساده و تکی هستند در کتاب دوم آمده‌اند و رجوع به جدولها شود.

و آنچه در علاج سزاوار این حالت (برآمدن خون از دهان در اثر صدمه دیدن کبد) است، سنگ شادانه می‌باشد. شادانه را این اندازه خرد کن و بسای که گرد مانند شود، آن گرد شادانه را در چیزی گیرنده یا در افشره گیرنده بریز و بیمار به وزن یک درهم از آن تناول کند، بسیار بسیار بهره بیند.

نسخه‌های دیگر:

- ۱- اگر خرفه را بجاود و آبش را قورت دهد ممکن است فوراً خون بند آید و دیگر خون نیاید.
- ۲- آب خیار؛ افشره خیار در این‌باره مفید است، اما اگر آب یا افشره خیار را با چیزهای بسیار گیرنده قاطی کنی و بیمار کم‌کم و جرعه‌جرعه از آن بنوشد، فایده دوچندان گردد.
- ۳- سوخته شاخ گوزن، اگر داروهای دیگر در آن باشد بسیار بهره‌رسان است.
- ۴- آب نعناع.
- ۵- ثمر درخت ترنگوت، مقدار تناولی به وزن یک درهم.
- ۶- شکوفه گشنیز سه درهم، بامداد و شام با آب سرد تناول شود.
- ۷- مرجان (بدل مرجان) هم در این‌باره اثربخش و بهره‌رسان است.
- ۸- گل شاموس که گویند به زبان یونانی ستاره زمین (کوکب الارض) نامیده شده است- و من گمان می‌کنم که غیر از آن چیزی باشد که آن را «طلق» نامند- در داروهای این بیماری وارد است.
- ۹- خون بزغاله قبل از آنکه منعقد شود به اندازه نیم اوقیه از آن را در مدت سه روز بنوشند.
- ۱۰- دانه آس و بزر بارهنگ به وزن دو درهم در آب بارهنگ ریزند و بخورند مفید است.
- ۱۱- افشره گل محمدی بسیار بهره‌رسان است.
- ۱۲- به نیز در این‌باره مفید است و به‌ویژه کفیده در خاکستر گرم یا بریان شده.
- ۱۳- پنیر مایه خرگوش با گلاب، یا پنیر مایه غیر خرگوش که پنیر مایه خرگوش نیز مستثنی نیست با چیزی گس‌مزه بجوشد یا با آب ریحان کوهی بپزد مفید است و به‌ویژه برای بیماری که خون برآمده از راه دهانش از سینه تراویده باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۱

۱۴- گل مهرزده، اگر نبود گل شاموس، با کمی سرکه مخلوط گردد.

۱۵- سوموقطون که نامش همیشه بهار است، در این داروها وارد است.

مردی می گفت من گیاهان را جمع می کنم، سوموقطون نوعی از پونه است در میان سنگلاخها روید، آن را در دست مچاله می کنند و با نمک می خورند. و در موصل دو نام دارد، یکی بیروج بیابانی، دومی: سیب بیابانی، که در اینجا علامت سؤالی پیدا می شود.

در هر حال سوموقطون همیشه بهار باشد یا آنچه مرد موصلی می گفت باشد، با يك برابر نشاسته تناول می شود.

۱۶- شب یمانی (زاج بلوری) را تناول کنند فایده بینند و اگر با زرده تخم نیمه گرم بند نیامده باشد بسیار تأثیربخش تر است.

۱۷- اگر از سریش ماهی چیزی تناول کنند نفع بینند.

۱۸- اگر علاج با اشکال برخورد و کار دشوار شد، به وزن يك چهارم درهم بزر بنگ در عسل مخلوط کنند و بخورند.

باید داروهای بندآور خون برآمده از راه دهان را با شراب گس مزه قاطی کنند تا دارو نفوذ کند و به مقصد برسد، اما اگر بیمار تب دارد نباید شراب بخورد، دارو را با افشره دیگری بخورند.

علاج سرفه دیرینه و کهنه شده:

۱- بزر تره کاشتی، دانه آس، هر يك يك جزء متساوی، مقدار تناولی دو درهم است که با آب گیاه هفت بند تناول نمایند.

۲- افشره گندنای شامی يك اوقیه، سرکه نیم اوقیه، بامدادان می نوشند.

۳- سوخته ابر مرده با اندکی از شراب انگوری (نبیذ) تناول شود.

جالینوس خونریزی را وسیله تریاق، معجون میتزادات، داروهای خوشبوی معالجه می کرده است. داروهای خوشبوی که جالینوس از آنها استفاده کرده است، طبیعت را چنان نیرو بخشد که در خون دادن خسیس باشند و در جوش دادن زخم اثر به سزا داشته باشند.

۴- قرص ساخته از کوب، داروی «اندزوماخس»، لوف، خون تف کردنی را بند آورند و پاک‌ساز هم هستند. بیمار هریک از این داروها را می‌تواند مورد استفاده قرار دهد. اگر بیمار تب دارد، دارو را با آب تناول کند، اگر تب ندارد با شراب تناول نماید.

طبیان‌نژاد اسلاوی برای معالجه خون تف کردنی ریشه لوفای بزرگ را می‌پزند و به بیمار می‌دهند.

داروهای نوشیدنی:

۱- افشره بارهنگ به وزن یک درهم.

۲- آب گل گاوزبان به وزن دو درهم.

۳- افشره خرفه به وزن دو درهم.

۴- افشره شاخه‌های گل تازه و شاداب یک اوقیه، باید گل را بکوبند و آبی بر آن نپاشند. آب گل

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۲

که بدون پاشیدن آب به دست آمده است، پالیده شود. نباید بر آتش بجوشد، مقداری کم گل مهرزده را در آن حل کنند و بیمار بنوشد.

۵- افشره شاخه‌های گل، شیره بیخ شنگ را در آن حل کنند.

۶- شادنه و سوخته شاخ گوزن.

قرصها:

۱- قرصی است به نسخه زیرین:

۱- نسخه:

اقاقیا، گلنار، گل سوری، افشره شنگ، جفت بلوط، پوسته کندر، همه باهم در اجزاء برابر.

۲- نسخه دیگر:

زرنیخ، بیخ مهرگیاه، گل دریاچه، کندر، افاقیا، بزر خرفه، بزر ریحان کوهی، گلنار، کافور، همه را باهم می‌سرشند و از آن قرص سازند و هریاره به وزن دو درهم از آن قرص با نیم اوقیه آب یا شراب گس‌مزه، یا آب ریحان کوهی تناول نمایند.

۳- نسخه دیگر:

بزر خشخاش، گل مهرزده، شیره شنگ، کندر، کافور، قرص شود و با آب ریحان کوهی تناول نمایند.

۴- نسخه دیگر:

قرصی که با انگم درخت بادام می‌سازند و «ابن سرافین» ذکر کرده است.

۵- نسخه خوب دیگر:

گل دریاچه، بدل مرجان، گل شاموس، گل خشکیده، از هریک دو جزء، کهریا، صمغ عربی، نشاسته، از هریک یک جزء؛ باهم قاطی می‌شوند و از آنها قرص سازند. اگر بیمار تب داشت چهار مثقال از این قرصها را با افشره گیرنده بیلعد، و اگر تب نداشت با شراب که شراب گیرنده خوب‌تر است.

روغنهای بر سینه مالیدنی:

اگر وقت تابستان باشد، روغن میوه به خوب است و اگر وقت زمستان بود، روغن سنبل مناسب است.

ضمادها:

ضمادی که برای بند آوردن خون تف‌کردنی در چندین حالت مفید است، بدین قرار است:

نسخه: آرد جو، خاکه کوبیده کندر، افاقیا با سپیده تخم‌مرغ بسرشد و ضماد گردد. و هرگاه خون بند آمد، کوشش کن که زخم را جوش دهی و ورم را بازداری!

جوش دادن زخم را می‌دانی و یاد گرفته‌ای، که باید داروهای پوشان و چسبان و گیرنده به کار گیری! بازداشتن ورم که نگذاری سر برآرد، باید با منع کردن بیمار از غذا باشد و کاری کنی که ماده بیماری را به سوی دست و پا هدایت کنی و سینه را سرد گردانی. باید بیمار سرکه آمیزه با آب

را چندین بار جرعه جرعه بنوشد. باید بیمار هنگامی که خون از راه دهان برآید و هنگامی که خون بند آمده است، از چیزهایی که گفتیم زیان دارند پرهیزد.

آبی که بیمار می نوشد:

یا آب باران باشد، یا آبی که با گل ارنی و گل آمیخته است، و آبی که آهن سرخ شده را در آن خاموش کرده اند بسیار مفید است زیرا گیرنده است.

اگر بیم آن رفت که خون در ریه جامد شود، باید در وهله اول سرکه آمیخته با آب بنوشند، مگر اینکه سرفه موجود باشد. درحالی که سرفه هست و بیم لخته شدن خون در ریه می رود، نباید سرکه بنوشد. اگر خون در ریه بسته شده است، علاجش این است:

۱- گرچك هندی نیم درهم، زردچوبه با کمی آب تره به وزن يك درهم (ملعقه) اسکنجبین.

۲- شنبلیله، آب پز شده دو درهم، زراوند يك درهم، مرّ سه درهم، روغن سوسن يك درهم، فلفل يك درهم، بنگ يك درهم، گل دو درهم، همه را باهم می سرشند و قرص از آن سازند و در سایه خشک می کنند و با آب رازیانه و کرفس تناول نمایند.

۳- پنیر مایه خرگوش یا آب خاکستر درخت انجیر با آویشم.

۴- مرزه کوهی با عسل.

باید پاکسازی وسیله داروهای پاک ساز ساده- که در کتاب دوم نام آنها را ذکر کرده ایم- و یا به وسیله داروهای ترکیبی- که در اقربادین شرح داده ایم- انجام پذیرد.

و تو در کتاب چهارم ما، بحث راجع به گدازیدن خون بسته شده را بخوان!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۴

گفتار چهارم قرحه و ورمهای اندامان اطراف سینه که قلب از آنها مستثنی است.

فصل اول احساس درد در اطراف سینه و پهلوی به طور عموم

گاهی اتفاق افتد که حجاجهای درونی، پرده‌های نازک پوشش اندامهای درونی، ماهیچه‌های سینه، ماهیچه‌های اطراف سینه، دنده‌ها، به ورمهای خونی بسیار آزارمند مبتلا می‌شوند، که این ورمهای خونی را به نامهای شوصه، برسام، ذات الجنب، نامگذاری کرده‌اند.

گاهی ممکن است همان درد ورم خونی احساس شود، و فکر کنند که از اثر ورم است در حالی که ورمی نیست و درد و آزار از اثر بادهای غلیظ شده و انبوه است.

ذات الجنب:

ذات الجنب ورمی است گرم که در یکی از اندامهای زیر پیدا می‌شود:

۱- در اطراف سینه و آنچه در اطراف سینه است که عبارت است از:

الف- ماهیچه‌های آستر سینه.

ب- حجاب آستر سینه.

ج- حجاب حاجز. که این ورم را ذات الجنب خالص گویند و از هر حالت دیگری سخت‌تر و دشوارتر است.

د- ماهیچه‌های رویه خارجی.

ه- حجاب خارجی با مشارکت پوست یا بدون مشارکت پوست.

اگر ورم گرم در خود حجاب حاجز باشد، از همه حالات ورم کردن اندامان نامبرده دیگر خطرناک‌تر است و علاجه دشوارتر. ماده این ورم اکثراً مراری یا خون پلید است، زیرا اندامان صفاقی به جز ماده لطیف مراری را در خود راه نمی‌دهند و بعد از ماده مراری خون خالص و بی‌آلایش در آنها می‌تواند نفوذ کند و بس. از این رو اکثراً در شدت بیماری به تب نوبه مبتلا می‌شوند.

کسانی که آروغ ترش دارند، کمتر به ذات الجنب مبتلا می‌شوند؛ زیرا چنین کسانی بلغمی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۵

مزاج هستند و با اینکه بلغمی مزاج از ذات الجنب تا اندازه‌ای در امان است گاهی ممکن است ذات الجنب از خون سوخته، یا از بلغم گندیده باشد.

به ندرت اتفاق افتد که ذات الجنب از ماده سودایی گندیده التهابی باشد.

ما سابقاً در کتاب کلی بیان نمودیم که ورم گرم شرط نیست که حتماً زاده بلغم و ماده سودایی نباشد؛ بلکه ممکن است از بلغم و سوداء هم ذات الجنب روی دهد، لیکن نشانه ویژه دارد.

اگر ذات الجنب از ماده مراری یا خون باشد، دارای شدت و حدت است. اما اگر ورم ذات الجنب از ماده غیر ماده مراری و خون باشد، آن را ورم دیرینه گوئیم و زیاد می‌پاید و این حالت اخیر را در اکثر بیماران ذات الجنب کمتر توان یافت.

از آنجا که هر ورمی از سه حالت تجاوز نمی‌کند: یا تحلیل می‌رود، یا جمع آید، یا به سختی گراید؛ ورم ذات الجنب هم از این حالات سه‌گانه جدا نیست.

تنها فرقی که دارد آن است که ورم ذات الجنب به آن سختی و سفتی نمی‌رسد که برای ورمهای دیگر پیش می‌آید، پس دانستیم که ورم ذات الجنب در اکثر حالات یا تحلیل می‌رود، یا جمع می‌شود.

هرگاه ورم ذات الجنب شروع به تحلیل رفتن کرد، ماده تحلیل شده را تحویل ریه می‌دهد و ریه ماده تحلیل رفته تحویل گرفته را از راه گلو به سوی خارج بدرقه می‌کند و سرانجام از راه دهان بیرون می‌رود.

امکان دارد که ماده تحلیل رفته از ورم ذات الجنب به جایی دیگر غیر از ریه منتقل شود.

تا اینجا راجع به تحلیل رفتن ورم ذات الجنب بحث کردیم حال ببینیم در جمع شدنش چه سرنوشتی دارد.

اگر ریم ورم جمع آمد و تحلیل نرفت، باید کوشش کرد که ورم برسد تا بترکد، و اگر ترکیب ریمی که از ورم سیلان کرده امکان دارد به ریه وارد آید و ریه آن را از راه دهان بیرون راند.

ممکن است رگ توخالی آن را بپذیرد و از راه بول آن را به خارج گسیل دارد.

یا شاید به گذارهای مدفوع وارد شود و در حالت اسهال بودن شکم فروریزد و به خارج راه یابد.

گاهی رخ می‌دهد که ماده ترکیب ورم در فراغها و گوشتهای غده‌ای بخزد، که در این حالت به ورمهایی تبدیل می‌شود و از اطراف بینی، پیچ و خمهای پوست، پشت گوشها سر برمی‌آرد.

ممکن است ماده چکیده از ورم ذات الجنب راهی مغز و اندامان دیگر شود- که این را نیز بحث خواهیم کرد- و خطری به بار آرد و بیمار را هلاک گرداند.

ممکن است ماده چکیده از ورم رسیده ذات الجنب که به ریه رسیده است، به حدی زیاد باشد که ریه را غرقه در خود نماید و گذار نفس کشیدن ریه را ببندد.

شاید ماده چکیده از ورم به این حدّ از زیادی نباشد که ریه را در خود غرق نماید و راه نفس کشیدن ریه را ببندد، تنها همان اندازه باشد که به طور عادی از ورم می تراود، و سزاوار است که با تف بیرون داده شود. اما بیمار از نا افتاده است و ریه اش یارای آن را ندارد که ماده را از راه دهان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۶

بیرون دهد. در این حالت باید کوشش کرد که ریه را تقویت بخشید که به حالتی از نیرومندی درآید و بتواند چنان که لازم است ترنجیده شود. و بتواند با سرفه تند ماده را به سوی دهان و به خارج پرت کند.

بیرون راندن چنین ماده ای از راه دهان به دو نیرو نیازمند است:

یکی نیروی طبیعی است که ورم را می رساند و ماده حاصل از رسیدگی ورم را هول می دهد.

نیروی دومی، نیروی است که حاصل از اراده و دفع کننده است.

اگر هر دو نیرو باهم همکاری نکنند، ممکن است پاکسازی ماده صورت نپذیرد.

و بدان! که هرگاه بیرون انداختن ماده ناباب از راه دهان با دشواری روبه رو شد، یکی از انگیزه های ذیل را دارد:

۱- نیرو به کاستی گراییده و به زحمت افتادن، تف کردن ماده از راه دهان از کم نیروی است.

۲- تاوان از ابزار است، و این در حالی است که ابزار از حرکتی که بکند آزار بیند یا اینکه از حرکتی که همسایه اش می کند آزار بیند.

۳- ممکن است سبب دشوار برآمدن ماده در خود ماده خفته باشد، مثلاً ماده انداختنی از راه دهان بسیار رقیق یا بسیار غلیظ و لزج باشد. که در هر سه حالت ممکن است ماده ریختنی در ریه بماند و با هوا بیامیزد و به جوشش بینجامد و این وقتی روی می دهد که ماده به ریه و عصب ریه ریخته باشد و از بیرون آمدن ابا کند.

اگر ماده ورم ذات الجنب تا مدت چهارده روز از راه تف انداختن پاکسازی نشود، بدان که ماده جمع شده است و اگر چرك ورم ذات الجنب تا مدت چهل روز پاکسازی نشود، ممکن است ذات الجنب به ذات الریه یا به بیماری سل تبدیل شود.

عادتاً باید چرك حاصل از ورم ذات الجنب تا روز هفتم پاك شود. و حدّ اکثرش باید تا بیست روز پاك گردد، و ممکن است به چهل روز و شصت روز برسد.

گاهی اتفاق افتد که ورم قبل از آنکه برسد می‌ترکد و این ترکیدن بدون پختگی و قبل از پخته شدن در چند حالت اتفاق افتد:

- ۱- ماده آزاردهنده بسیار باشد و بسیار بیشتر از حدّ عادی در ورم گرد آید.
- ۲- ماده آزاردهنده بسیار تند و تیز باشد که طبیعت ناگزیر آن را بیرون می‌راند.
- ۳- از حرارت زیاد مزاج.
- ۴- شاید از اندازه عمر انسان سرچشمه گیرد.
- ۵- ممکن است چگونگی آب‌وهوای فصل سال سبب ترکیدن ورم هنوز نارسیده گردد.
- ۶- ممکن است محیط زیست در این کار تأثیر داشته باشد.
- ۷- یا از اشتباه پزشک معالج باشد که داروهای ترکاننده ورم به بیمار داده قبل از رسیدن ورم به ورم رسیده است؛ و ما در آینده این داروهای ترکاننده ورم را ذکر می‌نماییم.
- ۸- از طرز حرکات بیمار باشد که زیاد از اندازه لازم بجنبند و بسیار خسته شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۷

۹- فریاد و جیغ و داد بلند بیمار که واقعا خطرناک است.

ممکن است ذات‌الجنب جای خود را به ذات‌الریه بدهد و این در حالی رخ می‌دهد که ماده ورم در ریه جمع شده باشد و ریه توان آن را نداشته باشد که ماده را از خود براند و از راه دهان به خارجش روانه کند، ماده جمع شده در ریه به ورم تبدیل شود و ذات‌الریه پدید آید.

ممکن است ذات‌الجنب به بیماری سل تبدیل شود، که این هم از دو راه ممکن است:

- ۱- ذات‌الجنب ذات‌الریه شده است، چنان‌که بیان کردیم و ذات‌الریه به سل تبدیل شده است که این را نیز شرح خواهیم داد.
- ۲- بدون پادرمیانی ذات‌الریه، ذات‌الجنب جای خود را به بیماری سل داده است، به طوری که ماده یا ریم ورم تحلیل رفته بسیار بدگوهر و تند است و راه به ریه یافته است و سبب قرحه در گوهر ریه شده است.

ممکن است ذات الجنب به تشنج و کزاز منتقل شود و این در حالی است که ماده ورم ذات الجنب در عصبهای پیوسته با ورم و اعصابی که ورم در آنها روی داده بخزد؛ که این اثر گذاشتن ماده ورم بر عصبها بسیار وخیم است و بیمار از اثر آن ممکن است بمیرد و حتی با داروهای خوب نتوان آن را چاره کرد.

گاهی از اثر ذات الریه و ذات الجنب در بازوی بیمار از سر تا پایین یعنی از اول بازو که به کتف پیوسته است هر دو طرفش چه خارجی چه رو به داخل تا سر انگشتان دست نوعی تخدیر (سری) احساس می شود.

ممکن است اثر ذات الجنب و ذات الریه به سوی قلب روی آورد، که مایه تپش و پریدن قلب می شود و غش کردن به دنبال آید

ممکن است ماده ذات الجنب و ذات الریه در حال تحلیل رفتن از ورم قبل از جمع آمدن، یا در حال جمع شدن به سوی مغز آید و بر مغز تأثیر گذارد.

شاید ماده ورم ذات الجنب و ذات الریه- که تحلیل می رود- به گوهر عصب برسد یا در استخوان نفوذ کند و سبب شود که در رویه تن پدید آید و خراجهایی بر پوست پیدا شوند.

شاید ماده ورم ذات الجنب و ذات الریه- رو به پایین سرازیر شود و در جایی باز شود که در این حالت بیمار نجات یافته و این باز شدن نوید بهبود از بیماری است. لیکن باید دانست که ماده کذایی در هر جا از پایینها باز شده است در آنجا ناسور سر برمی دارد، و چنین ناسوری که زاده چنین ماده ایست ناسوری است ناپسند و واگیردار هم هست.

شاید ماده تحلیل رفته و چکیده از ورم ذات الجنب و ذات الریه، در بندهای تن جای گیر شود؛ مثلا بند استخوانها که باز نوید رهایی بیمار از بیماری ذات الجنب و ذات الریه می باشد. لیکن احتمال دارد که ماده تحلیل رفته ورم که در بندها وارد شده است ناسوری گردد دست برنندار و دیرپا.

در هر حال در صورتی که ماده ورم بعد از تحلیل رفتن از ورم با پاک سازیهای دیگری روبه رو شده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۸

باشد، مثلا به گذارهای مدفوع رسیده باشد، یا قسمتی از آن با بول بیامیزد و به صورت ته نشین بول درآمد باشد، یا در حال رسیدن ورم ماده پخته و رسیده از راه دهان بیرون رفته باشد، خطر ولگردی ماده بسیار کمتر است و کمتر جای نگرانی است، زیرا ماده ای که باقی مانده است و در جایی سبب خراج شده است کم است و خراج حاصل از آن اندک مایه را می توان وسیله پخته گردانیدن از بین برد.

اما اگر چنین خراجهای حاصل از ماده تحلیل رفته ورم پدیدار نباشند و نادیده و ژرفانشین باشند، نشانه روی دادن آسیب و آژیر برگشتن بیماری است و به ویژه اگر ماده خراج به ریه راه یابد.

گاهی روی می دهد که از شدت تب ناشی از ذات الجنب نفس پیایی آید و از پیایی آمدن نفس تف کردنی از راه دهان لزج گردد، که عاداتا از نفس پیایی کشیدن آب از دهان انداختن گرم می شود.

و هرگاه ماده تف کردنی لزج شد بیماری نیز شدت یافته است و التهاب در افزایش است.

هرگاه التهاب افزایش یافت، نفس پیایی آید و از پیایی آمدن نفس، لزجی ماده تف کردنی زاید.

که در این دور و تسلسل بیمار گیر کرده (نفس پیایی سبب لزجی ماده، لزجی ماده سبب التهاب، التهاب سبب لزجی ماده شده است) و هر دو حالت به ضرر بیمار است، و هر دو حالت در وخیم کردن بیماری باهم همکاری می کنند.

اکنون سؤالی پیش می آید؛ ذات الریه وخیم تر است یا ذات الجنب؟ یا کدام يك از آن دیگری سلامت تر است؟ آیا آنچه در طرف چپ و نزدیک قلب است، یا آنچه در طرف راست و دور از قلب است؟

برخی گویند این و برخی آن را بدتر دانسته اند.

و در حقیقت راست گرایان از چپ گرایان بیشتر راه صواب پیموده اند.

آنچه نزدیک قلب است و در طرف چپ قرار دارد، بدتر از آن دیگر است که در طرف راست است؛ زیرا قلب که اشرف اندامان است ممکن است از این همسایه ناپسند دچار مزاحمت و آسیب شود. اما بیماری طرف چپ حسنهایی هم دارد؛ زودتر از آنچه در طرف راست است به پختگی می رسد و تحلیل پذیرتر است و این در شرایطی است که ورم از آن ورمهای تحلیل پذیر باشد. و آنچه دور از قلب است و در طرف راست واقع شده است، از ورم چپ گرا سلامت تر است. لیکن بیماری راست گرا ورمش از آن دیگری که در سمت چپ است کمتر به پختگی و تحلیل رفتن می رسد و از آن دیگری سرسخت تر است.

گاهی ممکن است از اثر بیماری ذات الجنب، پری غیر عادی از خلط در طرف سر یا سینه یا در رگهایی که اطراف سینه هستند روی دهد، که اکثرا این پرشدگی از خلط، از اثر چند چیز باشد:

۱- آب بسیار سرد نوشیدن که ماده را بند آورد و از حرکت بازدارد و جمع آورد.

۲- سرمای زیاد.

۳- حرارت و گرمای زیاد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۵۹

۴- نوشیدن شراب ناب بدون آب که خلط را برانگیزد و به حرکت درمی آورد.

کمتر اتفاق افتد که ذات الریه جای خود را به ذات الجنب بدهد، اما عکسش زیاد رخ می دهد. و باوجود این کم و بیشی باز ممکن است که ذات الریه، ذات الجنب شود که در این حالت نفس تنگی تا اندازه ای سبک می شود.

تأثیر فصل و هوا در پیدایش ذات الجنب:

اکثرا بیماری ذات الجنب در پاییز و زمستان فراوان است و به ویژه که آن پاییز و زمستان به دنبال بهاری زمستانی آمده باشند.

در بهار زمستانی نیز زیاد روی آور است.

هنگام وزیدن باد شمال- که باد شمالی ماده ناباب و ریختنی را افزایش بخشد یا ماده را از حرکت باز می دارد و بند آورد- پهلودرد، به درد آمدن دنده ها زیاد می شود و به ویژه اگر باد شمالی به دنبال باد جنوبی وزیدن آغاز کرده باشد.

در تابستان و در هنگام وزیدن باد جنوب، بیماری ذات الجنب بسیار کم است، اما اگر تابستان جنوبی و پربارش باشد، ذات الجنب فراوان است.

در پاییز پربارش نیز همچون تابستان پربارش ذات الجنب زیاد است.

اکثرا در آخر فصل پاییز کسانی که صفرا دارند به ذات الجنب مبتلا می شوند.

علاوه بر آنچه گفتیم، ذات الجنب روی هم رفته در هوای جنوبی، در محیط زیست جنوبی در حین وزیدن بادهای جنوبی، کم است.

زنانی که عادت ماهانه دارند زمانی که حیضشان جاری است کمتر به ذات الجنب مبتلا می شوند. زیرا مزاج مایل به رطوبتی دارند و مزاج مراری ندارند.

اگر زن باردار به ذات الجنب مبتلا گردد، هلاک می شود.

سالخوردگان کمتر به ذات الجنب مبتلا می شوند، اما اگر مبتلا شدند می میرند، زیرا نیروی بدنی آنها- که کاهش یافته است- نای آن را ندارد که ماده تحلیل رفته ورم را از راه دهان برآورد و ورم را پاکسازی کند.

گاهی رخ می‌دهد که ذات‌الجنب را اشتباها ذات‌الکبد می‌دانند که باید فرق این دو حالت را بدانی!

هرگاه از اثر ورم کبد آویزه‌ها (معالیق) کشیدگی یافتند، کشیدگی به حجاب و غشاء می‌رسد و درد احساس می‌شود و به نفس‌تنگی می‌انجامد.

گاهی ممکن است ذات‌الجنب را سرسام بدانند.

بیماری ذات‌الجنب در حالت‌های زیر بیمار را می‌کشد:

۱- اگر روی‌آورهای بیماری بیشتر از متوقع باشد.

۲- گاهی که به خفگی می‌انجامد و بیمار خفه می‌شود.

۳- هرگاه ذات‌الجنب به ذات‌الریه، سل، غش کردن و غیره- که ذکرشان آمده است- منتهی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۶۰

شد، ممکن است به مرگ بینجامد.

و این را بدان!

هرگاه ذات‌الجنب با تف کردن ماده ورمی همراه بود، داستان‌ش داستان بیماری استسقا است، منظورم این است که تب همراه دارد.^{۴۷}

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۶۰

ج حالت اولی- که منظورم ذات‌الجنب است- دو چیز است، یا داروی دارای دو خاصیت است:

۱- گیرنده؛ تا خون از راه دهان برآمده را بند آورد.

۲- داروی نرم‌کننده؛ که با ذات‌الجنب سازگار است.

^{۴۷} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

در صورتی که علاج استسقا باید گرمی بخش و خشکاننده، یا خشکاننده معتدلی باشد که داروی استسقا است. علاج سردی بخش و رطوبی نیز لازم است که تب را چاره کند.

زیاد رخ می دهد که انگیزه بیماری ذات الجنب و ذات الریه، خوردن غذاهای غلیظ باشد که گوهر غذایی غلیظ دارند و خون را غلیظ گردانند؛ مثلاً حلوا مغزی.

چنین غذایی بر اطراف پستان و پهلو اثر می گذارد، علاج این حالت آن است:

۱- به حمام روند تا ماده بیماری رقیق گردد.

۲- وقتی از حمام بیرون آمدند اسکنجین بنوشند.

۳- نباید روغن بر تن بمالند، زیرا روغن برکشنده ماده است.

۴- رگ زدن که ممکن است به جای همه این علاجهای کافی باشد.

نشانیهای ذات الجنب:

نشانیهای ویژه ذات الجنب عبارتند از پنج نشانی:

۱- از آنجا که همسایه قلب است، تب، همیشگی موجود است.

۲- درد سوزنی که به خلیدن سوزن در بدن می ماند در زیر دندهها احساس می شود؛ چرا؟ زیرا اندام دردمند غشایی است و اکثراً درد نامبرده احساس نمی شود مگر در حین نفس کشیدن.

ممکن است با احساس درد سوزنی، احساس کشیدگی اندام هم باشد، و شاید احساس به کشیدگی اندام بیش از احساس به درد سوزنی باشد که کشیدگی اندام دردمند در بیماری ذات الجنب نشان از بسیاری ماده دارد.

احساس درد سوزنی نشان آن است که درد در نفوذ کردن و گزیدن عضو بیمار شده نیرومند است.

۳- تنگ نفسی از فشار ورم، که با تنگی نفس کوچک است و پیاپی آید.

۴- نبض اره ای؛ زیرا از اثر بیماری نبض مختلف می شود و این اختلاف به کلی از تنظیم و ترتیب خارج می شود در هنگامی بیماری به حد منتهی می رسد، که در حین به حد نهای رسیدن بیماری نیرو ناتوان شده و ماده به حد زیادی جمع آمده است.

۵- سرفه. در ابتدای بیماری ذات‌الجنب سرفه خشک پیدا می‌شود، بعد از آن ماده ناباب را تف

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۶۱

می‌کنند و ممکن است از همان ابتدای بیماری سرفه و انداختن از راه دهان همراه باشند، که اگر چنین باشد بسیار خوب است.

سرفه چرا؟

ریه که در مجاورت عضو دردمند قرار دارد از آزارش متأثر می‌شود و به نوبه خود آزار بیند.

علاوه بر این ماده تراویده از ورم ذات‌الجنب به ریه- که همسایه است- سر می‌زند، ریه می‌خواهد آن را بیرون اندازد، سرفه را تحریک می‌کند که ماده را تا راه دهان و خارج دهان بدرقه نماید.

هرگاه ماده ورم به کلی تحلیل رفت و ریه از تراوش آن بی‌نصیب نماند و ریه نیز پر شد و ماده در آن جمع آمد، وسیله سرفه، خانه‌تکانی می‌کند و پاکسازی ماده، سرفه لازم دارد.

اگر ذات‌الجنب در حجاب حجاز است- که آن را ذات‌الجنب راستین و خالص نامیدیم- تپش احساس نمی‌شود؛ زیرا شریانه‌های زیاد در حجاب حجاز نیستند.

از آنجا که در چگونگی سرفه و تب و تنگ‌نفسی و کشیدگی آویزه‌ها و آزار رسیدن به غشاء آستری تقریباً شباهت زیاد بین ذات‌الجنب و ذات‌الکبد موجود است.

باید دقت کرد و آنها را هر دو از هم‌دیگر جدا سازی! و خصوصیات هرکدام را خوب بشناسی!

همچنین ذات‌الجنب و ذات‌الریه در این سببها و در بیرون انداختن از راه دهان به هم شبیه هستند، باید فرق میان آنها را بدانی که از این قرار است:

اولا- فرق میان ذات‌الجنب و ذات‌الکبد:

در بیماری ذات‌الکبد نبض موجی است، درد سنگین است اما سوزنی نیست، رخساره بیمار ذات‌الکبد زرد رنگی است زشت، سرفه همراه تف کردنی مواد ناباب نیست، سرفه در ذات‌الکبد خشک است و بسیار است و به سستی آید.

زبان بیمار ذات‌الکبد اول زرد می‌شود و از زردی به سیاهی انجامد.

بول بیمار ذات الکید غلیظ است و به بول بیمار استسقای می ماند.

مدفوع بیمار ذات الکید به رنگ جگر است.

بیمار ذات الکید در طرف راست خود احساس سنگینی می کند، همین که دست به جای سنگین زدی به درد آید.

گاهی روی می دهد که مدفوع اسهالی بیمار ذات الکید به آبی می ماند که گوشت تازه در آن شسته اند، و این دلیل ناتوانی بیمار است و نیرو کاهش یافته است.

اگر ورم بیماری ذات الکید در کوژی کبد باشد، با دست زدن بسیار محسوس است.

و اگر ورم ماده بیماری ذات الکید در قسمت گود کبد (تقعیره) باشد، نشانش را از نفس عاصی شده بجوی! که هرگاه نفس عاصی شد، دلالت بر آن دارد که چیزی سنگین و آویزان در سر راه خود دارد و بدان که ورم در آنجا قرار گرفته است.

نفس تنگ در بسیاری از اوقات در بیماری ذات الکید هماهنگ است و کمتر کاستی و فزونی یابد و نفس تنگی شدید نیست.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۶۲

اما اگر ورم کبد در ذات الکید در لایه های کبد خزیده باشد، دلیل وجودش را از نشانه های زیر بجوی:

۱- سرفه با ماده تف کردنی همراه است.

۲- درد سوزنی احساس می شود.

۳- بول بیمار قوامش بهتر است.

۴- رنگ رخساره بیمار از این بهتر نمی شود و بسیار خوب است.

۵- تنگ نفسی از تنگ نفسی های سایر حالات ذات الکید شدیدتر است و پیوسته شدیدتر می شود و بیمار به حالی می رسد که حس می کند در مدّت هر شش ساعت تنگ نفسیش بیشتر می شود.

ثانیا. فرق میان ذات الجنب و ذات الریه:

اکنون ببینیم که فرق میان ذات الجنب و ذات الریه چیست.

در ذات الریه: نبض موجی است، درد سنگین است، نفس تنگی از نفس تنگی ذات الجنب شدیدتر است. نفس بیمار ذات الریه از بیمار ذات الجنب گرم تر است و نشانیهای دیگر هم که هستند

گاهی روی آورهای در ذات الجنب روی می دهند که به روی آورهای «سرسام» ناخوش آیند منفور می مانند. از قبیل:

درهم شدن هوش، هذیان گفتن، نفس پیایی، تپش زیاد، غش کردن و چیزهایی بد که به درجه غش کردن نمی رسند، اندوه زیاد، بیزاری زیاد از هر چیز، تشنگی شدید، تغییر رنگ رخساره به رنگهای گوناگون، شدت تب، قی کردن ماده مراری؛ که این روی آورها از شرکت سینه با اندامان رئیس و مجاورت آنهاست.

و باید بین دو حالت فرق بگذاریم، منظورم سرسام و برسام است.

در بیماری سرسام اولاً و قبل از هر چیز هوش درهم می شود، و آنگاه بقیه روی آورها به دنبال آیند. نفس کشیدن بیمار سرسام سلامت تر از نفس بیمار برسام است. تباهی نفس از درهم شدن هوش دیرتر روی می دهد. سرسام روی آورهای ویژه به خویش دارد از قبیل:

سرخی رنگ چشمان و برآمدن چشمان به سوی بالا.

لیکن در بیماری برسام تا دیرگاه هوش درهم نمی شود و شاید تا نزدیک به مرگ هوش و حواس اختلال نیابد، بیمار دارای عقل سلیم است، اما از ابتدای برسام، نفس تغییر یابد و به نفس بد- ناپسند- تبدیل می شود. هم از ابتدا مراقبها به سوی بالا کشیده می شوند، تو گویی آنها را به سوی ورم می کشند. بعلاوه درد سوزنی موجود است.

باید یادآوری کنم که نبض در سرسام درشت است و تفاوت دارد، اما در بیماری ذات الجنب نبض کوچک و مایل به پیایی زدن است تا کوچکی را تلافی نماید.

باید بدانی که هرگاه ذات الجنب شدت یافت، روی آورهایی که برای ذات الجنب ذکر کردیم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۶۳

نیز شدت می یابند. علاوه بر آنها زبان خشک و زیر می شود، اگر باز شدت بیشتری یافت، سرخزنگی در رخساره و چشم دیده می شود. بیمار به دهره شدید مبتلا می شود، نفس تباه و هوش درهم است، بیمار گاه گاهی عرق می کند و ممکن است کار به وخامت بینجامد.

نشانیهای ذات الجنب ناخالص و فرق آنها با خالص:

اگر ورم ذات الجنب در پرده پوشش دندهها است؛ احساس درد و آزار تا حدی هست اما نه به شدت.

اگر در پرده پوشش خارجی است، می‌توان آن را با دست لمس کرد.

اگر ورم ذات‌الجنب اضافه بر آنچه غشاء خارجی را گرفته است به پوست هم سرایت کرده باشد می‌توان دید. و چنین ورمی شاید بدون اینکه سبب تف کردن ماده گردد بترکد و خارج گردد.

ممکن است ترکیدن ورم خودبه‌خود و طبیعی صورت گیرد، یا می‌توان آن را با نیشتر ترکانید.

اگر ورم در ماهیچه‌های خارجی است تپیدن دارد.

اگر در حال برکشیدن نفس احساس تپش شد، بدان که ورم در ماهیچه‌های گسترده است.

اگر در حال پس دادن نفس تپش احساس شد، نشان آن است که ورم در ماهیچه‌های ترنجیده است.

و تو دانستی که ماهیچه‌های گسترده و ترنجیده همگی در طبقه خارجی یا داخلی هستند.

ذات‌الجنب را که از نوع خالص نیست با انگشت زدن می‌توان درک کرد.

در نوع ذات‌الجنبی ناخالص: درد سوزنی، تنگ‌نفسی، سرفه، سختی نبض، نبض اره‌ای.

شدت تب و روی‌آورهای تب به آن اندازه نیست که در ذات‌الجنب خالص رخ می‌دهد.

ممکن است در ذات‌الجنب ناخالص نبض نرم باشد، و شاید تب رخ دهد که سببش ورمی باشد که خارج از جاهایی است که ذکر شده‌اند، یا اینکه سبب تب، تف کردن ماده زیاد از اندازه باشد، یا سببی دیگر؛ در هر حال سبب تب از ذات‌الجنب نیست، زیرا اگر ذات‌الجنب بود درد سوزنی، نبض اره‌ای و غیره موجود بود.

اکثراً در ذات‌الجنب ناخالص، احساس آزار در پایین کتف است.

اما در ذات‌الجنب خالص - که در حجاب حجاز است - درد تا سر دنده‌های نزدیک شکم می‌رسد.

در ذات‌الجنب خالص درهم شدن عقل بیش از آن است که در ذات‌الجنب ناخالص روی دهد.

روی‌آورهای بیماری شدت می‌یابند، درد و دشوار نفسی شدیدترند، در ذات‌الجنب خالص تب به سرعت شدت نمی‌یابد، چنان‌که در ناخالص چنین است، شاید شدت تب به تأخیر افتد تا ماهیچه‌ها متعفن می‌شوند آنگاه تب شدید گردد و فوق‌العاده شدت یابد.

اگر ورم ذات الجنب در غشای آستر سینه باشد احساس درد تا استخوان چنبر ادامه یابد، اما ممکن است احساس درد مختلف باشد، در جایی کم و در جایی زیادتر احساس شود زیرا تماس اجزاء غشاء با استخوان چنبر فرق دارد و اجزاء غشاء در احساساتی بودن نیز فرق دارند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۶۴

با چنبر ورمی که در غشای آستر سینه هست تپشی نیست.

گفتیم دردی که تا نزدیکیهای سر دنده‌های شکم احساس می‌شود، سببش ورم ذات الجنب در حجاب حاجز است؛ اما امکان دارد که احساس چنبر دردی که تا سر دنده‌های شکم را دربرگیرد سببش ورم ذات الجنب در اندامان گوشتی داخل دنده‌ها باشد، که در چنبر حالتی جای نگرانی نیست و خطر زیاد در بر ندارد.

نشانیهای بدی و خوبی ذات الجنب

الف- نشانیهای نویدبخش سلامت:

۱- تف کرده به سرعت و آسانی آید و پخته گشته باشد، که منظور از آن خیوی سفید صاف و درست است.

۲- نبض نه بسیار سخت است و نه بسیار ارهای.

۳- احساس درد و آزار اندک است.

۴- سایر روی‌آوره‌های ذات الجنب شدت کمتر دارند.

۵- خواب بیمار معمولی است.

۶- نفس کشیدن طبیعی است.

۷- بیماری در حالتی علاج‌پذیر است، و بیمار آن را تحمل می‌کند.

۸- حرارت بدن بر وفق مرام است.

۹- بدن بیمار نرم است و سخت نشده است.

۱۰- تشنگی کم است.

۱۱- غم و اندوه و افسردگی اندک می‌باشد.

۱۲- بیمار عرق سرد می‌کند.

۱۳- بول و مدفوع در حالت خوب و پسندیده است. بول رسیده و پخته شده نشان از خوبی حالت بیمار است.

۱۴- بینی خونریزی دارد.

۱۵- در اوایل بیماری جابه‌جا شدن درد احساس می‌شود.

ب- نشانیهای بد و ناپسندیده:

۱- بول نارسیده و ناپسندیده است، که نشان از بدحالی شدید بیمار دارد.

۲- روی‌آورهای بیماری بسیار شدید و نیرومندانند.

۳- انداختنیها از راه دهان بند آمده باشند و بیرون نیابند، یا به کندی بیرون آیند، و اگر بیرون می‌آیند نارسیده هستند و به رنگ سرخ خالص، یا سیاه می‌باشند، یا بدرنگ (زرد مات) و دم‌به‌دم بر لزجی و به زحمت بیرون آمدن و خفه شدن آنها افزوده می‌گردد. روی هم تف کردنیها برعکس آنها باشد که در علامات خوبی بیماری ذکر شده‌اند.

۴- بول تیره‌رنگ و ناهموار از نشانه‌ای بد بیماری است، زیرا از چنین بولی می‌فهمیم که

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۴۶۵

خونی است و دلیل آن است که در جای به هم پیوند شدن استخوانهای سر التهاب هست.

۵- حرارت شدید بدن، و به‌ویژه اگر با این حرارت شدید دست‌وپای بیمار سرد باشد.

۶- درد و آزاری که تا طرفهای پشت کشیده شود هرگاه بیمار بر طرف ورم‌زده بخوابد درد بیشتر شود. هرگاه بیمار ذات‌الریه یا بیمار ذات‌الکبد در مراحل اخیر بیماری احساس کرد که درد جابه‌جا می‌شود و اختلاف در جای دردمند رخ می‌دهد، علامت ناپسندیدگی بیماری است و دلیل بر آن است که کبد بیمار ناتوان شده است. پیدایش اختلاف درد و مراحل اخیر بیماری- اگر بیماری از دشواری نفس رنج می‌برد و افسردگی پابرجاست- ممکن است در روز چهارم بمیرد یا به چهار روز نرسد.

۷- پریدن زیر سر دنده‌های نزدیک شکم در بیماری ذات‌الجنب در اکثر موارد دلیل بر درهم شدن عقل بیمار است و از درهم شدن عقل نشانی دارد؛ زیرا در چنین حالتی حجاب سر را شریک خود کرده است، چنان‌که حجاب و

مواد حجاب به سوی بالا حرکت می‌کنند که این حرکت کردن حجاب و مواد حجاب به سوی بالا در بیماری ذات الجنب اکثریت دارد.

۸- فرو شدن خراجهای برآمده از نتیجه ذات الجنب که تب هنوز آرام نشده است و ناپسندی بیرون انداختنی‌ها از راه دهان نشانه مرگ بیمار است، که نشان می‌دهد ماده بیماری حتما رجوع کرده و در ژرفا قرار گرفته است.

برای نشانیهای بد و خوب ذات الجنب- که بعد از چرکین شدن ورم آن را تشخیص می‌دهیم- باب ویژه‌ای را اختصاص داده‌ایم.

و بدان! که هرگاه تف انداختنی مواد ناباب در بیماری ذات الجنب نبود، دو احتمال دارد:

۱- یا بیماری کم و ناتوان است.

۲- یا بسیار بد و ناپسند و پلید است.

زیرا یا ماده به این اندازه نیست که بیرون آمدنش اهمیت زیادی داشته باشد، یا اینکه ماده‌ایست پلید و از بیرون آمدن سرپیچی می‌کند.

بقراط فرماید:

«اکثرا می‌بینیم که در بیماری ذات الجنب بیرون انداختنی از راه دهان خوب و آسان است، نفس طبیعی و آسان برآید. علامات دیگری نیز هست که بسیار بدند و آثر مرگ بیمارند.

مثلا اگر درد به سوی پشت کشیده شود، بیمار چنان احساس می‌کند که گویی پشتش را کتک کاری کرده‌اند. بول بیمار همراه خون و چرک زخم است. بیماری که به این مرحله از بیماری برسد، در میان روز پنجم تا روز هفتم می‌میرد، به ندرت واقع شده که تا روز چهاردهم زنده باشد.

و بسیار واقع شده که چنین بیماری در چنین حالتی هرگاه تا روز هفتم نمرده، و از روز هفتم تجاوز کرده، نجات یافته است.»

بسیار رخ می‌دهد که در میان هر دو کتف بیمار سرخی پیدا می‌شود، هر دو کتف گرم گردند، نمی‌تواند بنشیند، اگر گرمی به شکم رسید و مدفوع زردرنگ بیرون آمد بیمار می‌میرد مگر اینکه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۶۶

هفت روزه را پشت سر گذارد.

بیمار در چنین حالتی اگر بیرون انداختنیهای ناباب زیاد و گوناگون را از راه دهان به سرعت بیرون دهد، درد و آزار شدت یابد، در روز سوم می‌میرد، اگر در سوم روز نمرد شفا می‌یابد.

نوعی دیگر از بیماری ذات الجنب هست که بیمار احساس می‌کند درد از استخوان چنبر تا ساق پا را دربرگرفته است، تف کردنی بیمار پاك و بی‌آلایش است و ته‌نشین ندارد، آب دهان بیمار پاك و بی‌آلایش است.

این حالت نشان از آن دارد که ماده بیماری به سوی سر گراییده است، چنین بیماری نیز اگر از هفت روز بیشتر زنده ماند، نجات می‌یابد و ممکن است تا هفت روز بمیرد.

مراحل بیماری ذات الجنب و نشانه‌هایش:

اگر ماده تف کردنی نیست، یا هست اما آبکی است، یا اندك است، یا تف کردنی همان است که ما آن را بزاق (تف معمولی) نامیدیم، مرحله نخستین بیماری را نشان می‌دهند.

اگر روی آورهای بیماری رو به افزایش بود، ماده تف کردنی زیاد، و در اوایل آبکی و رقیق و بعداً به تدریج به لخته شدن رسید و به آسانی بیرون آمد و رنگ تف کرده مایل به سرخی بود یا سرخی رنگ تف کرده مایل به زردرنگی بود، دلیل بر آن است که بیماری رو به افزایش است.

اگر بیرون انداختنی از راه دهان رسیده است و به آسانی بیرون می‌آید- که نشانه رسیدن را گفته‌ایم- و در عین حال در اندازه زیاد است و درد کمتر احساس می‌شود؛ دلیل بر نهایت بدایت و بدایت نهایت بیماری است، یعنی مرحله اولی بیمار پایان یافته و مرحله آخر بیماری شروع شده است و می‌نمایاند که ماده تف کردنی کاملاً به حالت پختگی رسیده است.

اگر انداختنی از راه دهان با همان قوام اولی بود اما کاهش یافت و به همان آسانی بیرون آمد و احساس درد نبود و روی آورها رو به کاهش بودند، نشان از آن دارد که بیماری پایین آمده است و رو به تمام شدن است.

اگر روی دادها از بین رفتند و تف کردنی در میان نماند نشان آن است که بیماری رخت بر بسته است.

انواع انگیزه‌های بیماری در انواع بیماری ذات الجنب

انگیزه‌ها را می‌توان از راه رنگ تف کردنی تشخیص داد:

۱- رنگ تف کرده ساده و معمولی است.

۲- رنگ تف کرده با رنگهای مختلف آمیخته است.

۳- کجای بیمار درد می کند؟

۴- تب چگونه است، شدید است یا سبک، نوبتی است یا نه؟

اگر رنگ تف کرده به سرخ رنگی زد، نشان از خون دارد.

اگر مایل به زردرنگی بود، صفرا را نشان می دهد.

اگر رنگ تف کرده به زردی و سرخی آمیزه می زند، دلیل بر آن است که ماده ورم، خونی و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۶۷

صفراپی باهم است.

اگر رنگ تف کرده به سپیدی می زند و سپیدرنگی از اثر پخته شدن ماده نیست، نشان از ماده بلغمی دارد.

اگر رنگ تف کرده مایل به سیاهی و بدرنگی (زرد مایل به سیاهی) بود، در صورتی که این سیاه فامی و بدرنگی مایل به سیاهی سببش از دود و غیر دود که از خارج تأثیر گذارند نباشد، دلیل بر سودایی بودن ماده ورم است.

علاوه بر این دلایلها، اگر ورم بلغمی یا سودایی باشد، اکثرا دردی که بیمار احساس می کند در پایینهاست و دردی است نه شدید.

چه اگر در حالاتی دیگر درد آید، درد بالانشین است و شعله ور (التهابی).

اگر تب شدید باشد، ماده تف کردنی از مواد گرم مزاج سرچشمه گرفته است؛ اما اگر تب سبک بود، تف کردنی حاصله مواد سر است.

شاید بتوان از نوع نوبه تب دلیل قاطع از چگونگی بیماری به دست آورد.

علامات جابه جا شدن بیماری ذات الجنب:

اگر بیمار مبتلا به ذات الجنب تف کرده خوب و پسندیده و سریع ندارد و این حالت مدّت چهارده روز دوام یافت و خبری از پاکسازی ورم نبود، دلیل آن است که ماده ورم در حال جمع شدن است.

برای اینکه بدانیم که بیماری در مرحله اول است، علاماتی است که از قرار زیرند:

۱- درد شدید است و دم به دم رو به افزایش دارد.

۲- نفس دشوار و تنگ است و نفس تنگی در حال نفس برکشیدن دوچندان گردد و کوچک است.

۳- تب شدت یابد.

۴- زبان زیر است که زبری زبان ویژگی دارد.

۵- سرفه خشک است؛ که خشکی سرفه از لزجی ماده و پریشتی حجاب می باشد.

۶- کاهش نیرو.

۷- بی اشتهاپی.

۸- درهم شدن هوش و عقل.

۹- بی خوابی و شب بیدار ماندن.

۱۰- اندک بودن درد سوزنی در جایی که ورم هست.

اما هرگاه ورم شروع به جمع شدن کرد و مرحله جمع شدن را کامل کرد، این علامتها را نشان می دهد:

۱- تب فرونشیند.

۲- درد کاهش یابد و جابه جا می شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۶۸

اگر ورم ترکیب علامتهاپی دارد:

۱- تب لرزه نامرتب در نوبتی بودن روی دهد.

۲- نبض پهن می زند و جدا جدا می زند. (مختلف است).

۳- نیرو از بین رفته است.

۴- نفس پژمرده است.

۵- و اکثراً تب شدید بر بیمار آید که بسیار گزنده است و سبب این گزندگی ریعی است که اندامان را کَشش می‌دهد و گزشی است که ورم به بار آرد.

هرگاه ورم ذات‌الجنب ترکید و از روز ترکیدن تا چهل روز پاکسازی نشد، ذات‌الجنب به سل تبدیل می‌شود.

ترکیدن ورم چرك کرده، حد اقل باید در روز هفتم و کمی بیش از روز هفتم انجام پذیرد و گاهی ترکیدن ورم به بیست روز تا چهل روز می‌کشد و ممکن است تا دو ماه درنگ کند.

تا رویدادهای نشانه جمع شدن ماده ورم بیشتر نمایان شود و شدیدتر باشد، ترکیدن ورم زودتر صورت‌پذیر است. هرچند روی‌آورهای نشانه جمع شدن ماده، نرم‌تر و بی‌آزارتر باشند، ترکیدن ورم نیز بر همین قیاس به‌کندی گراید. برای نمونه تب را ذکر می‌کنیم که در این حالت ویژگی دارد.

اگر تب بسیار شدید بود و در ظاهر جای بیم بود، اما در ماده تف کرده و غیره نشان خوبی دیدی نگران مباش، زیرا روی‌آورهای تب به جز جمع شدن ماده ورم سببی دیگر ندارد. هر ذات‌الجنب در هر حالی باشد، اگر درد و آزارش به وسیله تف کردنی ماده، یا رگ‌زنی، یا اسهال شدن بیمار یا به وسایل دیگر آرام نیافت، متوقع باش که یا چرك ورم در راه است، یا قبل از چرکین شدن ورم، بیمار می‌میرد و این توقع برحسب دلیلهای دیگر است.

اگر دیدی که نبض به کشیده شدن زیاد برخورد و در همان حالت پیاپی زدن نبض شدت یافت، در صورتی که بیمار دارای نیروی کافی است آثر منتقل شدن ذات‌الجنب به ذات‌الریه، منتقل شدن ورم ذات‌الجنب به چرکین شدن، انتقال ذات‌الجنب به بیماری سل می‌باشد.

روی‌هم‌رفته اگر نشانه‌های نیرومندی و سلامت در دست است، اما به وسیله تف کردن ماده یا اسهال دادن بیمار، یا رگ‌زنی و کماد گذاشتن، درد و آزار تسکین نیافت، بدان که ورم بیماری به چرکین شدن انجامیده است.

اما اگر نیرو را پابرجا ندیدی و اشتها بر مرام نبود و غیر اینها که دلیل بر عدم سلامت هستند، بدان که زنگ خطر به صدا درآمده و بیمار اول غش می‌کند و بعد از غش کردن می‌میرد.

هنگامی که دم ترکیدن ورم سر می‌رسد، اکثر اشتها نمی‌ماند، بخارها از ماده تراوش کرده از ورم ترکیده برمی‌خیزند و به سوی بالا می‌گرایند و از اثر بخارها هر دوگونه (لپ) سرخ‌رنگ می‌شوند و هم از اثر بخار برخاسته از ماده ورم ترکیده، انگشتان گرم می‌شوند.

هرگاه ورم ترکید و ماده ترکیده به فضای سینه ریخت، چند روزی بیمار احساس می‌کند که سبک شده است لیکن بعداً حالش تباه می‌شود.

هرگاه ورم مایه ذات الجنب ترکید - چنان که قبلاً گفتیم - نبض بیمار ناتوان، پهن، کند و مختلف می‌شود. سبب این است که از اثر پاکسازی نیرو تحلیل رفته و حرارت طبیعی فرو نشسته است.

همچنان که قبلاً گفتیم، تب لرزه به دنبال ترکیدن ورم آید که سبب آن آزار گزندگی خلط است.

اگر ماده‌ای که از ورم ترکیده آید در اندازه بسیار زیاد باشد و نیروی بیمار کاسته شده باشد، بیمار می‌میرد.

و این را نیز بدان! که اگر نیرو ناتوان است و کشیدگی نبض و پیاپی زدن نبض شدت یافت - چنان که سابقاً گفتیم - آثر غش کردن بیمار است.

اما اگر پیاپی زدن نبض به این شدت نبود و کمتر از آن بود که نفس کشیدن بیمار به آن نیاز دارد، ممکن است مرگ دروغین (خواب بدون اراده) یا تشنج روی آورد، یا پخته شدن ورم به تأخیر افتد.

خواب بدون اراده سبب بخارهایی است رطوبی، اما نه چندان شدید که به مغز درآمده‌اند و پیاپی زدن نبض به حدی نیست که به کمک مغز بشتابد و مغز که ناتوان شده است یارای آن را ندارد بخارهای ناخوانده را دک کند و به سوی عصبها براند.

اما تشنج وقتی روی می‌دهد که بخارها می‌خواهند در مغز جای خوش کنند و مهمان مغز باشند و مغز نیروی کافی دارد که بخارها را به پیهها داخل نماید و از شر آنها بیاساید.

اگر ورم بیماری ذات الجنب درنگ کرد و به کندی چرکین شد، بدان که:

۱- ماده غلیظ است.

۲- ماده از ورم منتقل نمی‌شود که به جای دیگر برود.

۳- مغز و پیهها ماده ورم را نمی‌پذیرند.

که در این حالت یعنی به کندی گراییدن رسیدن و چرکین شدن ماده، ممکن است تشنج رخ دهد، و این در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که نفس بسیار تنگ می‌شود و شدت نفس تنگی زیاد است و در عین حال تب زیاد سخت نیست.

اگر دیدی که علت کمی تسکین یافته است، بیمار سبک شده اما تف کردنی ماده ورم نیست؛ ممکن است ماده ریزش کرده از ورم از راه بول یا مدفوع به خارج راه یافته باشد و اگر چنین است اختلاف خلط مراری آبکی در مدفوع دیده می‌شود، یا بول غلیظتر شده است. اگر خلط گوناگون مراری را در مدفوع بیمار ندیدی! یا ندیدی که بول غلیظ شده باشد، بدان که خراجی سر برمی‌دارد.

اگر دیدی که در مراق و سر دنده‌های نزدیک شکم کشیدگی روی داده و حرارت و احساس سنگینی در بیمار هست، خراج در پره‌های کناره بینی یا در ساق بیمار پیدا شود و اگر خراج از هر دو ساق بیمار برآید نوید شفای بیمار است.

در چنین حالتی بقراط دستور داده است که بیمار را باید وسیله خریق اسهال نمود.

اگر علاوه بر علامتهای فوق الذکر دیدی که نفس بیمار دشوار است و سینه تنگ است و سر درد هست و احساس سنگینی در استخوان چنبر و پستان و زند دست هست و حرارت دارد به سوی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۷۰

بالا می‌گراید، بدان که ماده ریزش کرده از ورم ذات‌الجنب راه هر دو گوش و طرف سر را در پیش گرفته است.

اگر این ماده راهی به سوی سر و گوشها، در راه خود ورمی یا خراجی به جا نگذاشت، بدان که ماده مستقیماً راه مغز را در پیش گرفته و همین که به مغز برسد بیمار می‌میرد.

فصل دوم بختی دربارہ خیو، که از مرحله دوم و سوم شروع می‌شود

درجات بیرون انداختنی از راه دهان به ترتیب اولویت:

۱- بهترین و پسندیده‌ترین خیو آن است که سریع‌تر، آسان‌تر، در اندازه بیشتر، پخته و رسیده‌تر و به رنگ سپید و صاف و درست است و لزجی همراه ندارد و قوامش به اعتدال است.

۲- در درجه دوم خیوی که به اولی نزدیک و رسیده است اما کمتر از اولی و اگر قبلاً خلطی بوده است، چیزی از آن با خود دارد؛ یا از اثر بی‌خواهی زیاد یا از روی‌آور ناپسند دیگری به صفا و درستی اولی نیست.

۳- در درجه سوم خیوی آید که در روز اول رنگش مایل به سرخی است.

۴- خیوی که رنگش مایل به زردی است.

۵- تف کرده‌ای که کفالود است و سبب کفالود شدن آن است که در خلط تف کرده چیزی آبکی و رقیق در اندازه کم با هوای زیاد مخلوط شده است و این آمیزه بسیار درهم آمیخته است.

تف کرده کفالود را نشاید از رده تف کرده‌های پسندیده به شمار آورد، می‌توان آن را تف کرده مایل به تف کرده ناپسند دانست.

تف کرده‌های ناپسندیده و بد:

۱- در ناپسندی تفی از همه سبقت می‌برد که سرخ خالص باشد.

۲- تفی که زرد خالص و آتشین باشد.

۳- سفید لزج و مدوّر.

۴- تف سیاه‌رنگ و به‌ویژه اگر سیاه و بدبو باشد.

۵- تف کرده غلیظ مدوّر غلتان، که آن را عاداتاً بلغم نامند.

۶- زرد خورنده و سوزناک.

۷- تف کرده مایل به سبزرنگی.

۸- آب دهان شورمزّه در تف کردن.

۹- خییوی مایل به سبزرنگی.

خییوی زردرنگ بخت از خییوی سیاه رنگ است، و از خییوی غلتان مدوّر نیز بخت است. خییوی غلتان مدوّر اگر معتدل باشد و زیاده‌روی نکرده باشد از تف کرده سرخ‌رنگ سالم‌تر است. هر

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۴۷۱

چند عموماً بلغم غلتان و مدوّر از رده خیوهای ناپسند است که زاده ماده غلیظ است و نشان از چیرگی حرارت دارد. از به درازا کشیدن مدّت بیماری خبر می‌دهد و امکان دارد که نتیجه‌اش به بیماری سل و پژمردگی بیمار بینجامد.

خیوی سرخ‌رنگ، در گوهر بهتر از خیوی زردرنگ است؛ زیرا هم رنگ خون طبیعی یا خود خون طبیعی است. بلغم معتدل از خیوی زرد خورنده و سوزناک بهتر و سالم‌تر است.

خیوی سبزرنگ دلیل بر حرکت نکردن ماده بیماری یا دلیل بر سوختگی شدید ماده است.

روی هم‌رفته و به‌طور عموم:

هر تف کرده‌ای که بدبو باشد بد است.

هر تف کرده‌ای که درد را آرامش نبخشد، بد است.

و نشاید هر تف کرده‌ای که به آسانی بیرون می‌آید آن را خیوی خوب بدانیم.

اکثراً بیرون آمدن این نوع از خیوهای بدگوهر از پخته شدن ماده نیست بلکه از بسیاری ماده است که آوند ماده لبریز شده است.

دیگران - غیر از ما - هر خیوی را که ساده است و از پختگی نشان دارد و با چیزی بیگانه نیامیخته است «بزاق» (تف) نامند و آن را «نفث» (برآورده از راه دهان) نمی‌گویند.

چنین تف کرده‌ای که دیگران آن را بزاق گویند و ما آن را نفث نامیده‌ایم، اگر در حال بیماری همچنان باقی ماند و به حدی نرسید که نشان از خلط معینی داشته باشد و خبر ندهد که خلط در راه رسیدن است و دارد می‌رسید، دلیل بر آن است که بیماری به درازا می‌کشد.

اما اگر همین نوع از تف کرده بدبو هم بود، آثر مرگ بیمار است.

به‌طور عموم می‌توان نوع و جنس خیو را از رنگ و از هیأت تشخیص داد که:

آیا تف کرده رقیق و آبکی است؟

آیا غلیظ و پرمایه است؟

آیا تف کردنی به حالت مدور بیرون آید یا نامدور است؟

آیا مزه شور دارد؟ که اگر شور مزه بود نشان از نزله دارد که ماده‌اش خورنده است.

اگر تف کرده، خلط غلیظ است، یا تف کرده همراه چرک و ریم است، ممکن است که از قرحه ریه نباشد، بلکه از رطوبتی است که با چرک و ریم آمیخته است و از بدن تراوش شده است که عادتاً این ماده تراوش، در بدن کسانی که عمرشان از سی سال گذشته و از پنجاه سال تجاوز نکرده پدید آید.

یا شاید از ترك ورزش عادتى باشد که ماده در فضای سینه جمع آید و از راه دهان بیرون جهد.

کسانی که این ماده تراوش بدن را به صورت خلط پرمایه یا آمیخته با چرک و ریم بیرون دهند، ممکن است در مدت چهل روز به بیماری استسقا مبتلا شوند و استسقای از این نوع جای نگرانی زیاد نیست.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۷۲

فصل سوم حالات بحرانی در بیماری ذات الجنب

اگر بیماری ذات الجنب در روز اول ابتلا به بیماری چیزی آبکی و نارسیده را تف کرد، توقع می‌رود که ورم ذات الجنب در روز چهارم پخته گردد و برسد و در روز هفتم بحران بیماری شروع شود.

اگر ورم بیماری در روز چهارم به پختگی نرسید، یا بیمار از روز اول تف کرده آبکی و نارسیده نداشت، بحران به روز یازدهم یا چهاردهم موکول می‌شود.

اگر تا بعد از چهار روز چیزی را از ماده آبکی نامبرده تف نکرد و آنگاه شروع به بیرون انداختن ماده از راه دهان نمود و ماده تف کرده تا اندازه‌ای نزدیک به ماده پخته گشته بود، باید حالت میانه دو بحران نامبرده را در نظر داشت.

اگر نشانه‌های خوب و پسندیده در بیمار مشاهده شد، مثلاً نیرو بر مرام، اشتها تمام و نبض سرحال بود اما خبری از پخته شدن ماده بیماری نبود، بیماری به درازا می‌کشید اما امید بهبود هست.

اگر دیدی که بیمار ناتوان شده است و تا روز هفتم از تف کردن ماده خبری نبود، یا تف کردن بود لیکن ماده نارسیده- که حتماً چنین ماده‌ای نارسیده است- بلکه خلط ساده است؛ بدان که ماده به این زودیها به پختگی نمی‌رسد و مدت زیاد می‌خواهد تا برسد؛ و تا زمان پخته شدن ماده سر می‌رسد، بیمار- که تا اندازه‌ای توانایی خود را از دست داده است- یارای تحمل را از دست می‌دهد و شاید تا چهارده روز بمیرد و از چهارده روز بیشتر باقی نمی‌ماند. بحران این حالت شاید از چهل روز به بعد شروع شود و ممکن است شروع بحران در روز شصتم باشد که تن ناتوان در این مدت چهل یا شصت روز به کلی از نا می‌افتد.

اگر دیدی که بیمار به حدّ کافی نیرومند است، اشتهای خوراك و نوشیدنی کامل است و پسندیده، خوابیدن و نفس کشیدنش بر مرام است و بول بیمار پسندیده و رسیده است، امید می‌رود که بیمار از چهارده روز تجاوز کند و زنده بماند ولی اکثراً بعد از چهارده روز می‌میرد.

اما همه این نظریه‌ها وقتی با واقع مطابقت می‌کند که ماده ورم بیماری ذات‌الجنب از نوع تند و شدید باشد.

روی‌هم‌رفته دراز مدّت‌ترین بحران سبک در بیماری ذات‌الجنب چهارده روز طول می‌کشد و ممکن است به بیست روز برسد.

جالینوس فرماید: «شاید تا سی روز از راه تف انداختنی ماده ورم پاکسازی شود و آنگاه بحران کامل شروع کند.»

و ما می‌گوییم: بیرون انداختنی از راه دهان که ساده باشد و از آن نوع باشد که دیگران آن را «بزاق» گویند، نشان آن است که بیماری به درازا می‌کشد.

شاید متوقّع بود که هنگام شروع بحران در روز چهاردهم باشد، اگر در روز بعد از روز هفتم تف انداختنی سیاه‌رنگ باشد و به‌ویژه این تف کرده سیاه‌رنگ مثلاً در روز هشتم باشد، نشان آن است

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۴۷۳

که بحران ناپسند و بد در راه است.

اما اگر به جای این نشانی ناپسند، برآورده سیاه‌رنگ نباشد و نشان از خوبی و پختگی ماده داشته باشد دلیل آن است که حالت بد بحرانی به تأخیر افتاده و حالت بحرانی خوب پیش می‌آید.

فصل چهارم ذات‌الزّیه

ذات‌الزّیه عبارت است از ورم گرم که در ریه پدید آید.

سبب پیدایش ورم گرم در ریه چندین احتمال دارد:

۱- ماده ورم خودبه‌خود در ریه ایجاد شده است.

۲- ریزش کرده‌ها از بالا (نزله) به ریه رسیده‌اند و سبب ورم شده‌اند.

۳- ماده خفگی آور، تحلیل رفته و در ریه ورم به بار آورده است.

۴- بیماری ذات‌الجنب جای خود را به بیماری ذات‌الریه داده است، که این حالت در صورتی که نیروی راننده ماده ورم به اندازه کافی نباشد و ماده ورم را از راه دهان بیرون نیندازد، تا مدت هفت روز بیمار را می‌کشد.

اما اگر نیرو به حدی باشد که بتواند ماده را از ریه به سوی دهان و بیرون از دهان براند، شاید خطر مرگ نباشد اما اکثراً به بیماری سل می‌انجامد.

ماده ورم ذات‌الریه خلط است، و اکثراً این خلط بلغم است، زیرا آوند ماده- که ریه می‌باشد- شل و کم‌تاروپود است و کمتر اتفاق می‌فتد که خلط آبکی در آن گیر کند.

یعنی حالت ذات‌الریه درست برعکس حالت ذات‌الجنب است، زیرا در ذات‌الجنب آوند ورم غشایی و سفت‌پریش است و هر خلطی که بسیار لطیف است و تندمزاج، می‌تواند در آن نفوذ کند و خلط غلیظ به هیچ وجه نفوذ نمی‌کند.

ممکن است ماده ورم ذات‌الریه خون باشد یا از جنس ماده باد سرخی باشد که در این حالت کشنده است، زیرا ماده تندمزاج است و ریه همسایه قلب است، داروی خوردنی و نوشیدنی و گذاشتنی (ضماد) کمتر می‌توانند بهره‌رسان باشند.

داروی تناولی که عادتاً باید سرد و سردی‌بخش باشد، تا به ریه می‌رسد و این راه دور را می‌پیماید نیروی سردی‌بخش را چندان در خود باقی نمی‌گذارد که با گرمی ورم ریه برابری کند.

داروی گذاشتنی هم همین‌طور یارای آن را ندارد که نیروی سردی‌بخش بایسته را آنقدر برساند که در مقابل گرمی ورم قد علم کند.

ممکن است ورم ذات‌الریه به وسیله تحلیل‌برنده تحلیل رود؛ و ممکن است به چرکین شدن بینجامد؛ و ممکن است ورمی سخت گردد.

بسیار اتفاق افتد که ماده ورم ذات‌الریه خراج گردد و از رویه بدن خودنمایی کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۷۴

ممکن است ذات‌الریه به بیماری قرانیطس (ورم جرم مغز) تبدیل شود. که در این حالت وخیم است.

گاهی ممکن است- آن هم به ندرت- که ذات‌الریه به ذات‌الجنب تبدیل شود.

ممکن است تخدیر شدن به دنبال ذات الریه آید چنان که در بحث از ذات الجنب بیان کردیم، که تخدیر ذات الریه از تخدیر دنباله‌رو ذات الجنب پایدارتر و دیرپاتر است.

خون‌ریزی بینی در بیماری ذات الریه بهره‌اش به بهره خون‌ریزی بینی که در ذات الجنب رخ دهد نمی‌رسد. زیرا ماده ورم ذات الریه و ماده ورم ذات الجنب یکی نیستند بلکه از هم جدا هستند.

گذشته از این جذب کردن خون از ریه راهی دورتر از آن را می‌پیماید که خون از حجاب و غشاهای پوشنده سینه و ماهیچه‌های سینه بیاید که نزدیک‌ترند.

چگونه بیماری ذات الریه را بشناسیم؟

علامتهایی که ذات الریه را دست نشان می‌کنند از این قرارند:

- ۱- از آنجا که ورم گرم است و در احشاء قرار دارد، تب سخت بیمار را در بر می‌گیرد.
- ۲- تنگ‌نفسی بسیار شدید که به خفه شدن می‌ماند، بیمار که نفس می‌کشد چون نفس از ریه ورم کرده آید باید راست بنشیند یا راست بایستد زیرا گذارهای نفس تنگ شده‌اند.
- ۳- نفس بسیار گرم است.
- ۴- احساس سنگینی زیاد است، زیرا آوند ماده ورم گوهر حسّاس ندارد و در غشای پیچیده شده است که حسّاسیت دارد.
- ۵- حالت کشیدگی در سراسر سینه وجود دارد.
- ۶- آزار و درد که از سینه کشیده می‌شود و از ژرفای سینه به اطراف دنده پهلوی استخوان چنبر و تا پشت می‌رسد و ممکن است در میان هر دو شانه نیز درد احساس شود.
- ۷- ممکن است در زیر شانه و زیر استخوان چنبر و زیر پستان احساس تپیدن شود و تپش یا بدون انقطاع است و پیوسته احساس می‌شود یا فقط در هنگام سرفه کردن.
- ۸- بیمار ذات الریه تنها می‌تواند بر پشت دراز بکشد، نمی‌تواند بر پهلو دراز بکشد که اگر بر پهلو بخوابد خفه می‌شود.
- ۹- زبان بیمار ذات الریه اول سرخ و سپس سیاه می‌گردد. زبانش به گونه‌ای است که اگر دست بر آن زنی، دست می‌چسبد و غلظتی را حس می‌کند.

۱۰- شاید در کشیدگی و امتلاء (پرشدن) رخساره بیمار نیز شرکت داشته باشد که رخساره سرخ‌رنگ می‌شود و باد می‌کند (می‌آماسد) زیرا بخار به سوی دو گونه بالا رفته است. گونه‌ها اندامی هستند گوشته‌ین و متخلخل و پوست سر گونه‌ها در سفتی به پوست پیشانی نمی‌رسند.

ممکن است گونه‌ها به حدی سرخ شوند که گویی آنها را رنگ قرمز زده‌اند. و شاید در بالا آمدن بخار چنان حس کنند که آتش بر گونه روشن کرده‌اند.

۱۱- از شدت تب و آسیب حاصله از تب نفس بلند است و سریع.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۷۵

۱۲- برانگیختگی هر دو چشم و گران حرکتی آنها محسوس است؛ زیرا رگهای مربوط به چشم پر می‌شوند.

۱۳- سنگینی در پلکهای چشم- که سبب آن نیز بخار است- وجود دارد.

۱۴- در قرنیه چشم آماس ماندی دیده می‌شود.

۱۵- در حدقه چشم نوعی برآمدگی به چشم می‌خورد، که همراه نوعی از چربی است و تو گویی چاق‌تر شده‌اند.

۱۶- گردن ستر می‌شود، چنین می‌نماید که کلفت‌تر از سابق است.

۱۷- شاید خواب بدون اراده (مرگ دروغین) روی‌آور باشد که از بسیاری بخار مرطوب است.

۱۸- شاید دست‌وپای بیمار سرد شوند.

۱۹- نبض بیمار ذات الریه موجی و نرم است، زیرا ورم در اندامی نرم می‌باشد و ماده ورم، رطوبی است؛ و این نبض موجی در هر نفس کشیدنی و در هر گسترده شدن ریه- که برای نفس کشیدن لازم است- تفاوت دارد و ممکن است نبض منقطع بزند و ممکن است در هر يك بار از گسترش ریه، تفاوت دوگانه باشد. یا اینکه این تفاوت نبض موجی در چندین باره گسترش ریه صورت پذیرد، و در میان يك دفعه گسترش با گسترش بعدی توقفی باشد.

اگر ورم در وسط ریه واقع شده است، باز ممکن است موجی بودن نبض به همان حال نامبرده باشد؛ اما در این حالت نبض اکثراً درشت می‌زند زیرا نیاز به درشتی نبض بیشتر می‌شود و ابزار دربرگیرنده ورم نرم‌تر است.

این در حالی است که نیرو بسیار کاهش یافته باشد.

پیایی زدن نبض برحسب چگونگی تب تغییر می کند اگر تب سخت باشد پیایی زدن نبض بسیار است و اگر تب شدید نباشد پیایی زدن نبض نیز آرام تر است. البته باید نیروی بیمار را نیز در نظر داشت، که آیا در حالی از نیرومندی است که نیاز به نبض درشت باشد، یا نیروی کافی ندارد و سزاوار نبض درشت نیست؟

بقراط می فرماید: «اگر بیمار ذات الریه با خراجهایی در نزدیکی پستان و اطراف پستان روبه رو شد و خراجها ناسور شدند، بیمار از بیماری رهایی یافته است.»

سبب در این فرموده بقراط آشکار است که چیست.

و اگر خراج از ساق سر برآوردند، نوید بهبود هستند.

اگر ذات الریه احیاناً- که به ندرت اتفاق می افتد- به ذات الجنب تبدیل شود:

۱- تنگی نفس سبک می شود.

۲- درد سوزنی احساس می شود.

۳- ممکن است تف کردنیها رنگ به رنگ باشند و به تف کردنیهای ذات الجنب شبیه باشند.

و اکثراً ماده تف کردنی در بیماری ذات الریه ای که به ذات الجنب تبدیل شده است، ماده بلغمی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۷۶

است.

حال برگردیم به ذات الریه.

اگر ماده ورم ذات الریه از جنس ماده باد سرخ است، از این نشانهها شناخته می شود:

الف- نفس تنگی.

ب- احساس سنگینی در سینه کمتر است، لیکن التهاب به حدّ نهایت می رسد و بسیار شدید است.

اگر ورم ذات الریه چرکین شود، نشانههایش تقریباً همان نشانههای ذات الجنب است در وقتی که ورم مایه ذات الجنب چرکین می شود، که در آن حالت:

۱- تب هست و کاهش نمی یابد.

۲- درد همچنان موجود است.

۳- از اثر تف کردن ماده، یا بول غلیظ دارای ته‌نشین، یا مدفوع، بیماری چندان کاهشی نمی‌یابد که به حساب آید.

اگر دیدی که بیمار باوجود این نشانیها باز نیرومند و سرحال و سالم به نظر می‌آید، بدان که ورم به چرك کردن رسیده یا تبدیل به خراج شده است؛ و خراج در بالایها یا پایینها باشد فرقی نمی‌کند و این برحسب علامتهای بیماری ذات‌الجنب- که ذکر شده‌اند- باید قیاس شود.

اگر باوجود علامتهای فوق‌الذکر، بیمار نیروی ندارد، توقع داشته باش که بمیرد.

هرگاه بیمار ذات‌الریه تف کرده شیرین‌مزه را بیرون داد، بدان که ورم چرك کرده است. اگر ورم چرك کرده در مدّت چهل روز پاکسازی شد، چه خوب وگرنه بیماری به درازا می‌کشد.

اگر بیماری ذات‌الریه به درازا کشید پیامدهای زیر را دارد:

۱- نیروی غذا دهنده ناتوان می‌شود و پاها برانگیخته خواهند شد.

۲- شاید دست و پا باهم به هیجان بیایند.

۳- اگر ماده ورم چرك کرده در ذات‌الریه به سوی آبدان گرایش یابد، امید بهبود می‌رود.

فصل پنجم ورم سخت در ریه

گاهی ورمی سخت در ریه پیدا می‌شود، نشانی چنین ورمی از این قرار است:

۱- نفس‌تنگی که روز به روز بیشتر شدّت یابد.

۲- احساس سنگینی می‌شود.

۳- تف کردنی کمتر است.

۴- سرفه بسیار خشک است و پیاپی آید، و شاید گاه‌گاه سبک‌تر شود.

۵- حرارت در سینه کم احساس می‌شود.

فصل ششم ورم سست ریه

گاهی ورم سست در ریه پیدا می‌شود، نشانیهای ورم سست در ریه به قرار زیر است:

- ۱- تنگ‌نفسی همراه تف کرده بسیار.
- ۲- بدون اینکه حرارت زیاد در سینه باشد، احساس رطوبتی بودن سینه می‌شود.
- ۳- رخساره سرخ‌رنگ نمی‌شود، بلکه در این حالت به رنگ سرب درمی‌آید.

فصل هفتم جوش در ریه

گاهی ریه را جوشهایی در بر می‌گیرد، که علامات جوش ریه بدین قرارند:

- ۱- احساس سنگینی.
- ۲- تنگ‌نفسی همراه سرعت و پیاپی آمدن نفس.
- ۳- احساس حرارت در سینه.
- ۴- التهاب سینه بدون اینکه تب فراگیر در بدن باشد.

فصل هشتم آب داخل ریه

گاهی رخ می‌دهد که ماده‌ای آب‌آسا در ریه گرد آید، و این حالت نشانیهایی دارد:

- ۱- عرق کردن شبیه به عرق کردن از اثر تب.
- ۲- تب نرم و غیر شدید.
- ۳- آماس کردن دست و پاها.
- ۴- تباهی و ناپسندیدگی نفس.
- ۵- تف کردن آبی.
- ۶- حالتی که به حالت استسقا می‌ماند.

فصل نهم ورم یا زخمی که بر قصبه آید

علامت ورم یا زخم قصبه از این قرار است:

۱- تب سبک و ناتوان.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۷۸

۲- احساس تپش در وسطهای پشت.

۳- احساس درد در قصبه، زیرا قصبه همچون ریه نیست که حساسیت نداشته باشد، اما دردی که در قصبه احساس می شود زیاد نیست و سبک است.

۴- خارش در بدن پیدا شود.

۵- صدا غلیظ می شود.

۶- هرگاه زخم یا ورم قصبه به قرحه تبدیل شد و چرک کرد، بویی احساس می شود که به بوی ماهی می ماند.

۷- تف کردنی کم است.

فصل دهم درباره چرک ورم و جمع شدن ریم

کلمه قیح (چرک) در اصطلاح طبیبان دو معنی دارد:

در معنی اول مراد از قیح همگانی است، چرک در هرجایی از هر ورمی که ریم در آن جمع باشد، آن را قیح نامند.

مراد از معنی دوم که در اصطلاح اطبا آمده است، چرکی است ویژه بیماریهای سینه و شامل چکیده ورم غیر سینه نمی باشد؛ و در اینجا مراد ماده ایست که فضای میان ریه و سینه را پر کرده است و این ماده یا از دو سو به فضای مذکور رسیده است یا از یک سو آمده.

ماده ای که فضای سینه را پر کرده است از کجا منشأ گرفته است؟ سه احتمال دارد:

۱- از بالایها ریزش کرده و یکدفعه آمده است و فضای میان سینه و ریه را پر کرده است.

۲- قرحه در ریه موجود است و چکیده آن را بیرون زده و فضای مورد نظر را پر کرده است. اما اگر ماده پرکننده فضای میان سینه از چکیده قرحه داخل ریه باشد، نه یکباره بلکه به تدریج می آید.

ورم یا قرحه ریه عادتاً و اکثراً بیست روز می کشد تا باز می شود و شاید قبل از بیست روز باز شود، چکیده قرحه ریه، ماده چرك آمیخته با خون است.

هنگامی که قرحه سر باز کرد آن وقت است که به تدریج چرك و ریم از ریه بیرون آید.

۳- ورمی در اطراف سینه ترکیده است و ماده چکیده از آن ورم است که در فضای نامبرده جمع آمده؛ که این حالت و این احتمال اکثریت دارد.

ماده‌ای که از ورم اطراف سینه آمده و فضای میان سینه و ریه را پر کرده است از دو حالت خارج نیست:

الف- ریمی است پخته و رسیده.

ب- چیزی است که به دردی (تفل) می ماند.

چنین ماده چکیده از ورم رسیده اطراف سینه چهار حالت دارد:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۷۹

۱- یا در اندازه به حدی زیاد است که خفه کننده می شود و بیمار را می کشد، و نشانیهای این حالت کشنده به قرار زیر است:

الف- نفس تنگی شروع می شود.

ب- ماده تف کردنی نیست.

۲- یا ریه تعفن کرده است و بیماری سل در انتظار بیمار است.

۳- ماده جمع آمده که فضای مذکور را پر کرده است به وسیله تف کردنی آسان و پیاپی پاکسازی می شود.

۴- یا به وسیله رگ بزرگ و شریان بزرگ به سوی آبدان روانه می شود و با بولی غلیظ بیرون می ریزد.

اگر این حالت چهار می بود، وقتی که رگ بزرگ و شریان بزرگ آن را به پایین هول می دهند، ماده نامبرده در سر راه خود اول از ورید به کبد سرمی زند و از کبد به گرده می آید و از آنجا به مثانه داخل می شود و همراه بول بیرون می ریزد و گاهی می شود که راه را کج می کند و به روده‌ها وارد شود و با مدفوع بیرون آید. که در هر دو حالت چه با بول فروریزد چه با مدفوع خارج گردد نوید بهبود است.

ما سابقاً راجع به مدّت ترکیدن ورم شرحی بیان کردیم، که ورم کی می‌رسد و کی ریم از آن می‌تراود، می‌خواهیم در این باره بیشتر توضیح دهیم:

مدّت سر وقت ترکیدن ورم برحسب دلایلی آشکار می‌شود که از این قرارند:

- ۱- علامتهای رسیدن ورم آشکارا خودنمایی کنند.
 - ۲- ورم در اشخاص برحسب عمر حدس زده می‌شود.
 - ۳- فصل و موسم سال نیز دخالتی در زود رسیدن و دیر رسیدن ورم دارد.
 - ۴- چگونگی مزاج شخص مبتلا به ورم نیز مهم است.
- هرگاه که ورم رسیده باشد و چرك از آن بچكد، برای پیران خطرناك تر از جوانان است زیرا سالخوردهگان قلب ناتوان دارند. اما از درد ناشی از ورم، جوانان بیشتر از پیران می‌میرند زیرا حساسیت جوانان بیشتر از حساسیت سالخوردهگان است.

راجع به نشانیهای چرك کردن ورم، در بحث از نشانیهای واکنش ذات الجنب توضیحی دادیم و درباره نشانیهای ترکیدن ورم نیز بیاناتی داشتیم.

حال ببینیم که پر شدن فضای سینه از چرك را از چه نشانیهای بجویم:

- ۱- احساس سنگینی.
- ۲- سرفه خشك همراه با به‌هن‌هن افتادن و احساس درد.
- ۳- گاهی روی می‌دهد که سرفه تر است و از اثر تف کردن ماده سرفه سبك تر می‌شود.
- ۴- نفس پیاپی آید و از این رو با شتاب حرف می‌زنند.
- ۵- در حال نفس کشیدن پرده‌های بینی به هم نزدیک تر می‌شوند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۰

۶- بیمار به تب دق گرفتار آید و ممکن است تب استسقای بگیرد.

بگذار ببینیم که جای جمع شدن ریم را چگونه تشخیص دهیم:

بیمار را وادار کن که پهلوی به پهلوی شود، یعنی بر طرفی بخوابد و بعداً آن را عوض کند و برطرف دیگر دراز کشد. در پهلویی که احساس سنگینی فشار می‌آورد، طرف مقابلش جای جمع شدن ریم است.

از صدای به هم خوردن و لرزش ریم- که احساس می‌شود- می‌توان جای ریم را تشخیص داد.

کسانی هستند که پارچه کتانی را در آبی که گل قرمز در آن حل شده است خیس می‌کنند و بر سینه و اطراف سینه بیمار می‌گذارند، هرجایی از کتان خیس شده زودتر خشک شد آنجا را جای ریم جمع شده می‌دانند.

نشانی ترکیدن بی خطر و سلامت ورم از این قرار است:

۱- همین که ورم ترکید تب برطرف می‌شود.

۲- اشتهای خوراک برمی‌انگیزد.

۳- تف کردنی و نفس کشیدن آسان می‌شود.

۴- ورمی که سبب خراجهایی در پهلوی یا اطراف پهلوی می‌شود و به ناسور می‌انجامد.

۵- ورمی که اگر داغ‌گذاری یا وسیله نشتر شق کنی ریمی پاک و بی‌آلایش و سفیدرنگ از آن می‌آید.

نشانی ترکیدن ورم بد و ناپسند:

۱- پیدایش نشانیهای خفه شدن و غش کردن.

۲- تف کرده بدگوهر.

۳- پیدا شدن علامت بیماری سل.

۴- اگر داغ‌کردی یا آن را وسیله نشتر شق کردی، ریمی سیاه‌رنگ به رنگ گل سیاه و بدبو از آن می‌آید.

حال ببینیم که فرق میان ریم و بلغم چیست:

ریم و بلغم هر دو با تف کردنی می‌آیند، هرآنچه ریم است اگر در آب اندازی ته‌نشین می‌شود و اگر بر آتش نھی بوی گند می‌دهد.

بلغم را که در آب اندازی شناور است و اگر بر آتش افگنی بوی گند ندارد.

و باید یادآوری کنم که در غیر بیماری سل هم می‌شود ریم را تف کنند، چنان‌که سابقاً این را در جای دیگری گفته‌ام.

ممکن است بیماری که ورم مایه بیماری در آن به چرك آمده است و چرك را از راه دهان بیرون می‌دهد، چرك بیش از اندازه و بسیار بیرون دهد.

من خودم کسی را دیدم که در مدّت يك ساعت تقریباً دو من یا يك من و نیم بیشتر تف چرك‌آلود انداخت.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۱

جالینوس می‌فرماید: «ممکن است بیماری که ورم چرك کرده دارد هرروزه تقریباً پنجاه اوقیه - که برابر است با نه قوطول - تقریباً، از راه دهان بیرون اندازد.»

در شناسایی ریم با سایر مواد رطوبی که از راه دهان برمی‌آیند، همین مقایسه ریم با بلغم را الگو قرار ده! گفتیم ریم در حین تف کردن و وقتی که بر آتش اندازی بوی گند می‌دهد، در آب اندازی ته‌نشین است و شناور نیست.

چگونه بدانیم که ورم چرك کرده سر به بیماری سل کشیده است؟ نشانیها از این قرارند:

۱- رنگ رخساره زرد مایل به سیاهی، بدرنگ.

۲- کشیدگی در پوست پیشانی.

۳- کشیدگی گردن.

۴- گرم شدن همه انگشتان به‌طوری که حتی در کسانی که عادتاً در وقت تب دست و پایشان سرد می‌شود، گرمی انگشتان دست‌بردار نیست.

۵- تب موجود است و شبانگاهان که شام بخورند حرارت تب افزایش یابد.

۶- ناخنهای بیمار کج می‌شوند، زیرا گوشت زیر ناخنها گداخته و آب شده‌اند.

۷- نوعی از چربی بر چشمان بیمار دیده می‌شود و سفیدی چشم به سفید مایل به زردی پیش چشم آید.

دیگر نشانیهایی نیز هست که آن را به بحث درباره سل موكول می‌کنیم.

فصل یازدهم قرچه‌های سینه و ریه که سل را نیز شامل است

قرحه‌هایی که در این فصل مورد بحث ماست از این قرارند:

۱- قرحه سینه.

۲- قرحه حجاب.

۳- قرحه ریه. این قرحه را سل می‌نامیم.

۴- قرحه در قصبه ریه. شرح قرحه قصبه را قبلاً گفته‌ایم.

کم‌خطرتر از همه قرحه سینه است؛ زیرا رگهای سینه ریزتر و اجزاء سینه سخت‌ترند، پس خطر زیاد در بر ندارد علاوه بر این ریم و خونابه (صدید) در اجزاء سینه ماندگار نیست و به سوی فضای سینه سیلان می‌کند.

اما ریه در این حالات با سینه اختلاف دارد.

حرکت سینه چندان نیست که همانند حرکت ریه احساس شود، سینه حرکت دارد اما توگویی حرکتی ندارد و در سکون است.

سینه گوشتین است و گوشتین زودتر از غیر گوشتی جوش می‌خورد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۲

ممکن است از اثر خراجهای متعفن قرحه‌های سینه پدید آیند و استخوانها را به تباهی بکشانند.

که در این حالت حتما باید ماده تعفنی را قطع کرد تا اندامان همجوار سلامت بمانند.

ممکن است تعفن به اجزایی از غشاء که از خراج متعفن نزدیکند، سرایت کند.

قرحه حجاب

قرحه که در حجاب داخل شود کار را دشوار می‌کند و حجاب به هیچ وجه دیگر جوش نمی‌خورد. اما اگر قرحه در حجاب نفوذ نکرده باشد دو حالت دارد:

۱- اگر قرحه در حجاب نفوذ نکرده ولی در اجزاء پی‌آلود حجاب است، باز قابل جوش خوردن نیست.

۲- اگر در اجزای گوشتین است، می‌توان آن را جوش داد و پذیرای جوش خوردن است به شرطی که در اولین مرحله به دادرسی برسد و نگذارند ورم کند.

اما اگر ورم کرد یا کهنه شد، علاج‌پذیر نیست.

قرحه ریه

درباره جوش خوردن و جوش نخوردن قرحه ریه طبیبان اختلاف رأی دارند. آیا قرحه ریه خوب می‌شود یا نه؟ برخی بر این عقیده‌اند که هیچ‌وقت خوب نمی‌شود، زیرا احتیاج به جوش خوردن دارد و جوش خوردن بدون آرامش و در حرکت ممکن نیست؛ و در ریه هیچ آرامشی موجود نیست.

جالینوس مخالف این عقیده است، می‌فرماید: «اگر موانع دیگری در پیش نباشد تنها حرکت مانع جوش خوردن نیست، حجاب را نمونه می‌آورد و می‌گوید: حجاب نیز در حرکت است و قرحه‌هایش جوش می‌خورند و خوب می‌شوند.»

مقصود جالینوس از این فرموده این بوده است که اگر قرحه ریه از ورم یا خلط خورنده نیست، بلکه از انحلال فرد (گسستگی پیوندی) یا سببی دیگر است تا زخم است و چرک نکرده و به ورم نینجامیده است قابل‌معالجه است و خوب می‌شود.

همچنین اگر قرحه ریه در حالتی باشد که ماده تف کردن بیرون دهد (که سوراخ نشده. نسخه) و هنوز چرک نکرده است قابل‌خوب شدن است، اما اگر از ورم کردن یا از خوره باشد، علاج‌پذیر نیست، زیرا قرحه رسیده و چرک کرده تنها علاجش سرفه است که به وسیله سرفه پاکسازی شود، و سرفه قرحه را گشادتر می‌کند و قرحه را می‌درد (سوراخ می‌کند). اضافه بر آن غلغلک سرفه احساس آزار را افزایش دهد، درد و آزار مواد ناباب را به سوی قرحه می‌کشاند. داروهای خشکاننده مانع راه تف کرده ماده هستند. داروهای که تف کرده را برمی‌انگیزند رطوبت بخشدند و قرحه را نرم می‌کنند پس چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که در هر دو حالت سرفه و دارو به جای کمک کردن، درد را افزایش می‌دهند.

اگر قرحه ریه سبب خلط خورنده است. باید آن را معالجه کرد و معالجه چنین قرحه‌ای که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۳

خلط خورنده آن را خورده است مدّت زیاد می‌خواهد و در این مدت زیاد یا قرحه سوراخ (دریده) می‌شود و ناسوری گردد که اصلاً جوش نمی‌خورد؛ یا اینکه در این مدّت زیاد که برای معالجه لازم است خوره گسترش می‌یابد و به درجه‌ای می‌رسد که بخشی از ریه را بخورد، در هر دو حالت علاج بسیار صعب است.

اگر قرحه بعد از ورم روی داده، ممکن است با حالت‌های ذکر شده روبه‌رو شود.

در حرکت بودن ریه، به جوش نخوردن قرحه ریه کمک می نماید.

همچنین رگهای بزرگ و گشاد و سخت ریه، به هم جوش خوردن ترك برده را به زحمت می اندازند و جوش خوردن را دشوار گردانند.

تأثیر دارو در جوش دادن ترك قرحه

از جایی که دارو وارد بدن می شود تا ریه مسافت زیاد و طولانی است؛ تا دارو این مسافت را می پیماید، قسمتهایی از نیروی تأثیربخش خود را از دست می دهد که این دوری مسافت و این کاهش نیروی دارو یکی از سببهای جوش نخوردن ترك قرحه ریه می باشد.

اگر دارو سرد است، کندرو است و نمی تواند نفوذ کند.

اگر دارو گرم است، حالت تپی را که در قرحه ریه به وجود آمده افزایش دهد و گرمی را بیشتر از پیش می کند.

اگر دارو خشکاننده است، در حالت دقی که ریه را دربرگرفته است بسیار زیان رسان است.

اگر دارو رطوبت بخش است، قرحه که رطوبی باشد جوش نمی خورد.

پس ناچاریم که هرچه باشد علاج قرحه ریه را به داروی خشکاننده بسپاریم. و به ویژه چنین قرحه ای در چنین جایی که رطوبت ها از بالا به پایین به سوی او روی آورند.

اگر قرحه خورنده بر غشای پوشنده قصبه باشد یا در داخل غشاء قصبه پیدا شود و در گوهر گوشتی نفوذ نکرده باشد، به آسانی معالجه می شود.

و اگر قرحه خورنده در کرکرها باشد علاج پذیر نیست.

سل نسبت به عمر انسان

کودکان مسلول از هرکس دیگری که از کودکی گذشته است علاج پذیرترند.

حال قرحه ریه

اگر قرحه ریه از قرحه های کبره گرفته باشد، و سبب کبره در مزاج یا در خود خلط نباشد که قرحه خشک را اکزیماپی (قوبائی) کند، از هر نوع قرحه دیگر ریه بهتر و سلامت تر است.

ممکن است بیماری سل مسلول را زود نکشد، مدت زمانی مهلت دهد، و حتی امکان دارد که جوان مسلول به نوپری برسد و از سل نمیرد.

من خودم زنی را دیدم بیست و سه سال یا کمی بیشتر با بیماری سل زندگی کرد.

فصل پاییز برای مسلولین بسیار زیان بخش است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۴

اگر تشخیص سل دشوار بود، مسلول را در پاییز معاینه کن!

گاهی نوعی بیماری دیگر غیر از این بیماری را سل نامند، که آن نوع از بیماری تب همراه ندارد؛ اما ریه بیمار خلط غلیظ از بالا ریزش کرده را که همیشه در ریزشند در خود می پذیرد، گذارهای نفس کش تنگ می شوند بیمار به تنگ نفسی و سرفه لجوج و بی امان مبتلا می شود. از این نفس تنگی و سرفه همیشگی بسیار خسته می شوند و نیروشان کاهش می یابد و بدن آنها می گدازد.

لیکن در حقیقت بیمار این نوع از بیماری- که آن را سل هم گویند- تقریباً هم حال بیماران آسم هستند. اگر دیدی که حرارت آنها کم است باید داروی معالجه آسم را به کار ببری!

سبب قرحه ریه

انگیزه های قرحه ریه گوناگون است و از این قرارند:

- ۱- ماده گزنده و خورهای از بالا به پایین ریزش کرده و به ریه درآمده است و سبب قرحه شده است.
- ۲- ماده تعفن آور در اندام همجوار ریه موجود است و تا ورم عفونی نرسیده و پاک نشده تأثیر بر ریه می گذارد و از اثر ماده عفونی که از همجواری به ریه رسیده است، قرحه ایجاد شده است.
- ۳- یا چنین ماده عفونتی از عضوی دیگر دورتر از همجوار سیلان کرده و به ریه وارد شده است.
- ۴- یا ذات الریه قبلاً چرک کرده و به قرحه انجامیده است.
- ۵- یا ورم ذات الجنب ترکیده و چکیده ترکیده به ریه رسیده است و سبب قرحه شده است.
- ۶- یا یکی از سببهای خون تف کردن است- که شرح داده ایم- رگی را باز کرده یا رگی را بریده، یا ترك در رگی به وجود آورده است و سبب قرحه ریه از داخل مثلاً به جوش آمدن خون است.

۷- یا غیر از اینها، سبب دیگر هست که سابقا گفته‌ایم.

۸- یا سبب از خارج است مثلا بر زمین افتادن، ضربت خوردن.

۹- یا شاید سبب قرحه ریه خلط عفونی در خود ریه، یا خلط خورنده در خود ریه باشد، چنان که چنین حالتی برای اندامان دیگر غیر ریه نیز روی می‌دهد.

۱۰- پاییز جنوبی پربارش که به دنبال تابستان شمالی و خشک و بی‌بارش آید، که در چنین پاییزی بیماری سل فراوان است.

فصل دوازدهم کسانی که برحسب هیأت و سیما و عمر و محیط زیست و مزاج، آمادگی مسلول شدن دارند

کج قامتان سینه تنگ که هر دو شان‌شان و به‌ویژه قسمت عقی شان‌هاشان تھی از گوشت

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۵

است و شان‌ها بلند و مایل به جلو هستند تو گوی دو بال دارند، چنان پنداری که هر دو شان‌ه در قسمت جلوی و عقی از بازو بریده شده‌اند.

گردن درازان که گردن گرایش به سوی جلو دارند، گره گلو برجسته می‌نماید.

چنین کسانی با این ریخت و قیافه که بحث شد، از آنجا که سینه کوچک دارند باد زیاد در سینه و اطراف سینه‌شان جمع می‌شود و سینه باد می‌کند.

اگر علاوه بر کوچکی سینه مغز ناتوان داشته باشند، مغزشان زائده‌های ناباب را می‌پذیرد و توان پخته گردانیدن ماده غذایی ندارد. اگر این شروط در هرکسی بود بدان که آمادگی کامل برای مسلول شدن دارد و به‌ویژه که دارای خلط مراری باشد.

سیمای آماده مسلول شدن

کسانی که کم‌موی هستند و سپید پوستند و سپید پوست مایل به زردی یا سرخی است بال مانده‌های نامبرده هم دارند؛ به سرعت به سل مبتلا می‌شوند. کسانی که بدن سخت و سفت دارند، شاید از به هم ساییدن رگها به سل گرفتار آیند.

مزاج آماده پذیرش سل

کسانی که سردمزاج‌تر از دیگرانند برای مسلول شدن آمادگی بیشتر دارند.

عمر آماده مسلول شدن

اکثر کسانی که از هجده تا سی سال عمر دارند برای سل آمادگی بیشتر دارند.

محیط زیست

در مناطق سرد بیماری سل زیاد است، زیرا در چنین مناطق سردسیری شکاف برداشتن رگها و خون تف کردن بیشتر از مناطق گرمسیر است.

فصل

فصلی که در آن بیماری سل بیشتر از فصول دیگر منتشر است، همانا فصل پاییز است.

پرهیز

کسانی که برحسب آنچه بیان کردیم آمادگی مسلول شدن دارند، باید از غذاها و داروهای تند و تیزمزه دوری جویند. از هرچه اندامان سینه را به تمدد وادار می‌نماید، مانند: فریاد بلند و جیغ کشیدن و پکری زیاد و جهش پرهیزند.

نشانیهای سل

۱- نوع ماده تف کردنی از انواعی باشد که سابقا شرح دادیم که رنگ و بوی و غیره بودند.

۲- تب دقای دست‌برندار و همیشگی، و سبب تب دق آن است که قلب همجوار جای دردمند است و این حرارت تب با غذا خوردن شدت یابد، همچنان که شبانه تب دق شدت می‌یابد. اگر شبانه غذا بخورد و رطوبت غذا به بدن برسد درد در جای دردمند بیشتر و بیشتر شدت می‌یابد و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۶

سبب این افزایش درد از رطوبت است که از غذا وارد بدن شده است که این بحث را در جای دیگری به تفصیل شرح خواهیم داد.

۳- و شاید تبهای دیگر با تب دق ترکیب شوند از قبیل: تب نوبه- يك اندر میان- تب چهار روز يك بار، تب خمس (پنج روز یکبار)، که از همه بدتر تب خمس است و بعد از تب خمس در بدی و تباهی «شطر الغب»: تبی که همراه تب يك روز در میان آید و تب يك اندر میان در تباهی درجه سوم را داراست.

و هرگاه سل پدیدار شد، دلپهای دیگری نیز که آنها را در بحث چرك کردن زخم گفته‌ایم، آشکار می‌شود.

۴- سل دار همیشه عرق می‌کند، زیرا توان گرفتن غذا و روبه‌راه کردنش را از دست داده است و حرارت می‌گدازد و سیلان یابد.

اگر مسلول کبره زخم را با تف کردن بیرون آورد، دیگر شبهه نمی‌ماند و حتما بیماری سل روی آورده است و به‌ویژه اگر سببهای پیش‌درآمد سل را- که بیان کردیم- احساس نماییم. دیدیم که تن بیمار شروع به پژمردگی و گدازیدن کرده و دست و پا کج شده‌اند و مو در حال ریزش است- زیرا مو غذا را دریافت نمی‌کند- و زائده‌های ریختنی نیز تباه باشند، دلیلی دیگری نمی‌خواهد و بر وجود سل صحّه بگذار!

در مرحله نخستین بیماری سل، رنگ بیمار زرد مایل به سیاهی است اما در مرحله‌های بعدی، وقتی که بخارها بالا رفتند رخسار بیمار سرخ‌رنگ می‌شود.

گردن درازتر دیده می‌شود، پوست پیشانی کشیدگی یابد و به‌ویژه در وقتی که سل استقرار یافته و ریشه دوانیده است؛ و در روزهای اخیر دست و پا و به‌ویژه پاها باد می‌کنند و چاق می‌نمایند که سبب، تباهی خلطهاست.

از بدحالی مزاج، نیروی غریزی، در جاهای دور بدن می‌میرد.^{۴۸}

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۳ ؛ ص ۴۸۶

لولینی که سبب بیماری سل در آنها از خلط خورنده است، تفی را از دهان می‌اندازند که مزه آب دریا را دارد و بسیار شور است.

نبض مسلولین کوچک و ثابت و در سرعت میانه است.

گاهی ممکن است مسلول به هر دو طرف میلان کند و از آن به بعد شکم به قرقر می‌افتد، سر دنده‌های نزدیک شکم به سوی بالا کج می‌شود، تشنگی زیاد است و اشتهای غذا نمی‌ماند، زیرا نیروی طبیعی ناتوان است.

ممکن است مسلول به اسهال مبتلا شود، که سبب از بین رفتن نیرو است.

ممکن است تف کردن مسلول، خلط با پاره‌هایی از رگها باشد و این چنین خلطی تف کردنی وقتی است که مسلول به مرگ نزدیک شده است.

^{۴۸} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

قطعه رگه‌هایی که با خلط از دهان مسلول انداخته می‌شود، اگر قطعه‌هایی کوچک باشند از قصبه آمده‌اند و اگر پارچه رگه‌های تف کردنی بزرگ باشند از ریه آمده‌اند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۷

بسیار اتفاق افتد که چیزی گچ مانند با تف کردنی مسلول باشد.

تا قرحه ریه بسیار بزرگ نباشد، حلقه‌های قصبه را با تف کرده بیرون نمی‌دهند.

در روزهای اخیر، تف کردنی ماده و تف معمولی غلیظ است؛ آنگاه قطع می‌شود که سبب کم نیروی است. ممکن است بیمار مسلول از خفگی بمیرد.

امکان دارد چنین تف کردنی غلیظ به تأخیر نیفتد و از اوایل ابتلا به بیماری پیدا شود و این در حالی امکان دارد که در اوایل رخ دهد که سل از جنس سل بدجنس باشد و از ماده غلیظ- که هضم نمی‌شود- به بار آمده باشد.

اگر تف کردنی ماده ناباب قطع شد و سل در مرحله‌های اخیر بحرانی بود، ممکن است بیمار بیش از چهار روز زندگی نکند.

شاید قطع شدن تف کردنی ماده، از ناتوانی بیمار باشد که در این حالت ممکن است نفس‌تنگی بیمار به حدی برسد که تقریباً نفس کشیدنش احساس نشود.

زیاد روی می‌دهد که سرفه در مسلول شدید باشد و با سرفه خون از راه تف کردنی برآید و خونی که تف می‌شود پیایی و بدون وقفه آید.

اگر داروهای مانع سرفه به بیمار دادند؛ با اینکه بیمار سرفه‌اش قطع و تا اندازه‌ای سبک می‌شود، اما از ماده تف کردنی که بیرون نمی‌آید می‌میرد.

اگر بیمار را به حال خود گذاشتند که سرفه کند، از خونریزی زیاد بی‌درنگ می‌میرد.

کسی که بیماری سل دارد و بر دو کف دستش دانه باقلی مانند‌ی پیدا شد، بعد از پنجاه و دو روز می‌میرد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۸

گفتار پنجم چاره‌جویی سل

فصل اول معالجه ورم اطراف سینه و ورم ریه

عموما رگ‌زنی در هر حالتی از این حالات مفید است.

تا بیماری در مرحله اولی است، باید اولاً رگ صافن را آنچه برابر اندام دردمند است به درازا بزنی! و بعد از آن- در پهنای- شاه‌رگ دست برابر را زد. و بعد از شاه‌رگ دست- در پهنای- ورید میان بازو را بزنی! اگر خون بیرون نیامد شریان سباتی را بزنی! هرچند بهره‌اش کمتر و دیررس‌تر است.

بعد از چند روز رگهای طرف دردمند را- از پهنای- بزنی!

گاهی لازم می‌شود که حمامت بر سینه نهی یا به وسیله نك نشتر سینه را خون‌گیری کنی تا ماده را به خارج بکشد و از ماده کم شود و به‌ویژه اگر رگ‌زنی قبلاً به عمل آمده باشد.

جالینوس فرماید: «اگر تب بیمار سل بسیار شدید بود، به هیچ وجه مسهل به بیمار مده فقط به رگ‌زنی اکتفا کن که رگ‌زنی خطری در بر ندارد یا اقلاً خطرش از اسهال کمتر است.»

در اسهال خطر بزرگ نهفته است، شاید داروی مسهل کار کند و ممکن است کار نکند و احتمال دارد بیش از حد لازم اسهال دهد.

نباید داروی مخدّر یا هر مخدّری را به بیماران سل نزدیک کرد، مگر اینکه هیچ امکان نباشد.

داروی مخدّر هم مانع پخته شدن ماده می‌شود و هم مانع تف کردن مواد ناباب است.

غذای مسلول

آب جو، آب گندم پخته، آب پز پنیرک، بقله بمانیه (اشکنی)، پنیرک بستانی، کدو حلوائی، آب باقلی، کشمیش است.

اگر حرارت بسیار بسیار نباشد، در مرحله‌های اخیر مویز ویژگی دارد.

غذایش نوعی باشد که خاصیت داروها را داشته باشد.

هر چیزی که پاکسازی می‌کند و زبری را برطرف می‌نماید و نرم می‌کند در درجه اول قرار دارد، از قبیل: آب عناب، بنفشه، خشخاش، بیخ شیرین‌بیان، مغز خیار، مغز خیارچنبر خوردنی و غیره.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۸۹

هم از این قبیل است: بزر کاسنی، بزر سپستان و اگر با بزر سپستان مغز به دانه باشد بهتر است، صمغ عربی، کتیرا، بزر خشخاش.

اینها همه داروی قبل از ترکیدن ورم هستند.

عسلاب بهترین داروی زداینده و پاک‌ساز است، اما اگر در اندرون احشاء دانستی که ورم هست، عسلاب را چنان آبکی به بیمار بده که تقریباً همانند آب باشد. منظور این است آب زیاد با عسل کم قاطی کن و در صورت موجود بودن ورم در احشاء، گلاب قند و شکراب از عسلاب بهتر است و در درجه بعدی آب‌جو خوب است. پس از آب جو، شراب شیرین مزه بد نیست. شراب شیرین مزه برای چنین حالتی از هر نوع شرابی بهتر است و به‌ویژه اگر شراب شیرین مزه سفید رنگ باشد به بیرون راندن ماده همراه تف کرده بیشتر کمک می‌کند.

گفتیم شراب شیرین برای بیماران سل مفید است؛ اما کسی که بیماری ذات‌الجنب دارد یا کسی که به ذات‌الریه مبتلاست باید صبر کند تا ورم مایه بیماری می‌رسد آنگاه اگر شراب سفید شیرین بخورد مفید است، که چنان‌که گفته‌اند تشنگی و حرارت را فرونشاند.

اما نباید کسی که سپرز یا کبدش بیمار است شراب بخورد.

بعد از شراب شیرین - در بهره‌رسانی - شراب (خمر) بسیار آبکی است که برای نیروبخشی به معده از آب بهتر است. شراب آن‌چنانی هم نرم‌کننده است و هم خلط را قطعه‌قطعه می‌کند. اگر اسکنجبین ساخته از عسل یا از شکر که سرکه‌اش کم باشد، آب در آن قاطی کنند، خوب است؛ که هم خاموش‌کننده حرارت است و هم پاک‌ساز. اما اگر زیاد ترش مزه باشد دو احتمال دارد، یا سبب تف کردنی بسیار می‌شود، یا بسیار سردی آور برای خلط و لزج‌کننده خلط می‌باشد و بلاپی سر بیمار می‌آورد، حتی اگر خلط را قطعه‌قطعه کند، باز نیاز به نیروی زیاد است که تکه خلط را از راه دهان بیرون دهد.

اگر نیاز مبرم به ترش مزه بود، باید ولرم یا آمیخته با آب گرم باشد و بیمار کم‌کم و جرعه‌جرعه از آن بنوشد لیکن اگر ترش‌مزگی اسکنجبین میانه باشد، نگرانی را از بین می‌برد و حالت تشنگی را - که از شیرینی دست دهد - برطرف می‌نماید و مانع برانگیختگی خلط مراری می‌شود و نمی‌گذارد خلط مراری تولید شود.

عسلاب در رطوبت بخشدن بیشتر از نوشابه‌های نامبرده اثربخش است. آب جو در تقویت نمودن خوب است.

شاید اگر نیاز به میانه بودن حالت روانی و قیوضیت باشد، گیاه ترشک با روغن بادام مناسب باشد. اگر در زمستان آب می‌نوشند، آب گرم، شکر آب، عسلاب شل و آبکی بنوشند.

در تابستان آب میانه بین سرد و گرم بنوشند، آب سرد خوب نیست.

اگر بیمار زیاد تشنه بود و به آب سرد نیاز داشت، باید کم بنوشد، یا آب سرد را با گلاب قند و اسکنجبین سرد شده بنوشد، اسکنجبین به سرعت راهی درون می‌شود و زیان آب سرد را تلافی می‌کند.

در وقتی که بیماری در حال پایین آمدن از شدت است، آب نوشیدنی را با شراب سیکی قاطی کنند و بنوشند. چیزهایی را که در وقت جمع شدن ورم و رسیدن ورم و ترکیدن ورم و بعد از ترکیدن ورم مورد نیاز است، در باب ویژه‌ای ذکر خواهیم کرد.

فصل دوم در علاج ذات الجنب

عموما باید کوشش کرد ماده‌ای را که به سوی ورم در راه است، بازداشت و به وسیله پاکسازی از راه منحرف ساخت. باید کاری کرد که ماده به سوی مقابل و عقب ورم بگراید.

چیزهایی را که در باب سابق نوشته‌ایم برخوان! و ممکن است باز به ذکر آنها پردازیم.

می‌گوییم: هرگاه خون چیرگی یافته بود، رگ زدن لازم است - که در باب قبلی این را به تفصیل گفتیم - آن اندازه خون بیرون آید تا رنگ خون عوض می‌شود و این تبدیل شدن رنگ خون نشان از آن دارد که خون ناپسند و آزاردهنده پاکسازی شده است.

و بدان! که سیاه رنگ‌ترین خون بدن خونی است که به چنین ورمی نزدیک است.

باید نیروی بیمار را نیز در نظر داشته باشی؛ ممکن است با نیرویی که بیمار دارد خون‌گیری تا این اندازه روا نباشد که رنگ خون عوض شود.

اگر چیره شده خون نیست و خلط دیگری است، پاکسازی لازم است اما نه اینکه امثال «هلبله‌ای» و داروی گیرنده را به کار ببری، باید دارویی به بیمار بدهی که با اسهال نرمش شکم نیز در بر داشته باشد. مانند: داروهایی که از بنفشه، ترنجبین، شیر خشک، شکر حجاز ساخته باشند.

باید داروی اسهالی را شب بخورند.

گروهی از دانشوران بر این عقیده‌اند که ممکن است از خوردن داروی مسهل، تشویش و اضطرابی رخ دهد و برای جلوگیری از این اثر تشویش‌آور بهتر است رگ بزنند و ما این را ذکر کردیم.

به‌ویژه اگر تف کردنی بسیار از خلط مراری در بر داشت، رگ زدن بهتر از اسهال شدن است.

و به‌ویژه چنان که جالینوس فرموده است: «اگر تب بسیار شدید باشد، رگ زدن از اسهال دادن بهتر است.»

جالینوس بر ضد استعمال محموده (سقمونیا) است، به عقیده او باید ایارج (معجون تلخ اسهالی) با خریق مخلوط به بیمار بدهند و این در حالی است که داروی اسهالی به کار برده شود.

جالینوس عمل کرد آب جو را می ستاید که بعد از مسهل خوردن و اسهال شدن و پاکسازی معده به طور کامل آب جو بخورند، لیکن اگر همراه داروی مسهل آب جو بخورند کاری از دست مسهل بر نمی آید و اثر دارو از بین می رود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۹۱

دقت کن! که رگ زدن مناسب است یا داروی اسهالی خوردن؟

اگر احساس درد در بالایهاست و تا چنبر و استخوان سینه و بالاتر رسیده است، باید رگ بزنی؛ و اگر درد رو به پایینهای بدن است و سردندههای رو به شکم را دربرگرفته است، ممکن است اسهال شدن بیمار کافی باشد و این بسته به تشخیص طبیب است که ممکن است نیاز به مسهل و به رگ زدن باهم باشد.

و این بدان سبب است که شاهرگ دست زدن آن اندازه خون بیرون نمی دهد که به حساب آید و اگر دیدی که نه ضماد و نه کماد درد را تسکین ندادند، یا درد از اثر ضماد و کماد افزایش یافت، دلیل بر آن است که در همه بدن حالت پر شدن غیر عادی (امتلاء) موجود است، که حتما به پاکسازی نیاز است و رگ زدن در این باره ویژگی دارد.

اگر رگ زدی و بیمار را پاکسازی هم کردی اما روی آور بیماری آرام نشد، بدان! دستیابی به آنچه پی آن می گردی و می خواهی بدان وسیله درد را تسکین دهی، و میسر نیست؟

پس رگ زدن را دوباره مکن! مبدا ماده ای که دارد جمع می شود، به هم بچسبد و از جمع شدن سرپیچی کند. زیرا رگ زدن اولاً نیروی بدن را کاهش می دهد و ثانیاً ماده خوبی که باید به پختگی برسد از بین می رود. هرگاه ماده به پختگی رسید باید کوشش کرد که ریم چکیده از رسیده جمع نشود و قبل از آنکه جمع شود از راه تف کردنی بیرون بریزد.

روی هم رفته، اگر بدون رگ زدن ورم پخته گردید، تف کرده بیمار رسیده و خوب بود و دیدی که بیمار تا حدی ناتوان شده است، به هیچ وجه نباید رگ بزنی.

اگر بیمار تا این اندازه نیرو را از دست داده است که تحمل رگ زدن و تحمل پاکسازی به وسیله داروی مسهل ندارد، به حقنه متوسل شو! حقنه هم برحسب تشخیص خودت میانه باشد یا تند مانعی ندارد.

لیکن اگر درد به سردندههای نزدیک شکم رسیده است، پاکسازی بیماری که تحمل رگ زدن و مسهل خوردن ندارد به وسیله حقنه بسیار لازم است.

بقراط می‌فرماید: «اگر در بیماری ذات‌الجنب درد فقط تمایل به سردنده‌های نزدیک شکم داشته باشد، باید داروی اسهالی که به بیمار می‌دهند، خربق سیاه یا فلیون باشد. و در نسخه دیگری آمده است که داروی اسهالی در چنین حالتی بقله بیابانی - که گیاهی است شیرهدار و شکلش به حرفه شبیه است - استعمال کنند. اگر پاکسازی تمام شد و دیدی که درد تخفیف یافته است، تنها شکراب یا آب جوی که از جو پوست‌کنده و بسیار جوشیده در آب درست کرده باشند به بیمار بده! آب آب‌پز بلال نیز خوب است.

و اگر نیاز به تقویت علاج بود، اضافه بر شکراب و آب جو یا آب‌پز بلال، هندوانه، رب عناب، آب سپستان، رب بنفشه، بزر خشخاش، روغن معمولی، یا اندکی روغن بادام با روغن حیوانی باشد، بیمار را نیرو بخشد.»

گروهی از پزشکان انار را که سردی‌بخش است نمی‌پسندند و در چنین حالتی از بیمار

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۴۹۲

ذات‌الجنب انار را منع می‌کنند. و به عقیده من انار شیرین بد نیست.

گاهی برخی از این داروها را می‌پزند و برای معالجه حالت نفس‌کشیدن به کار می‌برند که نفس آسانتر برآید و این داروها عبارتند از:

جو پوست‌کنده، عناب، سپستان، بنفشه پروریده، بزر خشخاش، شربت بنفشه، شربت نیلوفر. شربت بنفشه و شربت نیلوفر هر دو از گلاب قند بهترند.

جالینوس فرماید: «در مرحله نخستین بیماری بهتر آن است بیمار از شربت خشخاش - که انواع دارد - بنوشد که شربت خشخاش سه فایده دارد:

۱- ماده را بازمی‌دارد.

۲- ورم را پخته گرداند.

۳- خواب‌آور است.»

و من می‌گویم آری شربتهای خشخاش خوبند به شرطی که نیاز زیاد به رفع بی‌خوابی کشیدن بیمار باشد. اگر این هم نباشد ممکن است خشخاش سبب برهم چسبیدن ماده گردد و از بیرون آمدن با تف سرپیچی کند مگر اینکه شکر را که با شربت خشخاش قاطی می‌کنند زبان خشخاش را خنثی نماید.

اگر نیاز به استعمال خشخاش باشد پندارم که شربت از بزر خشخاش بهتر از شربت از پوسته خشخاش است. باید کوشش کرد که ماده بند آمده را با تف کردن بیرون دهی، رژیم غذایی برای بیمار تعیین کن!

غذا نباید زیاد از اندازه لازم باشد. بیمار باید غذای لطیف بخورد.

در ترتیب دادن رژیم غذایی، شدت بیماری، سبکی بیماری، روی آورهای بیماری را در نظر داشته باش!

اگر حالت بیماری از درد و سایر روی آورها آرام و سبک و دور از دشواری است، آب جو پوست کنده بسیار جوشیده بخورد و اگر آن را شیرین کنی با شکر یا عسل شیرین کن!

اگر حالش پریشان است تنها آب جو کافی است بدون شیرین کردن، تا سر حال می آید و به ویژه آب جو برای تف کردن ماده ملائم است، اگر آب جو زیاد بخورد می بینی که ماده بیرون انداختنی از راه دهان فزونی یافته و اگر خواستی بیمار نیرو از سر گیرد، باز از آب جو پوست کنده تغذیه کند که تقویت کننده است.

و اگر ماده همراه تف کردن بند آمد، غذا را لطیف تر گردان و تا می توانی فقط آب جو یا شربت های دیگر به وی بده که تأثیر آب جو داشته باشند.

اگر در اثنای بیماری ذات الجنب بیمار به اسهال مبتلا شد، بین اگر قبلا بیمار ذبحه سینه داشته است و ذبحه به ذات الجنب تبدیل شده است، فکر رگ زدن و نرم کردن شکم را از سر به در کن! علاج تنها آن است که از قاوت جو تغذیه نماید.

اگر چگونگی حالت بیمار ذات الجنب چنان است که حتما باید رگ را بزنی خونی را که باید

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۹۳

وسیله رگ زدن بیرون بکشی به دو سوم کاهش ده! آنگاه نمک و روغن زیتون بر زخم بگذار و برای بار دوم آماده باش! یعنی در دو دفعه خون بایسته را بکش؛ دفعه اول دو سوم و دفعه دوم یک سوم. اما- اکثرا- اگر بیمار روزانه یک بار یا دوبار شکمش کار کند نیاز به رگ زدن نمی باشد.

اگر بیمار بعد از رگ زدن دلش به هم آمد یا زیاد ناراحت شد و نفس تنگی برایش دست داد، بدان که ماده ورم از رگ زدن خوب پاکسازی نشده است.

در علاج درد سینه (انواع آن) تا درد در مرحله اولی است، برای نرمش دادن شکم بیمار به جز حقه سبک و شیاف سبک چیزی دیگری را استعمال مکن!

نوشیدن و خوردن چیزهای بسیار سردی آور، یا سردی آورهای قبوضیت آور از قبیل: آش عدس با چیزهای ترش مزه و غیره برای بیمار ذات الجنب خطر بزرگ دربردارد مگر اینکه ورم صفراپی داشته باشد.

و بدان! که نوشیدن آب سرد برای بیماران ذات الجنب و برای هرکسی که ورم در اندرون تن دارد سازگار نیست، تا می توانی کاری کن که کمتر آب سرد بخورند.

اگر دیدی که تشنگی به حدی است که بدون آب سرد کاری نمی شود کرد، آب سرد را با اسکنجین قاطی کن که زیان حاصل از آب سرد را از بین ببرد. اسکنجین نمی گذارد آب زیاد در راه بماند و زودگذر نباشد، آب را بدرقه می کند و به بدن می رساند. اسکنجین ماده ورم را پاره پاره می کند و نرم می سازد.

این را هم بدان! هرگاه بیمار ذات الجنب التهابی شد و با گرمی بسیار برخورد و لازم بود که التهاب را فرونشانی، چیزی را به وی بده که هم زداینده و هم رطوبت بخش باشد. از قبیل: آب خیار و آب هندوانه. اما آب کدو حلواپی هرچند از طرفی فایده دارد اما از طرفی دیگر زیان آور است، زیرا ادرار آور است و از ادرار زیاد، بیمار ناتوان می شود.

باید بیمار ذات الجنب از آب خرفه و آب کاسنی و هرچه سردکننده و سفت کننده است دوری جوید. باید منتهای کوششت در این باشد که بیمار به آسانی بتواند ماده ورم را از راه دهان بیرون اندازد.

بیمار ذات الجنب اگر بر پهلوی دردمند بخوابد، تف کردنیها بیشتر می شوند؛ و اگر بیمار بر پهلوی دردمند خوابیده را یواشکی بجنبانند و آب ولرم مایل به گرم را جرعه جرعه و پیایی بنوشد بسیار فایده بیند.

اگر تف کردن ماده بند آمد و با بند آمدن تف کردنی نفس هم تنگ شد، بگذار بیمار به وزن يك ملعقه (چهار مثقال) عسل با زنگار آمیخته را بلیسد.

اگر درد شدت بسیار یافت به اندازه يك دانه باقلی، صمغ انگدان را با عسل و سرکه و آب بخورد.

اگر در بیماری ذات الجنب نفس به حالتی افتاد که در نفس کشیدن صدای خرخر سینه و بالا و پایین آمدن سینه احساس شد، این دوا را تجویز کن!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۹۴

نسخه ۱- بوره قرمز بوداده به اندازه‌ای که با سر سه انگشت توان برداشت.

۲- زنگار به اندازه يك دانه باقلی.

۳- اندکی روغن زیتون.

۴- آب ولرم.

۵- اندکی عسل؛ همه را باهم بپزند و تناول نمایند.

اگر دیدی که این دارو چاره‌ساز نبود، داروهای زیر را که عبارتند از:

شکوفه تاك با فلفل و روغن کنجد- که همه در حالت ولرمی باشند- یا حسل و خردل و ترتیزك با آب و عسل که ولرم باشند بر داروی فوق الذکر اضافه کن که نیرومندتر می‌شود.

هرگاه بیمار ماده را تف کرد، باید زرده تخم‌مرغ را سر کشد که زیان دوا را از بین ببرد.

هرگاه دیدی که بیمار ذات‌الجنب به غذای تقویت‌بخش‌تر نیاز دارد، در صورتی که تب پایین آمد، ماهی «رضراضی» بخورد.

نان با کره و شکر خوب است که به رسیدن ورم و بیرون دادن ورم از راه تف کردن کمک می‌کند.

ماهی نیز که با تره و شبت و نمک در آب بپزد، خوب است.

کوشش کن که شکم بیمار در حالی باشد که مزاحم طرفهای سینه نشود؛ منظور این است که شکم نرم باشد تا ماده غذایی زیاد در معده گیر نکند و سر وقت بیرون رود و دفع گردد.

اگر بیمار قبوضت داشت، حقنه نرمی آور که مثلاً آب‌جو جوشیده با کمی آب سلق مایه حقنه باشد به کار ببر!

مگذار شکم باد کند.

و بدان! که بخار مدفوع و باد شکم در این بیماری بسیار زیان رسانند.

باید با اهتمام هرچه بیشتر کوشش کنی که ورم را قبل از آنکه ریم گردد برسانی، و اگر ورم به ریم تبدیل شد کوشش کن که قبل از آنکه ماده خورهای شود آن را پاکسازی کنی.

حتماً به رطوبت بخشیدنی نیاز داری تا راه بیرون انداختن ماده را از راه دهان آسان کنی تا سریع بیرون آید. هرگاه دیدی که تف کردنی قوس صعودی را می‌پیماید و دم‌به‌دم در افزایش است و از مدت چهار روز گذشت، پخته شده‌ای را که گفتیم (ماهی و تره و شبت و نمک) با ریشه شیرین بیان و پر سیاوشان تقویت کن!

اگر ماده ورم ذات‌الجنب غلیظ است و بیمار نیروی کافی دارد و اعصابش آسیب ندیده است، بگذار اسکنجبین بنوشد که ماده را تکه‌تکه می‌کند.

اگر خواستی که شکم بیمار نرم باشد (ملین باشد) خیارچنبر با شکر یا ترنگبین یا شیر خشت بدهی خوب است. (خیارچنبر و شکر و ترنگبین و شیر خشت. نسخه).

گاهی برای بیمار ذات الجنب ضمادها یا مالیدنیها لازم می‌باشد. اولین چیزی که باید به کار ببری مرهمی است که از روغن بنفشه و موم صاف شده سازند؛ بعدا به تدریج پیه‌ها و لعابها و گرد آسیاب را استعمال کن!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۹۵

بعد از آن هم به تدریج و یواش یواش به داروی نیرومند متوسل شو! از قبیل: ضماد، بابونه، ریشه خطمی، بیخ شیرین بیان، آب پز پنیرک بستانی.

اگر نیاز به داروی قوی‌تر بود، ضماد کلم در آب جوشیده، ضماد رازیانه پخته در آب، ضمادی که از خاراگوش و ریشه شیرین بیان (بیخ سوسن. نسخه) با چیزی از عسل همراه روغن سنبل رومی سازند خوب است.

و بدان! که اگر ماده ورم زیاد باشد، داروهای گذاشتنی (ضماد) و پاشیدنی زیان دارند، و اگر ماده اندک است زیانی نمی‌رسانند.

همچنین هرگاه ورم تحلیل رفت اما بقایایی از آن مانده بود، یا اگر رگ‌زنی بهره رسانید و ماده پاکسازی شد، استعمال داروی پاشیدنی زیانی ندارد.

و اینک ضمادی خوب (نسخه):

برگ بنفشه و خطمی هر یک یک جزء، ریشه شیرین بیان دو جزء، آرد باقلی، آرد جو هر یک یک جزء و نیم، بابونه، کتیرا هر یک یک جزء، باهم ضماد شوند.

اگر ماده ورم غلیظ بود و نیاز بود که بیشتر تحلیل رود، بزرگتان بر ضماد فوق اضافه کن و همه را با شراب سیکی و موم و روغن بنفشه بسرش!

اگر حرارت بخشی ضماد کمتر از حد لازم بود، به جای روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن نرگس با ضماد قاطی کن! اما اگر حرارت بخشی ضماد کامل بود و نقصی نداشت، تو به جای روغنهای گرم- که بر نسخه اضافه کردیم- برگ نیلوفر و گل و کدو حلوایی اضافه کن!

اینک داروی مالیدنی خوب (نسخه):

موم، پیه اردک، پیه مرغ خانگی، روغن گوسفندی، سنگل میشی، را باهم قاطی کن که از داروهای مالیدنی بسیار خوب است.

ضماد دیگری هست که رساننده ورم است و درد را نیز تسکین دهد و ترکیبش چنین است (نسخه):

آرد جو، شاه افسر، پوسته خشخاش، باهم ضماد شوند.

و گاهی در معالجه ذات الجنب کمادهای رطوبی و کمادهای خشک به کار می‌رود.

اگر ماده ورم‌گرایش به باد سرخ شدن دارد، کماد تر بهره‌رسان است.

و اگر ماده بیماری‌گرایش به «فلغمونی» (التهاب نسج مخاطی و زیر پوست) دارد، کماد خشک خوب است.

کمداد تر اگر بهره نرساند، زیانی هم ندارد؛ اما کماد خشک اگر بهره نبخشید و زیان آورد زیانش بسیار خطرناک است، و بهتر آن است که اسفنج (ابر مرده) را با آب گرم تر کنند و بگذارند. البته بهتر از آب گرم آب دریا و آب شور است.

هرگاه نیاز به کماد بود، بعد از گذاشتن ابر مرده ذکر شده، کماد بخار بگذار، یا کماد از زفت و آب گرم باشد و از آن بهتر و تأثیربخش‌تر کمادی است که با سرکه و گاودانه (روغن کنجد و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۹۶

گاودانه. نسخه) و کمادی که با کلم بر پشم سیر شده از روغن سازند.

کمادهای خشک نرمی بخش:

سپوس آرد، بعدا گاورس، بعدا نمک است.

با کمادگذاری و خون‌گیری می‌توانی هر دردی را که بیمار در بالایها و پایینیهای بدن احساس می‌کند، از بین ببری. اما اگر امتلاء بود کماد نباید گذاشت زیرا ماده امتلاپی را جذب می‌کند.

رگ‌زنی بیشتر دردهای بالاتنی را از بین می‌برد.

هرگاه ضماد یا کماد گذاشتی، کوشش کن که مبادا بخار آنها به رخساره بیمار برسد، که رنگ باختن و نفس‌تنگی را سبب شود.

ممکن است سبب بیماری، خشکی بسیار شدید باشد؛ که در این حالت اگر بخار ضماد و کماد تر به اعتدال (یعنی میانه بین سرد و گرم) را بیمار به رخسار بزند، یا بخار را از راه نفس برکشد، خالی از فایده نیست.

گاهی در معالجه ذات الجنب انگشت پیچهای لیسیدنی استعمال می کنند.

بهترین آنها- در صورتی که درد بسیار شدید باشد و بیمار تب داشته باشد- انگشت پیچی است که از موم سفید صاف شده با روغن بنفشه شسته می سازند.

گاهی بعد از رگ زدن و پاکسازی به وسیله خون گیری- یا به هر وسیله ای- و بعد از آنکه کاملاً معلوم باشد که پاکسازی بر مرام است، حمامت می گذارند.

اگر حمامت را برجای دردمند گذارند بسیار بهره رسان است و شاید درد را به کلی برطرف کند یا ممکن است درد را به اطراف خارجی بدن گسیل دارد.

اگر برجای درد خردل بگذارند در برکشیدن ماده درد کار حمامت را می کند.

وقتی که بیمار هفت روز را پشت سر گذاشت، پیشینیان انگشت پیچی را تجویز می کردند که از بادام، ثمر گزنه، عسل، روغن حیوانی می ساختند، یا اینکه انگشت پیچی ساخته از روغن حیوانی و سقز درخت بنه را تجویز می کردند.

گاهی معجونهای بزرگ مانند معجون «انام ناسیا» (آثاناسیا. نسخه) را به کار می بردند که این اسلوب درمانی اسلوبی خوب است. پژوهش گرانی که در این صنعت مهارت دارند و اعتماد کافی به علم خود دارند این اسلوب پیشینیان را در معالجه ذات الجنب ارج می نهند و می دانند که اگر احیاناً زبانی وارد کرد، می توانند آن را تلافی کنند و زبان را باز دارند.

از این معالجه پیشینیان پاکسازی کامل صورت می پذیرد.

اما طبیبان تازه به دنیا آمده بزدل که اعتمادی بر علم خود ندارند از عسل بیمناکند و به جای عسل شکر با معجون می آمیزند.

همچنین اطباء پیشین سفارش کرده اند که داروهای پاک ساز بسیار تأثیر بخش را با عسل درست کنند و حب سازند و حب را زیر زبان گذارند.

همچنین ضمادی را سفارش کرده اند که نامش «ذات الراجحه» (خوشبوی) است، که از

مرزنگوش و «مرهم فیجن» می ساختند.

در هر حال هرکسی می خواهد در معالجه ذات الجنب راه پیشینیان را دربرگیرد، باید با کمال احتیاط عمل کند که مبادا خطا کند و ورمی را که هنوز وقت ترکیدنش نیست بترکاند، یا حرارتی زیاد به بیمار یورش آورد.

هرگاه با احتیاط کار پیشینیان را - چنان که سفارش کرده اند - انجام داد، باید خاطر جمع باشد که صددرصد شفای زودرس برای بیمار در راه است.

اگر بیمار تا روز چهاردهم باقی ماند، حتما باید حجامت بگذاری و معالجه را لطیف گردانی.

اگر بی خوابی زیاد بر بیمار فشار آورد و نمی توانست بخوابد، چاره در نوشیدن شربت خشخاش است. اگر نفس پیایی آمد و طبیعی نبود، داروی رطوبت بخش از قبیل لعاب اسفرزه به بیمار بده که جرعه به دنبال جرعه بنوشد و گلاب قند با لعاب اسفرزه باشد خوب است. یا تنها گلاب قند بنوشد. علاج پیایی آمدن نفس و درد را می توان با پاشیدن آب نیم سرد بر پهلوی بیمار انجام داد زیرا - چنان که یادگرفتی - پیایی آمدن نفس به زیان بیمار است.

اگر پایین آمدن بیماری آشکارا تشخیص داده شد، بیمار به حمام برود و خود را از سردی آورهای شدید پرهیز دهد، مگر درحالی که ماده بیماری از جنس باد سرخ باشد. باید از غذاها و نوشابه های غلیظ و غلظت آور دوری جوید، تنها نرمی بخشها را برگزیند. در مرحله های اخیر بیماری، تره و پونه را با آش و نوشیدنیها بپزد؛ غذا و نوشیدنیهایی را که در این بیماری سازگار است - و آنها را ذکر کرده ایم - به کار برد، انگشت پیچ بزرگزنه با عسل را بلیسد.

اگر ورم سرسختی کرد و داشت جمع می شد، معالجه آن را در بابی ویژه به این حالت خواهیم آورد.

بیماران ذات الجنب در وقتی که دور نقاهت را می گذرانند (نوبرخاستگان از بیماری) باید پرهیز را رعایت کنند، شورمه ها و تیزمه ها را نخورند؛ پر کردن معده از غذا، سیر شدن، زیر آفتاب ماندن، در مسیر باد قرار گرفتن، دود خوردن، بلند فریاد کشیدن، پف کردن، جماع، همگی زیان بخشند. اگر بیمار ذات الجنب تازه شفا یافته پرهیز را رعایت نکند و باز به بیماری دچار شود، می میرد؛ ما این را می گوئیم.

اگر ذات الجنب خالص است و گرم، یا اگر خالص نیست و حرارت به شدت نیست باید به وسیله شنبلیله او را ماساژ دهی و ضماد زفت بگذاری و حجامت به کار ببری. اینک ضمادی خوب (نسخه):

خاکستر بیخ کلم با پیه بسرشند و ضماد گردد.

اگر بیمار ذات الجنب ورم بلغمی دارد، نباید رگ بزنی! در پاکسازی، حقه و اسهال را وسیله قرار ده! ضمادهای تحلیل برنده و کمادهای تحلیل برنده - که اثر بخشند و آنها را ذکر کرده ایم - برای این حالت خوب است. سلق و آب

کلم و نخود آب و روغن زیتون یا روغن بادام شیرین یا روغن تلخ بخورد. ضماد و کمادش گرم باشند، «یوسف الساهر» را بپزد و با روغن کرچک

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۹۸

بخورد.

اگر ماده ورم بیمار ذات الجنب ماده سودایی است، سوپ گندم کوبیده، با عسل و روغن بادام بخورد، انگشت پیچهای نرمی آور را بلیسد، روغنهای نرمی آور بخورد از قبیل روغن بادام، سوپ نرمش آور بخورد که از باقلی و کمی شنبلیله و شیر درست می شود. شیر الاغ از شیر معمولی بهتر است، که بسیار بهره رسان است.

داروی دیگر که هم برای معالجه بیماری، هم برای معالجه سرفه بد و ناپسند خوب است از این قرار است:

کوشنه يك درهم با يك درهم آب که شبت در آن پخته است با روغن بلسان یا با شربت عسل بخورند.

اگر آب در ریه جمع شود، علاجهش از علاجهی که برای ورم چرکین شدگان ذکر خواهیم کرد آسان تر است، و اگر کار به جایی رسید که باید با نشتر ورم را درید، خطر در پی دارد.

فصل سوم علاج ذات الریه

طرز علاج ذات الریه با علاج ذات الجنب یکی است و بسیار کم فرق دارد.

در علاج ذات الریه، باید ضماد از ضمادی که در ذات الجنب به عمل می آمد نیرومندتر باشد و داروهای ژرفارو در آن داخل باشد.

در علاج ذات الریه باید به بیرون راندن ماده از راه تف کردنی و پاکسازی ورم از این راه بسیار اهمیت دهی!

در بیماری ذات الریه بیمار به جای اینکه بر طرفی بخوابد که ماده بیرون دادنی از راه دهان در آن طرف مقابل جای دارد، بر پشت دراز کشد و تمایلی به آن طرف جای ماده داشته باشد.

اگر بیمار ذات الریه قیوضیت دارد و شکمش کار نمی کند، هر دو روز يك بار این شربت را بنوشد:

نسخه: خیارچنبر، مویز از دانه تهی شده هریک سه استار، با چهار سکرجه آب بجوشد تا نیمی از آب می ماند، آنگاه يك سکرجه آب تاج ریزی بر آن اضافه کن! این شربت برای بیمار نیرومند و بیمار ناتوان هر دو مفید است و ما توصیه می کنیم که این شربت را استعمال کنند.

اگر بیمار ذات الریه شکمش نرم است و از این شکم نرمی ناتوان می‌شود، رب آس، به شیرین‌مزه کفیده در خاکستر گرم و انار شیرین بخورد.

اگر ورم بیماری ذات الریه خوبی صفرایی است، یا از جنس باد سرخ است، - سابقا هم گفتیم - چاره‌اش دشوار است تنها چیزی که فایده دهد آن است که به وسیله افشردهای بسیار سردی بخش از سبزیجات و گیاهان خشک و ثمر درختان و گیاهانی که آنها را می‌شناسی و در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۴۹۹

فرونشاندن حرارت دست بالا دارند معالجه شود.

نوشیدنیهای سردی بخش نرمی آور از قبیل: افشرد کاسنی و امثال آن خوب است.

و شاید بتوانی که ماده صفرایی ورم را با داروهایی مانند شیر خشک، تمر هندی، ترنگبین و امثال آنها پاکسازی کنی و اگر امتلاپی باشد، ممکن است نیاز به رگ زدن باشد.

گفتاری درباره چرك ورم

هرگاه نشانیهای جمع شدن را - که سابقا ذکر کرده‌ایم - در ورم ذات الجنب یا ورم ذات الریه دیدی و دیدی که رو به ازدیاد است؛ باید اول بدن را پاکسازی کنی، بعد از آن به رسانیدن ورم پردازی، ضمادها و کمادهایی را به کار اندازی که در رسانیدن ورم تأثیر به سزا دارند.

مثلا ماده ضماد یا کماد از آرد جو، سقز درخت بنه، شراب سفید و شیرین، خرما، انجیر خشک، اما اگر ضماد یا کماد از چلغوز کبوتر و بوره قرمز باشد اثربخش تر است.

ضماد یا کماد چلغوز کبوتر و بوره قرمز، برای ورم ترکیده نیز داروی خوبی است.

باید قبل از ترکیدن ورم بیمار برطرف دردمند دراز بکشد که این دراز کشیدن بر پهلوی دردمند به بیرون دادن ماده تف کردنی و به ترکیدن ورم کمک می‌کند.

اگر بیمار حرارت زیاد دارد، عسلاب را آمیخته با آب جو بنوشد، یا عسلاب آبکی و شل را تنها بدون آمیزه بنوشد.

اگر حرارت زیاد شدت ندارد و بیمار به حد کافی نیرومند است، باید حسل پخته که گیاه آویشم و گندنای بیابانی و انجیر و عسل با حسل پخته باشد بخورد.

آب جو که با ریشه شیرین بیان (ریشه سوسن. نسخه) پخته است، بنوشد.

ممکن است نیاز به معجون میترادات و تریاق باشد که ورم به پختگی برسد.

بهترین وقت برای تناول معجون میترادات و تریاق آن است که بعد از پخته شدن ورم باشد؛ که هم ورم را بترکاند و هم نیروی طبیعت (غریزه) را حفظ نماید.

خرما در وقت رسیدن ورم و بعد از آن هم بسیار خوب است، شربت گندنای بیابانی نیز بسیار بهره رسان است.

و اینک قرصی که در این باره بسیار خوب است:

نسخه: بزر خطمی، بزر پنیرک، بزر خیار، بزر خرزهره، تخم کدو حلوائی، رب شیرین بیان، شکوفه شاه افسر، بنفشه، کتیرا، همه را با لعاب بزر کتان بیامیز و از آن قرص بساز و بیمار قرص را با آب انجیر ببلعد.

گاهی که بیماری در افزایش است باید غذایش نان تر شده با آب، یا نان خیس شده در عسلاب، تخم مرغ نیم بند و امثال آنها باشد. آجیل بیمار شامل: دانه صنوبر بزرگ، یا دانه صنوبر کوچک و بادام شیرین باشد.

سویی را بخورد که از آرد جو، آرد نخود، آرد باقلا با روغن بادام و شکر و عسل باشد. هرگاه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۰۰

ورم کاملاً پخته شد و هنگام ترکیدن فراسید، باید در ترکانیدن ورم کمک نمایی، اگر بیمار را به حال خویش گذاری و کمک نمایی، شاید بیماری به سختی دچار آید و کاری دست بیمار دهد.

باید بخور میعه سایله را بخور کرد و به گلوی بیمار وارد نمود. بیمار شربت نیرومند حسل بنوشد- که آن را ذکر کرده‌ام- ضمادهای قوی و اثربخش به کار برد؛ که آنها را نیز بیان کرده‌ام.

در این وقت که ورم نزدیک به ترکیدن است، معجون میترادات و تریاق بسیار بهره رسانند، مشروط بر اینکه بیمار تب نداشته باشد و لاغر و بی‌نا نشده باشد، که در چنین حالتی نباید معجون نامبرده و تریاق به کار رود.

بیمار در چنین اوقاتی ماهی شورمزه بخورد، هنگام خواب حیّی را در دهن نگاه دارد که از ایارج (معجون تلخ) مسهل و بیه هندوانه ابو جهل سازند. حیّی که از صمغ صنوبر سازند در هنگام خواب تناول نمایند. اگر بیمار بر صندلی نشیند و او را بجنابند شاید بهره‌ای بدهد.

خردل آمیزه با عسلاب بخورد خوب است، همچنین صمغ انگدان با شیر بخورد بهره می‌بیند.

اگر می‌خواهی ورم رسیده بترکد، بیمار را وادار کن که بر پهلوی سالم دراز بکشد. برخی گویند باید بیمار در این اوقات بعد از شام قی کند؛ که به عقیده من این قی کردن بعد از شام در چنین وقتی که ورم دارد می‌ترکد بسیار خطرناک است و ممکن است بر اثر قی، ترکیدن ورم يك دفعه و بسیار بزرگ باشد و شاید بیمار خفه شود.

اما اگر ورم نترکد ناچار باید داغ گذاشت. آنگاه نگاه کن! اگر از ورم داغ گذاشته ریم سفید و بی‌آلایش بیرون آمد، امیدی هست وگرنه هیچ امیدی نیست.

اگر ورم ترکید و ریم ترکیده به جریان افتاد و حدس زدی که در اندازه کمتر از حد لازم است یا اندازه میانه است (بسیار کم نیست) و حدس زدی که این ریم ورم ترکیده در مدت چهل روز به وسیله تف کردن پاک می‌شود و نمی‌ماند؛ همین که تف کردن ماده ریم ورم ترکیده شروع شد، از این داروهای زداینده و پاک‌ساز و شست‌وشو دهنده به بیمار بده که تناول کند.

داروها مانند:

۱- حسل آب‌پز شده با ریشه شیرین‌بیان.

۲- سوسن آسمانگون با شربت عسل.

۳- کلم.

۴- سوپهایی که نام بردیم که با آرد نخود و امثال آنها از داروها تناول می‌شود.

۵- و اگر آرد گاودانه با سوپ باشد خوب است.

۶- انگشت‌پیچ پیاز دشتی خوب است.

۷- انگشت‌پیچ گاودانه بهره‌رسان است.

داروهای ساده و تک، که مادر داروهای این حالت هستند! عبارتند از:

۱- آرد گاودانه.

۲- سوسن خرد شده و ساییده مانند گرد.

۳- بیخ سوسن.

۴- زراوند نر و ماده.

۵- فلفل هر سه نوع سیاه و سفید و فلفل دراز.

۶- خردل.

۷- ترتیزك.

۸- دانه جواشیر.

۹- کوشنه.

۱۰- دارچین خطایی.

۱۱- سنبل.

۱۲- سیر بیابانی که در چنین حالتی بسیار مفید است.

ممکن است گاهی نیاز باشد که چیزی از مخدّرات را همراه دارو کنی!

از این داروهای ساده که گفتیم مادر داروها هستند، می‌توانی شربت‌ها، داروهای پاشیدنی، ضمادها که با ابر مرده باشند، درست کنی و به کاربری!

می‌توانیم از داروهای ساده، روغنهایی بگیریم که اثر دارو را به بیمار می‌رسانند و این داروها که روغن معالج این حالت از بیماریها را از آن استخراج می‌کنیم، عبارتند از:

سوسن، نرگس، بابونه، حنا، سنبل رومی، غار، که روغن آنها بسیار اثربخش است و به‌ویژه در وقتی که بیماری شروع به پایین آمدن کرده است.

گاهی باید داروهای را با روغنهای نامبرده بیامیزی که تأثیر دارو بیشتر باشد. داروهای آمیزشی با روغنهای مانند: صمغ صنوبر، انواع پیه، بارزد، شکوفه گورگیاه، سنگل میشی، شنبلیله، غار، مقل، و امثال آنها.

اگر بیمار زیاد تب دارد داروی بسیار گرمی آور تجویز مکن! که بیمار از سوء مزاجی که دارد ناتوان می‌شود و نیرو چندان نمی‌ماند که بتواند ماده را از راه دهان بیرون راند.

بعد از ترکیدن ورم و در روزهایی که بیمار خود را سبک‌بال پندارد، تو کوشش کن که چرک چکیده از ترکیده ورم را به سوی سینه برانی!

اگر حدس زدی که بیمار ذات‌الجنب دارای ماده‌ای بسیار است و در مدّت چهل روز و دوروبرهای چهل روز پاکسازی نمی‌شود و به سل مبتلا می‌گردد، حتماً باید داغ بگذاری. و اینک شرح چگونگی داغ‌گذاری:

ابزار بسیار باریک داغ‌گذاری را در سینه فرومی‌کنی که ماده را برکشد و کم‌کم و به تدریج آن را بیرون بیاورد، و باید ابزار داغ‌گذاری را با عسلاب بشویی و در حال خارج ساختن آن از سینه باید احتیاط کنی و یواشکی بیرون بیاوری، هرگاه دیدی که چرک نمانده و کاملاً پاکسازی شده است، باید توسط ابزار و داروی جوش‌دهنده زخمی را که از اثر ابزار داغ‌گذار ایجاد کرده‌ای، جوش دهی! باید داغ را بر جای فرو کنی که آشکارا می‌دانی چرک ورم در آنجا جمع شده است و این را به

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۰۲

تو یاد دادیم که باید از حرکت و صدای چرک جای چرک را بشناسی!

برخی از پزشکان برای شناسایی جای جمع آمدن چرک زخم، پارچه‌ای قماش سفید در گل سرخ خیس شده رنگ گرفته را بر سینه بیمار می‌گذارند، منتظر می‌مانند هرچا از پارچه زودتر خشک شد می‌دانند که چرک در آنجاست. داغ بر آنجا می‌گذارند، یا اینکه وسیله نشتر آنجا را می‌درند و به‌طوری نشتر را به جای چرک می‌رسانند و نگه می‌دارند که چرک همراه نشتر که نشتر را بیرون می‌آورند بیرون بیاید. و این بیرون آوردن چرک نشاید یک دفعه صورت گیرد، باید کم‌کم و به تدریج باشد و هر روزه کمی از آن را بیرون کشند. باید در چنین حالتی در نیروبخشی به بیمار کوشش کنی، بیمار گوشت غذای معتدل بخورد. از بابت تب بیمار نگران مباش، به کار خودت ادامه بده! زیرا تا چیزی از ریم ورم در اندرون باقی است تب همچنان باقی است. هرگاه ماده پاکسازی شد، تب خودبه‌خود دست برمی‌دارد.

هرگاه بیمار نیروی چنان گرفت که ماده را از راه تف کردنیها پاکسازی کند، یا به وسیله داغ‌گذاری ماده پاکسازی شد، نماندن تب حتمی است.

بارها اتفاق افتد که ورم قبل از آنکه برسد می‌ترکد و چکیده حاصل از ترکیدن، خون است؛ که در این حالت رگ زدن حتماً باید باشد.

ضمادهای مفید:

ضمادهایی که برای دفع بیماری هستند و ترکیبی می‌باشند از این قرارند:

۱- ضماد از مرهم کلم و عسلاب؛ مطابق نسخه‌ای که «اهرن» گفته است.

۲- ضماد دیگری که نسخه‌اش این است:

فلغل، پر سیاوشان، حسل خشکیده، گزنه، زراوند غلتان، با عسل ضماد شود مفید است.

فصل چهارم علاج قرحه اطراف سینه و علاج سل

قرحه اگر در قصبه ریه باشد، علاجش آسان است زیرا دارو زود بدن می‌رسد. باید بیمار بر پشت بخوابد، دارو را در دهان گذارد و نگه دارد، کم‌کم لعاب داور را ببلعد، کاری نکند که یکباره و زیاد ببلعد که سرفه را برانگیزد.

باید ماهیچه‌های سینه را شل و سست نگه دارد تا دارو به گلو سرازیر شود بدون اینکه مایه سرفه زیاد شود.

داروی علاج قرحه قصبه ریه، داروهای پوشان و چسبان و خشکاننده‌اند که در بحث از معالجه سل نیز واردند.

اگر قرحه در سینه و ریه باشد- که سابقاً ذکر کردیم- باید داروهای شست‌وشو دهنده و زداینده را به داخل رساند. بیمار بر پهلو دردمند دراز کشد، سرفه کند، خود را بجنباند یا کسی یواشکی و

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۵۰۳

به نرمی او را بجنباند.

اگر به وسیله ابزار برکشنده چرک ورم بتوانی عسلاب را به داخل قرحه برسانی، ممکن است چرک بیرون آید و پاکسازی شود.

هرگاه چنین عملی انجام شد و حدس زدی که چیزی از چرک باقی نمانده است، آنگاه داروهای جوش‌دهنده را به کار ببر که دهانه قرحه را به هم آرند.

در میان داروهای پاک‌ساز و زداینده، چیزی همانند عسل نیست؛ عسل پاک‌ساز است و در عین حال بسیار لذیذ و طبیعت‌خواهان آن است و عسل هیچ‌گاه به قرحه زیان نمی‌رساند.

اگر قرحه در ریه باشد، علاجش دو راه دارد:

۱- علاج واقعی و راستین.

۲- علاج مدارا کردن و وقت‌گذراندن.

علاج واقعی را شرح می‌دهیم؛ علاج راستین آن است که بدانی بیماری در حالتی است که قابل علاج است و ممکن است از تداوی کردن خوب شود، که سابقا در این باره چیزهایی گفتیم.

مثلا: پاکسازی قرحه، خشکانیدن قرحه، نگذاری ماده خارجی به قرحه راه یابد، راه ریزش کرده‌های بالای را ببندی که به قرحه نیابند، کاری کنی که قرحه برهم جوش بخورد.

بازداشتن نزله‌ها و ماده ریزش کرده از بالا را سابقا بیان کردیم و برایت شرح دادیم که چگونه سر را تقویت کنی که زائده‌های ناباب در آن جمع نشوند.

و گفتیم که چگونه می‌توانی ماده‌ای که از سر سرازیر است نگذاری به ریه بریزی و آن را به سوی دیگری برانی. و باید پاکسازی وسیله رگ زدن و داروهای باشد که ماده سزاوار پاکسازی کردن را بیرون آوری، مثلا شربت خشخاش و به‌ویژه شربت خشخاشی که مقل و صمغ عربی همراه داشته باشد.

اگر خلط سودایی سبب قرحه ریه شده است، از گیاهان مانند: سس صغیر و همانند آن استفاده کن تا خلط سودایی پاکسازی می‌شود.

اگر خواستی به وسیله پاک‌سازها زائده‌های ناپسند را کاهش دهی و آنها را بیرون رانی، بعد از آنکه داروی پاک‌ساز به بیمار دادی، رگ بزنی و بگذار مدتی استراحت کند، آنگاه رگ زدن را دوباره کن! تکرار کردن رگ‌زنی برای کسانی که به حد کافی نیرومند هستند خوب است.

برای خنثی کردن زیان ماده‌هایی که از بالایها در ریزشند، شربت خشخاش خوب است و به ویژه آن نوع از شربت خشخاش که در کتاب اقربادین آمده است، و داروهای که به آن می‌مانند.

اگر بیمار به مکانهایی منتقل شود که هوای خشک دارند و در آنجا شیر بنوشد بیماری بیشتر علاج‌پذیر می‌شود. باید بیمار اکثرا راست بنشیند و راست بایستد و گردن رو به بالا و جلو بکشد تا اجزاء ریه به درستی برهم قرار گیرند و اجزاء قرحه که به حالت طبیعی برهم آمده‌اند از هم جدا نشوند.

نباید بیمار را به خوردن داروهای وادار کرد که تف کرده را از بیرون آمدن بازدارد و منظور از آن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۰۴

تسکین سرفه باشد؛ هرچند ممکن است بیمار تا حدی خود را سبک‌بال ببندد، لیکن بدان که خطر بزرگ در بر دارد.

علاج مدارایی:

منظور از علاج مدارا کردن این است که سعی کنی قرحه سخت گردد و خشکیده شود تا بیشتر انتشار نیابد و گشاد نشود؛ هرچند امیدی نیست که قرحه جوش بخورد و به کلی خوب شود.

در این علاج مدارایی، مهلت دادن بیمار است و اوقاتی بیشتر در زندگی ماندن است، هرچند بیمار حتماً از زندگی ناراضی است و از کمترین اشتباهی که در معالجه‌اش روی دهد بسیار آزار بیند.

داروهای خشکاننده ویژه این بیماری، ریه را می‌ترنجانند، ریه را می‌خشکانند و در نتیجه دهانه قرحه تنگ می‌شود، اگر چه چنان‌که لازم است برهم نمی‌آید و خوب نمی‌شود.

در مداوای چنین حالتی که علاج مدارا به کار می‌رود، به هیچ وجه نباید شیر نوشیدن را تجویز کنی!

عسل که با داروهای بیماری سل قاطی باشد زیانی ندارد.

در پاکسازی قرحه ریه، پاک‌سازهایی را ذکر کردیم، از آنها استفاده کن!

حسل پخته را که برای سل درست می‌شود- که در اقربادین ذکر شده است استعمال کن!

تأثیربخش‌تر از حسل پخته انگشت‌پیچ پیاز دشتی است که با شیر الاغ سازند.

شاید نیاز باشد که داروهای چسبان و پوشنده با داروهای علاجی قاطی باشند.

گاهی رواست که به منظور بازداشتن سرفه کمک از داروهای تخدیری بگیری، که هم بازدارنده سرفه هستند و هم در تأثیر بخشیدن دارو مددکارند و در صورتی که داروی مخدر استعمال کردی، باید همزمان داروی نشاط‌بخش و نیرومند را نیز به کار ببری!

داروهای پاک‌ساز قرحه را در اولین باب از این بحثهای قرحه بیان کرده‌ایم که در باب چرک کردن ورم نیز ذکرشان آمده است.

و آنچه در این باره معمول و عادت است، سوپ از گاوآنه، سوپی که در آن گندنای شامی است و خود سوپ از آرد نخود و آرد بلال است. همین گندنای شامی در آب پیزد خودبه‌خود بسیار داروی خوبی است.

عسلایی که داروهای پاک‌ساز و جوش دهنده قرحه در آن پخته باشد خوب است؛ و اینها را همه برای تو گفته‌ایم.

معجونهای خشکاننده قرحه:

معجون زیره‌ای، معجون «اتاناسیا»، انگشت‌پیچ بزرگ‌کنان.

معجون میترادات و تریاق که در ابتدای بیماری و در حالتی که بیمار بسیار لاغر نشده است و در صورتی که تب به آن حدّ از شدّت نیست که تن بیمار را بگدازد، بی‌فایده نیستند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۰۵

گل مهرزده و گل ارمنی در هر وقت و هر حالتی بسیار مفیدند.

و می‌توانی از همه ضماد و کماد و مالیدنیهای پاک‌ساز- که سابقاً ذکر کرده‌ام- استفاده کنی!

اگر قرحه در سینه و ریه کهنه شد، یک قاشق کوچک از قطران در بامداد به بیمار بده که بلیسد؛ منظور اینکه یک بار باشد و تکرار نشود.

یا اینکه قطران را با عسل بیامیز و بلیسد.

یا اندکی از میعه سایله با عسل باشد و بلیسد.

اگر بیمار حرارت دارد و از چیزهای سرد بهره نمی‌بیند، این دارو را به کار ببر!

نسخه: ریه روباه، بزر رازیانه، رب شیرین بیان پاک شده، افشره پر سیاوشان، همه را با شکراب غلیظ بیامیز، که در بهره‌رسانی کم‌نظیر است.

بخور

انواع بخور که در این بیماری چاره سازند و خشکاننده و پاک‌ساز هستند و باید وسیله قیف دودشان به اندرون برسد به قرار زیرند:

۱- زرنیخ و فلفل را با سپیده تخم‌مرغ به هم می‌زنند و از آن دانه‌هایی به اندازه فندق می‌سازند.

۲- برگ زیتون شیرین و سرگین گاو کوهی.

۳- پیه‌گرده گاو ماده (پیه‌گرده بز نر- نسخه)، با زرنیخ.

۴- پیه‌گرده بز نر با روغن گوسفندی.

۵- زرنیخ باز راوند و پوسته بیخ کبر که در اجزاء مساوی باشند و با عسل و روغن حیوانی آمیخته شوند.

۶- صنوبری که ته‌نشین قطران در آن است.

۷- زرنیخ زرد، با روغن کنجد.

هرگاه دیدی که مزاج بیمار بیش از متوقع گرم است، چند روزی قرص کافور برایش تجویز کن و آنگاه خشکانیدن را از سر بگیر!

غذای بیمار:

گوشت درّاج که با دیگ ابزار خوش بو شده است.

اگر در اوایل بیماری شراب سفید و ناب بنوشد، مانعی نیست.

باید همیشه گیاهان خوش بو را بو کند.

بخوابد، آرامش و حرکت نکردن برای بیمار لازم است.

نباید خشمگین شود.

نباید از چیزی بیزار و پکر شود.

با چیزی برخورد نکند که غم آور باشد.

من خودم بارها آزموده‌ام و در مناطق جداگانه و در بدنه‌های مختلف دیده‌ام که اگر برای مدّت يك سال هر روزه بیمار چندان که می‌تواند گلنگبین شکری تازه ساخته را تناول کند و تا می‌تواند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۰۶

اندازه تناولی زیاد باشد، وقتی با نان هم گلنگبین شکری بخورد و زیر نظر پزشک باشد، بسیار فایده بیند و اگر احیاناً از اثر گل محمدی- که در گلنگبین است- خشکیدگی روی آورد و بیمار را بیزار کرد، به اندازه نیاز شربت حسل بنوشد.

اگر حالت تب بیمار شعله‌ور بود و التهاب تب شدّت یافت، بگذار قرصهای کافور تناول کند؛ اما از این علاج دست بردارد که حتما شفا می‌یابد.

اگر بیم آن نداشتم که مرا دروغگو پندارند چیزهای گفتمی شگفت آور در این باره و راجع به تأثیر این علاج بسیار دارم که بازگو می‌کردم و اثراتی را که از این علاج دیده‌ام برمی‌شمرم.

از جمله: زنی که به بیماری سل گرفتار بود، بیماری بسیار طول کشیده بود و به حدی رسیده بود که در رختخواب افتاده و یارای حرکت نداشت، می‌خواست کسی را پیدا کند که اسباب بعد از مرگ از قبیل کفن و تابوت و غیره برایش آماده سازد. برادر آن زن بیمار به معالجه‌اش همت گماشت، مدتی زیاد همین علاج گلنگبین را به کار برد زن به زندگی برگشت، کاملاً شفا یافت و چاق شده بود.

به یاد ندارم که چه اندازه از گلنگبین را خورده بود.

اگر خشکی و پژمردگی زیاد روی آورد، شیر و دوغ تناول کردن خوب است، که هم تغذیه و هم رطوبت بخشی در شیر و دوغ هست و هم خلط تباه را به تعدیل وامی‌دارند. از ماده پنیری که در آنها هست، پوشش و چسبندگی بر قرحه روی آورد، و از آنکه ماده آبی در شیر زداینده چرک خونالود و ریم هست پاکسازی نیز صورت می‌گیرد.

بارها رخ داده که همین علاج تناول شیر و دوغ قرحه ریه را خوب کرده است، به شرطی که نیاز به آن نبوده باشد که قرحه سخت شود.

بهترین شیر علاج بیماری سل، به ترتیب اولویت:

۱- شیر پستان زن، که اگر مستقیماً از پستان بکشد. بهتر است.

۲- شیر الاغ.

۳- شیر بز و به‌ویژه اگر منظور از تداوی با شیر قبوضت باشد.

۴- شیر مادیان نیز خوب است که هم پاک‌ساز است و هم تف کردن ماده را آسان کند، اما به عقیده من شیر مادیان چسبندگی لازم را ندارد.

۵- شیر گاو و شیر گوسفند در يك درجه هستند. غلظت دارند و اگر ممکن باشد که مستقیماً از پستان مکیده شوند بهتر است.

باید حیوانی را که از آن شیر برای معالجه بیمار می‌دوشند از گیاهانی تغذیه کند که در بیماری تأثیر دارند، گیاهانی که شیر حاصل از آنها برای به هم آوردن قرحه خوبند عبارتند از:

هفت‌بند، سفید خار، لبلاب، و امثال آنها.

گیاهانی که تأثیر پاکسازی و تف کردن زیاد را در شیر سبب می‌شوند، مانند: آویشم، برگ جوانه تازه برآمده درخت خرما، شبدر، گیاهان شیردار.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۰۷

کسی که برای معالجه بیماری شیر می نوشد، باید دستورات بهداشتی و علاجی را تماما مراعات کند و همین که دست از پا خطا کند و کمترین چیزی را به دست اهمال بسپارد، کار دست خودش می دهد و از بد بدتر می شود.

یکی از شاگردان مدرسه علم طب که به تحصیل مشغول است، برای شیر خوردن علاجی و چگونگی خوردن شیر دستوراتی نوشته است و ما آن را دست کاری کرده ایم، خلاصه اش این است:

بمتر این است که بیمار سل وقتی برای مداوا شیر می نوشد، شیر ماچه خری را بنوشد که چهار یا پنج ماه است کَره آورده است.

ظرفی که شیر در آن دوشند با آب شسته شود. اگر قبلا در همین ظرف شیر دوشیده اند، باید ظرف را با آب گرم شست، آنگاه ظرف را پر از آب گرم کنند و بگذارند تا از نتیجه گرمی آب چیزی که در ظرف هست تحلیل برود، باز از نو ظرف را با آب گرم بشویند، بعد از آن باز ظرف را با آب گرم و سرد بشویند، آنگاه ظرف را در آب گرم بگذارند و به اندازه نیم سکرجه شیر در آن دوشند که بیمار نیاز به این اندازه دارد.

در روز اول شیر نوشیدن، نیم سکرجه بنوشد؛ این نیم سکرجه نوشیدن در صورتی است که علت جای نگرانی نیست و حال بیمار خوب است و در غیر این صورت می تواند به اندازه ای که سزاوار تحمل معده است و خوب است، بنوشد و از نیم سکرجه بیشتر باشد رواست.

در روز دوم دو برابر از آن بنوشد که در روز اول نوشیده است.

اگر بیمار در روز اول از اثر شیر قبض شده بود، شیر روز دوم را با چیزی از شکر بیامیزد.

روز سوم همان قدر بنوشد که روز اول نوشیده است.

اگر در روز سوم شکم بیمار نرم نشد (قبوضیت برطرف نشد) و تا روز سوم چیزی از نرم شکمی را ندیده بود، دو سکرجه شیر را با دو دانگ نمک هندی و به وزن یک درهم و نیم تا یک درهم نشاسته بخورد.

از آن به بعد، هرروزه نیم سکرجه بر شیر نوشیدنی اضافه کند.

اگر تا روز ششم شکم همچنان قبض بود و نرم نگشت، سه سکرجه شیر را با شکر و نمک و روغن بادام و نشاسته قاطی کند و بنوشد.

اگر شکم بیمار نرم شد و بیشتر از سه بار کار کرد، دیگر نباید چیزی را با شیر قاطی کنند؛ بلکه باید از اندازه شیر نوشیدنی روزانه کم کنند.

روی هم نباید بیمار - که شکمش به کار افتاد - در شبانه روز شکمش بیش از سه بار کار کند و نباید از دوبار کمتر باشد، اگر از این دستور فایده دید، بگذار تا سه هفته بر این روند دوام کند.

یکی دیگر از شاگردان علم طب در این باره گوید:

بهترین شیری که به قصد مداوا از ماچه خر گیرند، باید از ماچه خری برگزینند که در سبزه زارهای دارای گیاهان نرمی بخش و پاک ساز و کمی همراه گیرندگی چریده باشد و این گیاهان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۰۸

تأثیر خشکانیدن داشته باشند. مانند: خاراگوش و امثال آن، درمنه، مشک چوپان، مریم نخودی کوهی، تمشک.

اما شیر بز: اگر بیمار شیر بز باید بخورد، شیر را با کمی آب قاطی کن! سنگ بر آتش گرم شده را بارها در آن بینداز تا شیر از تأثیر سنگ گرم شده می جوشد و ماده آبی را از دست می دهد.

این طور، بهتر از شیر بزی هضم می شود که مستقیماً بر آتش بجوشانند.

باید همیشه و در هر وقتی که بیمار برای معالجه شیر می نوشد به لیونت مزاج بیمار اهمیت بدهی!

اگر بیمار با معده تباه روبه رو نیست، قارچ چمنی را با شیری که می نوشد مخلوط کن!

و اگر سرفه زیاد دارد، وزن یک درهم کتیرا با شیر نوشیدنی بیمار بیامیز!

اگر بیمار معده ناتوان دارد، زیره و شاه زیره را با شیر مخلوط کن!

اگر بیمار شیر جوشیده بر آتش را هضم کند، تغذیه کافی دارد.

اگر در اوان شیر خوردن بیمار به تب مبتلا شد، باید از شیر خوردن دست بردارد.

اگر بیمار تب شدید داشته باشد یا اسهال گردد، باید چاره را از دوغ خواست دوغ در علاج تب و اسهال بسیار بهره رسان است.

بهترین نوع دوغ در معالجه چنین احوالی دوغی است که ماست آن يك شب بماند و کره‌اش را به کَلّی بگیرند و در جایی نگهداری شود که هوای معتدل داشته باشد. آنگاه ماست را در مشك ریزند و آن قدر به هم زنند تا همه جزئیات ماست باهم مخلوط شوند؛ آنگاه چند قرص نان که از آرد گندم پوست کنده باشد و خوب برشته باشد و خال خال گردد- نانی باشد که در فارسی آن را برازده^{۴۹} گویند- به وزن ده درهم از چنین نانی را بیاورند به وزن سی درهم از آن دوغ کذایی را بر آن پاشند و نان را بلیسند، که این دستور برای روز اول بود.

در روز دوم، دوغ چهل درهم و نان به وزن نه درهم باشد، به همین دستور عمل کند و هر روز بر دوغ بیفزاید و نان را کاهش دهد تا تنها دوغ می ماند.

و هرگاه بهبود در بیمار نمایان شد شدت بیماری و بیماری پایین آمد، داستان دوغ و نان وارونه جلوه می کند؛ یعنی آن وقت روز به روز بر حجم و وزن نان بیفزای و دوغ را کاهش ده تا دوغ نمی ماند و نان بدون دوغ می باشد.

اگر بیمار معده تباه دارد، آهن سرخ شده در آتش را چندین بار در دوغ فرو کنی مانعی ندارد.

بهر آن است که از اینجا برگردیم و به اقربادین رجوع کنیم؛ در آنجا نیز چیزهایی هست.

غذای بیمار

۱- چسبناک باشد، از قبیل: نان مغز گندم، رشته، آش گاوس، آش برنج که برنج هم پاک ساز

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۰۹

است هم رویاننده گوشت است.

۲- آب جو جوشیده بر آتش و خوب پخته که چسبان و پاک ساز است در شدت تب فایده رسان است.

۳- خرچنگ دست و پاکنده که بسیار با آب و خاکستر شسته شود.

۴- سبزیهای سرد.

۵- عدس.

۶- هرچه نشاسته در آن باشد.

^{۴۹} (۱) - کلمه برازده را در فرهنگهای فارسی نیافتیم، در زبان کردی نان خوب برشته و مشتتهی را نان «بژارده» یا نان برازته گویند.

۷- خیار.

۸- خریزه که در آسان برآمدن ماده از راه دهان کمک می‌کند.

۹- اگر بیمار تب سبک دارد کلم و مارچوبه بسیار خوب است.

۱۰- هر خوراکی که پاک‌ساز باشد.

۱۱- ماهی شورمه را اگر يك بار یا دوبار بخورند در پاکسازی کمک‌رسان است. اما اگر قرحه از جنس قرحه پلید است، نباید ماهی شور بخورند و بلکه نباید هیچ شورمه‌ای را بخورند.

۱۲- گوشت مورد تغذیه بیمار، از قبیل: گوشت تیهو، گوشت مرغ، گوشت چکاوک و گنجشک همه انواع گنجشک، که چاق‌کننده نیست، بهتر آن است که گوشت برشته بخورد تا خشکی‌آورتر باشد و در جوش دادن قرحه تأثیر بیشتر داشته باشد.

۱۳- کله پاچه بسیار خوب است که خوراکی لزج است.

۱۴- ماهی بریان‌شده.

۱۵- اگر بیمار اشتهای شورا کرد، عسل با شورا قاطی کن!

در صورتی که بندآمدنیهای در کبد نداشته باشند، رواست که قبل از غذا و بعد از غذا به حمام بروند، که حمام از چاق شدن مانع است و نیروبخش هم هست.

برای نوشیدن بیماران سل آب باران خوب است.

بارها رخ می‌دهد که شخص مسلول خون تف می‌کند- چنان که سابقاً ذکر کردیم- دارویی که برای خون تف کردن بیمار سل خوب است این قرص است:

نسخه: گل مهرزده سه درهم، نشاسته، گل ارمنی، گل سرخ از هر يك چهار درهم، کهربا، دانه آس هر يك شش درهم، سوخته خرچنگ، بزر بنفشه هر يك ده درهم، بدل مرجان، کتیرا، تابشیر، شادنه هر يك پنج درهم، صمغ کرمی، افشره سوسن، از هر يك هفت درهم، همه را با آب خرفه یا آب گل شاداب درهم بسرشند و قرصها از آن سازند و با آب خیارچنبر خوردنی یا با آب باران قرص را ببلعند.

بارها رخ می‌دهد که زبان کوچک بیمار مسلول می‌افتد و به خرناسه کردن و خرخر گرفتار آید که ممکن است نیاز به بریدن آن باشد. این را به یاد داشته باش!

اگر صندل سرخ یا سفید با گلاب حك شود و با کمی گل مهر زده قاطی گردد و بر اطراف سینه و طرف راست بیمار پاشند، بسیار بهره‌رسان است و دارویی است که آزمایش شده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱۱

فن یازدهم درباره قلب که در دو گفتار می‌آید

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱۲

گفتار اول شناسایی قلب

فصل اول تشریح قلب

قلب از گوشتی سفت و نیرومند آفریده شده تا از گزندها در امان باشد. انواع و اقسام پرزه رگهای گوناگون در این ماده سفت گوشتی روئیده‌اند و باهم اختلاف چشمگیر دارند.

برخی از آن پرزه رگها در درازایند؛ که برای جذب کردن آماده‌اند.

برخی پهن و گسترده‌اند که دفع کنند و هول دهند.

قسمتی اریبی و کج روند که گیرنده هستند و قلب را برای هر نوع حرکتی مددکارند.

اندازه قلب- در حجم- درست برابر نیاز زندگی است؛ نه بزرگتر از حد لازم است و نه کوچکتر.

رویشگاه شریانها قلب است، آنچه زردپها را به هم ربط می‌دهد قلب است. پهنای جایی در قلب قرار دارد که هرآنچه از آن روید در امان باشد و این جزء پهن آزاد است تا از تماس با استخوانهای سینه دور باشد و از استخوانهای سینه آزار نبیند.

آن سوی قلب- که در قسمت اخیر قلب است- باریک آفریده شده و توگویی خود را در يك نقطه جمع کرده است تا هرآنچه با استخوان تماس دارد کمترین جزء قلب باشد.

این نك باریک پایین قلب، بسیار سخت و سفت است تا اگر با استخوان برخورد کند قابلیت تحمل و برابری را داشته باشد.

شکل هیأت قلب صنوبری و به تدریج صنوبری شده است؛ تا شکل آن از بالا و پایین مناسب و مرتب باشد و زائده‌ای در میان نباشد.

قلب در نیامی بسیار سفت جای داده شده و این نیام قلب هرچند از جنس غشایی است، اما هیچ غشای دیگری به کلفتی آن نمی‌رسد و این نیام کلفت برای این است که سپری برای قلب باشد و قلب را از گزند حفظ نماید.

جرم قلب از این غشاء نیام به يك اندازه دیده می‌شود مگر در طرفی که بیخ قلب به حساب می‌آید و همچنین در طرفی این یکسانی در اندازه رعایت نشده است که جای رویش شریانهاست،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱۳

تا قلب بتواند در آنجا گسترش یابد و خفه نشود.

در نزدیکی بیخ قلب، اندامی است شالوده آسا، اندکی شبیه کرکک است تا پایگاه محکمی برای گلوی قلب باشد.

در قلب سه بطن موجود است، دو بطن نسبتاً بزرگند و بطنی که به بطن میانه می‌نماید، تا این بطن وسطی انبار غذای قلب باشد غذایی پرمایه و پرنیرو که با گوهر قلب و با معدن روان که از خون لطیف ایجاد می‌شود هماهنگ و هم گوهر است و تا این بطن وسطی علاوه بر مخزن بودن برای غذای قلب مجرای باشد میان دو بطن قلب نسبتاً بزرگ، و این مجرا در جایی که قلب پهن‌تر می‌شود، گشادتر است و در جایی که قلب مستطیل می‌شود به هم می‌آید.

پایگاه بطن چپ بلندتر است و پایگاه بطن راست بسیار پایین‌تر واقع شده است.

شریانها- که رگهای جهنده هستند- همگی به جز یکی از آنها، دارای دو پرده پوشش چربی (صفاق) می‌باشند. از این دو پرده پوششی آنچه آستر شریان شده است سخت‌تر از دیگری است، زیرا با تپش قلب و با گوهر روان نیرومند برخورد می‌کند تا بتواند از عهده نگهداری و خوب حفاظت کردن و تقویت قلب برآید.

شریانها از تجویف چپ قلب روئیده‌اند.

چرا در تجویف راست روئیده‌اند؟

زیرا تجویف راست قلب به کبد نزدیک است و جذب غذای قلب و صرف نمودن آن به تجویف راست واگذار شده است و سرگرم روبه‌راه کردن کار تغذیه قلب است.

بطن راست قلب دربرگیرنده ماده نسبتاً غلیظ سنگینی است؛ در صورتی که بطن چپ دربرگیرنده ماده سبک رقیق است، و برای آنکه یکی از دیگری سنگین‌تر نباشد عدالتی اجرا شده است.

بطنی که دربرگیرنده ماده غلیظ است- که همان بطن راست باشد،- از آنجا که مجرای غلیظ دارد، از تحلیل رفتن ماده، از تراوش کردن یا پراکنده شدن ماده در امان است! نازک (رقیق) آفریده شده است.

بطنی که دربرگیرنده ماده رقیق و سبک است که همان بطن چپ می‌باشد- برای تلافی سنگینی، غلیظ آفریده شده است و اگر غلیظ نبود از تحلیل رفتن ماده‌ای که در بر دارد- که امکان داشت از ترشح کردن یا پراکنده شدن تحلیل برود- در امان نمی‌بود.

علاوه بر اینکه بطن چپ آوند نازک‌تر از بطن راست است، بطن چپ تنگ‌تر از بطن راست آفریده شده است که در این وسط عدالت و برابری کاملاً برقرار است.

قلب دو زائده دارد که به دو گوش می‌مانند؛ این دو زائده گوش مانند بر دو دهانه در ورودی خون و نسیم که به قلب می‌آیند قرار دارند. این دو زائده پی‌آلودند و تا وقتی که قلب در انقباض است، دو زائده چین‌خورده‌اند و سست شده‌اند.

همین که قلب به حال انبساط (گسترده‌گی) درآمد، این دو زائده تند و سفت- به سفتی زه کمان-

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱۴

می‌شوند و چیزی را که می‌خواهد به قلب راه یابد در خود محصور می‌نمایند. در واقع این دو زائده همانند دو مخزن (دو انبار) هستند که ماده لازمه قلب را از آوندها دریافت می‌کنند و آن اندازه که قلب به آن نیاز دارد، به قلب گسیل می‌دارند.

این دو زائده باریکند و دقیق، تا برای در بر گرفتن ماده مورد نیاز قلب و برای ترنجیدن آمادگی کامل داشته باشند. دو زائده مورد بحث سخت هم هستند تا از واکنش در برابر تأثیرات خارجی دور باشند.

قلب با نیروی طبیعی خود غذا را در حالت باز شدن (انبساط) دریافت می‌نماید. گاهی که باز می‌شود، خون را به داخل جذب می‌کند و هوای لازم را نیز به خود راه می‌دهد.

قلب در وسط سینه قرار دارد. زیرا هموارترین و سزوارترین جایی است برای قلب، اندکی به طرف چپ میلان دارد تا از کبد دور باشد و جای کبد گشاد باشد.

طحال پایین‌تر از قلب واقع شده است و دور از قلب است و در این پایین بودن حکمتی هست که بعداً ذکر خواهیم کرد. اضافه بر آن قلب که جای برای کبد گشاد‌گذار بهتر از آن است که جای گشاد را به طحال بدهد. زیرا کبد ارزنده‌تر از طحال است و سزاوار اهمیت بیشتر است.

چرا قلب از کبد دور شده است و میل به طرف چپ دارد؟

این فاصله گرفتن قلب از کبد به چندین منظور است:

۱- تا حرارت همگی در يك طرف جمع نشود.

۲- گرمی بایسته طرف چپ تعدیل شود؛ زیرا طحال خودبه‌خود بسیار گرم نیست.

۳- راهی - هرچند تنگ راه باشد- برای رگ توخالی، خالی کند و فشار قلب بر آن نیاید و رگ توخالی از مزاحمت قلب در امان باشد.

هرجا نوری را که قلب بزرگ دارد و می‌بینی که همیشه برحذر و ترسو است، مثلا خرگوش و گوزن. سبب آن است که حرارت قلبشان کمتر از اندازه لازم است با اینکه بسیار نفس می‌کشند باز قلب را چنان که بایسته است گرمی نمی‌بخشند.

و جانوری که قلب کوچک دارد و پردل و نترس است. سببش این است که قلبش بسیار گرمی دار است و گرما در قلب می‌ماند و شدت می‌یابد.

لیکن اکثرا جانور دارای قلب بزرگ از جانور دارای قلب کوچک جری و پردل‌تر است.

قلب به هیچ وجه هیچ آزار و ورمی را تحمل نمی‌کند و از این رو هرگز حیوان سربریده‌ای دیده نمی‌شود که گزندگی و آسیبی در قلبش رخ داده باشد. چنان که در سایر اندامان تن. این امر دیده می‌شود و رخ می‌دهد.

در قلب برخی از حیوانات درشت و بزرگ جثّه، استخوان هست و به‌ویژه در قلب گاو نر.

استخوانی که در قلب می‌باشد به سختی استخوان دیگر نیست. تمایل به کرکری دارد.

درشت‌تر و بزرگ‌تر و سخت‌تر استخوانی که در قلب دیده شده در قلب فیل است.

گاهی در قلب برخی از میمونها استخوان دو سر پیدا می‌شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱۵

دلیل قاطع بر نیروی زندگی در قلب آن است که، وقتی قلب را از لاش حیوان سربریده بیرون می‌کشی، تا مدتی از تپش نمی‌افتد.

هرکسی که می‌گوید قلب ماهیچه است اشتباه می‌کند؛ هرچند قلب شباهت بسیار به ماهیچه دارد، اما ماهیچه نیست زیرا حرکت ماهیچه غیر ارادی می‌باشد.

فصل دوم بیماریهای قلب

قلب بیماریهای از هر نوع ویژه به خود دارد، مانند:

۱- انواع سوء مزاج و آن سوء مزاج یا با ماده همراه است، یا ساده و بدون ماده می باشد.

اگر سوء مزاج همراه ماده است، ماده یا در رگهای قلب جایگزین است، یا در میان جرم قلب و آیشامه نیام قلب است؛ به ویژه اگر ماده سبب سوء مزاج قلب رطوبت باشد- که اکثرا آنچه به میان نیام و جرم قلب راه می یابد ماده رطوبتی است- آشکار است که هرگاه ماده رطوبتی بسیار بود، فشار بر قلب وارد آید و قلب از گسترش (باز شدن) باز می ماند.

۲- آماس و راه بندانهای در قلب رخ می دهد.

۳- رطوبتی مزاحم برای قلب رخ دهد که سبب خفگی شود و قلب را از باز شدن بازدارد و قلب به جای باز شدن پیچ بخورد.

۴- از بین رفتن تك (انحلال الفرد) رخ دهد و این انحلال فرد یا در نیام قلب یا در خود قلب باشد.

اگر سوء مزاج در قلب استحکام یافت، به آسانی علاج پذیر نیست.

اگر ورم گرم در قلب پیدا شود، فوراً بیمار می میرد.

اگر ورم قلب سرد باشد نه گرم، مرگ بیمار فوری نیست.

به ندرت اتفاق می افتد که ورم سخت یا ورم سست در خود قلب پیدا شود، اکثراً ورم در نیام قلب پدید آید.

اگر احیاناً ورم سخت یا سست در خود قلب باشد، باز به اندازه ورم گرم کشنده نیست- که فوراً مرگ را ارمغان آورد- اما آن هم کشنده است.

شاید بتوان خلط غلیظ را از ورم سخت نیام قلب پاکسازی کرد.

ممکن است خلط آبکی را- که ریم از آن می چکد- از ورم قلب که سخت نباشد- پاکسازی نمود. آن چنان ورمی در قلب میمونی بوده و جالینوس حکایتش را بازگو کرده است.

میمون کذایی چندین سال زندگی کرده بود، بعد از مرگش تشریح از جثه اش به عمل آمد آنگاه معلوم شد که در زندگی با چگونه ورمی زیسته است، می زیست ولی پیوسته لاغرتر و ناتوان تر می شد.

گفتیم قلب به هیچ وجه تحمل ورم نمی کند؛ پس چگونه تحمل می کند که ورم در آن جمع آید و

چرکین گردد؟! اگر فرضاً قرحه در قلب پدید آید- چنان که گفته‌اند- خونی سیاه از بینی می‌ریزد و دارنده قلب می‌میرد.

ممکن است در رگهای قلب راه‌بندانه‌های زیان‌آور روی دهد و کنشهای قلب به کاستی گرایند.

گفتیم ممکن است یکی از بیماریهای قلب از بین رفتن تکلی (انحلال فرد) باشد. اما باید بدانی! که این احتمال دورتر از احتمال وجود ورم در قلب است و از بین رفتن تک برای قلب هرگز قابل تحمل نیست.

اگر احیاناً از بین رفتن تک در جرم قلب رخ دهد و به بطن قلب برسد، انسان فوراً می‌میرد؛ و اگر در بطن قلب نفوذ نکرد، ممکن است بیمار نه حالا بلکه تا روز دوم مرگش به تأخیر افتد.

۵- ممکن است بیماری قلب از بیماری نیام قلب باشد که نیام قلب در بیماری با اندامان دیگر مانند: مغز، پهلوی، ریه، کبد، روده‌ها، و بقیه اندامان درونی و به‌ویژه معده شریک و سهمیم باشد.

یا این شراکت در بیماری با اندامان دیگری باشد یا کلیه بدن در آن شریک باشد، چنان‌که در وقت تب بیمار مشاهده می‌شود که در او ان نوبه تب و اوقات بحرانی تب چگونه قلب به تپش و اضطراب می‌افتد.

مشارکت قلب در بیماری با اندامان دیگر غیر از قلب به چندین وجه است:

الف- چیزی از مایحتاج قلب کاهش یافته باشد؛ مثلاً کبد ناتوان شده باشد و نتواند غذای کافی را به قلب بفرستد.

ب- مغز ناتوان باشد. از ناتوانی مغز ماهیچه‌های نفس‌کش ناتوان شوند و در نفس‌کشیدن و پس‌دادن دریغ ورزند.

ج- خلط سودایی به اندازه زیاد در مغز جای گرفته و برگوهر مغز اثر گذاشته است و از گوهر مغز و از راه شریانها سرازیر شده و به قلب ریخته است و تپش غیر عادی قلب را برانگیخته است و نیروی قلب را کاهش داده و سبب غم و اندوه و افکار بد و تباه در دارنده قلب شده است.

د- خلط رطوبی از همین راه (از گوهر مغز و از طریق راه شریانها) به قلب رسیده و از اثر آن کند فهمی، تنبلی و بی‌نشاطی به انسان روی آورده است.

ه- ممکن است کبد در حالی باشد که خون ناپسند، یا خون گرم زیاد از اندازه لازم یا خون سردتر از حد لازم، یا خون غلیظتر از مقدار لازم را به قلب تحویل دهد.

و- یا اندام همسایه قلب آزار دیده است و آزار همسایه به همسایه‌اش - که قلب است - رسیده است.

ز- ورم گرم یا ورم سرد در آبشامه نیام قلب یا در اندام دیگر درونی هست، که آزارش به قلب نیز سرایت کرده است.

ح- دهانه معده و معده از خلط لزج، یا خلط گزنده، یا از کرم و کرم کدو، یا از قی کردن ماده گزنده آزار دیده‌اند و سبب خفقان و تپش غیر عادی قلب شده‌اند.

ط- از سبب آزار شدید باشد، به حدّی که قلب را نیز در بر گیرد. که اکثراً سبب مرگ می‌شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱۷

ی- ماده بیماری خفگی، یا ماده ورم بیماری ذات الجنب، یا ماده ورم بیماری ذات الریه و ... سر به قلب زده است. که در چنین حالتی مایه خفگی می‌شود و دارنده قلب را می‌کشد.

ک- اگر در بیماری روی آورده، قلب و نیام قلب سهیمند، مثلاً اگر ورم گرم در این ما بین رخ داده باشد، بی‌درنگ می‌کشد و اگر ورم سرد باشد، باز کشنده است اما به تدریج نه فوری.

ل- گاهی دهانه معده می‌پرد و به اختلاج گرفتار آید؛ این پریدن دهانه معده زیان به قلب می‌رساند.

فصل سوم نشانیهای شناسایی حالت قلب که عبارتند از هشت نشانی

۱- نفس در چه حالی است؟

۲- نفس چگونه است؟

۳- هیأت و حجم سینه کوچک است یا بزرگ؟

۴- پوست بدن در لمس کردن با دست چگونه است؟

۵- روی آورها بر قلب.

۶- اخلاق و رفتار دارنده قلب.

۷- نیروی بدنی و ناتوانی آن.

۸- پندار و گمان دارنده قلب.

و اینک به تفصیل و ترتیب: شرح هریک از نشانیهای هشتگانه:

الف- نبض:

نبض سریع، نبض بزرگ و نبض پیایی، دلیل بر حرارت قلب است و از عکس آنها عکس آنها را بگیر!

یعنی آنچه که در مقابل آنها قرار دارد، اگر در نبض پیدا بود، دلیل بر سردمزاجی قلب است.

نبض نرم نشانی از مزاج رطوبی قلب با خود دارد.

نبض اگر سخت بود، دلیل بر خشک مزاجی قلب است.

نبض نیرومند و راست و درست و منظم و مرتب، دلیل بر سلامت و سرحال بودن قلب است.

یعنی اگر خلاف آنها را مشاهده نمودی، معلوم می شود که قلب کاملاً صحیح و سالم نیست.

ب- نفس:

نفس بزرگ، نفس سریع و نفس پیایی دلیل بر حرارت قلب است؛ ضد آن را بر ضد حرارت قلب حساب کن! یعنی دلیل سردمزاجی قلب است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱۸

ج- سینه:

سینه پهن و گشاد، در صورتی که سبب پهنی و گشادی سینه، بزرگی جرم مغز نباشد- که سر بزرگ نشانه حجم بزرگ مغز است، و هر جا سر بزرگ هست باید از مغز پر باشد و مغز زیاد را در برگیرد، و اگر مغز زیاد بود، سبب بزرگی نخاع می شود؛ نخاع پرمایه و بزرگ حجم، سبب رویش مهرهها می شود و دندهها از مهرهها می رویند- نشانه حرارت مزاج قلب است.

پس منظور سینه گشاد و پهن کسی بود که سرش کوچک یا میانه است و نبضش نیرومند است که این دلیل بر حرارت مزاج قلب است.

نتیجه این بود که اگر سینه پهن و گشاد است و سر صاحب سینه بسیار بزرگ نیست و نبض نیرومند است دلیل بر حرارت قلب است.

ضد آن دلیل بر سرد مزاجی است، مشروط بر اینکه سر کوچک- که مغز کم دارد- سبب کوچکی سینه نشده باشد. یعنی اگر سینه در خلقت کوچک بود سر کوچک باشد یا نباشد اما نبض تند و نیرومند بزند، دلیل بر سردمزاجی قلب است.

د- پوست در لمس:

اگر بر پوست سینه موی زیاد هست و به ویژه اگر مو فرفری است (مجمعد) است، دلیل بر حرارت قلب است. کم مویی و بی مویی پوست سینه دلیل بر سردمزاجی قلب است، مشروط بر اینکه کم مویی یا بی مویی سینه سبب زیاد رطوبی بودن بدن یا از اثر هوا و محیط زیست یا از اثر مراحل عمر نباشد. اگر این شروط که ذکر کردیم موجود نباشد- که سبب بی مویی یا کم مویی سینه شده باشند- باید دانست ماده دودی- که سبب پرمویی سینه می شود- چندان نیست که کار را چنان که بایسته است انجام دهد؛ این در حالی است که مو بر سینه کم روئیده باشد. اما اگر اصلا سینه مو ندارد، دلیل بر خشکی مزاج قلب است و معلوم می شود که ماده دودی- که سبب رویش موی بر سینه است- اصلا در بدن شخص وجود ندارد.

ه- روی آورها و اثر آنها بر قلب:

اگر سرپای بدن بدون استثنا حرارت غیر عادی داشت، دلیل بر حرارت مزاج قلب است و این دلیل هنگامی کاملا درست است که طحال و کبد از برودتی که دارند به قلب کمک نکرده باشند و حرارت قلب را تعدیل ننموده باشند. اگر کلیه بدن بدون استثنا سرد است، دلیل بر سردمزاجی قلب است و این هنگامی مستند است که کبد در مقابل سردمزاجی قلب به نوعی مقاومت نکرده باشد و سردمزاجی آن را تعدیل ننموده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۱۹

باشد.

نرمی بدن دلیل بر رطوبت مزاج قلب است و آن هم مشروط بر اینکه کبد کمترین مقاومتی در برابر این رطوبت از خود نشان نداده باشد و قلب رطوبتی را تعدیل ننموده باشد.

سختی بدن دلیل بر خشک مزاجی قلب است، باز مشروط بر اینکه کبد هیچ دخالت نکرده باشد که مزاج قلب را به تعدیل برساند.

در حال مبتلا شدن انسان به تبهای عفونی، مشروط بر اینکه کبد سالم باشد، باید دانست که مزاج قلب، گرم رطوبی است.

و- اخلاق و رفتار:

کسی که در نهاد و سرشت خارج از حالت خشم طبیعی، خشمناک است، و از سببی عمدی خشم را بر خود هموار نکرده است و اگر جرأت و اقدام دارد و چابک است، دلیل آن است که قلبش گرم مزاج است.

اگر صاحب‌دل طبیعتاً خشمگین نیست و دارای جرأت اقدام نیست و سنگین می‌جنبند، مشروط بر اینکه این حالات زاده عادت گرفتن و زاده اوهام و خیالات نباشد، دلیل بر سردمزاجی قلب است.

ز- نیروی بدنی:^{۵۰}

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۳ ؛ ص ۵۱۹

ر نیروی بدنی انسان کم است و انسان ناتوان است، در صورتی که این ناتوانی سببش آسیبی از سوی مغز یا اعصاب نباشد، دلیل آن است که قلب ناتوان است؛ و اگر قلب ناتوان بود، معلوم می‌شود که سوء مزاج روی به قلب آورده است.

اگر بدن نیرومند است دلیل آن است که قلب نیز دارای نیروی کافی است؛ علاوه بر این دلیل آن است که مزاج قلب معتدل است یعنی حرارت سرشتی (غریزی) و روان زندگی در قلب زیاد است و به هیچ وجه شعله‌ور نشده‌اند و ماده دودی از آنها برنخاسته است بلکه هم حرارت غریزی هم روان زندگی در قلب صاف و نورانی هستند.

اما اگر بدن التهابی و انسان پکر و بیزار باشد و احتمالاً نفسش به آسیبی برخورد کرده باشد، دلیل بر آن است که حرارت قلب غریزی نیست و روی آور است و بر قلب تحمیل شده است.

ح- پندار و گمان:

^{۵۰} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

اگر خیال انسانی گرایش به شادی و سرور دارد و به سوی خوش بینی و آرزوهای پسندیده مایل است، دلیل بر آن است که قلبش نیرومند است و نیز دلیل بر مزاج معتدل قلب است که حرارت و رطوبت در آن برابر و برحسب مرامند.

اگر خیال و پندار انسان، انسان را به سوی دوری جستن از اجتماع و آزار دادن دیگران بکشد،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۲۰

دلیل بر حرارت قلب است، یعنی قلب سوء مزاج گرم دارد.

اگر پندار و خیال انسان گرایش به بزدلی و اندوهگینی دارد، دلیل بر خشک مزاجی قلب است.

تا اینجا ما نشانی حالات قلب را از خارج قلب ذکر کردیم؛ اکنون ببینیم که حالات خود قلب چگونه ما را بر چگونگی قلب آگاه می سازند.

اگر قلب التهایی بود، خودبه خود دلیل بر مزاج حراری شدید قلب است و قرینه ای نمی خواهد.

اگر قلب تپش غیر عادی داشت، تپش قلب تنها دلیل بر يك حالت مخصوص در قلب نیست، بلکه تپش قلب ممکن است در چندین حالت رخ دهد؛ پس حالت قلب را باید از قراین جست:

۱- اگر قلب ناتوان گردد.

۲- اگر قلب سوء مزاج داشته باشد.

۳- و ممکن است از احساسات زیاد قلب- زیاد حساس بودن قلب- تپش قلب روی آورد، که قلب بسیار حساس از کمترین پنداری که به قلب آید، یا از کمترین اندازه بخاری- یا امثال آن- که به قلب راه یابد قلب با تپش غیر عادی روبه رو می شود.

بیماریهای اشتراکی قلب

ممکن است قلب بیمار شود و بیماری را از غیر خود کسب کرده باشد و اندامی دیگر در این بیماری- که بر قلب آمده است- سهیم باشد، که در این شراکت سر و دهانه معده ویژگی داشته و اکثرا در بیماری قلب دست دارند.

در پیدایش دو بیماری مالیخولیا و صرع- که از بیماریهای مغزند- همواره مغز و قلب باهم شریکند. اتفاق می افتد ماده‌ای از ورم بیماری ذات‌الجنب یا ورم ذات‌الریه به قلب منتقل شود؛ که در این صورت قلب از کار می‌افتد و مرگ سر می‌رسد.

هرگاه خلط بدن از اندازه لازم کاهش یابد، اولین زیان به قلب می‌رسد، زیرا که مزاج قلب دگرگون می‌شود.

اگر تنها حرارت خالص، یا سردی خالص به قلب درآیند، شخص می‌میرد. امکان دارد سرمازده‌ای را بینی که دارد حرف می‌زند و عرق کرده یا عرق نکرده بمیرد.

نشانیهای مزاج گرم طبیعی قلب

نشانیهایی که مزاج گرم طبیعی قلب را می‌نمایاند از این قرارند:

۱- گشادی سینه؛ جز در صورتی که- چنان که گفتیم- گشادی سینه سبب مغز باشد. منظور در اینجا گشادی سرشتی سینه است بدون تداخل مغز.

۲- بزرگی نبض طبیعی که گرایش به پیایی زدن و به سرعت زدن داشته باشد.

۳- نفس طبیعی و بزرگ که گرایش به پیایی آمدن و سرعت داشته باشد.

۴- زیاد بودن مو بر سینه و به‌ویژه آن قسمت از سینه که کمی به‌طرف چپ است؛ مشروط بر این

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۲۱

که بسیاری مو از اثر رطوبتی نباشد که از اندامی دیگر به سینه سرزده باشد و نیز ماده رطوبی زیاد باشد و محیط زیست و هوا در آن تداخل نکرده باشند.

۵- خشم بسیار.

۶- روح اقدام که به معنی بی‌پروا و فوری دست به کار مورد علاقه زدن است.

۷- حس خوش‌بینی در دارنده دل.

۸- امیدواری زیاد.

۹- و چنان که گفته شد بزرگی سینه اگر مغز در آن دخالت نداشته باشد^{۵۱}.

نشانیهای مزاج سرد طبیعی قلب از این قرارند:

- ۱- تنگی سینه؛ مشروط بر اینکه شرط نامبرده در میان نباشد، یعنی کوچکی سینه از کم مغزی سر نباشد و در آفرینش کوچک به وجود آمده باشد بدون تداخل هیچ سببی دیگر.
- ۲- کوچک بودن نبض طبیعی که گرایش به کندی و تفاوت داشته باشد، مگر اینکه سببی در کار باشد که سرعت و کوچکی نبض را تقاضا می کند.
- ۳- ناتوانی دارنده دل.
- ۴- تبلی صاحب دل.
- ۵- بردباری دارنده دل، مشروط بر اینکه ناتوانی و تبلی و بردباری سرشتی باشند و شخص آن را بر خود نیاورده باشد و در کسب آنها جدّ و جهدی به کار نبرده باشد.
- ۶- شخص دارنده قلب در رفتار و گفتار زنانه بنماید.^{۵۲}
- ۷- سراسیمگی دارنده قلب و سرگردانی.
- ۸- کندفهمی.
- ۹- از چیزهای بسیار بی ارزش واکنش نشان دادن.
- ۱۰- سردی بدن دارنده دل.

نشانیهای مزاج تر طبیعی برای قلب

- ۱- نرمی نبض.
- ۲- به سرعت واکنش نشان دادن دارنده دل در برخورد با اموری که دلتنگی یا شادی می آورد و به سرعت پشیمان شدن.

^{۵۱} (۱) - همین عبارت شماره ۹ در شماره يك هم آمده است و تکراری است، اما شگفت آور است که در دو نسخه مختلف این تکرار آمده است.

^{۵۲} (۲) - مردی که تقلید از زنان کند مزاج طبیعی قلبش سرد است؛ آیا مزاج طبیعی قلب زنان به طور عموم سرد است؟ و آیا زنی که مردانه می نماید چطور؟

۳- رطوبی بودن پوست بدن، مشروط بر اینکه مقاومتی با رطوبت مزاج قلب در میان نباشد؛ که سابقا هم ذکر شده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۲۲

نشانیهای مزاج خشک طبیعی قلب

- ۱- سختی نبض.
- ۲- درنگ واکنش نشان دادن با برخوردها.
- ۳- کم آرامی.
- ۴- اخلاق ددمنشانه.
- ۵- خشکی بدن، مشروط بر شرطی که گفتیم، که: کبد در تعدیل رطوبت دخالت نکرده باشد.

نشانیهای مزاج گرم و خشک طبیعی قلب

- ۱- نبض بزرگ- تا اندازه‌ای نه کاملا بزرگ- به بزرگی نبض مزاج گرم خالص قلب، که این کاستن از بزرگی سببش حالت خشکی است که بر ابزار نبض روی آورده است.
- ۲- نبض- که گفتیم تا اندازه‌ای بزرگ است- سریع هم هست و تمایل به ترنجیدگی (انقباض) و پیایی زدن داشته باشد.
- ۳- نفس بزرگ و سریع و پیایی و به‌ویژه در هنگام پس دادن هوای برکشیده.
- ۴- بداخلاق و تندخوی.
- ۵- بی‌شرمی و حیا نکردن از کار ناپسند.
- ۶- سبک جنبی.
- ۷- سخت کوشی و پشتکاری.
- ۸- زودرنجی که سببش گرمای مزاج است.

۹- دیر آشتی کردن که از خشکی مزاج سرچشمه می‌گیرد.

۱۰- موی زیاد و پرپشت بر سینه و فروری بودن مو که سبب خشکی ماده است و خشکی ماده از خشکی مزاج است.

۱۱- پوست شخص دارنده قلب در بسایی با دست، گرم و خشک است.

نشانیهای مزاج گرم و تر طبیعی قلب:

- اگر گرم مزاجی طبیعی قلب، هم‌اندازه مزاج خشک طبیعی قلب باشد؛ و روآوردهای هر دو حالت را در بودن مزاج گرم و تر طبیعی قلب باهم بسنجیم:

۱- موی سینه کمتر است.

۲- سینه گشادتر است.

۳- نبض بزرگ‌تر اما نرم‌تر است.

۴- سرعت و پیایی زدن نبض کم‌تر است.

۵- دارنده قلب زود خشمگین می‌شود اما نه به شدت.

۶- بدن در بسایی گرم و تر است، باز به همان شرط که کبد به شدت- با سردی که دارد- به مقابله نپرداخته باشد و در تعدیل مزاج گرم قلب دخلی نداشته باشد و همچنین کبد در برابر رطوبت قلب ایستادگی نکرده باشد؛ هرچند این مقاومت با رطوبت مزاج طبیعی قلب خیلی شدید نباشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۲۳

۷- دارنده قلب گرم و تر مزاج طبیعی اکثرا به بیماریهای عفونی مبتلا می‌شود.

نشانیهای مزاج سرد و تر طبیعی قلب:

۱- نبض کاملاً بزرگ نیست بلکه گرایش به کوچکی دارد.

۲- نبض نرم است سریع و پیایی نمی‌زند، بلکه برحسب درجات مزاج به ضد سرعت و پیایی زدن گرایش می‌نماید.

۳- شخصی که قلبش مزاج سرد و تر طبیعی دارد، تنبل است.

۴- صاحب چنین قلبی بزدل و ترسو است.

۵- از اقدام به کاری درمی ماند.

۶- نشاط و سرحالی در او مرده است.

۷- کینه توز نیست.

۸- بسیار خشمگین نمی شود.

۹- بدن در بسای سرد و تر است، مشروط بر آنکه کبد در گرم نمودن و خشکانیدن مزاج سرد و تر طبیعی قلب تأثیر به سزا نداشته باشد؛ یعنی مقاومت نکرده باشد، هرچند این مقاومت کم بوده و به شدت نبوده باشد.

نشانیهای مزاج سرد خشک طبیعی قلب:

۱- نبض کند است، اما نه کاملاً.

۲- دارنده قلب دیر می رنجد و خشمگین می شود.

۳- خشم گرفتنش زودگذر نیست و زیاد می ماند.

۴- کینه توز است، کینه را در دل نگه می دارد.

۵- موی بر بدن ندارد.

۶- بدنش در بسای سرد و خشک است، مشروط بر اینکه کبد با گرم نمودن زیاد و تری بخشیدن تا اندازه‌ای - هرچند کم- به داد قلب سرد خشک مزاج نرسیده باشد و آن را تعدیل ننموده باشد.

فصل چهارم نشانی گرفتن از بیماریهای قلب

دلیل بیماری قلب و نوع بیماری قلب را باید از مزاج غیر طبیعی قلب جستجو کرد.

اگر بیماری از ناتوانی و از بین رفتن نیروی بدن و گدازیدن و آب شدن بدن شکایت دارد، باید حال او را بررسی کنی! اگر سببی تازه وارد یا سببی پیشینه را پیدا نکردی و اشتراك اندام دیگری را در به وجود آوردن این حالت ندیدی، باید حدس بزنی که قلب با سوء مزاج روبه‌رو است و اگر تپش و پریدن قلب نیز در کشف سوء مزاج قلب کمک می نماید، برهان قاطع است و دلیل روشن. اگر سوء

مزاج قلب به درجه‌ای برسد که دارنده قلب غش کند. باید بدنی که سوء مزاج قلب ریشه دوانیده و محکم شده است.

اگر سوء مزاج سرد یا گرم، یا خشک و یا بدون ماده بر قلب چیرگی یابد، تن دارنده قلب راه سل و گداخته شدن در بر می‌گیرد.

اگر سوء مزاج قلب از گرمی است و ماده همراه ندارد، پی‌آمدش دق فراگیر است که همه بدن را در بر می‌گیرد.

اگر قلب به سوء مزاج سرد برخورد، نوعی از بیماری دق را برای دارنده قلب به ارمغان آورده است. دقی که آن را دق پیران و دق کهن‌سالان می‌نامند.

اگر سوء مزاج خشک به قلب روی آورده، آن هم نوعی از دق و نوعی بیماری سل به دنبال دارد.

اما باید بدانی که این نوع از سل - که از سوء مزاج خشک قلب سرچشمه می‌گیرد - نه آن سل است که از ورم ریه پدید آید. در مبتلا شدن به این چنین سل که از سوء مزاج خشک قلب است، ریه آزاری در خود حس نمی‌کند.

دارنده قلب در حال ابتلا به این نوع از سل - که از سوء مزاج خشک بدون ماده قلب بروز کرده است - سرفه ندارد. دق این حالت برخلاف حالت دق گرم است؛ که دق ناشی از سوء مزاج خشک قلب سبب حرارت نمی‌شود.

نشانیهای سوء مزاج گرم قلب از این قرارند:

۱- سرعت و پیایی زدن نبض بیش از حالت طبیعی است.

۲- سرعت و پیایی آمدن نفس (بزرگی و سرعت از پیایی آمدن نفس - نسخه) بیش از حالت طبیعی است.

۳- تشنگی شدید، که دارنده قلب از هوای سرد تشنگیش آرامش یابد، و از چیزهای سرد می‌آساید.

۴- روی هم‌رفته لاغر شدن تن و گدازیدن بدون اینکه انگیزه دیگری در میان باشد.

۵- غم و اندوه بر صاحب‌دل مستولی است به حدی که غم و اندوه همراه التهاب می‌باشد.

نشانیهای سوء مزاج سرد قلب:

۱- نبض کوچکتر و کندتر و متفاوتتر از آن است که باید در حال طبیعی حس شود؛ مگر اینکه نیرو از بین رفته باشد و نبض صاحب‌دل برای تلافی کردن مایحتاج از نبض- که از کوچکی و کندی کاهش یافته است- پیاپی آمدن را بیفزاید.

۲- نفس ناتوان است.

۳- نیرو دارد می‌گذارد.

۴- از هر چیز گرم از قبیل: غذای گرم، بساییدن گرم، بو کردن چیز گرم می‌آساید.

۵- دارنده قلب هرسانک و ترسو است.

۶- بسیار دل‌نرم و مهربان است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۲۵

نشانیهای سوء مزاج تر قلب:

۱- نبض نرم‌تر از نبض طبیعی می‌زند.

۲- دارنده قلب از اموری که بر روحیه تأثیر می‌گذارند زود واکنش نشان می‌دهد و به زودی آن را به فراموشی می‌سپارد.

۳- دارنده قلب دارای سوء مزاج تر، اکثراً با تبهای عفونی سروکار دارد.

نشانیهای سوء مزاج خشک قلب:

۱- نبض، در مقایسه با نبض طبیعی گرایش به خشکی دارد.

۲- دارنده قلب از چیزهایی که کم یا زیاد بر روحیه تأثیر گذارند، به زحمت واکنش نشان می‌دهد اما واکنش دیرپا و ماندگار است.

۳- بدن می‌گذارد.

فصل پنجم نشان از ورمهای قلب

اگر قلب در حالی است که امکان ابتلا به ورم گرم داشته باشد، مقدماتی دارد که از این قرارند:

۱- اختلافی چنان شگفت‌آور و باورنکردنی در نبض پیدا می‌شود که سابقه ندارد.

۲- بدن دارنده قلب، شعله‌ور به شدت التهابی است و به‌ویژه شدت التهاب در اطراف اندامان نفس‌کش بیشتر است.

۳- دارنده قلب در حال نفس کشیدن، هرچند بیشترین مقدار از هوا را برکشد و سردترین هوا را بلعد، مثل آن است که اصلاً نفس نکشیده است.

۴- غش کردن بر اثر از بین رفتن نفس عارض شود.

روا نیست توقع داشته باشی که ورم قلب را نیز از سخت شدن نبض همچون ورم‌هایی که در سایر اندامان پیدا می‌شود بشناسی؛ زیرا این مهلت را نمی‌دهد که نبض به سختی بینجامد و قبل از آنکه نبض سخت شود دارنده قلب مرده است.

قرحه در قلب:

برخی از اطباء گفته‌اند اگر قرحه در قلب پدید آید از سوراخ چپ بینی دارنده قلب خون می‌آید و بعداً می‌میرد. نشانه روی آوردن قرحه به قلب را باید از آزاری که در جای پستان چپ حس می‌شود جست.

از بین رفتن تك (انحلال فرد) در قلب:

این حالت تنها بستگی به سببی دارد که تازه وارد باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۲۶

فصل ششم سببهای تأثیرگذار بر قلب

انگیزه‌هایی که بر قلب تأثیر می‌گذارند و قلب را از حالت طبیعی منحرف می‌سازند به دو بخش تقسیم می‌شوند:

الف- انگیزه‌هایی که ویژه قلب هستند.

ب- انگیزه‌هایی که قلب در پیدایش آنها با غیر خود شریک است، یا شرکت چند جانبه است.

سببهای ویژه قلب:

۱- شاید چگونگی حالت نفس کشیدن باشد.

۲- روی آورهایی که سبب واکنشهای روانی است.

شرح سببهای ویژه به قلب:

- الف- اگر نفس تنگ شد و یا بسیار گرم یا بسیار سرد بود، حتما گزندگی به قلب می رسد.
- ب- اگر سبب آسیب رسیده به قلب واکنشهای روانی است، باید به گفتار ما که در کلیات آورده ایم رجوع شود؛ و بیان کردیم که واکنشهای روانی از راه روان تأثیر بر قلب می گذارند.
- ۱- گاهی واکنشهای روانی به حدّی فشار می آورند و بیش از حد تأثیرگذار می شوند که گرمای غریزی قلب را به داخل سوق می دهند و خفه می کنند، یا گرمای غریزی را بالا می رانند و در خارج پراکنده می نمایند.
- ۲- گاهی تأثیر واکنش روانی، سر به غش کردن دارنده قلب می کشد.
- ۳- و ممکن است دارنده قلب را بمیراند.
- ۴- چشمگین شدن- که از واکنشهای روانی است- در میان سایر واکنشها از همه بر قلب کمتر تأثیر می گذارد و کمتر رخ می دهد که انسان از اثر چشمگینی بمیرد.
- ۵- بی خوابی کشیدن زیاد، ورزش کردن بیش از حدّ لازم و امثال آنها، قلب را تحلیل می برند و سبب ناتوانی قلب می شوند.

فصل هفتم دستورات همگانی در معالجه قلب

ما درباره داروهای علاج قلب گفتاری جداگانه داریم. اگر کسی هم در علم طبابت و هم در عمل اصولی طبابت- که عمومی تر از تنها طبابت است- معلومات کافی داشته باشد، از گفتار ذکر شده استفاده خواهد کرد. لیکن ما در اینجا به چیزهایی اشاره خواهیم کرد که باید در کتابهای طبی ساده و بدون اشکال نوشته شود. قلب اندامی است ارزشمند، ارزنده تر از هر اندامی که در رده سر اندامها قرار گرفته اند. پس

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۲۷

باید هنگامی که قلب را به وسیله دارو معالجه می کنیم، با اعتماد بر خویش به تداوی و معالجه بپردازیم؛ حال این معالجه پاکسازی قلب از خلط باشد، یا مرام از معالجه تبدیل مزاج قلب به سوی حالت طبیعی باشد. اگر برای

پاکسازی خلط از قلب به رگ‌زنی اقدام نکردیم و داروی پاک‌ساز به جای رگ زدن به کار بردیم، نباید چندین وسیله را باهم در يك آن واحد به کار اندازیم و دلیل آن باشد که همه پاک‌سازند.

آنچه در این باره بیشتر جای اهمیت است آن است که کاری نکنیم وسیله پاکسازی از اندازه لازم بیشتر باشد و در نتیجه آن نیروی دارنده قلب از بین برود.

باید علاجی را تجویز کنیم که هرگاه حس کردیم نیرو اندکی به سستی گراییده است، نیرو را به حال توانایی بازگرداند و نیروی کاهش یافته را به وسیله علاج دریابیم و کاری شود که دارنده قلب این کاهش را جبران کند.

مثلا از اثر مزاج گرم قلب یا از اثر مزاج سرد قلب، قلب ممکن است ضعیف و ناتوان شود. ما باید سوء مزاج را از بین ببریم تا قلب نیروی خود را از سر بگیرد؛ که سرحال بودن قلب سرحالی دارنده قلب نیز هست.

آری پاکسازی قلب از خلط مایه بیماری قلب، تنها يك راه ندارد که آن هم پاکسازی وسیله خون‌گیری باشد، می‌توانیم از هر نوع دیگر از انواع پاک‌سازی‌کننده‌ها استفاده کنیم.

اما باید یادآوری کنیم که پاکسازی خلط مایه بیماری از قلب، بهتر آن است که از راه خون گرفتن صورت پذیرد، که خون‌گیری به احتیاطی که باید مراعات شود نزدیک‌تر است.

سبب در اینکه رگ زدن را در پاکسازی خلط مایه بیماری قلب، بر سایر وسایل پاک‌سازها ترجیح می‌دهم این است که بیرون کشیدن خون از بدن مانند دارو نیست که بر قلب وارد آید.

دوم اینکه اکثرا بیماری قلب سببش پر شدن قلب از خون و بخار است؛ رگ زدن زیان هر دو را خنثی می‌نماید.

اگر تشخیص دادی که بیماری قلب سببش پر شدن قلب از خون است، شاه‌رگ دست راست را بزنی! و اگر تشخیص دادی که سبب بیماری قلب جمع آمدن بخار در قلب است، شاه‌رگ دست چپ را بزنی!

اگر نخواستی از رگ‌زنی استفاده کنی و در نظر داشتی که پاکسازی خلط از قلب وسیله دارو باشد، باید داروهایی را که برای پاکسازی خلط ذکر شده‌اند با علاجهای دیگر همراه کنی؛ زیرا داروهای پاک‌ساز اکثرا با بدن ناسازگارند، پس باید داروهای قلبی را با داروی پاک‌ساز بیامیزی که خاصیت نیروبخشی به قلب دارند.

ممکن است در پاکسازی خلط از قلب داروهای تریاقی و پادزهری که با قلب سازگار باشند با داروی پاک‌ساز مخلوط نمایی و بهره‌رسان باشند.

چنین داروهای نیروبخش به قلب - که گفتیم با داروی پاکسازی آمیخته شوند - علاوه بر نیرو بخشیدن به قلب فایده دیگری نیز در بر دارند و آن اینکه داروی پاک‌ساز را تا به قلب می‌رسد

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۲۸

بدرقه می کنند و نمی گذارند راه را کج کند و به جای دیگری غیر از قلب سر بزند.

تبدیل مزاج ناسازگار قلب

مزاج ناسازگار قلب که باید تبدیل شود، در یکی از حالات زیر است:

۱- مزاج سرد قلب.

۲- مزاج گرم قلب.

۳- مزاج تر قلب.

۴- مزاج خشک قلب.

اگر خواستیم که مزاج سرد ناسازگار قلب را به احسن تبدیل نمائیم، بدون پروا و با جرأت داروی گرم را مخلوط با داروی تقویت قلب تجویز می کنیم و احتیاط می نمائیم که داروی تجویز شده چنان باشد که خلط مایه بیماری در قلب را چندان به حرکت تند و شدید درنیآورد که جرم قلب از اثر حرکت ماده خلط کشیده شود. این کشیدگی خواه سبب باد باشد یا سببش ماده ورم آور باشد یا غیره فرقی نمی کند.

اما اگر خواستیم که مزاج گرم ناسازگار با قلب را به احسن تبدیل کنیم، این جسارت را در خود نمی بینیم که تنها و تنها داروی سردی بخش را به کار ببریم؛ زیرا گوهری که قلب به خاطر آن آفریده شده است روان زندگی است، و گوهر گرم در روان جای داده شده است. گرمی روان گرمی سرشتی است و از آن گرمیها نیست که به بدن زیان می رساند.

در حالتی که سوء مزاج گرم رخ می دهد گرمای غریزی روان را کاهش می دهد و تحلیل می برد و دودآلود می نماید و تیره می گرداند.

اگر داروی سردی بخش به جرم قلب آید و منظور از آن فرو نشانیدن گرمای قلب باشد و آن داروی سردی بخش با داروی تقویت کننده حرارت سرشتی همراه نباشد؛ منظور این است که خاصیت گرمی بخشیدن همراه گرمی موجود در دارو باشد، ممکن است جرم قلب از آن بهره بیند اما ممکن است روان زندگی - که اصل و مادر قلب است - زیان بیند.

لیکن اگر داروی سردی بخش را همراه دارویی که در خاصیت، گرمای غریزی را تقویت می نماید، برای روبه راه کردن مزاج گرم قلب به بیمار بدهیم که دارو دوطرفه بهره رسان باشد؛ از طرفی داروی سردی بخش گرمای بیگانه را - که سبب سوء

مزاج قلب شده است- کاهش می‌دهد و تحلیل می‌برد و از سوی دیگر داروی همراه- که خاصیت تقویت گرمای غریزی دارد- گرمای غریزی قلب را تقویت می‌بخشد و ما در قلب، که منظوم روان زندگی است، از آن بهره‌برداریم.

هم‌اکنون بود که دانشمندان پیشین در معالجه سوء مزاج گرم قلب و روی‌آوره‌های آن همیشه داروهای سردی‌بخش را با داروهای گرم سازگار با قلب می‌آمیختند و بر این باور بودند که اگر طبیعت نیروی کافی داشته باشد سردی‌بخش و گرمی‌بخش را از هم جدا می‌سازد، سردی‌بخش را بر قلب می‌گذارد و داروی گرمی‌بخش سازگار با قلب را به روان زندگی تحویل می‌دهد و تعادل در میان این و آن برقرار می‌شود.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۳، ص: ۵۲۹

همان دانشمندان پیشین اگر دارویی را پیدا می‌کردند که خاصیت تعدیل روان زندگی را در بر داشت، یا روان را نزدیک به اعتدال می‌گردانید- مثلاً داروی گاوزبان- آن را بی‌درنگ به کار می‌گرفتند.

این طرح معالجه که داروی سردی‌آور را برای قلب دارای سوء مزاج گرم با داروی تقویت‌کننده گرمای غریزی و طبیعی قلب به بیمار بدهند در صورتی بهره‌رسان است که طبیعت- چنان‌که اشاره کردیم- نیرومند باشد، اما اگر طبیعت نیرومند نیست و ناتوان است از معالجه بهره‌ای حاصل نمی‌شود.

گاهی دانشمندان قدیم، برای رسانیدن دوی گرم سازگار با قلب کاری می‌کردند. چنان‌که:

از دردی گوهر اکثر داروهای سردی‌بخش (از گوهر سنگین اکثر داروهای سردی‌بخش).

نسخه) که کمتر نفوذ می‌کنند و طبیعتاً گرایش به ماندن و ماندگار شدن دارند و از نفوذ کردن در می‌مانند، داروی برطرف کردن مزاج سرد قلب را می‌ساختند و برای اینکه بتواند نفوذ کند و ثابت نماند، داروی گرم نفوذکننده را با داروی ساخته از دردی گوهر داروهای سرد می‌آمیختند تا داروی سرد را نفوذ دهد و آن را تا سرمنزل مقصود بدرقه کند و طبیعت این داروهای درهم آمیخته را به قلب تحویل دهد.

مثلاً زعفران را با سایر آمیزه‌های قرص کافور مخلوط می‌کردند که زعفران کافور و آمیزه‌هایش را به سوی قلب روانه کند و نفوذ دهد که پس از رسیدن دارو به قلب نیروی طبیعی دست به کار شود و داروی گرم را از قلب منحرف سازد و آن را به روان تسلیم کند و سردی‌بخشها را برای پایین آوردن درجه حرارت مزاج گرم ناسازگار قلب و تعدیل سوء مزاج گرم قلب به کار وا دارد.

این اسلوب معالجه پیشینیان در واقع مفیدتر از آن است که تنها داروهای سردی‌بخش را برای تعدیل مزاج گرم ناسازگار قلب استعمال نمایند، چنین داروهای سرد خالص، بدون کمک گرفتن از داروی گرم نفوذ دهنده، در اول راه گیر می‌کنند و راه لازم را نمی‌پیمایند و بدون راننده به راه‌روی ادامه نمی‌دهند.

پزشکانی که به کار اطباء پیشین راضی نبودند و از این اسلوب معالجه انتقاد می کردند و زعفران را از آمیزه های قرص کافور دور ساختند، بدون اینکه آگاه باشند قرص کافوری را کم مایه کردند.

و می توانی مزاج گرم ناسازگار قلب را به وسیله رب میوه ها معالجه کنی! به ویژه در این باره آب سبب شامی و میوه به خوب است و میوه به و آنچه خاصیت همانند به دارد بهترین داروست که بعدا به تفصیل راجع به میوه به و امثال آن شرحی داریم که بیان می کنیم.

علاج سوء مزاج گرم قلب با داروهای پاشیدنی و ضمادهای فرونشاننده حرارت که با داروهای نیروبخش قلب مخلوط باشند، ممکن است.

اگر تشخیص دادی که سبب سوء مزاج گرم قلب ماده خلط است آن را پاکسازی کن!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۳۰

علاج سوء مزاج سرد قلب:

۱- باید در معالجه سوء مزاج سرد قلب معجونهای بزرگ- که بعدا ذکر خواهیم کرد- به کار بری!

۲- شراب ریحانی در معالجه سوء مزاج سرد قلب وارد است.

۳- ورزشهای میانه ورزش بسیار سخت و خسته کننده و ورزش سبک.

۴- ضمادها و پاشیدنیهای گرم مزاج و خوشبوی که با قلب سازگارند.

۵- غذاهای گرم به اندازه ای که هضم شوند.

اگر سبب سوء مزاج سرد قلب ماده باشد آن را پاکسازی کن!

علاج سوء مزاج خشک قلب:

در علاج سوء مزاج خشک به این چیزها نیاز است:

۱- غذای بسیار رطوبت بخش و بعد از غذا خوردن به حمام رفتن.

۲- در آبن نشستن بیمار و استراحت کردن در آن.

۳- بیمار تا ممکن است آرام و بی حرکت باشد.

۴- نوشیدن آب سرد؛ اما اگر بیمار احساس سرمای زیاد کرد، باید از نوشیدن آب بسیار سرد دوری جوید و به وسیله غذاها و شربتهای سرد، آب بسیار سرد خوردن را تلافی نماید.

اکثراً بعد از خوردن غذای گرم بیمار بخوابد و تا بیشتر بخوابد بهتر است.

اگر تشخیص دادی که ماده خلطی گرمی، سبب سوء مزاج خشک قلب شده است آن را پاکسازی کن!

هرگاه راجع به علاج دق و پژمرده شدن سخن راندم، این بحث را بیشتر تفصیل می‌دهیم.

علاج سوء مزاج تر قلب:

برای بیماری که قلبش سوء مزاج تر دارد، دستوراتی داریم که از این قرارند:

۱- غذا باید نرم و لطیف باشد، خوب کیموس باشد و زیاد از اندازه نخورد.

۲- داروهای خشکاننده تناول کند.

۳- ورزش میانه، نه سخت و نه سبک کند و پیاپی ورزش کند.

۴- قبل از غذا خوردن به حمام برود، زیاد حمام رفتن و تن را در آبهای گرم معدنی شستن و زیاد در آب گرم ماندن به نفع بیمار است.

۵- داروهای مسهل و ادرارآور بخورد.

۶- شراب تند و نیرومند که اندکی بوی خوش از آن به مشام می‌رسد بنوشد.

اگر بیمار حرارت دارد، از حمام دوری جوید و جماع کردن برای او خوب است.

اگر تشخیص دادی که سبب سوء مزاج تر قلب، ماده رطوبی یا ماده گرم رطوبی است، آن را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۳۱

پاکسازی کن!

گفتاری درباره داروهای معالجه قلب:

اگر می‌خواهی که داروهای علاج بیماری قلب را کاملاً یاد بگیری و بشناسی باید به لوحهای داروهای ساده مراجعه کنی و از لوحی که درباره اندامان نفس کش است داروهای علاج قلب را برچینی.

اما در اینجا به حسب نیازمندی در این هنگام که سخن راجع به قلب و بیماریهای قلب است، داروهایی را ذکر می‌کنیم و نام می‌بریم که در رأس داروها قرار دارند و مادر سایر داروهای علاج قلب به شمار می‌آیند.

می‌گوییم: داروهایی که در علاج قلب نزدیک به اعتدال مزاج هستند عبارتند از: یاقوت، بیجاده، فیروزه، طلا، نقره، گل‌گاوزبان.

داروهایی که مزاج گرم دارند و آنها را داروی گرم می‌نامیم عبارتند از:

درونه، ماه پروین، مشک، عنبر، زنجفیل بیابانی، ایریشم که خاصیت گرمی دارد، زعفران، بهمنان، که زعفران و بهمنان خیلی زود بهره می‌رسانند، میخک، که بسیار تأثیر عجیب دارد، عود خام، بادرنجبویه، بزر بادرنجبویه، ریحان کوهی، بزر ریحان کوهی، شاه افسرم، بزر شاه افسرم، قاقله، فلنجه، پلنگ مشک، بزر پلنگ مشک، برگ ترنج، گوشت ترش ترنج، درخت هندی (سازج)، زنجفیل شامی، که تأثیر شگفت‌آور دارد.

داروهای سردمزاج برای علاج قلب از این قرارند:

مروارید، کهربا، بدل مرجان، کافور، صندل، گل محمدی، تباشیر، گل مهرزده، سیب، گشنیز خشک شده، گشنیز سبز و غیره.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۳۲

گفتار دوم شرح جزئیات بیماریهای قلب به تفصیل

فصل اول خفقان

خفقان نوعی پریدن و تپش غیر عادی است که به قلب روی می‌آورد، سبب خفقان عبارت است از هرچه آزار به قلب می‌رساند، هرچه قلب از آن آزار ببیند، و این آزاررسان به قلب که مایه خفقان قلب می‌شود چند صورت دارد:

۱- سبب آزار قلب در خود قلب است.

۲- سبب آزار قلب در نیام قلب است.

۳- آزار قلب از اندامان همسایه قلب به قلب سرایت کرده است.

- ۴- سبب ممکن است ماده خلطی باشد.
- ۵- آزار قلب نتیجه سوء مزاج ساده بدون ماده باشد.
- ۶- شاید از ورم باشد.
- ۷- سبب گسستگی و تحلیل تک است (انحلال فرد).
- ۸- چیزی بیگانه سبب آزار قلب شده است.
- ۹- شاید از اثر ترسوی و بزدی زیاد- که دارنده قلب دارد- قلب آزار دیده باشد.
- ۱۰- شاید از حساسیت زیاد قلب آزار بیند.
- گفتیم ممکن است سبب آزار دیدن قلب ماده خلطی باشد، حال ببینیم چگونه ماده‌ای سبب آزار قلب می‌شود.

الف- اگر خلط خونی باشد.

ب- اگر خلط رطوبی باشد.

ج- ممکن است خلط سودایی باشد.

د- امکان دارد خلط صفرائی باشد.

ه- شاید خلط بادی و زاده باد باشد که از سایر خلطها سلامت‌تر و کم‌آزارتر و علاجه‌ش از همه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۳۳

خلطها آسان‌تر است.

اگر قلب از سوء مزاج ساده و بدون ماده با آزار روبه‌روست، باید بدانی که هر سوء مزاجی چیره بر جسم باشد نیروی تن را کاهش می‌دهد و ناتوانی می‌آورد و هر نوع از ناتوانی جسم، در صورتی که چیزی از نیرو در قلب باقی مانده باشد، قلب را به نوعی تشویش و اضطراب وادار می‌نماید به این می‌ماند که قلب می‌خواهد از خود دفاع کند و آزار را از خود دور سازد، این تشویش قلب همان خفقان است.

اگر قلب به پریدن و تپیدن زیاد غیر عادی مبتلا گردد، خفقان قلب به غش کردن بیمار می‌انجامد، و اگر از حالتی که سبب غش کردن می‌شود تپیدن و پریدن قلب پا فراتر نهد، آژیر مرگ دارنده قلب است.

هر درد و آزاری که از سوء مزاج ساده بی‌ماده ممکن است بر قلب آید، از هر مزاج غیر ساده، یعنی همراه ماده هم حتما ساخته است و سوء مزاج سوء مزاج است چه ساده، چه با ماده، برای آزار قلب هر نوع سوء مزاجی آمادگی کامل دارد.

ورم گرم در قلب:

ورم گرم قلب وقتی که شروع به ایجاد شدن می‌کند و هنوز در راه است، سبب خفقان قلب می‌شود و خفقان قلب غش کردن در پی دارد و از آن پس مرگ حتمی است.

ورم سرد قلب:

ورم سرد در قلب تقریباً حالش حال ورم گرم است، اما فوراً سبب مرگ نمی‌شود و مهلتی، آن هم کم، به دارنده قلب می‌دهد.

از بین رفتن تك (انحلال فرد) و بندآمدنیها در قلب نیز حال ورم سرد قلب دارند.

بندآمدنیهای خطرناك است که در گدازه‌های خون و در گدازه‌های روان زندگی و در قلب و اطراف نزدیک قلب و در رگهای درشت که از اجزاء ریه به شمار می‌آیند به وجود آید.

بیگانه‌هایی که سبب آزار دیدن قلب می‌شوند چند احتمال دارند:

۱- درد و آزار گرمی آور و واکنش ماده ورمها، اندام همجوار قلب را دربرگرفته و قلب از آزار همسایه نصیبی برده است.

۲- دارنده قلب داروی سمی خورده است و آزار ناشی از سم به قلب رسیده است.

۳- از نیش جانوران زهردار- که دارنده قلب را آزار رسانیده‌اند- آزار به قلب سرایت کرده است.

۴- کرمهای موجود در شکم، و به‌ویژه کرمهایی که به بالایهای مکان غذا و مکان مدفوع رسیده‌اند، آزار قلب را هم فراهم کرده‌اند.

اگر آزار قلب از حساسیت و رقت قلب است و خفقان را برای قلب به وجود آورد، چنان است که بادی بسیار کم و اندک در فضای میان قلب و نیام قلب خزیده باشد، یا باد به جرم قلب راه یافته باشد، یا در رگهای دل پناه گرفته باشد؛ این اندک باد سبب خفقان قلب می‌شود.

کمترین حالت گرمی یا سردی که به قلب درآید؛ مثلا حتی اگر بعد از نوشیدن آب باشد بدون اینکه به کارهای قلب زبانی برسد و قلب همچنان در انجام کار خویش توانا بماند، باز خفقان قلب رخ می‌دهد.

آزاری که به قلب رسد و مایه خفقان قلب گردد، اگر از شراکت غیر است و دیگران در آن سهیمند، آن هم چند جهت دارد:

۱- سهیم بودن تمامی بدن در آزار دیدن و تپش و پریدن خارج از حدود لازم قلب، چنان که در تبها روی دهد؛ به‌ویژه وقتی که دارنده قلب به تب و بایی مبتلاست.

۲- آبشامه (نیام قلب) در آزرده و تپش و پریدن قلب دخالت دارد، که مثلا ورم سست در آبشامه نیام قلب سر برآرد.

یا اینکه ورم آبشامه نیام قلب ورمی سخت باشد، چنان که برای آن میمون و آن خروس که ذکرشان آمد پیش آمده بود.

۳- معده در آزرده قلب دستی داشته باشد، مثلا خلط لزج شیشه‌ای در دهانه معده باشد، یا خلط گزنده صفراپی در دهانه معده جای خوش کرده باشد، یا اینکه خوراک در معده تباہ شده باشد و از آزار معده، سهمی به قلب رسیده باشد و سبب خفقان قلب از شراکت معده باشد.

۴- یا از مشارکت همه اندامان دردمند، قلب به درد آید و به خفقان دچار گردد. زیرا درد هر اندامی که شدید و بیش از حد باشد، حتما قلب از آن متأثر می‌شود، که در میان سایر اندامان تن، معده بسیار در این شراکت دست دارد؛ مثلا هرگاه خلط در معده بود و معده را به درد آورد یا جوشهایی در دهانه معده پیدا شوند، یا بعد از قی کردن بسیار شدید و تند، معده به چنان سستی و آزاری مبتلا می‌شود که به زحمت می‌توانی آزار معده را با آزار قلب یکی ندانی!

یا شاید دهانه معده ببرد و بتپد و خفقان قلب را پیروی کند که این حالت پریدن و تپیدن دهانه معده بسیار شبیه خفقان قلب است و تو گوئی قلب است که خفقان دارد نه دهانه معده.

۵- یا می‌توان ریه را در ایجاد خفقان قلب مجرم شناخت؛ مثلا در آن طرف ریه که نزدیک قلب است راه‌بندانیهایی پدید آید و نفس راه راست خود را نیپماید، که در این حالت تنگی نفس روی دهد که جای نگرانی است.

۶- ممکن است در حالت بحران بیماری، وقتی که خلط به راه بحرانی می‌رود خفقان روی دهد که این بحث را در جای ویژه به خود شرح خواهیم داد.

۷- اگر کسی بعد از بیماری، خفقان قلب دارد و هنگام بیماری دلش به هم آمده و صفرای زیاد بیرون داده و بعد از بیماری نیز دل به هم خوردن باقی است، این نوع خفقان قلب جزء خفقان ناپسند است و آژیر پیدایش تشنج در معده است.

نشانیهای خفقان:

نشانیهایی که می‌توان از آنها بودن خفقان را بشناسی از این قرارند:

نبض. هرگاه نبض دارنده قلب از راه طبیعی پا فراتر یا فروتر نهاد و از حالت طبیعی خارج شد،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۳۵

خبر از خفقان قلب می‌دهد؛ که این دگرگون شدن و از حالت طبیعی بیرون آمدن نیز چند صورت دارد؛ نبض بزرگتر یا کوچکتر از حد لازم و متوقع، سریع‌تر از نبض طبیعی، کندروتر از بایسته، جداجداتر و بیشتر از اندازه لازم دارای تفاوت، پیایی زدن نبض به حالت غیر عادی.

گاهی می‌بینی که نبض با نبض بیماران آسم شباهت کامل دارد.

اگر ماده خفقان‌آور برای قلب ماده رطوبی باشد، نبض بسیار نرم است و خبر از رطوبی بودن ماده می‌دهد؛ دارنده قلب نوعی احساس دارد که گویی قلبش در رطوبتی غلت می‌خورد.

اگر ماده سبب خفقان قلب ماده خونی باشد، در شخص دارای قلب نشانیهای حرارت و التهاب دیده می‌شود؛ نبض سریع می‌زند و هنگامی که خفقان آرام است، نبض بزرگ است.

اشخاص دارنده قلب خفقانی که ماده خفقان‌آور خونی باشد، از جماع کردن می‌آسایند و بهره بینند.

اگر ماده انگیزه خفقان در قلب، خلط سردمزاج باشد، باید عکس خفقان خونی (خفقانی که ماده‌اش خونی است) را به حساب آری.

اگر سبب خفقان قلب، خلط صفرای باشد- که کمتر روی می‌دهد خلط صفرای در قلب باشد- آن را در نشان بیماریهای صفرای بیاب که بعد از خفقان آیند.

نبض سخت نیز دلیل بر خفقان صفرای است.

التهاب تند و شدید تن دارنده قلب نیز گواه خفقان صفرای می‌شود.

اگر ماده خفقان آور قلب خلط سودایی باشد، آن را از غم و اندوه، دوری کردن از مردم و سختی نبض بیمار می‌توان شناخت.

اگر سبب خفقان باد است، تپش و پریدن قلب کمتر از حالت خفقانیهای دیگر است، اختلاف نبض کم است.

اگر سبب خفقان قلب، ورم است - ورم گرم یا سرد در گوهر قلب پیدا شده یا در نیام قلب - می‌توانی از نشانیهای ذکرشده برای شناسایی ورم گرم و سرد در قلب استفاده کنی.

اگر از بین رفتن تك است و در قلب روی داده، انگیزه‌های آن را بررسی کن و خفقان قلب را تشخیص ده!

اگر خفقان ناشی از داروی سمی باشد - که دارنده قلب خورده است - یا ناشی از نیش جانوران زهردار - که دارنده قلب را نیش زده‌اند - باشد، نبودن سببهای سایر حالات و بودن سبب سم و نیش‌زدگی سبب خفقان را آشکار می‌سازند.

اگر سبب خفقان، کرم در شکم است، آن را نیز از سم و نیش جانوران قیاس کن!

اگر خفقان قلب از مزاج گرم بدون ماده دارنده قلب است، شخص مبتلا به خفقان قلب، از اثر سوء مزاج گرم ساده، با التهاب شدید دست به گریبان است و احساس نمی‌کند که رطوبتی چندان هست که قلبش در آن غوطه‌ور و در حرکت باشد، نبض سریع است و پیایی می‌زند، سرعت و پیایی زدن حتی در غیر وقت برانگیخته شدن خفقان موجود است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۳۶

گاهی سببهایی که بدون ماده، حرارت برای بدن به ارمغان می‌آورند، خفقان قلب را به دنبال دارند.

در بیماری دق و امثال آن نیز خفقان قلب پدید آید.

اگر سبب خفقان قلب، ماده خلط سردمزاج است، از پاك‌سازیهایی خلط فرو نشان گرمای غریزی، از بیماریهای سردی آور، از هوا و غیره، از تفاوت نبض در غیر هنگام خفقان می‌توان آنها را شناسایی کرد.

اگر خفقان قلب از نتیجه بندآمدن آنها باشد، دلیلش را از اختلاف نبض در کوچکی و بزرگی، در ناتوانی و نیرومندی به دست آر! به شرطی که علامات پر شدن خارج از حال طبیعی نباشد.

اگر خفقان قلب از زیاد احساساتی بودن قلب است و چنان که گفتیم از کمترین اندازه بادی که روی می‌آورد، یا کمترین آزاری که رخ دهد به خفقان می‌افتد، علامت‌ش را از علامات سلامتی کامل می‌دانی.

دارنده قلب تن سالم دارد، نبضش نیرومند است، نفس بدون کم و کاستی است، هیچ اندامی از اندامان تن آسیب ندیده‌اند، بزرگی نبض و نیرومندی نبض بهترین گواه بر این حقیقتند که خفقان از قلب احساساتی است و حساسیت شدید قلب سبب خفقان شده است.

در این حالت هرچند تپیدن و پریدن قلب پیایی باشد، بدن سلامت خود را حفظ کرده است و نیروی بدن بر مرام است، کار و کنشهای دارنده قلب درست و صحیح انجام می‌شوند.

اکثر کسانی را که قلب بسیار حساس دارند و حساسیت زیاد قلب سبب خفقان می‌شود، می‌توانی از چهره بشناسی. چهره چنین اشخاصی از واکنشهای روانی- هرچند کم هم باشد- از قبیل شادی، غم، نگرانی، خشم، برمی‌انگیزد و عکس العمل نشان می‌دهد.

اگر کلیه بدن در به وجود آوردن خفقان قلب شرکت دارد؛ مثلاً در حالت تب و حالت بحرانی بیماری، دلیل آشکار است.

اگر گناه خفقان قلب به عهده معده است، باید سبب را در حالات و چگونگی معده پیدا کرد:

۱- آیا اشتهای بیمار کم است یا زیاد؟

۲- چه چیزهایی را از معده بیرون می‌دهد؟

۳- آیا شب‌های خیالی را می‌بیند و در نظر مجسم می‌کند؟

۴- دل به هم آمدن هست؟

۵- درد پیچش شکم دارد؟

۶- یکی از نشانیهای معده سبب خفقان قلب این است که وقتی بیمار گرسنه و معده تهی از خوراک باشد، خفقان سبک می‌شود، مشروط بر اینکه ماده صفرایی در حال گرسنگی و تهی بودن معده در دهانه معده ریزش نکرده باشد.

۷- اگر در حال و هنگام هضم غذا خفقان شدت نیابد، می‌توانی خفقان قلب را از معده بدانی.

اگر ریه در به وجود آوردن خفقان قلب دخالت داشته باشد، دارنده ریه که به بیماری آسم مبتلا

شده باشد، دلیل است که خفقان قلب نشانی از ریه دارد. همچنین نشانی‌هایی باشند که رطوبت داخل ریه را بازگو کنند، یا اینکه بندآمدنیها در گدازه‌های ریه سبب خفقان قلب می‌شوند که راجع به این بندآمدنیها در باب ویژه به آن بیاناتی داریم.

اگر سبب خفقان قلب از بیماری خفگی (حناق) است، نشانیهای حناق را در باب حناق ذکر کرده‌ایم. ممکن است دهانه معده سبب خفقان قلب باشد، باید از جریان لعاب و دردی که گویی آن را گاز گرفته‌اند و دردی که به خلیدن چیزی تیز می‌ماند که در دهانه معده رخ دهد، سبب را شناخت.

علاج انواع خفقان قلب

اگر سبب خفقان قلب ماده است، هر نوع ماده‌ای از هر جنس باشد، حتما باید پاکسازی شود. ماده خوبی را باید وسیله رگ زدن و خون گرفتن بیرون آورد و باید خوبی را که می‌گیری به حد کافی باشد. باید غذای دارنده قلب را در چندی و چونی تعدیل کنی.

اگر خفقان قلب نوبتی بود، یا خفقان در فصلی از فصول سال بیشتر رخ داد، مثلا در بهار بیشتر از سایر فصول پدیدن و پریدن قلب روی داد؛ باید قبل از آمدن نوبت خفقان رگ بزنی. غذای دارنده قلب لطیف و نرم باشد، چیزهایی را بخورد که تقویت قلب می‌کنند.

اگر ماده خلط بلغمی بود و سبب خفقان قلب شده بود، باید برای پاکسازی کردن آن داروهایی استعمال شود که تأثیر خوب بر قلب دارند، که بهترین و تأثیربخش‌ترین بر قلب به‌طور احسن در این باره، آن نوع از معجونهای بزرگ (ایارج) است که رطوبتهای لزج را برمی‌کند و بیرون می‌راند.

اگر ماده خفقان‌آور قلب خلط سودایی است، باید آن را وسیله ایارج «روفس»، ایارج «لوغادیا» و هر دارویی که خلط سودایی را از جاهای دور پاکسازی می‌کند معالجه کرد، و پس از پاکسازی خلط سودایی، به تعدیل مزاج پردازد!

اگر خلط به وجود آورنده خفقان قلب خلطی است سردمزاج، داروهای گرم را به کار گیر!

اگر خلط گرم مزاج سبب خفقان قلب است، از داروهای سردی بخش استفاده کن و به‌ویژه برای خلط سرد یا خلط گرم داروهایی را به کار ببر که با قلب سازگارند و قلب از آنها بهره می‌بیند و زبانی به قلب نمی‌رسانند.

اگر سبب خفقان قلب در معده است و خلط غلیظ در معده به هم آمده است، دستور معالجه‌اش چنین است:

پس از غذا خوردن و خوردن نرمی بخشهای مانند آب ترب و اسکنجبین، بیمار باید قی کند و بعد از آن اسهال شود. داروهای اسهالی در چنین حالی عبارتند از «لوغادیا»، «ثنادیطوس» (ثیادریطوس. نسخه)، «ایارج فیکرا» (معجون تلخ مسهل) که با پیه حنظل تقویت شده باشد،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۳۸

داروهایی که از قارچ چمنی یا سس صغیر می سازند.

اگر خلط صفراوی گزنده در معده است و سبب خفقان قلب شده است، علاجش این است که در زیر می آید:

دارنده معده رب میوه‌ها و میوه‌های خوشوی و میوه‌های مانند سیب و به بخورد و اگر بعد از غذا میوه به بخورد خوب تر است. گلابی و امثال آن خوبند. معده دارای خلط صفراوی را ملین کن، باید شخص دارنده معده از هر چیزی که به خلط مراری تبدیل می شود بپرهیزد و در تعدیل مزاج معده بکوشد.

اگر خوراك در معده تباه شده است و فساد خوراك معده، معده را آزار می دهد و آزار معده به خفقان قلب می انجامد، باید کاری کنی که معده را آن اندازه نیرو بخشی که بتواند خوراك تباه شده را هضم کند. علاج نیرو بخشیدن و هضم کردن خوراك فاسد شده در معده را در باب ویژه به معده ذکر خواهیم نمود. اگر خوراك فاسد شده هضم شد، سبب خفقان قلب از بین می رود.

باید در عین حال که سرگرم معده هستی، نیروبخشی به قلب را در نظر داشته باشی.

قلب را چنان نیرومند نمایی که از چنین حالاتی تأثیرپذیر نباشد. پس وقتی داروی از بین بردن سبب را تجویز می کنی، بگذار همراه آن داروی تقویت قلب باشد.

دستورات دارویی و علاجي در حالت خفقان قلب:

۱- اگر کسی که خفقان قلب دارد، چند شپی پیایی هر شب به وزن يك مثقال گل گاوزبان تناول کند که به صورت شربت باشد بسیار بهره می بیند.

۲- به وزن هسته خرما (يك سوم مثقال)، میخک نر با دوازده مثقال شیر حیوانی قاطی کند و ناشتا سرکشد، تجربه شده است و خوب است.

۳- اگر حرارتی هست چند روز پیایی، مرزنگوش خشکیده را در آب مخلوط کند و بنوشد و اگر حرارت نیست مرزنگوش خشکیده را در شراب مخلوط کند و چند روزی پیایی بنوشد.

۴- دارنده خفقان قلب همیشه خوش‌بوهای ملایم با خود داشته باشد، خوشبوها را بخور کند و بو کند.

۵- کسی که خفقان گرم دارد، باید خوش‌بوهای از قبیل: گل محمدی، کافور، صندل، روغنهای سردمزاج و سردی‌بخش با داروهای کم‌حرارت مانند مشک و زعفران و میخک به کار برد. مگر این که حرارت به جاهای دشوار کشد؛ اگر چنین بود و حرارت شدت داشت باید تنها داروهای سرد و سردی‌بخش استعمال کند و داروهای دارای حرارت - هرچند کم حرارت هم باشند- با داروهای سرد مخلوط مکن!

۶- اگر دارنده قلب خفقانی، دارای سوء مزاج سرد است:

مشک، عنبر، روغن بان، روغن ترنج، آب کافور، غالیه (ترکیبی از مشک و عنبر و غیره که سیاه‌رنگ است) و امثال آنها را تجویز کن که با خود داشته باشد و بو کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۳۹

بخورهای خوش‌بو، بخور عود خوش‌بو و بخوری که با حالات مزاجی سازگار باشد خوبند.

نمی‌خواهم در اینجا درباره داروهای تعدیل‌کننده مزاج قلب گرم و مزاج سرد قلب بحث به درازا بکشد؛ همه آنها را می‌توانی در جدولهای داروهای علاج اندامان نفس‌کش که در ضمن داروهای ساده نوشته شده‌اند بیابی.

روی‌هم‌رفته، هر دارویی که خوش‌بو باشد با قلب سازگار است، داروهایی که در این میانه نام بردیم خوش‌بهایی هستند که بیشتر حائز اهمیت هستند و پیشرو سایر داروهای خوش‌بو می‌باشند.

اگر خفقان قلب همراه تهوع بود، سابقاً هم گفتیم خفقانی است بد و ناپسند.

دستور علاج خفقان همراه تهوع:

اگر بقایایی از تب باقی مانده است، قاوت جو که با آب گرم شسته شود و در آب گرم بیامیزد و بعداً سرد گردد، با وزن ده درهم شکر قاطی کند و بنوشد، که نوشیدنش مفید است و اگر بعد از نوشیدن آن را قی کند، باز بهره‌رسان است.

اگر نخواست که شکر با قاوت جو کدایی باشد و شکر تهوع را افزایش می‌داد، به جای شکر انار دانه را به کار برد، هر دو ساق پا را محکم ببندد، کافور و امثال کافور را با سرکه مخلوط کند و بوی آن را برکشد، پارچه قماشی را در آب صندل سفید یا صندل سرخ و کافور و امثال آن خیس کند و بر سینه بگذارد.

بارها روی می‌دهد که خفقان قلب برانگیخته شده و شدید است، چیزی از طرف راست و چپ به سوی پایین می‌آید و خفقان آرام می‌شود.

فصل هشتم علاج خفقان گرم

اگر خفقان گرم است و همراه ماده خلط گرم آمده است، آن را پاکسازی می‌کنی اگر دیدی که بقایایی از خلط باقی مانده و هنوز پاکسازی نشده است؛ یا خفقان گرم است و ماده‌ای همراه ندارد، علاج هر دو حالت در به کار بردن دستورات زیر است:

باید خوراك شخص خفقان زده مختصر و مفید باشد مثلاً: نان را در گلابی که کمی شراب ریحانی در آن است ترد کند و بخورد.

نان را با شربت سیب، یا با شوربای سیب، یا با دوغ تازه از مشك بیرون آمده، یا با دوغی که بسیار ترش نباشد بخورد.

کدو حلوائی، سفید مرز و میوه‌های سرد بخورد خوب است.

اگر شخص خفقانی، تحمل گوشت خوردن داشت، گوشت جوجه مرغ و به‌ویژه گوشت کبک،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۰

یا شوربای روغن گرفته جوجه یا کبک را بخورد. گوشت و شوربای جوجه و کبک برای خفقان ناشی از ماده سرد نیز مفید است.

اگر سوپ جوجه و کبک را همراه افشردهای میوه، آب غوره، سیب ترش و سرکه تند زبان‌سوز که گلاب و آب بیدمشك بر آن پاشند و داروی مکیدنی از آن آماده کنند و بیمار بمکد مفید است.

اگر ترش ترنج یا لیمو با چنین داروی مکیدنی باشد دارو بهره‌رسان‌تر می‌شود. اگر دیدی که اشکال پیش آمد و التهاب رخ نمود، برفاب سرد را با گلاب قاطی کن و بیمار جرعه‌جرعه بنوشد، شربت میوه‌جات، شربت سیب شامی و امثال آنها را جرعه‌جرعه بنوشد. اگر دیدی که نیاز به کافور هست، کافور را نیز با شربت‌ها و نوشیدنی‌ها مخلوط کن؛ کافور را در آنها حل کن!

شاید تنها در علاج چنین حالتی خفقان، ماست علاج باشد و به غیر ماست احتیاجی نداشته باشی. يك رطل تا دو رطل ماست را غذای بیمار قرار بده، و اگر خواستی که ماست را با مغز نان و كعك تقویت کنی مانعی ندارد.

اگر دیدی که نیرو رو به کاهش است و بیمار خفقانی ناتوان است و از خاموش نمودن حرارت بیم داشتی که نتیجه منفی بدهد، تنها چاره همین است که با ماست بیمار یا غذای دیگری که برایش تعیین کرده‌ای، داروهای تعدیل کننده مزاج را مخلوط کنی، مانند: کبابه، هل بویا (فاقله)، برگ ترنج و همچنین گشنیز و کافور نیز برای تعدیل مزاج با غذای بیمار باشند، مفید است.

اما گل گاوزبان، به کار بگیر و باک نداشته باش که نتیجه بد بدهد؛ در هرچه بیمار می نوشد یا می خورد گل گاوزبان بریز که عادتاً اطباء همه این کار را می کنند و در علاج خفقان گرم، گل گاوزبان گل سرسبد است. آب مقطر گل گاوزبان نیز همان تأثیر خوب را در معالجه خناق گرم دارد.

یکی از داروهای مفید در علاج خفقان گرم، راوند چینی است که چند روز پی‌پی هرروزه به وزن يك درهم راوند چینی را با آب سرد بخورند.

در معالجه بیمار خفقان گرم کوشش کن که هوا تا ممکن است سرد باشد.

هرگاه نوشیدنی خواست، خوشبوها و بو کردنیهای خوشبوی که با کافور همراهند و خوشبوهایی که صندل در آنها به کار رفته آماده باشند و اگر بر نوشابه بیمار کمی شراب خوش بو بپاشند چه بهتر که بوی خوش آنکه همراه مشروب است به قلب برسد.

اگر بیمار خفقان گرم از جای سکونت خود به جای سردسیر منتقل شود، سلامت خویش را باز می یابد.

در معالجه بیماری خفقان گرم نباید فراموش کنی که ضماد سردی بخش را بر قلب بگذاری، ضمادی که از صندل و کافور و آب آهنگران (آبی که آهنگران آهن سرخ شده در آتش را در آن سرد می کنند)، ضماد کافور و گل محمدی و تباشیر و عدس نیز از ضمادهایی هستند که باید بر قلب دارای خفقان گرم گذاشت و به ویژه اگر دارنده قلب خفقانی گرم، تب داشته باشد ضماد عدس و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۱

کافور و گل محمدی و تباشیر لازم است که بر قلب گذارند.

از داروهای ترکیبی که در این باره بهره رسانند دارویی است که از کافور و زعفران با شربت ترش ترنج با برگ ترنج سازند و قرص از آن درست می کنند و بیمار از آن قرصها می خورد. داروی «مشک شیرین» و داروی «مفرح بارد» (شادکننده سرد) در این باره خوبند.

داروی دیگری هست که آزموده شده و بسیار گرم هم نیست و برای علاج خفقان گرم بهره‌رسان است. نسخه‌اش این است:

تباشیر چهار جزء، عود هندی، سگ، هریک یک درهم، هل بویا (قاقله)، میخک، هریک یک درهم، کافور نیم درهم، کتیرا سه درهم، با آب ترنگبین می‌سرشند و قرص می‌شود، هر قرصی به وزن نیم درهم است.

نسخه دیگر: درونه یک جزء، کافور یک‌چهارم جزء، صندل یک‌سوم جزء، مروارید، کهربا، بدل مرجان، عود هندی، تباشیر، گل محمدی، از هریک نیم جزء، گل گاوزبان دو جزء، با آب سیب‌بسرشند و برای هربار تناولی از یک درهم تا یک مثقال است.

داروی ترکیبی دیگر که از این دومی در فرونشاندن حرارت مؤثرتر است:

نسخه: بزر کاهو، بزر کاسنی، تباشیر، گل محمدی، صندل، بزر خرفه، گل گاوزبان، گشنیز خشک، بدل مرجان، کهربا، مروارید از هریک یک جزء.

پزشکان معالج این دستور را به کار می‌برند؛ داروها را همه باهم به حالت گرد دربیارند و به وزن دو درهم از آن را در دهان ریزند بسیار بهره‌رسان است.

اگر دیدی که نیاز به داروی سردی بخش زیاد است این نسخه را در تداوی به کار ببر!

تباشیر، صندل زرد، گل محمدی، از هریک یک جزء، کافور یک‌چهارم جزء، هرباره بیمار به وزن دو درهم از آن تناول نماید.

نسخه دیگر: نشاسته، کهربا، مروارید، بادرنجبویه، پلنگ مشک، شب یمانی (زاج بلوری) بوداده، از هریک سه جزء، گل ارمنی، گشنیز پنج جزء، هربار به وزن دو مثقال از آن را با آب بادرنجبویه بخورند.

اگر حرارت یورش آورد و التهاب افزایش یافت و بیم آن داشتی که ورمی در راه است، بزر مهر گیاه و نیم دانگ افیون با داروی خوشبوی ساخته از مشک و عود خام و کافور و زعفران مخلوط کن!

نیروی بیمار و زمان تناول دارو و اندازه نیازمندی به دارو را در نظر داشته باش!

اندازه خوراکی تا چهار درهم است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۲

فصل نهم علاج خفقان سرد

اگر خفقان قلب سببش ماده خلطی سرد است - چنان که قبلا هم تذکر دادیم - باید ماده را پاکسازی کنی.

اگر خفقان از ماده خلط بلغمی رطوبتی و سرد است و خلط در طرف قلب باشد یا در معده قرار داشته باشد، داروی آزموده در علاجش این است:

نسخه: قارچ چمنی به وزن نیم درهم، پیه هندوانه ابو جهل (حنظل) به وزن یک دانگ، تربد یک درهم، مقل یک دانگ، مشک و زعفران هریک یک طسوج، عود هندی به وزن یک دانگ، نمک نفطی به وزن یک چهارم درهم، که داروی نوشیدنی کامل عیار است.

اگر خفقان قلب سببش ماده خلط سودایی است، داروی آزمایش شده و خوب دارد که از این قرار است:

نسخه: هلبله سیاه، هلبله کابلی، هریک به وزن یک درهم، سس صغیر نیم درهم، سنگ ارمنی به وزن یک چهارم درهم «داروی مشک تلخ» به وزن سه درهم، آنقدر در شراب ریحانی قاطی کنند که دارو در شراب آب می شود و بخورند.

و شاید این نسخه دارو که در زیر آید برای علاج خفقان سرد کافی باشد.

ایارج فیکرا (معجون تلخ مسهل) به وزن یک مثقال، با سس صغیر به وزن یک دانگ. با اسکنجبین بخورد و بر آن دوام کند.

داروهای تبدیل کننده و تعدیل کننده مزاج از این قرارند:

۱- تریاق.

۲- «میتادات» (معجون مشرودیطوس).

۳- داروی «مشک شیرین».

۴- داروی «مشک تلخ».

۵- داروی «قیصر».

۶- «شلیثا».

۷- داروی گوارشی عود و عنبر.

۸- داروی «مفرح کبیر» (شادی آور بزرگ).

۹- معجون النجاج.

۱۰- قرصهای مشك.

اگر سردی مزاج در خفقان سرد بسیار فشار آورد، داروهای زیر مفیدند:

الف: بلادر.

ب: وزن يك قيراط (يك نخود) «قفطرغان» را با سی مثقال شراب سیاه انگوری بخورند و در شراب نامبرده گل گاوزبان ریخته باشند و خیسیده شده باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۳

ج: غذای بیمار خفقان سردمزاج:

آب نخود، آب گوشت جوجه کبوتر، گوشت گنجشک و چکاوک باشد.

داروهای ترکیبی در علاج خفقان قلبی سرد، یکی این است:

نسخه: گل گاوزبان يك درهم، زنجفیل بیابانی، درونه از هریک چهار درهم. بیمار در اول ماه و در وسط ماه و در آخر ماه، يك درهم از این داروی ترکیبی را در شراب ریحانی قاطی کند و بخورد.

نسخه دیگر: کهریا، گندیستر، از هریک يك جزء، پوست ترنج که خشکیده باشد بزر فرنج مشك، از هریک نیم جزء، کهریا، بدل مرجان از هریک يك درهم، پلنگ مشك، میخک، سک، از هریک يك درهم.

فصل دهم غش کردن و انگیزه‌های مرگ ناگهانی غش چیست؟

غش عبارت از حالتی است که قسمت اعظم نیروی حسّاس و حرکت دهنده حس از کار می‌افتد، سببهای غش کردن چند احتمال دارد:

۱- قلب ضعیف شده و روان به‌طور عموم و کلیتاً به سوی داخل رفته و در قلب جمع شده است.

۲- انگیزه‌ای روان را در درون محصور نموده و گذار تنفس بر روان بسته شده است.

۳- روان کم است و به اندازه‌ای نازک است که زیاده بر آنچه در قرارگاه و کان روان است ندارد.

تو از آنچه تاکنون یاد گرفته‌ای می‌دانی که انگیزه‌های چنین حالت روان یکی از سببهای زیر است:

- ۱- پر شدن از ماده خفه کننده که ماده در اندازه زیاد است که گذار نفس کشیدن را بر روان بسته است.
- ۲- راه‌بندانی روی داده و روان مجال بیرون آمدن و حرکات لازم را ندارد.
- ۳- نوعی پاکسازی به عمل آمده است که روان را به تحلیل رفتن وا داشته است.
- ۴- یا بعد از حالت پاکسازی که قسمتی از روان را تحلیل برده است، ماده‌ای که این تحلیل رفته را تلافی کند و جای آن را پر کند موجود نبوده.
- ۵- گرسنگی شدید نیز سبب غش کردن می‌شود.

کسانی که از تحمّل حالت غش بیش از دیگران رنج می‌برند و کمتر در مقابل غش شکیبایی دارند عبارتند از:

الف: کسانی که نه بیمارند و نه تندرست کامل، مثلاً کودکان.

ب: کسانی که به حالت نه بیماری و نه تندرستی نزدیکند.

ج: پیران.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۴

د: تازه از بیماری برخاستگان.

اما کسانی که به مرحله رشد نهمایی سنی رسیده‌اند (از کودکی بریده‌اند و به پیری نرسیده‌اند) در برابر غش مقاومت بیشتر دارند.

غش در زمستان بیشتر از تابستان احتمال روی آوردن دارد.

اینک چندی دیگر از انگیزه‌های غش کردن را بیان می‌کنیم.

۱- سوء مزاج شدید و ریشه دوانیده و مستحکم شده.

۲- روی‌آوری بسیار آسیب‌رسان و بزرگ که یکدفعه از اثر سوء مزاج روی آورده باشد.

۳- درد و آزار شدید، که ممکن است از اثر درد شدید غش کنند.

۴- نیروی منشأ اندامان بدن کاهش یافته باشد و ناتوان شده باشند که در این میان اول قلب و در درجه دوم مغز است و در درجه سوم کبد است که هرگاه ناتوان شوند غش را با خود ارمغان می‌آورند.

۵- یا اندامی که با قلب مشترك و همسایه نزدیک است، مانند دهانه معده که ضعیف و ناتوان است.

۶- تمامی بدن ناتوان شود و لاغری و زبونی روی دهد.

۷- اثر گذاشتن حالات روانی بر انسان چنان که این بحث را در جای دیگر ذکر کردیم، که این تأثیرات روانی اکثراً در پیران و کم‌توانان و تازه از بیماری برخاستگان سبب غش می‌شود.

۸- گوهری از دارو یا خوراک و غیره که با قلب و روان ناسازگار است به قلب و روان راه یافته باشد، مثلاً بوی گند را از چاه آب یا هوای وب‌آلود را برکشیده باشند و چنان که در تبهای وبائی و بوی گند لاش گندیده روی دهد.

۹- اثر گذاشتن مسموم‌کننده‌ها بر قلب که ممکن است از این‌رو زیان به قلب رسیده باشد.

۱۰- گاهی سبب غش کردن، دود شکم است که بالا رفته است و به دهانه معده رسیده است.

اکنون می‌خواهیم که این موضوع را بیشتر تفصیل دهیم.

گفتیم که احتمال دارد ماده خلط سبب غش بشود و این سبب غش کردن که از ماده است چند احتمال دارد:

۱- ماده در اندازه زیاد است و گذار آمدو شد روان را به سوی اندامان تن بسته است و روان به طور کلی در قلب محصور شده است و قلب به حالتی نزدیک به خفه شدن رسیده است.

۲- ماده خلطی زیاد، یا خلط خونی، یا خون زیاد بر دهانه معده ریزش کرده است، یا در سینه و امثال آن جمع آمده است.

۳- یا ماده ورم یکی از بیماریهای خفگی (حناق، ذات‌الجنب، ذات‌الریه) یکباره به سوی قلب منتقل شده است و سبب غش کردن شده است.

۴- ماده منتقل شده از ورم بیماریهای نامبرده به زیر سوراخهای زیر بدن خزیده و گذارها را به بن بست کشیده است. به‌ویژه که راه بر اندامان نفس کش بسته باشد، آمادگی برای غش کردن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۵

بی‌کم‌وکاستی است.

۵- ممکن است راه‌بندانی را که ماده به وجود می‌آورد، در رگهای بدن باشد؛ ماده در رگ خزیده و راه را بر جریان ماده روان که در رگ آمدوشد دارد، ببندد.

راه‌بندان از ماده ناباب خلطی ممکن است چند جهت داشته باشد:

الف: از بسیاری ماده خلط چکیده ورمهای درونی.

ب: ماده بندآورنده گدار بسیار نیست اما حالتی بسیار سردی بخش دارد و از آزاری که با خود دارد سبب بند آمدن گدار روان می‌شود.

ج: ماده بند آورنده بسیار گزنده و درد گزندگی سبب بند آوردن گدار روان می‌شود.

د: ماده بند آورنده بسیار سوزناک است و از اثر احساس سوزش زیاد اندام مورد درد از کار می‌افتد و جریان روان در آن به بن‌بست می‌رسد.

حالت غش که در نخستین مرحله نوبتهای تب رخ می‌دهد، از این قبیل بند آمدنها است که خلط غلیظ و لزج یا خلط غلیظ و گزنده یا خلط سوزناک سبب بند آمدن گدار روان می‌شوند.

ه: ممکن است این راه‌بندان در نزدیکی قلب روی دهد.

و: ممکن است راه‌بندان در اندامان دیگر با شراکت مغز به وجود آید؛ زیرا هرگاه گدار روان به سوی مغز به کلی بسته شود، مرگ نابه‌هنگام و فوری (سکته) در کمین است، راه‌بندانی که سبب سکته شود به طریق اولی سبب غش می‌شود.

ز: ممکن است سبب راه‌بندان در گدارهای روان در معده باشد، درحالی که معده سابقه نوعی بیماری یا ورم‌کردگی داشته باشد، یا چنان روی‌آوری بر معده روی آورد که معده را ناتوان سازد و ناتوانی معده به حدی برسد که ماده ناباب و بندآور از معده تراوش کند و به دهانه معده برسد و آن ماده تراوشی، سرد یا گرم باشد.

ح: مواد راه‌بندان بر روان، ممکن است در رگهای بدن در هرجای بدن باشد و از معده به رگها رسیده باشد و راه‌بندان را به وجود آورده باشد.

سبب جمع شدن چنین مواد کشنده در معده چیست؟

اکثرا پیدایش و جمع شدن موادی که سبب بند آمدن راه آمد شد روان می‌شوند از:

۱- زیاده‌روی در خوراک و نوشیدنیهاست.

۲- معده سوء هضم دارد و یارای هضم طعام ندارد و پر کردن معده از خوراک که پیاپی آید و برهم انباشته شود و از آنجا که هضم نمی‌گردد، در سایر بدن منتشر می‌شود و رگها را می‌آکند و راه نفس را بند می‌آورد.

از سوی دیگر در حینی که راه‌بندان ایجاد شده است غذای کافی به بدن نمی‌رسد و بدن از دریافت غذای مورد نیاز بی‌نصیب می‌ماند.

خود این مواد که در بدن منتشر شده است و رگهای دریافت‌کننده غذای بدن را بسته است، چندان زیاد است که بر طبیعت چیره شده و طبیعت در برابر آنها یارای واکنش نشان دادن ندارد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۶

علاوه بر این مزاج بدن نیز تباه می‌شود.

همین مواد که از زیادی اندازه یا از بدکاری و آزارسانی سبب رنگ باختن انسان می‌شوند و به غش می‌انجامند، اگر در معده باشند بدون اینکه زیاد باشند یابد و بدکار باشند نتیجه یکی است، سبب رنگ‌پریدگی انسان و غش کردن می‌شوند.

حالت غش کردن که ناشی از پاکسازی بدن باشد:

۱- اگر پاکسازی به حدی از اندازه خارج صورت گیرد، ممکن است قسمتی از روان را به همراه خود بیرون ببرد و ادامه یابد تا اکثریت روان تحلیل می‌رود.

و این چنین پاکسازی زیاده از حد که روان را با خود تحلیل می‌برد، چندین حالت دارد:

الف: فساد معده سبب اسهال زیاد از حد شود.

ب: اسهال معده پیاپی و بدون وقفه باشد.

ج: اسهال به سبب خزیدن و لغزیدن معده یا روده باشد.

د: خراش در روده واقع شده و اسهال به دنبال خود آورده است.

ه: قی کردن بیش از اندازه و برآوردن به حد زیاد از راه دهان.

و: خونریزی از بینی بیش از اندازه عادی.

ز: نزیف خون از اندامی دیگر مانند دهانه رگهای مقعد.

ح: نزیف خون از زخم.

ط: تصفیه شدن و چکه کردن آب بیماری استسقا.

ی: یکباره ترك بردن و شكافته شدن خراج یا دمل در داخل و خون زیاد از آن جاری شدن.

یا: زیاد بیرون آمدن خون حیض.

یب: زیاد بیرون ریختن خون زچگی (خونی که بعد از ولادت بچه از زهدان بیرون ریزد).

یح: ورزش زیاد از حد.

ید: زیاد ماندن در حمام بسیار گرم که بسیار عرق کنند.

یه: روی آوردن حالتی بر بدن که به شدت عرق آور و انسان از آن زیاد از اندازه عرق می کند؛ مانند حرارتی که بر بدن مستولی می شود، که هم حرارت خودبه خود سبب عرق می شود و هم حالت جسمی که به حرارت مبتلا شود، عرق می کند.

یو: یا جسم خودبه خود در حالتی است که به عرق کردن کمک می نماید. مثلا بدن به حدّ زیاد و خارج از لازم متخلخل است، یا اینکه اخلاط موجود در بدن چه در گوهر و چه در طبیعت بسیار نازکند و کم مایه.

اگر خلط را از بدن پاکسازی کردی و در اثر آن پاکسازی، انسان پاکسازی شده از خلط غش کرد، دقت کن اگر بعد از پاکسازی نیروی روانی هنوز بر مرام است، نگران مباش. برای مثال: اگر بعد از رگ زنی و خون گیری غش کردند باکی نیست.

احساس درد که مایه غش کردن می شود چند جهت دارد:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۷

۱- دردی که روان را تحلیل می برد، مانند دردی که در بیماری «ایلاوس» و در بیماری قولنج احساس می شود.

۲- درد گزنده بیش از حد که در اندامان حسّاس دهانه معده و روده و امثال آنها احساس می شود.

۳- دردی که در حال زخمی شدن عصبها و قرچه کردن زخم احساس می شود.

۴- دردی که از اثر نیش عقرب یا نیش زنبور در اعصاب حس می‌شود.

۵- دردی که از به هم خوردن و به هم ساییدن بندهای بدن (مفاصل) حس می‌شود و درد این حالت بیم‌آور است (کوبنده است. نسخه)، زیرا درد ناشی از آن است که ماده آزاردهنده به میان بندها رسیده است.

۶- دردی که از اثر قرحه ساعیه (جوشهای نرم‌تر از جوش مورچگی) احساس می‌شود که درد ناشی از این نوع جوش چرکین شده بسیار شدید است.

یا جوش چرکین شده ساعیه حالت خوره را به خود می‌گیرد و خوره اندامان را به تباهی سوق می‌دهد و در نتیجه سر به مرگ می‌کشد، این نوع از جوشها با دردی که همراه دارند نخست غش به بار آورند و بعدا به تدریج سبب سرد گردانیدن قلب می‌شوند.

۷- ماده بخار مسموم‌کننده از کاوک اندامی آمده و راهی قلب شده است و مزاج سازگار قلب را به سوء مزاج تبدیل نموده است و شخص دارنده قلب را به سوء مزاج کشانیده است.

روی آورهای روانی را که سبب غش کردن می‌شوند سابقا ذکر کردم و دانستی که چگونه بر قلب تأثیر بد می‌گذارند.

اگر سبب غش کردن ورم باشد آن هم چندین جهت دارد:

۱- ورم بزرگ است، بر رویه و دیدنی است، یا در درون و نادیدنی است و سبب غش کردن شده است؛ چگونه؟

الف: شریانها از ورم تأثیرپذیر شده‌اند و سوء مزاج قلب را فراهم آورده‌اند و انسان دارنده قلب را به غش کردن وادار کرده‌اند.

ب: ورم در اندامی است که مستقیما بر قلب اثر می‌گذارد، مثلا ورم در نیام قلب موجود است.

ج: ورم در اندامی است که در نزدیکی قلب است که در این حالت ورم هرچند بزرگ بزرگ نباشد، باز به اندازه ورمی که در جای دور از قلب واقع شده است تأثیر بر قلب می‌گذارد یا درد بسیار شدید دارد و قلب را با خود به درد می‌آورد.

معده چگونه سبب غش کردن انسان می‌شود؟

این را بدان که معده در جایی است نزدیک به قلب، علاوه بر این معده اندامی است بسیار حساس، و با این نزدیکی و احساساتی بودن پاتوق همه خلطهای گوناگون است و همگی در معده گرد می‌آیند.

در چند حالتی معده سبب غش کردن می‌شود که از این قرارند:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۸

- ۱- اگر معده بیش از حد به سردی گراید چنان که در بیماری گرسنگی گاوی (بولیموس) روی می دهد.
 - ۲- اگر معده بیش از حد گرم شود.
 - ۳- معده زیاد آزار بیند و به درد آید.
 - ۴- اگر ماده غلیظ بدگوهر و ناپسند سرد، یا گزنده تند و تیز در معده باشد.
 - ۵- قرچه و جوش در دهانه معده پیدا شوند.
- سایر اندامان چگونه و در چه حالتی سبب غش کردن انسان می شوند؟^{۵۳}

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۳ ؛ ص ۵۴۸

ان! که اگر یکی از اندامان دیگر بدن سبب غش کردن می شود چند احتمال دارد:

- ۱- اندام به درد آمده و درد اندام به قلب سرایت کرده است.
- ۲- بخار سمّی از اندامی برخاسته و به قلب رسیده است چنان که در حالت خفه شدن زهدان رخ می دهد.
- ۳- پاکسازی در اندامی رخ داده است که سبب شده روان را از قلب بگدازد و تحلیل ببرد، چنان که در بسیار ناتوان شدن دهانه معده این حالت رخ می دهد.
- ۴- سبب ناشی از اندامی است که باعث خفه کردن و بند آوردن گذارهای راه رفت و آمد روان در اطراف قلب می شود.
- ۵- سوء مزاج بسیار شدید و بسیار بدسرشت بر اندام تن چیرگی یافته است، چنان که در حالت تبهای سوزناک و در حالت تبهای وبایی روی می آورد، که در این حالت تب، همه اندامان بدن در فراهم آوردن حالت غش سهیمند.

^{۵۳} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

بدان! که هرگاه ابتلا به غش کردن ریشه دوانید و مستحکم شد، علاج‌پذیر نیست؛ به‌ویژه اگر رنگ رخساره شخص غش کرده به سبز رنگی گراید و گردنش کج شود و زحمت است که تازه گردن را راست نگه دارد. کسی که به این حالت رسید و گردنش از اثر غش کردن کج شد، همین که سر بلند کند می‌میرد.

این را هم بدان! اگر نیاز مبرم بدان بود که کسی را رگ بزنی و خون از او بگیری، آن کس در اثر رگ زدن غش کرد و دانستی که این غش کردن از بسیاری خون کشیده نیست و آن شخص عادت نگرفته است که بعد از رگ زدن غش کند:

۱- باید بدانی که بدنش با نوعی بیماری گرفتار است.

۲- یا معده آن شخص که خون از او گرفته‌ای ناتوان است و این ناتوانی معده سبب در خود معده است یا چیزی به معده ریزش کرده و سبب ناتوانی معده شده است.

کسانی که پیرند و تب دارند، هرگاه ماده خام غذا به معده‌شان می‌ریزد با غش دست به گریبان می‌شوند.

کسی که برای اولین بار با رگ زدن برخورد کرده و رگ زدن و خون از بدن کشیدن در او سابقه ندارد، اگر از اثر رگ زدن غش کرد چیز چندان مهمی نیست، رگ زدن برای او مفاجمه‌ای بوده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۴۹

است و از مفاجمه‌ای که خورده است و غش کرده است.

اکثراً دریانوردان به غش کردن مبتلا می‌شوند، زیرا ماده گرم‌مزاج که در معده دارند می‌ترنجد و بارها روی داده که بر اثر رگ زدن غش می‌کنند و سبب غش کردن سرد شدن بدن است.

نشانیها:

نشانیهایی که سبب دچار شدن به غش را می‌نمایانند، اکثراً همان نشانیها هستند که برای نمایاندن برخی از بیماریها ذکر کرده‌ایم.

نشانیهای خفقان قلب درحالی که کم‌توان باشند فقط خفقان آورند، اگر همان نشانیهای خفقانی توانا تر باشند سبب غش کردن می‌شوند و اگر از آن شدت به غش آوردن پا فراتر نهند و شدت بیشتر یابند آژیر مرگ ناگهانی می‌شوند.

که در اینجا نبض برای نشان دادن ابتلا به غش کردن درجه اول را دارد.

اگر نبض فشاری بود و نیروی بدن پایدار و بدون کاهش بود، دلیل آن است که ماده سبب غش کردن در حالت فشار آوردن است.

اگر نبض جداجدا بود و اختلاف داشت و فاصله بین تپشی با تپشی دیگر بود و در عین حال نبض بسیار کوچک بود، دلیل بر این است که نیرو تحلیل می‌رود و دارنده نبض به حدی از ناتوانی رسیده است که آمادگی غش کردن داشته باشد و تو سایر دلیلهای و نشانیها را در بقیه حالات بیماریها یاد گرفته‌ای.

روی هم‌رفته:

اگر حالت غش یکباره و فجأتاً نیامد و مقدماتی لازم داشت، این مقدمات که خبر از غش کردن می‌دهند عبارتند از:

۱- قبل از هر چیز نبض کوچک شود.

۲- بعد از کوچکی نبض خون در درون پنهان گردد.

۳- رنگ رخساره تغییر یابد.

۳- پلك چشم چنان سنگین شود که به زحمت می‌توانند چشم باز کنند.

۴- چشم در حرکت ناتوان می‌شود، رنگ چشم تغییر می‌کند، شبح‌های خیالی پیش چشم آیند که اصلاً وجود ندارند.

۵- دست و پا سرد می‌شوند.

۶- رطوبتی سرد در بدن پیدا می‌شود.

که اگر این علامتها موجود بودند شاید غش در راه باشد و امکان دارد تمام بدن سرد شود.

اگر بیمار را رگ زدی، یا بیمار را اسهال نمودی، یا کاری کردی که ناگزیر آزار به بیمار می‌رساند و در این حال و احوال سه‌گانه چیزی از این نشانیها سر برآورد، فوراً دست از معالجه بکش و کوشش کن سبب نو آمده را از بین ببری، زیرا اگر سبب را قطع نکنی غش کردن بیمار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۰

حتمی است.

اگر سببی از سببهای غش پیدا نبود؛ نه سبب دیرینه بود و نه سببی نو آمده و بیمار خفقان قلب داشت و خفقان پیاپی بود (تپیدن و پریدن قلب بدون فاصله و مهلت بود) و در معاینه چیزی را در معده احساس نکردی که سبب خفقان شده باشد و با این حال غش رخ داد باید بدانی که سبب راجع به قلب است و مستحکم شده است.

اگر همراه غش کردن دل به هم آمدن و رنگ پریدن هست از معده نشانی دارد و سبب غش را در معده جستجو کن.

اگر سببی از سببهای غش را نیافتی و غش آمد و پیاپی آمد و هربار از بار سابق شدت بیشتری یافت، بدان که سبب غش کردن در قلب باشد و مرگ ناگهانی در کمین است.

علاج غش:

اگر غش کردن از سوء مزاج شدید و محکم است و غش شدید است، علاج پذیر نیست؛

و اگر غش کردن به این شدت نیست و سبک است، یا سببش از آنهاست که با قلب ربطی ندارند، علاج پذیر است و امکان خوب شدن هست؛ و می توانی درحالی که بیمار غش کرده است، یا در وقتی که میانه بین غش کردن و به هوش آمدن است، یا در وقتی که نوبتی غش مانند و سبک تر از غش بیمار را دربرگرفته است به معالجه پردازای.

اما اگر بیمار در حال غش کردن باشد ما همیشه نمی توانیم به علاج قطع سبب غش مشغول شویم. باید در برابر روی آوری که روی آورده، با علاج مناسب مقام به مقابله پردازیم، مثلاً دارو را چگونه به بیمار در حال غش بخورانیم.

گاهی در معالجه بیمار غشی با دو چیز ضد هم برابر می شویم که باید این دو ضد را در يك آن معالجه کنیم:

۱- به پاکسازی اندامی نیاز داریم که خلط داخل آن اندام را کم کنیم و پاکسازی به عمل آوریم و در عین حال از آنجا که از اثر پاکسازی اندام روان با تحلیل رفتن برخوردار می کند و اکثراً در غش کردن شروع به تحلیل رفتن می کند، باید روان را تغذیه نماییم و خوشبوها را به سوی روان بفرستیم مگر اینکه زهدان بیمار غش کرده خفه شده باشد.

اگر بیمار غش به خفه شدن زهدان مبتلا باشد باید در علاج غش بوی گند به مشامش نزدیک باشد و از داروهایی که برای معالجه غش مفیدند و به دهانه معده نیز بهره می رسانند به بیمار داد.

بو کردن خیار بسیار خوب است و آزمایش شده است و به ویژه بو کردن خیار در علاج کسی که مزاج گرم صفرایی دارد و به غش گرفتار است بسیار مفید است.

کاهو نیز همپای خیار است.

آنگاه باید داروهای نوشیدنی که نیرو را تقویت کنند جرعه جرعه به بیمار بدهی.

اگر بیمار با بدن سست و گرسنگی روبه‌رو است نباید به هیچ وجه شراب ناب بخورد و اگر خواست که شراب بخورد شراب را با اندازه زیاد از آب و آبگوشت بیامیزد یا آب با شراب مخلوط

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۱

کند. اگر بیمار غش، شراب ناب بدون آب و آبگوشت بخورد، شاید بیماری به درهم شدن عقل و تشنج بینجامد.

در اکثر انواع بیماری غش حتما باید کاری کنی که رویه بدن سفت و پرپشت گردد، تا روان تحلیل رفته گدار بیرون آمدن را نداشته باشد؛ این راه بند آوردن از تحلیل رفته روان به وسیله سفت گردانیدن رویه بدن وقتی مفید است که بیمار اسهال شدید نداشته باشد که ماده تحلیل رفته روان همراه ماده اسهال شده بیرون ریزد.

همچنین اگر سبب بیماری غش سرمای شدید باشد، باز سفت کردن رویه بدن کاری از دستش بر نمی آید. اگر در بیمار غش سببی پیدا نبود که غش از سرما روی آورده باشد، در این حال نباید سرد و سردی بخشها را در معالجه به کار ببری.

بیمار را به دستور زیر معالجه کن!

۱- در حال غش کردن آب سرد بر او پاش!

۲- وسیله بادبزنی بیمار را خنک گردان!

۳- جرعه جرعه آب سرد بنوشد، اگر گلاب سرد به جای آب سرد بخورد بهتر است.

۴- لباسهای بیمار را به وسیله صندل خوشبو کن!

۵- خوشبوهای سرد را بو کند، که اکثرا از بو کردن خوشبوها به هوش می آید.

اگر حالت غش کردن از این شدیدتر بود، دقت کن! اگر این غش زدگی شدید به دنبال حالتی تحلیل برنده بسیار گرم رخ داده است، باید مشک را در بینی بیمار پف کنی، باید غالیه را بو کند، عود بخوری را بخور کند، و اگر ممکن بود «داروی مشک» را تناول نماید.

اگر سبب بیماری غش کردن حرارت است، علاجهش:

۱- بو کردن خوشبوها.

۲- پاشیدن آب سرد بر رخساره اش حتی بهتر از خوشبوهاست.

۳- اگر کمی مشك با کمی بیشتر از مشك کافور و صندل و آنچه از مشك و کافور و صندل در سردی بخشیدن اثر بخش تر هستند همراه با آب پاشیدنی بر رخساره بیمار در حال غش کردن پاشند مانعی ندارد. که سرد و سردی بخش در مقابل مزاج گرم آزاردهنده قد علم کنند و به مقابله پردازند. مشك برای این است که گفتیم در آب پاشیدنی بر رخسار غش کرده باشد که گرمای سرشتی را تقویت کند.

۴- بیمار غشی آب سرد را جرعه جرعه بنوشد. اگر دیدی که تحمل شراب دارد، آب را با شراب آبکی و لطیف سرد شده قاطی کند، بهتر از آن است که آب سرد تنها بخورد.

۵- مقابل دهانه معده را همیشه و بدون وقفه ماساژ بده.

۶- رختخواب بیمار در جایی باشد که هوای سرد داشته باشد، و به ویژه بیمارانی که بیماری دق دارند و غش می کنند حتما باید رختخوابشان در جای سرد باشد، که هوای سرد برای هر نوع از غش زدگان علاج است و بهره رسان مگر اینکه سبب غش کردن سردی باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۲

۷- دست و پاها و اندامان رئیسه بدن را باید گلاب سرد و افشده های سرد- که می شناسی - پاشی.

۸- حتما باید شراب سرد شده بنوشد.

۹- اگر بیمار چیزی از قبیل سکسکه و دل به هم آمدن دارد، باید کاری کنی که حرارت بیمار تعدیل شود. کوشش کن که قی کند. به وسیله پر گلوی بیمار را غلغلک ده، که هم قی را برانگیزد و هم از اثر قی روان به سوی خارج حرکت کند.

۱۰- در حال غش کردن بیمار کاری کن که در اطرافش سروصدای زیاد باشد؛ بر سرش فریاد بکشند، تا می توانند بلندتر و بلندتر فریاد بکشند و سروصدا راه اندازند.

۱۱- کاری کن که غش کرده عطسه کند، حتی اگر به وسیله کندر او را به عطسه کردن واداری، باید عطسه کند. اگر کوششت به جایی نرسید و بیمار به عطسه تن درنداد، بدان که می میرد.

۱۲- اگر کسی از نتیجه پاکسازی بدن به غش مبتلا نشده است، خوراك و غذاهای خوشبوی اشتها آور نزد او بگذار!

۱۳- اگر همراه غش دل به هم آمدن هست، به خوراك اشتها آور خوشبوی نزدیک نشود بهتر است.

۱۴- اگر غش سببش گیر کردن خلط در دهانه معده است، باز نباید بیمار غش زده را به خوراکیهای اشتها آور خوشبو نزدیک کرد.

۱۵- برحسب تشخیص خودت شراب سرد یا گرم به بیمار بده، یعنی اگر شخص غش زده غش را از سوء مزاج سرد یا سردی کسب کرده است شراب گرم بخورد و اگر غش را از سوء مزاج گرم یا گرما گرفته است شراب سرد بخورد.

باید شرابی را تجویز کنی که رقیق ترین و خوش مزه ترین و نفوذکننده تر از شرابی باشد که هنوز نیروی گیرنده (گس مزگی) و یا قبض در آن باقی است.

نبايد شرابی بخورد که تازه ساخته شده است و بسیار تند و نیرومند است.

شرابی را که بحث کردیم و گفتیم رقیق و خوش مزه و نفوذکننده باشد، روان را جمع می کند تقویت می نماید.

شرابی را که به بیمار می دهی یا تجویز می کنی که بخورد، نباید زیاد تلخ مزگی داشته باشد که طبع بیمار از آن نفرت کند و نباید شراب غلیظ و پرمایه بخورد که شراب غلیظ به سرعت نفوذ نمی کند و دیر به سرمزل مقصود می رسد. شراب مناسب که باید به خورد چنین بیماری داد، شرابی است که رنگش مایل به زرد باشد.

در صورتی که غش از اثر استفراغ و به ویژه استفراغ از مسامها باشد- که حالات متخلخل و غیره دارند- باید شراب سیاه و غلیظ به بیمار داد، که اولاً مغذی تر از شراب زرد رنگ است و در ثانی خلطها را بیشتر منحرف می سازد و به تحلیل می برد؛ قوام این شراب برای روان مناسب بوده و روان بدان خو گرفته است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۳

اما اگر چنین عذری در کار نیست و سبب غش پاکسازی شدن بدن و به ویژه پاکسازی سوراخهای ریز بدن نیست و بدن متخلخل نشده است، بهترین شرابی را که برای بیمار غش زده تجویز می کنی شرابی است که هرچه سریع تر نفوذ کند و زود به جایی که لازم است، برسد و تأثیر بخشد.

تو می توانی شرابی را که برای بیمار تجویز می کنی بیازمایی؛ کمکی از شراب بچش! اگر دیدی که از گرمی که در گوهر دارد به سرعت نفوذ می کند و قوام خوب دارد و خوشبوی و لذیذ است، آن را تجویز کن که حتماً با بیماری سازگار است و مورد نیاز، همین است.

در حالت غش شدید مانعی ندارد که تقریباً به وزن دو حبه مشك با «داروی مشك» را در اندازه شرابی که مقدارش را تجویز کرده ای که در هر بار بخورد، یا در نیم اندازه شراب تجویز شده برای هر بار، یا در يك سوم آن قاطی کنی.

همچنین قرصهای مشك را که در اقرابادین آمده اند می توانی با شراب مورد نیاز قاطی کنی.

کسانی که غش می‌کنند و دیر به هوش می‌آیند، باید شراب را گرم کنند و بخورند، نباید بگذاری که شراب سرد بخورند.

همچنین بیمارانی که بدنشان همگی سرد شده است، باید دست‌وپای آنها را ماساژ دهند؛ باید دست و پا و معده را وسیله روغنهای گرم مالش دهند.

اگر سبب غش کردن ماده خلط است، باید کوشش کنی که ماده را کاهش دهی و پاکسازی کنی. این کاهش دادن و پاکسازی کردن ماده را به وسیله قی انجام ده! اگر امید داشتی که به آسانی می‌توانی ماده را بدین وسیله کاهش دهی و بیرون برانی.

اگر دیدی که قی کردن کار را انجام نمی‌دهد، به حقنه کردن متوسل شو! حتی اگر لازم دیدی که باید وسیله رگ زدن خلط را کاهش دهی و پاکسازی کنی، حتما باید پاکسازی صورت گیرد.

اگر سبب غش کردن از اثر پاکسازی است، و پاکسازی از طرفهای درونی شده است، دست و پای بیمار را بپوشان و آنها را ماساژ ده و روغنهای گرم و خوش‌بو بر آنها بمال! و شاید نیاز باشد که دست‌وپای بیمار را ببندی! هرچه را که درباره بند آوردن ماده پاکسازی گفته شده بررسی کن!

به وسیله چیزهایی که درباره تقویت نیرو گفته شده‌اند و یاد گرفته‌ای، بیمار را تقویت گردان و نیرویش را فزونی بخش!

اگر بیماری غش، به سبب پاک شدن بیمار از راه تخلیه شدن است و اسهال و برآوردن، سبب بیماری «هیضه»^۴ است که بیمار از راه دهان برآورد و در عین حال اسهال می‌شود، دستور علاج این است:

۱- «سك مشك» در افشره میوه به در آبگوشت پرمایه با شراب بخورد.

۲- کندر و گل نیشابوری در دهان بخاید، که گل نیشابوری یا کافور پرورده شده باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۴

اگر سبب بیماری غش پاک‌سازیهایی خارجی است، مثلا از عرق ریختن زیاد است یا چیزی همانند عرق کردن است، علاج را بر ضد این چنین حالتی برگزین!

دست‌وپای بیمار را سرد گردان!

^۴ (۱) - هیضه: وبای پاییزی یا ثقل سرد.

گرد آس و گرد گل اندلسی و گرد پوسته انار و سایر گیرنده و بندآورنده‌ها را بر پوست بیمار بپاش!

باید کاری کنی که به هیچ وجه ماده تخلیه گردان خارجی به سوی خارج حرکت نکند، مثلاً کاری کن که عرق نکند.

اما اگر غش کردن سبب تخلیه شدن بدن از داخل است، این گردها به درد بیمار نمی‌خورند، بلکه باید به هر وسیله‌ای که باشد، نیروی جسمی بیمار را تقویت بخشی و در اثر هر تخلیه شدنی، علاج تقویت بدن را استعمال کن! به‌ویژه از غذاهای اشتهاآور و آنهایی که سابقاً ذکر کردیم که به بیمار نزدیک کنی، استفاده کن!

اگر سبب غش کردن احساس درد و آزار است، درد را به وسیله داروی تخدیری (مخدرات) سرگردان، هرچند تخدیر شدن سبب را قطع نمی‌کند اما درد تسکین می‌یابد. (استعمال داروی مخدر در چنین حالتی بدان می‌ماند که قولنج را به وسیله معجون «فلونیا» و امثال فلونیا معالجه می‌کنند.)

اگر سبب غش کردن از مسموم شدن است، علاجش آن است که پادزهری آزموده شده و «داروی مشک» و داروهایی را تناول نماید که در اقرابادین در باب «سمها» آمده‌اند.

اگر خواستی در میان نوبت غش کردن و نوبت بعد از آن غش را معالجه کنی و در این میانه بیمار کمی به هوش آمده است، همان معالجه اولی را به کار ببر و چیزی را بر معالجه بیفزای که در حال بعد از غش کردن بتواند معالجه را پذیرا باشد.

اگر سبب غش کردن تنها سببی نیست و دو سبب در به وجود آوردن حالت غش دست دارند و سهمند، داروهایی را که در علاج خفقان از آنها یاد کردیم و گفتیم سود رسانند به کار ببر و چگونگی حال بیمار را در نظر داشته باش و برحسب حالی که دارد دارو را تجویز کن و در معالجه کردن چنین حالتی شتاب کن!

اگر سبب غش کردن پرشدگی است، مثلاً اگر دهانه معده پر از ماده خلط ناباب شده است، کوشش کن دهانه معده را از خلط پاکسازی کنی که بیمار شفا می‌یابد.

همچنین اگر امتلاء (پرشدگی) معده و دهانه معده سبب غش کردن شده بود، باید بیمار را وادار کنی که گرسنه بماند، غذای کم بخورد، چندان که می‌تواند و چندان که خودش می‌پسندد ورزش کند، همه اندامان را ماساژ دهد حتی معده و آبدان را.

غذایش منحصر به غذای شرابی، شراب‌آلود باشد؛ چنان که ذکر گردید، در حال غش حتماً چنین غذایی لازم است و بس.

بسیاری از طبیبان جاهل و نادان می‌خواهند غذا به بیماری چنین، که در حال غش است

بدهند؛ چنین پندارند که اگر غذا بخورد نیرو می‌گیرد و به نفع بیمار است، که در نتیجه این جهل و بی‌خبری حرارت غریزی بیمار را خفه می‌کنند و بیمار را به دست مرگ می‌سپارند.

چنین بیمارانی از خوردن اسکنجبین فایده بینند و به‌ویژه اگر داروی پارچه‌کننده و نرم‌کننده با اسکنجبین باشد چه بهتر؛ مثلاً حسل و امثال آن داخل اسکنجبین شود و بیمار از آن تغذیه کند.

اگر سبب غش کردن راه‌بندان در اندامان نفس‌کش است یا بندآمدنی در اندامان اطراف اندامان نفس‌کش است علاجش این است:

۱- اسکنجبین را جرعه‌جرعه بنوشد.

۲- دست و پا و هر دو بازو را ماساژ دهد.

۳- داروی بخورد که اداری باشد و زیاد شاش کند.

۴- اگر حرارت هست شراب رقیق و آبکی بنوشد.

اگر از تخلیه شدن بیمار ناتوان شده است و تخلیه و ناتوانی سبب غش شده‌اند دستور علاج به قرار زیر است:

۱- آبگوشت خوش‌بو شده را جرعه‌جرعه بنوشد.

۲- نان را در شراب ریحانی خوشبوی خیس کند و بمکد. شراب ریحانی نامبرده باید با گلاب آمیخته باشد.

۳- اگر همراه تخلیه حرارت هم داشت، دوغ سرد بهره‌رسان است.

۴- آب‌غوره بخورد خوب است.

۵- رب ترش ترنج از آب‌غوره بهتر است، به شرطی که برگ ترنج در رب آن به کار رفته باشد.

روی‌هم‌رفته، هرکسی که غش‌زده است و با حالت غش رنگ‌پریدگی و التهاب دارد، یا کسی که عرق کردن زیاد سبب غش گردنش شده است، باید هر چیزی را که به وی می‌دهی سردشده بدهی، حتی اگر چیزی باشد که منظور گرمی‌بخشی باشد.

داروها و معالجاتی که برای بیمار غش مفیدند از این قرارند:

- ۱- آب گوشت زیاد در آب جوشیده و کاملاً پخته شده را با يك دهم آن شراب ریحانی مخلوط کنند بخورد.
- ۲- زرده تخم مرغ مقداری کم، چیزی از افشره سیب شیرین مزه یا سیب ترش و شیرین (ملس)، یا آب سیب ترش، چنان که خودت تقدیر می کنی و برحسب حال بیمار تجویز می نمایی جزء تغذیه اش باشد.
- ۳- اگر بیم آن داشتی که ممکن است حرارت بدن بیمار افزایش یابد و جسارت نکردی که شراب را تجویز کنی، به جای شراب، ماست را تجویز کن! نان مغز گندم را در ماست سرد شده ترد کن و طوری باشد که نان در ماست حل شود، آن را بخورد، علاوه بر این:
- ۴- بر مکیدنیهایی ساخته از رب میوه ها بخورد فایده بیند.

اگر کسی که غش می کند، در حال غش کردن یا بعد از غش کردن و در حال به هوش آمدن یا

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۶

وقتی که چیزهای سرد می خورد یا می نوشد احساس کرد سردش شده است و به ویژه اگر احساس کرد که سردی درون را دربرگرفته است، علاجش این است:

- ۱- داروی «فلافلی» تناول کند.
 - ۲- فلفل به خوردش بده.
 - ۳- خاراگوش هم خوب است.
 - ۴- شاید اگر شراب بخورد فایده بیند.
- اگر حالت غش از آن حالتها بود که پاکسازی مورد نیاز است، و از اثر پاکسازی به هوش آمد باید وسیله تقویت معده را فراهم کنی و دستور تقویت معده از قرار زیر است:
- ۱- اول و قبل از هر چیز شربت خاراگوش پخته با عسل بخورد.
 - ۲- ضماد بر معده بگذارد، از آن ضمادهایی که برای تقویت معده ذکر کرده ایم.
 - ۳- بعد از آن شراب ریحانی بنوشد.
 - ۴- غذای خوب و خوب کیموس بخورد.

اگر غش کردن در نخستین مرحله تب رخ داد و اگر ورم سبب غش کردن بود، علاج را در بحث از علاج روی آورهای حالات تب بیان خواهیم کرد.

اما روی هم باید دست‌وپای بیمار را ماساژ دهند و گرم نمایند و ببندند، تا نیروی بیماری و ماده سبب بیماری به ژرفای بدن راه نیابد.

نباید از خوراک و نوشیدنی استفاده کنند، نه چیزی بخورند نه چیزی بنوشند. تا ممکن است از خوابیدن کنار گیرند، مگر اینکه غش کردن که در نخستین مرحله تب روی آورده است سبب ناتوانی شخص تب کرده باشد، که در این حالت اگر بخوابد رواست.

اگر خواستی بیمار غشی را غذا بدهی، باید قبل از آنکه نوبت غش کردن آید، دو ساعت یا سه ساعت زمان مانده باشد که غذا بخورد. غذا چه باشد؟

۱- قوت جو سرد شده.

۲- نان و آش (مزوره- آشی که برای بیماران درست می‌کنند).

۳- خوشبوها را بو کنند.

اگر بیمار غش زده شکمش قبض است، باید خوراکش چیزهای نرمی بخش به شکم باشد از قبیل: شوربای ساده و امثال آن، شربت سیب با اسکنجبین در این حالت که بیمار قبض است مفید است.

اگر خواستی که بیمار غذای لطیف و نرمی بخش بخورد، چیزی که تجویز می‌کنی از اینها باشد که در زیر آمده‌اند:

آب گوشتاب، زرده تخم مرغ، سوپ آب گوشت و مغز نان، و ممکن است نیاز بدان افتد که کمی شراب هم با این آبگوشت و نان کدایی مخلوط باشد.

اگر علاوه بر معالجه حالت غش بایستی معده را نیز تقویت کنی، باید همراه غذای تجویز شده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۷

برای بیمار انواع رب و آب میوه‌های خوشبوی که گیرنده و بندآورنده‌اند به بیمار بدهی.

در وقت نوبت غش حتما باید شراب بخورد.

اگر سبب غش کردن روی آورهای روانی است علاجش این است:

۱- خوشبوهای را که نام بردیم بو کند.

۲- بینی را ببندد.

۳- قی کند.

۴- دست و پا و معده‌اش را ماساژ دهند.

۵- غذا آب گوشت باشد که کعک در آن ترید شود.

۶- شراب بخورد. گرمی و سردی شراب را برحسب مزاج و تحمّل بیمار برگزین!

اگر غش کردن سبب چندین بار قی کردن پیایی باشد و خلط صفراوی باقی باشد، باید شرابی که به بیمار می‌دهی با آب مخلوط شود.

اگر غش کردن به سبب احساس درد است، باز باید شرابی که تجویز می‌کنی با آب مخلوط باشد.

حالت غشی که از اثر قولنج آید علاجه را در باب ویژه به قولنج می‌آوریم.

حالت غش کردن که بعد از رگ زدن پدید آید، اکثراً در کسانی مشاهده می‌شود که:

۱- معده تنگ دارند.

۲- معده ناتوان دارند.

۳- رگهایشان تنگ است.

۴- کسانی که خلط مراری صفراوی بر بدن آنها چیره است.

۵- کسانی که به رگ زدن عادت نگرفته‌اند.

علاج چنین کسانی که به غش گرفتار شده‌اند چنین است که در زیر آید:

الف: قبل از رگ زدن باید چیزی از رهای تقویت کننده معده بخورند، و چیزهایی برای تقویت قلب تناول نمایند.

ب: هرگاه به نوبت غش درآمدند، چنان که سابقاً گفته شده عمل کن!

ج: شراب آمیزه با آب و سرد شده تجویز کن! که معده را نیروبخشد و نگه‌دارنده آن است و از آسیب حفظش می‌کند؛ به‌ویژه اگر شراب آمیخته با آب و سرد شده همراه افشره دیگری که سازگار با معده و قلب باشد، فایده بیشتر می‌شود.

گفتار را در این باره از سر می‌گیریم و می‌گوییم:

گاهی در معالجه غش نیاز به معالجاتی داریم که بندآورنده باشند و تخلیه شدن را بازدارند و اندامانی که در تحلیل رفتن دست دارند و سست هستند، تقویت شوند و نیرو گیرند.

باید کاری کرد که دهانه معده چنان تند و قوی باشد که بتواند مواد ناپسند و موذی را نپذیرد.

باید به نیروی چنان متوسل شویم که به سرعت به روان اثر خوب گذارد و روان را غذای

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۸

روانی دهد، مانند شراب. و این را می‌دانی که داروهای غذا دهنده روان و داروهای بازدارنده تخلیه، هر یک تأثیرات جداگانه دارند و در گوهر از هم جدا هستند.

پس باید هر یک از این دو نوع را در وقت معین و در حالتی معین تجویز کنی.

داروی بندآورنده ماده‌ای که تخلیه می‌شود را در وقت به هوش آمدن غش کرده به کار ببر؛ یا قبلاً از داروی تقویت کننده روان و تغذیه روان استفاده کن که نیروی روان را تقویت کنی و دارو اثر خود را بر روان بگذارد و روان سرحال باشد. بعد از آن داروی بندآورنده و گیرنده به کار بگیر! داروی گیرنده و بند آورنده تخلیه را قبل از داروی تقویت روان استعمال مکن که در حالت تخلیه اول نیاز به دارویی است که از تحلیل برنده روان و کاهش دهنده نیروی جسم پیش‌گیری کند و به سرعت نفوذ نماید؛ آنگاه نوبت به داروی بندآورنده می‌رسد. اگر داروی بندآورنده را قبل از داروی تقویت نیروی روانی و جسمی استعمال کنی، تأثیر داروی تقویت جسم و روان را خنثی می‌سازد و نمی‌گذارد نفوذ کند و اثر مطلوب بگذارد و ممکن است در بعضی حالات به دارویی تغذیه کننده‌تر از شراب نیاز داشته باشیم؛ به‌ویژه اگر تشخیص دادیم که غش کردن بیمار از گرسنگی یا زاده تحلیل رفتن بسیار است.

اگر شراب ساده به بدن بیمار درآید، وبالی بر بدن می‌شود و درهم برهمی و تشنج برای بدن به ارمغان می‌آورد، به آب گوشت نامبرده که با شراب مخلوط باشد پناه بر! آب سیب بخورد، آب سیب ترش باشد، یا آب سیب شیرین بسته به اختیار پزشک است و برحسب حال و مزاج معین می‌کند و باید در اختیار کردن نوع آب سیب که آیا ترش باشد یا شیرین هر دو حالت بیمار را بررسی کنی؛ یعنی تخلیه شدن و تقویت کردن نیروی بیمار با چه نوع آب سیبی سازگار و در معالجه مددکار است.

اگر دانستی که مانعی در راه نیست، بهتر آن است چیزی خوشبو مانند میخک و مشک در غذای بیمار که همان آبگوشت شراب‌آلود است و همان آب سیب ترش یا شیرین است بریزی که معده برای پذیرفتن غذای خوشبو شده با میخک و مشک آماده‌تر است و شصت معده بیدارتر می‌شود. و اگر نیاز به غذای قوی‌تر داشتی، می‌توانی نان مغز گندم را با جرعه‌هایی از غذای ذکر شده به بیمار بخورانی و این نان و آبگوشت شراب‌آلوده وقتی مورد نیاز است که مدت زیادی بیمار غذا نخورده باشد وگرنه نان هم لازم نیست و آبگوشت کذایی کافی است.

ماساژ دادن دست‌وپای و بستن آنها جزئی از معالجه است، نباید اهمال کرد.

به قی کردن وادار نمودن بیمار غش در هر حالتی و هر نوعی از بیماری غش بهره‌رسان است، مگر اینکه سبب غش عرق کردن و امثال باشد، که در این حالت یعنی در عرق کردن زیاد روان زندگی به سوی خارج حرکت می‌کند و ما نیاز به آن داریم که روان آرام باشد و به آرامی بیشتر از حرکت نیازمند است و نباید در چنین حالتی بیمار حرکت کند نباید قی کند، نباید دست و پایش را بست؛ اگر دیدی که قی کردن برای بیمار غش‌زده خوب است، این دستور را در قی دادن بیمار اجرا کن!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۵۹

قبل از قی دادن، معده و اطراف معده و دست‌وپای بیمار را گرم کن، که عمل قی کردن آسان می‌شود. بعد از آن آب ولرم همراه روغن حیوانی، یا روغن زیتون، یا آب ولرم مخلوط با شراب به بیمار بده بخورد، قی می‌کند.

و بدان! که برای بیمارانی غشی در هر حالتی و هر نوع غشی که باشد و به‌ویژه کسانی که از اثر پاکسازی و تخلیه شدن از خون یا پاکسازی خلط، یا پاکسازی پرشدگی (امتلاء) با غش کردن برخوردارند، به جز حالت غش که از حرکت خلطها به سوی رویه بدن و خارج از بدن رخ می‌دهد دستورات زیر اجراء شود بسیار بهره‌رسان است:

۱- ماساژ دادن و مالیدن مالشیهای خوشبو بر دست و پا و گرم کردن آنها.

۲- مالیدن چیزهای خوشبو از قبیل: روغن سنبل رومی بر دهانه معده.

۳- گرمی بخشهای از قبیل: خردل، عاقرقرا برای گرمی بخشیدن به دست و پا و دهانه معده و غیره بسیار مفیدند.

۴- باید پی‌درپی ساق پاها و بازوهای بیمار را باندپیچی کرد و باز کرد، که با جهت تخلیه شدن برابری کند.

۵- کسانی که نیاز به بند آوردن تخلیه دارند باید زیر بغل آنان را بست.

۶- آب سرد بر روی پیاشند.

۷- دهانه معده را ماساژ دهند.

هرکسی که سبب غش کردنش پاکسازی درونی است غش کردنش هر حالتی داشته باشد از این دستورات استفاده خواهد کرد.

۸- نوشیدن شراب مخلوط با آب، مگر اینکه مانعی در راه شراب خوردن بیمار باشد؛ مثلاً ورم یا خلط ناپخته و نارسیده یا به هم خوردن مزاج یا سردرد موجود باشد که دارای چنین حالاتی شراب نخورد بهتر است.

اما اگر غش کردن بسیار شدید است و دشوار، و نیاز مبرم بود که بیمار را نیروبخشی شراب بده و باک مدار.

۹- کسانی که از نتیجه فساد معده و بیماری «هیضه» (قی کردن و اسهال شدن در آن واحد)، گرفتار غش شده‌اند از حمام رفتن استفاده می‌کنند.

اما اگر غش از اثر خونریزی است، حمام رفتن زیان‌بخش و بسیار بد است. حمام برای کسانی که از عرق کردن زیاد غش کرده‌ند نیز بد است.

کسانی که هنگام به هوش آمدن از نوبه غش احساس التهاب در دهانه معده می‌کنند از حمام رفتن بهره می‌برند. اگر بیماری از اثر ناتوان شدن دهانه معده به غش کردن مبتلا شده است، باید در معالجه‌اش ضمادهای نیرومند به کار بری که عبارتند از ضمادهای ساخته از:

۱- مصطکی و به و صندل و زعفران و سوسن.

۲- شراب و مسک.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۰

۳- سوسن و شراب.

۴- ماساژ دادن و بستن دست و پا در این حالت بسیار مفید است.

اگر غش کردن از گرسنگی است، شاید وزن يك درهم نان چاره‌ساز باشد. گرسنگی نماند، غش نیز رخت بریندد.

اگر سبب غش کردن خشك مزاجی یا قبوضیت شکم است، باید هنگامی که بیمار غش کرده است، لقمه‌های نان را در آب انار یا شربت سیب خیس نمایند و در دهان غش کرده فرو کنند.

اگر کسی از اثر غش کردن و ابتلا به غش، به بیماری شدید (گرم. نسخه) مبتلا شد، علاجش با شراب است و در این باره شراب بی مزه از هر شرابی سازگارتر و بهره‌رسان‌تر است.

باید کسانی که غش می‌کنند، زیاد بیدار باشند، کم بخوابند و از پرگویی دوری جویند، اصلاً حرف نزنند بهتر است.

فصل یازدهم نیرو از دست دادن به‌طور ناگهانی

اکثراً کسانی که به‌طور ناگهانی و بدون مقدمه توان خود را به کلی از دست می‌دهند، نه دردی را احساس می‌کنند، نه از اسهال رنج برده‌اند، نه ورمی بزرگ دارند، نه پاکسازی زیاد به عمل آورده‌اند.

سبب نیرو از دست دادن خلطهایی است که پرکننده- (آبکی. نسخه.) هستند.

اما کمتر اتفاق می‌افتد که خلط خونی سبب این حالت شود، زیرا خون حتماً روی آورهایی را پدید می‌آورد و بدون پیش‌درآمد و به‌طور ناگهانی سبب از بین رفتن نیروی انسانی نمی‌شود.

اکثراً سبب نیرو برافتادن، خلط غلیظ موجود در معده است، یا خلط غلیظ به داخل رگها خزیده که گذار نفس را بند آورده است.

و بدان! که از پای درآمدن نیرو ممکن است به غش کردن بینجامد و امکان دارد که به غش کردن بینجامد.

شخص نیرو از دست داده به حالتی دچار شده است که پیهها و ماهیچه‌ها بدون نیرو مانده و از کار افتاده‌اند؛ انسان به حالی درآمده که برخاستن و راست ایستادن و بر پهلو دراز کشیدنش با زحمت و دشواری زیاد انجام می‌شود. سبب همان است که برخی از آن را ذکر کردیم. اگر حالت نیرو برافتادن شدت یابد، نیروی بدن همگی از بین می‌رود و اگر شدت زیاد ندارد، نیروی پیهها و ماهیچه‌ها را چپاول می‌کند و به غارت می‌برد.

ممکن است گوهر خلط سبب نیرو برافتادن رقیق باشد و پذیرای تحلیل رفتن باشد، که تأثیرش در از بین بردن نیرو بیشتر می‌شود؛ و به‌ویژه درحالی که بیمار تب دارد. چنین کسانی که نیرو را به سبب خلط متحرکی از دست داده‌اند، در فکر و هوش زیانی ندیده‌اند و کاهش در قوه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۱

فهم و فکر روی نداده است و روی نمی‌دهد، مگر اینکه سبب بسیار زیاد شود و حالت ناتوانی انسان بارها رخ دهد، که احتمال دارد زیانی به قوه فهم و فکر هم برساند.

علاج:

علاج نیرو از دست دادگان، به علاج غش زدگان نزدیک است.

اگر نیرو برافتادگی سبب خلط خونی است و امتلا و پر شدن از خون، انسان را به این حالت کشیده است، باید رگ بزنی و خون خرابکار را بیرون بریزی.

اگر خون سبب نبود و خلط دیگری این کار را کرده است و خلط، خرابکار، غلیظ و پرمایه است، دستور زیر را به کار بر!

درحالی که بیمار برای مدتی و مهلتی از بیماری رهایی یافته است، پیاپی آن را پاکسازی کن! داروی پاکساز از معجونهای مسهل باشد. شاید معجون «فیقرا» که از مَر، کبابه، نمک هندی، تربد، قارچ چمنی، سس صغیر، و امثال آنها ترکیب شده است در این باره علاج کافی باشد.

می توانی از گیاه محموده استفاده کنی که محموده در بسیاری از داروها دخیل است و اساس داروهای دیگر می شود. باید بعد از اسهال بیمار را قی دهی.

داروهای تقویت کننده قلب را تناول نماید، خوش بوهای سازگار با قلب را بو کند، به طوری ماساژ دست و پای بیمار صورت گیرد، که گرمای غریزی را سرحال آرد و تقویت کند. این طرز ماساژ را بارها گفته ایم.

بعد از ماساژ ورزش به اعتدال کند، نه بسیار سبک نه بسیار سخت و خسته کننده.

غذای بیمار از نوع پارچه کننده و نرم کننده خلط باشد از قبیل:

۱- آب نخود، آب همراه خردل، روغن زیتون و روغن بادام.

۲- شراب آبکی کهنه و دیرینه بنوشد.

۳- بعد از پاکسازی به حمام برود.

۴- روغنهای تقویت کننده و سرحال آورنده حرارت غریزی بر تن بمالد.

۵- بعد از حمام رفتن و روغن بر تن مالیدن باز به حمام برود، آنگاه شراب ناب بخورد. شربت عسل و شربت خاراگوش و امثال آنها را بنوشد فایده بیند.

هرگاه دیدی که بیمار سرحال آمده است و رو به خوب شدن است، باید غذای نیروبخش زود هضم بخورد و خودت می دانی کدام نوع از غذا نیروبخش و زودهضم است که برایت گفته ایم!

و این را هم بدان! که نیروی انسان با غذا و مشروبات سازگار با جسم و روان فزونی یابد.

بو کردن خوشبو، آرامش، شادی، دور بودن از غم و اندوه، دور بودن از چیزهای پکرکننده، برخورد کردن با کارها و چیزهای نوآمده و شادی بخش، صحبت دوستان نزدیک و یکدل همه از انگیزه‌های افزایش نیروی جسمی هستند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۲

فصل دوازدهم ورم گرم در قلب

سابقا هم گفتیم که هرگاه ورم گرم در قلب پیدا شد مرگ دارنده قلب حتمی است.

اما قبل از آنکه ورم در قلب پدید آید پیش‌درآمدهایی دارد، پریدن و تپیدن قلب به اوج می‌رسد.

التهاب شعله‌ور روی می‌دهد که این را نیز گفتیم کجای بدن به التهاب مبتلا می‌شود؛ این خفقان و التهاب آذیر مرگند و خیر از مرگ زودرس می‌دهند.

تنها امیدی که باشد و شاید احیانا تا ورم در قلب جای خوش نکرده است این است که شاه‌رگ دست بیمار را بزنی و خون بگیری.

شاید اگر شریانی را در پایین‌های بدن بزنی امیدی به شفای بیمار باشد.

باید سینه بیمار را وسیله برف سردگردانی، صندل و کافور حل شده در آب بر سینه‌اش پاشی.

گشنیز سبز نیز بر سینه بیمار گذاشتن تهی از فایده نیست.

برفآب مخلوط با کافور را همیشه بخورد مفید است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۳

فن دوازدهم پستان و احوال آن، که در يك گفتار آمده است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۴

فصل اول تشریح پستان

پستان اندامی است که برای به وجود آوردن شیر خلق شده است، که بچه از همان وقت به دنیا آمدن تا زمانی که به حدی از نشو و نما می‌رسد که بتواند غذای پرمایه و پرنیرو را هضم کند، از شیر پستان تغذیه کند.

پستان از رگها و شریانها تشکیل شده است و در میان رگها و شریانها گوشتی آگنه است که حساسیتی ندارد.

گوشت آگنه شریانها و رگهای پستان سفیدرنگ است، نوعیت خونی که پستان و اندامان پستان را تغذیه می‌نماید، سفیدرنگ است و آنچه از پستان جدا می‌شود شیر است که سفیدرنگ است.

در تغییر دادن رنگ کیموس سفید، کبد و پستان هر دو دست دارند اما هر يك از آنها به اسلوب خود و برابر با نیاز خود تغییر ایجاد می‌کنند.

کبد کیموس سفید را- که اساس خون است و در واقع خون در اصل کیموس سفیدرنگ است- به رنگ قرمز درمی‌آورد و به کار می‌برد.

پستان کیموس سفید قرمز شده را به رنگ سفید درمی‌آورد و برای شیر درست کردن مورد استفاده قرار می‌دهد.

یعنی کبد و پستان هر يك رطوبت آبکی را- که کیموس اصل خون است- با خود و مزاج و رنگ خود هماهنگ می‌کند.

رگها و شریانها و پپها در پستان منتشر شده‌اند و شاخه‌هایی را تا به آخر سوراخ پستان رسانیده‌اند. در داخل پستان پیچ‌وخم و استادهای زیاد از این رگ و پپها و شریانها موجود است.

رگهایی هست که وسیله ارتباط پیوندی میان پستان و زهدان هستند و پستان و زهدان در آنها

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۵

شراکت دارند و در میانه تنیده‌اند، که تو! در بحث از تشریح، و به‌ویژه تشریح رگها، رگهای مشترك میان زهدان و پستان را شناختی.

فصل دوم افزایش شیر پستان

باید بدانی! که افزایش و کاهش شیر پستان بسته به بیشی و کمی خون خوب و پسندیده است که در بدن موجود است.

اگر دیدی که شیر پستان زیاد است، بدان که خون خوب و پسندیده در بدن دارنده پستان زیاد است؛ و اگر دیدی که شیر پستان اندک و کمتر از اندازه لازم است بدان که سببش کمی خون پسندیده در بدن دارنده پستان است، یا اینکه خون خوبیش را گم کرده و به سوی ناپسندی گراییده است که در این حال اگرچه خون زیاد باشد باز برای تولید شیر بسیار، آمادگی ندارد.

سبب کم شدن خون چیست؟ چند جهت دارد:

۱- ماده‌ای که به خون تبدیل می‌شود کمتر به بدن می‌رسد، مثلاً غذای شیردهنده کمتر از آن است که خون مورد نیاز را تولید کند.

۲- یا ماده در حالتی نیست که برای تبدیل به خون شدن آمادگی داشته باشد؛ این در صورتی است که ماده ذکر شده از نوع خشک یا بسیار سرد و سردی بخش باشد.

۳- ماده‌ای که بایستی تولید خون کند، از اثر خونریزی یا ورم و غیره راه را کج کرده و به جای اینکه خون تولید کند و خون شیر شود، جای دیگری را برگزیده است، یا بیرون ریخته و یا در ورم خزیده است.

ممکن است کمی خون سببش نوعیت مزاج دارنده بدن یا نوعیت مزاج خود پستان باشد؛ مثلاً مزاج بدن یا مزاج پستان خشک و خشک کننده ماده رطوبی است، یا رطوبت را نرمی بخشد و ممکن است از آنکه ماده خون مولد- که به شیر تبدیل می‌شود و بسیار آبکی و رطوبی است و جایی که باید در آنجا خون را تولید کند در اعتدال نیست و با او سازگار نیست- نمی‌تواند خون را تولید کند و ممکن است سببهای مشابه نیز باشند.

خون چگونه و در چه حالتی خوبی و پسندیدگی خود را از دست می‌دهد؟ و کی نمی‌تواند به شیر خوب و پسندیده تبدیل شود؟

وقتی می‌دانیم که خون آن خون پسندیده نیست که شیر خوب را در پستان ایجاد کند، که یکی از خلطهای سه‌گانه که عبارتند از صفرا، بلغم، سودا، بر خون غلبه کرده باشند، و در تولید شیر سهیم گردند. شیری که از شراکت خون با یکی یا دو یا هر سه از خلطهای نامبرده است شیر خوبی نیست.

چگونه خلط شریک خون را در لابلای شیر بشناسیم؟

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۶

۱- اگر شیر به رنگ زرد تمایل دارد و شیری است آبکی و تندمزه، بدان که صفرا در تولید آن با خون همکار است.

۲- اگر شیر بیش از حالت عادی سفید رنگ است و مزه و بوی مایل به ترش دارد بدان که بلغم در تولید آن شریک است.

۳- اگر شیر پستان پرمايه و غليظ و اندك و نيرومند است، بدان که خلط سودايي در توليد آن نصيبي برده است.

گاهی ممکن است شیر به اندازه‌ای زیاد باشد و چنان یکدفعه فشار آورد که در راه گیر کند و نیروی طبیعت در حصول دادن و بیرون آوردن آن درماند و نتواند فشار لازم به خرج دهد، که تو نشانیهای این حالت را یاد گرفته‌ای و می‌دانی!

گاهی ممکن است شیر یا منی (آب پشت) به خشکی گرایند و نخ مانده بیرون آیند که گناه این کار به گردن خون است، زیرا خون اگر بدگوهر باشد هرچند که در اندازه زیاد باشد، یارای تبدیل شدن به شیر را ندارد و این کار از دستش بر نمی‌آید. شیری را که در پستان جای می‌دهد ناپسند است و تو بر قطع کردن چنین خون بدگوهر آگاهی کافی داری!

این را هم بدان! که هرچه منی را در انسان افزایش دهد، در اکثر شیرداران نیز شیر را فزونی دهد. چیزهایی که مایه افزایش آب پشت و افزایش شیر پستان می‌شوند از این قرارند:

۱- قدومه: (تودری) دارویی که از قدومه سازند.

۲- بزر خشخاش.

۳- پستان بز و گوسفند و غیره بخورند.

همچنین هرچه منی را کاهش دهد شیر را نیز کم می‌کند. چیزهای کاهش دهنده آب پشت و شیر، شاهدانه و امثال شاهدانه است.

اگر تشخیص دادی که کم‌شیری از کم‌غذایی است، غذای شیردار را زیادتر کن! غذایش لذیذ و مشتها باشد، غذای گرم و تر و خوب کیموس بخورد.

اگر دیدی که غذای تباه این کار را کرده است و ماده خون پسندیده را تولید نمی‌کند و در نتیجه شیر کم شده است، غذای شیرده را عوض کن و غذایی را که در بالا گفتیم به شیرده بده!

اگر از بسیاری ورزش و کار زیاد خسته شده و شیر کم شدن از خسته شدن زیاد در کار است، او را استراحت ده و از کار خسته کننده‌اش کم کن!

اگر سبب شیر کم شدن، کم شدن خون است، و خون از آن جهت کم شده که جزیی از آن در خونریزی و غیره از دست رفته است.

دقت کن! اگر خونریزی در پایینهای بدن روی داده، آن را بندآور و به سوی بالا بفرست.

اگر خونریزی در بالاتر از پستان و در بالایها رخ داده آن را بندآور و خون را به پایین هدایت کن.

اگر سبب کم شدن شیر، سوء مزاج ساده است، غذایی را برای شیرده تجویز کن که در برابر آن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۷

سوء مزاج بایستد و در تعدیل آن بکوشد، و در عین حال غذای خوب کیموس و زیاد کیموس باشد.

اگر سبب کم شیری از اثر چیرگی خلط تباه است، وسیله تخلیه خلط را به کار گیر و خلط تباه را پاکسازی کن!

اگر زن شیردار صفراوی مزاج بود، باید غذایی را که می خورد تمایل به سردی و رطوبت داشته باشد.

روی هم رفته برای زنانی که شیر کم دارند، داروها و خوراکیهای زیر خوبند:

۱- آب جو با گلاب قند.

۲- بزر خیار که در حقنه به کار ببرند.

۳- بزر خیارچنبر خوردنی.

۴- مغز پخته حیوانات بخورند.

۵- شیر گاو و یا شیر بز بنوشند.

۶- گوشت ماهی (رضاضی)، گوشت بزغاله، گوشت مرغ چاق شده بخورند.

۷- سوپی که از آب جو بر آتش پخته با شیر باشد خوب است.

۸- سوپ پنیرک بستانی خوب است.

اگر دیدی که زن کم شیر سوء مزاج بلغمی دارد، داروها و غذاهایی را برایش تعیین کن و تجویز کن که در اول تا دوم گرمی بخش باشند و رطوبت همراه داشته باشند یا بسیار کم خشکاننده باشند و این داروهای کدایی از این قرارند:

۱- هویج.

۲- ترتیزك آبی.

۳- رازیانه.

۴- شیبیت.

۵- کرفس سبز کاشتنی.

۶- کرفس بیابانی، و اگر سبز باشد و خشکیده نباشد بهتر است، زیرا خشکیده کرفس بیابانی بسیار خشکاننده و گرمی بخش است.

۷- سوپ از آرد گندم با شنبلیله و رازیانه بخورند.

اگر شیر تقریباً خشکیده است و نخ مانده از پستان بیرون می آید، زیرا غلیظ و خشک شده است، علاجش آن است:

۱- داروی در آب حل شده بسیار رطوبت بخش بر پستانش پاشی.

۲- غذاهای رطوبت بخش بخورد و هرچه رطوبت زیاد می دهد تناول کند، که در حال آب پشت نیز علاج همین است.

اگر سبب کم شیری از سوء مزاج سودایی شیردار است، علاجش را با داروها و غذاهایی که بیش از حال معمولی گرمی بخشند و نزدیک بدانها باشد- که ذکر کردیم- انجام ده! باید داروها و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۸

غذاها در عین حال زیاد رطوبت بخش باشند.

تو جنس سودایی چیره را می شناسی! برحسب معلوماتی که در این باره داری عمل کن که مزاج سودایی را چاره ساز باشد.

برای افزایش شیر پستان دارویی هست میانه (معتدل) که از این داروها ترکیب شده است:

نسخه:

۱- پوسته داخلی درخت خرما، سی درهم.

۲- برگ گیاه رازیانه، بیست درهم.

۳- یونجه پانزده درهم.

۴- گندم کوبیده بیست و پنج درهم.

۵- نخود پوست کنده، هجده درهم.

۶- جو سپید کوبیده. هجده درهم.

۷- انجیر درشت، ده عدد.

این همه را در سی رطل آب بجوشان و بجوشان تا هشت رطل یا کمتر از هشت رطل می ماند، هر باره پنج اوقیه از آن را با نیم اوقیه روغن بادام شیرین و یک اوقیه و نیم شکر سلیمانی بخورند.

خوردن ماهی شور نیز شیرافزا است.

و اینک یکی از داروهای دیگر که شیر را زیاد می کنند:

نسخه: آرد کنجد را در شراب خالص خوب به هم زنند و پالایند و پالیده آن را بنوشند و لایه و ته نشینی که از پالاییده باقی است بر پستان گذارند، فایده بینند.

نسخه دیگر: مغز بادنجان به اندازه نیم قفیز، در آب بجوشد تا از هم می پاشد آنگاه آن را با آب به هم زن و به هم زن تا به کلی درهم می آمیزند، سپس پالای؛ پالیده را با یک اوقیه روغن حیوانی قاطی کن و خوردن آن را تجویز کن که فزاینده شیر پستان است.

نسخه دیگر: نخود را در آب خیس کن، آبی را که نخود در آن خیس شد، چند روزی ناشتا بخورند، شیر پستان را افزایش دهد و اگر نخود در شیر خیس شده باشد و با آب جو همراه عسل یا گلاب قند بخورند نور علی نور است و بسیار بهره رسان.

نسخه دیگر: بزر یونجه یک جزء، گلنار دو جزء، باهم بیامیزند و هر باره به اندازه یک «قمحه» (دانه گندم) در آب گرم ریزند و بخورند.

نسخه دیگر: ثمر درخت بان به وزن یک درهم، با شراب بخورند.

نسخه دیگر: روغن گاوی یک اوقیه، یک پیاله شراب که پیاله بزرگ باشد، باهم قاطی کنند و ناشتا بخورند.

نسخه دیگر: ساقه لاله را با برگ گل لاله با کاه جو سوپ کنند و بخورند.

نسخه دیگر: ترب و سپوس آرد را در شراب بجوشانند و بعدا پپالایند و از آن بنوشند.

نسخه دیگر: بزر خشخاش بوداده، همراه قاوت هر دو در اندازه برابر، مدت سه روز در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۶۹

اسکنجبین، یا در شراب سیکی ریزند تا کاملا خیس می شود و آب برمی دارد، آنگاه با اسکنجبین یا با سیکی بنوشند.

نسخه دیگر: سیاهدانه را با عسل بخورند.

نسخه دیگر: بزر شبیت، بزر تره، بزر شبدر، از هر یک يك اوقیه، بزر شنبلیله، بزر یونجه، در اجزاء متساوی باهم مخلوط کنند و با آب رازیانه بخورند. و اگر با عسل و روغن حیوانی قاطی شوند بهتر است.

فصل سوم جلوگیری از ریزش زیاد از حد شیر

اگر شیر از پستان زیاد از حد آمد، سبب آزار و ورم می شود و بیماریهایی در پی دارد. گاهی رخ می دهد که بدون بارداری شیر در پستان جمع آید و به ویژه در حالتی که خون حیض بند می آید و از آنچه به مقدار کم است نیروی بیرون جهیدن از زهدان را ندارد به پستان درمی آید و به شیر تبدیل می شود.

گاهی شیر به پستان مردان می آید و به ویژه در جوانان تازه بالغ هنگامی که پستانشان گرد و تا اندازه ای برجسته می شود.

تو قبلا انگیزه های کم شدن شیر پستان را یاد گرفتی! که به طور خلاصه عبارت بودند از:

۱- هرچه زیاد خشکی آور است.

۲- هرچه برمکنده رطوبت است.

۳- هرچه زیاد تحلیل می برد.

۴- هرچه گرمی بخش است.

۵- هرچه بسیار سردی بخش است.

۶- هرچه بسیار رطوبت آور است و رطوبت آبکی به وجود می آرد، که شیر بلغمی مزاجان را کاهش می دهد.

۷- هرچه منی را کاهش دهد، چنان که گفتیم شیر پستان را هم کاهش می دهد.

داروهای سرد کاهش دهنده شیر پستان عبارتند از:

۱- بزر کاهو.

۲- عدس.

۳- شوربای عدس و سرکه.

از پاشیدنیهای سردی بخش که سبب کاهش شیر می شوند می توان داروهای زیر را به حساب آورد.

۱- افشره اسفرزه بن.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۷۰

۲- لعاب اسفرزه.

۳- آب کاهو و امثال کاهو.

۴- آرد باقلی که با روغن و سرکه باشد.

داروهای گرم و گرمی بخش که سبب کاهش شیر می شوند از این قرارند:

۱- فیجن.

۲- بزر فیجن و به ویژه فیجن کوهی.

۳- پنج انگشت و بزر پنج انگشت، برای یکبارہ تناول کردن تا دو درهم جایز است.

۴- ریحان کوهی، هرچند برخی گویند ریحان کوهی فزاینده شیر پستان است، لیکن حقیقتش این است که کاهش دهنده شیر پستان است.

۵- هر نوع زیره و به ویژه زیره کوهی.

۶- و همچنین زیره کوهی را با سرکه بیامیزند و بر پستان پاشند.

پاشیدنیهای گرم و مالیدنیهای گرم و ضماد بر پستان که مایه کاهش دادن شیر می شوند عبارتند از:

۱- شرابی که اندران در آن باشد.

۲- داروی پاشیدنی خوبی هست و آن: ریشه‌های کلم را بکوبند و بسرشند و بر پستان گذارند، که آزموده شده است.

۳- آرد عدس، باقلی، زعفران، گوز گندم، نمک با گلاب قاطی شود و بر پستان پاشند.

۴- آب شنبلیله یا آب «بالک»^{۵۵} (- اسفناج. نسخه) و مردار سنگ سفید و روغن گل را بر پستان پاشند.

۵- خرچنگ دریایی را بکوبند و بسایند، یا خرچنگ نهری را بسوزانند و خاکسترش را بر پستان پاشند.

فصل چهارم پنیر شدن شیر پستان و علاجش

هنگامی که شیر در پستان شیردار پنیر می شود، یکی از دو سبب اصلی زیر را دارد:

الف- گرمای خشکاننده بر پستان و دربرگرفته پستان اثر کرده.

ب- سرمای یخ‌بندان، سرمای سخت بر مزاج پستان چیره شده و شیر یخ کرده است، و تو از درسهای گذشته نشانی این هر دو حالت را دانستی!

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۷۱

برای علاج و پنیر نشدن شیر در پستان و پستان را از پنیر کردن شیر بازداشتن، داروهایی هست که از این قرارند:

۱- شمع را با روغنهای لطیف و نرمی بخش از قبیل روغن خیری و روغن نعناع و امثال آنها قاطی کن و بر پستان بمال!

۲- نعناع را خوب بکوب و بسیار درهم بسرش و بر پستان پنیرزده بمال.

۳- مرهم ساخته از لعابهای سرد و روغنهای سردمزاج و موم صافی شده و کلم قمری و یونجه و خرفه، در این علت بسیار فایده رسانند، که از آنها ضماد یا مرهم مالیدنی سازند.

^{۵۵} (۱) - پالک: اسفناج- باید این پالک باشد که در عربی حرف «پ» ب نوشته می شود.
بالکا: گیاه از ملک.

۴- دارویی که پنیر شدن شیر را برطرف می‌کند و پنیر مایه گرمی بخش ناپسند را- که شیر پستان را به پنیر تبدیل می‌نماید- تحلیل می‌برد، سرکه شراب تخمیر شده است که با روغن گل گرم شده قاطی شود و بر پستان پاشند.

۵- برگ تاجریزی را بکوبند و ضماد گذارند.

۶- برگ کاکنه و برگ تاجریزی با برگ کلم یا آب کلم ضماد شوند خوب است و اگر مرّ و زعفران در آن حل باشد خوب تر است.

۷- سرکه تخمیر شده شراب، روغن بنفشه، اندکی شنبلیله را داروی پاشیدنی کنند و بر پستان پاشند.

۸- باید بر پستانی که شیر در آن پنیر می‌شود- سبب سردی است- و می‌خواهیم که ماده پنیرساز تحلیل برود، همیشه نوعی آب معالج بپاشیم، اما نباید به هیچ وجه رازیانه آب‌پز شده را بر پستان گذارند و نباید بزر رازیانه بخورند.

داروهایی را استعمال کنند که شیر را ریزش می‌دهند، داروهایی که پونه با آنها پخته است.

شبیبت و سوسنبر و شنبلیله و مشک چوپان و گندبیدستر داخل داروهای پستان باشند خوب است. روغن سوسن، روغن نرگس، روغن کوشنه، در معالجه چنین حالتی بهره رسانند.

نان از آرد گندم سپوس گرفته، آرد جو، ترتیزک آبی، شنبلیله، خطمی، بزرکتان، از هر یک، پریک کف، باهم بکوبند و بر پستان گذارند.

اگر شیر در پستان پنیر شد و پستان آماسید، ابر مرده را در سرکه و آب ولرم فرو کن و بر پستان بگذار! و یا خرما را بکوب و در سرکه مخلوط با آب معجون کن و بر پستان بگذار. یا نعناع با سرکه باشد و بر پستان گذارند.

شراب مایه زده نیز خوب است.

سنگ روشنا (مرغش) را خرد کنند و بکوبند و بسایند تا گرد می‌شود، با روغن گل و سفیده تخم قاطی کنند و بر پستان پنیرساز گذارند.

برای باز شدن دهانه سوراخ پستان:

۱- کرم خاکی سرخ رنگ.

۲- آب مرّ، با آب پونه و رازیانه شامی.

۳- آرد نخود و برگهای درخت غار.

۴- بزرگرفس و زیره بیابانی خودرو.

۵- هل بویا (قاقله) با آب گیاه هفت‌بند.

۶- آب سلق.

۷- گندم و سیاه دانه.

۸- کندر همراه زهره گاو نر.

۹- شیره استرک با روغن بنفشه قاطی شود و بر پستان مالند، پنی‌ر شدن شیر را از بین می‌برد، آماس را فرونشاند.

۱۰- سوپ کلم را بخورند در این بیماری بهره رسان است.

فصل پنجم علاج یخ بستن شیر در پستان و بیماریهای عفونی و غیره

اگر شیر در پستان یخ بسته است و اگر پستان عفونت کرده است، اگر پستان کشیده شده است و از این حالت‌های بیماری است، علاجش دستوراتی دارد که بدین قرارند:

۱- نان و گیاهی که آن را «بردنقیاس» (بردیقیاس. نسخه) گویند و سبز باشد با موم و روغن گل بر پستان نهند.

۲- نان و آب و روغن زیتون با عسل.

۳- کنجد کوبیده.

۴- شراب یا شراب سیکی.

هرکدام از این داروها را ضماد کنند و روزی دوبار یا سه بار بر پستان گذارند.

۵- ضماد کنجد با عسل.

۶- روغن حیوانی و عسل، اگر نان آرد همراه سپوس، یا آرد باقلی در آن مخلوط باشد و ضماد کنند مفید است.

۷- پارچه قماش را در آب گرم تر کنند و بر پستان بندند.

۸- پستان را بر بخار آب گرم هلند و به‌ویژه اگر بخار آبی باشد که بزرگتان در آن پخته باشد.

۹- شنبلیله و خطمی و بزر شنبلیله و خطمی در آب بجوشند و بخار به پستان رسد خوب است.

۱۰- بابونه نیز از این داروهاست که بخور پستان شود خوب است.

اگر آب این داروها را بر پستان مالند نیز مفید است. این در شرایطی است که بیمار ضماد را تحمل نمی‌کند. اگر شیر بند آمدن از یخ‌کردگی است و علاوه بر عارضه‌های ذکر شده احساس کوبیدگی در پستان بود، ضمادی را که ذکر می‌کنیم بر پستان بگذار!

نسخه: ماش، هسته داخل مویز، هر دو را بکوب و با آب سرو و آب گز بسرش و بر پستان دردمند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۷۳

بگذار! اگر پستان شیر را پنیر می‌کند باید همیشه و بر دوام روغن بنفشه بر پستان مالند و بعد از هر بار مالیدن روغن بنفشه، آب گرم بر پستان ریزند و آنگاه ضمادهایی را که در اول این باب ذکر کرده‌ام بر پستان بگذارند.

فصل ششم ورم گرم و احساس درد در بیخ پستان

تا ورم در نخستین مرحله است، در علاجش بازدارنده‌های ورم را که می‌شناسی استعمال کن! با داروهای بازدارنده ورم که استعمال می‌کنی کمی داروهای نرمی بخش را مورد استفاده قرار ده، از قبیل:

۱- پارچه قماش را با سرکه تخمیرشده همراه آب گرم تر کن و پستان را بدان ببند! یا سرکه که با کمی روغن گل مخلوط باشد.

۲- آرد باقلی با اسکنجبین.

۳- برگ تاجریزی با روغن گل، بر پستان بمال و کماد گذار!

اگر کمی از مرحله نخستین تجاوز کرد، ضمادهایی را تجویز کن که در بحث از کشیدگی و یخ بستگی خون ذکر شده‌اند.

داروی ترکیبی خوب دیگر هست که بسیار بهره‌رسان است:

نسخه: آرد باقلی، شاه افسر، ساییده و گرد مانند شوند و با روغن کنجد قاطی شوند و با آب شیرین و صاف مخلوط کن و بر پستان دردمند بمال!

نسخه دیگر: نان کوبیده، آرد جو، آرد باقلی، شنبلیله، خطمی، زرده تخم مرغ، زعفران، مرّ، ضماد شوند و بر پستان گذارند.

نسخه پاشیدنی: بزرکتان را بکوب و با سرکه مخلوط کن و بر پستان دردمند پاش!

بارها روی داده که بیماری برسام سبب ورم در بیخ پستان شده است که در این حالت بیم آن می رود دارنده پستان به ذات الجنب مبتلا شود.

پس با دقت عمل کن! اسفرزه را مستقیماً بر سر ورم بگذار و نگذار که اطراف ورم را در بر گیرد و در طرفهای پایین پستان بازدارنده های ورم را به کار انداز. در اوایل شروع درد، پستان را باندپیچی مکن مبادا ماده رقیق تحلیل برود و ماده غلیظ باقی بماند، کماذ گذاشتن در چنین حالتی اشتباه است.

اگر نك پستان به درد آمد، رگ بز و خون از آن بگیر، آب صندل و افاقیا بر پستان پاش که مبادا به سرطان تبدیل شود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۷۴

فصل هفتم ورم سرد بلغمی در پستان

کرفس را بکوب و بر پستان بگذار، کوبیده بابونه و شاه افسر کوبیده نیز در این باره، کرفس آسا معالج هستند.

فصل هشتم سخت و سفت شدن پستان، ترك در پستان، پیدا شدن غده ها در پستان، پستان در حال بلوغ و زیاد برآمدن

اگر ورم در پستان پیدا است و دیدی که دارد سخت می شود، قبل از هر چیز برنج در شراب بخيسان و ضماد کن و بر پستان ورم کرده بگذار!

یا مرهم موم و روغن گل و قطران و کافور بر پستان بمال و اگر زهره گاو نر در این مرهم وارد باشد بهتر است.

شاید با ضماد از برگ درخت مازوج خوب شود.

یا اینکه دردی شراب کهنه را بر آتش بجوشان و بر پستان بمال!

اگر دردی سرکه را بجوشانی و بر پستان دردمند بمالی نیز مفید است.

اگر زائده‌ها و غده‌ها در پستان به هم آمده‌اند، یا ترك در پوست پستان هست، بهترین داروی علاجی در این باره این است:

برگ سبز شفتالو، برگ سبز فیجن را باهم بکوب و ضماد بگذار.

اگر برآمدگی پستان به‌طور غیر عادی در اوان بلوغ پیدا شده یا بعد از اوان بلوغ رخ داده است و به وسیله دارو نمی‌توانی برآمدگی را فرونشانی، باید پستان را با نشتر شق کنی تا به پیه پستان می‌رسی، پیه را بیرون بیاور و جای شکافته شده را بخیه بزنی!

فصل نهم دمل در درون پستان

اگر در پستان ورم جمع شد، داروی ورم‌رسان خوب هست که به کار ببری:

۱- بزرکتان و کنجد.

۲- بیخ سوسن و استرک.

۳- پشک بز.

۴- چلغوز کبوتر.

۵- بوره قزمز.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۷۵

۶- صمغ صنوبر.

این شش دارو در اجزاء مساوی باشند و ضماد شوند، بر پستان بگذار، یا چنان که تشخیص خودت تقاضا می‌کند آنها را به عمل بیاور!

روغن کنجد، روغن خیری، مخ ساق گاو ماده، بر پستان بمال! اگر مصلحت دیدی شراب سیکی را با این مالیدنیها مخلوط کن.

اگر دیدی که جز نشتر زدن چاره دیگری نیست - چنان که خودت می‌دانی - نشتر بزنی!

فصل دهم قرحه و خوره در پستان

۱- شراب انگوری (نیبذ) گس مزه، به وزن بیست رطل.

۲- سماق دباغان يك رطل.

۳- مازوج کال و نارسیده، نیم رطل.

۴- دارچین خطایی، نیم رطل.

۵- ثمر درخت سرو، يك رطل.

همه این داروها را در شراب ریز، و بیست روز در شراب خیس شوند، بعد از آن همه را در ظرفی بریز و بر آتش بگذار که بجوشد، به وسیله چوبکی از درخت سرو آن را به هم بزن تا نیمی از آن بخار شود و نیمی باقی می ماند، باقی مانده را بسیار خوب به هم بزن و آنگاه پپالای، پالیده را از نو بر آتش گذار تا قوام می گیرد و غلیظ می شود. باید آتش که دوا را بر آن می جوشانی آتشی نرم باشد.

بعد از این عملیات دارو را در شیشه می ریزی و نگه می داری؛ این دارو علاوه بر اینکه داروی قرحه پستان است برای هر قرحه که در اندامان سست مانند دهان و زبان و غیره باشد بهترین درمان است؛ همین دارو در بازداشتن خوره بسیار مفید است و خوره زده را شفا دهد.

فصل یازدهم [جلوگیری از بزرگ و بدریخت شدن پستان]

اگر بخواهیم که پستان برآمده کوچک باشد و فرونهد و بدریخت نشود.

و اگر خواستیم که خایه کودک بزرگ و بدریخت نباشد و کوچک بماند چه کار باید کرد؟

دختری که می خواهد برجستگی پستان را حفظ نماید و نگذارد بزرگتر از حال عادی باشد و رو به پایین فرونهد، اولاً حمام رفتن را کم کند، برای خایه بچه هم زیاد حمام رفتن خوب نیست، دارویی را که ما می نویسیم در این باره بسیار مورد بهره‌وری است:

نسخه: سفیداب، گل قیمولیا (گل اندلسی) از هر یک دو درهم، با آب بزر بنگ بسرشند، اندکی روغن مصطکی با آن بیامیزند و بر پستان بپاشند، همواره پارچه کتانی را در آب مازوج سردشده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۳، ص: ۵۷۶

فروکنند و بر پستان بگذارند و به‌ویژه اگر پستان فروهنشته باشد.

این دارو را زنان آزمایش کرده‌اند:

نسخه: گل خاک معمولی و عسل بر پستان می‌گذارند و اگر افیون و نان خیس شده در سرکه را با گل آزاد و عسل قاطی کنند تأثیر بخش تر می‌شود.

اینک داروی دیگر که آزمایش شده است:

نسخه: گل شاموس (کوکب الارض)، افاقیا، سفیداب، افشره بوته بنگ، درهم آمیخته شوند و بر پستان مالند.

نسخه آزمایش شده دیگر: گل آزاد (گل معمولی) از خاک پاکیزه به وزن بیست درهم، شوکران به وزن دو درهم با سرکه آمیخته شوند و بر پستان پاشند.

نسخه دیگر: کندر، گوش ماهی که هر دو ساییده و گرد مانند باشند، همراه آرد جو با سرکه بسیار تند و غلیظ بسرشند و سه روز بر پستان مالند.

نسخه دیگر: تخم کبک، زنگار، استرک، جوش کوره، باهم آمیخته شوند و بر پستان گذارند.

آب اسفرزه را بر پستان پاشند خوب است.

اگر خشکیده گیاه شوکران را بکوبند و با سرکه بیامیزند و سه روز بر پستان بماند و برندارند بسیار مفید است. هرگاه دیدند که داروی گذارده دارد خشک می‌شود، ابرمرده را در آب و سرکه خیس کنند و بر ضماد کدایی بگذارند که خشک نشود.

نسخه دیگر: افشره قارچ چمنی، پوست انار، ارزیز سوخته وسیله گوگرد، از هر یک به وزن سه درهم، زاج بلوری، سفیداب ارزیز، سوخته عدس، از هر یک یک درهم، سوخته حلزون، مشک چوپان، از هر یک سه درهم، همه را با آب بارهنگ درهم بسرشند و بر پستان مالند.

نسخه دیگر: زیره، بیخ سوسن، عسل، با آب جمع شوند و سه روز بر پستان بماند.

نسخه دیگر: اندران، شوکران، باهم مخلوط شوند و به مدت سه روز بر پستان باشند.

نسخه دیگر: شوکران را تنها به مدت سه روز بر پستان گذارند و برندارند.

کسانی هستند که گویند خون گراز نر، یا خون جوجه تیغی، یا خون لاک‌پشت در این باره خوبند. ما فقط شنیده‌ایم.

نسخه دیگر: روغن زیتون، زاج بلوری ساییده گردشده همانند سرمه، در هاون ریزند، که هاون ساخته از سرب باشد و بگذارند تا سرب در آن اثر می کند. و بر پستان مالند و دوام کنند.

نسخه دیگر: گل آزاد، مزوج کال با عسل جمع شوند و بر پستان مالند.

نسخه دیگر: پوسته کندر، پوست انار، هر دو را بکوبند و با سرکه بیامیزند و بر پستان مالند.^{۵۶}

^{۵۶} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.